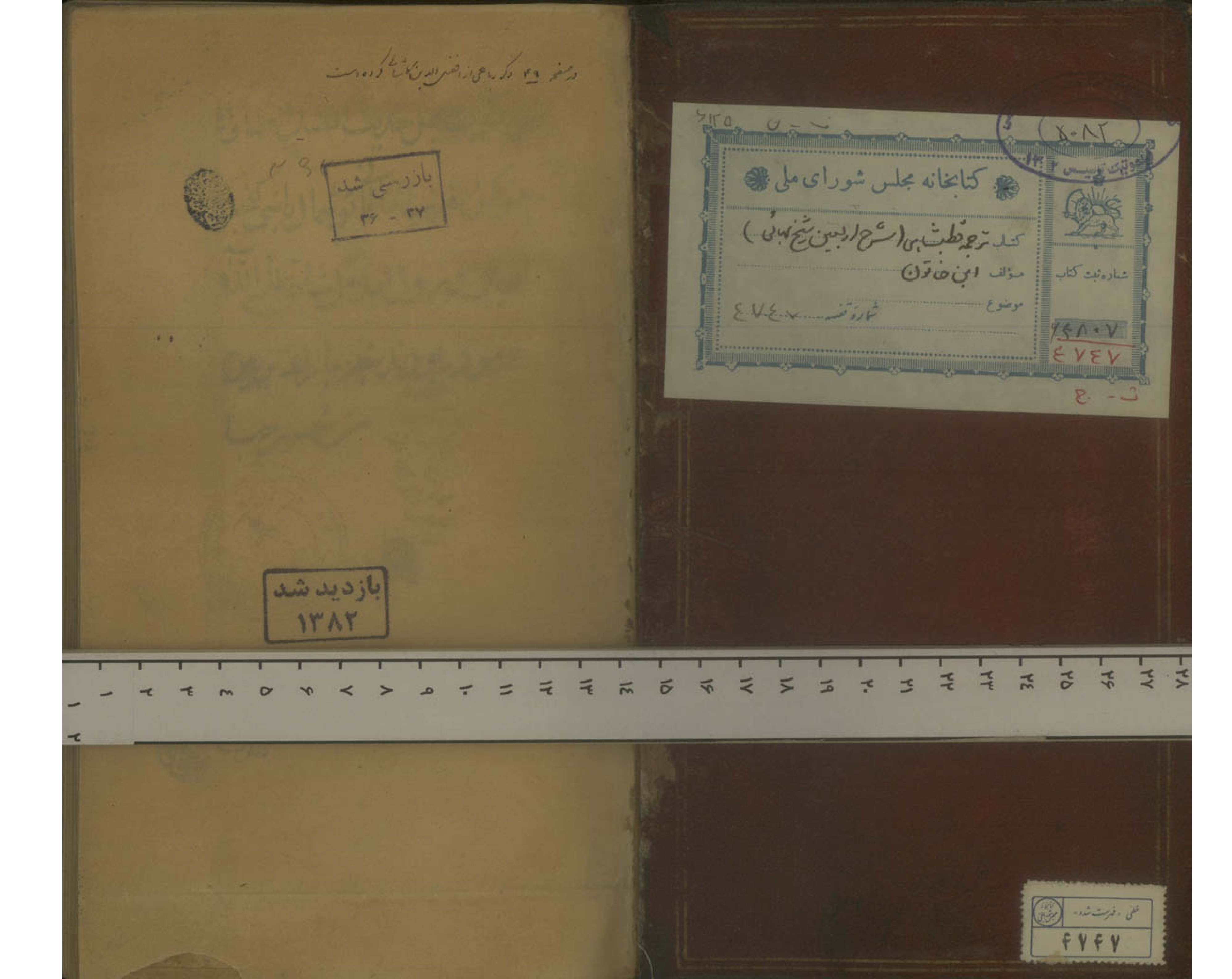
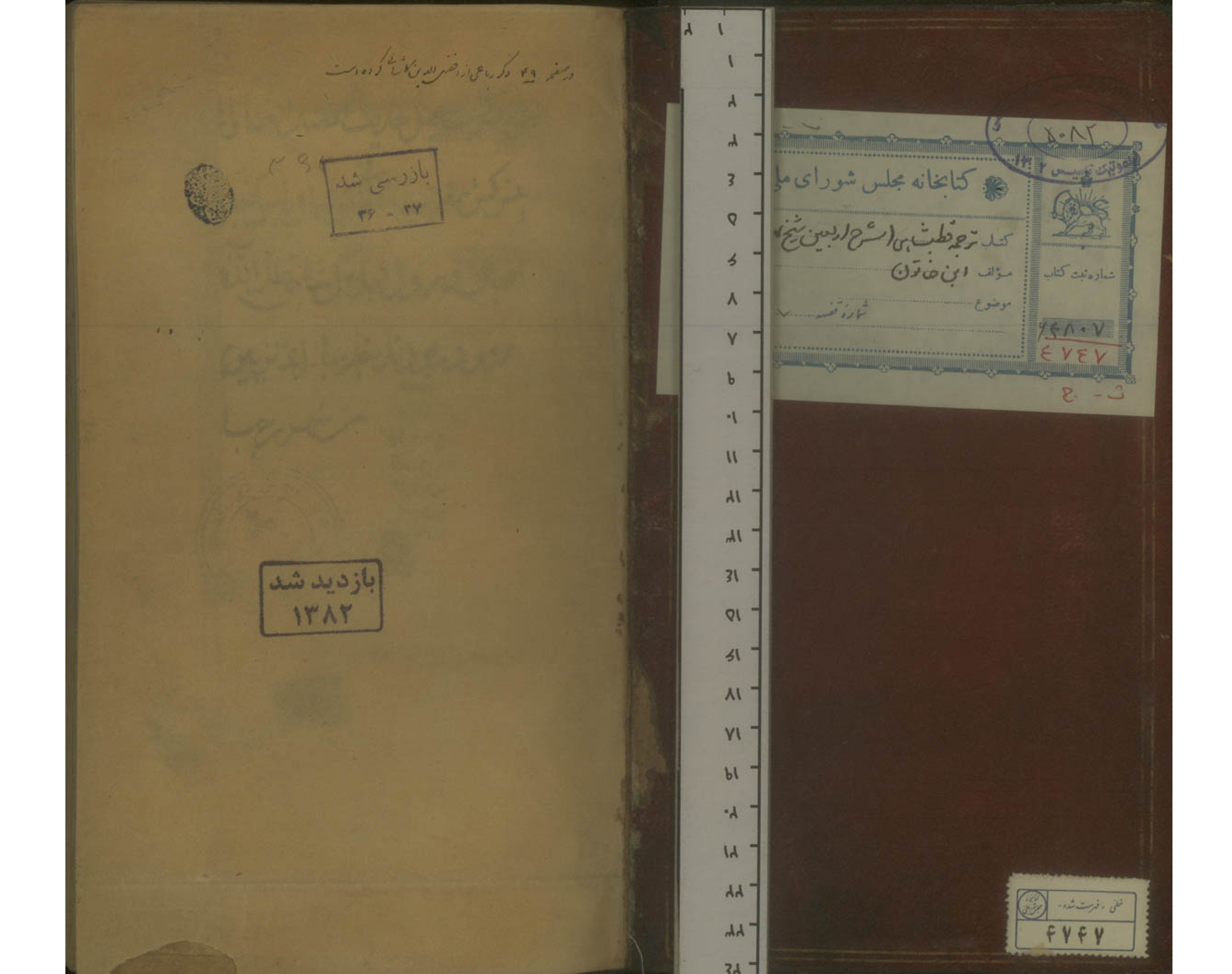


بازرسی شد
۳۶ - ۳۷
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ترجمه قطب شاهی (شرح اربعین شیخ بهائی)
مؤلف ابن خاتون
موضوع
شماره ثبت کتاب
۶۴۸۰۷
۴۷۴۷
خطی - فهرست شده -
۴۷۴۷


بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤلف ابن خاتون
شماره ثبت کتاب
۶۴۸۰۷
۴۷۴۷
فهرست شده
۴۷۴۷

در صفحه ۴۹ دو رباعی از افضل الدین کاشانی آورده است

شروع کتاب چهل حدیث افضل العلما و...

پیشکش مقرب الخاقانی قوشمال باشی کرجعلی

اقبال وزرول اجلال شاهی طال الله...

فرموده بودند بنظر مبارک... نوبین

من شهر رجب

۱۰۸۸

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

فهرست احادیث این کتاب و آنچه در ضمن شرح هر حدیث سمت گذارش یافته است بر وجه
اجمال **حدیث اول** در ثواب کسی که چهل حدیث حفظ نماید و شرح آن مشتمل است
بر آغاز و چهار نمایش و انجام **آغاز** مشتمل است بر دو پینش **پینش اول** ترجمه متن
حدیث بی زیاده و نقصان **پینش دویم** ترجمه شرح بعض فقرات حدیث که
مصنف دام ظله بعربی شرح کرده اند و چند بحث در ان مذکور است ۱
مراد بحفظ حدیث چیست ۲ حدیث چه معنی دارد و چرا آن را حدیث نامیده
اند ۳ بیان احتیاج امت بحدیث **نمایش اول** بیان انکه دانستن معنی حدیث
آیا در حصول ثواب مذکور شرط است یا نه و بیان انکه معنی حدیث را حدیث
میتوان گفت یا نه و در ضمن آن یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است
آیه ان هذا لفی الصحف الاولی **حدیث اول** رحم الله امرا سمع الی آخره ۲ من تشبه
بقوم **نمایش دویم** بیان انکه مراد بامت که در این حدیث واقع است جمیع امت
یا بعض امت و از احتیاج احتیاج بی واسطه مراد است یا اعم و در ضمن آن
چهار حدیث با ترجمه اش مذکور است ۱ لا صلوة الا بطهور ۲ جعلت لی الارض مسجدا
۳ یحرم من الرضاع ۴ البیعان بالخیار **نمایش سیوم** بیان انکه حدیثی که مشتمل بر
چند فقره باشد یک حدیث است یا چند حدیث و جدا کردن فقرات آن
در وقت نقل جایز است یا نه و در آن سه حدیث دیگر گزارش یافته ۱ لا سبق الا
فی خف ۲ من نزل علی قوم ۳ من فرج علی اخیه کربة **نمایش چهارم** استدلال
بحدیث مذکور بر انکه خبر واحد حجت است بان تقریب سه آیت قرآنی با تفسیرش
سمت گذارش یافته ۱ وما کان المؤمنون لینفروا ۲ ان جاءکم فاسق بنبأ ۳
ولا تقف ما لیس لک به علم **انجام** بیان معنی علم و فقه که در این حدیث مذکور است و در
ضمن آن یک آیه و چهار حدیث دیگر با ترجمه مذکور است **آیه** انما یخشی الله
حدیث ۱ لا یفقه العبد ۲ اللهم فقهه ۳ یا بنی تفقه ۴ العلماء ورثة الانبیاء
حدیث دوم من عرف الله وعظمه در مرتبه کسی که شناخت خدا حاصل کرده
باشد و شرح آن مشتمل است بر آغاز و گنجایش و طراز و انجام **آغاز** مشتمل است
بر دو پینش **پینش اول** ترجمه اصل حدیث **پینش دوم** ترجمه شرح بعض
فقرات حدیث که احتیاج بشرح دارد و در آن چهار بحث و سه حدیث با ترجمه
و چهار آیه با تفسیر گزارش یافته است **بحث** ۱ بیان انکه صوفیه از اجرا اصحاب
عرفان می مانند ۲ بیان انکه بهشت را در عوض عمل صالح میدهند یا تفضل ۳

سبب ذکر ادات تاکید با انکه مقام محتاج بان نیست ۴ انکه خوف و رجا یعنی
ترس از خدا و امید برحمت وی باید متساوی باشند حدیث اول خلق الله
الارواح قبل خلق الابدان دوم لیس من عبد الا وفی قلبه سیوم اعجب ما کان
فی وصیة لقمان ایات ۱ الست بربکم ۲ ادخلوا الجنة ۳ واذا لقوا الذین
امنوا ۴ واذا جاء اجلکم نمایش بیان انکه مراد معرفت وشناسایی خدا
درین حدیث چیست وانکه چنانچه ذات خدا نمیتوان رسید بکنه صفات او
هم نمیتوان برد ودران یک ایه وچهار حدیث بدستور مذکور است
آیه ان بعض الظن اثم حدیث ما عرفناک ۲ ان الله احتجب عن العقول ۳
کما تیرتموه باوهامکم ۴ من عرف نفسه طراز بیان انکه معرفت چند مرتبه دارد
وتشبیه مراتب ان بمراتب معرفت آتش ودران ایه مذکور است الله نور
السموات انجام بیان صفات عشره اولیاء الله ورد حرف بعضی جاهلان
صوفیه که خود را از تکلف بنماز وروزه وسایر عبادات میدانند ودران
یک حدیث ودو فقره از قران ترجمه شده حدیث تفکر ساعة آیه اقم الصلوة
لذکری ۲ فاعتبروا یا اولی الالباب حدیث سیم ما من صلوة یحضر وقتها
در ثواب ادای نمازهای پنجگانه وشرح ان مشتمل است بر اغاز ونمایش
وانجام آغاز مشتمل است بر دو بینش بینش اول بدستور بینش دوم
بدستور رود ودران یک حدیث شرح یافته است که حضرت با زوجه
طاهره فرموده اند که انی عکن لحوفا فی اطولکن یدا نمایش بیان انکه نماز

پنجگانه رفع گناهان صغیره مینماید ودران دو ایه وچهار حدیث با ترجمه وتفسیر
مذکور است آیه اول ان الحسنات دوم اقم الصلوة طرفی النهار حدیث
اول والذی بعثنی بالحق بشیرا ونذیرا ان احدکم یقوم وضوءه ۲ ان الصلوات
کفارات سیم ما من امرء مسلم یحضره صلوة مکتوبة چهارم ان الصلوات
الخمس انجام بیان رفع تنافی میان این حدیث ومدلول آیه کریمه ان تجتنبوا
کبایر ما تنهون عنه ودران ترجمه آیه مذکور را ایراد یافته است حدیث
چهارم در بیان وضوی بیانی پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم وشرح ان
بدستور مشتمل است بر آغاز ومفت نمایش وانجام آغاز بدستور رود در
بینش دوم چهار بحث ودو آیه با ترجمه ایراد یافته است بحث اول در انکه
در انکه حدیث را دلالت هست بر انکه اب ورد ن غیر بواسطه وضو مکروه است
یا نه ۲ معنی استعاره تبعیه ۳ بیان انکه عطف امری بر امری بحرف ثم چه
معنی دارد وانکه ثم درین حدیث بملاحظه معنی تراخی استعمال یافته ۴ بیان
انکه اعاده بمعنی ایقاع اولی نیز استعمال مییابد آیه ۱ فمنهم من یمشی علی بطنه
۲ وان یظهروا علیکم نمایش اول در شستن رو ودر وضو رعایت
الاعلی فالاعلی می باید کرد یا نه ودران یک حدیث ترجمه شده که هذا وضوء
لا یقبل الله الصلوة نمایش دوم در تجدید وجه بر وجهی که مصنف دام
ظله دران منفرد است ودران یک حدیث ودو مسئله ایراد یافته
حدیث لوجه الذی امر الله عز وجل بغسله مسئله اولی انکه امر اریدون

91 نمایش سیم

دست بر رو در حال شستن بر دو اجبت بایه نمایش سیوم بیان انکه ترتیب
در وضو واجبت بایه و ذکر بحثی چند که مصنف را دام ظله به شیخ جمال الدین
مطهر علیه الرحمه هست در استدلال بر وجوب ترتیب و دران یکایه و دو
حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ان الصفا والمروه حدیث اول لا یقبل الله
صلوة امرء حتی یضع الطهور مواضعه ۲ ابدوا بما بدی الله به نمایش چهارم
استدلال باین حدیث بر انکه بواسطه مسح با آب تازه بر داشتن جایز نیست و
دران دو حدیث با ترجمه مذکور است ۱ قال برأسه لا وقال برأسه نعم
تضع یدک فی الماء ثم تغسل نمایش پنجم وجوب مسح رجلین و مناظره
شیعه و سنی بر سر ان و در ان نه حدیث با ترجمه اش مذکور است ۱ نعم متولد
نزل به جبرئیل علیه السلام ۲ یاتی علی الرجل ستون و سبعون سنة ۳
حدیث کظامه ۴ توضا و مسح علی نعلیه ۵ ان کتاب الله بالمسح ۶
الوضوء غسلتان و مسحتان و در ضمن ترجمه ان حکایت مباحثه حضرت با کفار
ایراد یافته ۷ ویل للاعقاب من النار ۸ رایت علیا علیه السلام توضا
فغسل کفیه ۹ ان النبی لما توضا فمسح رجلیه نمایش ششم در بیان معنی کعب
و بحثی که مصنف را دام ظله دران باعلامت و دران هشت حدیث ترجمه
شده ۱ هنا یعنی المفصل ب و مسح علی مقدم راسه ج و اذا مسحت بشیء
من راسک د فدعا بطشت او تور ه وصف الکعب فی ظهر القدم و و وضع
یده علی ظهر القدم انجام و دفع ایراد شیخ شهید بر علامه حلی علیه الرحمه حدیث

100 نمایش چهارم

104 نمایش پنجم

117 نمایش ششم

134 انجام

پنجم در تعلیم وضو امیر المومنین محمد حنفیه و دعاهایی که در اثنا وضو خواندن
سنت و شرح ان مشتمل است بر اغاز و چهار نمایش و انجام آغاز بد ستور
و در نمایش دوم سه بحث مذکور است ۱ اعلال بنیا که در اصل چه بوده ب
اعلال اللهم و اختلاف مذاهب در اصل آن و دلایل هر مذهب ج بیان معنی تضمین
در اصطلاح اهل عربیت نمایش اول بیان اختلاف نسخ در دعاهایی
که در وضو خوانده میشود نمایش دوم بیان انکه طلب بندگان و در قیامت
تفهیم و تلقین حجت خود را از پروردگار رحمت و دران دو آیت و یک
حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ۱ یوم تاتی کل نفس ب الیوم نختم علی
افواههم حدیث تکلمی باشعره علیه واحتج لعبدی نمایش سیوم بیان معنی والخلد
فی الجنان و بیان ان بچند وجه گفته اند و دران یک آیه و یک حدیث ترجمه شده
آیه ۱ والشمس والقمر بحسبان حدیث لا یزال المنام طائرا نمایش چهارم بیان
انکه شستن مرتبه دوم اعضای وضو را سنت یا بدعت و دران دو
حدیث مذکور است ۱ والله ما کان وضوء رسول الله ب افضل الاعمال
احمزها انجام بیان انکه آب وضو میباید بوزن یک مد باشد و دیگر
انکه آب استنجا دران داخل است حدیث ششم در تیمم بیانی و شرح ان
اشتمال دارد بر اغاز و سه نمایش و انجام اغاز بدستور و در نمایش دوم
دو حدیث ترجمه شده ۱ قال رسول الله ذات یوم لعمار ب قال
عمار کنا فی سریة نمایش اول بیان انکه استهزا پیغمبر لعمار چه معنی است

135 حدیث پنجم

137 آغاز

147 نمایش اول

148 نمایش دوم

153 نمایش سیم

155 نمایش چهارم

157 انجام

159 حدیث ششم

16۰ آغاز

165 نمایش اول

ودران دو آیه وچهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ا اتخذوا انا هزوا

ب انا انشأناهن انشاء حدیث ا اعمار جلده من عینی ب الی امرء

ولا اقول ج اما علمت ان الجنة د یدخل اهل الجنة نمایش دوم انکه ضرب ید

بر زمین جزو تیمم است یا مثل اعتراف در وضو حرو مینت وبعض ابحاث

که متعلق است طراز بیان انکه در تیمم مسح جبهه کافیست یا تمام رو را مسح باید

کرد نمایش سیوم بیان انکه در مطلق تیمم یکمرتبه زدن دست بر زمین کافیست

یا در بعضی دومرتبه می باید و در ضمن آن معنی اقسام اربعه حدیث ست گزارش

یافته ویک حدیث ترجمه شده که هو ضرب واحد للوضوء والغسل انجام بیان

انکه در تیمم علوق تراب در دست شرط است یا نه در ضمن ان یک حدیث

با ترجمه مذکورست که ثم قال فلم تجدوا ماء الی قوله والحرج الضیق حدیث هفتم

در نماز ربانی وتعلیم امام علیه السلام نماز را بحماد بن عیسی وشرح آن

مشتمل است بر آغاز و دو نمایش وانجام آغاز بدستور در نمایش دوم

پنج بحث وسه آیه مذکورست بحث ا بیان نسب حماد و ذکر حال او ب

تجویز فصل میان فعل تعجب ومعمول ان ج در معنی خشوع وبیان انکه مراد از خشوع در

نماز چیست د وبیان معنی ترتیل که در قرات قرآن بکار می باید برد که

ورتل القرآن ترتیلا ه بیان معنی سبحان الله ربی العظیم وبحمده ایات ا الذین

هم فی صلواتهم ب ایاک نعبد ج لایسمعون الی الملاء الاعلی نمایش اول

بیان بعض سنتهای نماز که مردان اختصاص دارد وزنان را ایشان با آن

سنت نیست بلکه مکروه است نمایش دوم در بیان فرق میان السجود والرغام که در سجود سنت و دران چهار حدیث با ترجمه مذکورست ا لاتجزی

صلوة لایصیب الانف ب ان رسول الله صلی رکعتین من مضی علیه یوم واحد

د ایعجز احدکم ان یقرأ ثلث القرآن حدیث هشتم در بیان کوتاه مال وزکوة

بدن وشرح ان گزارش یافته است در ضمن دو نمایش بدستور حدیث نهم

در فضل وشرف ماه مبارک رمضان وشرح آن مشتمل است بر آغاز و دو نمایش

وانجام آغاز بدستور و در نمایش دوم نه بحث و ده آیه وسه حدیث با ترجمه

سمت گزارش یافته است ابحاث ا تصحیح عطف نفا با عدم ظهور رجدیه ب و تعقیب

تصحیح تاکید بان با انکه مقام تقاضای آن نداردج فرق میان فقیر ومسکین

وبا بیس و بیان انکه کدام بی چیزتر اند د مراد برحم جاییکه میگویند صله رحم سنت

کیانند ه حکایت مهدی عباسی با امام موسی کاظم علیه السلام و بیان انکه ذکر

سبعین کنایه از عدد بسیار میباشد وسبب اختصاص سبعین باین امر ز در تقسیم عدد

بزوج وفرد زوج وزوج الفرد ومجذور وغیر مجذور وامثال آن ح بیان معنی یک

بیرون آوردن عمل دران شاره بچه وجه است ط بیان مراتب کوع

ودرجات ان ایات ا ولاتعزموا عقدة النکاح ب کم من قریة اهلکناها ج

د ونادی نوح ربه ه انه لیس من اهلک و انما الصدقات للفقراء والمساکین

فکانت ز فهل عسیتم ان تولیتم ح ان تستغفر لهم سبعین مرة ط ادخلوا فی

السلم خلقت ی اذا نودی للصلوة احادیث ا ان الله تعالی یقول الصوم لی

ب لا یقولوا اذا رمضان ج اللهم احینی مسکینا د الفقر سواد الوجه ه
الفقیر الذی لا یسئل الناس و لا یکون الرجل من المتقین نمایش اول بیان
اولویت و بهتری حمل خطبنا درین حدیث بر تضمین معنی وعظ نمایش دوم آنکه
آنچه در آن نشاء میزان اعمال در می آید در حقیقت نفس اعمالی است با صحاب اعمال
انجام توجیه ظرفیت در کلام حضرت امیر که و ذلک فی سلامة من بنی حدیث دهم
در فضیلت حج و مناسک آن و شرح آن مشتمل است بر دو پیش بر دستور رود در
پیش دوم دو حدیث گزارش یافته است ا الذنوب الذی تغیر النعم ب ان
من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا حدیث یازدهم در بیان جهاد اکبر و جهاد اصغر
و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام گزارش یافته آغاز بدستور رود در
پیش دوم سه بحث و یک آیت مذکور است ابحاث ا بیان معنی مرحبا و اعلال
آن ب بیان معنی جهاد نفس و مراتب آن ج استدلال باین حدیث بر عدم
تجرد نفس ناطقه و رد آن آیه قد افلح من زکیها نمایش در فضیلت جهاد نفس
و کسر قوای او و بعضی تطویلات در آن باب و در آن یک آیه و یکحدیث ترجمه
شده آیه الذین جاهدوا فینا حدیث یبشر للعبد لساعات الیوم و اللیل
اربع و عشرون حراة انجام در وقوع نفس ناطقه میان قوای متضاده
و بعضی تطویلات در آن باب و در آن ضمن شش آیه با ترجمه مذکور است
ا و هدیناه النجدین ب و انا هدیناه السبیل ج دحسنر حسرا نا مبینا
د الم اعهد الیکم ه و سخر لکم ما فی السموات و افتتخذونه و ذریته

حدیث دوازدهم در امر معروف و نهی منکر و شرح آن در ضمن آغاز و دو
نمایش و انجام ایراد یافته است آغاز بدستور رود در پیش اول دو آیه ترجمه
شده ا و لیکن منکم امه ب و من قوم موسی امه نمایش اول بیان آنکه وجوب
امر معروف و نهی منکر عینی است یا کفائی و در آن دو حدیث با ترجمه ایراد شده
ا من ترک انکار المنکر بقلبه ب انه قد حق الی ان اخذ منکم نمایش دوم در شرط
اربعه وجوب امر معروف و نهی منکر انجام در بیان شرط خامس که بعضی اعتبار کرده
اند و بعضی نه و در آن دو آیه و یک حدیث مذکور است آیه ا اتامرون الناس
بالبر ب کبر مقتا عند الله حدیث مررت لیلة اسری بی حدیث سیزدهم در آنکه
طلب روزی از وجه حلال می باید نه از حرام و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش
گزارش یافته است آغاز بدستور رود در پیش دوم این آیه تفسیر شده است
که و من یتق الله یجعل له مخرجا نمایش بیان آنکه رزق مخصوص است بحلال و
رد استدلال جمعی که میگویند حرام نیز رزق است و در آن یک آیه و دو حدیث
ترجمه شده است آیه و ما من دابة حدیث اکنا یه عند رسول الله صلی الله علیه
و آله اذ جاء عمر بن قرة لا احصی ثناء علیک حدیث چهاردهم سندی که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بجهت خانه خریدن شریح قاضی انشاء فرموده اند و شرح
آن در ضمن آغاز و انجام پس انجام یافته آغاز بدستور انجام در آنکه میتواند
بود که مراد انجانه در کلام حضرت امیر معنی دیگر باشد و بیان معنی مذکور حدیث
پانزدهم در نهی از اعانت ظالم و حکایت نه پسنده سلاطین بنی امیه با امام

جعفر صادق علیه السلام و شرح آن اشتمال یافته بر آغاز و نمایش و انجام آغاز
بدستور نمایش بیان آنکه اعانت ظلمه حرامست و اگرچه بفعل مباح باشد و
در آن ضمن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا حدیث
ا ما احب انی عقدت لهم عقده ب ومن علق سوطا بین یدی سلطان جائر ج
الداخل فی اعوان الظلمه من ... لا را انجام استدلال باین حدیث بر آنکه
در حالت نزع روح قبل از حصول موت احوال آن نشأه بمنصه ظهور می آید و در
آن سه حدیث با ترجمه اندراج یافته است ا لن تخرج احدکم من الدنیا ب
باعقبه لا یقبل الله من العباد یوم القیمه الا بهذا الا ج یا حار همدان حدیث شانزدهم
دعای امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام جهة ادای قرض حدیث
هفدهم در تنزیه انبیا علیهم السلام از مناهی سوالهای مامون از امام
رضا علیه السلام در آن باب و جوابهای آن حضرت و شرح آن در ضمن آغاز
و نمایش و انجام گزارش یافته است آغاز بدستور و در بخش اول ده آیه
تفسیر شده ا فلما جاء موسی لمیقاتنا ب لن نؤمن لک حتی نری الله جهره ج رب
ارنی انظر الیک د ولقد همت به وهم بها ه وذا النون اذ ذهب مغاضبا
و اما اذا ما ابتلیه ز فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت ح فلولا انه کان
من المسبحین ط اجعل الالهه الها واحدا ی انا فتحنا لک فتحا مبینا و در بخش دوم
دو بحث و دو آیه اندراج یافته بحث ا وجه تسمیه طور موسی بسینا و بیان
معانی مختلف که سینا را گفته اند ب حکایت در شکم ماهی رفتن یونس پیغمبر

و مناجاتی که در آن حال میکرد و آیه ا الله مسلط الرزق لمن یشاء ب
و اذا ما ابتلیه ربه نمایش اول در بحث معتزله با اشاعره در مسئله رویت
و استدلال بر امتناع آن و در آن دو آیه و دو حدیث بمعرض گزارش
یافته است آیه ا فان استقر مکانه ب فقد سألوا موسی اکبر من ذلک
حدیث ا لا تدرکه العیون بمشاهده العیان ب الحمد لله الذی لا یدرکه الشواهد
نمایش دوم تصحیح تقدم جزا بر شرط که بحسب ظاهر درین حدیث وقوع یافته
نمایش سیوم بیان آنکه از برهان پروردگار که درین حدیث وارد شده چه
معنی اراده شده و دیدن یوسف پیغمبر علیه السلام آنرا چون بوده و در آن
چهارده آیه ترجمه یافته ا وان علیکم لحافظین ب لا تقربوا الزنی ج واتقوا
یوما د ولما بلغ اشده ه انه من عبادنا و ی راودتنی ز ولقد راودته
عن نفسه ح الان حصحص الحق ط انه من کیدکن ی امرات العزیز تراود فتیها
ا حاش لله ما علمنا ب وشهد شاهد من اهلها ج وکذلک لنصرف عنه ا
د فبعزتک لاغوینهم اجمعین انجام ذکر بعض توجیهات که بعض مفسرین نسبت
گناه را به پیغمبر در آیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر کرده اند
و در آن دو آیه ترجمه شده ا اذا جاء نصر الله والفتح ب ان الحسنات
یذهبن السیئات حدیث هجدهم در باب کسی که همنشینی و اختلاط با او باید کرد
و در بخش دوم دو حدیث مذکور است اول و من الناس دوم لیاتین
علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه حدیث نوزدهم حکایت نشاندن

۳۵۲ حدیث بیستم
۳۵۳ آغاز
۳۵۴ نمایش اول
۳۶۰ نمایش دوم
۳۶۳ انجام
۳۶۶ حدیث بیست و یکم

یهودی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بواسطه طلب حق خود و مال حال او
حدیث بیستم حکایت مرور عیسی علیه السلام با حواریان بر دهی که مردم آن
مرده بودند و زنده گردانیدن یکی از آنها را و پرسیدن احوال
آن جماعت را از او و شرح آن مشتمل است بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز
بدستور و در نمایش دوم دو بحث و چهار آیه گزارش یافته بحث ا سبب
اختصاص عیسی علیه السلام بروح الله و کلمة الله ب اعلال طاغوت و
بیان معانی آن آیات ا یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت ب والذین
کفروا اولیاؤهم الطاغوت ج ادخلوا فی امم د ولکن الذین اتقوا نمایش
اول در تشبیه حال ابنای ما بحال او و بحیه در چاه که در آیه آن ماری و من باز
کرده باشد و در رود دیوار او بعسل آلایش یافته نمایش دوم در آنکه اطلاق
عبادت بر اطاعت و تبعیت ارباب عصیان بحسب حقیقت است نه بر سبیل
مجاز و در ضمن آن سه آیه و چهار حدیث ترجمه شده آیه ا افرایت من اتخذ
الهه هواه ب الم اعهد الیکم ج اتخذوا احبارهم حدیث ا من اصغی الی ناطق
فقد عبده ب من اطاع رجلا ج والله ما دعوهم الی عبادة انفسهم د والله
ما صلوا لهم و ما صاموا لهم انجام در حقیقت عذاب قبر و کیفیت آن و در آن
یک آیه و دو حدیث مذکور است آیه ان الذین توفیهم الملائکه حدیث ا ان
بین الدنیا و الآخرة الف عقبة ب اما تخاف ان تنزل به نقمة حدیث بیست و یکم
سؤال سلیم بن قیس از امیر المؤمنین از دروغ بستن مردم به پیغمبر خدا

۳۶۹ آغاز
۳۸۲ نمایش
۳۸۸ انجام
۳۹۱ حدیث بیست و دوم
۳۹۳ آغاز
۴۰۹ انجام

و جواب آنحضرت و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش گزارش یافته آغاز بدستور
و در نمایش اول دو آیه ترجمه شده ا واذا رایتهم تعجبک اجسامهم ب
ما آتیکم الرسول فخذوه نمایش در تحقیق وضع حدیث و ذکر بعض احادیث
موضوعه که صغانی نقل کرده و در آن بغیر احادیث موضوعه چهار حدیث
سمت گزارش یافته ا لا سبق الا فی خف ب انظر وجهک فی المراة
ج شاوروهن وخالفوهن د قولوا الحق ولو علی انفسکم انجام در خبر دادن
حضرت امیر علیه السلام از غیب در چند موضع و آن بر سه حدیث مذکور است
ا والله ما یرید ان العمرة ب کیف یعبرونه وقد اخبرنی رسول الله ج الی
مبغضا حدیث بیست و دویم وصیت امیر المؤمنین علی با امام حسن علیهما السلام
و شرح آن ایراد یافته است در ضمن آغاز و انجام آغاز بدستور و در
نمایش دوم دو آیه و دو حدیث ترجمه شده آیه ا فاکهة مما یتخیرون ب
انما یخشی الله من عباده العلماء احادیث ا درباب رعایت جانب همسایه که ما زال جبرئیل
یوصینی بالجار ب درباب گرامی داشتن مهمان که من کان یؤمن بالله والیوم
الآخر فلیکرم ضیفه ج اذا اصبحت فلا تحدث نفسک د انی اخاف علیکم
اثنین ه لا تعجبون من اساءه و اذا قیل هل تخاف الله فاسکت ز والله عبد لک
خوفا من نارک ح یا علی ان هذا الدین متین ط ثکلتک امک هل یکب الناس
ی من کان یؤمن بالله والیوم الآخر انجام در تاویل عصیان انبیاء
و ائمه هدی علیهم السلام که بخود نسبت داده اند و در آن شش حدیث

۴۱۳ حدیث بیست و سیم

۴۱۴ حدیث بیست و چهارم

۴۱۵ آغاز

۴۱۷ انجام

۴۲۰ حدیث بیست و پنجم

۴۲۱ آغاز

۴۲۴ نمایش اول

۴۲۶ طراز

۴۲۷ نمایش دوم

با ترجمه ایراد یافته ا ربّ عفتک بکتابی ب ان رسول الله کان یتوب ج انی
لاستغفر الله د اعبد الله کانک تراه ه انه لیغان علی قلبی و حسنات
الابرار حدیث بیست و سیم در پرهیز کردن گناه حدیث بیست و چهارم در ذم
فحش گویان و بی حیایان و شرح آن گزارش یافته است در ضمن آغاز و انجام
آغاز بدستور در بینش اول یک آیه ترجمه شده که و شارکهم فی الاموال و در
بینش دوم بحث لغه مذکور است انجام بیان انکه مشارکت شیطان
در اولاد چه معنی است و در ان سه حدیث مذکور است ا در آداب کدخدا
شدن کم اذا تزوج احدکم کیف تصنع ب در انکه در وقت مجامعت بسم الله باید
گفت که ان الرجل اذا اتی المراه و جلس مجلسه بحبابا و بغضنا حدیث بیست و پنجم در کنیز
خریدن عیالش و آزاد کردن و احکامی که از ان بوضوح میرسد و شرح
ان بوده شده است در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور نمایش
اول در انکه کنیزی که آزاد شود و نیز آزاد باشد او را اختیار فسخ نکاح
هست یا نه و در ان چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است ا ایما امة
اعتقت فامرها بیدها ب ان زوج بریره کان عبدا ج لو راجعته فانه د
لا انما انا شافع طراز در استثنای یک صورت از حکم مذکور و بحث مترجم
بر مصنف دام ظله نمایش دوم در بیع صدقه سنتی بر پیغمبر و ائمه علیهم السلام
حرامست یا نه و در ان دو حدیث مذکور است ا ما شعرت انا لا نأکل
الصدقه ب انا حرم علینا الصدقه در تحقیق انکه آل پیغمبر که صدقه

بر ایشان

۴۳۰ حدیث بیست و ششم

۴۳۲ بینش اول

۴۳۴ بینش دوم

۴۵۲ حدیث بیست و هفتم

بر ایشان روا نیست کیانند حدیث بیست و ششم نقل حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله حدیث قدسی که کلکم ضال الا من هدیت و شرح ان مشتمل است
بر دو بینش بدستور و در بینش دوم سه آیه و شش بحث و سه حدیث
مذکور است آیه ا کلهم آتیه یوم القیمه ب والذین قتلوا فی سبیل الله
ج و اما ثمود فهدیناهم د انک لا تهدی من احببت ه اهدنا الصراط المستقیم
و الله یهدی من یشاء ز ان هذا القران یهدی ح والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا ط ان ربک لذو مغفره ی قل یا عبادی الذین امنوا یا الذین
لا تدعون مع الله الها آخر یب ان الله لا یغفر ان یشرک به ا
و لسوف یعطیک ابحاث ا معنی هدایت و اختلاف مذهب در ان ب هدایت
خدای تعالی بر چند نوع است ج در انکه در عبادت خدای تعالی عجب نباید
داشت د حکایت اسلام آوردن وحشی قاتل حمزه ه در انکه امیدواری
بکدام آیت از آیات قرانی بیشتر است و مثل امید داشتن برحمت
خدای بی عمل صالح بحال مزارعی که بی اهتمام زراعت امید حاصل داشته
باشد احادیث ا در بالا بردن ملائکه اعمال بندگان را و از آسمان
گذرانیدن که ان الله تعالی خلق سبعة املاک فجعل فی کل سماء ملکا ب لیغفر الله
یوم القیمه مغفره ما خطرت علی قلب احد لولا انکم مذنبون تستغفرون حدیث
بیست و هفتم در انکه سوگند خوردن فرزند و بنده و زن بی اذن پدر
و صاحب و شوهر صحیح نیست و شرح ان در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام

ایراد یافته است آغاز بدستور رود در بهنش اول این آیه ترجمه شده که لن
یجعل الله للکافرین نمایش اول در آنکه نفی حضرت سوگند ایشان را بی آن
بر نفی صحت محمول است یا بر نفی لزوم و در آن یک آیه و یک حدیث ترجمه شده
آیه ا ولا تنقضوا الایمان حدیث ان لی جاریة حلفت منها بیمین نمایش دوم
در بیان نذر مطلق و نذر مقید و آنکه هر دو قسم از معصیت منعقد نیست و در آن
سه آیه و پنج حدیث مذکور است آیات ا انی نذرت للرحمن ب انی نذرت
ما فی بطنی ج یوفون بالنذر حدیث ا من نذر ان یطیع ب لیس النذر بشیء حتی
یسمی شیئا ج اللهم ان لک علی نذرا د ان الله عز وجل اوحی الی عمران انی
واهب لک ذکرا و بعد از ترجمه آن قصه ایثار امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین
قوت سه روزه خود را بمسکین و فقیر و یتیم که سوره هل اتی بواسطه آن
در شان ایشان نازل شد مذکور است ه اذا قال الرجل علی المشی الی
بیت الله و هو محرم انجام در آنکه متعلق یمین و نذر می باید رجحان داشته
باشد و بیان وجه تامل مترجم حدیث بیست و هشتم حکم حضرت امیر المؤمنین میان دو
کس که توشه خود را با هم خورده بودند و قسمت هشت درهم که راهگذری
در عوض آنچه خورده بود با ایشان داده بود میانه ایشان حدیث بیست و نهم
در منع کردن غنی حق خود را از زیردستان مفلس و عتاب حضرت پیغمبر با او و
شرح آن در ضمن دو بهنش بدستور مذکور است حدیث سی ام در نهی
رسول خدای صلی الله علیه و آله از بعضی امور و بیان معنی گناه کبیره و صغیره

و شرح آن در ضمن آغاز و شش نمایش و انجام سمت گزارش یافته است آغاز بدو
و در بهنش اول این آیه ترجمه شده است که ولمن خاف مقام ربه و در بهنش
دوم دو حدیث اول اتقوا الکلام عند دوم اعلی لا یتکلم عنه نمایش اول
در بیان مراد بدرخت میوه دار که درین حدیث نهی از آن شده که کدام
درخت نمایش دوم در بیان مراد بنهی زنان از تکلم زیاده بر پنج کلمه چیست
نمایش سوم آنکه مراد بعدم قبول نماز شارب خمر تا چهل روز که این
حدیث متضمن آنست چیست و در آن پنج آیه و یک حدیث ترجمه شده آیات ا
انما یتقبل الله من المتقین ب ربنا تقبل منا ج فتقبل من احدهما و در ضمن
ترجمه آن حکایت قابیل و هابیل و قربان ایشان ایراد یافته است د والزمهم
کلمة التقوی ه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا نمایش چهارم در بیان غیبت و
حرمت آن و بیان مواضعی که تجویز غیبت شده و در آن یک حدیث مذکور است
که سمع رسول الله امراة فقالت لجاریة لها نمایش پنجم در بیان آنکه
نفس اصرار بر صغیره کبیره است یا آنکه گناه صغیره کبیره میشود با اصرار
نمایش ششم در تحقیق عدد کبائر و اختلاف مذاهب در معنی کبیره
و عدد آن و ذکر عقابی که بر هر کدام مترتب است و در آن هفت و هشت آیه
و پنجاه حدیث با ترجمه سمت گزارش یافته است آیات ا ان تجتنبوا کبائر
ب ان الله لا یغفر ان یشرک به ج و من یقتل مؤمنا د الذین یرمون المحصنات
ه ان الذین یأکلون اموال الیتامی و و من یفعل ذلک یلق اثاما ز والذین یدعون

مع الله الها آخر ح یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا ط در
اتوا الذی ی استبقکم بها احد یا وما هی من الظالمین ب الذین یاکلون الربا
ج لقد علموا لمن اشتراه و لا یغتب بعضکم بعضا یه ان الذین یشترون
یشترون بعهد الله یو و اقیموا الشهادة لله یز انما الخمر و المیسر یح و من
یرفعها الجار و یط السارق و السارقة ک اولئک لهم اللعنة کا لا تیأسوا من روح
کب فلا یأمن مکر الله کج حرم علیکم المیتة و الدم کد و تری کثیرا منهم یسارعون
که ویل للمطففین کو ان الله لا یحب المسرفین کز ان المبذرین کانوا کح حافظوا
علی الصلوة احادیث ا و من نی محصنا او محصنة ب للزانی ست خصال ج
الکبار رسیح د لما عمل قوم لوط ما عملوا ه ان الله تعالی حین امر ان یهبط
آدم و در پیدا شدن لواطه میان قوم لوط بعمل شیطان که کان
قوم لوط افضل قوم خلق الله فطلبهم ابلیس الطلب الشدید الحدیث ز در بیان
عقاب لواطه که من نکح امراة فی دبرها و رجلا حشره الله یوم القیمة انتن من الجیفة
ح در گناه سود خوار که لما اسری بی الی السماء رایت رجالا بطونهم کالبیوت
ط در ذم غیبت که ایاکم و الغیبة ی در گناه قسم دروغ خوردن که
من حلف بینا بالله یا در گواهی ناحق که من شهد شهادة الزور یب در
توبه کسی که گواهی دروغ داده باشد که توبة شهادة الزور ان یودی
المال یج در ذم شرب خمر که مدمن الخمر یلقی الله ید من شرب من الخمر
فی الدنیا سقاه الله من الاشیاء الردیة یه اربعة لا یدخل البیت الاخر

در تاخیر ادای حق مردم که و من حبس حق المؤمن اقامه الله یز ایما مؤمن
حبس مؤمنا عن ماله یح امن فان امانه فی الدنیا طراز در رفع منافات میان
کبیره بودن همه گناهان و صغیره است انجام در بیان آنکه بتقدیری که
صغیره و کبیره بودن گناه باضافه باشد عادل چه معنی خواهد داشت
حدیث سی و یکم در آنکه در عمل سنت حدیث ضعیف کافیست و شرح آن
اشتمال دارد بر آغاز و دو نمایش آغاز بدستور نمایش اول بسبب در
حکم علمای شیعه باستحباب بعضی اعمال بحدیث ضعیف تا آنکه حکم شرعی بآن ثابت
نمیشود و در آن دو حدیث ترجمه شده ا من بلغه ثواب من الله علی عمل
ب من بلغه شیء من الثواب علی شیء نمایش دوم در سبب تجویز علمای سنت
آنرا با آنکه این حدیث در طرق ایشان نقل شده است حدیث سی و دوم
تعلیم امام علیه السلام بشیعه خود دعای بواسطه سالم بودن از امراض در
دنیا و دعای بواسطه رستگاری در آخرت و شرح آن بدستور در ضمن
دو بینش گزارش یافته است حدیث سی و سیم در ابواب شاد کردن خاطر
مؤمن و در ضمن بینش دوم از شرح آن روایت تفسیر شده است ا یوم
تجد کل نفس ما عملت ب یومئذ یصدر الناس اشتاتا حدیث سی و
چهارم در ثواب فاش نکردن قبایح مردم و فرو خوردن خشم خود و تجهیز
اموات و امثال آن و در بینش دوم از شرح آن دو آیه و چهار حدیث
ترجمه شده ا من جار با لحسنة ب والکاظمین الغیظ حدیث ا افضل الاعمال

٥٣٢ طراز
٥٣٣ انجام
٥٣٥ حدیث سی و یکم
٥٣٥ آغاز
٥٣٧ نمایش اول
٥٣٩ نمایش دوم
٥٤٣ دوم حدیث سی و دوم
٥٤٦ بینش اول
٥٤٧ بینش دوم
٥٤٩ حدیث سی و سوم
٥٥١ بینش اول
٥٥٢ بینش دوم
٥٥٤ حدیث سی و چهارم
٥٥٤ بینش اول
٥٥٦ بینش دوم

اخمرها ب من احب السبیل الی الله عزوجل جرعتان ج من کظم غیظا د در
سلوک امام زین العابدین با کنیزی که آب بر دست ایشان میریخت و آفتابه
خطا شد و روی مبارک ایشان مجروح کردید حدیث سی و پنجم در
حرمت رنج دادن خدای تعالی و آنکه صلاح حال بندگان نسبت با ایشان بعمل می
آید و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام ارادیافته و در بینش دوم
از آغاز چهار آیه و یک حدیث و چهار بحث مذکور است آیات سبحان
الذی اسری بعبده ب ومن الناس من یقول آمنا ج من المؤمنین رجال
صدقوا د یسومونکم سوء العذاب حدیث حدیث قدسی که من عادی
ولیا فقد اذنته بالحرب ابحاث ا در اسم آن مدن جار و مجرور و خبر
بودن موصول برخلاف متعارف نحات باستشهاد بآیه قرآنی و کلام
میر سید شریف در تفسیر آن ب بیان آنکه دو جمله که جهت اتصال با هم
دارند و جهت انقطاعی گاه جهت انقطاع ملاحظه میشود و حرف عطف در
میان می آورند و گاه جهت اتصال رعایت میشود و بی حرف عطف ذکر می کنند
ج در بیان معنی دوست داشتن خدای تعالی بندگانی خود را د بیان
مقصود صوفیه و ارباب عرفان از خود را احد انگفتن و او را لیس شانه شیء
و بصر خود دانستن نمایش اول تاویل نسبت تردد خاطر بخدای تعالی که
این حدیث متضمن آنست نمایش دوم رفع منافات و تخالف میان آنچه
این حدیث دلالت بر آن دارد که مومن مکروه میدارد مرگ را

و میان

و میان حدیث من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله
لقاءه و در آن سه حدیث ترجمه شده ا ان ابن ابی طالب آنس بالموت ب
فزت ورب الکعبه ج المومن اذا حضره الموت بشر برضوان الله انجام بیان
بعضی مواضع که سنت افضل از واجبست حدیث سی و ششم صحبت حضرت
امیرالمومنین علیه السلام با کمیل بن زیاد و شکایت آنحضرت از ابنای زمان
خود باو و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام نموده شده است
آغاز بدستور و در بینش دوم پنج آیه و چهار بحث مذکورست آیات
و کونوا ربانیین ب و ان ربک لذو مغفره ج و لتکبروا الله د ومن یؤت
الحکمه ه اولئک علی هدی من ربهم ابحاث ا بیان معنی ربانی ب در آمدن علی بمعنی
مع سببیت ج بیان معنی مثل در لغت د و نقل آن بمعانی دیگر ه تقسیم حضرت
طلبه علم زمان خود را بچهار قسم نمایش اول در بیان معنی امام و
اختلاف اقوال علما در آن و در ضمن آن سه حدیث ترجمه شده ا من مات
ولم یعرف امام زمانه ب ذلک الذی یفتح الله علی یدیه ج والذی یحیی
بالحق بها انهم یستضیئون بنوره نمایش دوم بحث ابن طاوس علیه الرحمه
با بعض فضلای بغداد در باب صاحب الزمان علیه السلام انجام ذکر کلام
شیخ محی الدین اعرابی در باب غیبت صاحب الامر علیه السلام و ترجمه
آن کلام حدیث سی و هفتم در فضیلت نیت از عمل و شرح آن در ضمن آغاز
و پنج نمایش و انجام سمت گزارش یافته است آغاز بدستور و در بینش

اول این آیه تفسیر شده که الذی خلق الموت والحیوة و در بخش دوم یک
آیه و یک حدیث و یک بحث مذکور است آیه وکنتم امواتا حدیث ما عبدتک
خوفا من نارک بحث معنی عمل خالص و ذکر بعض تعریفات اهل حال عمل خالص را
نمایش اول در اینکه اگر در عبادت حصول ثواب یا خلاص از عذاب
الهی قصد شود آن عبادت صحیح است یا نه و در ضمن آن شش آیه و یک حدیث
ترجمه شده آیات ا ادعوا ربکم ب کانوا یسارعون فی الخیرات ج وادعوه
خوفا د یا ایها الذین آمنوا ارکعوا ه اولئک هم المفلحون و وقد افلح
المؤمنون حدیث العبادة ثلثة نمایش دوم در اینکه اگر قصد قربت چیزی
دیگر قصد شود آیا خلل در عبادت دارد یا نه نمایش سیم در تعریف
نیت و رفع بعض اعتراضات از آن و در آن یک آیه ترجمه شده که واذا
حللتم نمایش چهارم استدلال بر وجوب نیت در عبادات ببعض آیات
قرآنی و ذکر سخنی چند که بر استدلال مذکور وارد است و ترجمه این آیه که
وما امروا الا لیعبدوا الله و بحث مترجم بر وجه تدبر مصنف دام ظله نمایش
پنجم در دفع بحث ملا جلال دوانی بر عبارت فقها و بحث مترجم بر بعضی مطالب
انجام در ذکر بعض توجیهات که علما در باب افضل بودن نیت از عمل و منافات
آن بمضمون حدیث افضل الاعمال احمزها و حدیث ان ابن آدم اذا هم بالحسنة
ما یکتب علیه ذکر کرده اند و بحث مترجم بر آن و در آن دو آیه و سه حدیث
ترجمه شده است آیه ا فمن یعمل مثقال ذرة ب اقم الصلوة لذکری

احادیث

احادیث ا انیة المؤمن ب ان ابن آدم اذا هم ج افضل الاعمال احمزها حدیث
سی و هشتم در توبه و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام
آغاز بدستور و در بخش دوم یک حدیث و چهار بحث مذکور است حدیث ا
حیل بینه و بین الکلام بحث ا در معنی توبه بلغت و اصطلاحا و ترتب حصول
آن بر سه امر ب در ذکر بعض تعریفات توبه که بر زبان ارباب قلوب جاری
شده ج در معنی قبول توبه د در بیان معنی معاینه که نهایت زمان قبول
توبه است نمایش اول در فوری بودن وجوب توبه و ذکر بعضی خطرها که
در تاخیر آنست و در آن سه آیه و دو حدیث با ترجمه مذکور است آیات ا
وحیل بینهم و بین ب من قبل ان یاتی احدکم الموت ج کلا بل ران حدیث اما
انه للقلب من خطیئة ب ما من عبد الا و فی قلبه نکتة نمایش دوم در اینکه توبه
کسی که قدرت بر اقدام گناه نداشته باشد صحیح است یا نه و در آن یک آیه
و یک حدیث با ترجمه ایراد یافته آیه ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حدیث
ان الله یقبل التوبة نمایش سیم در معنی توبه نصوح و اختلاف اقوال در آن
و در آن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه یا ایها الذین آمنوا توبوا
حدیث ا یتوب العبد عن الذنب ب ان التوبة یجمعها ستة اشیاء ج ثکلتک
امک اتدری ما الاستغفار نمایش چهارم در استحباب غسل بعد از توبه
و در آن یک آیه و دو حدیث ترجمه شده آیه ان السمع والبصر والفؤاد
حدیث ا در زجر امام جعفر علیه السلام شخصی را از جهت گوش انداختن او بر

۶۴۸ انجام

۶۵۱ حدیث سی و نهم

۶۵۳ آغاز

۶۵۳ بخش اول

۶۵۶ بخش دوم

از خانه همسایه که لبباز و غنا قیام داشته اند که قسم فاغسل وصل ما بدا لک
فلقد کنت مقیما علی امر عظیم ب لا ینظر الی ما فعلت انجام در رفع حقوق الله
وحقوق الناس پس از خود و بعد از ان توبه حدیث سی و نهم در ذکر عذاب
قبر و اهوال موت و شرح ان مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام
آغاز بدستور و در بخش دوم شش آیه و دو حدیث و هشت بحث مذکور است
آیات ا یثبت الله الذین ب ان اصحاب الجنة ج واما ان کان من المقربین د
یوم یرون الملائکة ه لولا انزل علینا الملائکة و فبشرهم بعذاب الیم احادیث
حدیث ا در سوال و جواب قبر که ثم یعاد روحه فی جسده ب ان المسلم اذا
او اسئل فی القبر ج یفسح له فی قبره سبعون ذراعا د لا یسئل فی القبر الا
فیقول له عبد الله من انت و ای ما ربکم فیکم الثقلین ز در رم کردن
حیوانات از آواز عذاب ای کنت لا نظر الی الابل والغنم ح رم کردن
استر پیغمبر در گورستان بنی نجار که بینا رسول الله فی حایط لبنی النجار ط
در ما انیکه در قبر می باشند که ان الله سلط علیه تسعه وتسعین تنینا ی ان لله
تعالی تسعه وتسعین اسما ابحاث ا بیان معنی روح و ریحان و جنت ب تلقین پیغمبر
فاطمه بنت اسد را در امیر المومنین را بعد از دفن کفن ابنک ابنک ج بیان معنی
قول ثابت در قرآن واقعیت د بیان معنی قره عین ه بیان معنی ناعم که
جوانان از ایان صفت ی خند و ثیاب ناعم میگویند و بیان انکه منکر و نکیر
اسم ملک است یا اسم حال کافر و مومن در قبر ز تصحیح لغت و زبه

وبیان

۶۷۰ نمایش اول

۶۷۲ نمایش دوم

۶۷۵ نمایش سوم

۶۸۳ انجام

۶۸۷ حدیث چهلم

و بیان معنی آن ح بیان سبب انضمام ان قبر و رنو دو نه نمایش اول
در انکه نشانیدن میت در قبر و حیات و عقارب آن در عالم ملکوت است نه در
عالم ملک و عیان نمایش دوم در استدلال بر ثبوت عذاب قبر بایات
و احادیث و در ان پنج آیه ترجمه شده ا کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا
ب النار یعرضون علیها ج ویوم تقوم الساعه د ومن اعرض عن
ذکری ه اغرقوا فادخلوا نارا نمایش سیوم در استدلال بر وقوع عذاب
قبر بایه ربنا امتنا اثنتین و واقع اعتراض میر سید شریف به مفسرین تفسیر
آیه مذکوره و بعضی سخنان متعلق بان و در ضمن بان و در ضمن ان و آیه و دو حدیث
ترجمه شده ا آیه مذکوره ب فاذا نفخ فی الصور حدیث ا دخل علی فی
قبره ملکا القبر ب نعم حتی لا یبقی له لحم ولا عظم انجام در ذکر بعض ایات
و احادیث که دلالت دارند بر انکه عین عمل در ان نشاه بصورت جسم در می اید
و قرین و جلیس صاحب خود می باشد و در ان چهار آیه و شش حدیث ایراد
یافته است آیه ا وان جهنم لمحیطة بالکافرین ب الذین یاکلون اموال
الیتامی ظلما ج یوم تجد کل نفس ما عملت د فالیوم لا تظلم نفس شیئا حدیث ا فتبکیت
ان مع العز ذلا وان مع الحیوه موتا ب تقریر حضرت ابیات حسان بن ثابت
را کلام حضرت امیر در لباس نظم حلیما من فعالک انا و ترجمه ان
بنظم مترجم ج الذی یشرب فی انیة الذهب د نفضه الظلم ظلمات
یوم القیمه و الحمه فتعان حدیث چهلم در بدن مثالی و شرح ان

اشطام یافته است و در ضمن آغاز و سه نمایش و انجام و در بخش دوم
آغاز سه آیه و یک حدیث و دو بحث مذکور است آیه ا
و یسئلونک عن الروح ب ودخل المدینه علی حین غفلة ح واتبعوا
ما تتلوا الشیاطین حدیث من عرف نفسه بحث ا در حقیقت
روح و اختلاف اقوال علما در آن ب در استعمال علی
بمعنی فی و استشهاد ان ببعض آیات قرآنی نمایش اول در آنکه
بهشت و دوزخ الآن مخلوقند خواهند شد و در آن پنج آیه
و یک حدیث ترجمه شده آیه ا اعدت للمتقین ب اعدت للکافرین
ح قلنا اهبطوا منها د تستبدلون الذی هو ادنی ه
و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو حدیث ا در باب آنکه بهشت
آدم باغی بود از باغهای دنیا که جنت من جنان الدنیا یطلع فیها
الشمس و القمر نمایش دوم در اثبات بقای نفس ناطقه و تعلق آن
بعد از مفارقت بدن به بدنهای مثالی و در آن یک آیه و سه حدیث
ترجمه شده آیه ا ولا تحسبن الذین قتلوا حدیث ا ان الارواح
فی صفة الاجساد فی شجر فی الجنة ب ان ارواح المؤمنین فی حجرات
فی الجنة ح سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ذلک ان یجعل روحه فی حوصلة
طایر اخضر نمایش سیوم در رفع توهم بعضی که گمان برده اند که تعلق نفس
بعد از خراب بدنهای مثالی قول تناسخ است انجام در آنکه بدن مثالی

٦٨٨ آغاز
٦٨٨ بخش اول
٦٨٨ بخش دوم
٦٩١ نمایش اول
[illegible] نمایش دوم
٧٠٠ نمایش سیم
٧٠٢ انجام

که دران

الله

که دران نشأه نفس با بدن تعلق میگیرد و از کثافت جسمانیات در
گذشته اند و بلطایف مجردات نرسیده و الله اعلم بحقایق الامور

تمت بتوفیق الله تعالی و السلام



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

ای از تو حدیث معرفت را تمکین ◦ وی ترجمه وصف تو تنزیل مبین
گر شکر تو آرایش عنوان نبود ◦ تبلیغ رسالت نکند روح امین

تنهیر حدیثی که مجلس آرایان انجمن یقین پیرایه لوح کتاب بیان فرین بجواهر حقایق
آن تواند بود و زیباتر کلامی که گلگون ضمیران حدایق دین را از خار شبهت و ریب
ارکلید ستة عقاید تواند بود حمد مبدعیست که خلق و زمین پرتوی از اشعه
لوای شناسی ادت و شکر منعمیست که ذرات خافقین یاد دهش امتنان گرانبار
انبار نعم غیر متناهی او درود نامحدود بر خاتمه کتاب هدایت و مقدمه
انجیل رحمت بی نهایت و **نظم** محمد کافرینش با وجود دهش ◦ بود رشحی دو از
دریای جود و دهش ◦ شعاع آفتاب بی زوالی ◦ گل خوشبوی باغ
ذو الجلالی ◦ چراغ اصطفا روشن ز نورش ◦ رموز حق مبین از
رموزش ◦ باد نازان دل مشکل گشائی ◦ از و خندان لب معجز نمائی

سلیمان مهمان سالار خوانش ◦ کلیم الله عصا دار شبانش ◦ خلیل
آتش پرست شوق ویش ◦ نوح الله هی طوف کویش ◦ خضر دردی
کش بزم کمالش ◦ مسیحا طوطی هند جلالش ◦ و بر آل مقدس فعال و اصحاب جنت
مآل آن سید و علیه و علیهم سلام الله الملک الاکبر سیما مطلع انوار هدایت
عظمی و سرچشمه جویبار امامت کبری که اربعین دار ان معابد قدس پس امرات ضمیر
بصیقل الطافش روشنست و دانشوران معالم انس را حدیث ایمان آن حجز
محتبش مبین ◦ شهی کز صبح تیغش یک شکرخند ◦ ز ظلمات دو عالم بسته پیوند
نبی محرم اسرار او بود ◦ نبد در غار و یار غار او بود ◦ چو سر را
بدیش راهبر بود ◦ از آن رو شهر علمش را چو در بود ◦ دری لیکن ز بس جا بود
در وی ◦ متاع خانه پیدا بود در وی ◦ ره او بوی اگر دیبت قویم است
که راه او صراط المستقیم است ◦ و سلم تسلیما کثیرا **اما بعد** بمسامع
ارباب دانش و ذکا میرساند داعی دولت قاهره محمد بن علی المشتهر بابن
خاتون العاملی عامله الله بلطفه الازلی که چون خاطر ملکوت ناظر پادشاه جمجاه
ملایک سپاه خورشید چتر فلک بارگاه افتخار سلاطین العصر بالرای الرزین
و اعتضاد خواقین الدهر بالدین المتین آفتاب فلک خلافت و شهریاری
قطب سپهر سلطنت و عالم مدار **نظم** شه انجم سپه جمشید ثانی ◦ باو
زیبنده تاج خسروانی ◦ سپهر افتخار آفرینش ◦ چراغ دودمان رهگانی
جهان را شاهد عدلش عروسی ◦ که داده آب روی زندگانی

سلیمان

ز زلف و عارضش گردیده ظاهر • شب خشنودی و صبح امانی
ز گلگشت رخش مهر صبح گردون • گل خورشید آرد ارمغانی
پی حفظش دعای صبح خیزان • توسل جسته از سبع المثانی
السلطان العادل الباذل العارف الغازی فی سبیل الله محب با خلاص اهل بیت
رسول الله خاقان اکرم و همایون اعظم ابو النصر سلطان محمد قطبشاه بن قطبشاه
بن قطبشاه • جهان تا هست اقبالش جوان باد • بهار عمرش ایمن از خزان باد
نشاط آباد ملک اقتدارش • کشیده قاف تا قاف جهان باد •
بهر جانب که عزمش روی آرد • ظفر همدوش و نصرت همعنان باد •
ز دستور ارسطو رای ملکش • جهان را کام رانی جاودان باد
ز تدبیر قضا تقدیر رایش • همیشه ملک و ملت در امان باد
چو آراید ز پسند بزم دانش • نخستش عقل اول ترجمان باد
چو در معنی دعای کاینات است • ملک را قول آمین بر زبان باد
از بدو جلوس بر مستقر سلطنت و جهانبانی و تمکن بر مسند خلافت و
کشورستانی رای همعنان مایل و ناظر بود که علمای موکب همایون و فضلای پایه سریر
خلافت مشحون بکلی همت و تمامی رویت خود را بر احیای آثار نبوی و ترویج دین
مبین مصطفوی و افاده مقاصد تفسیر و کلام و افاضه معانی احادیث
خیر الانام و امامان عالیمقام علیه و علیهم صلوات الله الملک العلام بر
وجهی مصروف و معطوف دارند که ماثر هدایات مظاهر آن در اطراف

واکناف

و اکناف ربع مسکون علم انتشار برافراشته وضیع و شریف هر قبیله و صغیر
و کبیر هر عشیره از مشکات انوار آن مقتبس توانند بود و از موائد انتفاع
از آن بهره توانند رسید و اغلب کتب و رسایل تفسیر کلام و صحف و
دفاتر احادیث منجز نظام که رقم زده کلک تألیف علمای اعلام و نگاشته
خامه تصنیف فضلاء بلاغت فرجام شده بود چون بلغت بلند رتبت
حجازی و زبان فصاحت نشان تازی ترتیب و تنظیم یافته بود و دست جمعی
که اطفال نطق ایشان از پستان لغات دیگر شیر تعلیم نوشیده اند
از رسیدن شاخسار درک آن کوتاه بود و انامل فکرت برخی که سنین و شهور
در کنف تعلیم فنون عربیه شب بروز و روز بشب بپایان آورده اند از چیدن
گل مقصود از حدایق فهم بغیر معترف شاهد مراد بدون اینکه بعضی از آن
بلغات دیگر مفسر و مترجم گردد در آغوش خواهش نمی آمد هر یک از ایشان
بترجمه کتابی از آن مکلف و مامور ساخته شد و چون بوساطت بعض مقربان
درگاه عرش اشتباه بمسامع شوکت و اجلال رسیده بود که راه حروف
ادراک سعادت استفاده مجلس سامی خلاصه علمای زمان و یگانه فقهای رفیع
مکان خورشید سپهر دانش و افضال و مرکز دایره فضل و کمال حاوی
مآثر الکشف علی النهج المبین و جامع معالم الکل علی الوجه المتین افضل المتاخرین
و اکمل المتبحرین شیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة و الدین محمد العاملی اعلی الله
شانه و رفع فی مسند العز و الفضل مکانه نموده و از حدایق فضل آن سر

چشمهٔ جویبار دانش و کمال که آبیاری طبع فیاضش طراوت پذیرفته بعد از
استجاره رسانیدن روایح آن بمشام پویندگان بادیهٔ طلب و انصار دسته
چند گل و ریحان در سلک آورده است ترجمهٔ کتاب اربعین حدیث که جمع
و تألیف آن با جلّ الفاظ و بسط معانی و ایراد نکات و اظهار مبانی و استنباط
احکام و مسایل و استکشاف لغات و مغاضل بر وجهی که مطبوع طبایع
صغار و کبار بلکه نمونهٔ جَنّاتٍ تَجری مِن تَحتِها الانهار است از رشحات بحار فضل
فضل آن قبلهٔ احرار است و از غایت احتوای بر لطایف حقایق و اشتمال بر
نفایس کالشمس فی رابعة النهار لوای اشتهار و اعتبار برافراشته و از
نهایت حسن الفاظ و لطف معانی چون عارض ارباب حسن و ملاحت نقش قبول
و استحسان بر الواح خواطر وضیع و شریف نگاشته مأمور شد و چون بقیهٔ
عبودیت گرانبار نعم آن سرچشمهٔ جویبار شوکت و سلطنت و اقبال بود با وجود
قلت بضاعت و عدم استطاعت ممتثلاً للاشارة العلیة الخاقانیة شروع در آن
نموده بترجمهٔ قطبشاهی موسوم ساخت و چون بهر لغتی عبارتی مناسب دارد
و هر زبانی مقتضی بیانیست و بلاغ مبین که گوهر بیان سفتن است سخن را روشن
تر و خاطرنشان تر گفتن است قاعده‌ایست که بر عادت دیگر مترجمین یکان یکان عبارات
عربی اقتصار نموده در ترتیب فقرات و تقدیم و تأخیر کلمات ملتزم پیروی
اصل نباشد و هر جا مقام اقتضای بسط کلام نماید و در اصل صنعت ایجاز
بکار رفته باشد تقریباً للافهام در مقام بسط آن درآید و هر جا ذکر

دقایق که

استشهادی یا ایراد مثلی نظماً یا نثراً مناسب نماید توضیحاً للمرام مبادرت
بذکر آن واقع شود و اگر مترجم را در اثنای کلام سخنی روی دهد که ذکر آن
مناسب مقام باشد بعرض آن اقدام نماید و بالجمله شرحی ترتیب یافته
در لباس ترجمه و ترجمه نموده شود در ضمن شرح انشاء الله وحده العزیز توقع
از ارباب طبع سلیم آنست که بمقتضای المأمور معذور ذیل اغماض بر زلل آن
پوشند و بقلم عفو در اصلاح آن کوشند والله الموفق و منه الاستعانة
فی التتمیم **حدیث اول** روایت کرده جامع کتاب مذکور لا زال بهاء فضله
مشاراً الیه علی تعاقب الایام و الدهور از استاد بزرگوار و پدر عالی مقدار
خود فقیه ربانی و عالم نورانی شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی که نسب
شریفش بحارث همدانی که از خیار اصحاب امیر المؤمنین و مخاطب یا حار همدان من
یمت یرنی بوده میرسید و در اغلب فنون خصوصاً فن فقه و حدیث مهارت
تمام داشته چند رساله و کتاب از آثار طبع اقدسش بر صفحهٔ روزگار
دایر و سایر است و مدتی مدید در امور دین مرجع اکابر و اهالی خراسان
بوده بر وجه استقلال شیخ الاسلامی آن دیار با مبنای خدمتش مرجوع
و حل عقد امور شرعیهٔ آن ممالک برای رزینش مربوط و مرفوع بوده است
بطریق سماع از او که فی یوم الثلثاء دوم شهر رجب المرجب سنه ٩٧١ در منزل شریف
ملکی ایشان در مشهد مقدس رضوی علی مشرفها من التسلیمات ازکاها و
انماها وقوع یافته از شهید ثانی و زندهٔ جاوید شیخ زین الملة و الدین العاملی

نجات م

که از مشاهیر علمای دین و اعاظم فقهای متأخرین است و مصنف چندین کتاب
و رساله مثل شرح شرایع الاحکام که در ضمن شش هفت مجلد سمت اختتام
یافته و شرح لمعه دمشقیه که از غایت متانت و تنقیح علم اعتبار و اشتهار بر
افراخته و شرح الفیه و نفلیه و چند کتاب معتبر دیگر و چون بعد از شیخ محمد مکی
که احوالش ان شاء الله مذکور خواهد شد او بمرتبه شهادت فایز شده علمای در
تصانیف خود تعبیر ازو بشهید ثانی می کنند تولدش در نهصد و پنجاه یازده
اتفاق افتاده و شهادت مذکور که در قسطنطنیه بعلت تشیع واقع شده است
بتاریخ نهصد و شصت و پنج از شیخ عالم کامل شیخ جمال الدین احمد بن خاتون
که جد بیک واسطه میر محبت و نهایت تبحر در علوم دین داشته از شیخ علی بن
عبد العال که از فقهاء مائه عاشره بلکه تاسعه و ثامنه نیز کسی در دقت
طبع و کثرت فضل باو نرسیده چنانچه از تصنیف شرح قواعد الاحکام و
رساله جعفریه و بعضی تصنیفات دیگر او ظاهر میشود و از غایت سعی که در
اعلاء کلمه یقین و تبیین و ترویج شعار مذهب شعار مذهب ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین بتقدیم رسانیده بعضی از عامه مخالفین که از عناد
یا جهالت نسبت احداث و اختراع بمذهب حق داده اند محدث و مخترع
اول او را میدانند و مقتدای شیعه تاریخ رحلت اوست شکر الله سعیه و اجزل
فی العلیین قدره ٩٤٠ از شیخ صالح زاهد شیخ علی بن هلال الجزایری که از مشاهیر
متورعین زهاد عصر خود بود از شیخ جمال الدین احمد بن فهد الحلی که از جمله مجتهدین

فرقه ناجیه و علمای طبقه امامیه است و اقوال و فتاوی او در کتب معتبره
منقول شده از شیخ زین الدین علی بن خازن که پیر آمد اتقیای زمان خود
بوده از شیخ الکل شیخ محمد مکی که بواسطه فوز بمرتبه شهادت که فی یوم الخمیس نهم
جمادی الاولی هفتصد و هشتاد و شش هجری در شام بافساد این جماعه شامی
واقع شده است تعبیر از اسم شریفش بشیخ شهید میکنند و چون نسبت تلمذ و استفاده
مصنف در دینیات بواسطه باو میرسد همه جا درین کتاب و در دیگر مصنفات
خود تعبیر ازو بشیخنا میکند و کتاب ذکری و دروس و شرح قواعد الاحکام
و رساله الفیه و نفلیه و چند کتاب دیگر از مصنفات اوست از خلاصه علمای
زمان مولانا قطب الدین محمد رازی که با نهایت تبحر در فنون حکمت و کلام و
علوم معقول چنانچه مثل محاکمات شرح اشارات و شرح مطالع و چند کتاب
دیگر از مصنفات او در معقولات مطرح انظار علماء ذی اعتبار است ربط
تمام بمطالب فقه و حدیث نیز داشته اند و بر کتاب قواعد الاحکام حاشیه
ترتیب داده که بحواشی قطبیه موسوم است و در تاریخ هفتصد و ده از هجر الیم
عمر شریفش انقطاع یافته از علامه نحاریر و خلاصه فضلاء عالیشان جامع فنون
العلم بالاستیعاب الکلی شیخ جمال الدین بن مطهر الحلی که چون مثل کتاب قواعد
الاحکام و ارشاد الاذهان و منتهی المطلب و مختلف الشیعه و تذکرة الفقها
و تحریر الاحکام و چندین کتاب معتبر دیگر در فن منقول و معقول شواهد
بر مرتبه فضل و تبحر خود دارد و کثرت تصنیفش بمرتبه رسیده که محاسب

وقتم بازاء هر روز از عمر شریفش هزار بیت تصنیف تخمین کرده است قلم بیان
را چه گنجایش تحریر مراتب فضل و تعداد تصانیف اوست تاریخ سعیه مشکورا
وقد زره مروعا و ولادتش بنابر آنچه خود در خلاصه رجال ایراد کرده است
بیست و نهم ماه مبارک رمضان ششصد و چهل و شش هجری اتفاق افتاده
و وفاتش شب بیست و یکم محرم الحرام هفتصد و بیست و شش از سلطان
اعاظم المحققین و دستور افاخم الحکما و المتکلمین خواجه نصیر الدین محمد الطوسی
که شهرت او در هر یک از فنون علم و کمال و کثرت تصنیف نه بمرتبه ایست که
قلم بیان اگر در مقام تحریر آن در آید مورد اعتراض نگردد و اصل او
بنابر آنچه ائمه تاریخ ذکر کرده اند از توابع دار المومنین قم است و مولد
شریفش در طوس اتفاق افتاده بتاریخ یازدهم شهر جمادی الاولی سنه سبع
و تسعین و خمسمایه که بنابر مشهور روز فوت امام فخر رازیست و بتاریخ
شهر صفر سنه اربع و اربعین و ستمایه از تصنیف شرح اشارات فارغ
شده و روز سه شنبه پنجدهم شهر جمادی الاولی سنه سبع و خمسین و ستمایه ابتدا
رصد ساختن در مراغه نموده و بعد از طی هفتاد و پنج مرحله از مراحل زندگانی
بتاریخ روز دوشنبه هجدهم شهر ذی حجه الحرام سنه اثنی و سبعین و
ستمایه در دار السلام بغداد از این سرای فانی انتقال بهشت نموده و
قبرش در مقابر قریش در جوار مضاجع کاظمین علی راقدهما الف الف صلوة
والف الف سلام واقع است و از غرایب اتفاقات آنکه در وقت حفر قبر

او در روضه کاظمین علیهم السلام سردابه بصفایی ظاهر شد که بکاشی ترتیب داده
بودند و کتابه بر آن نوشته مضمون آنکه ناصر خلیفه عباسی جهت خود ترتیب داده
و بدان سعادت فایز نشده و چون حساب کردند تاریخ ولادت خواجه
موافق تاریخ اتمام عمارت بود و من الله التوفیق و المغفرة از والد بزرگوار
آن قبله احرار محمد بن الحسن الطوسی از سید بزرگوار رشید فضل الله راوندی از
خلاصه سادات ملکی صفات سید مجتبی بن سعید داعی الحسنی از شیخ الطایفه و امام الشیعه
ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی که چون کمال او و مراتب فضل و کمال بمرتبه ایست که اگر
شیخ گویند اشتغال ذهن اگر بغیر ذات کاملش تعلق گیرد ناقصش میدانند که
المطلق ینصرف الی الفرد الکامل علما در مصنفات خود تعبیر از و بشیخ مطلق
میکنند و سند خود در ارتقاء قوت اقوال اغلب فقها و قوت اقوال اغلب
فقها و قوت اقوال او و نیز میدانند و جمع کتاب تهذیب الحدیث و تصنیف کتاب
نهایة الاحکام و مبسوط و خلاف و چند کتاب دیگر از امواج بحر هدایت اوست
تولدش در ماه مبارک رمضان سیصد و هشتاد و پنج هجری اتفاق افتاده
و در شب دوشنبه بیست و دوم محرم الحرام سنه چهارصد و شصت از
دار دنیا رحلت نموده و در نجف اشرف مدفون است رحمة الله علیه او از استاد
آن حضرت شیخ اعلم اکمل محمد بن محمد النعمان المفید که تعبیر از اسم شریفش بشیخ مفید
میشود و سبب اشتهار او بمفید در کتاب مصابیح القلوب بر نحوی مذکور است
که در هنگامی که شیخ از موطن اصلی ببغداد آمده بتحصیل علوم مشغول بود روزی

در مجلس درس قاضی عبد الجبار معتزلی حاضر شده در صف نعال جای گرفت
جای گرفت و بعد از لحظه که قاضی از افاده فارغ اجازه سوال خواسته
پرسید که این خبر که شیعه نقل میکنند که من کنت مولاه فعلی مولاه مسلم است
که پیغمبر در روز غدیر گفته است یا شیعه فراسیم باقته اند قاضی گفت لا بل خبر صحیح است و
علمای ما در کتابهای خود نقل کرده اند شیخ گفت پس خلافت فما وجه خصوصیت
قاضی گفت این خبر روایتست و خلافت ابی بکر درایت و مردم عاقل بواسطه
روایت ترک درایت نکنند شیخ گفت چه میگوئید در خبر یا علی حربک حربی و سلمک سلمی
قاضی گفت صحیح است شیخ گفت در حق اصحاب جمل چه میگوئید بنا بر قول
کافر بوده باشند قاضی گفت ایشان توبه کردند شیخ گفت ایها القاضی
حرب درایتیست و خبر توبه روایت و خود در سوال اول فرموده که مردم عاقل
درایت را بروایت از دست ندهند قاضی در جواب فرو مانده سر در
پیش انداخت و بعد از زمانی سر برآورده از نام و نسب شیخ استفسار
نمود شیخ گفت محمد بن محمد بن النعمان الحارثی قاضی برخواست و دست شیخ
گرفته بر جای خود نشاند و گفت انت المفید حقا انت المفید حقا چون این خبر
بسلطان وقت عضد الدوله دیلمی رسید شیخ را بمجلس خود حاضر کرده از ما
ماجرای او با قاضی از و استفسار نموده او را تعظیم بسیار کرده
بتشریفات خاص و مرکوب لایق با قلاده و سرافسار زرین و صد دینار
زر سرخ و یک بنده نوازش نموده و یومیه لایق از گوشت و گندم مقرر

فرمود که هر روز میرسانیده باشند بعد از آن شیخ باین لقب اشتهار یافت
و ابن ادریس در کتاب سرائر این حکایت را برین وجه نقل کرده که بعد از آنکه شیخ
از عکبرا که مولد اصلی اوست ببغداد آمده نزد ابو عبد الله جعل بتحصیل مشغول
شد و بعد از آن بهدایت علی بن یاسر آمده در درس علی بن عیسی رمانی
نمود و چون بمجلس او حاضر شد قبل از آنکه کسی را معرفت بحال او حاصل شود
مردی بصری از بیرون آمده از حدیث غدیر و حکایت غار سوال نمود رمانی
گفت حدیث غدیر روایتیست و غار درایت و علمی که بدرایت حاصل
میشود بروایت حاصل نمیشود و بصری تسلی شد و بیرون رفت شیخ را تاب
نمانده رخصت سوال خواسته گفت چه میگوئید در باب کسی که با امام زمان
حرب نماید رمانی گفت کافر است باز تدارک نموده گفت فاسق است
شیخ گفت چه میگوئید در باب طلحه و زبیر و جنگی که در واقعه جمل با امام زمان
کردند گفت ایشان از آن عمل توبه کردند شیخ گفت حرب درایت و توبه
روایت و شما الحال با آن مرد بصری گفتید که بروایت حاصل نمیشود رمانی
تغیر کلام داده از شیخ پرسید که بچه نام مشهوری و پیش کی درس خوانده
شیخ گفت بابن المعلم مشهورم و پیش ابو عبد الله جعل تحصیل علوم نموده ام
بعد از آن رمانی بمنزل رفته بعد از لحظه رقعه سر بمهر آورده بشیخ داد که بابو
عبد الله بده و دعای ما باو برسان و شیخ رقعه را برداشته نزد ابو
عبد الله رفت و چون ابو عبد الله رقعه را گشوده مطالعه نمود تبسم کنان

کفت میان تو و زمانی چه کذشته است که درین قصه سفارش تو بمن کوشته
و مبالغه بسیار کرده و ترا مفید لقب داده شیخ حقیقت قصه را شرح داد
و بعد از ان باین لقب مشهور شد بالجمله شیخ از مشاهیر فضلاء ایام و
اعاظم علماء اسلام است چنانچه بعد از شیخ طوسی شیخ مذهب او را امید آنند
و تعبیر از مرد و بشیخان مینمایند و تصانیف او از رساله و کتاب تقریب
دویست مجلد رسیده است و بعد از طی هفتاد و هفت مرحله از مراحل زندگی
یا هشتاد و پنج علی اختلاف القولین فیه در شب جمعه سیم شهر رمضان
سنه ثلاث و عشرین و اربعمایه بجوار رحمت ایزدی پیوسته است و منهیان
ملا اعلا کلمه جنت را تاریخ رحلتش ساخته اند و بعد از آنکه چند سال در خانه
خود مدفون بود جسد مبارکش را بمدینه طیبه نقل نموده در مقبره قریش
در جوار مرقد امام محمد تقی علیه السلام دفن کردند روح الله روحه العزیز از
فقیه مذهب ائمه هدی جامع کتاب من لا یحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا
ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی که فتاوی و اقوال او در معرض استشهاد
فتاوی علماء اعلام است و قریب سیصد مجلد کتاب در علم دین از مصنفات
نتیجه اختتام یافته است و در تاریخ سیصد و هشتاد و یک در ولایت
ری شربت ممات چشیده و کلمه شفا تاریخ رحلت او است قدس الله روحه
از احمد بن محمد که از ثقات رواة حدیث است از پدر او و محمد بن یحیی العطار
که از فقهای معتبر قم و ثقه و جلیل القدر است و در علم رجال و حدیث مذرب

تمام داشته از علی بن اسمعیل از عبد الله بن عبد الله که از راویان مشهور حدیث
اند از موسی بن ابراهیم المروزی که از مشاهیر راویان امام سابع است
و گفته اند که در وقت حبس آن حضرت در منزل هرون الرشید با مر
خیاطی او اشتغال داشته است و از خلوص اعتقاد آنچه بر زبان آنحضرت
جاری میشده است فرا میگرفته حفظ میکرده است و چون بدو بیت آن
آنحضرت میرسیده نقل می نموده از امام بحق عالم امام موسی کاظم علیه و علی
آبائه اشرف التحیة و السلام که ان سرور بلفظ در بار گوهر نثار فرموده
اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من حفظ
علی امتی اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه فی
امر دینهم بعثه الله عز و جل یوم القیمة فقیها عالما
شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو پیدایش
پیدایش اول خلاصه معنی حدیث آنکه رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده اند که هر کس حفظ کند از برای امت من چهل حدیث از احادیثی
که محتاج باشند امت من بآن در امر دین خود بر می انگیزد و حشر مینماید
خدائی که عزیز است و بزرگ روز قیامت او را فقیه و عالم پیدایش دویم متن
حفظ ظاهر انیست که مراد بحفظ حدیث درینمقام از بر کردن و در خاطر
گرفتن باشد چنانچه در صدر سلف در میان ارباب حدیث دأب بوده
بحدی که اگر کسی حدیثی روایت میکرده است روایت او را در معرض

[illegible]

اعتبار رسیده داشته اند و محل اعتماد دیده انسته و گفته اند که نوشتن و
کتاب ساختن احادیث بعد از صد سال از هجرت احداث شده و پیشتر
از ان ثبت الواح خواطر بجای نقش اوراق و دفاتر بوده است و
میتواند بود که مراد بحفظ نگاهبانی و محافظت حدیث باشد از اندراس
و تلف شدن خواه بعنوان از بر کردن باشد چنانچه رسم آن زمان بوده
و خواه بطریق نوشتن و کتاب ساختن یا نقل کردن از روی نوشته
و کتاب چنانچه متعارف این زمان است و بعضی گفته اند که مراد بحفظ حدیث
فرا گرفتن آنست بر یکی از وجوه ششگانه که ائمه حدیث ذکر آن کرده اند
و معتبر داشته یعنی سماع از شیخ و قراءت برو و سماع حال قراءت
غیر و اجازه و مناوله و کتابت مترجم گوید بیان این اجمال آنست که
حدیثی که راوی از شیخ خود یعنی کسی که سند حدیث را باو میرساند
و ازو روایت می کند فرا میگیرد و میباید که فرا گرفتن او بیکی از
شش وجه باشد تا حدیث مذکور را تواند ازو روایت کرد و نقل او را
اعتبار تواند نمود اول شنیدن از زبان شیخ خوانده او شنود دوم
شنیدن حال سیم شنیدن غیر بنوعی که دیگری بر شیخ خواند و شیخ
تصدیق نماید و او در حاشیه مجلس میشنیده باشد چهارم اجازه
شیخ براوی گوید که فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان
کتاب را از من نقل کن یا آنکه تمام حدیث یا کتاب را بر و خوانده یا از

شنیدن از شیخ حال قراءت راوی

شنود

شنود پنجم مناوله و آن آنست که شیخ کتاب را تصحیح کرده خود را باو دهد
و اشارت کند که انچه درین کتابست از من نقل کن ششم کتابت شیخ و آن
اجازه بکتابتست یعنی شیخ بخط خود بر جامی نویسد که فلان حدیث
و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من روایت کن یا آنکه بر زبان
آورد و علمای حدیث وجه اول را اشهر دانسته اند و بیشتر در معرض
اعتبار و اعتماد در آورده چنانچه همه اتفاق کرده اند بر آنکه حدیثی
که برین وجه منقول شده حجت است و بعد از ان دوم و سیم است چه اگرچه همه
بر اعتبار آن رفته اند اما اکثر دانسته اند و بمضمون آن عمل کرده و
بعضی خلاف کرده اند قلیل و مجهول اند و در اعتبار سه وجه دیگر خلاف میان
علما بسیار است و اکثر معتمد و حجت ندانسته اند و حفظ حدیث را درین
مقام بر فرا گرفتن آن بر یکی از وجوه مذکوره حمل کرده اند اما بر وجه
اول بمذهب جمیع علما و بر وجه ثانی و ثالث بمذهب اکثر و بر وجه دیگر بمذهب
جمعی که بر آن وجوه اعتماد کرده اند نهایتش این حمل چنانچه مخفی نیست تقدیر
دورست علی امتی لفظ علی درین حدیث بمعنی خود که برست مناسب مقام
نیست و ظاهر آنست که بمعنی لام انتفاع است من چنانچه در تفسیر آیه کریمه
وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلٰى مَا هَدٰيكُمْ مفسرین گفته اند که علی بمعنی لام است
یعنی بزرگی یاد آورید حضرت عزت را از جهت هدایتی که شما را براه
حق کرده است و میتواند بود که بمعنی من باشد چنانچه بعض مفسرین در تفسیر

آیه وافی هدایت اِذَا اکْتَالُوا عَلَی النَّاسِ
یَسْتَوْفُونَ ایراد کرده اند که معنی اذا اکتالوا من الناس است
وبرین تقدیر میتواند بود که معنی من امتی آن باشد یعنی کسی که حفظ کند
و فرا گیرد از امت اجابت من نه از جمعی که بحلیه اسلام محلی نباشند
چه ایشان را قابلیت آن نیست که از ایشان اخذ حدیث نمایند اگر گویند بنا
برین لازم می آید که حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله فرا گرفته شود در حفظ بیرون
رود چه اگر بر آن صادق نمی آید که از امت فرا گرفته شده است جواب
آنست که حکم آن بقیاس بطریق اول معلوم میشود چه هرگاه حدیثی که از امت فرا
گرفته شود در حفظ آن این ثواب مترتب شود در حفظ حدیثی که از پیغمبر صلی الله
علیه و آله شنیده شده باشد بطریق اول مترتب خواهد بود و ممی تواند بود
که معنی من میمین باشد یعنی کسی که حفظ کند و از امت من باشد یعنی عروس
اعتقاد او را از زیور اسلام آراسته باشد و اقلّ علم اربعین حدیثا باید
دانست که حدیث در لغت عرب بمعنی سخن است و سخن را ازین جهت میگویند
که حرف حرف و کلمه کلمه حادث میشود و در اصطلاح یعنی در عرف ارباب حد
عبارت از کلامیست که حکایت کند یعنی خبر دهد از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
یا یکی از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین یا صحابی یا تابعی یا کسی که در مرتبه تابعی
یا کسی که در مرتبه تابعی باشد که برین وجه بر زبان ایشان جاری شده است
یا خبر دهد از فعل ایشان که برین نهج بعمل آورده اند یا از تقریر ایشان که

برینصورت در حضور ایشان بعمل آمده و منع نکرده اند و بعضی از علما حدیث را
مخصوص دانسته اند بکلامی که حکایت کند از قول یا فعل یا تقریر معصوم و کلامی
که حاکی باشند از قول صحابی یا تابعی یا غیر ایشان آنرا حدیث نمی نامند
مترجم گوید مراد بائمه معصومین چنانچه ظاهرست دوازده امامند صلوات الله
علیهم که اول ایشان علی بن ابی طالب است و آخر ایشان محمد بن الحسن المهدی
علیه و علی آبائه الکرام شرایف التحیة و السلام و مراد بصحابی اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه و آله و مراد باصحاب پیغمبر بنا بر آنچه مصنف دام ظله در حاشیه
ذکر کرده اند جمعی که بسعادت ملاقات آنحضرت علیه السلام مستسعد گشته اند به بیداری
در ایام حیات آنحضرت علیه السلام در حال اسلام بملاقات عادی و با ایمان از دنیا
رفته اند بسعادت ملاقات گفته شد نه بسعادت دیدار تا ابن ام مکتوم که
اعمی مادرزاد بود داخل باشد و قید بیداری بواسطه آنست که جمعی که بعد
جمعی بعد از زمان پیغمبر آنحضرت را صلوات الله علیه و آله در واقعه دیده
باشند داخل نباشند و تقیید بحال حیات آنحضرت بواسطه اخراج
جمعیست که بعد از رحلت آنحضرت نظر ایشان بر جسد مبارکش افتاده باشد
و قبل از آن ندیده باشند و تقیید بحال اسلام بواسطه اخراج بعضی از کفار
زمان آنحضرت است که با آنکه ادراک ملاقات او علیه السلام نموده اند داخل
اصحاب نیستند و تقیید ملاقات بعادی بجهت آنکه بعض انبیا علی نبینا و
علیهم السلام که چنانچه بعض روایات صحیحه بآن ناطق است در شب معراج

از دنیا

ادراک صحبت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله نموده اند از تعریف بیرون رفت و چون
ملاقات ایشان بر وجهی بوده که عادت بر آن وجه جاری باشد و فایده
قید آخر یعنی با ایمان از دنیا رفته باشند ظاهر است و مراد بتابعی جمعی اند
که به همان وجه با صحابی ملاقات کرده باشند بی آنکه ادراک صحبت آن حضرت صلی الله
علیه و آله نموده باشند بشرط ایمان تا آخر عمر و مراد بکسی که در مرتبه تابعی
باشد آنکه نسبت او بتابعی مثل نسبت تابعی باشد بصحابی یعنی بر وجه مذکور
ملاقات تابعی نموده باشد بی آنکه بصحبت یکی از اصحاب رسیده باشد
بشرط مذکور مِمّا یَحتاجُونَ فی اَمرِ دینِهِم
یعنی از احادیثی که امت را در امر دین خود بآن احتیاج باشد مثل احادیثی که
در باب قیامت و معاد و بهشت و دوزخ و عذاب قبر و امثال آن از اعتقادات
یا در باب نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و امثال آن از عبادات است یا احادیثی
که تعلق بامور دنیا داشته باشد مثل حدیثی که در باب وسعت رزق و ظفر بر
دشمن و دفع مکاید او و مانند آن روایت شده باشد گاهی که غرض دینی بآن
تعلق بگیرد بَعَثَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ یَومَ القِیمَةِ فَقیهاً
عالِماً بر می انگیزد و محشور می سازد خدایی که عزیز است و بزرگ در قیامت
او را در زمره علماء دین و فقهاء ملت مبین که زیاده است پایه دار در نجابت حدیث
نبوی شرف و مرتبه سیاهی دوات ایشان که از آن تحریر مطالب علمی و
مسایل دینی مینمایند بر شرف و مرتبه خون جمعی که بسعادت جهاد با کفار در

در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امام معصوم فایز باشند و شهید شوند
ای عزیز کشت زار رحمت الهی بی پایان است و بحار کرامت و عنایات او
آبستن هزار عمان بجوی خرمنی می بخشند و بقطره دریایی می دهند جهد کن که
از آن خرمن بجوی برسی و از آن دریا بقطره فایز گردی و الله الموفق نمایش اول
ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه دانستن معنی در عاید شدن ثواب مذکور
شرط نیست بلکه ثواب مذکور بمجرد حفظ الفاظ حدیث عاید میشود هر چند معرفت
معنی حاصل نباشد و دور نیست که مراد رسول علیه السلام نیز این باشد چرا که
چنانچه حفظ قرآن عبادتست و مورث ثواب هر چند معرفت بتفسیر حاصل نباشد
حفظ الفاظ حدیث نیز عبادتست و قابل ترتب ثواب بی آنکه علم بمعنی
آن بوده باشد و در حدیث وارد است که حضرت مقدسه نبوی در باره
ناقل حدیث دعا کرده اند با آنکه عالم بمعنی حدیث نبوده باشد چنانچه
فرموده اند رَحِمَ اللهُ امرَءً اسمَعَ مَقالَتی فَوَعاها
فَاَدّاها کَما سَمِعَها فَرُبَّ حامِلِ فِقهٍ لَیسَ
بِفَقیهٍ وَرُبَّ حامِلِ فِقهٍ اِلی مَن هُوَ
اَفقَهُ مِنهُ یعنی حضرت عزت رحمت کناد بر کسی که بر کلام من گوش کند و
آنچه بشنود در خاطر گیرد و چنانچه شنیده باشد بی تغییر لفظی و تبدیل
حرفی نقل نماید چه بسیار باشد که حامل فقه و فرا گیرنده حدیث فقیه نباشد
یعنی استطاعت دانستن معنی آن نداشته باشد و بسیار باشد غرض ادا

معنی آنچه

فراگرفتن و حفظ حدیث این باشد که بعالم از خود برساند و از وی استفاده
معنی آن کند یا از مسئله که او از آن حدیث استنباط نماید منتفع گردد پس
هرگاه حفظ کننده حدیث با آنکه عالم نباشد قابل این باشد که در معرض
دعای حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در آید چه امید
بود که روز قیامت در زمره فقها و علما محشور گردد و حدیث مشهور
مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ نیز مصدق این معنیست چراکه
معنی حدیث مذکور اینست که هر کس که شباهت جوید بقومی در اقوال
و افعال هر آینه از آن قوم خواهد بود و در زمره ایشان محشور خواهد گشت
و حفظ احادیث مصطفوی شعار و دثار فقها و علماست که در وقت
استدلال بر مسایل و اداء مواعظ و نصایح بآن توسل میجویند
پس کسی که با ایشان درین امر شراکت نماید هر آینه شباهت جسته خواهد
بود با ایشان و بمقتضای حدیث مذکور از ایشان خواهد بود و در زمره
ایشان محشور خواهد گشت اما اگر کسی معنی حدیث را فراگیرد و حفظ نماید
بی آنکه حفظ عبارت حدیث کرده باشد یا او را حافظ حدیث میگویند
و ثواب مذکور را بو عاید میتوانند شد یا نه ظاهر این است که معنی
حدیث را حدیث نتوان گفت خواه بعبارت عربی باشد غیر عبارت
حدیث و خواه بلغت دیگر همچنانکه ترجمه قرآن را بمذهب صحیح قرآن نمی نامند
و ازین جهت است که مس آن را مشروط بطهارت نداشته اند و تجویز

کرده اند که بی وضو مس آن کنند و کسی نذر تلاوت قرآن کرده باشد
گفته اند که بخواندن ترجمه آن عهده وفای نذر بر نمی آید و بعضی ترجمه قرآن را
قرآن دانسته اند و استدلال کرده اند بآیه کریمه إِنَّ هَٰذَا لَفِي
الصُّحُفِ الْأُولَىٰ برینوجه که هذا در این آیه اشارت بقرآنست
یعنی هر آینه قرآن در کتابهای که بر انبیای سابق نازل شده هست
و ظاهر است که آنجا باین عبارت و الفاظ نیست بلکه باین لغت نیز نیست و
درایت اطلاق قرآن بر آن شده پس بر غیر این الفاظ هرگاه با همین معنی باشد
اطلاق قرآن صحیح باشد و برین قیاس ترجمه حدیث را نیز حدیث توان
گفت و این استدلال ضعیفست مترجم گوید بواسطه آنکه هذا اگر
چه اشارت بقرآنست اما دلالت ندارد برینکه قرآن با وصف قرآنیت
در کتابهای مذکور بوده باشد چه میتوانند بود که آنچه در قرآن است از مواعظ
و احکام و اخبار آنجا باشد و اطلاق قرآن بآن نتوان کرد و آنکه
علما تجویز کرده اند که حدیث را بالمعنی نقل نمایند یعنی معنی آن را اگر چه بلغت دیگر
باشد نقل کنند دلالت ندارد برین که معنی حدیث را حدیث توان گفت چنانچه
طبع سلیم شاهدست بر آن نمایش دویم مذکور شد که ظاهر آنست که
لفظ علی درین حدیث بمعنی لام انتفاع است و چون امت اسم جنس است
مضاف بضمیر و در علم عربیه مقرر شده که اسم جنس هرگاه مضاف واقع
شود ظاهرش عمومست بحسب ظاهر مراد از امت جمیع امت خواهد بود

و ثواب مذکور رعایه نخواهد شد مگر کسی که حفظ کند احادیثی را که جمیع فرق
امت اجابت از اهل سنت و شیعه اثنی عشری و غیر اثنی عشری در امر دین خود
بان محتاج باشند و از ان انتفاع یابند و این معنی تحقق ندارد مگر در
ضمن احادیثی که همه بر صحت آن متفق باشند و بطرق همه منقول شده باشد
مثل حدیث لَاصَلوٰةَ اِلَّابِطَهُورٍ که همه نقل کرده اند و معنیش
اینست که نیست نمازی صحیح و مقبول مگر انکه بجا آرنده آن با طهارت
باشد که آن وضو و غسل و تیمم است و حدیث جُعِلَتْ لِیَ الْاَرْضُ
مَسْجِدًا و ترابها طهورا که بر زبان حضرت مقدسه نبوی
صلوات الله علیه و آله جاری شده و همه بر صحت ان اتفاق دارند و بیان
معنیش که در مقام شکر و اظهار نعم الهی پیغمبر باید که گردانیده شده است
از برای من و امت من روی زمین مسجد تا خدای خود را بران سجده میکرده
باشیم و خاک آن طهور یعنی پاک و پاک کننده تا پاک سازیم بان انچه بان
پاک میشده باشد مثل محل استنجا بشروط معتبره و کف پا و ته کفش
و عصا و امثال ان گاهی که نجس شود یا طاهر و مطهر تا بکار بریم انرا در وقت اداء
نماز چون مانعی از استعمال اب باشد یعنی تیمم کنیم و حدیث یُحَرَّمُ
مِنَ الرَّضَاعِ مَا یُحَرَّمُ مِنَ النَّسَبِ که در صحت آن خلاف
نکرده اند و حاصل مضمونش این است که حرام میشود بر کسی بسبب رضاع
انچه حرام است بعلاقه نسب که عبارت از خویشی و قرابت است یعنی

چنانچه حرام است بر کسی خواستن مادر حقیقی و خواهر حقیقی و همچنین جده و
دختر و نبیره و عمه و خاله و برادر زاده و خواهر زاده هرگاه حقیقی باشند
حرام است خواستن هر یک از ایشان گاهی که رضاعی باشند یعنی نسبت مذکور
بسبب رضاع بهم رسد که ان عبارت از شیر خوردن و شیر دادن است
بروجهی که در کتب فقهی تفصیل و شروط آن مذکور است و امثال این
احادیث متفق علیه و اگر کسی حدیثی حفظ کند که در طریق بعضی وارد باشد و
بعضی دیگر نقل ان نکرده باشند مثل احادیثی که در مسح پا در وضو بطریق
شیعه وارد شده و اهل سنت انکار می نمایند و احادیثی که در شستن
پا اهل سنت نقل کرده اند و شیعه افترا میدانند و حدیث اَلْبَیِّعَانِ
بِالْخِیَارِ مَا لَمْ یَفْتَرِقَا که ابو حنیفه انکار آن کرده و بیان
معنیش که چون بیعی واقع شود هر یک از بایع و مشتری تا از هم جدا نشده اند
اختیار دارند که فسخ بیع نمایند ثواب مذکور را نخواهند دریافت
پس اگر خواهیم که حکم مذکور شامل هر دو قسم حدیث باشد تا فایده اش عام
شود یا امت را بر خلاف ظاهر حمل می باید کرد بروجهی که شامل بعضی امت و
جمیع امت بوده باشد یا احتیاج و انتفاع را اعم می باید گرفت از
احتیاج و انتفاع بالفعل و از احتیاج و انتفاع بالقوه که مراد احادیثی
باشد که از شان انها باید که جمیع امت بان محتاج باشند و از ان انتفاع
یابند و اگرچه باعتقاد حفظ کننده باشد چه هیچ شک نیست که احادیثی

که در باب مسح پا مثلا وارد شده از شان این هست که جمیع امت بان
محتاج باشند و از ان انتفاع یابند و بمضمون ان عمل نمایند و این که
بعضی از روی غنا و یا قلت تتبع انکار کنند قدح در شان ان نمیکند اگر گویند
ناچار است که مراد از امت درین حدیث بعض امت باشد چرا که از
احادیث انتفاع دارند و بان محتاج اند علما و ارباب اجتهاد ند که در وقت
استنباط مسئله بکار میبرند و بعضی عوام الناس که بحقیقت معنی ان نمی توانند
رسید خصوصا جمعی که بزبان عربی عارف نباشند از انتفاع آن بهره
نخواهند بود و پس بر توجیه تعمیم فایده مترتب نباشد جواب گوئیم که
احتیاج و انتفاع اعم از انست که بی واسطه باشد همچو احتیاج علما و مجتهدین
یا بواسطه و بعضی عوام مذکور را اگرچه بی واسطه از احادیث انتفاع ندارند
و بان محتاج نیستند اما از مسئله که مجتهد از حدیث استخراج میکند انتفاع
می یابند و بان محتاجند پس بواسطه محتاج و منتفع باشند نمائین سیم
حدیثی که مشتمل باشد بر چند حکم در ضمن چند فقره کلام که هر یک بدیگری مربوط
باشد بر وجهی که معنی مقصود از ان بدون ان دیگر فهم نشود مثل حدیث
لَا سَبَقَ اِلَّا فِی نَصْلٍ اَوْ خُفٍّ اَوْ حَافِرٍ که
بسکون با و فتح با هر دو روایت شده است و بر تقدیر اول معنیش
انست که مسابقت و بر یکدیگر پیشی گرفتن بعنوان شرط و گرو روا نیست
و بر تقدیر ثانی انکه دادن و ستدن مالی که شرط و گرو مذکور بر آن

نخواهند شد و بان محتاج هو

واقع شود در هیچ ماده روا نیست و از جانب شرع تجویز آن نشده است
مگر در ماده نصل یعنی تیر پیکان دار و آنچه مانند آن باشد مثل شمشیر و نیزه
و امثال آن برین وجه که دو کس گرو بندند و شرط کنند که هر کدام از دو
تیر خود در نشانه رساند یا هر کدام دورتر اندازد یا ضرب شمشیر
هر کدام برنده تر باشد یا مثل طعن نیزه دیگری را رد تواند کرد سبق مذکور
او را باشد یا در باب خف که کنایت از مرکبیست که سم نداشته باشد
مثل شتر و فیل یا حافر که یعنی مرکب سم دار است مانند اسب و استر و خر است
که گرو بسته شود بر انکه مرکب هر کدام در دوانیدن بر دیگری سبقت گیرد
سبق او را باشد کنایه از انکه در مواد دیگر مثل انکه دو کس شرط
کنند که هر کدام در دویدن بر دیگری پیشی گیرد یا در کشتی او را افکند
یا از مسافتی فراختر بجهد یا چیزی سنگین تر بردارد و امثال آن جایز نیست
وحدیث مَنْ نَزَلَ عَلٰی قَوْمٍ فَلَا یَصُوْمَنَّ
تَطَوُّعًا اِلَّا بِاِذْنِهِمْ یعنی کسی که فرود آید بر قومی و مهمان ایشان
شود باید که روزه سنتی نگیرد مگر برضای آن قوم هیچکس خلاف نکرده
در انکه جایز نیست فقرات آن را از هم جدا کردن بعضی را بدون بعضی نقل کردن
مثل انکه در حدیث اول گویند که پیغمبر فرموده است لَا سَبَقَ اِلَّا
فِی نَصْلٍ اَوْ خُفٍّ اَوْ حَافِرٍ را که تتمه مستثنی است ذکر
نکنند و در حدیث دوم گویند پیغمبر فرموده است مَنْ نَزَلَ عَلٰی قَوْمٍ

است

ولا يصومن تطوعا الا باذنهم را که متمم معنی است
ذکر نکنند اما حدیثی که چند فقره داشته باشد که هر یک حکمی باشد تمام و
موقوف بر فقره دیگر نباشد مثل حدیث من فرج عن اخيه
كربة من كرب الدنيا فرج الله عنه كربة
من كرب يوم القيمة ومن كان في حاجة
اخيه كان الله في حاجته ومن ستر على
اخيه ستر الله عليه في الدنيا والآخرة
والله تعالى في عون العبد ما كان العبد في عون اخيه
که ترجمه اش اینست که هر مومن که باعث این شود که غمی از غمهای دنیا از خاطر
برادر مومن برداشته شود حضرت عزت جل شانه غمی از غمهای
روز قیامت او را بسرور مبدل گرداند و هر مومنی که در بر آوردن
حاجت برادر مومن خود ساعی باشد حضرت عزت در بر آوردن
حاجت او توجه نماید و هر مومنی که بر عیب برادر مومن خود اطلاع
یابد و آن را از نظر غیر مستور داشته در مقام افشای آن نشود مستور
دارد حضرت عزت معایب و زلات او را در دنیا و آخرت و حضرت
عزت یاری دهنده و معاون او باشد مادام که او در معاونت
و یاری دادن برادر مومن باشد هیچ شک نیست که جایزست فقرات
آن را از هم جدا کردن و هر یک را تنها نقل کردن مثل آنکه گویند پیغمبر صلی الله

علیه و آله وسلم فرموده است که من كان في حاجة
اخيه كان الله في حاجته و باقی حدیث را ذکر نکنند
و شیخ جمال الدین مطهر حلی علیه الرحمه در کتاب نهایة الاصول که از
مصنفات اوست تصریح باین معنی کرده است نهایتش بر هر یک از فقرات
آن آیا صحیح است اطلاق حدیث کردن چنانچه اگر حدیثی مشتمل بر چهل فقره
اینچنین باشد توان گفت که چهل حدیث است و ثواب مذکور بر حفظ کننده
آن تنهایی عاید گردد یا چون در یک مجلس نقل شده و در ضمن یک روایت
مذکور است همه یک حدیث است و اطلاق احادیث متعدده بر آن
روا نیست اگرچه از هیچ یک از علمای تصریحی درین باب دیده نشده و اما
چون بخل در مبدا فیاض نیست و کریمان تقریب جوی و بهانه طلب می
باشند اگر قایل بشق اول شویم چندان دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد
انبیائه نمایش چهارم باید دانست که این حدیث در میان مخالف
و موالف مشهور است چنانچه بعضی بتواتر آن حکم کرده اند پس گوییم
اگر تواتر آن ثابت شود میتوان دلیل ساخت بر آنکه خبر واحد حجت است و
استدلال مذکور را اگرچه هیچ یک از علما در مصنفات خود ایراد نکرده
اند اما کم از استدلال بآیه کریمه فلولا نفر من كل
فرقة الی آخر الآیه که ایشان بر مطلب مذکور ذکر کرده اند نیست مترجم
گوید تفصیل این اجمال آنست که حدیث متواتر می باشد و غیر متواتر

می باشد خبر متواتر آنست که جماعه بسیار در هر عصر روایت کنند تا معصوم
برسد چنانچه کثرت هر جماعت از ایشان در ان عصر بحدی رسیده باشد
که عقل تجویز اتفاق ایشان بر دروغ نکند و خبر غیر متواتر آنست که عدد راویان
آن در جمیع مراتب یا بعضی مراتب باین کثرت نرسد و این قسم را در
اصطلاح ارباب حدیث خبر واحد می نامند و حدیث متواتر را جمیع
علما حجت دانسته اند و عمل بمضمون آنرا واجب میدانند و کسی درین
معنی خلاف نکرده است و خبر واحدی که صحیح باشد یعنی جمیع راویان آن
تا معصوم عادل اثنی عشری باشند اگرچه معظم آنرا حجت دانسته اند و
بمضمون آن عمل کرده اما چون بعضی مثل سید مرتضی علم الهدی و جمعی دیگر
خلاف کرده اند و گفته اند حدیث تا متواتر نباشد حجت نیست و بان
عمل نمیتوان کرد احتیاج بدلیل شده است و از جمله دلایلی که بران ایراد کرده
اند این آیه کریمه است که وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا
كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ
طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ
إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ یعنی و امیست مر مومنان
را که همه یکبار بتحصیل علوم و طلب فقه دین روند و نظام کارهایی که وسیله
معاش و سبب بقای حیات ایشان باشد معطل گذارند چرا نروند از
هر فرقه یعنی اهل شهری یا قبیله طایفه یعنی گروهی اندک بطلب فقه دین

از جماعت بسیار هم

علما صح

تا بترسند و بیم آرند قوم خود را از سخط و غضب الهی چون برگردند بسوی ایشان
بر وجهی که باز آیند از ارتکاب مناهی و مباشرت محرمات یعنی امیست
که همه یکبار بغزای کفار و جهاد روند بلکه باید که گروهی از هر قومی بان قیام نمایند
و باقی بتحصیل علم و طلب فقه دین مشغول باشند تا بترسند و بیم آرند انانی را که رفته
اند از سخط و غضب الهی چون مراجعت نمایند بالقای آنچه آموخته اند بایشان
علی اختلاف التفسیرین بر نهجی که اگر خبر واحد حجت نباشد بر رسانیدن گروهی
از فرقه آنچه در فقه دین فرا گرفته اند بر قوم خود فایده مذکور که انذار و
تخویف ایشانست برنحوی که مانع باز آمدن از ارتکاب مناهی و فعل محرمات
شرعی بران مترتب شود از آن بظهور نخواهد رسید و آیت دلالت دارد
بر آنکه بظهور میرسد پس واحد حجت و معتبر باشد و امثال این چند دلیل دیگر
ذکر کرده اند و باین حدیث استدلال کرده اند و آنرا دلیل دانسته و
حال آنکه آن نیز بر مطلب مذکور دلالت واضحه دارد و بیانش بنا بر آنچه مصنف
دام ظله فرموده اند آنست که اگر خبر واحد حجت نباشد و بان عمل نتوان
کرد هر آینه علما را امت را از ان انتفاع نخواهد بود و بان احتیاج نخواهند داشت
و حال آنکه ظاهر حدیث دلالت دارد بر ثبوت احتیاج بان و تحقق انتفاع امت
از ان بواسطه آنکه من موصول در من حفظ چون از ادوات عموم است بحسب ظاهر
دلالت بر عموم دارد یعنی هر کس حفظ کند از جهة انتفاع امت چهل حدیث از
از احادیثی که محتاج الیه ایشان باشد خواه شنیده باشد و حفظ آن جمعی

که عدد ایشان بعد تواتر برسد خواه منفرد باشد در آن ثواب مذکور
را در می یابد پس ظاهر شد که حدیثی که راوی در روایت آن منفرد باشد
میتواند بود که محتاج الیه و منتفع به امت باشد و حدیثی که حجت نباشد هم ورا
نشاید محتاج الیه و منتفع به امت نیست لیکن خبر واحد حجت باشد اگر بگویند
بنابرین لازم می آید که خبر فاسق و مجهول الحال یعنی کسی که عادل بودن و فاسق بودن
او معلوم نباشد نیز حجت باشد چرا که من تحمل چون از ادات عموم است
شامل ایشان نیز هست و کسی از علما بآن قایل نشده است جواب آنست که
عام شامل هر فردی میباشد که دلیل دیگر دلالت بر خارج بودن آن فرد نکند
و اینجا دلیل دیگر دلالت دارد بر آنکه خبر فاسق و مجهول الحال حجیت را نفی شاهد
و آن در باب فاسق آیه کریمه ان جاءکم فاسق بنبای
فتبینوا یعنی اگر بیاید فاسقی نزد شما بخبری یعنی خبر دهد بشما را از امر
بر قول او اعتماد مکنید و طلب شاهد و بینه کنید از وی و در ماده مجهول الحال
آیت وافی هدایت ولا تقف ما لیس لک به علم
یعنی از پی مروید و اعتماد مکنید بر خبری که شما را بران علم نباشد یعنی
صدق و کذب راوی آن بر شما معلوم نباشد پس خبر فاسق و مجهول الحال از
عموم حدیث بیرون باشد و غیر ایشان بنا بر اصل عموم داخل بماند بنا بر این
میتوان گفت که حدیث نص نیست در آنکه احتیاج امت بآن در حال انفراد
راوی باشد چه میتواند بود که احتیاج و اشاعه چنانچه سبق ذکر یافت اعم باشد

از احتیاج و اشاعه بالفعل و از احتیاج و اشاعه بالقوه و حدیثی که شخص
واحد حفظ میکند اگر چه در ضمن خبر واحد است محتاج الیه نیست اما میتواند بود که از
شان آن هست که محتاج الیه شود و آن وقتیست که متواتر شود و این احتمال اگر
چه خلاف ظاهر است اما باعث ضعف دلیل میشود چرا که استدلال بظاهر
حدیث روایت را بعد از آنکه اصل مقتضی خلاف آن باشد ضعیف دانسته اند
و اینجا اصل عدم حجیت خبر واحد است پس استدلال بر ظاهر حدیث که عموم است
بر حجیت است آن ضعیف باشد والله اعلم انجام باید دانست که فقه در لغت
عرب بمعنی فهم است که فقیه بمعنی فهیم باشد یعنی فهم دارنده و در اصطلاح یعنی عرف
اهل شرع عبارت است از علم بمسایل و احکام شرعی که از روی ادله اربعه
که قرآن و حدیث و اجماع و استدلال است بهم رسد و هیچ یک ازین دو معنی
مناسب این مقام نیست اما معنی اول بواسطه آنکه فهم دار را از کسیکه فهم
داری یا دنی مرتبه در لغت نیست که محشور بودن در زمره ایشان کمال
بوده باشد و این ظاهر است و اما معنی دوم بواسطه آنکه معنی مذکور از
مستحدثات این زمانست که استخراج مسئله از قرآن و حدیث و دلایل دیگر مینمایند
و در صدر سلف یعنی زمان حضرت مقدسه نبوی و عهد حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین طریق علم بمسایل و احکام سماع از لفظ درربار
ایشان بوده است بواسطه یا بیواسطه و چون میخواسته اند که علم
بمسئله حاصل کنند از ایشان میپرسیده اند و هر طور جواب می شنیده اند

بان عمل میکرده‌اند و حکم خدا از امید استنباط کرده‌اند و بدلیل دیگر خود را
محتاج نمیدانسته‌اند بلکه مراد بفقه درین حدیث بینائی در امور دین و
احوال آخرت و خداشناسی که فقیه بمعنی صاحب این بصیرت و بینائی
باشد و در اکثر احادیث که لفظ فقه واقع شده است بر همین معنی محمول است
و کلام معجز نظام حضرت مقدسه نبوی که فرموده‌اند لا یَفقهُ العبدُ
کلَّ الفقهِ حتّی یمقتَ النّاسَ فی ذاتِ الله تعالی
وحتّی یری للقرآنِ وجوهاً کثیرةً
ثمّ یُقبلَ علی نفسِهِ فیکونَ لها
اشدَّ مقتاً
نیز ناظر برین معنیست
یعنی بنده فقیه نمیشود فقیه تمامی تا دشمن ندارد مردم را در ذات خدای
تعالی که چرا در تحصیل معرفت او تقصیر میکنند و تا به بیند مر قرآن را وجوه
بسیار یعنی عالم گردد بر تفسیرات متعدده و تأویلات متنوعه آیات
قرانی که ائمه تفسیر و تأویل ذکر کرده‌اند بعد از ان بجانب نفس خود کند
و چون نهایت عجز و قصور او را نیز در معرفت مشاهده نماید او را از
همه دشمن تر دارد و باید دانست که حصول این بصیرت و بینائی
بمحض موهبت و تفضل الهی است و سعی بنده را در آن مدخلیت نیست چنانچه
دعای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در باره امیر المؤمنین علی
علیه السلام در وقت روانه کردن آن سرور بجانب یمن که اللهم

فقّهه فی الدّین یعنی بار خدایا او را در امور دین بینائی ده تا مظهر
برانست یا کسبیت که بسعی و کوشش بنده دست میدهد و کلام معجز نظام شاه
اولیا که در نصیحت فرزند خود امام حسن علیه السلام بر زبان مبارک جاری
ساخته‌اند که یا بنیّ تفقّه فی الدّین یعنی تحصیل کن و بدست آر فقه در دین اشارت
بانست و در کلام بعضی اعاظم علما وارد شده است که در زمان سابق
اطلاق فقه نمیکردند مگر بر علم آخرت و معرفت بعضی نکات و دقایق آفات
نفس که عبارت از در افتادن بعقاید باطله و مذاهب مهلکه است و دانستن
مفسدات و مبطلات اعمال جوارح که مقتضی بطلان عبادات و اعمال آخرویست
و استعداد در یافتن حقارت دنیا و ما فیها و اطلاع بر نعمتهای باقی آخرت
و استیلا خوف و ترس الهی بر خاطر و امثال آن و آیت وافی هدایت فلو
لا نفرَ من کلِّ فرقةٍ منهم طائفةٌ لیتفقّهوا
فی الدّین که با ترجمه‌اش در بخش چهارم سبق ذکر یافت نیز دلالت
بر همین دارد چرا که چنانچه مذکور شد در آیت مذکوره ترس و بیم از سخط الهی بر
وجهی که مقتضی اجتناب محرّمات و مناهی شود بر آموختن فقه مترتّب شده
و ظاهر است که علمی که امر مذکور بر آن مترتّب تواند شد علم آخرت و معرفت
امور مذکوره است نه دانستن طریق بیع و شری و طلاق و نکاح و امثال آن
و همچنین از علم که درین حدیث واقع است علم بامور آخرت و علم خدا
شناسی مراد است نه معنی لغوی علم که دانستن است و نه معانی اصطلاحی که

چنانچه مو

که علمای این زمان احداث آن کرده اند مثل حصول صورت یا صورت حاصله از ذهن یا امثال آن چرا که در حدیث وارد است **العلماء ورثة الانبیاء** یعنی علما وارثان پیغمبرانند و ظاهر است که وارث علم اند نه وارث مال که انبیا میراث گذاشته اند علم دین و آخرت و علم خداشناسی علم باین معانی که مذکور شده و آیه کریمه **انما یخشی الله من عباده العلماء** نیز نص بر معنی مذکور است چه خلاصه معنی کلام معجز نظام آنست که بدرستی که آنانکه در کوره ترس و خوف الهی میگدازند از بندگان او ارباب علم اند و وصف اشعار بر علیت دارد برآنکه علم ایشان باعث خوف و ترس الهی بر آن مترتب باشد علم دین و آخرت و علم خداشناسی است بلکه غیر آن از علوم را در معنی علم نمیدانند و ارباب عرفان محض جهلش دانسته تعبیر از آن بوساوس شیطانی میکنند چنانکه مصنف خلد ظلاله در بعضی از منظومات خود که مسمی بسوانح سفر حجاز است اشعار بر همین معنی کرده فرموده اند

علم رسمی سر بسر قیل است و قال — نه از آن کیفیتی حاصل نه حال
علم نبود غیر علم عاشقی — ما بقی تلبیس ابلیس شقی
گر دلت خالی بود از عشق یار — سنگ استنجا شیطانش شمار
این علوم و این خیالات صور — فضلهٔ شیطان بود بر آن حجر
تو بغیر علم عشق ار دل نهی — سنگ استنجا بشیطان میدهی

یعنی دلالت دارد بر

لوح دل از فضلهٔ شیطان بشوی — ای مدرس درس عشقی هم بگوی
چند چند از حکمت یونانیان — حکمت ایمانیان را هم بدان
دل منور کن بانوار جلی — چند باشی کاسه لیس بوعلی
گر ترا گویند کز عمرت همین — سنگ روز زی ماند و ین گردد یقین
تو درین یکهفته مشغول کدام — علم خواهی بود ای مرد تمام
فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم — هندسه یا رمل یا اعداد شوم
باوفی دی دوش آن پیر عرب — ده چه خوش بگفت از روی طرب
ایها القوم الذی فی المدرسه — کلما حصلتموه وسوسه
فکرکم ان کان فی غیر الحبیب — ما لکم فی نشاة الاخری نصیب
ساقیا یکجرعه از روی کرم — بر بهائی ریز از جام قدم
تا کند شق پرده پندار را — هم بچشم یار بیند یار را

حدیث دویم روایت کرده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از حسین بن احمد که کنیتش ابو عبد الله بوده از پدرش احمد بن ادریس الاشعری القمی که از راویان ثقه و فقهای معتبر است و حدیث بسیار از او نقل شده از احمد بن محمد بن خالد البرقی که اصل او از کوفه است و چون جد او خالد در صغر سن ببرقه رود قم نقل کرده بوده است و تولد او آنجا شده ببرقی اشتهار یافته و قریب صد کتاب از مآثر فضل او کسوت ظهور پوشیده است و اگرچه بعضی علما رجال

ضعیفش میدانند بواسطه آنکه اکثر از ضعفا روایت میکند اما ابن داود

ثقه بودنش را رجان داده و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در خلاصه رجال

میگوید و عندی التوقف فی روایته مقبول آن محمد بن علی بن موسی بن ابراهیم الصیرفی

الکوفی که کنیتش ابی سمینه است و اگرچه چند جلد کتاب باو نسبت یافته اما علما

رجال در ضعف و عدم قبول روایتش نهایت غلو ورزند نهایتش چون

در امثال این احادیث خصوصا کاهی که در مقام اثبات حکم شرعی از وجوب

یا استحباب عملی نخواهند بآن ثابت کنند تجویز شده که نقل نمایند و اگر

چه رواتش ضعیف باشند چنانچه در حدیث سی و یکم ازین کتاب خواهد آمد

ان شاء الله تعالی و مصنف دام ظله در دیباچه کتاب ببیان وافی

شافی عذر آن خواسته اند که از تضعیف مذکور در نقل این حدیث خدشه

بخاطر راه نیابد و همچنین در نقل بعض احادیث آینده اگر در سند آن

بعض راویان ضعیف بنظر رسند از محمد بن سنان که از مشاهیر راویان حدیث

و مصنف چند مجلد کتاب و اگرچه بعضی علما رجال ضعیفش دانسته اند و حکم

بضعف روایتش کرده اما شیخ مفید رحمه الله در کتاب خود توثیقش

کرده است و شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده است که امام محمد جواد علیه السلام

در ضمن دعائی که در حق او کرده اند اظهار رضای خود از وی فرموده

اند و عبارت دعای امام علیه السلام اینست رَضِیَ اللهُ عَنْهُ

بِرِضَایَ عَنْهُ مَا خَالَفَنِی وَلَا خَالَفَ اَبِی یعنی

خدا راضی باد ازو چنانچه من ازو راضیم به رستی که هرگز او در مقام مخالفت

من و پدر بزرگوار من در نیامده از عیسی بن اَعیَن حریری که از راویان ثقه امام جعفر

صادق است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از آبای بزرگوار

و اجداد عالیمقدار خود از امیر المؤمنین و یعسوب الدین سلام الله علیه و علیهم

اجمعین که آنحضرت فرموده اند قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی

اللهُ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ عَرَفَ

اللهَ وَعَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْکَلَامِ وَبَطْنَهُ

مِنَ الطَّعَامِ وَعَنَّا نَفْسَهُ بِالصِّیَامِ وَالْقِیَامِ قَالُوا

بِآبَائِنَا وَاُمَّهَاتِنَا یَا رَسُولَ اللهِ هٰؤُلَاءِ

اَوْلِیَاءُ اللهِ قَالَ اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللهِ سَکَتُوا

فَکَانَ سُکُوتُهُمْ فِکْرًا وَتَکَلَّمُوا فَکَانَ

کَلَامُهُمْ ذِکْرًا وَنَظَرُوا فَکَانَ

نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَنَطَقُوا فَکَانَ نُطْقُهُمْ

حِکْمَةً وَمَشَوا فَکَانَ مَشْیُهُمْ بَیْنَ النَّاسِ بَرَکَةً وَلَوْلَا الْآجَالُ

الَّتِی قَدْ کُتِبَتْ عَلَیْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ اَرْوَاحُهُمْ فِی اَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ وَشَوْقًا اِلَی الثَّوَابِ

شرح کلام معجز نظام در ضمن آغازی و نکته‌ایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش

بخش اول خلاصه مضمون بلاغت مشحون آنکه حضرت مقدسه نبوی صلوات الله

علیه فرموده اند که هر کس شناخت حضرت عزت را چنانچه حق شناختن

اوست و مرتبهٔ عظمت و بزرگی او را بجا آورد و باز میدارد دهان خود را
از سخن کردن و شکم خود را از خوردن طعام و تعب میدارد نفس خود را
بروزه داشتن در روز و نماز کردن در شب حاضران مجلس گفتند فدا
باد ترا پدران ما و مادران ما ای رسول خدا کیستند این جماعت اولیاء الله
آنحضرت فرمودند بدرستی که هرگاه اولیاء الله خاموش میباشند
خاموشی ایشان فکر خداست و چون بسخن در می آیند کلام ایشان ذکر خدا
و چون نظر بر چیزی میکنند نظر ایشان بجهة عبرتست که بآن اعتبار میگیرند
از ملاحظه مصنوعات الهی و چون بنطق آیند نطق ایشان محض حکمت و بیان مصالح مردم
در معاش و معاد است تا از آن انتفاع یابند و چون براه در می آیند
رفتار ایشان در میان مردم محض حصول خیر و برکتست اگر نه میبود ایشان را
اجل مقدر که تا آن نرسد بالضروره ایشان را گرفتار زندان ابدان
میباید بود هر آینه قرار نمیگرفت روح ایشان در بدنها از غایت
ترس عذاب الهی و شوق ثواب غیر متناهی **بخش دوم** من عرف الله
شیخ محی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی آورده که معرفت نزد
ارباب تحقیق عبارتست از ادراک دویم است بعد از ذهول از ادراک
اول یعنی هرگاه ادراک امری شده باشد و بواسطه ملاحظه ایام و امتداد
زمان غبار نسیان بر آن نشسته چون باز بخاطر آید و بتصقیل ادراک
دیگر زنگ آن غبار از مرآت ذهن مرتفع گردد و روشن شود

که همان امریست که مرتبهٔ دیگر در معرض ادراک در آمده است این
ادراک دوم را اهل تحقیق معرفت مینامند و ازینجاست که ارباب کشف
و ریاضت را اصحاب عرفان میگویند چه بثبوت پیوسته است که خلق
ارواح و نفوس ناطقه انسانی که مدرک اشیا در حقیقت ایشانند بر خلق
جواهر بدن تقدم دارد چنانچه در حدیث وارد است که **خَلَقَ
اللهُ الأَرْوَاحَ قَبْلَ الأَبْدَانِ بِأَرْبَعَةِ آلافِ عَامٍ** یعنی
خلق کرده و آفریده است حضرت عزت جل شانه نفوس ناطقه انسانی
را قبل از خلق بدنهای ایشان بچهار هزار سال و هیچ شک نیست که در آن
نشأه یعنی قبل از مفارقت عالم تجرد و اختفا در ظلمات بدن ادراک
بعض معارف الهی که بی مؤنت کسب و تحصیل از مبدا فیاض فایض می
شود ایشان را حاصل بوده چنانچه آیه وافی هدایت **أَلَسْتُ
بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى** و زبانه آن ناطق است خلاصه مضمون کلام معجز
نظام آنکه در بدو فطرت که آفرینش ارواح واقع شد همه را
جمع آورده در معرض خطاب در آوردند که آیا نیستم من که خالق
آسمان و زمینم پروردگار شما و آفریننده شما همه بزبان بلی زبانی
فریاد بر آوردند که هستی و غیر تو که تواند بود ای پروردگار
عالمیان پس ظاهر شد که در آن وقت ایشان را علم بپروردگار وجود
حاصل بوده و ذهول و غفلت از آن بواسطه الفت بلذات بدنی

خلق

و انهماک در ظلمات جسمانیت چون ایشان بوسیلهٔ ریاضت و ترک لذات
حیوانی و قطع تعلق علایق و عوایق جسمانی تصفیهٔ باطن در آمده زنگ نسیان از
آینهٔ ضمیر زدوده دیده سعی خود را بکحال یوسف گم گشته مرا پنهانی داده بعین الیقین
شاهد مقصود را مشاهده نموده اند هر آینه صاحب معرفت و اهل عرفان
خواهند بود پس معنی حدیث آنست که هر کس مرتبهٔ معرفت حق را در ضمن
تحصیل ادراک دوم و ارتیاض بترک لذات جسمانی و کسر قوای شهوانی
و ترک تعلقات بدنی نفس را قابلیت تذکر ادراک اول ظاهر سازد و چنین
نماید که مکر متذکر آنست یعنی مرتبهٔ عظمت و کبریایی او را بروجهی که وظیفهٔ
زمان تجرد است ادراک نماید **مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْکَلَامِ وَ**
بَطْنَهُ مِنَ الطَّعَامِ هر آینه باز میدارد دهان نطق خود را از تکلم بغیر ذکر
حق تا بسبب آن از فکر او باز نماند و شکم اشتهای خود را از میل
کردن طعام تا ربط بعالم تجردش نقصان نپذیرد و گرفتاری بهضم آن
باز ندارد و او را از یاد پروردگار خود و عناً نفسه بالصیام و القیام
عنا بعین بی نقطه و تشدید نون مأخوذ از عنای بفتح عین است که بمعنی
تعبست و قیام اینجا کنایت از نماز مطلق است یا نماز در شب یعنی از
غایت التذاذی که او را از عبادت معبود حقیقی دست میدهد بتعب
مداومت بروزه و نماز راحت انگاشته همیشه نفس خود را متحمل
مشقت آن میدارد **قَالُوا بِآبَائِنَا وَ اُمَّهَاتِنَا یَا رَسُولَ اللّٰهِ**

درمقام هو

دریابد یعنی هو

آبا بشما را اکثر نحویان با تفدیه نامیده اند و گفته اند فعل آن در اعلب
محذوف میباشد و کلام درین تقدیرست که نفدیک بآبائنا و امهاتنا
و در حقیقت همان با عوض است که نحویان در ضمن بیان اقسام بای حرف
جر ذکر کرده اند مثل بای خذ هذا بهذا یعنی بگیر این را در عوض آن و بعض
مفسرین بای بما کنتم را در آیهٔ کریمهٔ **اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا کُنْتُمْ**
تَعْمَلُونَ ازین قسم شمرده اند یعنی داخل شوید بهشت را ای مومنان
در عوض عمل صالحی که از شما در وجود آمده کنایه از آنکه دخول بهشت
در عوض اعمال صالحه می باشد نه بروجه تفضل و بعضی دیگر از مفسرین بارا
بای معیت گرفته اند یعنی داخل شوید بهشت را با وجود اعمال حسنات
و سیئاتی که از شما در وجود آمده که رحمت و فضل الهی نسبت بشما
زیاده بر آن شمول دارد که شما را بر آن مواخذه نمایید تا کنایه از آن
باشد که ادخال بهشت و اعطای نعیم اخروی محض تفضل
موهبت اوست نه در عوض عمل اوست نه در عوض عمل صالح چنانچه کسی که
هرگز مباشر عمل صالحی نشده باشد میتواند بود که داخل بهشت شود
و لَیْسَ هٰذَا مِنْ فَضْلِهِ بِبَعِیْدٍ هٰؤُلَاءِ اَوْلِیَاءُ اللّٰهِ یعنی کسی جمعی از اصحاب که
روی سخن حضرت با ایشان بود صفات مذکوره را فوق مرتبهٔ امثال
خود دانسته گفتند فدای باد پدران ما و مادران ما ای رسول خدا
این جماعت که ذکر و صفت ایشان کردی اولیاء الله اند و این کلام را

دو احتمالست یکی آنکه غرض ایشان استفهام حال آن جماعت باشد تا معلوم
نمایند که ایشان اولیاء الله هستند یا نه و ادات استفهام را از حذف
کرده باشند یا آنکه کلام مذکور خبری باشد که قصد کرده باشند بیان
لازم حکم را یعنی وا نمودن اعتقاد خود را در باره ایشان بعد از شنیدن
صفات مذکور یعنی از ذکر این صفات ~~مذکور یعنی از ذکر~~ ما را علم حاصل
شده ای رسول خدای که ایشان اولیاء الله اند قال اَنَّ اَوْلِیَاءَ اللهِ اِنَّ
حرف تاکیدست و بر احتمال اول که غرض اصحاب از کلام سابق استفهام
باشد چون در حال استفهام متکلم را تردد خاطری هست بر وجه تاکید
در جواب اِنَّ ظاهر است و بر احتمال ثانی اگر مقصود حضرت رسالت صلی الله
علیه واله وسلم رد سخن ایشان باشد یعنی غلط فهمیده اید ایشان
اولیاء الله قسم جمعی اند که متصف باین صفت باشند باز تاکید بجای خودست تا دلالت
کنند بر زیادتی اهتمام حضرت در دفع آن اعتقاد از ایشان اما اگر مقصود
حضرت تقریر کلام ایشان و تصدیق ایشان باشد در حکم مذکور یعنی بلی
ایشان اولیاء الله اند و سوای اوصاف ثلثه مذکور اتصاف باین
صفات بحسب ظاهر مقتضی تاکید نیست و ایراد حرف تاکید محتاج
بنکته است و نکته اش آنست که در فن بیان ذکر این شده که هرگاه
روی سخن با جمعی که حسن اعتقاد ایشان درباره متکلم و یقین ایشان
بصدق کلام او مقتضی رغبت ایشان باشد بشنیدن سخن مذکور

چون ظاهر است که ازین معنی بسبب شوق و نشاط متکلم و رغبت او میشود درازی
سخن و بسط کلام خصوصا گاهی که سخن را از رهگذر دیگر نیز گنجی بوده باشد
مقام گنجایش تاکید خواهد بود و ایراد ادات تاکید منافی بلاغت
نخواهد بود و ما نحن فیه از آن قبیلست چه سخن باشیت از موقعی که خاطرها در
قبول و تصدیق آن مجبول اند و در توصیف جمعیت که همگنان را از گفتن و شنیدن
آن نشاط و التذاذ تمام حاصل پس تاکید مذکور در موقع خود باشد
چنانچه صاحب کشاف در تفسیر آیه کریمه وَاِذَا لَقُوا الَّذِینَ اٰمَنُوا
قَالُوا اٰمَنَّا وَاِذَا خَلَوْا اِلٰی شَیٰاطِینِهِمْ قَالُوا اِنَّا
مَعَکُمْ که در شان منافقان آن زمان که بظاهر دعوی ایمان میکرده اند
و در باطن کفر ایشان برقرار بوده نازل شده یعنی چون با مومنان
ملاقات مینمایند میگویند که ما ایمان آورده ایم و چون با شیاطین قوم
خود که راهنمونی ایشان باین عمل کرده اند خلوت میکنند میگویند بدرستی
که ما از شمائیم تخصیص فقره اخیر را بتاکید بانَّ با آنکه با فقره اول در عدم
اقتضای تاکید شریکند چه چنانچه مومنان آن زمان را که عبارت از اصحاب
پیغمبرند از مشاهده احوال ایشان یقین بر نفاق ایشان حاصل بوده و
ترددی در عقیده باطل ایشان نداشته اند که مقام اقتضای تاکید
نماید شیاطین قوم ایشان نیز چون خود ایشان را بران داشته بودند
که بران وجه اظهار کنند یقین میدانسته اند که حال ایشان چیست و ترددی

دران نداشته اند که رفع آن محتاج بتاکید باشد برین وجه ایراد کمنه
کرده است وکفته است که حسن ظن مخاطبین و رغبت و نشاط منافقان
در مکالمه و بسط کلام با ایشان در فقره اخیره و عدم تحقق این معنی در فقره
اول منشا تخصیص مذکور شده والله اعلم سَكَتُوا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ
فِكْرًا وَتَكَلَّمُوا فَكَانَ كَلَامُهُمْ ذِكْرًا
وَنَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَنَطَقُوا فَكَانَ
نُطْقُهُمْ حِكْمَةً وَمَشَوْا فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَةً
باید دانست که سکوت ایشانرا فکر گفتن با آنکه ظاهر است که فکر نفس
سکوت نیست بلکه در ضمن سکوت وحال خاموشی متحقق میشود بر سبیل
مجازاست از قبیل اطلاق لازم بر ملزوم که عبارت از لازم گفتن و
ملزوم خواستن است یعنی سکوت ایشان لازم دارد فکر را
و از آن جدا نیست و برین قیاس است نظر ایشانرا عبرت گفتن
و نطق ایشانرا حکمت نامیدن و رفتار ایشانرا برکت دانستن هیچ
یک از امور مذکوره نفس آنها نیست بلکه نظر ایشان بجهت عبرت است
تا آنچه خوب بنظر آید آنرا کرانید و آنچه بد نماید اگر اصلاح پذیر باشد
در اصلاح آن کوشند والا اجتناب از آن لازم شناسند
و نطق ایشان مفید حکمت که عبارت از بیان مصالح معاد و معاش
و فواید و خواص اشیاست و رفتار ایشان متضمن حصول برکت

در اموال

در اموال و اعمار است و باید دانست که در ضمن یک فقره کلام ایشانرا
در حال تکلم ذکر گفتن و در فقره دیگر نطق ایشانرا در حال تنطق حکمت نامیدن
با آنکه نطق و تکلم بیک معنی است و هر دو یک حال اند اشارت است بآنکه
کلام ایشان ازین دو حال بیرون نیست در خلوت ذکر است و در میان
مردم حکمت و میتواند بود که مراد از نطق در فقره اخیر معنی مصدری باشد
یعنی سخن کردن ایشان هر بابی که باشد از روی حکمت و مصلحت است نه عبث و
لغو والله اعلم لَوْلَا الْآجَالُ الَّتِي قَدْ كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ
لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ
خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ وَشَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ آجال جمع اجلست
و اجل عبارت از وقتیست که بواسطه انقطاع زندگانی هر یک از
افراد بشر مقدر شده و در لوح محفوظ نوشته اند که تا آن وقت
نرسد بیرون رفتن ازین سرای فانی میسر نیست و چون منقضی شود لمحه
مجال توقف نه چنانچه آیه کریمه اِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ
سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ بآن ناطق است یعنی ترس ایشان
از سخط و عذاب الهی که نزد اهل تحقیق عبارت از ناخشنودی و عدم
رضا بلکه محرومی از دریافت لقای اوست و شوق ایشان برحمت و
ثواب غیر متناهی که بهترین مراتبش خشنودی و رضای اوست و در
یافت لقا و اتصال با و بمرتبه ایست که اگر مقدر بودن اجلهای

ایشان چنانچه مذکور شد سنگ راه نمی بود هر آینه آرام میگرفت
طایر ارواح ایشان در قفس ابدان بلکه بنیان ان از صدمات ترس
عذاب در هم شکسته ببال و پر شوق ثواب در پرواز می آمدند
و خود را بر اوج روح افزای ریاض اتصال میرسانیدند و درین
مقام اشارتست بتساوی مرتبه خوف و رجا که عبارتست از برابر
بودن مقدار بیم و امیدست چنانچه هیچ یک بر دیگری زیادتی
را داشته باشد چنانچه در کلام بلاغت نظام امام محمد باقر علیه السلام
نیز اشارت باین معنی وارد است که فرموده اند لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ
مُؤْمِنٍ اِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورُ خِيفَةٍ وَ نُورُ رَجَاءٍ
لَوْ وُزِنَ لَمْ يَزِدْ هَذَا عَلَى هَذَا یعنی نیست هیچ بنده مومن مگر آنکه در قندیل دل او دو نور
مخلوق است یکی نور بیم و یکی نور امید و هر دو در مقدار برابرند
بروجهی که اگر در میزان امتحان در آیند هیچکدام بر دیگری نمی چربید
و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که بزبان
مبارک جاری ساخته اند اَعْجَبُ مَا كَانَ فِي وَصِيَّةِ لُقْمَانَ
اَنْ قَالَ لِابْنِهِ خَفِ اللّهَ خِيفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ
لَعَذَّبَكَ وَ ارْجُ اللّهَ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ یعنی خوش آینده ترسخنی
که در وصیت لقمان پیغمبر بود علی نبینا و علیه السلام اینست که بفرزند خود
گفت ای فرزند بترس از پروردگار خود ترسیدنی که چنین پنداری

که اگر نزد او آیی بنیکوئی که موازنه کند بنیکوئی جن و انس از عذاب او
خلاصی نخواهی داشت و امیدوار باش برحمت او امیدواری که گمان بری
که اگر با گناهی در معرض مغفرت او در آیی که برابری کند با گناهان جن و انس
آمرزیده خواهی شد نمایش باید دانست که مراد بمعرفت و شناسائی
حق جل و علا اطلاع بر صفات جمالی و جلالی اوست که عبارت از دانستن صفات
ثبوتی و سلبی باشد بقدر وسع و طاقت انسانی و الا پی بردن بکنه و حقیقت
ذات مقدس الهی بلکه بکنه صفات او نیز امریست که آیا دی ادراک ملائکه
مقربین و انامل فکرت انبیای مرسلین از رسیدن بکنگره آن کوتاهی
اعتراف و از مدیحه جای غیر ایشان از بنی نوع انسان و کفاف شاهد برین
معنی کلام بلاغت نظام خلاصه انام علیه و آله شرایف التحیة و السلام
که در مقام اعتراف بعجز و انکسار بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند
که مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ یعنی نشناختیم ذات مقدس ترا چنانچه حق شناسائی
تست یعنی بکنه و حقیقت آن نرسیدیم و در حدیث وارد است که اِنَّ اللّهَ
تَعَالَى احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا احْتَجَبَ عَنِ الْاَبْصَارِ یعنی بدرستیکه حضرت عزت
پنهان است از نظر دانش عقول همچنانکه از دیده ظاهر پنهانست و
چنانچه بچشم سر مشاهده جمال او ممکن نیست بدیده عقل نیز بکنه حقیقت او نمیتوان
رسید پس التفات نباید کرد بکلام جمعی که از غایت جهل و ضلالت دعوی
رسیدن تا آن مینمایند و گمان میبرند که وصول تا آن سعادت در مرتبه امکانست

بلکه سزاوار آنست که خاک انکار در دهان شان ریزی و گمان شان کور و مصداق
ان بعض الظن اثم دانسته محض کذب و افترا و عین ضلالت و غوایت شناسی چه
پایهٔ این مرتبه بلندتر از آنست که بآن توان رسید و زلال این چشمه صافتر از
آنکه بلوث ادراک بشری آلایش پذیر تواند گردید بلکه نهایت آنچه
ادراک ارباب درک و تمیز بآن میرسد از بدایت مرتبه کبریائی او نیز نخستها
دورست و غایت آنچه نظر عمیق و فکر دقیق پویندگان وادی برهان
درک آن نماید نهایت مرتبهٔ ادراک و دانائی زود کیست چنانکه گفته اند

بیت
آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست ** غایت فهم تست الله نیست

و محقق ربانی افضل الدین کاشانی نیز درین مقام این رباعی دارد

رباعی
گفتم همه ملک حسن سرمایهٔ تست * خورشید فلک چو ذره در سایهٔ تست
گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت * از ما تو هر آنچه دیده پایهٔ تست

پس صفات جمالی و جلالی که بنده مباهات باثبات و سلب آن دارد
در حقیقت فراخور مرتبهٔ ادراک و فهم اوست نه صفات واجبی پروردگار
چه پایهٔ مرتبهٔ کبریائی و کبیرشأن ذو الجلالی رفیعتر است از اتصاف
بامثال این صفات چنانچه کلام بلاغت انتظام امام محمد باقر علیه السلام
اشعار تمام بآن دارد که فرموده اند کلما میزتموه باوهامکم فی ادق
معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم ولعل النمل الصغار تتوهم ان
لله تعالی زبانیتین فان ذلک کمالها وتتوهم ان عدمهما نقصان لمن لا یتصف

بهما و بهذا حال العقلاء فیما یصفون الله تعالی به خلاصهٔ مضمون کلام حقیقت انتظام
آنکه هریک از صفات کمال که توهم تمیز آن کرده اید و در نهایت دقت
معنی دانسته بهترین صفاتش پنداشته اید مخلوقیست مثل که دست صنعت اورا
آفریده و چون در حسن نسبت آن بپروردگار قیاس بخود کرده اید سزاوار او
آنست که همان شما بآن متصف باشید و بسا باشد که موران ریزه نیز گمان
در مقام شناسائی حق در آیند گمان برند که پروردگار را ایشانرا دو
شاخست از شاخهای ایشان بهتر چه کمال خود را دران دیده اند و نقص
خود را در نداشتن آن دانسته پس معلوم شد که برین قیاس است حال
عقلا و ارباب دانش در اتصاف پروردگار خود بصفاتی که صفات کمال ایشان
میدانند و مولانا جلال الدین محمد دوانی مصنف حاشیه قدیم تجرید بعد از
نقل این حدیث در یکی از مصنفات خود کلامی ایراد کرده که خلاصهٔ مضمونش
آنست که این کلامیست در نهایت دقت و لطافت که صادر شده از
منبع تحقیق و مورد تدقیق و سرش آنست که چون تکلیف بامری که زیاده
بر مرتبه قدرت باشد عقلا تجویز نکرده اند و تکلیف بما لا یطاق قبیح دانسته به
انسان زیاده از ین مکلف نیست که آنچه از مراتب کمال و صفات
جلال تواند در حیطهٔ درک در آورد و فهم آن فراخور مرتبهٔ ادراک
او باشد پروردگار خود را که مستجمع جمیع صفات کمال میداند بآن
متصف داند و آنچه مدرک او و تواند دریافت که اتصاف بآن

متضمن نقص و قصور است چون او را میباید از صفاتی که متضمن نقص باشد بری
داند از و سلب نماید و آنچه مثل آن در خود مشاهده نکرده باشد و الفت
با آن نگرفته از مرتبه درک و فهم او بیرون است ادراک نقص و کمال آن
نمیتواند رسید پس مکلف نخواهد بود مگر باثبات و سلب صفاتی که اتصاف
امثال خود را با آن متضمن نقص و کمال داند پس ناچار قیاس بخود کرده
آنچه در خود کمال داند اثبات خواهد کرد و آنچه نقص داند سلب مثلا چون
کمال خود را درین مشاهده میکند که قادر و مختار و حی و عالم و مرید و
مدرک و صادق و سمیع و بصیر باشد مکلف شده است باثبات
صفات مذکوره از برای او و چون نقص خود را در احتیاج بغیر و
امور یکه لازم دارد احتیاج را مثل جسم بودن و عرض بودن و در
حیز بودن و امثال آن می بیند مکلف شده است بسلب صفات مذکوره
از و چه اگر زیاده برین مکلف باشد تکلیف بمالایطاق لازم می آید و
دانسته شد که تکلیف بمالایطاق جایز نیست پس آنچه از صفات
خدا دانسته باشد در حقیقت صفات او باشد نه صفات خدا و
اینست یکی از معانی کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام که من عرف
نفسه فقد عرف ربه **مترجم** ازین مقام استنباط مثلی کرده در دیباچه
کتاب خسرو و شیرین در ضمن داستان توحید تا بی بنظم آورده **نظم**

صفات واجب آمد همچو ذاتت | کجا ممکن کند درک صفاتت

صفاتت را چو ذاتت نیست مانند | گر دانش ناخنی در روی کند بند
ور امثال اینچنین آمد که موری | فکندی در سر از توحید شوری
که ای زور ابفرق سپه دوشاخت | که هر یک زینت صد دشت و کاخت
زحدش ثاقب و از نیشش صاف | کشاند طعم قند از قله قاف
ز رنگش جمله موران رنگ گیرند | ز بندش جمله خرمنها پذیرند
توانند صفت دریا را بریدن | شکرزاری بموئی در کشیدن
هران دری که در توحید سفتی | قیاس آن ز خود کردی و گفتی
روان گشته شلی فرزانه عشق | چرا ایی اینچنین بیگانه ز عشق
هران وصفی که کردی صف مور است | ترا در وصف ایزد دیده کور است
نه جسم است و نه جسمانی نه جوهر | حکیم است و علیم است و سخنور
بگفتا هر کرا علمست و حکمت | نخواهد از کسی برتر رفعت
زاعمی صنعت تا نی نخواهد | ز موری ره سلیمانی نخواهد
مرا خود ظرف دانش بیش ازین نیست | بچشم منتشم حسنی جز این نیست
زمن گر بیش ازین بودش ارادت | عطا کردی دلم بیشش زیادت
بسا کین معرفتها در کمالش | همه یکسان بود پیش جلالش
کمال علم ما در وصف داور | بود با دانش آن مور یکسر
چه نقص فطرت ما را گواهند | ز ما جز در خور فطرت نخواهند
و گرنه کبریا را پایه عالیست | مسیرش در حریم ذو الجلالیست

کجا خفاش و پرواز همایی | کجا ادراک و اوصاف خدایی
ترا از بهر دانش چون نزادند | ازان تنگ ظرف دانش تنگ دادند
نسازد تا غرورت زنده پیلی | نداد ندت ز علم الا قلیلی
باین علم قلیل این پر دلی چیست | ولی از لاف دانش مهملی چیست
خداوندا بعجزم راهبر کن | غرور دانشم را بی سپر کن
ولی ده محرم راز الهی | زبان شکر پاشش بیگناهی
گران جز دفع خودبینی نیاید | وزین جز عجز و مسکینی نیاید

طراز باید دانست که معرفت و شناسائی که طاقت انسانی بآن میتواند رسید چند مرتبه دارد که هر مرتبهٔ وظیفهٔ جمعیت و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه در بعضی از مصنفات خود آورده است که قیاس مراتب آن از مراتب معرفت باتش باید کرد چه ادنی مراتب آن آنست که شنیده شود که موجودی هست که هرچه باو میرسد معدوم میشود و آنچه بمحاذات آن در می آید روشنی میگیرد و هرچند ازان بر میدارند کم نمیشود و مردم تعبیر ازان بآتش میکنند بی آنکه آتشی دیده باشد و احساس اثر آن کرده و نظیر این مرتبه در شناخت حق شناسائی جمعیت که در حضیض تقلید گرفتارند و تصدیق بوجود حق کرده اند بی آنکه دلیل و برهانی بر آن دانسته و بهمین اعتماد کرده اند که از پدران و استادان خود

انچنین شنیده ایم و ایشان دروغ نمیگویند و ازین مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبهٔ جمعیت که از دود وی مشاهده نمایند و یقین کنند که موجودی هست که این اثر آنست و ازان برخاسته و نظیر این مرتبه در معرفت واجب تعالی معرفت جمعیت که بدلیل و برهان اثبات واجب کرده باشند و از مشاهدهٔ ممکنات و ملاحظهٔ مصنوعات علم بوجود صانع بهم رسانیده و ازین بهتر در شناسائی آتش مرتبهٔ جمعیت که احساس گرمی آن کرده باشند و بروشنائی آن غبار ظلمت را از پیش نظر برداشته مشاهدهٔ بعضی محسوسات که تراکم ظلمت از آن مانع بود نموده باشند و نظیر این مرتبه در خداشناسی مرتبهٔ نخبت از مؤمنین خالص که اطمینان خاطری در شناخت حق ایشان را بهم رسیده باشد و بعلم الیقین دانسته که اوست که خالق کاینات و روشنی بخش ارض و سما و آلتست چنانچه خود در توصیف خود میفرماید که الله نور السموات والارض و ازین بلندتر مرتبهٔ کسیست که پیکر وجود خود را باتش داده بتمامه سوخته باشد و خاکستر گردیده و نظیر این مرتبه در معرفت واجب تعالی معرفت ارباب شهود و فناست که بعین الیقین مشاهدهٔ معشوق حقیقی کرده اند و از غایت التذاذ ازان وجود خود را در میان ندیده همه او شده اند و در هرچه مینگرند عین او می بینند و نعم ما جری علی لسان الحال رباعی آنانکه زجام معرفت سرشارند

در خلوت دیده غیر را نگذارند   چون در نظر بینش آن غیرت
در هر چه نظر کنند حق بین دارند   و ازین مرتبه مرتبه بلند تر نیست
و ازین پایه پایه رفیعتر نه و ظاهرست که از معرفتی که درین حدیث مذکور
نمیشود اند بود که مرتبه اول مراد باشد چرا که در ضمن تقلید کمالی متصور
نیست بلکه مرتبه ثانی نیز مراد نیست چنانچه کلام مولوی معنوی در
مثنوی شاهد بر آنست که گفته است   پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود   و مولانا مومن حسین یزدی
رحمه الله نیز درین مقام رباعی دارد که ذکر آن نیز اگر چه در اصل نیست
مناسب نمود رباعی   حق را نتوان شناخت از روی کتاب
حجت نبرد راه باقلیم صواب   در وادی معرفت براهین حکیم
چون جاده هست در چراگاه دواب   پس مراد مرتبه سیم خواهد بود
که اهل تحقیق تعبیر از آن بعلم الیقین می کنند و مرتبه چهارم که محققین
عین الیقینش می نامند والله اعلم انجام آنچه درین حدیث از صفات
اولیا و صفات عارفین بالله بر زبان معجز بیان حضرت جاری شده است
سر آمد صفاتیست که ایشان بآن متصف میباشند چه اول آن صمت و
سکوتست که ارباب تحقیق باب نجاتش دانسته اند و مبالغه بسیار
در رعایت آن کرده و مصنف دام ظله در مثنوی گفته است
بیت   صمت عادت کن که از یک گفتنک   میشود زنار این تحت الحنک

دویم جوع و کم خوردن است که کلید خزانه نیکو نهادیهاست سیم تعب فرمودن
نفس در عبادت پروردگار و خود بروزه داشتن و برپای بودن شب
که کنایه از نماز و شب زنده داریست و بعضی از جاهلان صوفی نما گمان
برده اند که عارفان و واصلان بخدا از آن مستغنی اند و ایشان
چون ترک تعلقات دنیا نموده اند و قرب بمبدا بجا حاصل است بگمان
باعتقاد باطل خود دانسته اند ایشان را احتیاج نیست بآن مکلف نیستند و این اعتقاد
محض ضلالت و گمراهیست چه اگر کسی از ارباب وصول و عرفان استغنای
از آن حاصل میبود در تکلیف نمی بود حضرت مقدسه مصطفوی میبودند
که خداشناسی همه با یمان او و تمامست حال آنکه آنقدر متحمل مشقت نماز
میشدند که در پشت پای مبارک ایشان آثار ورم بظهور میرسید
جناب ولایتمآب مرتضوی می بودند که انتهای سلسلهای ایشان همه باوست
و طریق هر سلسله ولایتی که بجناب اقدسش منتهی نشود صراط المستقیم
نمیدانند و بصحت پیوسته که آن جناب در شبی هزار رکعت نماز ادا
میکرده اند و همچنین هر یک از اکابر اولیا و اعاظم ارباب عرفان معظم
اوقات خود را صرف نماز و سایر عبادات میکرده اند چنانچه از
ملاحظه کتب سیر و تواریخ صدق آن بظهور میرسد چهارم فکر است که
در حدیث وارد شده که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی صرف
کردن ساعتی از ساعات عمر در فکر خدا و خداشناسی و اموری

که بآن تعلق داشته باشد بهترست نزد خدای تعالی از عبادت شصت ساله
وبعضی اکابر گفته اند سبب این که مرتبه فکر بر مرتبه عبادت رجحان یافته آنست
که فکر عمل قلبست و عبادت عمل جوارح و اعضا و هیچ شک نیست که قلب
اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا چنانچه آیه کریمه
أَقِمِ الصَّلوٰةَ لِذِكْرِي نیز اشعار بآن دارد چه اکثر مفسرین ذکر را درین آیه تفسیر بفکر
کرده اند یعنی برپای دار نماز را بواسطه فکر من و مقررست که مقصود
اشرف از وسیله میباشد پس فکر که مقصودست اشرف باشد از نماز
که وسیله و سبب حصول آنست پنجم ذکرست و مراد بذکر ذکر لسانیست چه
ذکر قلبی در تحت فکرست و الفاظی که در ضمن آن حاصلست بسیارست نهایتش
ارباب حال کلمه لا اله الا الله را اختیار کرده اند بنا بر چند وجه که مقام
گنجایش ذکر آن ندارد مترجم گوید از آنجمله یکی آنست که حروف آن از حروف
اشرف اسما که لفظ الله است ترکیب یافته و حرف بیگانه میان در
نیامده دوم آنکه ذکر خفی که ایشان را نهایت اهتمام بشان آن هست در
ضمن آن بیشتر متحقق میتواند بود شد چه در حروف آن حرف شفوی
که محتاج بحرکت لب باشد نیست و میتوان در میان مردم بروجهی آن قیام
نمود که کسی را بران اطلاع حاصل نشود بخلاف اذکار دیگر مثل سبحان الله
والحمد لله و الله اکبر و امثال آن که نه برین وجه است سیم آنکه اشتمال
آن بر حرفی که اشرف حروف تهجی است و قوام جمیع حروف باوست

چنانچه هیولی حروفش گفته اند و در میان حروف از قطب میدانند
بیشترست از سایر حروف چهارم آنکه اشتغال بآن باعث درآمدن بحصن
الوهیت و رستگاری از شداید عذاب او که لا اله الا الله حصنی فمن
دخل حصنی أمن من عذابی و بعض وجوه دیگر نیز گفته شده که ایراد آن منجر
بطول کلام و درازی سخن میشود و مقام گنجایش ذکر آن ندارد ششم نظر
اعتبارست که عبرت عبارت از آنست چنانچه در قرآن مجید وارد است
که فاعتبروا یا اولی الابصار یعنی اعتبار کنید و عبرت گیرید از مشاهده
مصنوعات الهی ای صاحبان بصیرت و بینائی هفتم سخن کردن بحکمت که کان
نطقهم حکمة عبارت از آنست و مراد بحکمت امریست که متضمن صلاح دنیا
و آخرت باشد یا صلاح آخرت تنها از علوم و معارف اما اموری که متضمن
صلاح حال دنیای تنها باشد مثل علم بعقود مثل بیع و شرا و نکاح و طلاق
مزارعه و مساقات و امثال ان کاری که غرض اخروی بآن متعلق نباشد
آشنائی بحکمت نخواهد داشت هشتم رسیدن خیر و برکت بمردم از
رفتار ایشان که متضمن اشاعه خلق است نهم خوف و ترس است از
سخط و غضب الهی که در بینش دوم ذکر مرتبه آن شد دهم امید و رجا برحمت
غیر متناهی که در بینش دوم در ضمن احادیثی که در ترغیب بیم و امید مذکور
شد مرتبه ان معلوم شد و این صفات ده گانه که مصداق تلک عشرة
کاملة میتواند بود و چون بدیده بصیرت ملاحظه شود ظاهر میشود که از

امهات صفات ارباب عرفان و اصحاب سیر و سلوکست همه را اتصاف
بان و زینت باد بالنبی و آله الامجاد **حدیث سیم** روایت کرده است
بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمه الله علیه از موسی
بن متوکل از علی بن حسین سعدآبادی که از راویان حدیثند و در کتب رجال
جرح و تعدیل ایشان نشده و از احمد بن خالد از پدر او محمد بن خالد بن عبد الله
بن محمد بن علی البرقی القمی ابو عبد الله که از اصحاب امام رضا علیه السلام است
و ادراک صحبت امام موسی نیز کرده و اگرچه بعض علماء رجال ضعیفش دانسته
اند اما شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله حکم بعدالتش کرده و شیخ جمال الدین مطهر
علیه الرحمه در خلاصه رجال میگوید والاعتماد عندی علی قول الشیخ ابو جعفر
الطوسی فی تعدیله از عبد الله بن عبد الله الدهقان که از ضعفاء رجالست
و در حدیث کتابی باو نسبت داده اند از واصل بن سلیمان که از رجال حدیثست
و احوالش معلوم نیست از عبد الله بن سنان بن طریف کوفی که ثقه
و جلیل القدر بوده و خزانه داری منصور و مهدی و هادی و رشید
از خلفای بنی عباس کرده و از اصحاب صادق علیه السلام است
و ادراک صحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز نموده از امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند سمعت
ابی یحدث عن ابیه علیهما السلم قال قال النبی صلی الله علیه
و آله ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس

قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها
علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم
شرح کلام معجز نظام در ضمن اعجاز نکاتش **آغاز** مشتمل بر دو بینش
بینش اول شنیدم از پدر بزرگوار خود و آن پدر در روایت
میکرد از پدر عالیمقدار خود علیهما السلام که گفت رسول خدای صلوات الله
علیه و آله فرموده اند که نباشد نمازی که برسد وقت آن مگر آنکه ندا کند
ملکی در برابر مردم یعنی هرگاه وقت یکی از نمازهای پنجگانه که عبارت از
صبح و پیشین و پسین و شام و خفتن است داخل شود ملکی از ملائکه آسمان
در برابر مردی که بدایره تکلیف در آمده اند آمده ندا کند که ای
مومنان برخیزید بجانب آتشهائی که بواسطه ارتکاب معاصی مبادرت
بامور ناشایست بر پشتهای خود برافروخته اند پس فرو نشانید آنها را
بگزاردن نمازی که پروردگار شما بر شما فرض کرده است **بینش دوم**
ما من صلوة یحضر وقتها من درین کلام من زایده است و ایراد حروف
زایده در کلام بواسطه تاکید حکمت پس اینجا من تاکید نفی باشد که از
ما فهم میشود و هیچ از یک معانی آن مثل ابتدائیت و تبعیض از آن مراد
نیست الا نادی ملک الا حرف استثناست و مستثنی منه یعنی امری که ما بعد
الا از آن مستثنی شده محذوفست و جمله نادی ملک که جمله حالیست
قائم مقام اوست و کلام درین تقدیرست که ما حضر وقت الصلوة

علی حالة من الاحوال الا مقارنا لنداء الملک که حالة من الاحوال که مستثنی
منه است در کلام محذوف است و نادی ملک که مستثنی است بجای آن
گذاشته شده و محل اعراب آن بان داده شده است و این قسم
استثنا را استثنای مفرغ می نامند چه عامل از عمل در مستثنی منه
فارغ شده و مشغول شده بعمل در مستثنی اگر گویند هرگاه فعل ماضی
حال واقع شود ناچار است که او و قد بر سر آن در آید اینجا در نادی
پس چون تواند بود که نادی ملک جمله حالیه باشد جوابش آنست که هرگاه
قصد کنند تعقیب و از پی در آمدن ما بعد الا را بر معنی ما قبل
تجویز کرده اند که او و قد را از کلام حذف نمایند بواسطه شباهتی
که بهم میرسانند کلام بشرط و جزا چنانچه ملا سعد الدین تفتازانی در
آخر مبحث قصر از کتاب مطول تصریح بان کرده و در بعضی از کتب
نحو نیز مذکور است و ما نحن فیه از ان قبیل است چه قصد شده اتصال و تعقیب
نداء ملک بدخول وقت نماز پس حذف متعلقات حال مذکور جایز
باشد بین یدی الناس پس صاحب کشاف در اول سوره حجرات آورده
که گاهی عرب میگوید جلست بین یدی فلان یعنی نشستم میان دو دست
او مرادش این طرف راست و طرف چپ و دست نزدیک باو و دست
نامیدن طرف راست و طرف چپ را که در سمت دست راست
و دست چپ است مجاز است از قبیل تسمیة الشی باسم مجاوره که لفظی را

که از برای معنی موضوعست ذکر میکنند و از ان معنی میخواهند که مجاور و
مقارب آن معنی است چنانچه راویه را که در اصل معنی شتریست
که مزاده را بر آن بار مینمایند در معنی مزاده استعمال میکنند که عبارت
از مشکیست که در سفر همراه میباشد قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها
علی ظهورکم فاطفؤها بصلوتکم تشبیه کرده است گناهان اشیا را در
اهلاک و اعدام ایشان بآتش که چون در گرفت تر و خشک را از
جنگ او خلاصی نیست و آتش گفته است و گناهان خواسته است
از قبیل استعاره مصرحه که عبارت از ذکر مشبه به است و اراده
مشبه مثل رأیت اسدا فی الحمام که اسد گفته شده و رجل شجاع که مشبه باشد
خواسته شده و هر یک از اوقدتموها و اطفؤها ترشیح آمده که
عبارت از ذکر ملایمات مشبه به است در کلام بی ذکر مشبه چه ایقاد و
اطفا از ملایمات آتش اند و حاصل معنی اینست که برخیزید و در زیر باری
گناهانی که بر پشت خود بار کرده اید مانند جمعی که ببلای حرق آتش گرفتار
شده باشند و تر و خشک خود را در معرض احراق او دیده در معرض
اهلاک او در آمده اند و بدخود بدفع صدمات آن ساخته پس
رفع کنید ثقل آنرا از خود بنماز چنانچه می نشانند شعله آتش را بآب و
امثال آن و میتواند بود که نیران کنایه از گناهان باشد بطریق مجاز
مرسل که عبارت از ذکر لفظ است و اراده معنی از ان غیر معنی که

لفظ مذکور را از برای آن وضع کرده اند پس ملاحظه تشبیه گناه با آتش بلکه بعلاقه
سببیت چه گناه سبب برافروختن آتش دوزخ است بجهت ایشان و برین
تقدیر لفظ أَوْقَدْتُمُوهَا و أَطْفَئْتُمُوهَا ترشیح خواهد بود چه چنانچه استعاره محتاج
بترشیح است و ذکر ترشیح بعد از ان میکنند در مجاز مرسل نیز گاهی ترشیح می آرند
که عبارت از ذکر ملائمات معنی حقیقی باشد در کلام با وجود اراده معنی مجازی
از لفظ چنانچه در شرح حدیث أَسْرَعُكُنَّ لُحُوقاً بِي أَطْوَلُكُنَّ يَداً که در باب ازواج
طاهره بر زبان معجز بیان حضرت مقدسه نبوی جاری شده است گفته
اند که اطولکن ترشیح ذکر یدست **مترجم گوید** نقلست که قریب بایام رحلت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خطاب با ازواج طاهره کرده
کلام مذکور را بر زبان مبارک جاری ساختند یعنی هر کدام درازدست
ترید بیشتر بمن در سفر آخرت ملحق خواهید شد و زودتر از دنیا
خواهید رحلت کرد ایشان کلام حضرت را بر ظاهر حمل کرده دستهای
خود را برابر هم میداشتند که دست هر کدام درازتر باشد دانستند
که صاحب آن پیشتر فوت خواهد شد تا آنکه اول زینب که از جمله ایشان
بسخاوت و بذل بیشتر اتصاف داشت رحلت نمود دانستند که
مراد حضرت از آن کلام معنی ظاهری نیست بلکه معنی مجازی از آن اراده
شده است برینوجه که ید گفته شده و سخاوت خواسته شده از روی
مجاز و از اطولکن ید زیادتی آن اراده شده بر سبیل ترشیح و

کلام را باستعاره و تمثیل محمول شود بی ارتکاب تجوز در مفردات
چندان دور نخواهد بود بر نحوی که هر یک از ایقاد و اطفاء نیران در معنی
حقیقی مستعمل باشد و تشبیه شده باشد هیأت و حالتی که حاصل است مذنب
را بعد از آلودگی بگناه و رفع آن حالت از خود باداء نماز بهیأت
و حالت شخصی که بر پشت خود آتشی برافروخته است و خود را در معرض سوختن
و هلاک شدن در آورده پس نشانده شواعل آن را بآب و امثال آن
و در همین مقام وجهی دیگر نیز محتمل است که از روی مقدمه برخاسته که بعضی آن
کرده اند مذهب خود ساخته و آن آنست که گفته اند هر یک از اعمال
حسنه و افعال نیکو که از بنده مومن صدور می یابد در ان نشاه بصورت
حور و قصور و امثال آن از نعیم بهشتی در آمده خود را بر وجلوه میدهد
و همچنین اعمال سیئه و کردار بد بصورت عقرب و مار و عقبات آتشی در
آمده در مقام عذاب و ایذا او در می آید و در قرآن و حدیث نیز
اشعاری باین معنی هست پس میتواند بود که کلام همان مجاز مرسل باشد
از قبیل تسمیه شی باسم ما یَؤُولُ اِلَیه یعنی ذکر لفظ و اراده معنی که در زمان
آینده آن معنی حقیقی خواهد شد مثل أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْراً که خمر گفته شده است و
انگور خواسته شده و برین تقدیر نیز أَوْقَدْتُمُوهَا و أَطْفَئْتُمُوهَا ترشیح
مجاز خواهد بود چنانچه گذشت و گمان اینست که این وجه از وجوه ثلثه
سابقه انسب باشد والله اعلم **تمامش** کلام حضرت در آخر این حدیث

که فاطفئوها بصلوتکم یعنی رفع کنید ثقل گناهان خود را از خود باداء
نماز صریح است درین که نماز رفع گناه میکند و ساقط میسازد عذابی
را که بارتکاب آن مترتب میشود و قرآن مجید نیز باین معنی ناطق است
چنانچه از آیت وافی هدایت إن الحسنات یذهبن السیئات بحیطه فهم
در می آید چرا که سوق آیه مذکور خواهد شد دالست برآنکه مراد بحسنات نماز
پنجگانه است و در بسیاری از احادیث که بطریق شیعه و سنی نقل آن
بصحت رسیده اشعار باین معنی هست از آنجمله روایت ابوحمزه
ثمالی است از بعضی ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا که از امیر المومنین علی علیه الصلوة
والسلام نقل کرده اند که آنحضرت فرموده اند که حضرت مقدسه
مصطفوی صلوات الله علیه و آله فرموده است والذی بعثنی
بالحق بشیرا و نذیرا إن احدکم لیقوم من وضوئه
فتساقط عن جوارحه الذنوب فاذا استقبل الله بوجهه
وقلبه لم ینفتل و علیه من ذنوبه شیء کیوم ولدته
امه انما منزلة الصلوات الخمس لامتی کنهر جار علی
باب احدکم فما یظن احدکم لو کان علی جسده
درن ثم اغتسل فی ذلک النهر خمس مرات اکان یبقی فی جسده درن وکذلک
والله الصلوات الخمس لامتی یعنی قسم بعزت و جلال پروردگاری که مرا بحق و
راستی فرستاده است به پیغمبری بشارت دهنده باشم مر خلقان را

برحمت بی نهایت او و ترساننده باشم ایشانرا از عذاب و سخط بی
غایت او که بدرستیکه هرگاه برخیزد یکی از شما مومنان از وضوی خود یعنی از
وضو فارغ شود هر آینه میریزاند خدای تعالی از اعضای او گناهان را چنانچه
میریزد ورگها از درختان و چون در مقابل آید خدای را از روی ظاهر و
روی باطن که عبارت از قلبیت یعنی روی بقبله آرد و دل بخدا آرد و دور
نشود از مکان خود تا پاک سازد خدای تعالی ورا از گناهان مانند
کسی که در آن وقت از مادر متولد شده باشد بدرستی که نماز پنجگانه نسبت بامت
من منزله نهریست که بر در سرای هر کس جاریست و کذا اردن هر نماز منزله
غسل کردن در آن نهر آیا چه گمان میبرد کسی که از شما بدن او آلوده باشد
ظاهری باشد چون در روزی پنج مرتبه در آن نهر غسل نماید و بدن خود را
در آن شوید آیا گمان میبرد که چیزی از آن ناپاکی مذکور در بدن او باقی
ماند یعنی جای آن گمان نیست همچنین است بخدای قسم حال نماز پنج وقت نسبت
بامت من در پاک شدن از لوث گناه بعد از ادای آن و برای ایشان
ایشان گنجایش گمان بقای گناه نیست و روایت کرده اند در سبب نزول
آیه وافی هدایت إن الحسنات یذهبن السیئات که شخصی از اصحاب پیغمبر
صلوات الله علیه و آله از زن نامحرم بر غیر وجه حلال بوسه گرفته بود و بعد از آن
از عمل خویش پشیمان شده بعرض حضرت رسانید و حضرت چنانچه عادت
ایشان بود مترصد وحی الهی شدند که ناگاه جبرئیل نازل شد و این آیه

یعنی بعد از ادای آن هم

آورد که اَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَزُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ اِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ
السَّیِّئاتِ یعنی برپای دار ای محمد و امّت خود را امر کن که برپای دارند
نماز را در دو طرف روز که عبارت از نصف اوّل روز و نصف
آخر است که کنایه از نماز صبح و ظهر و عصر باشد و در زُلَف از شب یعنی اوایل
شب چه زُلَف ساعات اوّل شب را میگویند قریب بروز که کنایه از
نماز شام و خفتن باشد بدرستی که حسنات یعنی مبادرت باعمال حسنه رفع
میکند و برطرف میسازد سیئات را یعنی گناهان را آن شخص پرسید که
اِلیٰ هٰذا یا رسول الله یعنی این حکم از برای رفع گناه مختص است ای رسول خدای
حضرت فرمودند بَلْ لِجَمیعِ اُمَّتی یعنی از برای تو تنها نیست بلکه از برای جمیع
امت که تو یکی از ایشانی پس معلوم شد که مراد بحسنات صلوات خمس است
و باید دانست که گناهانی که آیه و حدیث دلالت میکند بر آنکه مبادرت
بنماز پنجگانه رفع آن مینماید گناهان صغیره است چه بعضی احادیث دیگر
دلالت دارد بر آنکه نماز رفع گناهان کبیره نمیتواند کرد چنانچه روایت
کرده اند از حضرت مقدسه مصطفوی که آن حضرت فرموده اند اِنَّ
الصَّلَواتِ کَفّارَةٌ لِما بَیْنَهُنَّ ما اجْتُنِبَ الْکَبائِرُ یعنی بدرستی که نمازهای
پنجگانه رفع میکند گناهانی را که از مصلی در ما بین هر دو نماز صادر
میشود مادام که از کبایر مجتنب باشد و همچنین روایت کرده اند که آن
حضرت فرموده اند ما مِنِ امْرِءٍ مُسْلِمٍ تَحْضُرُهُ صَلوٰةٌ مَکْتُوبَةٌ فَیُحْسِنُ وُضُوئَها

وَخُشُوعَها وَرُکُوعَها اِلّا کانَتْ کَفّارَةً لِما قَبْلَها مِنَ الذُّنُوبِ ما لَمْ یُؤْتِ
کَبیرَةً یعنی حاضر نشود مؤمن را وقت نمازی از نمازهای واجبی پس بجا آورد
آن را بروجهی که نیکو باشد وضوی او قبل از نماز و خشوع او در نماز که عبارت
از ذلیل داشتن خود است در موقف عبادت و ترس بسیار از ناخشنودی
معبود و همچنین رکوع و سایر ارکان نماز را بروجه نیکو بجا آورده شود
مگر آنکه بوده باشد نماز او که بروجه مذکور بجا آورده کفارت گناهان
گذشته او مادام که مرتکب گناه کبیره نشده باشد و نیز روایت شده از آن
سرور علیه و آله صلوات الله الملک الاکبر که اِنَّ الصَّلَواتِ الْخَمْسَ وَالْجُمُعَةَ اِلَی الْجُمُعَةِ
کَفّاراتٌ لِما بَیْنَهُنَّ ما لَمْ تُغْشَ الْکَبائِرُ یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه کفارتهای
گناهانیست که در ما بین هر دو نماز از مصلی صادر میشود و همچنین نماز جمعه کفارت
گناهانیست که از جمعه تا جمعه از مصلی واقع میشود مادام که مرتکب کبایر نشود
و امثال این احادیث و روایات بسیار است پس ناچار است که محمول
شود ذنوب درین حدیث و در روایت اُولی که ابی حمزه راوی
آن بود بر گناهان صغیره و اگر کلام حضرت در آخر حدیث ابی حمزه که کَیَوْمِ
وَلَدَتْهُ اُمُّهُ ظاهر در عمومست والله اعلم طراز باید دانست که بعضی
آیات قرآنی دلالت دارد بر آنکه اجتناب از گناهان کبیره نیز رفع
گناهان صغیره می کند مثل آیه کریمه اِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ
سَیِّئاتِکُمْ وَنُدْخِلْکُمْ مُدْخَلاً کَریماً یعنی اگر اجتناب کنید ای مؤمنان از گناهان کبیره

وپیرامون آن نگردید هر آینه می آمرزیم ما بازای آن گناهان صغیره شما را
و داخل میکنیم شما را در مکان گرامی و خوش که عبارت از بهشت
عنبر سرشت است توهم نباید کرد که اگر از احادیث مذکوره بحیطهٔ فهم در آید
که نماز پنجگانه تکفیر گناهان صغیره مینماید بمدلول آیه منافات دارد
چه میتواند بود که نماز تکفیر بعضی انواع گناه کند و اجتناب کبایر تکفیر بعضی
انواع دیگر چرا که گناه چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد بر چند نوعست
بدنی و مالی و فعلی و قولی و امثال آن یا آنکه بگوییم که هر یک از نماز و اجتناب
کبایر را در تکفیر گناه دخل هست بامعنی که هر دو در تکفیر شریک
باشند و برین تقدیر مراد بتکفیر هر یک تکفیر فی الجمله خواهد بود نه تکفیر باستقلال
و توجیه برین وجه که صغایری که نماز مکفر آنست محمول شود بر صغایر کسی که
اجتناب از کبایر نکرده باشند مناسب مقام نیست چرا که در بعضی
احادیث تصریح باین واقعست که نماز تکفیر گناه کسی میکند که اجتناب از
کبایر کرده باشد و این صریحست در اینکه نماز تکفیر گناه کسی که اجتناب از
کبایر نکرده باشد نمیتواند کرد و این ظاهرست **حدیث چهارم** روایت
کرده بسند مذکور از شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله سره
از شیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن محمد بن نعمان المفید که عبارت از
شیخ مفید باشد از احمد بن محمد که اگرچه علمای رجال حکم بجرح و تعدیلش
نکرده اند اما شیخ زین الدین علیه الرحمه در درایهٔ حدیث از ثقاتش

دانسته

دانسته و علامه علیه الرحمه نیز حکم بصحت حدیثی کرده است که او در سند آن باشد
و اخذ علم از پدر او محمد بن الحسن بن احمد بن ولید که شیخ علمای قم و فقیه و جلیل القدر
و ثقه و صاحب تصانیفست از حسین بن حسن بن ابان که بعضی از علمای رجال
ثقه اش دانسته اند از حسین بن سعید که از موالی امام زین العابدین علیه السلام
بوده و علمای رجال همه مدحش کرده اند و بعضی ثقه اش دانسته اند و صاحب
تصنیفات بوده و از امام رضا و امام محمد تقی علیهم السلام هر سه حدیث
نقل کرده از ابن ابی عمیر و فضالة بن ایوب ازدی که صحیح المذهب و ثقه است
و جمیع علمای اتفاق کرده اند بر آنکه آنچه از او روایت شده است صحیح است
گاهی که در طریق او ضعیفی نباشد از درّاج بن عبد الله که مکنی بابی الصبیح بوده
از زرارة بن اعین که گفت حَکَی لَنَا الاِمَامُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ البَاقِرُ عَلَیْهِ السَّلَامُ
وُضُوءَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
فَدَعَا بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ فَادْخَلَ یَدَهُ الیُمْنٰی فَاَخَذَ کَفًّا
مِنْ مَاءٍ فَاَسْدَلَهَا عَلٰی وَجْهِهِ مِنْ اَعْلَی الوَجْهِ
ثُمَّ مَسَحَ بِیَدِهِ الجَانِبَیْنِ جَمِیعًا ثُمَّ اَعَادَ الیُسْرٰی
فِی الاِنَاءِ فَاَسْدَلَهَا عَلَی الیُمْنٰی ثُمَّ مَسَحَ بِیَدِهِ جَوَانِبَهَا
ثُمَّ اَعَادَ الیُمْنٰی فِی الاِنَاءِ ثُمَّ صَبَّهَا عَلَی الیُسْرٰی
فَصَنَعَ بِهَا کَمَا صَنَعَ بِالیُمْنٰی ثُمَّ مَسَحَ بِبَقِیَّةِ مَا بَقِیَ
فِی یَدَیْهِ رَأْسَهُ وَرِجْلَیْهِ وَلَمْ یُعِدْهُمَا فِی الاِنَاءِ

شرح کلام راوی امام علیه السلام در ضمن آغاز و شش نمایش
و انجام **آغاز** مشتمل بر دو نمایش **نمایش اول** حکایت کرد و بیان نمود
روزی امام نحو دارا امام محمد باقر علیه السلام از برای ما وضوی رسول
خدا را برین وجه که قدحی آب طلب نمود و چون حاضر ساختند داخل ساخت
دست راست خود را در آن قدح و کفی آب برگرفت و ریخت آن آب
بر روی مبارک خود از جانب بالای رو پس راند دست مبارک را
بهر دو جانب رو تا آب بهمه جای آن جاری گردد و بعد از آن دست
چپ را داخل قدح ساخت و کفی آب بان دست برداشته بر دست راست
ریخت و راند دست مبارک را بر همه جانب آن تا آب بهمه جا جاری
شود بعد از آن اعاده کرد دست راست را یعنی مرتبه دیگر بدست
راست کفی آب برگرفت و بر دست چپ خود ریخت و با آن همان عمل
کرد که بدست راست کرده بود یعنی دست مبارک را بر همه جانب
آن راند تا آب بهمه جا جاری شود و بعد از آن مسح کرد ببقیه آنچه از
رطوبت در دستهای آن حضرت باقی مانده بود سر خود را و
پاهای خود را و اعاده نفرمود دست را در انا یعنی آب تازه
بواسطه مسح برنداشت **نمایش دویم** فدعا بقدح من ماء استدلال
کرده اند باین فعل حضرت بر آنکه آب آوردن غیر از برای وضو ساختن
از جمله استعاناتی که فقها در وضو مکروه دانسته اند نیست و گفته

اند استعانت مکروه آنست که دیگری آب در دست آنکس بریزد و آنکس
بآن وضو کند و درین استدلال چنانچه مخفی نیست تخبّث **مترجم گوید** میتواند
بود که مقصود مصنف خلد ظلاله از بحث مذکور اشارت باین باشد که فقها استعانت
را در وضو مکروه دانسته اند که مقصود از آن اباحت نماز یا امری
دیگر از اموری که مشروط بوضوست و غرض امام علیه السلام چنانچه
تقریر راوی مشعر بر آنست حکایت وضوی حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم بود و تعلیم آن براوی نه اباحت فعلی از افعال مشروط
بوضو چنانچه سکوت از ذکر نیت که بمذهب حق جزو وضوست یا شرط
آن نیز مؤید آنست پس فعل امام علیه السلام درین مقام اشعار بر عدم کراهت
آنچه مکروه دانسته اند نداشته باشد و در حدیث استغاری نیست اگر
فعل مذکور از پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز در حال اراده وضو واقع
شده است آنها بان متمسک نتوان شد بلکه میتوان گفت که حدیث صریح
نیست در آب آوردن غیر از برای امام علیه السلام نیز چه میتواند
بود که مقصود راوی ازین کلام این باشد که حضرت در مقام احضار آب
در آمدند اعم از آنکه کسی دیگر آورد یا خود حاضر سازند و تعبیر ازین
حال بطلب در کلام فصحا بسیار است چنانچه بعد از تتبع کلام ایشان
ظاهر میشود و بر تقدیر تسلیم این مراتب میتواند بود که غرض حضرت
از فعل مذکور تنبیه بر جواز آن باشد و اشعار بر آنکه استعانت در

در وضو حرام نیست خصوصا که مقام نیز چون مقام تعلیم است باکی
از آن ندارد بلکه مقتضای آن نیز هست والله اعلم فاسدلها علی وجهه من
اعلاها الوجه سدل در اصل لغت بمعنی ارخای ثوب و امثال آنست
یعنی فرو گذاشتن جامه و پرده و نقاب و آنچه مانند آن باشد و از آنجا
که آنچه بر تخته و کجاوه و امثال آن می پوشند سدیل میگویند و مراد اینجا
ریختن آبست بر رو بعلاقه تشبیه از قبیل استعاره تبعیه که عبارتست از
استعاره افعال و حروف یعنی فعلی یا حرفی در کلام مذکور شود و از آن
معنی خواسته شود غیر معنی موضوع له بواسطه مشابهتی که معنی مذکور را
بمعنی موضوع له بوده باشد و مراد باعلای وجه جانب بالای
روست یعنی حضرت آبی را که بدست راست از قدح برداشته
بودند بر روی مبارک ریختند از جانب بالای روی که عبارتست از
رستنگاه موی پیش سرست تا محاذات پیشانی و آنچه مسامت آنست
تا عذار چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ثم مسح بیده
الجانبین جمیعا و در بعضی نسخ تهذیب حدیث که ذکر آن حدیث شده بجای
جانبین جاجبین ایراد شده و آن نسخه صحیح نیست بلکه از اشتباه
و سهو کاتبانست و باید دانست که لفظ ثم درین حدیث و در چند
موضع که مذکور است بمعنی خود که تراخی است مستعمل نیست بلکه تجرید از
معنی تراخی یافته مستعمل شده است و استعمال ثم برین وجه در کلام

بلغا بسیار است مترجم گوید بیان این اجمال آنکه هرگاه در عطف امری
بر امری مجرد اجتماع و مشارکت ایشان را در فعلی قصد می کنند بواو عطف
میکنند مثل جاء زید و عمرو که زیاده برین دلالت ندارد که زید و عمرو
هر دو آمده اند اعم از آنکه باهم آمده باشند یا یکی مقدم بر دیگری
آمده باشد و اگر بیان خواهند و نمایند که آمدن یکی از ایشان
بعد از دیگری واقع شده بی آنکه زمانی فاصله شده باشد میان
ایشان امر لاحق را بر سابق بفای تعقیبی عطف میکنند مثل جاء زید فعمرو
که دلالت دارد بر آنکه آمدن عمرو بعد از آمدن زید واقع شده
بی فاصله زمانی و اگر زمانی فاصله شده باشد و خواهند آنرا
نمایند عطف مذکور را به ثم ادا میکنند مثل جاء زید ثم عمرو که باین معنی است
که زید آمد و بعد از زمانی عمرو آمد و این معنی آخر را تراخی میگویند و
ثم از برای این معنی موضوع است و ظاهر است که درین مقام تراخی در میان
افعال وضو مراد نیست بلکه موالات که تتابع افعالست در وضو شرط است
پس ناچار ثم را مجرد از معنی تراخی باید گرفت که بمعنی فا باشد ثم
اعاد الیسری ذکر اعاده درین فقره اشاره است که ثم اعاد الیمنی
باشد چه ظاهر است که معنی اعاده که ایقاع ثانویست در ضمن ادخال
دست چپ متحقق نیست چه ادخال اولی بدست راست بوده و توهم
نشود که در رعایت صنعت مشاکله که عبارتست از ایراد لفظی است

[illegible]

در فقره از کلام بازاء معنی که لفظ مذکور را برای آن موضع نیست تا مشاکل
شود بحسب لفظ آن با فقرهٔ دیگر از کلام که قرینهٔ او واقعست و لفظ
مذکور آنجا در معنی خود استعمال شده است مقدم بودن مشاکل
اسم مفعول بر مشاکل اسم فاعل شرط است که بواسطهٔ مشاکلهٔ آن این
لفظ در غیر معنی خود مستعمل شده در کلام ذکر آن تقدم داشته باشد
بر ذکر این لفظ و چون اینجا مقدم نیست بر آن نمی توان حمل کرد چه هیچ یک
از علماء عربیت این شرط را مذکور نساخته اند بلکه برخلاف آن تصریح
کرده چنانچه در آیهٔ کریمهٔ فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجلین که در
مقام امتنان بخلق مختلف انواع از حیوانات نازل شده و باین حیثیت
که بعضی از ایشان بشکم راه میروند مثل ماهی و مار و امثال آن و بعضی
بپا چون سایر حیوانات گفته اند که ذکر یمشی در فقرهٔ اول با آنکه مشی
در لغت بمعنی راه رفتن بپا است و حرکت بشکم را مشی نمیگویند مشاکلهٔ
یمشی فقرهٔ دویم است که در معنی خود مستعمل شده و ممکنست که اعاده
در معنی خود نیز مستعمل باشد چه اگرچه ادخال دست چپ مرتبهٔ دیگر
وقوع نیافته بوده است اما ادخال دست در ضمن دست راست
واقع شده بوده است پس باین اعتبار ادخال ثانوی متحقق باشد
مترجم گوید صاحب کشاف در اول سورهٔ کهف جایی که تفسیر
آیهٔ کریمهٔ ان یظهروا علیکم یرجموکم او یعیدوکم فی ملتهم الآیه که درباب

[illegible]

اصحاب کهف نازلست مینماید و معنی آنرا برین وجه بیان کرده است که بعد از
بیدار شدن ایشان از خواب که بعد از سیصد و نه سال وقوع یافته
بود و چون در آن مقام شدند که بواسطهٔ تحصیل قوتی جهت عبادت ایشان
بوده باشد کسی را از خود بشهر فرستند بگمان آنکه همان زمان دقیانوس
و جمعی که ایشان از تشویش آنها پناه بکهف آورده اند هنوز زیستند
یکی از ایشان خطاب بدیگران کرده گفت سفارشش کنید او را که بخوبی
سلوک کند که مردم شهر بر حال ما و جای ما اطلاع نیابند انهم ان یظهروا علیکم
یرجموکم بدرستی که اگر اهل شهر را بر حال شما اطلاع بهم رسد شما را با سنگ
و جمعی خواهند کشت او یعیدوکم فی ملتهم یا عود خواهند فرمود شما را بدین
باطل خود چون باعتقاد او اصحاب کهف اول نیز بر دین حق بوده اند و
دامن عقیدهٔ ایشان از آلایش کفر پاک بوده است یعیدوکم فی ملتهم
را در آیهٔ مذکوره بیدخلوکم فی دینهم و یصیروکم الیه تفسیر کرده است و
گفته است که استعمال اعاده درینمعنی در کلام عرب بسیار واقعست
بدین عبارت العود بمعنی الصیرورة اکثر شیء فی کلامهم یقولون ما عدت افعل
کذا و یریدون ابتداء الفعل پس بنابرین ذکر اعاده درینمقام که از
امام علیه السلام وقوع یافته بمؤنت تحمل توجیهات مذکوره صحیح
باشد فقد یرتم مسح ببقیة ما بقی فی یدیه راسه و رجلیه ظاهر این بود که گفته
شود ثم مسح بما بقی فی یدیه راسه و رجلیه چه مسح با آنچه باقی بوده در دست

از آب وضوء وقوع یافته نه بباقی آنچه باقی مانده بود نهایتش چون اگر
بران وجه ایراد میشد موهم این بود که حضرت بجمیع رطوبتی که در دست
باقی مانده بود مسح کرده باشد و مسح ببعضی از ان جایز نباشد بر
وجه مذکور ایراد شد تا رفع آن توهم شود و اشعار باشد بر آنکه
مسح ببعضی از آن نیز مجزیست و لَم یُعِدْها فی الاناء و مفرد بودن ضمیر یُعِدْها
با آنکه ظاهر اینست که راجع باشد بیدین و تثنیه بایدش بود بنا
بر آنست که راجع است بیدِ یُمنی که در فقرهٔ پیشتر مذکور است یا بید
که در ضمن یدین مذکور شده و در بعضی نسخها یُعِدْهُما نقل شده بضمیر
تثنیه و بران تقدیر احتیاج بتوجیه مذکور نبوده وارتکاب خلاف ظاهر نیست
والله اعلم **نمایش اول**. بباید دانست که جمهور علمای شیعه در شستن
رو در وضو واجب دانسته اند ابتدای در شستن از جانب بالای
رو که عبارت از رستنگاه موی پیش سر است چنانچه مذکور شد
واقع شود سوای سید مرتضی علم الهدی و ابن ادریس و بعضی از اتباعان
ایشان که بوجوب آن قایل نشده اند و گفته اند که می باید رو بالتمام شسته
شود از هر جانب که ابتدا واقع شود مجزیست و از جملهٔ دلایلی
که بر وجوب آن ایراد کرده اند یکی حدیث مذکور است بر نهجی که حضرت
امام علیه السلام در مقام بیان و تعلیم وضوی واجب بوده اند
و لهذا متوجه اعمال سنتی نشده اند پس آنچه از ایشان صادر شده باید

ابتدا کردن از اعلای صورت واجب است

واجب باشد و این حدیث ناطق است بآنکه در شستن رو واجب باشد
اگر گویند بنا برین لازم می آید که اغتراف بیمنی یعنی برداشتن آب از
اناء بدست راست که حدیث صریحست در وقوع آن از امام علیه السلام
نیز واجب باشد و حال آنکه هیچکس از علما بوجوب آن قایل نشده است
پس هر چه حدیث دلالت ~~دارد~~ بر صدور آن از حضرت داشته باشد
محکوم بوجوب نتوانند بود جوابش آنست که هر چه در معرض بیان حضرت
در آمده باشد گاهی محکوم بوجوبست که دلیل دیگر بر نبوده باشد بر
خلاف آن و اینجا اجماع دلیل است بر استحباب اغتراف بیمنی پس آن ما
نقض بر دلیل مذکور نتوانند بود و یکی دیگر از دلایلی که بر وجوب آن نقل
شده استدلال بوضوی بیانی پیغمبر است صلوات الله علیه و آله که بقصد
تعلیم امت از ایشان صادر شده است بر نهجی که حضرت در حین
شستن روی مبارک در آن وضو یا ابتدا بأعلی کرده اند یا باسفل
نمیتواند که ابتدا باسفل کرده باشند و الا ان واجب میشد علی التعیین
بر امت چه همه اتفاق دارند بر آنکه حضرت بعد از فراغ از وضوی
بیانی فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یعنی این
وضوئیست که قبول نمیشود نماز بی وضوی حضرت عزت مگر آنکه وضوی آن نماز
مثل این وضو ساخته شود و حال آنکه هیچ یک از امت قایل بوجوب ابتدا
باسفل علی التعیین نشده اند و اتفاق امت بر خطا صحیح نیست پس البته ابتدا

ابتدا باعلا کرده اند پس ابتدای باعلا در شستن رو واجب است

بااعلی کرده باشند و هرچه ایشان درا توقف کرده اند بنا بر کلام
مذکور که بعد از فراغ بر زبان مبارک جاری ساخته اند واجبست
پس ابتدای بااعلی واجب باشد و برین استدلال اعتراض کرده اند که می
تواند بود که ابتدای حضرت باسفل واقع شده باشد باین قصد که وا
نموده شود که آن نیز جایزست وابتدا بااعلی واجب نیست و گاهی
اگر حضرت بران وجه صادر شده باشد یا شود از روی وجوب نباشد
چنانچه سکوت راوی وضوی بیانی مذکور از ذکر آن نیز اشعاری
بآن دارد و پس از فعل حضرت بر آن وجه وجوب لازم نیاید و اتفاق
بر عدم وجوب آن اتفاقی است بر خطا نباشد بلی اگر در روایت و
وضوی بیانی تصریح با بتدای بااعلی میبود استدلال بآن بر مطلب مذکور
وجهی میداشت و بخاطر میرسد که بر تقدیری که ثابت شود که حضرت
در وضوی بیانی ابتدای بااعلای وجه کرده اند نیز دلالت بر وجوب آن
نخواهد کرد چه بعضی کیفیات در افعال جبلی انسان می باشد که باوجود
امکان صدور آن بر نحوی دیگر بالطبع بران وجه بعمل می آورد چنانچه گاه
خوردن طعام دست را واسطه گرفتن لقمه میسازد و هنگام شرب
آب کوزه و امثال آن را واسطه ساخته آب را بر لب میگذارد لب را
برآب بطریق سایر حیوانات با وجود امکان شقوق دیگر پس میتواند
بود که ابتدای حضرت بااعلای وجه نیز از آن قبیل باشد چنانچه از افراد

نیز را در غسل اعضا که این حدیث بصدور آن از حضرت ناطق است
اکثر علما بر آن حمل کرده اند و قایل بوجوب آن نشده مگر قلیلی از مجتهدین که آنرا
نیز واجب دانسته اند بلی اگر ثابت شود که حضرت در ایقاع بران وجه قصد
قربت کرده اند دلیل وجوب می تواند بود و دعوی آن در معرض منع است
از کیفیات فعلی باشد که قربت در ان قصد شده و از افعال وضو است
و آن لازم ندارد که مقصود از آن نیز قربت باشد و کلام حضرت که
بعد از فراغ از وضوی بیانی فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة
الا به باین معنیست که الا بمثله یعنی قبول نمیشود نماز مگر بوضوئی که مثل این
وضو باشد پس بنا بر آنچه در اصول مقرر شده است که اصل عدم
تکلیف بر زیاده است باقل آنچه در عرف مماثلت گویند از عهده تکلیف
بر توان آمد و هیچ شک نیست که بانکه کیفیتی از کیفیات فعلی تبدیل بکیفیت
دیگر یابد رفع مماثلت عرفی نخواهد شد مثلاً هرگاه غلامی از جانب صاحب
خود مامور شود بانکه کاری کند مثل کاری که زید کرده مکلف بزیاده بر
از مثل نخواهد دانست که بر وجهی آن کار از و صادر شود که توان گفت
مانند کار زید است نه آنکه بر وجهی کند که از آن مانندتر بآن متصور
نباشد و گمان اینست که اگر برین مطلب استدلال کنند بآیه کریمه فاغسلوا
وجوهکم چندان دور نباشد برین وجه که در علم بیان مقرر شده که مطلق
منصرف بفرد شایع متعارف میشود یعنی هرگاه امری بی قید بوصفی

وحالی از اوضاع و احوال این ایراد شود مراد از ان فرد متعارف
شایع از افراد آن خواهد بود و چه اگر فرد دیگر مقصود میبود بقیدی مقید
میشد مثلا هرگاه سیدی بغلام کوزه گر خود گوید از برای کوزه مثل
بساز و دیگر طرح و وضع آن نکند این مکلف خواهد بود که کوزه بساز
بروجه متعارف شایع میان مردم مثل شکل اسطوانی مثلا پس اگر بشکل
دیگر بسازد مثل مثمن یا مسدس پس امتثال امر سیدش نخواهند داد
و بعصیان مولایش منسوب خواهند ساخت پس گوییم غسل وجه که امر بآن
در آیت واقعست مطلق است و مقید بقیدی نیست پس بنا بر آنچه مذکور
شد مراد از ان فرد شایع خواهد بود از افراد غسل وجه که شایع و
متعارف مردم باشد و ظاهرست که شایع و متعارف در غسل وجه
آنست که ابتدا از جانب بالا واقع شود نه از جانب اسفل پس غسل
بر این وجه واجب و مامور به باشد و اگر گویند این استدلال در
باب امرار ید نیز جاریست چه ظاهرست که شایع و متعارف در
غسل اعضا آنست که بامرار ید باشد و حال آنکه شما قایل بوجوب
آن نیستید جواب آنست که این نقض مشترکست میان این دلیل و
دلیلهای سابق که قوم ذکر کرده اند هرچه ایشان از رد آن بر
دلیلهای خود جواب گویند جواب از این دلیل نیز میتواند بود والله الهاد
نمایش دوم تحدید وجه یعنی تعیین نهایت طولی و عرضی روی نامعلوم

شود که از هر جانب تا کجا میباید شست اگرچه در جمیع کتب فقهی مذکورست
و در میان مردم مشهور نهایتش چون بروجهی که بخاطر رسیده دیگران
بران وجه ایراد نکرده اند چنانچه در تلفظ بآن و استنباط آن از روایت
خود را متفرد میداند مقام را مناسب ذکر آن دانسته میگوید که
جمیع فرق اسلام سوای زهری از علمای سنت که گوش را نیز داخل
روی دانسته اتفاق دارند بر آنکه طول روی زیاده از قصاص موی
سر تا طرف ذقن که عبارت از سر زنخدان باشد نیست و عرض آن
از وتد گوش که بلندی زیر گوش است تا وتد گوش دیگر نه و قصاص در لغت
منتهی رستنگاه موی سرست خواه از پیش و خواه از عقب و مراد اینجا
نهایت رستنگاه موی پیش سرست که از دو جانب ناصیه یعنی پیش
سر بالای جبهه گرفته بدو نزعه که عبارت از دو بیاض طولانیست که از
دو جانب میان سر در آمده بالا رفته فرود آمده است و بمواضع
تحذیف که در پیش صدغین که شقیقها باشد واقعست و زنان و مطربان
موی آنرا میکنند رسیده و از آنجا بدور صدغین در آمده متصل
شده است از دو جانب از موضعیت که در محاذات سوراخ گوش
رویده ما بین شقیقه و عارض تا بیاضی که بردور گوشها در آمده هیچکس
خلاف نکرده است در آنکه داخل قصاص موخرست نه مقدم نهایتش
علمای رضوان الله علیهم از حدیث صحیح زراره که بعد ازین مذکور

موی سر

بعد از که عبارت م

خواهد شد و همچنین استنباط کرده اند که طول روی از قصاص ناصیه است
تا طرف ذقن و عرض آن با آنچه فرا تواند گرفت آن را ابهام و وسطی که
عبارت از انگشت شست و انگشت میانه است چون بر عرض
روی نهاده شود و درین تحدید بحسب ظاهر نزعتین و صدغین داخل است
و مواضع تحذیف و عذارین و بیاضهای ما بین عذار و گوش خارج لیکن
نزعتین را همه خارج دانسته اند و گفته اند مراد از قصاص ناصیه است
و آنچه بر سمت آن باشد از دو جانب تا عذار یعنی خط عرضی که واصل باشد
میان قصاص ناصیه و عذار از دو جانب بر آن گذرد و نزعتین بر سمت
خط مذکور نیست بلکه فوق خط مذکور می افتد اما صدغین با آنکه در تحت
خط مذکور واقع است و تحدید مذکور شامل آنهاست همه اتفاق کرده اند
بر آنکه آن داخل روی نیست و واجب نیست شستن آن بواسطه آنکه
در حدیث زراره بن اعین که از ثقات راویان حدیث است از امام محمد
باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت گفتم خبر ده مرا
از حد وجهی که آن را می باید شست و خدای تعالی در کلام مجید امر بشستن
آن کرده است امام علیه السلام بلفظ درر بار فرمودند الوجه الذی
امر الله عز و جل بغسله الذی لا ینبغی لاحد ان یزید علیه و لا ینقص منه ان زاد
علیه لم یؤجر و ان نقص منه اثم ما دارت علیه الوسطی و الابهام من قصاص
شعر الرأس الی الذقن و ما جرت علیه الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه

وما سوی

و ما سوی ذلک فلیس من الوجه خلاصه معنی کلام معجز نظام آنکه روئی که حضرت
عزت جل شانه امر بشستن آن کرده چنانچه بیند او را نیست هیچکس را
که بر آن زیاده شوید یا در آنچه شوید از آن چیزی کم کند اگر بر آن چیزی
زیاده کند اجری بر آن نخواهد یافت و اگر از آن چیزی کم کند در معرض
اثم و عقاب در خواهد آمد مسافتیست از روی که دور آن کنند بر آن
وسطی و ابهام در حالتی که آن مسافت از قصاص موی سر باشد تا طرف
ذقن و آنچه جاری شود بر آن اصبعین مذکورین از روست و غیر آن چیزی
از رو نیست بعد از آن از حضرت سوال کردم که آیا شقیقه داخل
روی هست یا نه حضرت فرمودند لا یعنی شقیقه داخل روی نیست بعد از آن
گفتم خبر ده مرا از آنچه موی بر آن روییده است و روی آن را فرا گرفته مانند
زیر محاسن و سبلت و امثال آن فرمودند کلما احاط به الشعر فلیس للعباد ان یطلبوه
و لا ان یبحثوا عنه و لکن یجری علیه الماء یعنی آنچه موی بر آن روییده و در زیر
موی پنهانست نیست مر بندگان را که در مقام بر آوردن آن از زیر موی در
آیند یا از آن بحث کنند اما میباید که آب بر روی مویی که بر آن موضع
روییده جاری سازند و این حدیث عمده دلایل علمای امامیه است از
برای تحدید وجه و اقوی ازین دلیلی ندارند و در کتاب کلینی و کتاب من
لا یحضره الفقیه حکم بصحت آن شده و شیخ طوسی در تهذیب از حسن دانسته
و در تهذیب مذکور و کلینی اگر چه بر وجه اضمار نقل آن شده یعنی تصریح

بامامی که زراره ازو روایت کرده نشده و حدیث مُضمَر را از اقسام
ضعیف میدانند اما این اضمار ضرر در صحت حدیث نکرده بواسطه آنکه
شیخ طوسی که مصنف تهذیب است در کتاب خلاف که هم از مصنفات
اوست تصریح کرده است بآنکه امامی که زراره ازو سؤال کرده
یکی از دو امام است امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق و ابن
بابویه صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه تصریح کرده است که امام محمد باقر است
و اما مواضع تحذیف و عذارین خلاف شده است میان علمای امامیه
در آنکه ایشان داخل روی هستند و در وضو شستن آن واجبست یا نه بعضی
مواضع تحذیف را داخل دانسته اند باین دلیل که تحدید مذکور که از
حدیث فهم شد شامل آن هست چه انفراج اصبعین را اغلب آن میرسد
و خط مذکور بر بالای آن میگذرد و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب
تذکرة الفقها حکم بخروج آن از رو کرده بنابر آنکه اصل برائت ذمه است
از وجوب غسل آن و چون موئی که بر آن روییده اتصال دارد بموی
سر ظاهر اینست که داخل سر باشد نه داخل روی و بعضی علمای اهل سنت
نیز با او درین حکم شریکند و بعضی مثل شیخ ابو القاسم و شیخ جمال الدین
مطهر علیهما الرحمه جزم بخروج عذارین کرده اند بسه دلیل اول آنکه اصل
برائت ذمه است از وجوب غسل آن دوم آنکه تحدید مذکور شامل آن نیست
چه انفراج اصبعین در اغلب بآن نمیرسد سیوم آنکه وجه را از مواجهه

گرفته اند و عذارین مواجه انسان نیست پس داخل وجه نباشد و نهایتش
شک نیست که اگر هر یک از مواضع تحذیف و عذارین در حال وضو شسته
شود باحتیاط اقرب خواهد بود و اما بیاض صدغین یعنی عذار و گوش جمیع علما
امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه آن از حد وجه بیرونست و غسل آن واجب
نیست و غسل آن واجب نیست و اکثر علمای اهل سنت داخل میدانند
و روی پیش ایشان از کنار گوش است تا کنار گوش و بالجمله از تقریر این مقدمات
ظاهر شد که حد اعلای وجه بنابر آنچه از کلام علمای ما رضوان الله علیهم فهم
میشود رستنگاه موی ناصیه است با آنچه برسمت آن باشد از دو جانب
بر استقامت خط عرضی مذکور تا حدی که سر انگشتان مذکور در وقت
انفراج بآن رسد و هیچ شک نیست که مواضع تحذیف و صدغین در تحت
این خط اند و ابهام و وسطی وقت انفراج از ایشان میگذرد پس این تحدید
بمذهب جمعی که مواضع تحذیف و صدغین را خارج روی میدانند سدید
نخواهد بود بواسطه آنکه آنچه داخل رو نیست داخل میشود و چون تواند بود
که تحدیدی که متضمن این قسم قصوری باشد از امام علیه السلام صادر شود
پس معلوم شد که تحدید بر نهجی مقصود حدیث نیست بلکه حق اینست
که تحدید بما بین الاصبعین مخصوص حد عرضی نیست بلکه مراد اینست که هر یک از
طول و عرض روی مقدار ما بین الاصبعین است برین وجه که خط مستقیمی توهم
کنیم از قصاص ناصیه تا طرف ذقن که در اغلب مساوی انفراج ما بین الاصبعین است

و وسط آنرا ساکن فرض کرده بر نفس خود دوش حرکت فرماییم تا طرف
اعلای خط بجای طرف اسفل آید و طرف اسفل بجای طرف اعلی چنانچه شبیه
دایره ازان بهم رسد آنچه درین دایره داخل باشد وجهست و آنچه
بیرون افتد خارج وجه بیان این اجمال آنکه من قصاص شعر الرأس کی در عبارت
حدیث زراره واقع است بحسب ترکیب نحوی یا حالست از ما دارت
که خبر الوجه است و متعلق بکاینات مقدرست یعنی وجهی که امر بغسل آن در وضو
وارد شده مقداریست از روی که دوران کند ابهام و وسطی بران
درحالتی که آن مقدار از قصاص شعر راس باشد تا ذقن یا متعلق است بدارت
مذکور یعنی دوران اصبعین بروجهی باشد که ابتدای آن از قصاص شعر راس
باشد و انتهایش بذقن و ظاهرست که هرگاه احد اصبعین بر این وجه اداره
کند اصبع دیگر بر عکس این دوران خواهد کرد یعنی ابتدای دوران آن از
ذقن خواهد بود و انتها بقصاص موی سر تا شبیه دایره مذکوره که
لفظ مستدیرا نیز دلالت بر آن دارد بهم رسد و لهذا امام علیه السلام
اکتفا بذکر یکی کرده و در حدیث تصریح باداره هر دو نشده است
بعد ازان در مقام تصریح بما علم ضمنا درآمده میفرمایند که و ما جرت
علیه الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه لفظ مستدیرا درین عبارت
حالست از مبتدا که ما موصول باشد یعنی مقداری که جاری
شود بر آن اصبعین مذکورین درحالتی که آن مقدار مستدیر باشد از

وجه است و این صریحست در آنکه مسافت طول و عرض آن مساویست و
مقدار هریک از ان انفراج اصبعین است و هرگاه معنی حدیث برین
وجه فرا گرفته شد نه مواضع تحذیف داخل میشود و نه صدغین تا در اخراج
آن نزد جمعی که قائلند بآنکه آنها داخل رو نیست احتیاج بتکلف باشد و تحدید
سالم میشود از قصور و این که گفته شد که مواضع تحذیف و صدغین ازین
تحدید بیرونست بواسطه آنست که تجربه حاکمست بآنکه هرگاه چنانچه مذکور شد
خط متوهم از انفراج اصبعین را بر این قصاص و ذقن منطبق سازند و وسط
آن را ساکن ساخته بر نفس خود دوش اداره فرمایند تا شبیه دایره مذکوره
بهم رسد مواضع تحذیف و صدغین خارج می افتد و ازین بیان ظاهر شد
که وجهی که بتحدید قوم شامل آنست زیاده است از وجهی که از روایت
بنا بر تقریر مذکور فهم میشود بمقدار نصف زیادتی مربع مفروض بر دایره
مذکوره بران دایره که عبارتست از دو مثلث است که حاصل میشود
از دو خط مستقیم طولی و عرضی و قوسی از دایره مذکوره مثلا فرض
کنیم که درین شکل ب قصاص ناصیه است و ز طرف ذقن و خط ا ب ج خطی
که قوم طرف اعلای وجه دانسته اند که مرور کرده بر ناصیه و آنچه بر سمت
آنست از دو جانب تا عذار و مجموع این شکل بنا بر تحدید قوم وجه و بنا بر تحدیدی
که باستنباط آن از روایت مذکور شد نفس دایره وجهست و ما بقی
خارج پس ظاهر شد که زیادتی آن مقدار از مثلث ا ب ه و مثلث

بوجه واست که نصف فضل مرتبع است بر دایره والله الهادی
الی الصواب **مسئله** مشهور میان علماء امامیه رضوان الله علیهم است
که اگر متوضی بعد از نیت روی خود را بر آب زند بروجهی که آب بجای
رسیدن روی آب زیر آب اعلی باشد یا آنکه بدست آب بر روی
ریزد یا دست آب بر روی رساند کافیست و امرار ید یعنی راندن
دست بر روی واجب نیست و بعضی از علماء زیدیه امرار ید را در
غسل وجه واجب دانسته اند از علمای امامیه ابن جنید و بعضی اتباع
او با ایشان درین مسئله موافقت کرده اند و شیخ جمال الدین مطهر
علیه الرحمه مخالف بر مذهب مشهور که عدم وجوب امرار ید است بر نهج
ایراد دلیل کرده است که غسل وجهی که از آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم
وجوب آن ثابت همچنانچه در ضمن غسل با امرار ید متحقق است در ضمن
غسل بی امرار ید نیز متحقق است پس در ضمن هر شق که غسل بفعل آید از ایشان
بما مور به واقع شده خواهد بود و متوضی از عهده تکلیف بر آمده
و بخاطر خطور میکند که این دلیل کاهی تمام میتواند بود که در وضوی
بیانی که این حدیث متضمن آنست و جمیع علما در معرض قبولش در آورده
مضمونش عمل کرده اند امرار ید بعمل نیامده باشد اما بعد از بعمل آمدن
آن از حضرت امام علیه السلام چنانچه حدیث باین ناطق است این استدلال
را وجهی نمی ماند چرا که خصم را میرسد که بگوید امام علیه السلام در معرض

در حال شستن رو

[illegible] عدم تکلیف [illegible]

بیان و تعلیم وضو بدست مبارک آب برداشته بر روی ریختند و دست
مبارک آب برداشته بر روی ریختند و دست مبارک را بهر دو جانب
روی راندند چنانچه و مسح بیده الجانبین نص بر آنست پس راندن دست
واجب باشد همچنانچه در وجوب ابتدا با علی بر همین وجه استدلال شده
بود که حضرت در وضوء بیانی که بعد از فراغ از آن فرموده اند که هذا وضوء
لا یقبل الله الصلوة الا به باید یا ابتدا با علای وجه کرده اند یا باسفل
تا آخر آنچه در تقریر دلیل مذکور شد درین باب نیز میگوییم که حضرت در
حال غسل وجه در آن وضو یا امرار ید بعمل آورده اند یا نه نمیتواند بود که بعمل نیاورده
باشند والا ترک آن بر امت واجب میبود و هیچکس بآن قایل نشده
پس البته بعمل آورده اند پس امرار ید در حال غسل وجه واجب باشد و بالجمله
دلیل علامه بروجهی که دلالت بر عدم وجوب امرار ید دارد بر عدم وجوب ابتدا
با علی نیز دارد هر چه جواب آن شود جواب این نیز میتواند بود والله الموفق
مسئله شیخ زین الدین علیه الرحمه در بعضی مصنفات خود حکم کرده است
بآنکه در شستن روی در وضو مجرد ابتدا از حد اعلی کافی نیست بلکه میباید
نسبت بجمیع اجزای روی رعایت غسل الاعلی فالاعلی بشود یعنی هر جزء بالائی پیشتر از
جزو شیبی شسته شود نهایتش بحسب عرف یعنی همین قدر که در عرف
گویند که رعایت مذکور واقع شده کافیست چرا که رعایت آن بحسب حقیقت
که کسی تکلف کند چنانچه مخفی نیست در مرتبه اشکال و تعسر بلکه امتناع و تعذر است

[illegible]

عدم وجوب

فالاعلی

پس اندک تخلّفی که خلل در رعایت عرفی کند نخواهد بود و بعد از آن ذکر
کرده است که اگر اکتفا شود بوجوب تقدیم غسل هر جزء بالائی بنسبت بجزء
شیبی که در سمت آن باشد یعنی یک خط مستقیم بر هر دو مرور کند نه بنسبت بجمیع
اجزای تحتانی و اگرچه بران سمت نباشد خالی از وجهی نخواهد بود و آنچه بخاطر
میرسد آنست که همان ابتدا بجزوی از حدّ اعلی کافیست و رعایت الاعلی فالاعلی
در باقی اجزا مطلقاً واجب نیست نه بنسبت باجزائی که در یک سمت باشد
و نه بنسبت باجزای دیگر نه رعایت عرفی و نه حقیقی چراکه مشقت عظیمی در ضمن
التزام آن هست که تکلیف بامثال آن کمتر از شارع وقوع یافته و اصل برائت
ذمّهٔ مکلّف است از وجوب آن و در هیچ یک از احادیث اشعاری بآن نیست
نه احادیثی که مذکور شد و نه غیر آن و آنچه از حدیث مذکور فهم آن شده
زیاده بر آن نیست که حضرت امام علیه السلام در غسل وجه ابتدا باعلای
وجه کرده اند و این معنی چنانچه در ضمن رعایت الاعلی فالاعلی متحققست با عدم
رعایت مذکور نیز متحقق خواهد بود گاهی که ابتدا بجزو اعلی شده باشد
و افراد دیگری که درین حدیث اشعاری بآن بوده که از حضرت در حال غسل
واقع شده نیز دلالتی بر آن ندارد و بالجمله در هیچ یک کتب استدلالی دلیلی
دیده نشده که دلالت بر وجوب [illegible] رعایت مذکور کند پس حکم
بوجوب آن وجهی نداشته باشد بی اقامت دلیل تنبیه سیوم بباید دانست
که وجوب تقدیم غسل دست راست بر دست چپ که این حدیث اشعار ر

صدور آن از امام علیه السلام دارد و دلیلی که در باب وجوب ابتدای
باعلای وجه مذکور شد در باب آن نیز جاریست از مختصّات مذهب امامیّه است
که علمای مذهب مذکور رضوان الله علیهم بر آن اتفاق دارند و از علما
اهل سنّت هیچکس بآن قایل نشده بلکه بعضی از ایشان مثل شافعی و احمد
حنبل اکتفا کرده اند بر وجوب ترتیب میان غسل وجه و مجموع یدین و مسح
راس و مجموع یدین و مسح راس و مجموع رجلین و قایل بترتیب میان
دستها و پاها نشده اند و بعضی دیگر مثل ابو حنیفه و مالک ترتیب را
مطلقا واجب نمیدانند و میگویند ابتدا بهر عضو که واقع شود جایزست
و استدلال کرده اند بر مذهب خود بآنکه اصل برائت ذمّه است
از وجوب آن و در آیهٔ وضو اشعاری بوجوب آن نیست چراکه
واو عطف که در میان اعضا در آمده افادهٔ ترتیب نمیکند پس هیچ
صورتی که نزد ایشان جایزست که وضو بر آن وجه واقع شود منقسم
و بیست صورت خواهد بود که نزد علمای امامیه رضوان الله علیهم جمیع آنها
باطلست الّا دو صورت بمذهب کسی که ترتیب در مسح پاها واجب
نمیداند و تجویز کرده است که پای چپ مقدّم بر پای راست شود و
یکصورت بمذهب کسی که تجویز آن نیز نکرده و در مسح پاها ترتیب را واجب
میداند و بیان وصول صور محتمله بعدد مذکور آنست که عدد اعضای
مغسول و ممسوح در وضو شش است وجه و یدین و راس و رجلین

و بر تقدیر عدم وجوب رعایت ترتیب میان ایشان ابتدا به هر یک از
اعضای ششگانه صحیح خواهد بود و بر هر تقدیر عضو دوم پنج احتمال خواهد
داشت که مجموع سی احتمال باشد و بر هر یک از احتمالات سی گانه عضو سیم را
چهار احتمال است و حاصل ضرب سی در چهار یکصد و بیست عضو چهارم
را بر هر یک از وجوه مذکوره سه احتمال و حاصل ضرب صد و بیست در
سه سیصد و شصت و عضو پنجم را بر هر وجه از آن دو احتمال و حاصل
ضرب سیصد و شصت در دو هفتصد و بیست است و چون
عضو ششم را سوای یک صورت باقی نمانده و حاصل ضرب هر عدد
در واحد همان عدد است انضمام آن باعث زیادتی عدد صور محتمله نمیشود
متوجه گویا انحصار عدد صور محتمله در هفتصد و بیست کافی تمام است که ایشان
تجویز جمع میان اعضا در غسل نکرده باشند و ظاهر اینست که آن نیز
بمذهب ایشان جایز است پس صور محتمله بکثیری بیشتر از هفتصد و بیست
باشد چنانچه بعد از رجوع بحساب ظاهر میگردد و از انجمله نزد جمهور
علمای امامیه رضوان الله علیهم که قایل بوجوب ترتیب میان رجلین نیستند
سه صورت صحیح باشد که ثالث آنها جمع میان رجلین است برین وجه
که هر دو باهم مسح شود والله اعلم و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بر وجوب
ترتیبی که متفق علیه امامیه است هر چند وجه استدلال کرده است چون
مقام اقتضای ذکر آن میکند وجوه مذکوره با بحثی که بر هر وجه بخاطر رسید

مذکور میگردد والله الموفق وجه اول که در کتاب منتهی المطلب ایراد آن
کرده آنست که در آیه کریمه فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا
بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ فای تعقیب که بر سر اغسلوا در آمده دلالت دارد
بر آنکه غسل می باید که بی فاصله بعد از اراده قیام نماز واقع شود چه فای
تعقیب بی تراخی میکند چنانچه سبق ذکر یافت پس تقدیم غسل بحکم آیت
مذکوره واجب باشد و هر کس قایل بوجوب تقدیم غسل شده ترتیب را
واجب میداند پس ترتیب واجب باشد و این کلام چنانچه مخفی نیست
دو محمل دارد اول آنکه مراد بغسل درین کلام چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه
بران حمل کرده غسل وجه باشد یعنی هر کس قایل بوجوب تقدیم غسل وجه شده
ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند و برین تقدیر بخاطر میرسد که
دلیل مذکور از جاده استقامت بر کنار باشد چه فا داخل نشده مگر بر اغسلوا
که بمذهب صحیح در مجموع وجه و یدین عامل است و بر تقدیر تسلیم افاده تعقیب
زیاده برین دلالت ندارد که غسل وجه و یدین را بی فاصله بعد از اراده
قیام نماز بجا باید آورد خواه وجه مقدم باشد و خواه یکی چرا که واو
عطف زیاده بر جمع شدن معطوف با معطوف علیه در حکم دلالت ندارد
چنانچه گذشت و تقدیم ذکری چنانچه در عربیت مقرر شده مفید مقصود نیست
مثلا اگر شخصی از اهل لسان گفته شود اذا لاقیت زیدا فقبّل وجهه و یدیه یعنی
چون بزید دوچار شوی بوس در حال روی او را و دستهای او را

از یدین م

زیاده برین نخواهد فهمید که فعل هر دو می باید مقارن ملاقات زید واقع
شود و در ضمن هر یک که ابتدا متحقق شود خود را ممتثل امر مذکور خواهد
دانست دوم آنکه مراد بغسل مطلق غسل باشد یعنی هر کس قایل بوجوب
تقدیم مطلق غسلست بر مسح ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند و برین
تقدیر نیز بخاطر میرسد که دلیل تمام نباشد چرا که واو عطف چنانچه مذکور شد
از برای مطلق جمعیت دلالت بر ترتیب و تعقیب ندارد خواه در عطف
مفرد بر مفرد باشد مثل عطف یدین بر وجه و رجلین بر راس و خواه
در عطف جمله بر جمله مثل عطف جمله امسحوا بر اغسلوا پس میگوییم در آیت عطف شده
امسحوا بر اغسلوا بواو و مجموع معطوف و معطوف علیه با هم جزا شرط و مدخول فای
تعقیب است یعنی هرگاه اراده قیام نماز نمائید مجموع این افعال را از غسل و
مسح بجا آورید اعم از آنکه غسل مقدم باشد یا مسح و بالجمله فا تعقیب زیاده
برین دلالت ندارد که مجموع افعال وضو را بعد از اراده قیام نماز
بعمل باید آورد و دلالت آن بر وجوب تقدیم غسل وجه یا مطلق غسل در معرض
منعست مستند بامور یکه مذکور شد و بآنکه اگر شخصی از اهل لسان در معرض
این خطاب در آید که اذا طلبك الامیر فلف عمامتك والبس ثوبك یعنی
هرگاه امیر ترا طلب نماید در حال بپیچ دستار خود را و بپوش جامه خود را
زیاده ازین نخواهد فهمید که هر دو را مقارن طلب امیر بعمل می باید آورد
و بتقدیم لبس ثوب بر لف عمامه در معرض مخالفت امر مذکور در نخواهد آمد

پس کلام مذکور دلالت بر ترتیب نداشته باشد والله اعلم وجه دویم که در کتاب
نهایة الاحکام ایراد کرده استدلال بحدیث لا یقبل الله صلوة
امرء حتی یضع الطهور مواضعه فیغسل وجهه ثم یغسل یدیه ثم یمسح رأسه ثم رجلیه
یعنی در معرض قبول در نمی آورد خدای تعالی نماز کسی را تا آنکه آب را
و پاک کننده را بر مواضعی که از برای آن تعیین شده برینوجه که بشوید روی خود را
بعد از آن بشوید دستهای خود را بعد از آن مسح کند سر خود را بعد از آن
پاهای خود را چه کلمه ثم چنانچه گذشت از برای تعقیب با تراخیست و بخاطر میرسد
که این وجه نیز مثبت مدعی نیست چه مدعی چنانچه از عبارت نهایة الاحکام
ظاهر میشود وجوب ترتیبی است که امامیه بر وجوب آن رفته اند یعنی ترتیب
میان جمیع اعضا و حدیث مذکور چنانچه از ترجمه آن فهم شد دلالت ندارد
مگر بر ترتیبی که شافعی آنرا واجب ~~شد~~ میداند یعنی تقدیم غسل وجه بر یدین و
یدین بر مسح راس و مسح رجلین و این که دست راست را بر دست چپ مقدم
باید داشت چنانچه مجمع علیه امامیه است یا پای چپ را ~~از پای چپ را~~
از پای راست موخر مسح باید کرد چنانچه مذهب بعضی از ایشان است
از حدیث فهم نمیشود پس دلیل مذکور بر مدعی انطباق نداشته باشد
وجه سیم که هم در نهایة الاحکام بعد از ذکر وجه دوم نقل کرده آنست
که حضرت عزت در قرآن مجید نهایت غسل را مرفقین ساخته و نهایت
مسح را کعبین چه عامل در عطف یکچیزست بتقویت حرف عطف بیان آن

ومسح رأسه ح

اجمال آنکه در عربیت مقرر شده که عامل در معطوف همان عامل در معطوف
علیه است بعینه یا آنکه عامل از توسط حرف عطف میاید پس کلمهٔ اغسلوا که در
آیت وضو واقع است هم عامل باشد در وجوهکم و هم در ایدیکم و همچنین کلمه
امسحوا نسبت برؤسکم و ارجلکم و الی در الی المرافق که از برای انتهای غایت
فعل متعلق به است متعلق است باغسلوا و در الی الکعبین بامسحوا پس باید
که غسل وارد بر وجه و یدین منتهی شود بمرفقین و مسح وارد بر رأس و رجلین
منتهی شود بکعبین پس ترتیب واجب باشد چه اگر غسل وجه مقدم بر یدین واقع
نشود یا مؤخر از یدین واقع خواهد شد یا در میان هر دو و بر هر
تقدیر انتهای غسل بمرفقین نخواهد بود و برین قیاس اگر مسح رأس بر
رجلین تقدیم نیابد انتهای مسح بکعبین نخواهد شد و امتثال امری که آیت
متضمن آنست در ضمن آن حاصل نخواهد بود و نمیتواند بود که کلمهٔ الی نهایت
غسل باشد باعتبار وقوع آن بر یدین تنها و نهایت مسح باشد باعتبار
وقوع آن بر رجلین تنها چه برین تقدیر باعتبار ما یتعلق به مغایر خواهد بود
بغسل و مسحی که بر وجه و رأس واقعست پس مغایرت بهم خواهد رسید
میان عامل معطوف و عامل معطوف علیه و این مخالف آنست که در
عربیت مقرر شده و بخاطر میرسد که این وجه نیز انطباق ندارد مگر بر
ترتیبی که شافعی واجب میدانند و اثبات وجوب ترتیبی که مدعاست
نمی نماید چنانچه تقریر دلیل با آن حاکم است بلکه میتوان گفت که دلالت

بر وجوب ترتیب شافعی نیز ندارد چه نهایت آنچه بعد از قیل و قال بسیار
لازم می آید وجوب تقدیم غسل وجه است بر یدین و تقدیم مسح رأس بر رجلین
تا انتهای غسل بمرفقین واقع شود و انتهای مسح برجلین اما آنکه اصل غسل را بر
مسح مقدم باید داشت چنانچه مذهب شافعیست از آیت بحیطهٔ فهم در نمی
آید چه بر تقدیر عکس نیز انتهای مذکور متحقق است و اگر متمسک شوند بقضای
تعقیب که بر سر اغسلوا در آمده عود کلام خواهد بود بدلیل اول و دفعش
آنجا مذکور شد و نیز میتوان گفت که دلیل مذکور دلالت بر وجوب تقدیم
غسل وجه بر یدین و مسح رأس بر رجلین نیز ندارد چرا که از آیت بنا بر
تقریر مذکور زیاده برین لازم نیاید که نهایت غسل مرافق واقع شود و نهایت
مسح کعبین و بر تقدیری که غسل وجه بعد از دست راست واقع شود و بعد از آن
دست چپ شسته شود و همچنین مسح سر را بعد از پای راست و قبل
از پای چپ بعمل آورد صادق خواهد بود که غسل منتهی ~~گردد~~ بمرافق
شده و مسح منتهی بکعبین و آنچه مشاهده میشود که بر تقدیر نهایت غسل مرفق خواهد
بود نه مرافق و نهایت مسح کعب خواهد شد نه کعبین مفید نیست بلی بود چه جمعیت
مرافق باعتبار متوجهین است نه باعتبار هر شخص و نیز بر هر تقدیر انتها
تخصص نیست مگر بیک مرفق و یک کعب پس آنچه جواب ایشان شود جواب
ما نیز میتواند بود و فقد بر وجه چهارم که در کتاب تذکرة الفقهاء ازان
استدلال کرده کلام حضرت مقدسهٔ نبویست صلوات الله علیه و آله

مذکور چه

که در جواب سوال از سعی صفا و مروه که بکدام ابتدا میباید کرد
بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند که ابدؤا بما بدء الله به یعنی ابتدا
کنید بآنچه خدای تعالی در کلام خود بآن ابتدا کرده یعنی چنانچه در آیه کریمه
إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ ابتدا بذکر صفا شده و ذکر
مروه بعد از ذکر آن وقوع یافته شما نیز وظیفه بندگی بتقدیم رسانیده
عمل خود را موافق قول پروردگار خود سازید و ابتدا بصفا کرده
سعی خود را باتمام رسانید برینوجه که اگرچه سبب حکم حضرت که سوال
از سعی صفا و مروه است خاص است و شامل هر عبادت نیست امّا
لفظ حضرت که ابدؤا بما بدء الله به است عام است و در علم عربیت
مقرر است که اعتبار بعموم لفظ است نه بخصوص سبب پس در هر
عبادتی که ذی اجزا و متعدد الافعال باشد و در قرآن مجید ذکر آن
شده باشد ابتدا ۷ بذکر آن شده و در آیت وضو ابتدا بذکر غسل
وجه شده پس بحکم حدیث مذکور در وضو ابتدا بغسل وجه باید کرد و
بعد از آن غسل سایر اعضا را بترتیبی که در آیه مذکور است بفعل باید آورد
پس ترتیب واجب باشد و این دلیل نیز با بعض ادله سابقه مشترکست در آنکه
دلالت ندارد مگر بر وجوب ترتیبی که شافعی واجب دانسته و لهذا
علامه نیز بر وجوب آن ترتیب دلیل ساخته بلکه دلالت آن بر وجوب ترتیب
شافعی نیز چنانچه بخاطر رسیده محل بحث است چرا که از حدیث مذکور

۷ به فعلی باید کرد که در قرآن ابتدا صح

زیاده برین لازم نمی آید که ابتدا بغسل وجه باید کرد بواسطه آنکه در آیه
ابتدا کرده بآن شده امّا این که بعد از آنچه در ذکر مقدم شده مقدم
بعمل باید آورد مفاد حدیث نیست چه در حدیث وارد نیست که ثُمَّ
بِمَا ثَنَّى اللَّهُ بِهِ وَثَلِّثُوا بِمَا ثَلَّثَ اللَّهُ بِهِ و اگر ابتدا در حدیث بر ابتدا اضافی
محمول شود تا شامل ابتدا اوّلی و ثانوی و ثالثی و آنچه بر چیزی تقدم داشته
باشد بوده باشد حمل لفظ خواهد بود بر معنی مجازی بی آنکه قرینه بر آن در کلام
یا مقام بوده باشد و این پیش علما مجوّز نیست پس اگر کسی خواهد که باین
حدیث استدلال بر وجوب ترتیب کند می باید مقدمه که در دلیل اوّل
مأخوذ بود بآن ضم نماید و آن آنست که هر کس قایل بوجوب ابتدا بغسل
وجه است قایل بترتیب است و میتواند بود که مقدمه مذکوره در کلام
علامه قدس سره نیز منطوی باشد نهایتش فهم آن از کلام او بقدر دورست
والله اعلم **نمایش چهارم** بباید دانست که این حدیث از جمله احادیثی است
که استدلال کرده اند بآن بر عدم جواز استیناف آب جدید بواسطه
مسح در وضو گفته اند جایز نیست که در وضو بواسطه مسح آب تازه
برگیرند بلکه میباید بهمان تری که از غسل اعضا در دست باقی مانده مسح کرده
شود و این مذهب علما امامیه است رضوان الله علیهم سوی ابن الجنید از
ایشان که مخالفت کرده و چنانچه مذهب مالک برداشتن آب تازه را
نیز تجویز کرده و باقی علما اهل سنت حکم بر وجوب استیناف مذکور کرده

مسح ببقیه رطوبت غسل را تجویز نکرده اند و در طریق امامیه احادیثی که صریحست
در خلاف آن صحیح و غیر صحیح بسیارست نهایتش دو روایت بطریق ایشان
وارد شده که ظاهر آنها صریحست در آنچه اهل سنت بر آن رفته اند اول
روایت معمر بن خلاد است که گفته است سألت ابا الحسن موسی بن جعفر الکاظم
ایجزی الرجل ان تمسح قدمیه بفضل رأسه فقال برأسه لا فقلت ابماء جدید
فقال برأسه نعم یعنی پرسیدم از امام بحق قایم امام موسی کاظم علیه السلام
که آیا جایزست مرد را مسح کردن پاهای خود بزیادتی تری که بعد از مسح سر در دست
او مانده باشد امام علیه السلام در جواب آن بسر مبارک اشارت
فرموده‌اند که بلی یعنی درین دو حال حرفی بر زبان معجز بیان جاری نساختند
و تفهیم مقصود باشارت بسر مبارک فرموده‌اند دوم روایتست که
از ابو نصر نقل شده که گفت سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق
عن مسح الرأس اامسح بما فی یدی من الندی رأسی قال لا بل تضع یدک
فی الماء ثم تمسح یعنی پرسیدم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
از مسح سر و گفتم آیا مسح کنم بآنچه در دست منست از تری غسل اعضا باقی
مانده سر خود را امام علیه السلام در جواب فرمودند نه بلکه دست
خود را به آب برسان بعد از آن مسح کن و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه
در کتاب منتهی المطلب این دو روایت را نقل کرده و دلیل ابن جنید ساخته
و گفته است ما احتج ابن الجنید بکذا و کذا و حال آنکه هر دو روایت صریحست

در خلاف آنچه مذهب ابن جنیدست چه مذهب او چنانچه مذکور شد جواز
استیناف آب جدیدست یعنی مخیر بودن مکلف میان مسح کردن ببقیه
و استیناف و نهی از مسح ببقیه پس چون دلیل او توانند بود مگر آنکه
بگوییم ابن جنید نهی از مسح ببقیه را بر نهی تنزیهی حمل کرده و مسح بر آن وجه را
مکروه میدانند و استیناف آب جدید را سنت نهایتش هیچیک از
علما حکم مذکور را برین وجه از و نقل نکرده اند و الله اعلم بمقاصد علمائه بالجمله
چون روایتین مذکورتین بحسب ظاهر مخالفت دارد با آنچه جمهور علمای
امامیه حکم بآن کرده اند ناچار شده است ایشان را که حمل آن بر معنی
خلاف ظاهر نموده تاویل کنند لهذا الشیخ ابو جعفر طوسی قدس سره
حمل آن بر تقیه کرده و گفته است که چون در وقت سؤال راوی جمعی از مخالفین
حاضر بودند حضرت بر وجهی مبادرت بجواب فرموده‌اند که موافق
مذهب ایشان باشد و بحضرت ضرری از ایشان عاید نگردد و احتمال این
نیز داده که غرض امام علیه السلام مسح در حال جفاف اعضا
باشد یعنی چون در دست و سایر اعضای وضو تری که بآن مسح توان
کرد نمانده باشد بآن دست مسح نباید کرد و آب تازه بواسطه
مسح بر باید داشت بعد از آن گفته است می تواند بود که مراد امام
علیه السلام در روایت ثانی از ماء که درین کلام واقعست که بل تضع
یدک فی الماء تری یعنی بلکه بر پیاله دست خود را آب و بعد از آن مسح کن

و آنچه روایتین مذکورتین
بآن تطبیق است وجوب
استیناف است صح

بی باشد که در محاسن یا ابروها باقی مانده باشد نه آب تازه و والد بزرگوار
که شمه از احوال او در دیباچه مذکور شد در حواشی که بر کتاب استبصار نوشته
کشته اند که این احتمال نهایت بعیدست چرا که سائل بر نحوی سؤال کرده که
آیا مسح کنم با آنچه در دست من از تری باقی مانده است پس چون نبوده بود
که امام علیه السلام از آن نهی فرمایند و امر کنند بأخذ از محاسن و ابروها که
لزوم آن مشروط بعدم بقای تری است در دست و مخفی نماند که حمل روایتین
مذکورتین بر جفاف اعضا که محتمل دانسته نیز نهایت دورست چرا که سؤال
راوی در روایت اول بر نحوی واقع است که آیا جایزست مرد را که مسح
کند بفضل سر خود یعنی بآن تری که بعد از مسح سر خود در دست
داشته باشد و در روایت دوم بر نحوی که آیا مسح کنم با آنچه در دست من از
تری بوده باشد پس چون حال جفاف اعضا که عبارت از باقی نماندن
تری در دست و سایر اعضاست حمل بر آن کرده باشد بجا امثال این غلطها
از امثال شیخ قدس سره نهایت عجیب و غریبست تا مثل در میان
عرب مثلیست که الجواد قد یکبو و الصارم قد ینبو یعنی اسب اصیل گاه
بسر در می آید و شمشیر تیز گاهی درحال برندگی پهلو میکرد و والد فقیر
در صحت حمل بر روایت اول بر تقیه نیز خالی از خفایی نیست چرا که سؤال سائل
در روایت مذکوره از مسح پاهاست و مخالفین بمسح پا مطلقا قایل نمیشوند
نه بتری باقی در دست و نه بآب تازه پس حمل کلام حضرت باستیناف آب

جدید بواسطه ملاحظه از ایشان وجهی نداشته باشد مگر آنکه بگوییم در وقت سؤال
راوی حضار مجلس که ملاحظه حضرت از ایشان بوده متوجه نبوده اند و حضرت
از ایشان بوده اند و حضرت چون ایشان را غافل یافته اند بجانب سائل بسر
مبارک اشارت کرده اند که الحال وقت سؤال نیست وقت دیگر استفسار
کن تا جواب حق توانی شنید سائل مقصود حضرت را از اشاره مذکور
فهم نکرده گمان کرده است که مگر حضرت در مقام نهی از مسح ببقیه تریست
اعاده سؤال کرده و درین مرتبه آن جماعت واقف شده متوجه جواب
حضرت بوده اند و بحسن ظنی که در باب حضرت داشته اند گمان ایشان
این بوده که سؤال از مطلق مسحست نه از مسح پاها حضرت بالضروره در
جواب سر بعلم حرکت داده اند و قرینه برین معنی آنکه دأب و شعار
حضرات صلوات الله علیهم نبوده است که القای احکام شرعی باشارات
بسر که شعار ارباب تکبرست نمایند بلکه کلام خود را وقت القای احکام
شرعی واضح و موردی داشته بانفح وجهی بیان مسایل میفرموده اند پس این کار
خلاف دأب و عادت خود که درین باب از ایشان وقوع یافته اشعاری دارد بر آن
که بر وجه مذکور واقع باشد تمامی بحث باید دانست که وجوب
مسح رجلین در وضو که این حدیث دلالت بر آنچه بر ضد آن از امام علیه السلام
در معرض بیان ... از مختصات مذهب امامیه است که از ائمه ما بتکرار
و شیوع ... صلوات الله علیهم فرا گرفته اند و بروایات

صحیحه متواتره بایشان رسیده که آن سالکان مسالک عصمت وهدایت
بران وجه عمل ادیده اند واصحاب وشیعهٔ خود را در سر وعلانیه بران
وا داشته بدلایل قاطعه منع از مبادرت بغسل مینموده اند از انجمله روایت
غالب بن هذیل است که گفته است سألت الامام ابا جعفر محمد بن علی الباقر
علیه السلام عن مسح الرجلین فقال نعم هو الذی نزل به جبرئیل یعنی پرسیدم از
امام محمد باقر علیه السلام از مسح پاها که آیا مبادرت باین در وضو لازمست
حضرت فرمودند بلی مسحست که جبرئیل امین بان نازل شده یعنی کلام خدا
که جبرئیل انزال ان کرده بان حاکم است و روایت کرده است از امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند یأتی
علی الرجل ستون و سبعون سنة ما قبل الله منه صلوة قلت و کیف ذلک قال
لانه یغسل ما امر الله بمسحه یعنی میگذرد بر مردی شصت سال و هفتاد سال
که یک نماز او در درگاه احدیت مرتبهٔ قبول نمی یابد پرسیدم که
بچه سبب تواند بود آن ای فرزند رسول خدای فرمودند سبب انکه
بشوید در وضوی خود آنچه پروردگار او در کلام خود امر بمسح آن کرده است
وامثال این روایات واحادیث بسیار در طرق ایشان منقول است
ودر کتب حدیث ایشان مذکور ودر طرق اهل سنت نیز بعضی روایات
وارد است که دلالت صریحه بر آن دارد مثل روایت اوس بن ابی اوس الثقفی که
گفته است رأیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم اتی کظامة قوم بالطائف

فتوضأ ومسح علی قدمیه یعنی دیدم رسول خدای را صلوات الله علیه وآله
که آمدند بکظامه جمعی در شهر طایف و وضو کردند و در آن وضو پاهای مبارک را
مسح کردند وکظامه بکسر کاف عبارت از جاه چند است که در پهلوی جاه دیگر کنده
شده باشد و در میان هر دو در ته زمین راهی باشد که آب از یکی بدیگری
آید وروایت حذیفة بن الیمان رضی الله که گفته است رأیت النبی صلی الله
علیه وآله توضأ ومسح علی نعلیه یعنی دیدم پیغمبر خدای را صلی الله علیه وآله که
وضو کردند بر نعلین خود ومراد بنعلین نعل عربیست که بندهای او مانع از مسح
پشت پا نیست ولهذا امامیه تجویز کرده اند که مسح بران واقع شود واز ابن
عباس منقول است که در صفت وضوی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله گفته
انه مسح علی رجلیه یعنی حضرت مسح کردند بر پاهای مبارک خود وهم از ابن عباس
منقولست که میگفته است ابی کتاب الله بالمسح ویأبی الناس الا الغسل یعنی بدرستی که
کتاب خدا ناطق است بمسح ومردمان از ان ابا نموده بغسل گرویده اند
وغیر غسل را واجب نمیدانند ومیگفته است الوضوء غسلتان ومسحتان من
باهلنی باهلته یعنی وضو عبارت از دو غسل است که غسل رو وغسل دستها باشد
ودو مسح که مسح سر ومسح پاها باشد هر کس با من درین حکم مباهله میکند من نیز
با او مباهله میکنم مترجم گوید مباهله عبارت از آنست که دو کس
که در امری نزاع وخلاف داشته باشند بمنصف حقیقی التجا برده هر دو
باتفاق در حق اهل باطل لعن ودعای بد کنند وظهور استجابت دعا را علامت

ظهور حق دانند چنانچه در سال دهم از هجرت که چهارده کس از علمای
نصاری بقصد بحث با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه آمدند و
بعد از آنکه از اسکات ایشان معجزات و دلایل حضرت متیسر نشد و دست
از مجادله باز نمیداشتند در ضمن آیت مباهله خطاب الهی در رسید که
فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم
ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یعنی ای محمد با ایشان قرار مباهله
بده و بگو بیائید تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنان
خود را و زنان شما را و نفسهای خود را و نفسهای شما را یعنی هر کدام
مردم خاص سازیم و متوجه درگاه احدیت شده مباهله کنیم و لعنت و
غضب الهی را حواله بدروغگویان و ارباب بطلان نمائیم تا ظاهر شود
که کدام بر باطل است و که بر حق ایشان چون دیدند که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله امیر المومنین علی و فاطمه و حسن و حسین را علی و فاطمه و حسن و حسین را
بواسطه این کار اختیار کردند و دیگری شریک خود نساختند دانستند
که درین معامله ایشان را سوای خسران امر حاصل نخواهد بود و درین
مجادله سوای الزام بهره نه از آن ابا نموده قبول جزیه و اطاعت اهل
اسلام نمودند چنانچه بتفصیل در تفاسیر و کتب سیر مذکور است و بعضی
دیگر احادیث و روایات نیز در طریق ایشان درین باب وارد است
که ذکر آن موجب اطناب است و مخالفین بعضی بر وجوب غسل رفته اند و بعضی

خود را مع

تخییر میان غسل و مسح و بالجمله صور محتمله درین باب زیاده بر چهار نیست و
بر هر صورتی جمعی از اهل اسلام رفته اند و مذهب خود ساخته اند اول وجوب
مسح است علی التعیین و این چنانچه سبق ذکر یافت مذهب ائمه اهل بیت است
صلوات الله علیهم چنانچه امام فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت
در تفسیر کبیر نقل آن از امام محمد باقر علیه السلام کرده است و نسبت آن با ابن
عباس و انس بن مالک که از جمله اصحابند و عکرمه و شعبی که از مشاهیر
تابعین اند نیز داده است دویم وجوب غسل است و آن مذهب
فقهای اربعه اهل سنت که عبارت از ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد
حنبل باشد و جمعی از تابعان ایشان سیم جمع میان هر دو است که هم غسل
باید کرد و هم مسح و این مذهب داود اصفهانی و ناصر الحق و بسیاری از
علمای زیدیه است چهارم تخییر میان هر دو که عمل ما در ضمن هر کدام از غسل
و مسح واقع شود مجزی باشد و این مذهب حسن بصری است و محمد بن جریر
الطبری و ابی علی الجبائی و شیخ محی الدین اعرابی نیز در کتاب فتوحات مکی
حکم بتخییر کرده است و گفته است ان هذا مذهبنا التخییر فی المسح بظاهر الکتاب
والغسل بالسنة یعنی بدرستی که مذهب ما درین باب تخییر است چرا که ظاهر
قرآن دلالت بر مسح دارد و احادیث نبوی اشعار بر غسل پس ما تخییر را
اختیار کردیم تا بهر دو عمل شده باشد و منافات میان قرآن و حدیث
رفع شود و هر یک از فرق مذکورین را بر حقیت مذهب خود اگر چه

دلایل و شواهد بسیار است نهایتش چون مقام را اقتضای ذکر آن
نیست بایراد مناظره از جانب فریقین اولین که ارباب مسح و قایلین
بغسلند اقتصار میرود و الله ولی التوفیق مناظره میان علمای فریقین
در تحقیق مسئله غسل و مسح رجلین اهل سنت میگویند قرآن و حدیث هر دو
دلالت بر وجوب غسل دارند اما قرآن فقد قال الله تعالی یا ایها الذین
آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا
برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین چه آنکه جمعی کثیر از قرّا مثل نافع و ابن عامر و
کسائی و حفص که از راویان عاصم است بنصب ارجلکم خوانده اند بسبب عطف
آن بر وجوهکم یا بعمل اغسلوا مقدر که کلام درین تقدیر باشد که فامسحوا
برؤسکم و اغسلوا ارجلکم و جمعی دیگر که بجر ارجلکم خوانده اند چون توفیق
آن در معنی با قرات نصب لازم است یا محمول خواهد بود بر جر جوار یا معطوف
باید دانست بر رؤسکم نه بواسطه آنکه مسح باید کرد بلکه بواسطه آنکه
اشارت بوده باشد بآنکه اسراف در ریختن آب نباید کرد و
غسلی باید کرد که شبیه بمسح باشد و اما حدیث بدرستی که از حضرت
مقدسه نبوی صلوات علیه و آله روایت شده که در وقتی که وضوی
بیانی کردند پاهای مبارک را شستند و روایت شده از ابن
عباس که حکایت کرد و بیان نمود وضوی حضرت رسالت را
صلی الله علیه و آله و ختم بر غسل رجلین کرد و روایت کرده بخاری

در صحیح خود از عبد الله بن عمر که گفته است تخلف النبی صلی الله علیه و آله
عنا فی سفرة سافرناها فادرکنا و قد ارهقنا العصر فجعلنا نتوضأ و نمسح علی ارجلنا فنادی
باعلی صوته ویل للاعقاب من النار مرتین او ثلثا یعنی پیغمبر صلوات الله
علیه و آله در سفری از ما جدا شد و وقتی بما رسید که نماز عصر را تا باخیر انداخته
بودیم و هنوز ادا نشده بود و لیس ما در مقام وضو کردن بجهت ادای
آن در آمدیم و در آن وضو پاها را مسح کردیم حضرت چون آنرا مشاهده
کردند ندا کردند بآواز بلند که وای بر پاشنهای پای شما از آتش دوزخ
دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار این عبارت فرمودند و این تنبیهی بود بر آنکه
مسح نباید کرد و روایت کرده محیی السنه در کتاب مصابیح و غیر آن
از ابی حیه که از اصحاب امیر المومنین علی علیه السلام بود که او گفته است
رأیت علیاً علیه السلم توضأ فغسل کفیه حتی انقاهما ثم
مضمض ثلثاً و استنشق ثلاثاً و غسل وجهه ثلاثاً و ذراعیه
ثلثاً و مسح رأسه مرة ثم غسل قدمیه الی الکعبین
ثم قام فاخذ فضل طهوره فشربه و هو قائم ثم قال
اردت ان اریکم کیف کان طهور رسول
الله صلی الله علیه و آله یعنی دیدم امیر المومنین علی را علیه السلام
که وضو کردند برین وجه که هر دو دستها را شستند تا پاک ساختند
آنرا از چرکی که داشت بعد از آن سه مرتبه آب در دهان مبارک

کردند و سه مرتبه استنشاق فرمودند و سه مرتبه روی مبارک خود را
شستند و سه مرتبه ساعدها را و مسح کردند بعضی از سر خود را یکمرتبه و
بعد از آن شستند پاها را تا کعبین بعد از آن برخاستند و اندک آبی
که در دست ایشان از وضو فاضل آمده بود آشامیدند بعد از آن
خطاب بحاضرین کرده فرمودند که میخواستم بنمایم بشما که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم چون وضو میساختند و امثال این روایات و
احادیث بسیار در باب مذکور وارد است پس ظاهر شد که قرآن
و حدیث هر دو دلالت بر غسل دارد و آنچه ارباب مسح میگویند
باطلست و متضمن تحریف کتاب قرآن و عدول از سنت رسول الملک
المنان که ناشی نشده است الا از نهایت گمراهی و تبعیت هوای نفس پس
و علمای شیعه که قایل بمسحند میگویند ای برادران در دین و شریکان در
طلب حق و یقین اگر بدیده انصاف بمدلول آیه کریمه در نگرید و بی شایبه
اعتساف بآن توجه نمائید هرآینه می یابید که آیت مذکوره حجت ماست
بر شما نه حجت شما بر ما اما بر تقدیر نصب ارجلکم بواسطه آنکه شما از برای
آن دو توجیه مذکور ساخته‌اید که ما و شما در توجیه ثانی شریکیم چراکه
دستگاه تقدیر وسیع است و چنانچه شما را میرسد که تقدیر را اغسلوا کنید
تا حجت شما باشد ما نیز میتوانیم امسحوا تقدیر کرد تا حجت ما باشد و قرینه
امسحوا قریب بآن کمتر از قرینه اغسلوا بعید نیست پس باقی ماند توجیه

اول که عطف بر وجوهکم باشد و آنچنانچه طبع سلیم بر آن شاهد است بنظم کلام
مخالفت و کلام را از سلاست و نظام می‌اندازد چراکه از قبیل آنست که
کسی قصد کند مضروبیت بکر را و بگوید ضربت زیداً و عمرواً و اکرمت خالداً
و بکراً العطف بکراً بر زیداً نه بر خالداً یعنی زدم زید را و عمرو را و گرامی داشتم
خالد را و بکر را یعنی زدم بکر را و عدم رغبت خواطر و استماع باین طرز کلام
زیاده بر آنست که توان قرآن را که بابلغ بیان و افصح لسان منزلست بر آن
حمل کرد پس باید که معطوف باشد بر رؤسکم و نصبش باعتبار محل آن باشد که
مفعولیت است یا واو و ارجلکم بمعنی مع باشد و بر هر تقدیر بر حیث در آنچه
ما مدعی آنیم و چنانچه عطف بر محل در لغت عرب و کلام فصحا بسیار واقع است
و هیچکس بر ناخوشی و عدم پسندیدن آن نرفته و او بمعنی مع نیز در السنه ایشان
شایع و دایرست و هیچکس بعدم جواز آن نرفته و شیخ العارفین شیخ محی الدین
اعرابی در جزو ثلث از کتاب فتوحات مکی واو مذکوره را در آیت کریمه بر آن
حمل کرده و عبارتش اینست و اما القراءة فی قوله تعالی وارجلکم بفتح اللام
وکسرها من اجل العطف علی الممسوح فالخفض و علی المغسول فالفتح فمذهبنا ان الفتح
فی اللام لا یخرجه عن الممسوح فان هذه الواو قد تکون واو مع و واو المعیة
تنصب تقول قام زید و عمرواً و ترید مع عمرو فحجة من یقول بالمسح فی هذه الآیة
اقوی لانه یشارک القائل بالغسل فی الدلالة التی اعتبرها و هی فتح اللام و لم
یشارکه من یقول بالغسل فی خفض اللام یعنی قراءت بفتح لام و کسره لام

وروا ارجلکم از جهت احتمال عطف آنست بر ممسوح و مغسول چه عطف بر ممسوح
مقتضی جرّ است و عطف بر مغسول مقتضی فتح و مذهب من اجبت که قرائت
فتح لام آنرا از ممسوح بودن بیرون نمی‌برد چراکه مثل این واو بمعنی مع می‌باشد
و واو بمعنی مع اسم را منصوب میکند چنانچه میگوئی قام زید و عمروا
و اراده میکنی از آن مع عمرو یعنی برخاست زید با عمرو پس حجت کسی که
قایل بمسحست درین آیه درپیش باشد چراکه در قرائت نصب لام شرکت
با قایل بغسل در حمل بر وجه صحیح و قایل بغسل در قراءت بکسر لام با او در
حمل بر وجه صحیح شریک نیست و چون شیخ مذکور از اعاظم علما رشمات
کلام او درین مقام بر شما مخفی نتوانند بود و اما بر تقدیر جرّ لام بواسطه
آنکه یکمرتبه حمل آن بر جرّ جوار میکنند و یکمرتبه بر عطف آن بر رؤسکم تا مشعر باشد بر
آنکه در غسل می باید رعایت اقتصاد و عدم اسراف در ریختن آب مرعی
شود و غسلی واقع شود شبیه بمسح و این هر دو محمل چنانچه ظاهر است در
نهایت دوری و ناخوشیست و حمل بر مسح خفین را که توجیه سیوم است از آنها دورتر
و ناخوشتر اما جرّ جوار بواسطه آنکه اکثر نحویان انکار آن کرده اند و قایل
بجواز آن نشده اند و بعضی که تجویز کرده اند دو شرط اعتبار کرده
اند یکی آمن از لبس یعنی خوف التباس معنی کلام بمعنی غیر مقصود و یکی عدم
وساطت حرف عطف میان متجاورین مثل جحر ضب خرب که بواسطه تحقق
شرطین مذکورین تجویز کرده اند که جرّ خرب با وجود آنکه چون خبر است

ثالث ساختند

باید مرفوع باشد بواسطه مجاورت ضبّ مجرور شده و اینجا هر دو شرط مفقودست
پس حمل بر آن بمذهب هیچ یک از نحویان صحیح نباشد و کلام الهی را بر آن
محمول ساختن با وجود قیام احتمالات دیگر نهایت ناخوشی داشته باشد
و اما عطف بر رؤسکم بواسطه اشعار مذکور اگرچه صاحب کشاف ایراد آن
کرده است اما ناخوشی آن زیاده بر آنست که بر کسی مخفی ماند چه اگه باتفاق
نحات می باید معطوف در حکم معطوف علیه باشد و بر تقدیر مذکور معطوف
علیه محکوم بمسح است و معطوف محکوم بغسل شبیه بمسح پس رعایت امر متفق
علیه نشده باشد و از عاقل رشید چون سزاوار نباشد که بگوید اکرمت زیدا
و عمروا و بحرمت مرخالد و بکر و قصد کند از عطف بکر بر خالد این معنی را که او را
گرامی کرده شبیه بتحرمت و نیز عامل در معطوف و معطوف علیه چنانچه سبق ذکر یافت
یکچیزست و بر تقدیر مذکور عامل امسحوا خواهد بود که باعتبار عمل او در معطوف
علیه بمعنی حقیقی خود اراده شده باشد و باعتبار عمل او در معطوف
بمعنی مجازی از قبیل عموم مجاز که عبارت از استعمال لفظ است در معنی
حقیقی و مجازی با هم اعمال آن بهر معنی در لفظی و این بر تقدیر صحت از قبیل
معمّا و لغز خواهد بود که در قرآن مثل آن وارد نیست و حمل آن بر آن نزد منصفین
مجوّز نه و طرفه تر آنکه صاحب کشاف تجویز کرده که صیغه امر اغسلوا محمول
بر افاده وجوب و ندب شود و گفته است امری باید یا در معنی وجوب
مستعمل باشد یا در معنی ندب استعمال آن بهر دو از قبیل معمّا و لغزست و محل

بغسل صح

قرآن بران جایز نیست و این توجیه را تجویز کرده است و امّا مسح رجلین
بواسطهٔ آنکه ذکر آن در کلام مطلقا نیست نه صریحا و نه کنایةً و پوشیدن
خف در حجاز در آن حین عرف نبوده که آن قرینهٔ مقامی بران تواند بود
پس کلام را بران بهیچ یک از دلالات دلالت نباشد و تکلیف باستنباط
آن از آیت از قبیل تکلیف بما لا یطاق باشد و امّا آنچه از احادیث و اخبار
نبوی ذکر کرده اید میگوئیم بر تقدیر صحت سند معارضست بامثال آن
احادیثی که نزد ما از ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم بطرق متعدده و
روایات متواتره معنعن و غیر معنعن نقل آن بصحت پیوسته که از انجمله آنست
که در معرض بیان وضوی حضرت مقدسهٔ نبوی صلوات الله علیه فرموده
اند ان النبی صلی الله علیه و آله لما توضأ توضوء البیانی مسح رجلیه یعنی
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در وقتی که وضوی بیانی می فرمودند
تا مردم طریق وضو ساختن از ایشان فرا گیرند پاهای مبارک را مسح
کردند و آنچه نسبت آن با بن عباس داده اید خلاف آنحضرت که از روات اهل
باقیه و شما در کتب خود از و نقل کرده اید چه امام فخر رازی که از اعاظم
علمای شماست و غیر او نقل کرده اند که مذهب او مسح بوده و امّا حدیث
عبدالله عمر بر تقدیر تسلیم صحت آن زیاده برین دلالت ندارد که حضرت
بعد از مشاهدهٔ وضوی ایشان که در آن پاها را مسح کرده بودند امر
بغسل اعقاب کرده و میتواند بود که امر مذکور بواسطهٔ نجاست اعقاب

باشد

باشد چرا که عربان حجاز را بواسطهٔ یبوست و خشکی هوا و پای برهنه تردد کردن
در بیابانها اغلب اوقات پاشنهای پای ایشان ترقیده و ملوث بخون می بود
و مشهور است که ایشان چون در پی علاج آن می شده اند بران بول میکرده
اند و بول خود را داروی آن میدانسته اند پس چرا نتوان گفت که حضرت چون
پاشنهای پای ایشان را بران حال مشاهده کردند و دیدند که میخواهند بهمان
پاها نماز کنند مبادرت بتکرار آن عبارت کردند تا تنبیه ایشان شود در غسل
و تطهیر آن از نجاست مذکوره و ایشان مقصود حضرت را نفهمیده و گمان برده
باشند که شستن پا از افعال وضوست و بجای مسح است و نیز میگوئیم عبدالله عمر
و جمعی که با او وضو کرده بودند پاها را در آن وضو مسح کرده اند چون از
خیار اصحاب آن حضرت بوده اند و طریق عبادات و عمل بقوانین
اسلام را از آنحضرت فرا میگرفته اند هیچ شک نیست که بطریق وضو ساختن
و لوازم آن اعرف بوده اند از ما و شما و فقهای اربعهٔ شما چه اگر ایشان
تا عملی را از حضرت مشاهده میکرده اند و حضرت در مقام بیان آن
با ایشان نمی شده اند بعمل نمی آورده اند و چون تحصیل مرتبهٔ یقین ایشان را
میسر بوده خود را آشنا باجتهاد در اعمال که مورث ظن است
نمیساخته اند خصوصا اعمالی که مثل وضو هر روز و هر ساعت از حضرت
مکرر واقع میشده باشد پس مسحی که از ایشان در آن وضو باعتراف
شما واقع شده است دلیل باشد بر آنکه ایشان از حضرت مشاهده

مسح کرده اند و عدم تصریح حضرت بمنع از مسح مذکور و تقریر ایشان بر آن
نیز اشعار بر صحت مسح داشته باشد چرا که تخویف حضرت ایشان از اخبار مخبر
مذکور شد نقصی در منع از مسح نیست و احتمال تنبیه بر تطهیر پاها از نجاست
ظاهری قایم است پس حدیث مذکور نیز بعد از تدقیق نظر حجت ما باشد بر
شما نه حجت شما بر ما چنانچه آیت کریمه چنان بود و آنچه از امیر المومنین ع
نقل کرده بود در طریق ما بروایات متعدده متواتره از آن حضرت
و اولاد اطهار ایشان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین خلاف آن مروی و
آن نقل شده و شما نیز در کتب خود از امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام نقل کرده اید و هیچ شک نیست که ایشان بطریق
پدر خود اعرفند از شما و ائمه حدیث شما و اما تشنیعی که شما در آخر
مناظره خود بر ما کرده بودید و نسبت تحریف قرآن و عدول از سنت
بما داده بودید ما معارضه بمثل آن با شما نمیکنیم بلکه میگوئیم غفر الله لنا و
لکم و تجاوز الله عنا و عنکم و من علینا و علیکم بالتوفیق و الهدایة و
عصمنا و ایاکم عما یوجب الضلالة و الغوایة آمین رب العالمین

نمایش ششم باید دانست که مراد بکعبین در آیه کریمه نزد اکثر
علماء اهل سنت دو استخوان بر آمده است از دو جانب قدم
یعنی جانب راست و جانب چپ پا که عوام الناس آنرا کله پا
میگویند اما نزد علماء امامیه رحمهم الله آنچه متاخرین ایشان

که از شیخ شهید برین طرف ذکر کرده اند آنست که دو استخوان
آمده است در میان پشت پا ما بین مفصل ساق و قدم و مشط که استخوان
پنج انگشتان باشد و از علماء متقدمین نیز بعض عبارتها در تصانیف ایشان
یافت شده که بحسب ظاهر اشعار بآن دارد و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة
بر آن رفته است که کعب عبارت از مفصل میان ساق و قدم است
و تصریح کرده است بآنکه مذهب اصحاب ما اینست و جمعی که از کلام و عبارات
اصحاب غیر این معنی فهمیده اند معنی کلام ایشان را خوب نفهمیده اند چه
در کتاب مختلف که از مصنفات اوست باین عبارت ادا کرده که
مسح الرجلین من رؤس الاصابع الی الکعبین و نرید بالکعبین هنا المفصل
بین الساق و القدم و فی عبارة علمائنا اشتباه علی غیر المحصل یعنی مسح
پاها از سر انگشتان پا واقع شود تا کعبین و مراد بکعبین در اینمقام مفصل
میان ساق و قدم است یعنی بندمی و جمعی را که از عبارت علما غیر این معنی
فهمیده اند و حکم کرده اند بآنکه کعب قبة قدم است یعنی بلندی میان
پشت پا است اشتباه شده است و معنی عبارات ایشان را خوب تحصیل
نکرده اند و بعد از آن عبارات ایشان را بجنس نقل کرده و بر حقیت مذهب
خود چند دلیل ایراد کرده اول حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه
از زراره و بکیر پسران اعین نقل کرده است و در ضمن آن حدیث چنانچه بعد از این
مذکور خواهد شد مذکور است که ایشان گفته اند سوال کردیم از امام محمد باقر

علیه السلام که کعبین کجاست حضرت بر زبان مبارک جاری ساختند که
ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق یعنی اشارت کردند بمفصل که زیر استخوان
ساقست و فرمودند اینجاست دوم حدیثی که ابن بابویه از امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده که آن حضرت حکایت وضوی پیغمبر صلوات الله
علیه میکردند تا آنکه گفتند و مسح علی مقدم رأسه و ظهر قدمیه یعنی مسح
پیش سر را و پشت پاها را برین وجه که این عبارت بحسب ظاهر دلالت
دارد بر آنکه تمام پشت پاها را مسح می باید کرد و این گاهی متحقق میتواند
شد که مسح تا مفصل ساق واقع شود سیم آنکه کعب باین معنی
نزدیکترست بآنچه اهل لغت در معنی آن ذکر کرده اند و در کتاب منتهی المطلب
که نیز از مصنفات اوست باین عبارت ایراد کرده است وقد اشتبه
عبارت علمائنا علی بعض من لا مزید تحصیل له فی معنی الکعب والضابط فیه
ما رواه زرارة فی الصحیح یعنی بتحقیق که مشتبه شده است عبارت
علماء ما بر بعضی که زیادتی مهارت در تحصیل معنی عبارت ندارند
و در معنی کعب اعتماد بر حدیث صحیحی است که زراره روایت کرده
و روایت اولی را بعد از آن نقل کرده است و جمیع علمائی که بعد از و
رخش دعوی در میدان دانش تاخته اند انکار این معنی کرده و در مقام
تشنیع بسیار بر شده اند که چرا تشنیع بر علما کرده است و حال آنکه آنچه
او بر آن رفته است احداث قول ثالث و خلاف مجمع علیه جمیع امت

از آن جمله شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری عبارتی ایراد کرده که
ترجمه اش اینست شیخ جمال الدین مطهر تنها قایل شده است بآنکه کعب
مفصل میان ساق پا و قدم است و عبارات اصحاب را تمام بر آن
حمل کرده و حکم مذکور را مدلول کلام امام محمد باقر علیه السلام دانسته
و استدلال کرده است بر آن بروایت زراره از امام محمد باقر
علیه السلام برینوجه که روایت مذکور متضمن حکم بمسح ظهر قدمین است و
چون تقییدی در عبارت حدیث نیست که اشعار بر تخصیص و تبعیض
داشته باشد ظاهر آن افاده وجوب استیعاب میکند یعنی فرا
گرفتن مسح تمام پشت پاها را و این گاهی متحقق میتواند شد که کعب که
نهایت ممسوحست مفصل میان ساق و قدم باشد که منتهی ظهر قدمست
و بآنکه معنی مذکور نزدیکترست بآنچه ائمه لغت در تفسیر کعب ذکر کرده اند
وجواب و اینست که ظهر قدمین که در حدیث زراره واقع است
میتواند بود که بر وجه اطلاق ماخوذ باشد بلکه ناچارست که بر مقید محمول
شود چرا که مفاد اطلاق وجوب استیعاب تمام ظهر قدمست طولا
و عرضا و هیچکس از علما قایل بآن نشده چه از کلام هیچکس حکم بر وجوب
استیعاب عرضی ظاهر نیست و کلام امام محمد باقر علیه السلام که اذا
مسحت بشیء من رأسک او بشیء من قدمیک ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع
فقد اجزاک یعنی هرگاه مسح کنی بعضی از سر خود را یا بعضی از پاهای خود را

از کعبین تا سر انگشتان هر آینه کافی خواهد بود و در روایت زراره و بکیر پسران اعین که با ترجمه اش سبق ذکر یافت نص است در خلاف آن و شیخ ابو القاسم علیه الرحمه در کتاب معتبر که از مصنفات او ست گفته است که واجب نیست استیعاب قدمین به مسح بلکه کفایت آنقدر که مسمای مسح در ضمن آن متحقق تواند شد از سر انگشتان تا کعبین و اگرچه بعرض یک انگشت باشد بدو دلیل اول اجماع فقهای اهل بیت علیهم السلام بر آن دوم معطوف بودن رجلین در آیت وضو که سبق ذکر یافت بر رؤس که باتفاق مسح بعضی از آن واجبست چرا که معطوف میباید در جمیع احوال در حکم معطوف علیه باشد و اما اهل لغت که نسبت این تفسیر با ایشان داده اگر مراد ائمه لغت اهل سنت است ایشان را در آن خلافست و همه بر آن نیستند و اگر مراد لغویین شیعه است هیچکس از ایشان بآن قایل نشده است بلکه همه اتفاق دارند بر آنکه کعب قبّهٔ قدمست تا اینجا ترجمه کلام شیخ شهید بود در ذکری و الحق تشنیع بر علامه را قدس سره از حد اعتدال تجاوز داده است و سخن را در تخطیه و تزییف مذهب او بدر از کشید و حال آنکه عنقریب بوضوح خواهد پیوست که حق با علامه است و تشنیع مذکور در موقع خود نیست ان شاء الله تعالی و عجبتر آنکه شیخ علی اعلی الله شانه نیز درین تشنیع تبعیت او کرده در شرح قواعد الاحکام عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست آنچه علامه در تفسیر کعبین ذکر کرده خلاف

آنچیزیست که علما را بر آن اجماع کرده اند و او درین تفسیر متفرد است و مع هذا در بعضی از کتب خود ادعا کرده است که مراد از عبارات اصحاب در تفسیر کعب اینست و کسی عبارات ایشان را بر غیر این معنی حمل کرده بتحصیل معنی کلام ایشان خوب نکرده است و استدلال کرده است بر مطلب مذکور ببعض احادیث و بکلام اهل لغت و این معنی از علامه بغایت عجیب است چرا که عبارات علما صریحست در خلاف آنچه او دعوی کرده و ناطق است بآنکه کعبین دو استخوانیست که از میان ظهر قدم بر آمده در پیش ساق که جای مفصل شراک نعل عربیست و قابل تأویل نیست و احادیث و اخبار نیز صریحست در آن و کلام اهل لغت در باب مذکور مختلف است و از اهل لغت شیعه هیچکس خلاف نکرده در آنکه کعب بر آمدگی ظهر قدم است و عمید الرؤسا که از مشاهیر لغویین شیعه است در کتاب کعب از کتب خود سخن را درین مقام بسط تمام داده و شواهد بسیار ایراد کرده بر آنکه کعب بر آمدگی مذکور است و بالجمله اگر از مفصل میان ساق و قدم که کعب را بآن تفسیر کرده نفس مفصل اراده کرده نه عبارات هیچ یک از علمای سنی و شیعه با آن موافقست و نه کلام اهل لغت و آنچه در اشتقاق آن از کعب بمعنی ارتفاع بتمام ذکر کرده اند و گفته اند از اینجاست که چون پستان دختر بر می آید عرب میگوید کعب ثدی الجاریه و حال آنکه در مفصل بر آمدگی و نتوی نیست و اگر بر آمدگی خواسته که در بین و پیش از قدم واقع است

چنانچه مذهب اهل سنت هیچ شک نیست که مسح نزد هیچکس بآن منتهی نمیشود
حال آنکه آیت ناطق است بآنکه کعبین می باید نهایت مسح باشد تمام شد
ترجمه کلام شیخ علی رحمه الله در شرح قواعد و شیخ زین الدین علیه الرحمه نیز
پیروی ایشان کرده و در شرح ارشاد بعد از آنکه دو حدیث نقل کرده که
دلالت دارد بر آنکه کعب بر ظهر قدم واقعست عبارتی آورده که حاصل
معنی آن اینست هیچ شک نیست که کعبی که مصنف دعوی کرده در ظهر قدم
واقع نیست بلکه مفصل میان ساق و قدم است و مفصل میان دو شئ
نمیتواند بود که در وسط یکی از دو شئ مذکور باشد و عجبست از مصنف
که در کتب مختلف ذکر کرده است که جمعی که از عبارات اصحاب غیر این معنی
فهمیده اند معنی کلام ایشان را خوب تحصیل نکرده اند و در این باب اشتباه
بی ما حصلی کرده اند باراده آنکه کسی که معنی عبارات ایشان را خوب تحصیل
کرده بر او مشتبه نخواهد بود که مراد ایشان بکعب مفصل میان ساق
قدم است و بعد از آن نقل عبارات مذکوره بحثی کرده و حال آنکه
هر کس بهره از طریق تحصیل معانی از عبارات داشته باشد اگر خواهد
معنی مقصود را از عبارات مذکوره تحصیل نماید نه خود راهی بر آن خواهد
یافت و نه راهنمائی راه او را باو خواهد نمود انتهی ترجمه کلامه زید اکرامه
خلاصه کلام آنکه تشنیع این سه شیخ بزرگوار رحمهم الله درین مقام بر علامه
قدس سره چنانچه از عبارات ایشان که در مصنفات خود ایراد

کرده

کرده اند و ترجمه آن مذکور شد ظاهر میشود دایر است بر پنج امر اول
آنکه کعب را معنی گفته است که هیچکس از اهل اسلام بآن قایل نیست و این خرق
اجماع مرکب و احداث قول ثالث است که هیچکس تجویز آن نکرده دویم آنکه
معنی مذکور مخالف معنی است که از کلام اهل لغت فهم میشود چه هیچکس از
ایشان قایل نشده است بآنکه کعب مفصل است سیم آنکه آنچه قوم در
اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند با آن موافقت ندارد چرا که ایشان
گفته اند کعب از کعب بمعنی ارتفع و نتا مشتق است و در مفصل که او
کعب دانسته نتو و ارتفاعی نیست چهارم آنکه تفسیر مذکور مخالف مدلول
احادیث و اخباریست که از ائمه اطهار صلوات الله علیهم درین باب
روایت شده پنجم آنکه گمان برده است که عبارت علما همه موافق
قول اوست با آنکه عبارتی که از ایشان نقل کرده صریحست در آنکه کعبین
دو استخوان بر آمده است در پشت پا و مفصل که او معنی کعب میداند
نه در پشت پا واقعست و نه بر آمدگی دارد و حال آنکه هر کس امعان نظر
درین مقام کرده بدیده بصیرت و نظر خبرت در نگرد می یابد که تشنیعات
مذکوره بر علامه در موقع خود نیست و دامان دانش او از آلودگی
بامثال آن پاکست بلکه آنچه او بر آن رفته عین صوابست و هیچ شبهه در
حقیت آن نیست و احادیث صحیحه بآن ناطق است و مدلول عبارات
علما بآن موافق و آنچه علماء تشریح درین مقام ذکر کرده اند دلالت

واضح‌تر بیان دارد و اهل لغت اتفاق بر خلاف آن ندارند بلکه آنچه
ارباب تحقیق از ایشان بر آنند مرشد بآنست و کلام علمای اهل سنت
که قبل از علامه بوده‌اند صریحست در نسبت قول مذکور بعلمای شیعه و
کتب ایشان مملوست از تشنیعاتی که درین باب بر شیعه کرده‌اند و
ما این اجمال را بر وجهی تفصیل میدهیم که کسی را شبهه درین مقام نماند والله
الموفق **تفصیل اجمال** روایت کرده شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه بطریق
صحیح از زراره و بکیر پسران اعین انهما سألا الامام ابا جعفر
محمد بن علی الباقر علیه السلام عن وضوء رسول الله صلی الله
علیه و آله فدعا بطست او تور فیه ماء ثم حکی
وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و فی آخر الحدیث
قلنا اصلحک الله فاین الکعبان قال ههنا یعنی المفصل
دون عظم الساق فقلنا هذا ما هو قال هذا عظم الساق
یعنی پرسیدند ایشان از امام محمد باقر علیه السلام در مقام بیان آن
شده طلب کردند طشتی یا ظرفی که در آن پاره آب بود و حکایت وضوی
پیغمبر صلوات الله علیه و آله کردند و در آخر حدیث مذکور کرده‌اند که
بعد از آن ما دعای آن حضرت کرده پرسیدیم که کعبین کجاست حضرت
فرمودند اینجاست و اشارت بمفصل کردند که در تحت استخوان
ساقست بعد از آن ما اشارت بعظم ساق کرده پرسیدیم که این

چه چیزست حضرت فرمودند که این عظم ساقست کعب نیست و ظاهرست
که این حدیث صحیح صریحست در آنچه علامه مدعی آنست و قابل تأویل نیست و
لهذا او مختلف دلیل اولی که بر مطلب مذکور ایراد کرده این حدیثست و در
منتهی المطلب در استدلال بر مطلب مذکور اکتفا بهمین حدیث کرده
و در مقام ذکر دلیل دیگر نشده و از شیخ شهید علیه الرحمه عجبست که با آنکه در
کتاب ذکری نهایت غلو در ذکر دلایل علامه بر مدعی مذکور و تزییف آنها
دارد این حدیث را نقل کرده و جوابی از آن نگفته و حال آنکه دلیل عمده
علامه درین باب این حدیثست و مدار او در اثبات مطلب مذکور
برین است و عجب‌تر آنکه حدیث مذکور را اول دلایل خود ساخته است بر
آنکه کعب قبه قدم است نه مفصل میان ساق و قدم با آنکه دلالتش
بر خلاف آن از آفتاب روشن‌ترست فاعتبروا یا اولی الابصار
و بعد از آن استدلال کرده است بآنچه میسر بن صدقه از امام محمد
باقر علیه السلام روایت کرده است که انه وصف الکعب فی ظهر القدم
یعنی کعب را بیان کرد که در پشت پاست و بآنچه هم او از امام مذکور
علیه السلام نقل کرده است که انه علیه السلام وضع یده علی ظهر القدم
و قال هذا هو الکعب یعنی امام علیه السلام گذاشتند دست مبارک
خود را بر پشت پا و فرمودند اینست کعب و حال آنکه هیچ یک ازین
دو حدیث دلالت ندارد بر خلاف مذهب علامه چرا که مفصلی که

که او آنرا کعب میدانند نیز بر پشت پا واقعست چنانکه بعد از این بظهور
خواهد رسید انشاء الله تعالی و اما اهل لغت اکثر ایشان تصریح کرده اند
بآنکه جمیع مفصلها را و بندهایی را که در میان نی و نیزه می باشد
کعب می نامند از آنجمله در صحاح باین عبارت مذکورست که کعوب الرمح
النواشز فی اطراف الانابیب و در مغرب باین عبارت که الکعب العقدة
بین الانبوبتین فی القصب و در قاموس باین عبارت که الکعب کل
مفصل للعظام و العظم الناشز فوق القدم و حاصل معنی عبارات مذکوره
اینست که مفصل را و بندهای نیزه و نی را کعب می نامند و ابو عبیده
که از مشاهیر اهل لغت است گفته است الکعب هو الذی فی اصل القدم
منتهی الیه الساق بمنزلة کعاب القناة یعنی کعب آنست که در بیخ قدم
واقعست و ساق پا بآن منتهی میشود مانند بندهای نیزه و امام فخر
رازی در تفسیر کبیر تصریح کرده است بآنکه مفصل را کعب میگویند
پس ظاهر شد که علامه در کعب گفتن مفصل مخالفت اهل لغت نکرده است
بلکه اکثر ایشان در تسمیه مذکوره موافقند و تشنیع شیخ علی رحمه الله بر وی
آنچه او گفته است موافق هیچ یک از اقوال علما نیست و اهل لغت نیز
بآن قایل نشده اند از نهج استقامت دورست و علمای تشریح
مثل جالینوس و شیخ ابو علی و بعضی دیگر از شراح قانون مثل قرشی
و غیر او تصریح کرده اند که قدم مرکب از بیست و شش استخوانست

و بالای همه کعب واقعست و کعب استخوانیست در شکل نزدیک بمدور که
واقعست در محل اتصال ساق و قدم و دو بر آمدگی از دو جانب آن از جهة
فوق واقعست که در می آید هر یک از آنها در سوراخی از سوراخهائی که در قصبه ساق
واقعست و دو بر آمدگی دیگر از جهة تحت که در می آیند در سوراخهائی که در استخوان
پاشنه پاست و ساق مرکب از دو قصبه است بهم متصل انسی و وحشی انسی
یعنی آنکه در جانب انسانست کلفته تر و بزرگترست از جانب انسانست
و وحشی و آنرا قصبه عظمی می نامند و آن متصل است از جانب بالا باستخوان زانو
و وحشی یعنی آنکه در جانب بیرونست کوچکترست از آن و از پایین پیش
مرتبه مرتبه باریکتر میشود و تا آنکه پیش از رسیدن باستخوان زانو
انقطاع می یابد و در طرف پایین هر یک ازین دو قصبه سوراخی واقع است
که بر آمدگیهائی که مذکور شد در جانب بالای کعب واقعند در آنها در می
آید چنانچه اطراف این دو قصبه کعب را از همه جانب فرا میگیرد و بالای
جانب مشط که استخوان میان پاست نزدیک انگشتان پس کعب استخوانی
باشد در پشت پا میان استخوان ساق و استخوان پاشنه که بآن اتصال
می یابد ساق و قدم و بواسطه تایید این کلام اقتصار میرود بر نقل
کلام شیخ ابو علی در قانون بخصیصه و ترجمه عبارت شارح قرشی در شرح
آن قال الشیخ فی مبحث تشریح عظام القدم من القانون و اما الکعب فان الانسانی
منه اشد تکعیبا من کعوب سایر الحیوانات و کانه اشرف عظام القدم النافعة

فی الحرکة کما ان العقب اشرف عظام الرجل النافعة فی الثبات والکعب موضوع
بین الطرفین الناتیین من القصبتین یحتویان علیه من جوانبه اعنی من اعلاه وقفاه
وجانبه الوحشی والانسی ویدخل طرفاه فی العقب فی النقرتین دخول رکز والکعب
واسطة بین الساق والعقب یحسن اتصالهما ویتوثق المفصل بینهما وهو موضوع
فی الوسط بالحقیقة وان کان قد یظن بسبب الاخمص انه منحرف الی الوحشی و شارح
قرشی در شرح این کلام عبارتی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست بدرستی
که استخوانهای قدم منقسم است بشش قسم کعب و پاشنه وعظم زورقی وعظام
رسغ وعظام مشط وعظام انگشتان و ما درین مقام تشریح هر یک را بیان
میکنیم اما کعب بباید دانست که برآمدگی و گردی کعب انسان از کعب سایر
حیوانات بیشتر است بواسطه آنکه پاهای انسان را قدم هست و اصابع
و بواسطه سهولت حرکت دادن قدم بانقباض و انبساط که عبارتست از
بهم آمدن و از هم واشدن است احتیاج دارد تا آسان شود بر و راه
رفتن در سربالائی و سراشیبی و در زمین ناهموار و ازین جهتست که احتیاج
دارد بانکه مفصل ساق و با قدم با نهایت قوت و استحکام ملایم و سهل
الحرکة باشد و نمیتواند بود که مفصل مذکور بیک برآمدگی مذکور باشد
که در استخوان ساق [illegible] در آید چه اگر آنچنان باشد لازم می آید که در
وقت راه رفتن پیش [illegible] پا بجانب پهلو میگشته باشد بلکه گاه باشد
که بجانب عقب نیز گردد و نیز لازم می آید که ترکیب ساق با قدم فاسد باشد

و شبیه در وقت راه رفتن پا برهم میسائیده باشد پس ناچارست
که بدو برآمدگی باشد که آنرا دو زایده میگویند تا آنکه اتصال هر یک از آن
دو با استخوان ساق مانع آید از حرکت دیگری برد و رجوع و نمیتواند بود
که این دو زایده یکی در پیش پا باشد و یکی در عقب چه اگر آنچنان باشد حرکت
انقباضی و انبساطی آنکه پیش پا واقع میشود دشوار خواهد شد پس البته باید
این دو زایده یکی در جانب راست واقع باشد و یکی در جانب چپ و ناچارست
که از یکدیگر دور باشند بمسافتی معتدبه تا ممانعت هر یک حرکت دیگری را
برد و رجوع باشد بیشتر و ازین جهت است که نمی تواند بود که ساق یک
قصبه داشته باشد بلکه ناچارست که ترکیب آن از دو قصبه باشد که هر
زایده در حفره یکی از آنها در آید چه اگر یک استخوان باشد بزرگی سر دو و دو
دو حفره بر دو جانب او واقع باشد لازم خواهد آمد که گنده و حجیم باشد
و ساق از آن گرانی و ثقل تمام حاصل باشد و ازین جهت است که
همین جانب پایین ساق که متصل بمفصل مذکور است دو قصبه است و در جانب
فوق که با استخوان زانو اتصال دارد بیکی اکتفا شده و دیگری قبل از وصول
بزانو انقطاع یافته و اینکه لازم است که اتصال ایشان برینوجه باشد
و زایده در استخوان قدم نه برعکس بواسطه آنست که غرض از تعدد
قصبه چنانچه مذکور شد خفت ساقست و این منافات دارد با آنکه زایده ازان
واقع شود چه زایده باعث گرانی و ثقل میشود بخلاف حفره که آن تجویف

ظاهرست موجب زیادتی خفت پس ازین جهت که وضع این مفصل بر وجهیست
که حفرتین در قصبهای ساق واقعست و زایدتین که در انها در میاید بر
استخوان قدم انتهی ترجمة کلامه پس کلام علماء تشریح نیز صریحست در آنکه
کعب استخوانیست در مفصل ساق و قدم و از احادیث ماضیه و کلام
اهل لغت که با ترجمهاش مذکور شد بظهور رسید که نفس مفصل را کعب میگویند
و گویا اطلاق کعب بران بمجاورت استخوان مذکور باشد نه بطریق حقیقت
بالجمله ظاهر شد که کعب را بر چهار چیز اطلاق کرده اند اول برامدگی و بلندی
میان پشت پا که مابین مفصل ساق و مشط واقعست دویم برآمدگی که بر دو
جانب پا واقعست که عوام آنرا گره پا میگویند سیم نفس مفصل چهارم استخوان
برامده که بر پشت پا واقع است متصل بقصبتین ساق و علامه رحمه الله
اصمعی را اختیار کرده و انکار زده بر آنکه در کعب نتو و برآمدگی
هست تا مختار را و مخالف اشتقاق لفظ کعب باشد و در کتاب تذکرة الفقها
تصریح بآن کرده و گفته است که کعب مجمع ساق و قدم است پس ظاهر شد
که مراد او عظم مذکورست نه نفس مفصل و بعد از نقل اجماع علماء امامیه
بر مذهب مذکور گفته است که مذهب محمد بن حسن نیز اینست و از جمله اموری
که مؤید علامه است در نسبت این قول بعلماء امامیه آنست که اکثر
کتب تفاسیر اهل سنت مشحونست بآنکه کعب نزد جماعتی که قایل بمسحند استخوانیست
که در مفصل ساق و قدم واقعست از آنجمله امام فخر رازی در

تفسیر

تفسیر کبیر انجا که تفسیر قوله تعالی وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ میکند کلامی ایراد کرده که
ترجمهاش اینست جمهور علماء را برینند که کعبین عبارت از دو برآمدگی است
که در دو جانب ساق واقع است و علماء امامیه و جمعی که بر وجوب مسح
پا رفته اند گفته اند که کعب عبارت از استخوانیست مدوّر مانند کعب
گوسفند و گاو که نهاده شده در زیر استخوان ساق بحیثیتی که مفصل ساق
و قدم شده است و این قول محمد بن حسن است و اصمعی نیز اختیار این
قول کرده بعد از آن میگوید دلیل امامیه بر آن اینست که اسم کعب را در جمیع
حیوانات بر استخوان مذکور اطلاق میکنند پس میباید در مادهٔ انسان
نیز چنین باشد و مفصل را نیز کعب می نامند و ازینجاست که بندهای نیزه را
کعب می نامند و در میان قدم نیز مفصلی را نیز کعب می نامند و ازینجاست
که بندهای نیزه را کعب می نامند و در میان قدم نیز مفصلی هست پس
میباید آنرا نیز کعب توان گفت اینجا تا ترجمه کلام امام فخر بود و در تفسیر کبیر
صاحب کشف که حاشیه ایست بر کشاف نزد تفسیر آیه مذکوره کلامی ایراد
کرده است که ترجمهاش اینست اگر مراد در آیت مسح پی بود هر آینه
بجای الی الکعبین الی الکعاب بصیغه جمع یا الی الکعب بصیغه مفرد گفته می شد
چراکه بران تقدیر کعب مفصل ساق و قدم خواهد بود و آن در هر پا
یکیست پس اگر نظر بهر رجلی مفرد می بایست واقع شود و الا بصیغه
جمع اما هرگاه غسل مراد باشد کعبان برامدگیهای دو جانب پا خواهد

بود و آن در هر پا دو تاست پس ایراد ان بصیغه تثنیه صحیح خواهد بود
باعتبار هر رجلی و فاضل نیشابوری در تفسیر خود بعد از انکه نقل مذهب جمهور
علمای اهل سنت کرده گفته است که امامیه و هر کس که قایل بمسحست میگویند
که کعب استخوانیست مدور که در تحت استخوان ساق نهاده شده در
جایی که مفصل ساق و قدمست همچنانکه در پاهای سایر حیوانات و
مفصل را نیز کعب می نامند و ازینجاست که بندهای نیزه را کعب میگویند
چون در هر پا یکیست مراینه سزاوار این بود که وارجلکم الی الکعاب گفته
شود چنانچه مرفق چون در هر دست یکی واقع است الی المرافق گفته شده
و نیز استخوان مدوری که در مفصل ساق و قدم است چیزی نهانست که
معرفت بآن حاصل نیست مگر ارباب علم تشریح را و دو استخوان برآمده
از دو جانب ساق را که ما کعب میدانیم محسوس همه کس است خفایی
ندارد و مناط تکلیف بندگان بر امر ظاهرست پس حمل کعب بران اولی
باشد انتهی ترجمة کلامه و بالجمله نهایت تعجب حاصل است از علمای مذکورین که
باوجود ملاحظه این استشهادات و روایات واضحه چون در ساحت
این مقام پای تحریر ایشان ثبات نورزیده و در مقام انهمه تشنیع بر
علامه در اختیار این مذهب در آمده اند و گفته اند آنچه او گفته خلاف
اجماع مرکبست و هیچکس از علمای اسلام بآن قایل نشده و گمان اینست که
امری که ایشانرا درین ورطه انداخته اشتباه عبارات علامست

و دلیل جمهور علما این است که [illegible]

چنانچه

چنانچه علامه خود نیز در مختلف و منتهی المطلب اشعاری بآن کرده و منشاء آن
آنست که ایشان تصریح کرده اند بانکه کعب از کعب بمعنی ارتفاع مشتق است
و اکثر عبارات ناطق است بانکه کعبین دو استخوان برآمده است در پشت
قدم و متبادر از برآمده از آن دانسته اند که برآمدگی آن ظاهر و محسوس
باشد بحس بصر و در پشت پا استخوانی بر آن وجه که مشهور و برآمدگی آن ظاهر
محسوس باشد نیست لاجرم دو برآمدگی دو جانب ساق و دو برآمدگی
میان پشت پا ما بین مفصل و مشط و دوی اول مراد نیست باتفاق علمای
ما پس ناچار حکم کرده اند که دو برآمدگی اخیر مرادست و جمعی که مفصل
کعب دانسته غلط کرده اند بواسطه آنکه در مفصل مشهور برآمدگی نیست و قایل
شده اند از استخوان مدور مذکور بواسطه کوتاهی قوت باصره از
ادراک آن فائدة الهادی انجام مخفی نماند که ایراد شیخ شهید رحمه الله بر علامه
قدس سره که استیعاب مسح ظهر قدم را که علامه قایل بآن شده است
هیچ یک از علما بان نرفته اند اگر بدیده تحقیق ملاحظه شود بر علامه وارد
نیست و علامه نیز قایل نیست بانکه استیعاب تمام ظهر قدم لازم نیست بلکه
مراد او استیعاب طول ظهر قدمست که از سر انگشتان باشد تا اصل ساق چنانچه
در تذکره عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست واجب نیست استیعاب
پا بمسح یعنی مسح کردن تمام پشت پا بلکه کافیست مسح از سر انگشتان تا کعب و اگر
چه بیک انگشت باشد نزد اهل بیت علیهم السلام بعد از ان گفته است و جمعیت

استیعاب طول قدم از سر انگشتان تا مفصل و اگر مراد شیخ شهید علیه الرحمة است
که این استیعاب نیز بحکم قایل نشده بنابر آنکه گمان برده است که کعب
پیش همه برآمدگی میان پشت پاست نه مفصل چنین بحث دوم خواهد بود
و حقیقت آن با علی وجهی ظاهر شد فتامل **حدیث پنجم** روایت
شده است بسندی که متصل است بشیخ الطایفه شیخ مفید علیه الرحمة از
احمد بن محمد از پدرش و محمد بن الحسن که احوال ایشان سبق ذکر یافت از محمد بن
یحیی و احمد بن ادریس بن احمد الاشعری القمی که از ثقات رُوات حدیث بوده
و محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از و حدیث بسیار روایت کرده
و احادیثی که روایت کرده اکثر صحیح و معتبر است از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری
القمی که ثقه و جلیل القدر بوده و حدیث بسیار از و روایت شده است
و اگرچه در رجال گفته اند که از مردم ضعیف بسیار حدیث نقل کرده اما در
خود شان طعن نکرده اند از حسن بن عبد الله بن المغیره که علماء رجال در
مرتبه توثیقش کرده اند و معتمدش دانسته اند از علی بن حسان از عمّ او عبد الرحمن
بن کثیر الهاشمی که علماء رجال حکم بضعف هر دو کرده اند و گفته اند که
علی بن حسان واقفی بوده یعنی بعد از امام موسی کاظم علیه السلام قایل
بامامت کسی نبوده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
و هم بسندی که مذکور شد نقل شده است از شیخ مفید علیه الرحمة از ابو القاسم
جعفر بن محمد بن موسی قولویه که از ثقات رجال شیعه است و مهارت

مهارت

مهارت در فقه و حدیث داشته و صاحب تصانیف است از محمد بن یعقوب
بن اسحق الکلینی که کتاب کافی در حدیث که بکلینی مشهور است از مصنفات است و
چند کتاب دیگر نیز در حدیث تصنیف دارد و شیخ علماء وقت خود
بوده و ثقه و جلیل القدر است و مولدش و موطنش کلین است که دهیست
از دهای ری و فوت او در سال سیصد و بیست و نه هجری در بغداد اتفاق
افتاده و در باب الکوفه مدفونست و مصنف دام ظله عبارت رحمه الله
را موافق مذکور تاریخ یافته است رحمة الله علیه از علی بن ابراهیم که کنیتش ابی الحسن
بوده و ثقه و معتمد علیه است و مصنف چند کتاب است در حدیث از
پدرش ابراهیم بن هاشم القمی که اصل او از کوفه است و از اصحاب امام
رضا علیه السلام بوده و اگرچه علماء رجال حکم بجرح و تعدیلش نکرده اند
اما علامه در خلاصه رجال میگوید و الارجح قبول قوله از قاسم
که احوالش معلوم نیست از عبد الرحمن بن کثیر که علماء رجال حکم بضعفش کرده اند و نسبت
وضع حدیث باو داده اند از امام جعفر صادق علیه السلام قال بینا
امیر المؤمنین علیه السلام ذات یوم جالس مع ابن الحنفیة رضی الله عنه
اذ قال له یا محمد ائتنی باناء من ماء اتوضأ للصلوة فاتاه محمد
بالماء فاکفأه بیده الیمنی علی یده الیسری ثم قال بسم الله و الحمد لله
الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا قال ثم استنجی فقال
اللهم حصن فرجی و اعفه و استر عورتی و حرمنی علی النار

قال ثم تمضمض فقال اللهم لقّني حجتي يوم ألقاك وأطلق لساني
بذكراك ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم عليّ ريح الجنة و
اجعلني ممن يشم ريحها وروحها وريحانها قال ثم غسل
وجهه فقال اللهم بيّض وجهي يوم تسودّ الوجوه ولا تسوّد
وجهي يوم تبيضّ الوجوه ثم غسل يده اليمنى فقال اللهم أعطني
كتابي بيميني والخلد في الجنان بيساري وحاسبني حسابا
يسيرا ثم غسل يده اليسرى فقال اللهم لا تعطني كتابي
بشمالي ولا تجعلها مغلولة إلى عنقي وأعوذ بك من
مقطعات النيران ثم مسح رأسه فقال اللهم غشّني
رحمتك وبركاتك ثم مسح رجليه فقال اللهم ثبّتني
على الصراط يوم تزلّ فيه الأقدام
واجعل سعيي فيما يرضيك عني ثم رفع رأسه
عليه السلام فنظر إلى محمد وقال يا محمد من توضأ مثل وضوئي
وقال مثل قولي خلق الله له من كل قطرة ملكا يقدسه
ويسبحه ويكبره فيكتب الله له ثواب ذلك إلى يوم القيمة

شرح کلام بلاغت نظام در ضمن نماز و سه نمایش و انجام آغاز شمل
برد و پنجش سجیش اول امام علیه السلام گفت نشسته بود روزی امیر المؤمنین
علیه السلام با فرزند خود محمد حنفیه رضی الله عنه که گفت ای محمد بیاور از

برای من ظرفی از آب تا وضو سازم از برای نماز پس محمد حنفیه امتثال امر
پدر بزرگوار نموده از برای وضوی آنحضرت آب آورد پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام برداشتند از آن آب بدست راست خود و بر دست چپ ریختند
و در آن حین این دعا خواندند بسم الله وبالله والحمد لله الذي جعل الماء طهورا ولم
يجعله نجسا یعنی تبرک میجویم در ابتدای این فعل بنام پروردگار خود و سپا
س و ستایش مر خدای را که گردانید آب را پاک پاک کننده تا بآن خود را از
آلایش خبث و نجاست حدث پاک سازیم و نگردانید آنرا نجس تا نتوانیم
خود را بآن پاک ساخت گفت بعد از آن حضرت استنجا فرمودند
یعنی در مقام تطهیر عورتین در آمدند و در آن حین مرتکب خواندن این دعا
شدند اللهم حصّن فرجي وأعفّه واستر عورتي وحرّمني على النار یعنی بار خدایا
نگاه دار عورت مرا از ملابست بدن نامحرم و نظر افتادن غیر بر آن
و بپوشان عورت مرا از چشم مردم و حرام گردان مرا بر آتش دوزخ
تا نتوانند مرا دریافت بتوفیق اجتناب از معاصی و اشتغال بعبادت
طاعت تو گفت بعد از آن مضمضه کردند یعنی سه مرتبه بدست مبارک
آب در دهان کردند و در آن حین مبادرت بخواندن این دعا فرمودند
اللهم لقّني حجتي يوم ألقاك وأطلق لساني بذكراك یعنی بار خدایا تفهیم من
کن و بر زبان من ده حجت مرا روزی که بموقف لقای تو در آیم تا بآن توسل
جویم بجواب آنچه از من پرسند و گویایی ده زبان مرا بذکر خود تا همیشه

بان مشتغل باشیم بعد ازان استنشاق کردند یعنی سه مرتبه بدست مبارک
آب در بینی کردند و در آن حین تکلم باین دعا نمودند اللهم لا تحرم علی ریح الجنة
واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وطیبها یعنی بارخدایا حرام مگردان
بر من نسیم بهشت را و بگردان مرا از جملهٔ آنکسانی که استنشاق آن
میکنند و از نکهت و بوی خوش آن دماغ جان را معطر میسازند گفت
بعد ازان روی مبارک را شستند و در حال غسل این دعا را بر زبان
مبارک گذرانیدند اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی
یوم تبیض الوجوه یعنی بارخدایا سفید رو گردان مرا روزی
که بندگان گناهکار تو از خجلت بسیاری گناه خود سیاه روی
شوند و سیاه رو مگردان مرا روزی که بندگان نیکوکردار تو
بجزای حسن کردار سفید رو میباشند بعد ازان دست راست را
شستند و در حال شستن آن مشغول خواندن این دعا بودند اللهم اعطنی
کتابی بیمینی فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا یعنی بارخدایا در موقف
عرصات که نامهٔ اعمال نیکوکاران بدست راست ایشان داده
میشود و نامهٔ سیئات بدکرداران بدست چپ تا بر اعمال خود
اطلاع یابند و جزائی که با ایشان سپه حق و عین معدلت دانند
نامهٔ اعمال مرا بدست راست من ده و از تقصیرات من که
مقتضی نامه بدست چپ دادن باشد درگذر و خلود در بهشت عنبر

والخلد م

سرشت را باسانی بمن ارزانی دار و چون مرا در معرض حساب آری
حساب مرا باسانی و سهولت بگذران بعد ازان دست چپ را شستند
و بخواندن این دعا تبرک جستند اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة
الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران یعنی بارخدایا نامهٔ اعمال مرا
در موقف عرصات بدست چپ من مده و مگردان آنرا طوق گردن
من و پناه می برم برحمت و مغفرت تو از جامههائی که خیاط قهر و غضب تو
از قطعهٔ آتش فراهم آورده است و بجهت پوشش بندگان گناهکار
مقرر شده و بعد ازان مسح کردند سر مبارک را و این دعا
بر زبان آوردند اللهم غشنی رحمتک وبرکاتک یعنی بارخدایا رحمت خود را
شامل من ساز و از برکات نعمت خود مرا بی بهره مگذار بعد ازان
پاها را مسح کردند و این دعا را بر زبان معجز بیان جاری ساختند اللهم
ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی
یعنی بارخدایا برپای دار مرا بر پل صراط و اقدام مرا از لغزیدن نگ
آن نگاه دار روزی که قدمهای عاصیان در حین مرور بران بلغزش
در می آید و همگی سعی مرا مصروف دار بر امری که متضمن حصول رضای
تو باشد از من بعد ازان سر مبارک بالا کردند و بجانب محمد حنفیه نظر
افکنده فرمودند که ای محمد هر بنده از بندگان مومن که وضو سازد
مثل این وضو و بگوید مثل آنچه من گفتم در هر وقت سر آنیه بیافرینید حضرت

عزت عمت عطیاته مرجزای عمل او را بازاء هر قطره از قطرات آبی
که در ان وضو صرف کرده است ملکی که تقدیس و تسبیح و تکبیر او میکرد و باشد
تا روز قیامت و ثواب عمل او را تا روز قیامت در نامه اعمال آن
بنده مومن ثبت کرده اند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء حدیث دوم
بینا امیر المومنین علیه السلام ذات یوم بینا که در امثال این مقام
مستعمل میشود همان بین ظرفیت که فتحه نون او را اشباع کرده
اند و تبدیل بالف یافته و در غالب اوقات اذ و اذا فجائیه بعد از و واقع
میشود چنانکه میگویند بینا انا فی عسر اذ جاء الفرج یعنی در میان تنگی
و عسرت بودم که ناگاه فرج و گشایش روی من آورد و عامل بین
را بعضی محذوف میدانند و فعلی را که بعد از او واقعست معنی آن
میدانند و بعضی میگویند ظرف مذکور درین مقام خبر مبتدا محذوفست
و آن مصدریست که فعل واقع بعد از او از ان اشتقاق یافته پس
تقدیر مثال مذکور را چنین خواهد بود که بین اوقات اعساری مجی الفرج
فاکفأه بیده الیمنی اکفا اینجا بمعنی ریختن است از اناء و از کلام صاحب
صحاح چنین معلوم میشود که اکفا باین معنی در لغت ثابت نیست بلکه صحیح
کفأت و عبارتی که ادا کرده این است کفأت الاناء ای کببته و قلبته
فهو مکفوء و زعم ابن الاعرابی ان اکفأته لغة و هیچ شک نیست که وقوع
آن در کلام امام علیه السلام اقوی دلیلیست بر ثبوت آن ثم قال

کلمه ثم اینجا بملاحظه معنی تراخی استعمال شده است چنانچه ارباب تفسیر در
تفسیر قوله تعالی ثم انشأناه خلقا آخر گفته اند که ثم در کلام مذکور بدین
وجه مستعمل شده مترجم گوید در حدیث رابع چنانچه سبق ذکر یافت
ثم بملاحظه معنی تراخی استعمال شده بود و از مصنف دام ظله اشارت
بان شده و پس انسب این بود که استشهاد بکلام مفسرین در تفسیر آیت
مذکوره آنجا واقع شود و لم یجعله نجسا نجس بمعنی نجس بفتح جیم و بکسر جیم هر دو آمده
و هر دو وجه خواندن آن جایز است نهایتش کسر جیم مشهور تر است اللهم
فرجی فرا که از شواهد علماء عربیت ذکر کرده است که اصل
اللهم یا الله امنا بالخیر است یعنی خدایا قصد کن ما را بخیر یعنی بر وجهی
که خیر تو بما رسد یا بر وجهی که اوضاع و احوال ما مقرون بخیر باشد
و شری بما عاید نگردد و بواسطه تخفیف در کلام تعبیر از ان عبارت
بلفظ اللهم شده که چون بر زبانها کثیر الدور است و اکثر اوقات
تلفظ بان واقع میشود بر زبان گران نباشد و اکثر نحویان بر آنند که
اصل اللهم یا الله است که حرف ندا را حذف کرده اند و میم مشدده
را عوض آن ملحق ساخته و شیخ رضی که از اعاظم علماء نحو است کلام فرا را
رد کرده است و باطل دانسته باین دلیل که عرب گاهی که در مقام
نفرین باشد میگوید اللهم لا تؤمهم بالخیر یعنی بار خدایا قصد مکن ایشانرا
بخیر پس اگر اصل اللهم یا الله امنا باشد امنا بالخیر باشد تخالف و تناقض

خواهد بود میان جنس و اول کلام مذکور که اَللّهُمّ است وجزو آخر
واستعمال این صحیح نخواهد بود ولیکن استعمال شده پس اصل اَللّهُمّ آن
نباشد و درین دلیل نظرست چنانچه بر متامل مخفی نیست مترجم گوید وجه
نظر در حاشیه برین وجه ایراد شده که اَللّهُمّ بنا بر آنچه فرا دعوی کرده
یا اَللّهُ اُمَّنا بالخیر ست بضمیر متکلم وجزو آخر در مثال مذکور که شیخ
رضی دعوی ورود آن در کلام عرب کرده است لا تؤمّهم بالخیر ست
بضمیر غایب پس میان ایشان تناقض نباشد بلی اگر اَللّهُمّ لا تؤمّنا
بالخیر از عرب شنیده میشد حرف مذکور را وجهی می بود وظاهرا
که بر این وجه از عرب شنیده نشده است و بخاطر میرسد که
میتواند بود که مراد شیخ رضی از مثال مذکور اَللّهُمّ لا تؤمّنا بالخیر باشد
و تعبیر از ضمیر متکلم بضمیر غایب بنا بر آن کرده باشد که نخواسته
که لفظا او موهم نسبت نفرین باشد بر خود چه فصاحت مقتضی آنست که
هرگاه نسبت امری ناخوش پسندیده بآنکه مقام اقتضای صیغه متکلم
نماید بصیغه غیبت ادا کنند چنانچه در آیت لعان در کلام حضرت عز
جل برهانه که وَالْخامِسَةُ اَنَّ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَیْهِ اِنْ کانَ مِنَ الْکاذِبینَ برین وجه
بعمل آمده چه آنچه لاعن را بعد از شهادات اربعه میباید گفت لعنة الله
علیّ ان کنت من الکاذبین است و بواسطه رعایت امر مذکور که مقتضای
فصاحت است تعبیر از آن بضمیر غایب شده وظهور عدم سماع مثال

مذکور

این وجه از عرب که مصنف دام ظله در حاشیه متمم وجه نظر ساخته
ورنیست که خلل در تمام بودن بحث مذکور نمیکند چه ظاهر است
که اگر شخصی در مقام نفرین خود در آمده کلام مذکور را بر زبان آرد
ارباب لسان عرب تغلیط او نکرده درستش خواهند دانست
و از برای اثبات مدعای شیخ رضی همین قدر کافیست والله اعلم
مراد بتحصین فرج نگاه داشتن آنست از فعل حرام و ستر آن از نظر
نامحرم و عطف اَحْصِنْ فرجی بر آن عطف تفسیریست و عطف واستر عورتی
که بعد از آن مذکور است بر اَحصن از قبیل عطف عام است بر خاص چه
عورت عبارت از هر عضویست که حیا مانع باشد از کشف آن
و این معنی اعمست از فرج پس ستر عورت اعم از تحصین فرج باشد لقّنی
حجتی لقّنی بقاف و نون مشدده مشتق از تلقین بمعنی تفهیم است یعنی تفهیم کن
بمن در آن روز حجت مرا تا بآن احتجاج جویم ممّن یشمّ ریحها و روحها
شین است و در اصل یَشْمَم بدو میم بوده بر وزن یَعْلَم نقل شد
فتحه میم بماقبل و میم در میم ادغام یافته و واحد ماضی وی شَمِم بکسر میم است
از باب عَلِمَ یَعْلَمُ و ریح در این مقام بمعنی رایحه است که عبارت از بوی
خوش باشد و روح نفحه نسیم بهشت بیّض وجهی یوم تسودّ الوجوه
میتواند بود که بیاض وجه کنایه از شکفتگی رو باشد که در حین ادراک
مسرت عظیم و فرح بهم میرسد و سواد وجه کنایه از گرفتگی رو که در

موقع

حال خوف وخجلت دست میدهد ومیتواند بود که مراد بر من
سواد حقیقی باشد ونیکوکاران بعجب واقع روسفید
باشند وگناهکاران روسیاه تا حقیقت کردار ایشان بر
عالمیان ظاهر باشد وان نیز لذتی باشد طبقهٔ اولی را وعقابی باشد
طبقهٔ ثانیه را وبرین دو وجه حل کرده اند ارباب تفسیر کریمهٔ یوم
تبیض وجوه وتسود وجوه را که در قران واقعست مقطعات النیران
مقطعات در لغت عرب هر جامه را می گویند که آنرا بریده باشند
ودوخته مانند پیراهن وجبه وامثال آن وانچه نبریده باشند ودوخته
مثل چادر وردا ودستار آنرا مقطعات نمی گویند ونیز ورین که
تعبیر از جامهای آتشینی که در بر برهنگان از لباس طاعت میکنند بمقطعات
شده انست که جامهای ایشان بدن را بیشتر فرا میگیرد ودر بدن چسبان
ترست واین نیز زیادتی عذاب ایشانرا وبعضی از اهل لغت گفته
اند که مقطعات صیغهٔ جمع است که واحدی از لفظ خود ندارد
وواحد او ثوبست وبعضی دیگر مقطعات بقا وطا منقوط تصحیح
کرده اند از قطع الامر فهو قطیع ای شدید که مقطعات النیران بمعنی
شداید آتش دوزخ باشد واین تصحیح صحیح نیست چه در روایات
بروجه اول منقولست غشنی رحمتک یعنی در پوشان وشامل ساز
مرا رحمت خود وعبارت صحاح دالست بران که می باید غشنی

متعدی

متعدی بنا باشد نه بنفس وبدو عبارته استغشی ثوبه وتغشی به ای
تغطی به پس با تضمین معنی التغطی شده است وباعتبار ان متعدی بنفس است
یا آنکه با در کلام مقدرست ورحمتک منصوب بنزع خافض است چه
گاه هست که حرف جر را حذف میکنند ومدخول ازرا منصوب میخوانند
واین را منصوب بنزع خافض میگویند مترجم گوید تضمین در اصطلاح
ایشان عبارتست از درج کردن معنی فعلیت در فعل برنیوجه که معنی هر دو
از فعل مذکور مقصود شده باشد بی آنکه حذف وتقدیری در کلام باشد
بروجهی که اگر خواهند بعبارت در آورند فعل ثانی حال تواند شد
از معمول فعل اول تا در ضمن یک لفظ افادهٔ دو معنی تواند شد وصنعت
وجازت در کلام بکار رفته باشد و بواسطه آنکه قرینه باشید در
کلام بر عمل مذکور نسبت میدهند آنرا بمعمول خود بروجهی که نسبت ما فعل
ان معمول بر عین آن وجه در لغت جاریست مثل آنکه اگر متعدی بنفس
شده باشد بحرف جر متعدی می سازند واگر متعدی بحرف
شده باشد بنفس یا بحرف دیگر غیر حرفی که تعدیهٔ آن بان حرف متعارف
لغتست معلوم شود که تضمین معنی فعلی در آن شده که تعدیهٔ آن
فعل ~~برنیوجه است وباعتبار آن~~ فعل برنیوجه بمعمول نسبت یافته است
مثلا در ما نحن فیه چون عادت لغت بران جاریست که غشنی جا
واقع شود متعدی بنا باشد چنانچه کلام صاحب صحاح که سبق

ذکر یافت صریحست در ان و درین کلام متعدی بنفس است دانستیم که تعدیه
آن باعتبار تضمین معنی الغشی است که تعدیه آن بنفس می باشد و مقام
ابا نمی دارد از آنکه بحسب معنی حال واقع شود از مفعول غشنی و کلام
باین ایل آنکه غشنی لا بسا رحمتک **نمایش اول** باید دانست که این
حدیث در اکثر کتب مشهوره حدیث مثل تهذیب و کلینی و کتاب
من لا یحضره الفقیه و امالی ابن بابویه مذکور است و ارباب حدیث
اکثر نقل آن کرده اند نهایتش دعاهای مذکور که حدیث متضمن آنست
در نسخ کتب مذکوره مختلف بنظر آمده و در بعضی اندک تغییری در
الفاظ آن ملاحظه شده از آنجمله دعای وقت استنجا در بعض نسخ
برینوجه دیده شده که اللهم حصن فرجی و استر عورتی و حرمهما علی النار
بضمیر تثنیه که راجع باشد بفرج و عورت بنا بر تعدد ایشان باعتبار
لفظ و مغایرتی که از رهگذر عموم و خصوص دارند چنانچه ادیش رفت
یا باین اعتبار که یکی مخصص است و یکی مستور و اگر کلمه عورتی بفتح تا
و تشدید یا خوانده شود تثنیه بودن ضمیر مذکور بتوجیه احتیاج
نخواهد داشت چنانچه ظاهرست و در بعض نسخ در دعای مضمضه
اللهم انطق لسانی بذکراک و اجعلنی ممن ترضی عنه واقع است یعنی
بارخدایا گویا دار زبان مرا بذکر خود و بگردان مرا از جمله جمعی که رضای
تو از ایشان حاصل است و در بعضی در دعای استنشاق

بجای اللهم لا تحرم علی ریح الجنة اللهم لا تحرمنی طیبات الجنان مذکور
گردیده یعنی بارخدایا محروم مگردان مرا از نعمتهای بهشت عنبر سرشت
و در آخر دعای مذکور بجای طیبها ریحانها و معنی یکیست و در بعضی در
دعای شستن رو بعد از تسود و تبیض کلمه فیه زیاده شده و در معنی
تفاوتی نیست و در بعضی در دعای شستن دست راست بدل یساری
بشمالی واقعست و در دعای شستن دست چپ بدل مقطعات
النیران مقطعات النار و در دعای مسح رجلین بدل تثبتنی ثبت قدمی
در معنی از اختلافات مذکور تفاوتی نیست و ما این حدیث را
بروجهی که یاد کرده باشد از تهذیب حدیث نقل کرده ایم از نسخه که
بخط والد عالیمقدار قدس سره نزد ما بوده و خود بمن اوایل
آخره بر و گذرانیده ایم و او نیز از همان نسخه بر شیخ زین الدین علیه الرحمه
گذرانیده است و بدرسه بر و خوانده **نمایش دویم** باید دانست
که مراد از طلب بندگان تلقین و تفهیم حجت خود را از پروردگار خود
در روز عرصات که این حدیث اشعار بحسن آن دارد که ملهم سازد
ایشان را بامری که حجت ایشان باشد در آن روز چون در معرض
خطاب و عتاب در آیند و وسیله خود سازند آنرا در
خلاصی از عذاب و عتاب و حیا ایشانرا در آن روز رخصت
آن خواهد بود که چون در معرض خطاب در آیند و از ایشان

سبب جرات در ارتکاب معاصی پرسند اگر جوابی و حجتی بران
داشته باشند ظاهر سازند چنانچه کریمهٔ یوم تأتی کل نفس تجادل عن
نفسها که در توصیف روز قیامت در کلام مجید وارد است دلالت
بران دارد چه معنی آیه اینست که روز قیامت روزیست که هر کس
از جانب نفس خود در مجادله بوده باشد با پروردگار خود و
از زلات و تقصیرات خود حجت و جواب میگفته باشد و شمول تفضل
و رحمت بی نهایت الهی مقتضی آن خواهد بود که نسبت بهر کس که ماده
او را استعداد و قابلیت آن بوده باشد که در معرض هدایت
او در آید و مشیت او بارشادش تعلق گیرد در مقام تلقین و
تفهیم حجت او باو در آیند و تقریر سوال از زلات او بر وجهی فرمایند
که در ضمن آن تنبیه بجواب آن نیز بوده باشد چنانچه از کریمهٔ و ما غرک
بربک الکریم یعنی چه چیز فریفته ساخت ترا به پروردگار کریم خود که
مرتکب عصیان او شدی هم ازو روایح این بشارت بمشام
امیدپویندگان وادی عصیان و تقصیر رسیده چه ارباب تفسیر
ذکر کرده اند که ذکر کریم در آیت مذکوره و اختصاص آن
از سایر صفات بواسطه آنست که تنبیهی بوده باشد مر
عاصیان امت را بآنکه چون در معرض خطاب ما غرک بربک
در آیند در جواب گویند غرنی کرمک یا کریم یعنی فریفته ساخت مارا

کرم تو ای کریم علی الاطلاق صاحب تفسیر نیشاپوری که مولانا نظام الدین
اعرج است در تفسیر خود ذکر کرده است که در اوایل جوانی و سن شباب
در واقعه دیدم که قیامت قایم شده و مردم را در معرض خطاب و
عتاب دارند بخاطر من بگذشت که اگر مرا نیز در معرض خطاب در
آورند و بگویند ما غرک بربک الکریم چه در جواب باید گفت همان
در حالت خواب بی آنکه پیشتر بسیاری گوشزد من شده باشد که
ذکر کریم در آیت بواسطه تنبیه بر آنست ملهم شدم از جانب حضرت
عزت عمت عطیاته بآنکه می باید گفت غرنی کرمک یا رب بعد از آنکه
بیدار شدم این معنی در خاطر من بود تا آنکه بعد از مدتی در بعض
تفاسیر مشاهده کردم که برین وجه ذکر کرده اند و گویا مراد او بعض تفاسیر
تفسیر مجمع البیانست که از مصنفات حجة الاسلام شیخ ابو علی طبرسی است
از مشاهیر علمای امامیه چه در تفسیر خود این نکته را ذکر کرده و
هذه عبارته انما قال سبحانه الکریم دون سایر صفاته و اسمائه لانه
کانه لقنه الجواب حتی یقول غرنی کرم الکریم انتهی کلامه فنعم ما قیل
بیت حسن تو بعشق کرد ارشاد مرا ۝ سبحان الله چه حسن ارشادست این
هین سوال چون تواند بود که روز محشر مردم در مقام احتجاج
شوند و از برای استخلاص خود از عذاب الهی مجادله نمایند و از
زلات خود جواب گویند و حال آنکه در قرآن مجید وارد است

که در آن روز مهر خاموشی بر دهانهای بندگان گذاشته خواهند
و اعضا و جوارح ایشان بجای زبان مأمور بتکلم خواهند بود تا از
فعلی که انها را بان واداشته اند خبر دهند و ایشان را گنجایش
انکار نماند قال الله تعالی الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم
و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی روز قیامت روزیست که
مهر منع خواهیم گذاشت بر دهانهای ایشان که بزبان تکلم نتوانند
نمود و تکلم خواهند امد با ما دستهای ایشان و پاهای ایشان
تا گواهی دهند از انچه از ایشان در دنیا بعمل آمده **جواب** بسا
باشد که آن حکم مخصوص بکفار باشد چنانچه بعض مفسرین بتصریح
بان کرده اند یا آنکه بگوییم مهر کردن دهانها که آیت اشعار
بان دارد بعد از احتجاج و مجادله مذکور خواهد بود چنانچه بعض
روایات نیز در ان باب وارد ست یا گوییم این نیز روایت
شده است که بعضی اعضا از جانب ایشان در مقام احتجاج و
مجادله خواهند شد چنانچه در بعض اخبار باین عبارت وارد
کرد و تشهد اعضاؤه بالزلة فتطایر شعرة من جفن عینیه
فتستاذن فی الشهادة فیقول الحق تکلمی یا شعرة
عینه و احتجی لعبدی فتشهد له بالبکاء من خوفه فیغفر له
و ینادی مناد هذا عتیق الله بشعرة یعنی گواهی دهند دران

روز جمیع اعضای او بر تقصیر و معصیتی که بان عضو از و واقع شده باشد
پس در پرواز اید در آن اثنا مویی از مویهای مژه او و طلب اذن
نماید از حضرت عزت جل و علا و او را بگوید در سخن آی ای موی چشم بنده
من و حجت او بیار آنچه از و دیده پس موی بتکلم آید و گواهی دهد
بر و بگریه بسیار که از خوف و ترس الهی از و بعمل امده و بمجرد گواهی
او دریای رحمت بجوش آمده از تقصیرات او درگذرند و از عذاب
دوزخش آزاد سازند و منادی او از براورد که هذا عتیق الله بشعرة
یعنی اینست آزاد کرده خدا بموئی و نعم ما جری فی حق هذا المقال علی
لسان الحال **بیت** آنانکه گناه بیکسی در گذرند گیسو بنگارند و زگیسو بخشند
ارباب کرم چو عذر عصیان طلبند صد کوه گناه را بیک مو بخشند
پس بنابرین لازم نمی آید که همه گاه دهانها مهر شود مجادله و احتجاج
از جانب بندگان نتواند واقع شد چه میتواند بود که احتجاج بوده
باشد نهایتش بزبان نباشد و باعضا دیگر واقع شود فقیر **مترجم**
گوید میتواند بود که وجه تذکر که مصنف دام ظله العالی بان اشارت
کرده اند آن باشد که ظاهر آیت تجادل عن نفسها آنست که مجادله
مذکور از ایشان باراده و اختیار واقع خواهد شد و از روایة
مذکوره فهم نشد که مجادله باختیار و اراده باعضا واقع خواهد
بود بلکه ظاهر تشهد اعضاؤه علیه آنست که شهادت اعضا باختیار و اراده

جل برهانه در اداء شهادت که داشته باشد پس اذن حاصل شود از جانب حضرت عزت جل

اونخواهد بود و الا تشهد که گفته می‌شد نه تشهد علیه مگر آنکه بگوییم احتمال آن
کافیست و منع احتمال مکابره است والله اعلم نمایش سیوم معنی تخلد
فی الجنان بیساری که ~~...~~ عذر که در دعاء غسل یدین یمنی واقعست
خالی از خفا و پوشیده نیست چه ظاهر آنست که عطا کن خلود در بهشت را
بدست چپ من و این تخصیص را چنانچه ظاهرست ما حصلی پیدا نیست لهذا
در مقام توجیه آن در آمده چهار احتمال در آن راه داده اند اول
عادت برین جاریست که هرگاه کسی را حصول امری بی تعب و مشقت
دست داد میگوید فعلته بیساری یعنی کردم آنرا بدست چپ خود
فردوسی گوید مثنوی جهان هرچه خواهد بما میکند بدست چپ این کارها میکند
گویا کنایه از آنست که سهولت آن بروجهی بود که احتیاج نشود بآنکه
دست راست در آن بکار رود پس میتوان گفت که مراد طلب خلود
در بهشت باشد بی آنکه قبل از آن متحمل تعب و مشقتی باید شد مثل صعوبت
گذشتن از پل صراط که از موی باریکترست و از شمشیر برنده تر و بر روی
دوزخ کشیده شده و شدت حساب که در وقت عرض اعمال محسن و
مسیء را بآن سر و کار است و سوختن بآتش دوزخ که بعض عاصیان امت
را قبل از دخول بهشت خواهد بود و امثال آن از عقبات روز قیامت
دوم آنکه بای بیساری بای سببیت باشد یعنی خلود در بهشت را روزی
من کن بسبب نشستن مردست چپ خود را در عبادت تو نهایتش بنا

برین باشد که در فقره اول هم باید بای سببیت باشد تا هر دو فقره
که قرینه هم واقع شده اند مناسب یکدیگر باشند و آن بقدر دور است
سیوم آنکه مراد تخلد در عبارت مذکور برات خلود در بهشت باشد و
مضاف در کلام محذوف باشد و بنا بر همان حالت ظرفیت خود باقی
بوده باشد یعنی عطا کن نامه اعمال مرا بدست راست من تا علامت رستگاری
من باشد و برات خلود در بهشت عنبر سرشت را بدست چپ من تا از آن نیز
بی بهره نماند و بهر دو دست حامل الحسان تو باشم و این وجه چنانچه مخفی نیست
از وجوه دیگر بصواب نزدیکترست والله اعلم چهارم آنکه مراد بیسار
یسار در مقابل یمین نباشد بلکه یسار مقابل اعسار باشد و تنگی
معاش که بمعنی توسعه و فراخی حالست و مراد از آن کثرت طاعات
و عبادات باشد یعنی عطا کن بمن خلود در بهشت را بسبب کثرت طاعات
و وفور عبادات من و برین تقدیر نیز بای بیساری بای سببیت خواهد
بود و در کلام ایهام تناسب رعایت شده خواهد بود و آن عبارتست
از آنکه جمع کنند در کلام میان دو لفظ که بحسب معنی که از ایشان اراده
شده مناسب هم نباشد نهایتش ایشان را یا یکی از ایشان را معنی دیگر که باعتبار
آن معنی مناسبت با هم داشته باشد مثل قوله تعالی والشمس والقمر
بحسبان والنجم والشجر یسجدان که نجم درین کلام بمعنی ما نجم من الارض استعمال
شده یعنی آنچه از زمین بروید و از ساق نباشد و ظاهرست که با این معنی

باشد صح

و خبران از این باب است
شعر از مصلح الدین شیخ سعدی
آن سبد که دوش تا گردن بود
امشب نیست خواهد از دوش

مناسب شمس و قمر نیست نهایتش باعتبار معنی دیگر که آن کوکبیست مناسبت است
و این قسمت حدیث مشهور لا یزال المنام طائراً حتی یقص فاذا قص وقع
یعنی همیشه خوابی که دیده باشند مانند مرغ پرنده در پرواز می باشد
مادام که قصه نشود و آنرا وانگویند چون قصه کردند و واگفتند می افتد
کنایه از آنکه خواب را تا وانگفته اند اثر آن از نیکی و بدی بظهور نمیرسد
چرا که درین حدیث تقص بمعنی قصه کردن که از و اراده شده مناسب
طائر نیست که با او در کلام جمعیت نهایتش او را بمعنی دیگر هست که با آن
معنی مناسبت با و دارد چه قص در لغت بمعنی بریدن بال نیز آمده است
پس نظر بآن معنی معنی حدیث چنین خواهد شد که مرغ خواب همیشه در
پرواز است تا بال او را نبریده اند چون بال او بریده شود می افتد
و این معنی اگرچه مقصود نیست اما از اجزای کلام برین وجه از اقسام بلاغت
و این وجه اگر چه بقدر دورست اما خالی از لطفی نیست نمایش
چهارم ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه حضرت در وضوی
مذکور هر یک از رو و دستها را زیاده از یکمرتبه نشسته باشند و این
موید قول جمعیت از علما که گفته اند شستن مرتبه دوم سنت نیست
و هر عضوی میباید یکمرتبه شسته شود چه اگر غسل ثانی سنت می بود چون
حضرت در مقام ساختن وضوی تام الاجزا بوده اند از حضرت واقع
میشد و اگر واقع میشد راوی ذکر آن میکرد چنانچه ذکر مضمضه و استنشاق

کلام هم

و دیگر سنتها که از حضرت بعمل آمده بود ذکر کرده است و دیگر آنکه حضرت در
آخر حدیث فرموده اند که خلق الله من کل قطرة ملکاً یقدسه و یسبحه و
شک نیست که اگر دو بار اعضای مذکور شسته شده باشد عدد قطرات
بیشتر خواهد بود و مقام اقتضای ذکر آن خواهد نمود پس معلوم شد
که سکوت راوی از ذکر آن بواسطه عدم وقوع آن از حضرت صلوات الله
علیه و آله و بعضی گفته اند چون استحباب دو مرتبه شستن اعضا در وضو
نهایت شهرت و شیوع داشت و بر همه کس معلوم بود راوی با آنکه
از حضرت واقع شده بود بظهور گذاشته در مقام تصریح بآن نشد
چنانچه در مضمضه و استنشاق همین بذکر مضمضه و استنشاق اکتفا
کرد و نگفت هر کدام سه مرتبه واقع شده و درین سخن نظر است چه شایع
بودن استحباب آن درین مرتبه در معرض منع است و چون چنین
نباشد و حال آنکه ابن بابویه که از مشاهیر علمای مذهب است مصرح است
بر آنکه غسل دوم سنت نیست و در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت
کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن
حضرت فرموده اند والله ما کان وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله
الا مرة مرة یعنی بخدا قسم که نبود وضوی رسول خدای صلی الله
علیه و آله مگر آنکه شستن اعضا در آن یکمرتبه یکمرتبه واقع میشد و بعضی روایات
را که اشعار بر آن دارد که دو مرتبه از ایشان واقع شده

برحالت تجدید وضو حمل کرده است که تعدد مذکور در ضمن دو وضوی
واقع باشند در وضوی واحد و شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی که جامع
کتاب کافیست در حدیثی که بکلینی اشتهار دارد بعد از آنکه روایت
کرده است که در وضوی امیر المؤمنین علی علیه السلام غسل اعضا
همیشه یکمرتبه واقع بوده است گفته است این دلیل است بر
آنکه غسل اعضا در وضو میباید یکمرتبه زیاده واقع نشود چرا که عادت
حضرت امیر علیه السلام این بوده است که هرگاه دو امر برایشان
وارد میشده که هر دو طاعت حضرت عزت بوده است هر
کدام باحتیاط اقرب بود و تحمل مشقت بدنی در مباشرت آن
بیشتر میبایست نمود آنرا بمقتضی حدیث افضل الاعمال احمزها بعمل می آورده
اند پس بعد از منازعت و خلاف این دو شیخ بزرگوار که از متقدمین
علما اند در سنت بودن غسل ثانی چون دعوی توان کرد که
اشتهار و شیوع آن میان امت بر وجهیست که مغنی است از تصریح
راوی بصدور آن از حضرت و تحقیق حق درین مقام اقتضای
بسطی در کلام دارد که وقت گنجایش آن نیست انجام باید دانست
که از بعض احادیث مستفاد شده که مستحب است که آبی که در وضو
صرف میشود یکمد شرعی بوده باشد و مجتهدین نیز بر طبق آن حکم کرده اند
و در کتب فقهی ذکر آن کرده و بعضی از ایشان چون از قول حضرت درین

حدیث محمد بن حنفیه که ائتنی باناء من ماء اتوضأ بها للصلوة و استنجا هم
از آن آب استنباط کرده اند که آب استنجا نیز از جملهٔ آب وضوست بر آن
متفرع ساخته حکم کرده اند که آب استنجا نیز میباید از جملهٔ مد مذکور بوده باشد
و گفته اند آبی که در وضو صرف میشود اغلب آنست که بحد تمیز رسد پس آب استنجا
چنانچه از ظاهر این حدیث مستفاد میشود از آن جمله باید دانست تا مقدار آن
بمد برسد و سنت بعمل آید و این بغایت دور مینماید چرا که هیچ شک
نیست که آب وضوی تمامی که مشتمل باشد بر شستن هر دو دستها و مضمضه
و استنشاق که هر کدام به سه کف آب متحقق میشود و غسل هر یک از رو
و دستها چنانچه اعتقاد ایشانست دران دو مرتبه بعمل آمده باشد
بمد شرعی میرسد بلکه نزدیکست که گمان شود که مد وفا بآن نخواهد کرد
چه مد شرعی بمذهب مشهور زیاده از دویست و هشتاد و دو درهم
شرعی نیست و مقدار مد مذکور چنانچه بعد از رجوع بحساب ظاهر میشود
زیاده از چهار یک من تبریز که تخمیناً دو سیر و نیم بسنگ متعارف
دکن باشد درین زمان نیست پس چون توان شد که آب استنجا نیز از
آن جمله محسوب شود و مخفی نماند که امر حضرت امیر علیه السلام فرزند خود
محمد حنفیه را باوردن آب از برای وضو و آوردن او آنرا برای وضوی
حضرت که این حدیث اشعار بآن دارد بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه
آوردن غیر آب وضو را از جملهٔ استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته

اند نیست و از نجاست که بعضی حکم کرده اند که فعل مذکور در وضو مکروه نیست
و حمل فعل حضرت بر اینکه غرض ایشان بیان آن بوده (انجواز) استعانت در وضو باشد
و تنبیه بر عدم حرمت آن اگرچه ممکن است اما بقدر دورست **حدیث ششم**
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی
رحمه الله از شیخ بزرگوار محمد بن محمد بن النعمان المفید از احمد بن محمد از پدر
او محمد بن الحسن بن احمد بن ولید که احوال ایشان در صدر حدیث چهارم
مذکور شد از سعد بن عبد الله بن ابی خلف الاشعری القمی که شیخ قمیان
و فقیه ایشان و صاحب کتب و ثقه بوده است و بتاریخ سنه احدی و
ثلثمایه برحمت حق واصل شده و بعضی گفته اند سنه تسع و تسعین و مایتین والله
اعلم از احمد بن محمد بن عیسی بن عبد الله الاشعری که او نیز شیخ قمیان و فقیه
ایشان و ثقه و جلیل القدر بوده و ادراک صحبت امام رضا و امام محمد تقی
و امام علی نقی علیهم السلام نموده از علی بن الحکم بن الزبیر النخعی که از اصحاب
امام رضا علیه السلام بوده است و از کتب رجال جرح و تعدیل او
ظاهر نیست از داود بن النعمان که خال علی بن الحکم مذکور است و علامه در
خلاصه رجال میگوید داود بن النعمان ثقه عین صحیح گفت سوال کردم از
امام بحق ناطق امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از کیفیت تیمم قال
ان عمار اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال رسول الله صلی الله
علیه و آله و هو یهزء به یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلنا له فکیف التیمم فوضع

یدیه علی الارض ثم رفعهما فمسح وجهه و یدیه فوق الکف قلیلا **شرح** کلام بلاغت
نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش آغاز مشتمل بر دو بخش **بخش اول** راوی
گوید پس حضرت در جواب من فرمود که عمار یاسر را جنابتی دست داده
بود چون او را معلوم نبود که تیمم بدل از غسل بود با اراده اینکه جمیع بدن خود را بدل آب
بخاک رساند در میان خاک غلطید همچنانچه چارپایان در خاک غلطند
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از روی ظرافت و مطایبه با و خطاب
کردند که ای عمار در خاک غلطیدی چنانچه چهارپایان و دواب در خاک
میغلطند پس گفتیم ما با و علیه که پس تیمم را چون باید کرد حضرت در مقام
بیان آن در آمده هر دو دست مبارک را بر زمین نهادند بعد از آن
برداشتند و مسح کردند بآن دستها روی خود را و دستهای خود را
از بالای کف باندکی و مراد بکف اینجا از بند دست تا سر انگشتان و مراد
بمسح ان پشت آن کف دست دیگر چنانچه از روایات دیگر فهم آن شده است
بخش دویم فتمعک کما تتمعک الدابة یعنی غلطید و گردید در خاک مانند در
خاک غلطیدن دواب مراد اینست که جمیع بدن خود را تمام بخاک ساخت
گویا چون ملاحظه کرده بوده است که تیمم بدل غسل است و در غسل جمیع بدن
را باب میرسانند پس در تیمم نیز جمیع بدن را بخاک میباید رسانید و هو
یهزء به بضم ها در لغت بمعنی تمسخر است یعنی تمسخر کردن و استخفاف و تعدیه آن
در لغت عرب گاه بیا می باشد و گاه بمن چنانچه میگویند هزء به و هزء منه

و انجام

هزء

الدابة یعنی ای عمار در خاک گشتی انچنانچه دواب وچهارپایان در خاک
میکردند میتواند بود که این کلام استفهام انکاری باشد یعنی اینچنین نبایست
کرد و میتواند بود که جمله خبری باشد ولازم معنی از ان اراده شده
باشد یعنی ما را معلوم شد که اینچنین کرده و استعمال جمله خبری بدین وجه
در لغت آمده چنانچه بکسی که توریة را از بر کرده است میگوید حفظت
التوریة و غرض اعلام مخاطبست بعلم خود باانکه او حفظ توریة کرده است
چه انجناب از و بفعل خود دیدن وجهی ندارد و تمامیش وجه اول انسب است
بقول حضرت که و هو یهزء به فقلنا له فکیف التیمم این عبارت را دو احتمال است
اول انکه کلام راوی باشد که داود بن النعمان است یعنی بعد از انکه
حضرت امام علیه السلام عمل عمار را نقل کردند ما از و پرسیدیم که پس
تیمم را چون باید کرد و حضرت امام تیمم مذکور را بر وجه مذکور بعمل آوردند
دوم انکه کلام صحابه باشد رضوان الله علیهم یعنی وقتی که عمل مذکور
بر ان وجه از عمار واقع شد و حضرت رسالت با او آن مطایبه فرمودند
و از ان معلوم شد که تیمم بر ان وجه مرضی حضرت نیست صحابه که در آن
مجلس با عمار حاضر بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوال
کرده باشند از کیفیت تیمم و تیمم مذکور بواسطه تعلیم ایشان از
رسول صلوات الله علیه صادر شده باشد و بعد از ان
ایشان صورت مجلس را نقل کرده باشند و تعبیر از سوال خود از

حضرت به فقلنا کرده و امام علیه السلام کلام ایشان را بلفظ حکایت فرموده
باشند و الا سیاق کلام اقتضای ان میکند که بجای فقلنا فقالوا گفته شود
و برین تقدیر ضمیر غایب در وضع و رفع و مسح راجع به پیغمبر صلوات الله
علیه و آله خواهد بود و موید توجیه ثانیست انچه ابن بابویه در کتاب من
لا یحضره الفقیه روایت کرده است بطریق صحیح از زرارة بن اعین از
امام محمد باقر علیه السلام که ان حضرت فرموده اند قال رسول الله
صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ ذاتَ یَومٍ لِعَمّارٍ فی سَفَرٍ لَهُ یا عَمّارُ بَلَغَنا
اَنَّکَ اَجْنَبْتَ فَکَیفَ صَنَعْتَ قالَ تَمَرَّغْتُ یا رَسُولَ
اللهِ فِی التُّرابِ قالَ فَقالَ لَهُ کَذلِکَ یَتَمَرَّغُ
الحِمارُ اَفَلا صَنَعْتَ کَذا ثُمَّ اَهْوی بِیَدَیهِ اِلَی
الاَرْضِ فَوَضَعَهُما عَلَی الصَّعیدِ ثُمَّ مَسَحَ جَبینَیهِ بِاَصابِعِهِ
وَکَفَّیهِ اِحْدیهُما بِالاُخْری ثُمَّ لَمْ یُعِدْ ذلِکَ یعنی رسول
خدای صلوات الله علیه و آله روزی بعمار خطاب کرده فرمودند
ای عمار بما رسیده است که تو جنب شده بودی چون آب نبود
که غسل کنی چون کردی عمار گفت بدن خود را در خاک گردانیدم ای
رسول خدا امام علیه السلام گفت بعد از ان حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله با و گفتند الاغان بر نیوجه در خاک میغلطند چرا انچنین نکردی
و هر دو دست مبارک را بجانب زمین فرود آوردند و بر خاک

نهادند و بعد از آن مسح کردند پیشانی خود را با انگشتان خود و هر دو دست
را یکی را بدیگری و اعاده نکردند بواسطه مسح دستها دست نهادن
بر خاک را

و روایتی که محیی السنه که از علماء اهل سنت است در کتاب
مصابیح نقل کرده است و عبارت آن اینست قَالَ عَمَّارٌ کُنَّا
فِی سَرِیَّةٍ فَاَجْنَبْتُ فَتَمَعَّکْتُ فَصَلَّیْتُ فَذَکَرْتُ
لِلنَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ اِنَّمَا کَانَ یَکْفِیکَ
هٰکَذَا فَضَرَبَ النَّبِیُّ ص بِکَفَّیْهِ الْاَرْضَ وَ نَفَخَ فِیهِمَا ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ وَ کَفَّیْهِ
یعنی عمار گفت در لشکری بودیم و مرا جنابتی دست داد پس در
خاک غلطیدم و نماز کردم بعد از آن نقل کردم از آنحضرت
پیغمبر صلوات الله علیه و آله چون بخدمت آن حضرت رسیدم حضرت
فرمودند بدرستی که ترا این قدر کافی بود که بعمل آوری هر دو کف
مبارک را بر زمین زدند و برداشته نفس بر آن دمیدند که اگر
خاکی بر آن گرفته شده باشد دور شود بعد از آن مسح کردند بآن
روی خود را و سر دستهای خود را و کلام اینست که حمل بر وجه اول
که قلنا کلام راوی باشد نه کلام صحابه بهتر باشد چرا که حمل بر آنکه
قلنا حکایت ما از کلام صحابه است بغایت دورست و در حدیث
صحیحی که زرارة بن اعین روایت کرده است باین عبارت

واقعست که فَوَضَعَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ کَفَّیْهِ عَلَی الْاَرْضِ ثُمَّ مَسَحَ وَجْهَهُ وَ
کَفَّیْهِ و دلالت روایت ابن بابویه بر آنکه تیمم مذکور فعل پیغمبر صلوات الله
علیه باشد در معرض منعست چه احتمال دارد که ضمیر انّه هو در روایت
مذکوره راجع بامام علیه السلام باشد و بر تقدیر تسلیم که راجع به پیغمبر
صلوات الله علیه لازم نمی آید که ضمایر این روایت نیز چنان باشد چه
میتواند که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله بجهة عمار بیان کرده باشند
و امام علیه السلام بجهت داود بن نعمان اگر گویند احتیاج عمار و امثال
او بمعرفت کیفیت تیمم چندان دور نیست چرا که میتواند بود که واقعه
مذکوره در مبداء اسلام بوده باشد قبل از آنکه آیت تیمم نازل
شود و کیفیت آن اشتهار یابد اما احتیاج داود بن نعمان بمشاهده
کیفیت تیمم امام علیه السلام بغایت دورست و نهایت استبعاد
دارد چرا که راوی مذکور از افاضل راویان حدیث است و همه
کس تعریف او بفضل و کمال کرده است و احادیث بسیار از او روایت
شده چون تواند بود که کیفیت تیمم که دانستن آن از ضروریات
دینیست برو مخفی مانده باشد پس حمل روایت بر آنکه استفسار مذکور
از عمار و اصحاب واقع شده باشد و تیمم مذکور فعل حضرت پیغمبر
صلوات الله علیه اولی باشد بلکه متعین جوابش آنست که احتیاج
داود بن نعمان بمشاهده تیمم امام علیه السلام نه بواسطه آن بوده است

که او میدانسته است که تیمم غلطیدن در خاک نیست بلکه بواسطهٔ اختلافی
که در کیفیت تیمم میان اهل اسلام بوده چراکه فرق امت را اقوال
مختلف در آن هست چه بعضی مسح تمام روی و تمام دستها را تا
مرفق واجب میدانند و بعضی تخصیص کرده اند وجوب مسح را بر پیشانی
و سر دستها از زند و بعضی در مطلق تیمم خواه بدل از وضو یکمرتبه زدن
دست را بر زمین واجب میدانند و بعضی دو مرتبه و بعضی تفصیل
داده اند و میگویند در تیممی که بدل از وضو باشد یکمرتبه واجبست
و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه و بعضی گفته اند سه مرتبه واجب است
یکمرتبه بجهت مسح جبهه و یکمرتبه جهت مسح دست راست و یکمرتبه جهت
مسح دست چپ پس بعد از مشاهدهٔ این اقوال مختلف اگر داود
اراده کرده باشد که بالمعاینه از حضرت امام علیه السلام مشاهده
کند تا او را اطمینان خاطری بهم رسد و شبهه که از ملاحظهٔ اختلاف
مذکور او را رو داده باشد رفع شود چندان دور نخواهد بود
والله اعلم **نمایش اول** قول امام علیه السلام درین حدیث نسبت به
پیغمبر صلی الله علیه و آله که و هو یهزؤ به بحسب ظاهر در معرض اشکال است
و احتیاج بتوجیه دارد چراکه استهزا و تمسخر از مرتبهٔ نبوت
نیست و از آنجهتست که چون قوم موسی علی نبینا و علیه السلام او را
گفتند اتتخذنا هزوا یعنی آیا ما را استهزا و تمسخر میکنی و ما را قابل آن

خواه بدل از غسل باشد صح

اند کرده قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین گفت پناه میجویم بپروردگار
خود از آنکه از جملهٔ جاهلان باشم کنایه از آنکه استهزا و تمسخر عمل ارباب جهالت
و نادانیست و جمعی که بوئی از معرفت و دانائی بمشام ایشان رسیده است
و حتی ارباب عقل نیز کرده اند پیرامون آن نمیگردند پس امری که مثل موسی
پیغمبری از اعاظم اولو العزمست از اعمال جاهلان خوانده است چون تواند
بود که از حضرت مقدسهٔ مصطفوی علیه من التحیات ازکاها و من التسلیمات
اتمها واقع شود و بر تقدیر تسلیم جواز وقوع آن از حضرت صلوات الله
علیه نسبت بجمعی که قابل آن باشند صدور آن از حضرت نسبت بعمار یاسر
که از اعیان صحابه رضوان الله علیهم بوده است و مرتبهٔ بزرگی در
میان ایشان داشته و بثبوت پیوسته است که حضرت صلوات الله
علیه و آله همیشه او را گرامی میداشته اند و با او بتعظیم و توقیر سلوک می
کرده اند و نهایت محبت و توجه باو داشته اند چنانچه نسبت باو بر
زبان معجز بیان جاری ساخته اند که عمار جلدة بین عینی تقتله الفئة الباغیة یعنی
عمار بمنزلهٔ پوست میان چشمهای منست یعنی جبهه مرکب از شرافتی که
بر سایر اعضا دارد محل سجدهٔ پروردگار واقعست [illegible] شهید
خواهند ساخت او را جمعی که از اهل بغی و ضلالت باشند و در حرب
صفین بر دست لشکر معاویه کشته شد چون مجوّز باشد و نهایت الحکم
درین باب توان گفت آنست که استهزا اینجا در معنی حقیقی مستعمل نیست

بلکه معنی مستعمل نیست بلکه معنی مجازی آن اراده شده و مراد نوعی از
مزاح و مطایبه است که از جانب شرع حرجی در آن نیست و صدور آن
از حضرت و اصحاب در اخبار نقل شده و وقوع آن نسبت بکبار و
امثال او خللی در شان ایشان نمی نماید بلکه مشعر بزیادتی مرتبه و قرب
ایشانست نزد حضرت صلوات الله علیه چه اگر آن از بزرگان وقوع
نمی یافت مگر نسبت بجمعی که بزیادتی قرب و مرتبه نزد ایشان موصوف
باشند چه جبلی انسانست که بهر کس خصوصیت و محبت بیشتر دارد و موانست
با و بیشتر گرفته است او را در معرض مزاح و مطایبه که از نهایت انبساط
خاطر ناشی میشود در می آورد و بثبوت پیوسته که حضرت رسالت صلی الله
علیه و اله فرموده اند که انی امزح ولا اقول الا الحق یعنی از من مزاح
و مطایبه واقع میشود نهایتش میگویم مگر آنچه حق باشد و داستان
نقل آن از آنکه بجل آلایش میدهیم و حکایت مطایبه حضرت با پیرزنی
که از ایشان التماس کرد که بجهت او دعا کنند که حضرت عزت او را بهشت
ارزانی دارد مشهور است و آنچنان بود که حضرت در جواب او
بر سبیل مطایبه فرمودند اما علمت ان الجنة لا تدخلها العجائز یعنی هنوز
ندانسته که جنت جای امثال تو پیرزالان نیست و عجائز داخل آن
نمیشوند پیرزال مذکور شروع در قلق و اضطراب نمود که گناه پیر
زالان چه باشد که ازین سعادت محروم مانده اند حضرت چون

اضطراب او را مشاهده کردند تبسم فرموده این آیت را تلاوت
کردند که انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا یعنی بدرستی
که ما آفریدیم در بهشت ایشانرا از ابتدا آفریدن تازه
که نه بر وجه حمل و ولادت باشد پس میگردانیم ایشانرا دختران باکره
که هرگاه نزد شوهران خود آیند بکر نمایند و دوست و مهربان بشوهران
باشند و همه با یکدیگر همسال باشند در سن سی و سه سالگی که یکی پیر و یکی
جوان نباشند نقلست از ام سلمه که از پیغمبر صلوات الله علیه و اله
پرسید که ایشان کیانند حضرت فرمودند هن اللواتی قبضن فی
دار الدنیا عجائز شمطا رمصا یعنی جمعی اند از زنان که قبض روح ایشان
شده باشد در حالتی که عجوزه و پیر شده باشند و موی سر سفید کرده
و گوشهای چشم ایشان ریم کرده و در بعضی تفاسیر مذکور است که دختران
خورد را با آن سن سازند و پیران سال دار را با آن سن رد نمایند و بشوهران
خود که در دنیا داشته اند دهند و اگر شوهران ایشان متعدد باشند
بشوهر آخرین دهند و اگر در دنیا شوهر نداشته باشند یا داشته باشند
و بهشتی نباشند یکی از جوانان بهشت دهند و در حدیث وارد است که
شوهر آخر از نیز چنین مذکور نقل نماید چنانچه از پیغمبر صلوات الله علیه و اله
روایت شده است که فرموده اند یدخل اهل الجنة الجنة جردا مردا
بیضا مکحلین جعادا ابناء ثلث و ثلثین سنة یعنی داخل میشوند اهل بهشت بهشت را

در حالتی که بی موی و امرد باشند و خوش چشم و سرمه کشیده و جعد موی
و در سن سی و سه سالگی نمایش دویم وضع یدین بر ارض در حال تیمم که
درین حدیث واقعست اگرچه در بعض احادیث دیگر نیز باین عبارت
واقع است اما در اکثر احادیث تعبیر از ان بضرب یدین شده است
یعنی زدن دست بر خاک که آن عبارت از وضع با اعتماد است نه وضع
مطلق و والد بزرگوار را درین مقام تحقیقیست که در شرح رسالهٔ الفیه
که نگاشتهٔ قلم تحقیق وست ایراد ان کرده است و چون مقام مقتضی
ذکر آن نیست کسی که اراده اطلاع بر ان داشته باشد بشرح مذکور
رجوع نماید و بر تقدیر خلافست میان علمای ما در آنکه فعل مذکور جزو
افعال تیممست و واجبست که نیت تیمم بر ان مقدم باشد یا آنکه بمنزلهٔ
اغتراف در وضوست که عبارت از برداشتن آب بدست بواسطه
شستن روی و چنانچه آنرا از افعال وضو شمرده اند این نیز از
افعال تیمم نیست و ظاهر کلام اکثر علما رضوان الله علیهم اشعار بر اختیار
شق اول دارد که جزو تیممست نهایتش شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه
در کتاب نهایة الاحکام شق ثانی را اختیار کرده است و فعل مذکور
را خواه وضع ید باشد و خواه ضرب ید جزو تیمم نمیداند چنانکه اغتراف
جزو وضو نیست بلکه فعل مذکور بمذهب وی علتیست واجب خارج افعال
تیمم و شیخ شهید علیه الرحمه بر وفق اختیار این مذهب دو اعتراض کرده است

اول آنکه اغتراف در وضو فی نفسه واجب نیست بلکه بر وجه دیگر رسانیدن
آب بر روی میسر باشد مثل زدن روی بر آب یا داشتن روی در
زیر ناوودان و امثال ان وجوب اغتراف ساقط خواهد بود بخلاف
فعل مذکور در تیمم که فی نفسه واجبست و فعل مذکور دیگر مثل وضع پیشانی
بر خاک و امثال ان بدل ان نمیتوانند شد پس میان ان و اغتراف فرق باشد و جوابش
آنست که فرق مذکور بمذهب علامه ضرری ندارد و او نیز قایلست بانکه
فعل مذکور در تیمم فی نفسه واجبست نهایتش شرط میداند نه جزو و عجبی
نیست ازانکه فعل در عبادتی واجب باشد و جزو نباشد چنانچه در اعتکافی
که در شهر رمضان المبارک واقع باشد گفته اند که روزه ایام اعتکاف
مذکور شرط است و جزو اعتکاف نیست مگر آنکه غرض شیخ شهید علیه الرحمه
باشد که قیاس آن بر اغتراف خوب نیست چرا که بنابر تفرقهٔ مذکور قیاس
مع الفارق میشود و قیاس مع الفارق را علما اختیار نکرده اند
دویم آنکه اگر حدثی واقع شود میان اغتراف و شستن رو همه اتفاق
دارند بر آنکه خلل در وضو نمی نماید چون بهمان آب نیت کرده رو را
بشوید وضو صحیح است بخلاف فعل مذکور در تیمم که بعد از ان و قبل از
مسح جبهه اگر حدثی واقع شود بان دست مسح جبهه نمیتوان کرد و اعاده
ضرب یا وضع ید بر ارض واجبست و جوابش آنست که اگر غرض شیخ شهید
علیه الرحمه آنست که وقوع حدث میان ضرب ید و مسح جبهه بمذهب

علامه نیز موجب ابطال تیمم است و واجبست اعاده آن لان التیمم چنان
باشد چه او در نهایة الاحکام تصریح کرده است باآنکه وقوع حدث
مذکور خلل در صحت تیمم میکند و موجب اعاده ضرب یدین بر ارض نیست
و اگر غرض او آنست که خلل مذکور بمذهب دیگرانست که فعل مذکور را
جزو تیمم میدانند بعلامه ضرری نخواهد داشت و باید دانست
که علامه قدس سره با وجود آنکه حکم بعدم جزویت فعل مذکور کرده
جایز داشته است که نیت تیمم مقارن آن واقع شود و بنابرین برده است
که هرگاه چنان واقع شود لازم می آید که نیت مقارن هیچ جزو از
اجزای تیمم نشده باشد چه مقارنت نیت محقق نیست مگر بمقارن
داشتن آن بجزو اول و حال آنکه مقارنت نیت در جمیع عبادات واجبست
انجا اگر کسی بگوید که در وضو نیز تجویز شده است که نیت را مقارن
شستن دستها یا مضمضه یا استنشاق دارند و حال آنکه هیچکدام
از آنها جزو وضو نیست پس اگر تجویز مقارنت نیت تیمم بفعلی که جزو
نباشد متضمن عدم تحقق مقارنت واجبه باشد چرا که آنها بالاجماع
جزو وضوی واجب نیست اما بعد از مقارنت نیت بآن جزو وضوی
کامل میشود چنانچه از علما تصریح بآن واقع شده است پس مقارنت
نیت مخصوص بآن متضمن مقارنت نیت بوضوی کامل خواهد بود و چون
کامل فرد وضوی واجبست پس مقارنت نیت بوضوی واجب نیز

اگرچه

متحقق شده باشد مگر آنکه بگوییم مذهب علامه نیز آنست که فعل مذکور نیز
بالاصالة جزو تیمم نیست بحیثیتی که واجب باشد تقدیم نیت بر آن مانند مسح جبهه
و یدین اما هرگاه نیت مقارن آن شود جزو تیمم میشود بر نسبت اغتراف در
وضو و بنابرین هیچ تفرقه میان فعل مذکور و اغتراف نخواهد بود طراز
ظاهر فعل امام علیه السلام فمسح وجهه اشعار بآن دارد که در تیمم مسح تمام رو واجب
باشد و این مذهب علی بن بابویه است از علمای ما و بعض احادیث دیگر نیز
درین حکم مؤید اوست نهایتش سید مرتضی علم الهدی اجماع نقل کرده است
بر آنکه مسح تمام رو واجب نیست و بعضی احادیث معارضند قول او نیز هست که
بعضی از آنها ناطق است بوجوب مسح جبهه و بعضی بمسح جبینین و شیخ ابو القاسم
رحمه الله حکم کرده است بتخییر میان مسح تمام روی و بعض روی یعنی جبهه هر
کدام اختیار شود واجب در ضمن آن بفعل آمده است و نقل مذهب مذکور
از ابن ابی عقیل نیز کرده است و گویا واجب بودن مسح تمام رو را که در کلام
سید مرتضی رحمه الله واقعست حمل کرده است بر عدم وجوب بعینه و اما استیعاب
دستها در مسح بحیثیتی که مسح دستها تا مرفقین واجب باشد این حدیث صریحست
در عدم آن نهایتش علی بن بابویه آنرا واجب دانسته بواسطه آنکه در بعضی اخبار
بر این وجه وارد شده است و اگر در آن نیز قایل بتخییر شویم میان مسح
دستها تا مرفق و میان مسح پشت دستها تا زند مانند روی چندان دور
نخواهد بود و الله اعلم نمایش سیوم باید دانست که ظاهر این حدیث

دلالت دارد برآنکه امام علیه السلام در حال اخبار از تیمم حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله یا حضرت رسالت صلوات الله علیه در حال بیان
تیمم عمار علی الاحتمالین المذکورین در زدن دستها بر ارض یکمرتبه اکتفا
کرده باشد و هیچ شک نیست که سخن از تیمم جنب میکذشته است
بواسطه آنکه عمار بواسطه رفع جنابت تیمم کرده بود چنانچه سبق ذکر یافت
پس این حدیث بحسب ظاهر حجت جمعی تواند بود که در مطلق تیمم خواه
بدل از وضو باشد خواه بدل از غسل یکمرتبه زدن دست را بر زمین
کافی میدانند و بین التیممین تفرقه نکرده اند مثل سید مرتضی علم الهدی
و شیخ مفید علیهما الرحمه و مؤید مذهب ایشانست حدیث موثقی که
زراره درین باب روایت کرده و حدیث حسنی که از ابن مقدام
نقل آن ثبوت رسیده است مترجم کوید حدیث موثق مذکور
حدیثیست که عبدالله بن بکیر از زراره بن اعین روایت کرده است
که او کفت سألت ابا جعفر علیه السلام عن التیمم فضرب بیدیه الارض
ثم رفعهما فنفضهما ثم مسح بهما جبهته وکفیه مرة واحدة یعنی سؤال کردم از امام
محمد باقر از کیفیت تیمم یعنی پرسیدم از آن حضرت که تیمم را چون باید
کرد امام علیه السلام در مقام تعلیم این معنی درآمده زدند هر دو دست
مبارک را بر زمین بعد از آن برداشتند و تکان دادند که از خاکی
بران کرفته باشد بریزد بعد از آن مسح کردند بآن دستها پیشانی

خود را و هر دو پشت دست خود را یکمرتبه و حدیث حسن مذکور حدیثی است که
عمر بن ابی المقدام از امام بحق ناطق امام جعفر صادق نقل کرده است که آنحضرت
وصف التیمم فضرب بیدیه الارض ثم رفعهما ثم مسح علی جبینه وکفیه مرة واحدة
یعنی بیان کردند امام علیه السلام کیفیت تیمم را برین وجه که زدند هر دو دست
مبارک را بر زمین پس برداشتند و تکان دادند بعد از آن مسح کردند هر دو
جبین و هر دو پشت دست خود را یکمرتبه چون درین دو حدیث تخصیص نیافته
تیمم به تیمم بدل از وضو یا تیمم بدل از غسل و هر دو حدیث صریحست در آنکه
امام علیه السلام در هر دو مسح بیک ضرب اکتفا کردند هر آینه مؤید و مقوی
مذهب سید مرتضی و شیخ مفید علیهما الرحمه است که در مطلق تیمم خواه بدل از غسل
باشد خواه بدل از وضو یکمرتبه زدن دستها را بر زمین کافی میدانند
و میکویند که در تیمم بدل از غسل احتیاج بدو ضرب نیست و چون عبدالله بن
بکیر که راوی حدیث اولست اکرچه ثقه در مذهب خود عادل بوده است
فطحی مذهب بوده است یعنی بعد از امام جعفر صادق علیه السلام عبدالله
افطح پسر بزرک او را امام میدانسته و بامامت امام موسی کاظم قایل نبود
و عمر بن ابی المقدام راوی حدیث دویم اکرچه امامی مذهب بوده و علماء رجال
مدحش کرده اند و صفات نیک او را ذکر کرده اند اما عادل و ثقه
نبوده است حدیث اول را موثق نامند و حدیث دویم را حسن چه
مراد بحدیث موثق آنست که راویان آن تا معصوم همه ثقه و راست کو

فنفضهما

باشند و علما رجال از زرارت گویی و ثقه بودن ایشان خبر داده باشند
ولیکن همه امامی مذهب نباشند بلکه بعضی از ایشان یا همه مخالف مذهب باشند
و مراد بحدیث حسن آنکه راویان آن همه امامی مذهب باشند و ممدوح ولیکن
همه محکوم بتوثیق و عدالت نباشند و حدیثی که راویان آن تا معصوم همه
امامی مذهب و عادل باشند آنرا صحیح میگویند چنانچه بتحقیق ذکر یافت آنچه
غیر این سه قسمت ضعیف می نامند و آن نیز چند قسمت چنانچه در محل خود
تفصیل یافته است و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب مختلف از
استدلال مذکور بدین وجه جواب گفته است که این حدیث و امثال آنرا
دلالت نیست بر آنکه تیممی که امام علیه السلام وصف آن کردند بدل از
غسل بود یا بدل از وضو و جنب بودن عمار در آن وقت و قصه او دلالت
ندارد بر آنکه حضرت بیان تیمم بدل غسل کرده باشند چه میتواند بود که
سایل بعد از مطایبه حضرت با عمار یا بعد از اخبار امام علیه السلام از آن
از کیفیت تیمم مطلق سوال کرده باشد یا از کیفیت تیممی که بدل از وضو باشد
و مخفی نماند که این تاویل که علامه رحمه الله مرتکب آن شده اند بغایت دور
و سوق کلام ابا تمام از آن دارد و حدیث قصه عمار که ابن بابویه
علیه الرحمه از زراره بروجه صحیح نقل کرده و در بحث دوم بتحقیق ذکر
یافت صریحست در آنکه تیمم حضرت رسول صلوات الله علیه و آله بیان تیمم
بدل از غسل بوده انتهی نه تیمم مطلق چرا که بعد از آنکه عمار نقل تیممی که بدل از غسل

جنابت

جنابت کرده بود بحضرت عرض کرد حضرت صلی الله علیه و آله بروجهی که گذشت با او
خطاب کرده فرمودند چرا اینچنین نکردی و تیمم مذکور را بیان فرمودند
و این صریحست در آنکه تیممی که عمار را بدل از غسل جنابت می بایست کرد
اینچنان می بایست واقع شود و نیز حدیث مذکور صریحست در آنکه زیاده
از یک مرتبه دستهای مبارک را بر زمین نزدند چه در آخر حدیث واقعست
که ولم یعد ذلک یعنی اعاده نکردند حضرت زدن دستها را بر زمین پس بنابر این
مذهب سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمه خالی از قوتی نباشد و
بعضی احادیث و روایات که دلالت دارد بر تعدد ضرب بنابر این
در تیمم مکلف که محمول شود بر استحباب ضرب ثانی تا موافقت بهم رسد میان
حدیث صحیح زراره که مذکور شد و میان آنها و توفیق میان ایشان بدین وجه
بهترست از توفیقی که دیگران کرده اند و گفته اند احادیثی که دال بر تعدد
ضربست محمول است بر تیممی که بدل از غسل باشد و احادیثی که اشعار بر
وحدت ضرب دارد بر تیممی که بدل از وضو باشد چنانچه میان متأخرین
مشهورست چرا که در بعضی احادیث نزدیک بصریحست در آنکه در تیمم
بدل از غسل نیز ضرب یکمرتبه واجبست و آنچه بعضی گفته اند که چون عمل
وضو اخف است از عمل غسل مناسب آنست که در تیمم بدل از وضو یکمرتبه ضرب
واقع شود و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه قابلیت آن ندارد که دلیل حکمی
از احکام شرعی شود و حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه بوساطت

للوضوء والغسل ح

زراره از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است بر نهجی که زراره
گفت سؤال کردم از امام علیه السلام از کیفیت تیمم فرمود هُوَ ضَرْبٌ
وَاحِدٌ لِلْوُضُوءِ وَالْغُسْلِ مِنَ الْجَنَابَةِ تَضْرِبُ بِيَدَيْكَ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ تَنْفُضُهُمَا مَرَّةً
لِلْوَجْهِ وَمَرَّةً لِلْيَدَيْنِ اگر شیخ ابو القاسم رحمه الله نیز در کتاب معتبر او
موافقت کرده است در فهم تفصیل مشهور از آن اما بعد از تأمل ظاهر
میشود که دلالت بر تفصیل مذکور ندارد بلکه بعضی دعوی کرده اند دلالت
بر تفصیل مذکور ندارد بلکه بعضی دعوی کرده اند دلالت آنرا بر تعدد
ضرب بر مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل غسل تا آنکه ابن
بابویه بآن استدلال کرده است بر تعدد ضرب در تیمم مطلقا و حق
آنست که این حدیث نسبت بآنچه شیخ قدس سره و شیخ ابو القاسم از آن
فهمیده اند و نسبت بآنچه ابن بابویه از آن استنباط کرده مجمل است
و نص در مدعای هیچکدام نیست چرا که قول امام علیه السلام که هُوَ ضَرْبٌ
وَاحِدٌ محتمل است که معنی هو نوع واحد باشد یعنی تیمم همه یکنوعست و
انچنان نیست که تیمم بدل از وضو نوعی باشد و تیمم بدل از غسل نوعی دیگر و اند
ضرب بمعنی نوع در عرف اهل شرع شیوع تمام دارد چنانچه گفته اند
الطَّهَارَةُ ضَرْبَانِ مَائِيٌّ وَتُرَابِيٌّ یعنی طهارت بر دو نوعست طهارت
باب و آن وضو و غسل است و طهارت بخاک و آن تیممست و احتمال
ان کلمه والغسل مجرور خوانده شود بعطف آن بر الوضوء چنانچه ظاهر

آنست و جمله تَضْرِبُ بِيَدَيْكَ الی آخره تفسیر ضرب مذکور بوده باشد یعنی
در مطلق تیمم خواه بدل از غسل و خواه تیمم بدل از وضو می باید که ضرب یدین بر وجهی
بوده باشد که دستها دو مرتبه بر زمین زده شود و هر مرتبه بعد از برداشتن
از زمین تکانیده شود یکمرتبه بواسطه مسح رو و یکمرتبه بواسطه مسح یدین و
محتمل است که ضرب بمعنی خود باشد چنانچه ظاهر آنست و کلمه والغسل مرفوع
خوانده شود که ابتدای کلام بوده باشد نه جزو کلام اول یا مجرور
خوانده شود بحرف جر محذوف متعلق به تضرب که کلام درین تقدیر
باشد که وتَضْرِبُ بِيَدَيْكَ لِلْغُسْلِ مِنَ الْجَنَابَةِ مَرَّتَيْنِ الی آخره و عطف آن
قبیل عطف جمله فعلی باشد بر جمله اسمی و حاصل معنی آنکه تیمم از برای وضو
یکضربتست و از برای غسل دو ضرب چنانچه مشهور است و بالجمله بر هر دو
تقدیر ناچار است در حدیث مذکور از ارتکاب خلاف ظاهر اما بر حمل
اول بواسطه آنکه ظاهر از ضرب درینمقام آنست که بمعنی زدن دست
باشد نه بمعنی نوع و اما بر حمل ثانی بواسطه آنکه ظاهر عطف مفرد بر مفردست
نه عطف جمله بر جمله و تقدیراتی که در کلام مذکور شد نیز خلاف اصل است
و بخاطر میرسد که ممکنست که ضرب محمول شود بر ضرب یدین بر ارض چنانچه
ظاهر آنست و کلمه والغسل مجرور خوانده شود و معطوف باشد بر
الوضوء همچنانچه ظاهر آنست نیز نهایتش مراد از قول حضرت که ضرب
واحد وحدت نوعی باشد و خواه بدل از غسل یکنوع است یعنی آنچنان

[illegible]

نیست کما انحای آن در تیمم مختلف باید که واقع شود مثل آنکه در یکی باید
اجتماع دستها در ضرب بیشتر باشد و در دیگری کمتر یا در یکی از علوق تراب
شرط باشد و در دیگری نباشد و امثال آن از اختلافات محتمله و حمل
وحدت بر وحدت نوعی نیز که درین محل ارتکاب شده اگرچه خلاف ظاهر
اما برین تقدیر ارتکاب خلاف ظاهر چنانچه مخفی نیست کمتر است از
حملین بها بقین والله اعلم **انجام** باید دانست که میان علمای ما رضوان الله
علیهم اشتهار یافته است که در تیمم علوق تراب بر دستها شرط نیست
یعنی لازم نیست که زدن دستها بر زمین بر وجهی وقوع یابد که قدری
خاک بعضی از کفها گرفته شود و ابن جنید از علمای ما و نیز جمعی از علمای
اهل سنت علوق مذکور را در تیمم شرط میدانند و بر مذهب مشهور
برین وجه استدلال شده است که بعضی روایات صحیحه وارد است
که دلالت بر استحباب نفض دارد که عبارت از تکاندن دستهاست
بعد از برداشتن از زمین و اگر علوق تراب شرط میبود نفض
مذکور سنت نمی بود چه هیچ شک نیست که نفض بواسطه آنست که اگر
خاکی یا گردی در دستها مانده باشد بریزد و در وقت مسح رو بر رو کشیده
نشود پس هرگاه دور کردن خاک از دست سنت باشد چون توانند
بود که علوق آن واجب باشد و والد بزرگوار در شرح الفیه اشاره
بضعف این استدلال کرده اند و گفته اند تجربه حاکم است بآنکه

بمجرد تکاندن دست جمیع آنچه از خاک در کفها گرفته شده باشد نمی ریزد بلکه
اجزای صغیر غباری باقی میماند پس میتواند بود که غرض از نفض آن باشد
که اگر خاک بسیاری در دستها بوده باشد که مسح آن باعث آن باشد که رو
خاک آلود و بدنما شود یا پاره ریخته شود و آن مرتبه باقی نماند نه آنکه مطلقا شیئی
از آن در دست نماند پس استحباب نفض منافات نداشته باشد
با اشتراط علوق و بر روایات مذکوره استدلال بر عدم اشتراط علوق میتوان
کرد بلکه میتوان دعوی کرد که دلالت بر اشتراط آن میکنند چرا که استحباب
نفض در روایات مذکوره مطلق واقع شده بی آنکه مقید بحال علوق تراب
باشد و ظاهر است که تا علوق تراب متحقق نباشد نفض واقع نمیتواند
شد و سنت بعمل نخواهد آمد پس علوق تراب شرط باشد و نهایت آنچه در
جواب توان گفت آنست که استدلال برین وجه کاهی تمام است که
نفض مذکور واجب باشد و هیچکس از علما قایل بوجوب آن نشده است
بعد از آن در مقام تقویت استدلال ابن جنید شده اند بآیه کریمه فامسحوا
بوجوهکم و ایدیکم منه برین وجه که من در کلمه منه ظاهر آنست که من تبعیض باشد
یعنی مسح کنید در حال تیمم بعضی از روی خود را و بعضی از دستها خود را
ببعضی از خاک چرا که اگر محمول بر من ابتدائی شود باین معنی که مسح رو
و دستها را بر وجهی بکنید که ابتداء آن از خاک باشد معنی بغایت ناخوش
و بی ماحصل میشود و هرگاه من تبعیض باشد لازم خواهد بود که مسح بعضی

از خاک واقع شود و این متحقق نمیتواند شد مگر بعلوق قدری از خاک در
دستها پس علوق واجب باشد و گفته اند آنچه روایت صحیح زراره که
از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اشعار بآن دارد که ضمیر منه راجع
به تیمم است منافات بآن ندارد که من من تبعیض باشد چه عبارت
حدیث مذکور درین باب آنست که امام علیه السلام بعد از ذکر آیت
وضوء و تفسیر آن فرموده اند این ثم قال فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه فلما ان وضع الوضوء عن من لم یجد الماء
اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل بها وایدیکم منه ای من
ذلک التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لا یجری علی الوجه لانه یعلق من ذلک
الصعید ببعض الکفین ولا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید الله لیجعل علیکم
فی الدین من حرج والحرج الضیق یعنی حضرت عزت تعالی وحده العزیز
بعد از فراغ از بیان وضوء فرموده که اگر موجب وضوء بهم رسید
شما را پس نیابید آبی تا بآن طهارت کنید پس تیمم کنید بخاک پاک بر نهجی
که مسح کنید بعضی از روی خود را و بعضی از دستهای خود را ببعضی از آن
پس چون وضع کرد و ساقط ساخت وضوء را از کسی که آب نیابد
بدل بعضی از غسل مسح را قرار داد بواسطه آنکه گفت مسح کنید بعضی
از رو را و بعد از آن متصل ساخت بآن و گفت مسح کنید دستهای خود را
یعنی بعضی از دستهای خود را بآن یعنی بآن تیمم بواسطه آنکه میدانست

که خاک تمامه بر رو جاری نمیشود چه اگر بعضی از کفهای دست خاک گرفته
میشود و بعضی نمیشود و بعد از آن گفت ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج
یعنی نگردانیده است پروردگار شما در امور دین بر شما حرجی و مراد
بحرج تنگی است و دلیل ساخته اند کلام حضرت را در آخر حدیث مذکور
که لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکفین ولا یعلق ببعضها بر اشتراط علوق
تراب در تیمم چنانچه مذهب ابن جنید است و گویا وجه دلالت کلام مذکور
برین مطلب آنست که روایت دلالت کرد بر آنکه حضرت عزت چون دانسته اند
که بر خاک مذکور در وقت مسح روی بر جمیع رو جاری نمیشود بواسطه آنکه بعضی
از دست میگیرد و بعضی نمیگیرد گفته اند مسح کنید بعضی از روی و بعضی از دستهای
خود را ببعضی از خاک و کسی که در عبارت روایت مذکور و تعلیل امام ع
چنانچه حق تامل است تامل نماید اشعار روایت مذکور بوجوب علوق تراب
در دست بر وجهی نخواهد ماند و بر و معلوم خواهد شد که تیمم که امام علیه الصلوة
والسلام ضمیر منه را راجع باو ساخته اند مراد بآن خاکیست که تیمم بر آن
واقع میشود نه نفس تیمم والله اعلم **حدیث هفتم** روایت شده است بسند
مذکور جنید مذکور از شیخ سعید شهید شیخ قدس الله روحه که گفت خواندم بر
شیخ فخر الدین بن مطهر دام فضله در خانه شیخ مشار الیه که در حله واقع
بود آخر روز جمعه بیستم شهر جمادی الاولی سال هفتصد و پنجاه و شش هجری
و شیخ مذکور گفت خواندم بر پدر بزرگوار خود شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه

و او گفت روایت کرد مرا پدر من شیخ سدید الدین از سید رضی الدین
بن طاوس که از اعیان علمای امامیه است و مصنف چندین کتاب و رساله
نهایت فضل و نهایت احتیاط که در دینیات داشته‌اند با وجود اهلیت
فتوی و اجتهاد در مقام تصنیف کتب فقهی نشده‌اند و آنچه نوشته‌اند
در ادعیه و آداب نوشته‌اند روح الله روحه العزیز از سید شمس الدین
فخار از شیخ محمد بن ادریس از شیخ عربی بن مسافر العبادی از الیاس بن
هشام الحائری از شیخ ابی علی المفید از والد او شیخ ابو جعفر طوسی قدس
سرهما از شیخ جلیل شیخ شهید مفید رحمه الله از ابو القاسم جعفر بن محمد از محمد بن
یعقوب الکلینی مصنف کتاب کافی در حدیث که از کتب معتبر حدیث شیعه است
و بکلینی مشهور و بر احادیث بسیار اشتمال دارد و در مدت بیست سال
اختتام یافته و باقی احوالش در سند حدیث پنجم سمت گذارش یافته است
رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از ثقه صدوق حماد بن
عیسی الجهنی البصری که گفت قال لی ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
یوماً یا حماد تحسن ان تصلی قال فقلت یا سیدی انا احفظ کتاب حریز
فی الصلاة فقال لا علیک یا حماد قم فصل قال فقمت بین یدیه متوجهاً الی القبلة
فاستفتحت الصلاة فرکعت وسجدت فقال یا حماد لا تحسن ان تصلی ما اقبح
بالرجل منکم یاتی علیه ستون سنة او سبعون سنة فلا یقیم صلاة واحدة
بحدودها تامة قال حماد فاصابنی فی نفسی الذل فقلت جعلت فداک فعلمنی

الصلاة فقام ابو عبد الله مستقبل القبلة منتصباً فارسل یدیه جمیعاً علی فخذیه قد ضم
اصابعه وقرب بین قدمیه حتی کان بینهما قدر ثلث اصابع منفرجات واستقبل
باصابع رجلیه القبلة لم یحرفهما عن القبلة فقال بخشوع الله اکبر ثم قرأ الحمد بترتیل
وقل هو الله احد ثم صبر هنیئة بقدر ما یتنفس وهو قائم ثم رفع یدیه حیال وجهه
وقال الله اکبر وهو قائم ثم رکع وملأ کفیه من رکبتیه منفرجات ورد رکبتیه الی
خلفه ثم سوی ظهره حتی لو صب علیه قطرة من ماء او دهن لم تزل لاستواء
ظهره ومد عنقه وغمض عینیه ثم سبح ثلثاً بترتیل فقال سبحان ربی العظیم وبحمده
ثم استوی قائماً فلما استمکن من القیام قال سمع الله لمن حمده ثم کبر وهو قائم
ورفع یدیه حیال وجهه ثم سجد وبسط کفیه مضمومتی الاصابع بین یدی رکبتیه
حیال وجهه فقال سبحان ربی الاعلی وبحمده ثلث مرات ولم یضع شیئاً
من جسده علی شیء منه وسجد علی ثمانیة اعظم الکفین والرکبتین وانامل ابهامی الرجلین
والجبهة والانف وقال سبعة منهن فرض یسجد علیها وهی التی ذکرها الله عز وجل فی
کتابه فقال وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً وهی الجبهة والکفان
والرکبتان والابهامان ووضع الانف علی الارض سنة ثم رفع راسه
من السجود فلما استوی جالساً قال الله اکبر ثم قعد علی فخذه الایسر وقد
وضع قدمه الایمن علی بطن قدمه الایسر وقال استغفر الله ربی واتوب
الیه ثم کبر وهو جالس وسجد السجدة الثانیة وقال کما قال فی الاولی
ولم یضع شیئاً من بدنه علی شیء فی رکوع ولا سجود وکان مجنحاً ولم یضع ذراعیه

یدیه صح

منه صح

علی الارض فصلّی رکعتین علی هذا و یداه مضمومتا الاصابع و هو جالس

فی التشهد فلمّا فرغ من التشهد سلّم و قال یا حمّاد هکذا صلّ **شرح** کلام بلاغت

نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول**

خلاصهٔ معنی کلام راوی آنکه گفت بمن روزی امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق

علیه السلام که ای حماد آیا نیکو میگزاری نماز را من گفتم ای سید و

مهتر کاینات من حفظ میکنم کتاب حریز را که در علم نماز تصنیف کرده است

چون تواند بود که نماز را نیکو نتوانم گزارد امام علیه السلام

فرمودند هیچ مانعی نیست ترا برخیز و نماز کن تا به بینیم که چون با آن

قیام مینمائی راوی گوید برخاستم در برابر امام علیه السلام و روی

توجه بقبلهٔ اسلام آوردم و افتتاح نماز بتکبیر احرام کردم و رکوع

و سجود و سایر آنچه همیشه در نماز بجا می آوردم بجای آوردم پس امام

علیه السلام بمن خطاب کرده فرمود ندای حماد نیکو نگزاردی نماز را

و از روی تعجب گفتند بسیار قبیح مینماید بمردی از شما که از عمر او شصت

سال یا هفتاد سال گذشته باشد و یک نماز را با تمام حدود و شروطی

که از جانب شارع مقرر شده برپای نداشته باشد راوی گوید

که از خطاب تعرض آمیز امام علیه السلام مرا بنهایت حزن و الم نفس

مرا دست داد پس گفتم جان من تو باد تعلیم کن بمن نماز را تا بعد از این

بر آن وجه بجا می آورده باشم امام علیه السلام بواسطهٔ بیان نماز بمن

فدای تو

بر پای خاستند و روی توجه بقبله کرده راست ایستاده و هر دو دست

مبارک را فرو گذاشته بر روی ران ها نهادند و انگشتان را بهم ضم

کردند و پاهای مبارک را بهم نزدیک داشتند چنانچه فاصلهٔ میان

ایشان بمقدار سه انگشت بهم گشاده بود و سر انگشتان پا را محاذی

قبله کردند چنانچه هیچ جانب انحراف نداشت پس از روی خشوع تمام

افتتاح نماز کرده و گفتند الله اکبر بعد از آن سورهٔ فاتحه را بترتیل

قرائت کردند و سورهٔ قل هو الله احد را بعد از آن خواندند و بعد از

فراغ از قرائت زمانی اندک که گنجایش نفس زدنی در آن باشد درنگ کردند

و هم آنچنان ایستاده هر دو دست مبارک را بر داشته برابر روی

گرفتند و گفتند الله اکبر و بعد از تکبیر برکوع رفتند و پر کردند کف دستها را

از سر زانوها و انگشتان دست را از هم گشاده داشتند و زانوها را

بجانب عقب شکستند و پشت مبارک را آنچنان مستوی و راست نگاه

داشتند که اگر قطرهٔ آب یا روغن بر میان آن میریختند هیچ جانب حرکت

نمیکرد چرا که هیچ جانب آن از جانب دیگر پست تر نبود که طبیعت آب

اقتضای حرکت بآن جانب کند و گردن را کشیده داشتند و چشمها را

هم گذاشتند و سه مرتبه با رعایت ترتیل این تسبیح را بر زبان معجز بیان

جاری ساختند که سبحان ربّی العظیم و بحمده بعد از آن راست ایستادند

و چون همه اندام همایون ایشان برقرار ایستاد گفتند سمع الله لمن حمده

و همچنین در حال ایستادن تکبیر گفتند بعد از آنکه هر دو دست مبارک را
برابر روی برداشته بودند بعد از آن بسجود رفتند و هر دو کف
دست را در برابر زانوها بهم کردند و انگشتان را بهم ضم کرده محاذی
رو بها گذاشتند و سه مرتبه این تسبیح را گفتند که سُبحانَ رَبّیَ الاَعلی وَبِحَمدِه
و در حال سجده هیچ یک از اعضا خود را چنان نکردند که بر عضو دیگر
نهاده شود و بر هشت عضو سجده کردند یعنی چنان کردند که بر وجه
اعتماد هشت عضو ایشان بر زمین نهاده شد هر دو کف دست و هر دو
سر زانو و هر دو انگشتان شصت پا و جبهه و انف که عبارت از
بینی است و فرمودند سجده بر هفت عضو از جمله فرضست که اگر ترک
شود نماز باطل میشود و آن هفت آنست که حضرت عزت در کلام
مجید یاد فرموده است درین آیت که وَاَنَّ المَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدعُوا
مَعَ اللهِ اَحَداً و آن دو کف دست و دو سر زانو و دو سر انگشت
شصت پا و جبهه و سجده بر انف که ارغام است سنت یعنی بفعل
آوردن آن متضمن ثواب بسیار است و بر ترک آن عقابی مترتب نیست
و بدون آن نیز نماز صحیح است بعد از آن برداشتند سر مبارک را
از سجود و چون راست نشستند گفتند اللهُ اکبر بعد از آن بر ران چپ
خود نشستند و گذاشتند پشت پای راست را بر شکم پای چپ و
گفتند اَستَغفِرُ اللهَ رَبّی وَاَتوبُ اِلَیه یعنی طلب مغفرت و آمرزش

یکی از ابهام

مینمایم

مینمایم از خدای که پروردگار منست و رجوع میکنم در همه حال با او و بسط
کلام در معنی توبه و حقیقت آن در حدیث سی و هشتم بیاید ان شاء الله تعالی
بعد از آن در حال نشستن تکبیر گفتند و بسجده دوم رفتند و گفتند در آن
آنچه در سجده اول گفته بودند یعنی سه مرتبه گفتند سُبحانَ رَبّیَ الاَعلی وَ
بِحَمدِه و هیچ یک از اعضای بدن مبارک را بر عضو دیگر نگذاشتند
که نهاده شود نه در سجود و نه در رکوع و در هر دو حال مُجَنَّح بودند یعنی بال
گشاده گشاده از آنکه ساعدها و بازوها را از بدن مبارک جدا
گرفتند و چنان نکردند که بر بدن نهاده شود و بعد از آن تشهد نشستند
و در حال تشهد انگشتان دست را بهم ضم کرده بر ران گذاشتند
و چون از تشهد فارغ شدند مبادرت بسلام نمودند و مراد در معرض
خطاب در او آورده فرمودند ای حماد برین وجه نماز بگذار

بخش دویم

یا حَمّادُ وَ اَحسَنُ اَن تُصَلّی مراد حماد بن عیسی جُهَنی است که منسوبست بقبیله
جُهَینه بضم جیم از قبایل عرب و از ثقات راویان حدیث شیعه است
و بخدمت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام رسیده
و از هر سه ایشان صلوات الله علیهم روایت کرده نقلست که کاظم
علیه السلام از برای او دعا کرد که خدای تعالی او را خانه و زنی و خدمتکاری
روزی کند و توفیق پنجاه حج بدهد و ببرکت دعای آن حضرت همه را
دریافت و چون بقصد حج پنجاه و یکم بجحفه رسید که میقات احرام اهل

شامت در حالی که میخواست غسل احرام بجای آورد غرق شد و عمر عزیزش
از هشتاد سال گذشته بود و بهشتاد و نه رسیده رحمة الله علیه اما احفظ
کتاب حریز حریز بجای بی نقطه و در آخرش رای نقطه دار حریز بن عبدالله
سجستانیست که اصل او از کوفه بوده و چون بسجستان سفر بسیار میکرده
بسجستانی مشهور شده است و از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است
و علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده اند و چند جلد کتاب تصنیف دارد
لا علیک لا لا نفی جنس است که اسمش را حذف کرده اند و حذف اسم
لا در امثال این عبارت شایعست و کلام میان فعل تعجب که اقبح است
و معمول آن که الرجل است بحرف جر و علمای نحو در جواز آن خلاف کرده
اند اخفش تجویز کرده و مبرد منع کرده و تجویز نکرده اند و مازنی و فراء در
ظرف جایز داشته اند و دلیل ایشان وقوع آنست در کلام عرب
چنانچه درین مثال که ما احسن بالرجل ان یصدق یعنی چه نیکو مینماید از
مرد راست گویی و هیچ شک نیست که وقوع آن در کلام امام
علیه السلام اقوی دلیل است بر جواز آن چنانچه مذهب مازنی و فراست
و کلمه منکم حالست از الرجل که بحسب معنی مفعول اقبح است یا صفت
اوست و چون الف لام او الف لام جنس است مانعی نیست
از آنکه صفت او غیر معرف بالف لام واقع شود خصوصا گاهی که
صفت ظرف باشد چه در ظرف توسعه هست که در غیر ظرف نیست

درین تقدیر است که لا باس علیک ما اقبح بالرجل منکم فصل کرده اند حضرت درین کلام حو حو

و مراد اینست که چه قبیح مینماید بمرد در حالتی که از شما باشد یعنی شیعه باشد
یا از صلحای شیعه یا مردی که صفت او اینست که از شماست یعنی
شیعه است یا از صلحای شیعه یجددها تامّة جار و مجرور متعلق است
بتقیم و تامّة یا حال است از یجددها یا صفت ثانی صلوتست فقال
الخشوع مراد بخشوع فروتنی نمودن و خوار داشتن نفس است در موقف
عبادت و ترسیدن او از معبود و باین معنی تفسیر کرده اند مفسرین
خشوع را در آیت کریمه والذین هم فی صلوتهم خاشعون که در صفت اهل ایمان
وارد شده است یعنی آنچنان کسانی که در نماز خود خشوع دارند و در
صحاح وارد است که خشع ببصره ای غضّه یعنی خشوع بچشم بمعنی بر نهادن
چشمست و باز داشتن آن از مشاهده محسوسات پس خشوع بدل
کنایه از فارغ داشتن آنست از خیالات و افکار و خشوع باعضا
کنایه از آرام داشتن آن و مانع آمدن آن از حرکات عبث
و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی طبرسی
در کتاب مجمع البیان از حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و
آله که آن حضرت دیدند مردی را که در اثنای نماز با ریش خود
بازی میکرد فرمودند اما انّه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه یعنی بدرستی که
اگر خشوع میداشت دل او بخشوع میبود جوارح و اعضای او یعنی
حرکتهای عبث نمیکرد و گفته است بعد از ذکر روایت مذکوره که

که در حدیث دلالت بر آنکه خشوع در نماز هم بدل میباید و هم باعضا
اما خشوع بدل آنست که فارغ دارد دل خود را از جمیع آنچه غیر
نماز است و بکلی همت او را مصروف بنماز دارد و چنان بکند که
در خانهٔ دل عابد غیر معبود و عبادت او چیزی راه نیابد و اما خشوع
بجوارح و اعضا آنست که چشم خود را از همه چیز بپوشاند که اشتغال
او بدین اشیا باعث شغل دل او بامر غیر عبادت نشود و بکلی اعضا
متوجه نماز باشد و بهیچ جانب التفات و میل نکند و جمیع اعضا را از
فعل عبث و حرکات بیکار باز دارد و ثم قرا الحمد بترتیل عبارت
از رعایت تأنی و آهستگی است در قراءت که تند و بشتاب خوانده
نشود و واضح گفتن حروف و الفاظ بر وجهی که جمعی که شنوند حرف حرف
آنرا توانند شمرد و مأخوذ است از قول عرب در صفت دندانهای
از هم گشاده که ثغر رتل و مرتل و ثغر دندان است و از امیر المؤمنین
علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمودند الترتیل
حفظ الوقوف و بیان الحروف یعنی ترتیل رعایت کردن وقف تام
و وقف حسن است در حال قراءت و اتیان بحروف بر صفاتی که
قرّا اعتبار کرده اند مثل همس و جهر و استعلا و اطباق و غنه و امثال آن
مترجم گوید وقف در اصطلاح قرا بریدن کلمه است از بعد وی
با قطع صوت و نفس و قصد آنکه بعد از آن دیگر قراءت نماید و آن

ترتیل م

منقسم

منقسم بر چهار قسمت تام و کافی و حسن و قبیح وقف تام آنست که کلمه که بر آن
وقف شده تعلق بما بعد نداشته باشد نه از روی معنی نه از روی لفظ
مثل وقف بر مالک یوم الدین که آنرا بحسب لفظ و معنی تعلق با ایاک نعبد که
بعد از آنست نیست و آنرا تام از آنجهت میگویند که سخن با آن بتمامت و
مخاطب را انتظار فقره که بعد از آنست نیست و وقف کافی آنست که
کلمه را که بر آن وقف شده تعلق بما بعد باشد از روی معنی نه از روی
لفظ مثل وقف بر مما رزقناهم ینفقون که بحسب لفظ کلام تمامست و
تعلق بما بعد ندارد اما بحسب معنی در حکم ما بعد و الذین یؤمنون است
شریکست و خبر هر دو یکیست و آنرا کافی از برای آن میگویند که قاری
را وقف بر آن کافیست و احتیاج باعادهٔ ما قبل نیست و وقف حسن
آنست که کلمهٔ مذکور تعلق داشته باشد بما بعد از روی لفظ اما بحسب
معنی توقف بما بعد نداشته باشد و معنی صحیح از آن بی ذکر ما قبل فهم شود
مثل وقف بر الحمد لله که اگر چه ما بعد آن که رب العالمین است بحسب ترکیب
صفت کلمه موقوف علیها است و بآن متعلق اما بی ذکر آن معنی صحیح از آن
مفهوم میشود و از این جهت آنرا حسن میگویند که وقف بر آن بحسب معنی
حسن و مفیدست و پیش قرا جایز اما بجهت رعایت تعلق لفظ ابتدا
بما بعد آن جایز نیست بلکه باز اعادهٔ آن نموده وصل باید کرد و وقف
قبیح آنست که معنی صحیح از آن بدون ذکر ما بعد مفهوم نباشد مثل وقف بر بسم

از بسم الله یا بر مالک از مالک یوم الدین و این قسم وقف جایز نیست نزد
قرا اگر بضرورت مثل انقطاع نفس و ضیق صوت و امثال آن وقف در
حال ابتدا بما بعد آن نباید کرد بلکه اعاده آن کرده بما بعد وصل
باید کرد و اکتفا بذکر تام و حسن که در کتاب واقع شده بر سبیل اکتفاست
و مراد رعایت وقف بر وجوه که مذکور شد و چون وقف کافی
و تام در حکم یکدیگرند که جایز است بی احتیاج باعاده اکتفا بذکر یکی
شده و وقف حسن چون در حکم آنها مخالفت دارد چه باعاده و وصل
بما بعد احتیاج دارد علیحده ذکر شده است و هرگاه رعایت
این اقسام وقف میشود ظاهرست که وقف قبیح واقع نخواهد شد پس
بذکر آن احتیاج نبود و همس فروگذاشتن آواز است و حروفی که
رعایت همس در آن باید کرد پیش قرا ده حرفست که در کلمات فحثه
شخص سکت جمعست و حروف مذکوره را مهموسه نامند از جهت
آنکه در وقت ادای ایشان آواز نرم بیرون می آید و نفس بند نمیشود
و جهر بلند کردن آواز است و لزوم رعایت آن در غیر حروف
مهموسه از حروف تهجی و آن حروف را مجهوره نامند زیرا که در وقت
تلفظ آنها می باید آواز بر داشته شود تا حدی که نفس بسته گردد
و استعلا طلب بلندی کردنست و حروفی که رعایت استعلا
در آن باید کرد هفتست مجتمع در خص ضغط قظ و این حروف را مستعلیه

گویند جهت آنکه در تلفظ آن زبان میل بالا میکند و در مقابل آن استفالست
یعنی میل بپایین کردن و حروف مستعلیه که مورد صفت مذکورند ما سوای
حروف سبعه مذکوره است از حروف تهجی و اطباق بمعنی پوشانیدن
و چسپانیدن است و حروفی که رعایت صفت مذکور در آن باید کرد
چهار است صاد و ضاد و طا و ظا و این حروف را حروف مطبقه نامند
بنابر آنکه در تلفظ ایشان میباید زبان کام بالا را بپوشاند و
بکام بالا بچسپد و در مقابل آن انفتاح است که بمعنی کشاده شدنست
و حروف آن غیر حروف اربعه مذکوره است از حروف تهجی که آنرا
حروف منفتحه گویند زیرا که در وقت تکلم بآنها می باید زبان از کام
بالا جدا شود و کشوده گردد و غنه عبارت از آوازیست که از درون
بینی در می آید چنانچه کسی که بینی خود را بگیرد یا زکام داشته باشد
ادای آن نمیتواند کرد و رعایت آن در نون و میم مشدده پیش
جمیع قرا لازمست مثل انّ الله و الجنة و الناس و ثمّ و لمّا و امثال
آن و همچنین کاملست تنوین و نون ساکن بما سوای حروف حلق و لام و را
از حروف تهجی برسد در چهار حرف که نون و میم و واو و یا باشد
با ادغام و در باقی با اخفا چنانچه در کتب قراءة بتفصیل مذکورست
و مراد با مثال آن که در کتاب واقع است باقی صفاتیست که
رعایت آن پیش قرا لازمست و آن غیر استفال و انفتاح که

مذکور شد شدت و رخاوتست و حالة بین الشدة و الرخاوه و حروف
شدیده که صفت شدت در آن مرعیست در کلمه اجد قط بکت
حروف بین الشدة و الرخاوه در لفظ لم نرع و حروف رخوه ماسوای
حروف مذکورست از حروف تهجی زیرا که رخاوه بمعنی سستی است
و در تلفظ آنها آواز سست بیرون می آید و نفس باسانی جاری
میگردد بخلاف حروف شدیده که در مخرج خود سخت میشود و بشدت
بیرون می آید و اذلاق و اصماتست اذلاق ماخوذ است از ذلق که بمعنی
طرف شی است و حروفی که رعایت اذلاق در آن لازمست شش
حرفست مجتمع در فر من لب و این حروف را مذلقه میگویند بجهة آنکه سه
حرف آن بطرف زبان گفته میشود و آن را و لام و نونست و سه
حرف دیگر بطرف لب و آن فا و با و میم است و ماسوای این شش
حرف را از حروف تهجی حروف مصمته گویند و رعایت اصمات
که در مقابل اذلاق است در آنها لازم میدانند و باید دانست
که این صفاتی که مذکور شد صفاتیست که هر یک با ضد خود شاملست جمیع
حروف [illegible] تهجی را چنانچه مذکور شد و شش صفت دیگر
هست که ضد ندارد و رعایت آن مخصوص بعض حروفست اول
صفیر که بمعنی جاری شدن آوازست در میان دندان و آن خاصه صاد و
سین و زاست دوم قلقله است که عبارت از جنبانیدن مخرج

حرفست و حروف آن پنج است مجتمع در قطب جد که در حال سکون
مخرج ایشان بجنبد سیوم لین که بمعنی نرمیست و حروف متصف بان واو و یای
ماقبل مفتوح است که در تلفظ با ایشان آواز بنرمی تمام حاصل میشود
چهارم انحراف که عبارت از میل کردنست و حروف مخصوص بان
لام و راست که در وقت بر آمدن از مخرج میل کردن بکناره زبان می
کند پنجم تفشی که بمعنی پهن شدن و منتشر گشتن است و حرف آن شین است
و شین که در مخرج پراکنده و منتشر میشود ششم استطالت که عبارت از
طلب درازی کردن است و حرف مخصوص بان ضاد است که در مخرج
دراز میشود تا حاتی که بمخرج لام میرسد و زیادتی توضیح درین مطلب
مرجوع بکتب قرائتست والله الهادی و ترتیل مذکور بعد یک از تزیین و تفسیر
که مذکور شد سنتست قرائت بدون رعایت آن نیز در نماز مجزیست
بعضی امر را در آیه مذکوره بر وجوب حمل کرده اند گفته اند ترتیل
بیرون آوردن حروفست از مخارج خود بر وجهی که از یکدیگر متمایز باشند
و بهم مخلوط نباشند چنانچه نتوان میان ایشان تمیز کرد و منیئة لقدر ربما
تیغفش و منیه بصیغه تصغیرست بمعنی لحظه قلیل و زمان اندک و تیغفش بصیغه
مجهول حیاله و حیه یعنی برابر روی کنایه از آنکه دستها را در حال تکبیر
زیاده از برابر روی بلند نباید کرد و علا رکبتیه من رکبتیه یعنی مماس
ساختند سر زانوها را بتمام کف و برسیدن سر انگشتان بر زانو

که قدر واجبست اکتفا نمود چه ظاهر آنست که مراد بکف اینجا مجموع باطن
دستست و داخل انگشتان و باید دانست که انحنای در رکوع تا حدی که
انگشتان بسر زانوها برسد واجبست و زیاده بر آن که حضرت بعمل آورده
اند سنت چنانچه حدیثی که زراره روایت کرده است بآن ناطق است
فقال سبحان ربی العظیم وبحمده سبحان مصدرست همچو غفران بمعنی تنزیه و
همیشه مضاف مستعمل میشود و نصبش بمفعول مطلق بودنست و فعلش
مقدرست همچو فعل معاذ الله که درین تقریرست که اعوذ معاذ الله پس
سبحان ربی درین تقدیرست که اسبحه سبحان ربی ای انزهه تنزیها عما لا یلیق
بجناب قدسه یعنی دور میگردانم و بپاکی یاد میکنم پروردگار خود را از
جمیع آنچه سزاوار مرتبه الوهیت نیست و برین تقدیر اضافه سبحان
برب از قبیل اضافه مصدر خواهد بود بمفعول و بعضی تجویز کرده اند
که اضافه آن از قبیل اضافه مصدر بفاعل باشد بمعنی تنزه و تقدیرش
چنین باشد که یتنزه الله سبحان ربی یعنی دورست و پاکی موصوفست پروردگار
من از جمیع آنچه در خور مرتبه جبروت و کبریایی او نیست و واو وبحمده
یا واو حالیست که جمله وبحمده حال باشد از فاعل فعل محذوف یعنی دور میگردانم
پروردگار خود را از اموری که نسبت آن متضمن نقص باشد و حال
آنکه من متلبسم بحمد و ستایش او بر توفیقی که بمن داده است در آنکه او را
بدوری از جمیع عیبها صفت کنم و بر قابلیت و اهلیتی که بمن ارزانی

داشته است تا عبادت او را شایسته باشم یا حرف عطف است بتقدیر
فعلی که جمله مذکور معطوف باشد بر فعل مقدر و تقدیر کلام چنین باشد که انزهه
تنزیها و استعین بحمده یعنی بلند میگویم تنزیه او میکنم و یاری میجویم بحمد و ستایش
او در آنکه دیگر قیام بعبادت او و گویا چون نسبت تسبیح و تنزیه پروردگار
بخود داده است گمان برده است که شاید نفس او را عجبی و گمان
زیادتی رتبه بهم رسیده باشد از ارتکاب چنین فعل بزرگی و خواسته
آنرا از نفس خود زایل سازد ملحق ساخته است جمله حالی یا جمله عاطفه را
بآن جمله کنایه از آنکه این کار بتوفیق و تمکین او شده است نه بقوت و اقتدار
من چنانچه مفسرین در تفسیر آیه کریمه ایاک نعبد و ایاک نستعین که بعد از حمد
و توصیف پروردگار بصیغه غیبت بصیغه خطاب واقع شده است
برین وجه نکته گفته اند سمع الله لمن حمده تضمین شده است در سمع معنی
استجابت و باعتبار آن متعدی شده بلام همچنانچه در کریمه لا یسمعون
الی الملاء الاعلی تضمین اصغا که عبارت از گوش انداختن است در آن
شده و بآن اعتبار متعدی شده است بالی و الا قیاس آنست که
متعدی بنفس باشد بین یدی رکبتیه یعنی گذاشتند دستهای مبارک را
پیش زانوهای خود نزدیک بسر زانو و تحقیق معنی بین یدی فلان در
ضمن شرح حدیث ثالث سبق ذکر یافت و ان المساجد لله تفسیر مساجد درین
آیت باعضای سبعه مذکوره که این حدیث بآن ناطق است میان مفسرین

مشهورست و از امام محمد جواد علیه السلام بسند حسنه منقولست که وقتی که
معتصم عباسی از ایشان از معنی این آیه استفسار کرد برین وجه بیان فرموده
اند بنا برین معنی فلا تدعوا مع الله احدا این خواهد بود که شریک مسازید
در سجود خود غیر پروردگار خود را اما آنچه بعض مفسرین گفته اند
که مراد بمساجد درین آیه همین مسجدهای متعارفست یعنی این مساجد را
مختص بخدا دانید و چون در آن مشغول عبادت او باشید بکار دیگر اشتغال
ننمایید بعد از آنکه تفسیر آیت از دو امام معصوم علیهما السلام بر آن
وجه روایت شده باشد از معرض اعتبار ساقط خواهد بود و کان
مجنحا مجنح بجیم و نون مشدد است و حای بی نقطه بمعنی گشاده کنایه از آنکه
هر دو مرفق را در حال سجود از زمین داشته بودند چنانچه دستها مانند
دو بال شده بود که مرغان پهن کنند و قول حضرت که و لم تضع ذراعیه
علی الارض عطف تفسیری آنست نمایش اول باید دانست که افعالی که این
حدیث ناطق است بصدور آن از امام علیه السلام در حال نماز از واجب
و سنت مشترکست حکم آن میان مرد و زن سوای شش فعل از آنجا که
مخصوص بمردست و سنت بر زنان بر آن وجه سنت نیست اول فرو گذاشتن
دستها را بر بالای پستانها گذارند که محاذی آن دست است دویم
جدا گذاشتن پاها از یکدیگر بقدر سه اصبع که ایشان را سنت آنست که
نزدیک هم گذارند بر وجهی که فاصله ما بین ایشان نباشد سیم تجافی

عبادت شوید دیگری را
غیر خدای و شریک در
عبادت مسازید و بغیر حق

دستها در حال قیام بواسطه
آنکه زنان را سنت آنست
که هریک از حو

کوید

که عبارتست از نگذاشتن هیچ عضوی از اعضا بر عضوی دیگر که ایشان را
ترک آن سنتست چهارم مجنح و بال گشاده بودن بطریقی که مذکور
شد چرا که نسبت با ایشان سنت ترک آنست پنجم تورک در حال جلوس
میان دو سجده که عبارتست از نشستن بر ران چپ بحیثیتی که پشت پای
راست در شکم پای چپ واقع شود چه نسبت با ایشان سنت آنست که بر
وجهی نشینند که زانوها مرتفع باشد و ساقها بر رانها منضم و کفهای
پا بر زمین ششم گذاشتن دستها بر سر زانو در حال رکوع که ایشان را
سنت آنست که دستها را بالاتر از آن گذارند بواسطه حدیث
صحیحی که زراره بن اعین روایت کرده است و در کتب حدیث مذکورست
لیکن واجبست ایشان را نیز که بمقدار انحنایی که مردان را واجبست منحنی
شوند بمذهب جمهور علما بعضی احتمال این راه داده اند که نسبت با ایشان
کمتر از آن کافی باشد و این قدر در تأدی واجب باشد که دستهای ایشان
بر ران رسد بالای زانوها چنانچه روایت زراره مذکوره
اشعار بآن دارد چرا که در این روایت سبب استحباب گذاشتن دستها بر ران
بالای زانوها نسبت با ایشان این چنین ادا شده است که لئلا تطاطا
کثیرا فترتفع عجیزتها یعنی تا آنقدر خم شود که نشستگاه او بلند شود و ظاهرست
که این معنی بر زیادتی انحنا مترتبست نه بر گذاشتن دستها بر زانو
و این احتمال چندان دور نیست مترجم گوید که انحنایی که مرد را در رکوع واجبست

عجیزتها هو

چنانچه از مصنف دام ظله نیز تصریح بان واقع شده و انقدر رست که سر انگشتان
بزانو رسد و انقدر رکه کف دستها آینه زانوها را فرا تواند گرفت
سنت پس میتواند بود که قدر واجب انحنای زن مساوی قدر واجب
انحنای مرد باشد و اختلاف میان ایشان در قدر سنت باشد و چنانچه
مرور است که انقدر خم شود که کف دستهای او آینه زانوها را فرا
تواند گرفت زیرا سنت نباشد بلکه میتوان گفت که آن اولی باشد که از قدر
واجب تجاوز نکند لئلا تطاطا کثیرا فیرتفع عجیزتها یعنی که بسبب [illegible]
پس تعلیل مذکور که در حدیث زراره واقعست دلالت بر اختصاص
حکم زن در واجب نداشته باشد و حکم مذکور چنانچه اصل تقاضای
آن میکند بعموم خود باقی باشد و باید دانست که انچه این حدیث
بان ناطق است که حضرت صلوات الله علیه و آله در حال رکوع چشمهای
مبارک را برهم گذاشته‌اند منافات دارد با انچه میان علما مشهور است
و در مصنفات خود ذکر کرده‌اند که سنت است که در حال رکوع نظر مصلی بر ما بین
قدمین افتد بواسطه روایت زراره که درین باب از امام علیه السلام
نقل کرده و شیخ قدس سره در نهایة الاحکام بهر دو روایت عمل
کرده است و گفته است مصلی مخیر است میان این دو عمل هر کدام که
در حال رکوع عمل او کرد سنت از و بفعل آمده نهایتش برهم گذاشتن
چشمها را که این حدیث دالست بران در آن حالت افضل دانسته است

از نظر افکندن بر میان قدمین شیخ ابو القاسم در کتاب معتبر عمل باین حدیث
کرده و نظر افکندن مذکور را سنت ندانسته و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب
ذکری جمع مصلی بر ما بین قدمین در حال رکوع اولی نزدیکست بحال کسی که
چشمها را پوشانیده باشد درین حدیث تعبیر از ان حال بپوشیدن
چشم شده و همان مراد است و جمع برین وجه چنانچه مخفی نیست بقدری دور است
و احتمال تخییر مصلی میان برهم گذاشتن چشم که این حدیث بان ناطق است
و میان نظر افکندن بر میان قدمین که میان علما اشتهار یافته است و
حدیث زراره نیز دلالت بران دارد چنانچه مختار شیخ قدس سره است
خالی از وجهی نیست والله اعلم **نمایش دویم** ظاهر آنست که سجود بر انف
که این حدیث دلالت بر استحباب آن دارد غیر از ارغام باشد که در
بعضی روایات دیگر اشعار بر سنت بودن ان در سجود هست چرا که ارغام
عبارتست از نهادن انف بر رغام یعنی خاک و سجود بر انف
که در حدیثی از امیر المؤمنین روایت کرده شده است دلالت بر استحباب
آن دارد چنانچه در ضمن ارغام متحققست در ضمن نهادن انف بر دیگر اشیایی
که سجود بر آنها جایز دانسته‌اند مثل چوب و بوریا و حصیر و برگ درخت و
امثال ان از غیر اشیایی که ماکول و ملبوس نیست عاده نیز متحققست و حدیث
مذکور اینست لا تجزی صلاة لا یصیب الانف ما یصیب الجبین یعنی مجزی
و مقبول نیست نمازی تا نرسد بانف انچه بجبین رسیده است و بعضی

کرده است میان هر دو روایت
برین وجه که چون نظر افکندن هم

گفته اند که ارغام مذکور متحقق میشود بر رسانیدن انف بخاک و اگرچه بر
وجه اعتماد که در سجود معتبر است نبوده باشد پس بنا برین میان ارغام
و سجود بر انف نسبت عموم من وجه خواهد بود یعنی چنانچه صحیح است که هر دو
باهم در یک ماده متحقق باشند مثل آنکه وضع با اعتماد بر خاک واقع شود
صحیح خواهد بود که هر یک بدون دیگری یافت شود چرا که اگر وضع با اعتماد
بر غیر تراب واقع شود سجود بر انف متحقق خواهد بود و سجود بر انف
در کلام شیخ شهید اشعار بآن هست که سجود بر انف و ارغام یکچیز است و
میان ایشان تفرقه نیست حال آنکه خود در بعضی مصنفات خود هر کدام از
ارغام و سجود بر انف را سنت علاحده شمرده است و بر تقدیری که ارغام
وضع انف بر تراب باشد خواه با اعتماد و خواه بی اعتماد آیا در ضمن
وضع انف بر مطلق ما یصح السجود علیه و اگرچه خاک نباشد سنت ارغام
بعمل می آید یا نه شیخ زین الدین علیه الرحمه حکم بران کرده اند و وضع بر تراب را
بهتر دانسته و درین حکم نظر است چرا که هیچکس درین خلاف نکرده است
که ارغام وضع انف بر خاک است و قیاس جمیع ما یصح السجود علیه بر خاک قیاس
مع الفارق است و قیاس مع الفارق از اعتبار ساقط **انجام** ظاهر قول
راوی که فصلی رکعتین علی هذا اشعار بآن دارد که امام علیه السلام در هر دو
رکعت بعد از قرائت حمد سوره توحید خوانده باشند و این منافات
دارد با استحباب مغایرت سوره رکعت اول و مکروه بودن تکرار

ارغام نه واگر وضع انف بر تراب بر وجه اعتماد نباشد ارغام بنا بر آنچه بعضی گفته اند متحقق خواهد بود ۱۲ صح

ثانی به سوره رکعت دوم

سوره واحد در هر دو رکعت که میان علما باشتهار یافته است گاهی
که مصلی سوره دیگر غیر از آن نیکو تواند خواند و روایت علی بن جعفر از برادر
خود امام موسی کاظم علیه السلام بر آن دالست و مؤید مذهب جمعیت از علما
که سوره اخلاص را ازین حکم مستثنی میدانند و میگویند کراهت اعاده
سوره رکعت اول در رکعت ثانی نسبت بغیر سوره اخلاص است و این
استثنا خوبست و مؤید است بحدیثی که زراره روایت کرده است
و حدیث مذکور اینست ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلی
رکعتین فی قرائته منهما قل هو الله احد یعنی رسول خدای صلوات الله علیه
دو رکعت نماز گزارده اند و در هر دو رکعت بعد از حمد سوره قل هو الله
احد خوانده اند و حمل فعل حضرت صلوات الله علیه بر اعلام جواز آن و تنبیه
بر عدم حرمت اگرچه ممکن است اما نهایت دور است و گویا سوا کردن
سوره اخلاص ازین حکم بواسطه زیادتی مرتبه و شرف آنست بر سایر
سور قرآنی چنانچه شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه الله روایت کرده است
از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند
من مضی علیه یوم واحد فصلی فیه بخمس صلوات و لم یقرأ فیه بقل هو الله احد
قیل له یا عبد الله لست من المصلین یعنی کسی که گذشته باشد بر وی روزی
و پنج نماز وظیفه آن روز را بجا آورده باشد و در هیچکدام سوره
قل هو الله احد نخوانده باشد با و خطاب کنند که ای بنده خدای

تو از جمله نماز گزاران نیستی و نمازهای ترا مرتبه قبول نیست و روایت کرده است
شیخ بزرگوار شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود از ابو درداء از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله که آن سرور فرموده اند ایعجز احدکم ان یقرأ ثلث
القرآن فی لیلة قلت یا رسول الله و من یطیق ذلک قال اقرؤا قل هو الله احد
خلاصه کلام معجز نظام اینکه آیا عاجز می آید یکی از شما که در شبی ثلث قرآن را
تلاوت نماید من گفتم که را طاقت آن تواند بود ای رسول خدای آن
سرور فرمودند بخوانید سوره قل هو الله احد را که خواندن آن
برابری بخواندن ثلث قرآن می نماید و بعضی علما در وجه برابر بودن سوره
مذکور بثلث قرآن کلامی ایراد کرده اند که حاصل معنیش اینست که مقاصد
قرآن بعد از تحقیق راجع بسه معنی است معرفت سعادت و شقاوت و ما خردی
وعلم باینکه در این نشاء بچه عمل و کدام اعتقاد بمرتبه سعادت فایز میتوان شد
و بچه عمل و کدام اعتقاد آدمی داخل زمره اشقیا و ارباب ضلال میشود و
سوره اخلاص متضمن معنی اول است که عبارت از معرفت الله است
و توحید و تنزیه او از مشابهت غیر و نفی والد و ولد و کفو از و همچنانچه
سوره فاتحة الکتاب را ام القرآن میگویند بواسطه اشتمال آن بر
هر یک از معانی ثلثه این سوره را آینه معادل ثلث قرآن دانسته اند
بواسطه اشتمال آن بر یکی از آن سه والله اعلم حدیث هشتم روایت
شده است بسندی که شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن

خدای تعالی و طریق پی بردن بشناخت و معرفت صح

متصل است صح

ابراهیم بن اسحق از هرون بن مسلم بن سعدان که ثقه و جلیل القدر بوده و بسعادت
ملاقات امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام رسیده از مسعدة بن
صدقه که کنیتش ابو محمد بوده و ادراک صحبت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام نموده و بعضی گفته اند که بصحبت امام موسی کاظم نیز رسیده از
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق که آن حضرت فرموده اند قال النبی
صلی الله علیه و آله یوما لاصحابه ملعون کل مال لا یزکی ملعون کل جسد لا یزکی و
لو فی کل اربعین یوما مرة فقیل یا رسول الله اما زکوة المال فقد عرفناها فما
زکوة الاجساد فقال لهم ان تصاب بآفة قال فتغیرت وجوه الذین سمعوا
ذلک منه قال فلما رآهم قد تغیرت الوانهم قال لهم اتدرون ما عنیت بقولی
قالوا لا یا رسول الله قال بلی الرجل یخدش الخدشة و ینکب النکبة و یعثر العثرة
و یمرض المرضة و یشاک الشوکة و ما اشبه هذا حتی ذکر فی حدیثه اختلاج العین
شرح کلام بلاغت نظام آن خلاصه آفرینش در ضمن دو بخش بخش اول
خلاصه معنی کلام امام علیه السلام آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده
اند از خیر و برکت دور است هر مالی که زکاة آن داده نشود و از رحمت
و عفو الهی دور است هر بدنی که زکات آن ندهند و اگرچه در
هر چهل روز یکمرتبه باشد بعضی از حضار مجلس در مقام استفسار در
آمده گفتند ای رسول خدا زکوة مال را دانسته ایم که چه معنی دارد مراد
از زکوة بدنها چیست حضرت فرمودند زکات بدن آنست که آفتی

از آفات باو برسد امام علیه السلام فرمودند که از شنیدن این حدیث
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رنگ روی جمعی از صحابه که حاضر بودند
تغیر یافت و فتور عظیمی در ایشان بهم رسید حضرت رسالت چون اثر تغیر
در بشرهٔ ایشان یافتند دانستند که گمان برده اند که مراد بآفت واقعهٔ
صعب و بلیت عظیم است که بسیار هست که سنوات متعدده ایشان از آن
فارغ نشده چه جای چهل روز در مقام تسلی خاطر ایشان در آمده فرمودند
آیا میدانید که من ازین کلام چه معنی اراده کرده ام گفتند نه ای رسول
خدای حضرت فرمودند گاه هست که از زخم خاریدن و امثال آن اندک
خراشی در بدن آدمی بهم میرسد و گاه او را اندک کدورت خاطر و حزنی
دست میدهد و گاه هست که در وقت راه رفتن پای او بلغزش در
می آید و گاه او را اندک ناتوانی و بیماری دست میدهد و گاه خاری
در پای او در بدن او میرود و آنچه مانند آنها باشد میشمردند تا آنکه پریدن
چشم را نیز در ضمن آنها ذکر کردند کنایه از آنکه مراد بآفت امثال
این امور است و ادای زکوة بدن در ضمن هر یک از اینها متحقق و کم نسبت
که در اثنای چهل روز یکی ازین امور نسبت باو وقوع نیابد و زکوة بدن
او داده نشود **فقرهٔ دوم** ملعون ملعون کل مال لا یزکی یعنی از خیر و برکت
دور است و صاحبش از آن خیر نخواهد دید هر مالی که زکاة آن
داده نشده باشد کنایه از آنکه ادای زکوة متضمن خیر و برکت در

مال چنانچه شاعر گوید زکوة مال بدر کن که فضلهٔ رز را چو باغبان ببرد بیشتر
دهد انگور و گفته اند بود که ملعون بمعنی خود مستعمل باشد که دوری از رحمت
و مراد بمال صاحب مال باشد بحذف مضاف یعنی ملعون است و از رحمت
الهی دور کسی که زکاة مال خود ندهد بر قیاس فقرهٔ دیگر از کلام یعنی ملعون ملعون
کل جسد لا یزکی که از ملعون در آن معنی اراده شده است و باید
دانست که ذکر زکاة در فقرهٔ ثانی و آفت بدنی را زکاة گفتن از باب مشاکله
که معنی آن در حدیث چهارم مذکور شد چه بمناسبت فقرهٔ اول تعبیر از آن
بزکاة شده و الا بحسب حقیقت اطلاق زکوة بر آن صحیح نیست و گفته اند
که بطریق استعارهٔ تبعیه باشد که تشبیه شده باشد وصول آفت ببدن با ادا
شدن زکات از مال در آنکه هر دو بحسب ظاهر موجب نقصانند یکی در
مال و یکی در بدن و بهره و ثمره اش نفع اند و آن در مال حصول خیر و برکت
و در بدن حصول رحمت الهی و ثواب غیر متناهی یخدش الخدشة یخدشه درین
کلام بصیغهٔ مجهول است و همچنین نکب و مراد بخدشه تفرق اتصالیست که
بزخم ناخن و امثال آن در پوست بدن بهم رسد خواه خون ظاهر شود
و خواه نه و تعثر العثرة مراد بتعثر لغزیدن پایست و گفته اند بود که اعم باشد
از لغزیدن پا و لغزش زبان در حال تکلم و لیکن بقدر دورست تشاک الشوکة
عرب میگوید شاکته الشوکة یعنی خاری در بدنش خلید و منصوب بودن الشوکة
درین فقره بمفعول مطلق بودنست و همچنین الخدشة و النکبة و العثرة و [illegible]

در فقرات دیگر اگر گویند آنها مصدر نیست و صحیح است که مفعول مطلق واقع
شوند بخلاف الشوکة که مصدریت پس چون تواند بود که نصب آنها باعتبار
مفعول مطلق بودن باشد جوابش آنست که گاه هست که مفعول مطلق
غیر مصدر نیز میباشد بنا بر مناسبت و ملابستی که بمصدر داشته باشد
بر نهجی که آلت مصدر باشد یا مضاف بمصدر یا مانند آن مثل
ضربته سوطا که سوطا با آنکه مصدر نیست مفعول مطلق واقع شده است
بواسطه آنکه سوط بمعنی تازیانه است و آن آلت ضربت و ضرب مصدر است
و اگر قبول نکنید که مفعول مطلق غیر مصدر می باشد میگوئیم منصوب بودن
آن بنزع خافض است چنانچه از پیش رفت و کلام درین تقدیر است که
و یشاک بالشوکة و ما اشبهه بدا می تواند بود که کلام پیغمبر صلوات الله
علیه و آله باشد یعنی گویند بدن وقوع این امور است و آنچه مانند آن باشد یعنی
پریدن چشم و میتواند بود که کلام امام علیه السلام باشد یعنی حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله امثال اینها ذکر کرده اند تا آنکه پریدن چشم
را نیز مذکور ساختند و سبب آنکه حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله
اختلاج عین را نیز که عبارت از پریدن چشم است از آن جمله شمرده اند آنست
که اختلاج عین بنا بر آنچه اطبا ذکر کرده اند آفتیست از آفات
بدنی چه آن حرکتیست سریع پی در پی که بر غیر عادت از جزو بدن واقع میشود
بسبب بادی یا رطوبت غلیظ چسبنده که در بدن بهم میرسد و بعد از آنکه

گداخته

گداخته با بخاری غلیظی میشود و چون طبیعت در مقام دفع آن میشود و چون
بواسطه غلظتی که دارد قوت دافعه بآسانی از عهده دفع آن بر نمی آید
و باعث حرکت و اضطراب عضو میشود و الله اعلم بحقایق الامور

حدیث نهم

روایت شده است بسند مذکور از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام
محمد بن بابویه رحمه الله از احمد بن حسن القطان از احمد بن سعید الهمدانی
که ثقه و جلیل القدر و صاحب کتب بوده و با آنکه در مذهب زیدیه
بوده چون حدیث بسیار از روایات امامیه نقل کرده و خلطه بسیار
با ایشان داشته از اصحاب ما نیز شمرده اند و بعضی از او نقل کرده اند
که گفته است من صد و بیست هزار حدیث با سند آن با یمن یاد دارم و
سیصد هزار حدیث حرف میتوانم زد از علی بن الحسن بن فضال که از
فقهای کوفه بوده و نهایت معرفت باحادیث داشته باشد و علمای
رجال مدحش کرده اند از پدر او حسن بن فضال که از محمد و [illegible] از
امام هشتم و قبله هفتم ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه شرایف التحیة و الثنا
از پدر بزرگوار آن عالی تبار امام موسی کاظم علیه السلام از پدر عالی مقدار
قبله احرار امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه التحیة و الاکرام از پدر
قدسی اطوار آن قدوه ارباب باطن و ظاهر امام محمد باقر علیه من التحیات
و التسلیمات الحظ الکامل و القسط الوافر از پدر عبادت آثار آن
برگزیده خالق لیل و نهار امام زین العابدین بن علی بن الحسین علیه سلام الله

بنا و الحا فقیر از ید رعالی کہ آن تخت سریر امام حسین بن علی علیہ السلام
الملک الوثق ابن یزید رو لایت ثمران و الا کہ امیر المومنین و یعسوب الدین
و سید الوصیین قائد غر المحجلین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب
علیہ و آلہ شرائف الصلوٰۃ و السلام من اللہ الملک الغالب قال ان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ خطبنا ذات یوم فقال ایہا الناس انہ قد
اقبل الیکم شہر اللہ بالبرکۃ و الرحمۃ و المغفرۃ شہر ہو عند اللہ افضل الشہور
و ایامہ افضل الایام و لیالیہ افضل اللیالی و ساعاتہ افضل الساعات
ہو شہر دعیتم فیہ الی ضیافۃ اللہ و جعلتم فیہ من اہل کرامۃ اللہ انفاسکم
فیہ تسبیح و نومکم فیہ عبادۃ و عملکم فیہ مقبول و دعائکم فیہ مستجاب فاسئلوا اللہ
ربکم بنیات صادقۃ و قلوب طاہرۃ ان یوفقکم لصیامہ و تلاوۃ کتابہ
فان الشقی من حرم غفران اللہ فی ہذا الشہر العظیم و اذکروا بجوعکم و عطشکم فیہ
جوع یوم القیمۃ و عطشہ و تصدقوا علی فقرائکم و مساکینکم و وقروا کبارکم
و ارحموا صغارکم و صلوا ارحامکم و احفظوا السنتکم و غضوا عما لا یحل
النظر الیہ ابصارکم و عما لا یحل الاستماع الیہ اسماعکم و تحننوا علی
ایتام الناس یتحنن علی ایتامکم و توبوا الی اللہ من ذنوبکم و ارفعوا الیہ
ایدیکم بالدعاء فی اوقات صلواتکم فانہا افضل الساعات ینظر اللہ تعالی
فیہا بالرحمۃ الی عبادہ یجیبہم اذا ناجوہ و یلبیہم اذا نادوہ و یستجیب
لہم اذا دعوہ ایہا الناس ان انفسکم مرہونۃ باعمالکم ففکوہا باستغفارکم

و ظہورکم ثقیلۃ من اوزارکم فخففوا عنہا بطول سجودکم و اعلموا ان اللہ تعالی
جل ذکرہ اقسم بعزتہ ان لا یعذب المصلین و الساجدین و ان لا یروعہم بالنار یوم
یقوم الناس لرب العالمین ایہا الناس من فطر منکم صائما مؤمنا فی
ہذا الشہر کان لہ بذلک عند اللہ عتق رقبۃ و مغفرۃ لما مضی من ذنوبہ فقیل من
ذنوبہ فقیل یا رسول اللہ و لیس کلنا یقدر علی ذلک فقال علیہ السلام
اتقوا النار و لو بشق تمرۃ اتقوا النار و لو بشربۃ من ماء ایہا الناس
من خفف منکم فی ہذا الشہر عما ملکت یمینہ خفف اللہ علیہ حسابہ و من کف فیہ
شرہ کف اللہ عنہ غضبہ یوم یلقاہ و من اکرم فیہ یتیما اکرمہ اللہ یوم یلقاہ
و من وصل فیہ رحمہ وصلہ اللہ برحمتہ یوم یلقاہ و من قطع فیہ رحمہ قطع اللہ عنہ
رحمتہ یوم یلقاہ و من تطوع فیہ بصلوۃ کتب اللہ لہ براءۃ من النار و من
ادی فیہ فرضا کان لہ ثواب من ادی سبعین فریضۃ فیما سواہ من الشہور و
من اکثر فیہ الصلوۃ علی ثقل اللہ میزانہ یوم تخف الموازین و من تلا فیہ آیۃ
من القرآن کان لہ اجر من ختم القرآن فی غیرہ من الشہور ایہا الناس
ان ابواب الجنان فی ہذا الشہر مفتحۃ فسئلوا ربکم ان لا یغلقہا علیکم و ابواب
النیران مغلقۃ فسئلوا ربکم ان لا یفتحہا علیکم و الشیاطین مغلولۃ فسئلوا ربکم
ان لا یسلطہا علیکم قال امیر المومنین علیہ السلام فقمت و قلت یا رسول اللہ ما افضل
الاعمال فی ہذا الشہر فقال یا ابا الحسن افضل الاعمال فی ہذا الشہر الورع
عن محارم اللہ عز و جل ثم بکی فقلت ما یبکیک یا رسول اللہ فقال ابکی لما

مثل حو

يستحل منك في هذا الشهر كأني بك وانت تصلي لربك وقد انبعث
اشقى الاولين والآخرين شقيق عاقر ناقة ثمود فضربك ضربة على قرنك
فخضبت منها لحيتك فقلت يا رسول الله وذلك في سلامة من ديني
فقال صلى الله عليه وآله في سلامة من دينك ثم قال يا علي من قتلك فقد
قتلني ومن ابغضك فقد ابغضني لانك مني كنفسي وطينتك من طينتي وانت وصيي
وخليفتي على امتي **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز دو نمایش و انجام
آغاز مشتمل بر دو نمایش **نمایش اول** خلاصه کلام امیر المؤمنین علیه السلام
آنکه روزی رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم خطبه بر ما خواندند
و در اثنای خطبه فرمودند ای معاشر مردم بدرستی که بشما رو آورده است
و نزدیک شده ماه پروردگار شما مقرون ببرکت و رحمت بی نهایت
و آمرزش گناهان و مغفرت بی پایان ماهی که نزد پروردگار شما بهترین
ماههاست و ایام آن بهترین روزها و شبهای آن بهترین شبها و
ساعتهای آن بهترین ساعات ماهیست که پروردگار شما را در آن
بمهمانی خود خوانده است و گردانیده است در آن شما را
از اهل کرامت خود هر نفسی که درین ماه از شما بر می آید تسبیح است
و خوابی که در آن میکنید عبادت است و هر عملی که در آن از شما وقوع
می یابد از اعمال خیر در درگاه احدیت مقبول است و هر دعائی
که در آن میکنید مستجاب پس طلب کنید با خلوص نیت و صدق

عقیدت و دلهای پاک از پروردگار خود توفیق قیام بوظایف عبادت
و طاعت او را درین ماه از روزه داشتن ایام آن و تلاوت کلام الله
و امثال آن چه بدرستی که شقی و بی سعادت کسیست که درین ماه [illegible]
از رحمت و آمرزش او محروم ماند و یاد آورید از گرسنگی و تشنگی خود درین
ماه گرسنگی و تشنگی روز قیامت را و صدقه دهید از مال خود فقیران
و مسکینان خود را و گرامی دارید درین ماه جمعی را از خود که بکبر سن و طول
عمر موصوف باشند و ترحم کنید بر خردان و ضعیفان خود و صله رحم خویشان
خود بجای آورید و زبان خود را از بیهوده گوئی و تکلم بغیبت حق نگاه
دارید و چشم خود را بپوشانید از چیزهائی که نظر بر آن بر شما حلال نیست
و گوشهای خود را از آنچه شنیدن آن شما را جایز نه و مهربانی و شفقت
کنید بر یتیمان مردم تا بعد از شما با یتیمان شما بشفقت و مهربانی سلوک
نمایند و توبه کنید و بخدای باز گردید از گناهان خود و بردارید دستهای
خود را بدرگاه الهی بدعا و طلب رحمت در اوقات نمازهای خود
بواسطه آنکه اوقات نماز برای این بهترین اوقاتست و حضرت عزت
نظر لطف و رحمت خود را در آن وقت بر بندگان می گمارد که چون
مناجات کنند بدرگاه او ایشان را جواب میدهد و چون ندا کنند
او را لبیک گوید و چون دعا کنند دعای ایشان را مستجاب سازد ای
گروه مردم بدرستی که نفسهای شما در رهن عملهای شماست پس آزاد

با استغفار و طلب آمرزش از پروردگار خود از زمین بر آرید و پشتهای
شما گرانبار گناهان شماست به دراز کشیدن سجده خود در نماز ثقل آنرا از
خود رفع کنید و بدانید بدرستی که حضرت عزت جل ذکره قسم یاد کرده است
به بزرگی و کبریائی خود که عذاب نکند روز قیامت نمازگذاران و جمعی را که سجده او از
روی اخلاص میکنند و نترساند ایشانرا بآتش دوزخ روزی که مردم
در موقف پرسش او در می آیند ای گروه مردم هر کس از شما افطار فرماید و
بخشد روزه مومنی را درین ماه هر آینه خواهد بود او را از خدای
تعالی ثواب کسی که بنده را در راه خدا از رقیت بندگی رهانیده
آزاد نماید و سبب آمرزش او خواهد شد از جمیع گناهان گذشته او
پس جمعی که حاضر بودند گفتند ای رسول خدا ای ما را همه قدرت بر آن
نیست و استطاعت آن نداریم که افطار کسی توانیم فرمود حضرت پیغمبر
صلوات الله علیه و آله فرمودند پرهیز کنید و خود را باز دارید از آتش
دوزخ اگر چه بنصف خرما باشد پرهیز کنید خود را باز دارید از آتش
دوزخ اگر چه بجرعی آب باشد کنایه از آن کسی که روزه مومنی را درین
ماه بخشد اگر همه بنصف خرما یکدم آب باشد ثواب مذکور را در می یابد
ای معاشر ناس کسی که درین ماه از گرفتاران در ربقه بندگی خود گرانی
کار بر دارد و تکلیفی از تکلیفات خود از او رفع کند خدای تعالی
روز قیامت حساب او را بسبکی و آسانی بگذراند و کسی که درین

ماه شر خود را از کسی باز دارد خدای تعالی غضب خود را از او باز دارد
روزی که در معرض خطاب الهی در آید و کسی که گرامی دارد درین ماه یتیمی را
حضرت عزت گرامی و عزیز دارد او را روزی که در موقف لقای او حاضر
شود و کسی که صله رحم درین ماه بجای آورد با خویشان و اقربای خود نیکی نماید
حضرت عزت رحمت خود را با او ارزانی بخشیده دارد روزی که او را
در معرض لقای خود در آورد و کسی که درین ماه قطع رحم کند و بخویشاوندان
خود بدی نماید قطع کند حضرت عزت رحمت خود را از او در آن روز
و هر کس درین ماه یک نماز سنتی بجای آورد بنویسد حضرت عزت برات
آزادی او را از آتش دوزخ یعنی او را از آتش دوزخ آزاد نماید و هر کس
ادا کند واجبی را از واجباتی که بر وی فرض شده است درین ماه در می
یابد ثواب کسی را که هفتاد واجب مثل آنرا در غیر این ماه ادا کرده باشد
و کسی که درین ماه بر من صلوات بسیار بفرستد سنگین گرداند حضرت عزت
ترازوی اعمال او را روزی که ترازوی اعمال بندگان را سبک میکنند و کسی
که تلاوت کند آیتی از قرآن درین ماه آنچنان باشد که تمام قرآن را ختم کرده
باشد در غیر آن از ماههای دیگر ای معاشر ناس درهای بهشت درین ماه بر
روی شما گشاده است از پروردگار خود سوال کنید که دیگر بر روی
شما نبندد و درهای دوزخ بسته است دعا کنید که دیگر بر روی شما نگشاید
و شیاطین که شما را بر معاصی میدارند درین ماه در بندند دعا کنید

که دیگر ایشان را بر شما است مسلط نخواهند امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که برخاستم
و گفتم ای رسول خدا چه چیز در این ماه و کدام عمل بهترین اعمال است حضرت فرمودند
یا ابا الحسن بهترین اعمال در این ماه باز داشتن خود است از آنچه خدا آن را
بر انسان حرام کرده است بعد از آن بگریستند پرسیدم که چه چیز
سبب گریه شده است ای رسول خدا فرمودند میگریم بآنچه مرا امری نسبت
بتو رسد و آن را جمعی بر خود حلال خواهند ساخت در این ماه و چنین می بینم
در آن وقت من خواهم بود و تو بنماز مشغول از برای عبادت پروردگار
خود که بر ناگاه خواهد شد کسی که شقی ترین اولین و آخرین باشد مانند کسی که ناقه ثمود
یعنی قوم صالح پیغمبر را على نبينا و عليه السلام پی کرد و باعث وقوع آن گشت
عظمی شود و گردد پس ضربتی بر یک جانب سر تو خواهد زد و محاسن ترا
بخون رنگین خواهد ساخت پس من گفتم ای رسول خدا در آن حین
دین من بسلامت خواهد بود و در ایمان من خللی راه نخواهد یافت حضرت
رسالت صلوات الله علیه و آله فرمودند بلی دین تو بسلامت خواهد
بود و ایمان تو ایمانی نیست که خلل و فتور بآن راه تواند یافت بعد از آن
فرمودند ای علی کسی که ترا شهید کند بتحقیق که مرا شهید کرده است و
کسی که ترا دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است چرا که تو از من
بمنزله نفس منی و طینت تو از طینت من است و تو وصی منی بر امت من
و خلیفه منی بعد از من که از جانب من امیر امت من باشی و ایشان ترا

برادر امر و نواهی من بدار **بخش دوم** خطبنا ذات یوم تضمین شده است
در خطبنا معنی وعظنا و باعتبار آن متعدی بنفس شده است و الا خطب بمعنی
خود لازم است بمعنی تکلم بالخطبه و چون خواهند متعدی سازند متعدی بحرف میشود
و چنانکه در متعدی بنفس تضمین معنی فعل متعدی بحرف می نمایند و باین اعتبار
متعدی بحرف میشود در متعدی بحرف نیز تضمین معنی فعل متعدی بنفس میشود
ما نحن فیه که قیاس پس این است که خطب چون متعدی شود متعدی بلام شود تضمین
معنی وعظ کرده اند و باعتبار آن متعدی بنفس شده است و مثل قوله تعالی
ولا تعزموا عقدة النکاح که قیاس آنست که تعزموا متعدی بعلی باشد لکنه
اندکه تضمین معنی تنووا ادران شده است و باعتبار آن متعدی بنفس شده است
و روزی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کلام خود بطریق ابهام ذکر
کرده اند و تعبیر از آن بخطابت یوم کرده در بعض روایات دیگر تصریح شده است
بآنکه روز جمعه آخر ماه شعبان بوده است و عطف فقال را بر خطبنا بفای تعقیبی
با آنکه قول همان عین خطبه است و تعقیب و بعدیتی در میان نیست بر دو وجه
توجیه میتوان کرد اول آنکه خطبنا در این تاویل باشد که اراده آن بخطبنا یعنی
اراده کردند حضرت که خطبه بخوانند از برای ما پس کشف و ظاهر است
که اراده خطبه بر قول که نفس خطبه است تقدم دارد چنانچه مفسرین در تفسیر آیه
کریمه و کم من قریة اهلکناها فجاءها بأسنا بیاتا او هم قائلون عطف فجاءها
بر اهلکناها بفا با آنکه آمدن بأس بر اهل آن نسبت با هلاک و اهلاک ایشان تعقیب

نمایند و باعتبار آن
متعدی بنفس هم

وبعدیتی ظاهر نیست بلکه آمدن هر دو پس همان حین بلا گفت برین وجه تأویل کرده

اند و گفته اند کلام درین تقدیر ست که اراد نا اهلاکها فاعطف بفا صحیح باشد

و توجیه دوم مبتنیست بر آنچه بعض محققین از نحاة ذکر کرده اند و آن آنست

که تعقیبی که از عطف بفا اراده میشود بر دو نوعست حقیقی و معنوی مثل جا

زید فعمرو که دلالت میدارد بر آنچه آمدن عمر بعد از آمدن زید است و مجازی

ذکری و آن عطف مفصل است بر مجمل چنانچه میگوییم توضأت فغسلت وجهی و

یدیّ و مسحت رأسی و رجلیّ بعطف غسل و مسح مذکور بر وضو بفای تعقیبی

یعنی وضو کردم پس شستم روی و دستهای خود را و مسح کردم سر و پایهای

خود را با آنکه غسل و مسح مذکور عین وضوست و تعقیبی میان ایشان نیست بواسطه

آنکه معطوف در کلام مذکور تفصیل معطوف علیه است و حق تفصیل آنست

که در ذکر بعد از اجمال بوده باشد چنانچه مفسرین عطف فقال را بر نادی

در آیه کریمه و نادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی بفا با آنکه چنانچه از

تفسیر ان ظاهر میشود ندا و قول نوح عین یکدیگرند و تعقیب و بعدیتی

در میان نمی گنجد برین وجه تصحیح کرده اند و خلاصه معنی آیه و الله اعلم آنست

که نوح پیغمبر علی نبینا و علیه السلام در وقتی که در کشتی نشست و مشاهده کرد

که طوفان بمثابه طغیان کرده که همه کس را فرا گرفت حتی پسر او را ندا کرد

بدرگاه احدیت و گفت بار خدایا بدرستی که پسر من از اهل منست یعنی و اهلی

آنچنانست که چنانچه مرا و اهل مرا بکشتی رحمت خود در آورده نجات داده

او را نیز بکشتی برسانی خطاب رسید از درگاه احدیت انه لیس من اهلک انه

عمل غیر صالح یعنی او از اهل تو نیست و سبب آن از آن نیست که از اهل تو باشد

بدرستی که علمهای او از صلاح و سداد بیگانه است بگذار تا ببلای غرق

گرفتار شود و انه فقد اقتل الیکم شهر الله تأکید این حکم است بنا بر آنکه روی آوردن

شهر رمضان و قرب آن امری نبود که در معرض تردد و شک کسی بوده

باشد تا مقام اقتضای تأکید کند میتوان بود که از باب بر آوردن

کلام باشد از آنچه ظاهر تقاضای آن میکند و منکر انگاشتن امری که

کسی انکار آن نداشته باشد بواسطه ظهور علامات انکار آن از جمعی که روی

سخن با ایشان است کنایه از آنکه اگر منکر آن نمی بودند نسبت بآن

بر این وجه سلوک نمیداشتند مثل ان بنی عمک فیهم رماح بعضی از شعرای

عرب گفته اند خطاب بشقیق نام مردی که با آنکه یقین میدانسته که بنی

اعمام او همه نیزه ور زنند و نیزه ها در میان ایشان هست که در وقتی

که بعزم جنگ ایشان میرفته است نیزه خود را بر عرض بدست گرفته بی

پروایانه روی با ایشان داشته است یعنی بدرستی که در میان بنی عم تو

نیزه وران هستند و نیزه ها دارند کنایه از آنکه اگر تو منکر آن نبودی

و اعتقاد آن میداشتی اینچنین بی پروایانه روی با ایشان نمیرفتی و

نیزه خود را راست میگرفتی پس چون حضرت جمعی را که در معرض خطاب

ایشان بوده اند ملاحظه کرده اند که اصلاً در استعداد لوازم

شهر رمضان نیست‌اند و تهیه قوت و طعامی بواسطه افطار روزه داران و
صدقه دادن در آن می‌کنند و علامات مسرت و خوشحالی بآمدن این چنین
ماه بزرگی که متضمن آمرزش سیئات و قبول طاعات و استجابت دعوات
از ایشان ظاهر نیست باشند چنانکه منکر قرب آن باشند حال ایشان را بحال
منکرین تشبیه کرده باشد ایشان را در معرض خطاب منکرین در آورده
اند تا تنبیه بلیغی باشد ایشان را بر آنکه بهتر از این توجه بآن باید کرد و لهذا
بتاکید حکم بان اکتفا کرده و در مقام ابهام آن بضمیر شان را ایراد فرموده تحقیق
نیز در آمده و می‌تواند بود که تاکید مذکور موافق مقتضای ظاهر
باشد چرا که اگرچه تردد انکار ایشان در اقبال و قرب ماه رمضان محتمل نیست
اما احتمال دارد که آمدن آن را بر این وجه که متضمن فوز بسعادات اخروی و
تکفیر گناهان و شمول رحمت الهی نسبت به بندگان است اعتقاد نداشته باشند
و تردد و شک در آن داشته باشند یا آنکه خطاب بجمعی باشد که بعضی از ایشان
منافقین بوده اند و انکار این امور داشته از قبیل تغلیب جمعی که متصف
بامری باشند بجمعی که اتصاف بآن نداشته اسناد اقبال و رو آوردن
بشهر با آنکه ظاهر است که اقبال فعل شهر نیست مجاز عقلی که عبارت است
از مجاز در نسبت یعنی نسبت دادن فعل بچیزی که در واقع فاعل آن نیست
بواسطه آنکه علاقه و مناسبتی بفاعل داشته باشد و می‌تواند بود که اسناد
حقیقی باشد و ارتکاب مجاز در طرف شده باشد یعنی یکی از طرفین اسناد

که عبارت

مسند و

که عبارت از مسند الیه است در معنی مجازی مستعمل باشد اما در مسند بر توجیه
که از اقبال قرب و نزدیکی اراده شده باشد بطریق مجاز مرسل معنی
حقیقی که رو آوردن است و علاقه ظاهر است و اما در مسند الیه بطریق استعاره
بالکنایه که تشبیه شده باشد شهر رمضان در قرب و نزدیکی بانسانی
که رو باین کس داشته باشد و اکتفا شده باشد در کلام بذکر مشبه تنها و
هیچکدام از مشبه به و ادات تشبیه مذکور نشده باشد چنانچه قاعده
استعاره بالکنایه است و اثبات اقبال از برای او بطریق تخییل باشد که
عبارت است از اثبات بعضی از لوازم مشبه به از برای مشبه تا دلالت بر
تشبیه مذکور کند و ممکن است که اسناد حقیقی باشد و هر یک از طرفین نیز در معنی
خود مستعمل باشند و اعتبار شده باشد تشبیه تلبس و ربط غیر فاعلی که عبارت
تلبس و ربط شهر رمضان است بقرب و نزدیکی بتلبس و ربط فاعلی که مثل تلبس انسان
مواجه باقبال و استعمال شده باشد در ان الفاظی که موضوعست از برای
تلبس فاعلی از قبیل استعاره تمثیلیه مثل اراک تقدم رجلا و تؤخر اخری که تشبیه
شده است تردد خاطری که مخاطب در امری داشته بحال شخصی که در وقت
اراده رفتن بجایی پایی پیش گذارد و پایی پس و استعمال شده است
الفاظی که در ان مقام مستعمل میشود در همان معانی خود و الله اعلم و اضافه شهر
برمضان گویا بواسطه زیادتی اختصاص آنست باو از سایر ماهها چنانچه
از حدیث مشهوری که اهل سنت و شیعه همه نقل آن کرده اند فهم آن میشود و حدیث

مذکوراست ان الله تعالی یقول الصوم لی وانا اجزی علیه یعنی بدرستی که
روزه بمن تعلق دارد وجزای آن بر منست و میتواند بود که اشارت باین باشد
که رمضان یکی از ماههای خداست چنانچه باین ناطق است حدیثی که روایت
کرده است شیخ بزرگوار قدوة المحدثین محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی
از جملهٔ راویان حدیث ما از احمد بن محمد بن ابی نصر از هشام بن سالم
از سعد بن سالم که گفت بودیم ما نزد امام محمد باقر که بتقریبی اسم رمضان بر
زبان ما جاری شد حضرت فرمودند لا تقولوا هذا رمضان ولا
ذهب رمضان ولا جاء رمضان فان رمضان اسم من
اسماء الله تعالی وهو عز وجل لا یجیء ولا یذهب
ولکن قولوا شهر رمضان یعنی رمضان را تنها ذکر مکنید و مگویید
که این رمضانست و رمضان رفت و رمضان آمد چرا که رمضان نامیست
از نامهای خدای تعالی که رفتن و آمدن و امثال آن بر خدای تعالی روا نیست
بلکه هرگاه خواهید که آنرا مذکور سازید بگویید شهر رمضان یا ماه رمضان
فان الشقی من حرم غفران الله انحصار شقاوت و بی سعادتی
در محرومی از غفران الهی درین ماه که از تعریف اسم ان بالف لام جنس
فهم میشود بنا بر آنچه در عربیت مقرر شده که هرگاه مبتدا یا اسم ان
و اخواتش معرف بالف لام واقع شوند خواه الف لام جنس باشد
و خواه الف لام استغراق افادهٔ حصر آن میکند در خبر مثل الامیر

اسم مو

زید والشجاع عمرو که افاده کرده است منحصر بودن امارت را
در زید و شجاعت را در عمرو اما بر تقدیر استغراق بودن الف لام بواسطه آنکه
مؤدای آنست که بگوییم کل امیر زید و کل شجاع عمرو اما بر تقدیر جنسیت بواسطه
این معنیست که جنس امیر با زید متحد است و جنس شجاع با عمرو و بر تقدیر انحصار
مذکور فهم میشود از روی مبالغه در شقاوت محرومیت کنایه از آنکه
شقاوت ایشان بمرتبه ایست که گویا غیر ایشان کسی شقی نیست و شقاوت تنها
همه در ایشان جمعست وتصدقوا علی فقرائکم ومساکینکم استدلال کرده
اند بعضی بعطف مساکین بر فقرا درین فقره بنا بر آنکه مغایرت میان معطوف
و معطوف علیه لازمست بر آنکه مساکین غیر فقرا اند و مرد و مجاعت نمیشند
چنانچه مذهب جمعیست باید دانست که خلاف نیست در آنکه هر دو
شرکتند درین معنی که قوت سال خود و عیال خود نداشته باشند و لیکن بعضی
ایشان را که حاصل آن بقوت سال ایشان وفا کند خلاف در آنست که
کدام پریشان حال ترند یعنی کدام اند که مطلق چیزی نداشته باشند نه مالی
که با آن معاش یکروزه توانند کرد و نه کسبی و وسیلهٔ تحصیل آن توانند
ساخت فرا و تغلب از علمای اهل سنت و ابن سکیت بر آن رفته اند که ایشان
مساکینند و ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت کرده است و از علمای امامیه
رضوان الله علیهم شیخ طوسی قدس سره در نهایة الاحکام و ابن جنید و سلار
نیز این مذهب را اختیار کرده اند و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور

بقوله تعالی اَوْ مِسْکِینًا ذَا مَتْرَبَةٍ چه مراد بذا متربه کسی است که از نهایت
احتیاج بر خاک افتاده باشد قال فی الصحاح و مسکین ذو متربة ای لاصق
بالتراب و با آنکه بعضی از شعرای عرب که وثوق بر کلام ایشان هست در شعر
خود اثبات مالی از برای فقیر کرده اند چنانچه گفته اند که اَمّا الفقیر الذی
کانت حلوبته وفق العیال فلم یترک له سبد یعنی اما فقیری که حلوبت او
یعنی شیری که از حیوانات او حاصل میشود آنقدر است که عیال او را
بس باشد و از برای او قلیلی باقی نماند که ذخیرهٔ او باشد در صحاح
آورده که عرب میگوید ماله سبد و لا لبد ای لا قلیل و لا کثیر و جمعی کثیر
مثل اصمعی و شافعی از علمای اهل سنت و شیخ محمد بن ادریس حلی از علمای امامیه
بر آنند که فقرا از ایشان حالا بتر اند و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نیز در مبسوط
و خلاف رجحان این مذهب داده است بچند دلیل اول آنکه حضرت عزت
در کلام مجید در جائیکه ذکر هر دو طایفه کرده است ابتدا بفقرا کرده قال الله
تعالی اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاکِینِ و ابتدا او بآن دلالت بر زیادتی
اهتمام دارد بشان ایشان و این اهتمام نیست مگر بواسطه زیادتی
احتیاج دوم آنکه حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله از فقر دوری
کرده اند و در مقام استعاذه از آن در آمده و مسکنت را خوش
کرده اند و بدعا از خدای خود خواسته چنانچه فرموده اند اللهم احینی مسکینا
و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین یعنی بار خدایا مرا در زندگی

مسکین

مسکین دار و در مسکنت بمیران و در قیامت در زمرهٔ مسکینان محشور ساز
پس مراد بفقر بی چیزی مطلق باشد که لازم دارد احتیاج بخلق تا بواسطهٔ آن جوع
تحصیل قوت لا یموت کند الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه از آنست و مراد
بمسکین آنکه آن قدر که رفع احتیاج ضروری نماید داشته باشد و بجهت قوت
لا یموت محتاج بکسی نباید شد بود سیم آنکه فقیر ماخوذ از کسر فقار است یعنی شکستن
استخوانهای پشت و ظاهر است که پشت طاقت و شکیبائی گاهی شکسته میشود
که نهایت احتیاج که عبارت از بی چیزی مطلق است حاصل باشد و العیاذ بالله
من ذلک و از دلایل خصم بر مذهب جواب گفته اند که آیه بی چیزی مطلق را لازم ندارد
و اثبات مال از برای فقیر که در شعر بلغا واقع شده است معارض است
بآیه سفینه که متضمن اثبات مال از برای مسکین است قال الله تعالی اما السفینة
فکانت لمساکین و حق آنست که مسکین پریشان حالتر است از فقیر و مذهب اول
رجحان دارد نه بواسطه دلائل مذکوره که جواب از آن گفته شد بلکه بواسطه
حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در کتاب تهذیب حدیث
روایت کرده است از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد
از احمد بن خالد از عبد الله بن یحیی از عبد الله بن مسکان از ابی بصیر که گفت
پرسیدم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از تفسیر آیه کریمه
اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاکِینِ که مراد از فقیر درین آیت چیست و مساکین
کیانند حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که الفقیر الذی لا یسأل

البائس والمسكين اجهد منه والبائس اجهد ثم يعنى فقير آنست كه از كسى نكند و
ومسكين با مشقت و تعب در تحصيل معاش و بى چيزى از فقير بيشترست و بائس را
از هر دو بيشتر و قول حضرت كه فقير آنست كه از كسى طلب نكند ظاهر آنست كه
كنايه از آن باشد كه او را اندك مالى يا كسبى باشد كه با آن قناعت تواند نمود و الا
احتياج بقوت لايموت كه ضرورى انسانست مانع خواهد بود از عدم طلب
و قول حضرت كه مسكين با مشقت و تعب بى چيزى از و بيشترست كنايه از آنكه
مسكين آنست كه هيچ چيز نداشته باشد نه مالى كه وفا بقوت لايموت او تواند
نمود و نه كسبى كه حاصل آن وسيله سد رمق تواند شد چه حمل آن بر آنكه چيزى داشته
باشد اما از فقير كمتر خلاف مجمع عليه است چه آنها كه قايل بفرق اند اتفاق دارند
بر آنكه يكى از ايشان ميبايد بمعنى بى چيز مطلق باشد چنانچه شيخ فخر الدين عليه الرحمه
در ايضاح تصريح بان كرده است و كلام صحاح نيز مشعر است بر آن
و اگر مراد آن نباشد استدلال بشعر عرب و آيه سفينه كه از طرفين مذكور شد
وجهى نخواهد داشت و بنا بر توجيه فقره ديگر از كلام حضرت كه والبائس اجهدهم
مشكل ميشود چرا كه معنى اين فقره آنست كه بائس با مشقت و تعب از رهگذر
بى چيزى از هر دو بيشترست زيرا كه جهد بفتح جيم بمعنى مشقت و ظاهرست كه از
بى چيز مطلق مشقت بى چيزى بيشتر داشتن وجهى ندارد مگر آنكه بگوييم ميتواند
بود كه زيادتى مشقت بائس از رهگذر بى چيزى نباشد بلكه از رهگذر
ضعف بدنى و عجز از تردد در تحصيل معاش و امثال آن باشد چنانچه قتاده در

فقرا را اعتبار كرده است والله اعلم و بايد دانست كه فايده خلاف در
آنكه فقير و مسكين هر دو بيك معنى است يا غير يكديگرند و اثرى كه بر خلاف مذكور مترتب
ميشود آنست كه اگر كسى خواهد كه زكات مال خود را بر اصناف مستحقه كه مستحق
زكاتند و آيه زكوة متضمن تفصيل آنست تقسيم نمايد يا نذر كند كه چيزى بفقرا و
مساكين بدهد يا وصيت كند كه از مال او چيزى بعد از فوت او بايشان بدهند
آيا بدادن بيك طايفه از عهده وفاى آن بر مى آيد يا نه و فايده خلاف در آنكه
كدام طايفه بمعنى بى چيز مطلق اند آنكه اگر كسى نذر كند كه تصدقات خود را بجهت
بفقرا ميرسانيده باشد يا وصيت بان كند كه چيزى از مال او بمساكين بدهند بكدام
طايفه بايد داد و بعضى گفته اند از جمله مواضعى كه فايده خلاف در آن ظهور دارد
كفاره است چه آيه كفاره دلالت بر اختصاص آن بمساكين دارد كه اطعام
اطعام مساكين پس بر تقدير ترادف صرف آن بر هر يك از فريقين جايز خواهد
بود و بر تقدير تخالف اختصاص خواهد داشت بيكى از ايشان على اختلاف المذهبين
و بعضى از متاخرين علماى ما مثل شيخ محمد بن فهد حلى و جمعى بعد از و رحمهم دعوى
ميدانسته اند كه ظهور فايده خلاف را در ماده مذكور رد كرده اند
و گفته اند كه آيه بمذهب قايلين بفرق نيز دلالت بر اختصاص باحد الفريقين ندارد
زيرا كه همه اتفاق دارند بر آنكه هر يك از لفظ فقير و مسكين هرگاه در كلام
تنها واقع شود شامل هر دو فرقه هست خلاف ميان علما در آنست كه
جايى كه هر دو لفظ با هم مذكور باشد مثل آيه زكات و امثال آن هر دو

بیک معنی و تفنن در عبارت ارتکاب شده یا هر کدام بمعنی ایست تفصیلی که
سبق ذکر یافت و شیخ طوسی و غیر او تصریح باین معنی کرده اند پس چون در آیت
کفارت لفظ مساکین شها واقع است باتفاق معنی اعم از ان مراد خواهد بود
و خلاف مذکور در حکم مستنبط از ان تأثیری نخواهد داشت و درین وقت نظر
زیرا که حقیقت بودن معنی اعم گاهی شها مستعمل شود در معرض منعست چنانچه
شیخ شهید در بیان تصریح بان کرده و بر تقدیر تسلیم ظاهر آنست که استعمال
مذکور عرف جدید باشد چه وقوع آن در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله ثابت
نیست و می تواند بود که اتفاقی که مذکور شد بعد از زمان پیغمبر صلوات الله
علیه و آله شده باشد بلکه البته چنانست و الا میان علما خلاف نمی شد در جواز
بذل کفارت بفقرا و حال آنکه مذکور و مشهور است با آنکه علامه قدس سره در
کتاب قواعد الاحکام اشارت بتوقف خود در آن کرده است و ایضا اگر
اتفاق مذکور حادث نباشد و در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز چنان
باشد استدلال بر نفی ثبت حکم بآیت شفعه که گذشت از حلیه استقامت
عاری خواهد بود چنانچه بر ارباب طبع سلیم مخفی نیست بالجمله بحث مذکور از
متأخرین بغایت عجیب است والله الهادی و وقروا کبارکم مراد بتوقیر
تعظیم و احترامست و کبار جمع کبیر است یعنی اعم از آنکه بزرگ بحسب
زیادتی عمر باشد یا بزرگ بحسب زیادتی مرتبه و شان مثل استاد و معلم و شاه
آن و صلوا ارحامکم بعضی از علما رحم را درینمقام مخصوص دانسته اند بقرابتی که حرام

باشد نکاح و زنا شوهری او و ظاهر آنست که مراد برحم مطلق خویشاوندی و قرابت
باشد اگر چه قرابتی خویشی او دور باشد و سبب حرمت نکاح نشود و مؤید آنست
آنچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض
و تقطعوا ارحامکم نقل کرده است و گفته است که آیت مذکوره در شان بنی
امیه نازل شده است بواسطه آنکه سرزنش و توبیخ ایشان بر آنچه از ایشان
نسبت بائمه اهل بیت علیهم السلام صادر شده است چه نسبت خویشی
بنی امیه با ایشان ظاهرست که دورترست از آنکه احتمال حرمت نکاح و زنا
شوهری میان ایشان کند مترجم گوید و همچنین مؤید عموم مذکورست آنچه در
تاریخ ابن خلکان نقل شده که مهدی عباسی در حینی که امام موسی کاظم را
علیه السلام از مدینه ببغداد طلبیده امر بحبس آنحضرت نمود و شبی در واقعه دید
امیر المؤمنین علیه السلام این آیت را برو میخواند چون بیدار شد ربیع را
نزد خود طلبیده نقل واقعه مذکور را یاد کرده و بآواز خوش آیه را بر
خواند و او را نزد امام علیه السلام فرستاد که رعایت خاطر او نموده
او را در همین شب نزد من حاضر سازد چون امام علیه السلام آمد مهدی
برخاسته امام را در بغل گرفت و تعظیم بسیار و اکرام نموده نزد خود
جای داد و گفت یا ابا الحسن امشب جد تو امیر المؤمنین علی علیه السلام
را در واقعه دیدم که این آیت را بر من خواند و دانستم که بواسطه
تشویشی که از من بتو رسیده است چه شود که عهد کنی که بر من و اولاد

من بقصد خلافت خروج نکنی و داعیه امامت را از سر بگذاری تا من ترک خاطر
نموده دست از تشویش تو باز دارم حضرت فرمودند والله لا فعلت
ذلک و لا هو من شأنی یعنی بخدا قسم که تا غایت در آن مقام نشده ام و آنچه
تو بخاطر آورده کار من نیست مهدی گفت راست گفتی ای ربیع برخیز و سه
هزار دینار طلا از خزانه بگیر و در وجه خرج راه حضرت مقرر داشته او را
بتعظیم تمام روانه خانه خود کن ربیع گوید نگذاشتم که صباح شود در همان شب
سرانجام کار حضرت کرده ایشان را روانه مدینه طیبه نمودم و تا زمان
هرون الرشید در مدینه مبارکه بسر میبردند و بعد از آن هرون
الرشید باز ایشان را ببغداد آورده در حبس خود داشت تا بمرتبه
شهادت فایز شدند و وجه تایید نقل مذکور و مناسبت ذکر آن
بمقام بر طبع سلیم مخفی نخواهد بود و خلاصه معنی آیت آنست که آیا ممکنست
و متوقع هست از شما ای منافقان چون متولی امور خلایق شوید
و امر امارت و سلطنت را بر گردن خود گیرید که فساد کنید در روی
زمین و قطع رحم نمایید از روی کبر و اشتهای نفس اولئک الذین لعنهم الله
آن گروه که معتدانند و اعراض از صله رحم می‌نمایند آنانند که لعنت کرده است
خدای تعالی و رانده است از رحمت خود ایشان را و مراد بصله رحم
که در این حدیث و در دیگر احادیث و قرآن واقع شده است رعایت
اقل آن چیزیست که نسبت با ایشان نیکی و احسان باشد و در عرف آنرا

احسان گویند و اگرچه به پیشی در سلام و امثال آن باشد چنانچه در حدیث از
پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که صلوا ارحامکم ولو بالسلام
آیا هیچ شک نیست که هر چند نیکی و احسان درباره ایشان بیشتر رعایت شود
بیشتر متضمن ثواب و اجر خواهد بود و تحننوا علی ایتام الناس پس حنین الی الشیء
عبارت از شوق و میل نفس است بسوی آن و حنان بتخفیف نون بمعنی رحمت
و از آن ماخوذ است حنان بتشدید نون که یکی از اسمای حضرت عزت تعالی
شانه بمعنی رحیم و فی الصحاح تحنن علیه ای ترحم علیه پس معنی کلام این خواهد
بود که مهربانی و ترحم نمایید بر یتیمان مردم تا ایتام شما نیز مشمول مهربانی
و ترحم باشند و فکوا انفسکم مرهونة باعمالکم بعضی اعتبار کرده اند درین فقره
تشبیه توقف که خلاص نفس از عذاب الهی بر عمل صالح دارد بتوقف که خلاص رهن بر
ادای دین دارد تا کلام استعاره بالکنایه باشد و ذکر فکوا تخییل آن و حق
آنست که درین فقره احتیاج باستعاره بالکنایه نیست چه طرفین تشبیه که نفس
و شیء مرهون است هر دو مذکور است و استعاره بالکنایه چنانچه سبق ذکر یافت
آنست که سوای مشبه امری از ارکان تشبیه مذکور نباشد بلکه کلام تشبیه
بلیغ است که عبارت از رعایت تشبیه است میان دو شیء با حذف ادات
تشبیه مثل زید اسد که درین تقدیر است که زید کالاسد و بواسطه مبالغه
در تشبیه کاف که از ادوات تشبیه است حذف شده و بر تقدیر باید
دانست فقره دیگر از حدیث الا و ظهورکم ثقیلة من اوزارکم چه تشبیه شده است

پشت ایشان در تحمل گناهان بپشت حیوانی که بواسطه بسیاری بار گرانبار
شده است و ادات تشبیه در کلام محذوفست و لا یرهق وجوههم روع یعنی فزع
و ترس است که بر وجوههم مستولی نشود و بعضی تخوفهم باشد یعنی میترسانند ایشانرا
باتش و مینگذارد که خائف و ترسان باشند از آن چنانچه عرب میگوید روعت
فلانا امر که ترسانیده باشد اتقوا النار و لو بشق تمرة یعنی و لو کان
بشق تمرة که کان با اسم خود از کلام محذوف باشد و صاحب کشاف واو
درین مقام واو حالی دانسته یعنی پرهیز کنید و از خود دور دارید آتش دوزخ
را در حالی که پرهیز شما بسبب بذل نصف خرمائی باشد و بعضی محققین واو را
اعتراضی دانسته اند و بعضی دیگر گفته اند واو عاطفه است و معطوف علیه
محذوفست و کلام درین تقدیر است که اتقوا النار یعنی لو کان الاتقاء
بشق تمرة چنانچه در حدیث مشهور اطلبوا العلم و لو بالصین گفته اند که
درین تقدیر است که اطلبوا العلم لو لم یمکن بالصین و لو کان یعنی طلب کنید
علم را و در تحصیل آن بکوشید و اگرچه در ملک چین باشد یعنی بواسطه
تحصیل آن بعید تر ملک چین که از همه بلاد دورتر است متحمل باید شد و
شق تمره یعنی نصف است قال فی الصحاح الشق بالکسر نصف الشیء کان له
ثواب من ادی سبعین فریضة می تواند بود که از سبعین درین مقام همین عدد
خاص اراده شده باشد که هفتاد است و ثواب ادای یک فریضه در
ماه معادله بثواب ادای هفتاد فریضه مثل آن کند در ماههای دیگر و میتواند

بود که سبعین کنایه از عدد بسیار چه در میان عرب بمنزله مثل شده است
که هرگاه خواهند تشبیه بر کثرت عددی کنند و بسیاری آنرا وانمایند تعبیر از آن
بسبعین می کنند چنانچه ارباب تفسیر در آیه کریمه ان تستغفر لهم سبعین مرة
فلن یغفر الله لهم که در شان جمعی از کفار و منافقین نازل شده یعنی اگر
استغفار کنی ای محمد از برای ایشان و مغفرت ایشان را هفتاد مرتبه از
خدای خود درخواهی چون ایشان قابلیت آمرزش ندارند هرگز در معرض آمرزش
و غفران الهی در نخواهند آمد سبعین را بر مبالغه در کثرت استغفار حمل
کرده اند و خصوص صیغه هفتاد را دخل نداده و سبب آنکه سبعین را از میان
باقی عدد ها بواسطه این معنی اختیار کرده اند در کلام بعضی بر این وجه وارد
که در سبعین اکمل آحاد که سبعه است بعدد کاملی که عشره است تکرار
یافته است یعنی هفت ده مرتبه مکرر شده است و هفتاد حاصل شده است
اما آنکه عشره عدد کامل است بواسطه آنکه بر جمیع مخارج کسور تسعه که عبارت
از نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر است اشتمال دارد
چه مخرج کسر عبارتست از اقل عددیست که آن کسر از آن عدد صحیح بیرون آید
مثل سه که مخرج ثلث است و چهار که مخرج ربع است و بر این قیاس و بواسطه
آنکه جمیع اعداد ما فوق عشره یا باضافه آحاد با و حاصل میشود یا بتکرار
او مرتبه یا بیشتر یا باضافه و تکرار هر دو چنانچه بعد از ملاحظه اعداد ظاهر
میشود و اما اینکه سبعه اکمل آحاد است و در آحاد عدد که از کمیت تامه

از ان کلام ظاهری نیست بواسطه آنکه گفته عدد فرد بیست از آحاد که بر اکثر
اقسام عدد اشتمال دارد چرا که عدد یا زوج است یا فرد یا فرد اول است
یا غیر اول یا مجذور است یا غیر مجذور یا زوج الزوج است یا زوج الفرد
یا تامست یا زاید یا ناقص و سبعه بر جمیع این اقسام مشتملست الا زاید و فرد
غیر اول مترجم گوید بیان این اجمال آنکه ارباب علم حساب عدد را این
اقسام منقسم ساخته اند و از زوج عددی میخواهند که نصف صحیح داشته
باشد مثل چهار که نصفش دو است و دو که نصفش یکیست و از فرد عددی
که نصف صحیح نداشته باشد مثل سه و پنج و از فرد اول عدد فردی
که عدد غیر واحد عد آن نتواند کرد یعنی غیر از واحد عددی نبوده باشد
که شمار اجزای آن تواند کرد و چون چند مرتبه او را از آن کم نمایند چیزی
باقی نماند مثل پنج و سه که چون دو را دو مرتبه از اول و یک مرتبه
از ثانی کم کنند یکی باقی میماند و از فرد عددی که غیر واحد عددی آنچنان
یافت شود مثل نه که چون سه را سه مرتبه ~~از ان سه مرتبه~~ از ان کم کنند
چیزی باقی نمی ماند و از عدد مجذور عددی که جذر داشته باشد و جذر
عدد عددیست که چون او را در نفس خود ضرب کنند آن عدد حاصل شود
مثل چهار که دو جذر اوست و نه که جذر او سه است و از غیر مجذور آنکه
جذر نداشته باشد مثل پنج و شش و از زوج الزوج آنکه قبول
تنصیف بعدد صحیح کند تا واحد مثل چهار که نصفش دو است و نصف

فرد غیر اول ۹

دو واحد است و زوج الفرد آنکه قبول تنصیف بصحیح کند اما تا واحد نرسد و قبل از
وصول نصفش بواحد کسر پیدا شود مثل شش که نصفش سه است و نصف
منکسر است و عدد تام عددیست که چون اجزای عاده آن را یعنی کسوری را
از ان که عد آن تواند کرد جمع کنند برابر آن باشد مثل شش که اجزای عاده آن
نصف است که سه است و ثلث که دو است و سدس که یکیست و حاصل
جمع ایشان همان شش است و زاید آنکه حاصل جمع اجزای عاده او زیاده
شود مثل دوازده که چون نصفش که شش است و ثلثش که چهار است و ربعش که
سه است و سدسش که دو است جمع کنی پانزده حاصل میشود و ناقص آنکه
حاصل جمع اجزای او کمتر از و شود مثل چهار که حاصل جمع نصف و ربعش سه میشود
و کسری دیگر ندارد و اشتمال سبعه بر جمیع این اقسام سوای آنچه استثنا
شد در ضمن ذکر امثله اقسام مذکور بظهور رسید فمن ثقلت موازینه آنکه میزان ثقیل
شدن ترازوی عمل کنایه از بسیاری حسنات و کثرت اعمال صالحه است
و راجح آمدن آن بر اعمال سیئه و باید دانست که میان اهل اسلام اختلافست
در آنکه میزان در آوردن اعمال و کشیدن آن در ان نشاه که قرآن و حدیث
آن ناطق است بر چه منهج است آیا کنایه از نجات آوردن آنست از روی
عدل و انصاف که کدام غالب دارد بر دیگری و بطریق مجاز تعبیر از آن
بکشیدن در ترازو شده است یا آنکه در واقع عین اعمال را بکشش در می آرند
و ترازوی حقیقی می کشند بطریق تبادر اجناس بعضی شق اول را اختیار

کرده اند و مذهب خود ساخته بنا بر آنکه اعمال از مقوله عرض است و عرض
قابل کشیدن به ترازو نیست و جمهور اهل اسلام بر احتمال ثانی رفته اند
و کلام را بر حقیقت حمل کرده اند بواسطه آنکه در قرآن و حدیث وصف آن
بسنگینی و سبکی واقع شده و حمل سنگینی و سبکی بر رجحان و عدم رجحان بحسب
کثرت و قلت عمل بسیار دور است بعضی از ایشان بر آن رفته اند
که صحایف کردار و نامههای اعمال کشیده خواهد آمد و بعضی گفته که نفس
عمل در آن نشاء بصورت جسم در خواهد آمد و کشیده خواهد شد
والله اعلم الورع عن محارم الله باید دانست که بعض محققین ورع را
چهار درجه و مرتبه قرار داده اند اول ورع ارباب توبه و انابت
و آن مرتبه ایست که انسان را از فسق و مناهی که قبول آن رد و دویم ورع ارباب
صلاحیت و آن باز داشتن خود است از ارتکاب اموری که شبهه در حلیت
و جواز آن بوده باشد و احتمال حرمت در آن رود از خوف آنکه مبادا
از ایشان امری سانح شود بی اطلاع ایشان که در واقع مخالفت شرع شریف
داشته باشد چنانچه عرب میگوید من رتع حول الحمی اوشک ان یقع فیه یعنی کسی
که در حوالی قرقگاه سیر کند بیم آن هست که در آن داخل شود کنایه از آنکه مبادا
در آن حوالی گردید که مبادا داخل شوند و مورد اعتراض گردند و در حدیث
حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله روایت شده است که
دع ما یریبک الی ما لا یریبک یعنی واگذار امری را که ترا فعل آن در شک اندازد

باز میدارد و اهل
آن میرزد که گواهی
او در ارباب شرع طاهر
در معرض ...

که مبادا کردن آن خوب نبوده باشد و بعمل آر آنچه ترا فعل آن در شک نیندازد
و یقین دانی که ترا جایز است ارتکاب آن سیم ورع متقین و ارباب تقوی
و عفت و آن عبارت از باز داشتن نفس است از ارتکاب امری که هیچ شک
در حلیت و جواز آن نباشد از ترس آنکه مبادا منجر بارتکاب امری شود
که حرام باشد چنانچه اشارت بآنست کلام معجز نظام خلاصه کائنات
صلوات الله علیه و آله ذوی الکرامات که لا یکون الرجل من المتقین حتی یدع ما لا
بأس به مخافة ما به البأس یعنی کسی در زمره متقین و اهل تقوی در نمی آید تا وا نگذارد
آنچه ارتکاب آن متضمن قصوری و منعی از جانب شارع نیست بواسطه ترس
افتادن بامری که قصوری داشته باشد و از جانب شرع اذن بمباشرت در
آن حاصل نباشد مثل آنکه حکایت کردن از احوال مردم را که هیچ شک در جواز
آن نیست ترک نماید که مبادا منجر بغیبت شود چهارم ورع صدیقین و ارباب
صدق و یقین است و آن باز داشتن نفس است از جمیع آنچه غیر خداست تعالی
وحده الاعز و همگی و شدن وی در هر چه نگریستن او را و دیدن از ترس آنکه
مبادا لحظه از عمر عزیز در غیر یاد و فکر معبود حقیقی صرف شود و نفس
بعملی مشغول شود که متضمن حصول قرب او نباشد فان ذلک عندهم خسران
عظیم و مراد بورع در کلام حضرت مقدسه مصطفوی درین خطبه میتواند بود
که مرتبه اول باشد از مراتب اربعه مذکوره چه انسان زیاده بر آن مکلف
نیست و اگر مرتبه دوم و سیوم نیز اراده شده باشد چندان دور

نخواهد بود والله و رسوله اعلم علی قرنک قرن بمعنی جانب سر است قال فی
الصحاح القرن جانب الراس و ذلک فی سلامته من قرنی الیک اشارت بشهادت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که کلام سابق بر آن دلالت واضحه
وفی درین فقره بمعنی مع است چنانچه در آیهٔ کریمهٔ ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم
من الجن و الانس فی النار مفسرین گفته اند که فی در فی امم بمعنی مع است و من بمعنی
فی است چنانچه در آیهٔ کریمهٔ اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الحجابات نمایش اول
بباید دانست که حمل خطبنا در کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر
تضمین معنی عظنا تا تعدیهٔ آن بنفس صحیح باشد چنانچه بسبق ذکر یافت
اولیست از حمل آن بر نزع خافض چرا که تضمین در لغت عرب بیشتر وارد است و بلاغت
و ضمن آن بیشتر حاصل چنانچه بعضی از مجاز ندانسته اند و بر تقدیری که مجاز
باشد متضمن حذف و اضماری در کلام نیست بخلاف نزع خافض چون است
که تضمین حقیقت نه مجاز و متضمن اضماری در کلام نیست و آنچنان نیست
که لفظ در هر دو معنی استعمال شده باشد تا مجاز باشد یا آنکه بواسطه
افادهٔ معنی دیگر لفظی در کلام مقدر باشد تا در کلام اضماری شده باشد
بلکه لفظ همان در معنی حقیقی مستعمل است و همین مقصود بالاصاله از آن
معنی حقیقت نهایتش بتبعیت آن معنی دیگر نیز قصد شده است بی آنکه
لفظ مذکور در آن مستعمل باشد یا لفظ دیگر در کلام از برای افادهٔ آن
مقدر باشد پس خطب بر تقدیر تضمین در معنی خود مستعمل است نهایتش متعدی

شدن آن بنفس فهم شده است که معنی وعظ نیز بتبعیت آن مقصود است که باعتبار
آن متعدی بنفس است و همچنین در آیهٔ کریمهٔ و لتکبروا الله علی ما هدیکم که مفسرین حکم
بتضمین معنی حمد کرده اند لفظ لتکبروا در معنی خود استعمال یافته است و از
متعدی شدن آن بعلی یافته اند که بتبعیت آن معنی حمد نیز مقصود است بی آنکه
ارتکاب مجازی شده باشد یا اضماری در کلام مرعی باشد مگر آنکه
بگوییم دلالت لفظ بر معنی تبعیت معنی حقیقی نیز مجاز است چنانچه بعضی رفته اند
فقد بر نمایش دویم حق آنست که آنچه در ان نشاء مکشوف در می آید نفس اعمال
نه صحایف عمل چنانچه بسبق ذکر یافت و آنچه در حدیث وارد شد که اعمال عرض
اند و بوزن در آمدن اعراض در معرض قبول عقل در نمی آید کلامیست عام
پسند که بحسب ظاهر صورتی یافته و آنچه واقعست و اهل تحقیق بر آن رفته اند آنست
که اصل اشیا و حقیقت آنها امریست مغایر صورتی که در نظر حواس ظاهری
بآن صورت جلوه گر میشوند و در معرض ادراک مدارک باطنی بآن لباس
در می آیند و گاه هست که آن صورت بحسب اختلاف موطن و تبدل مکان و تغیر
جا تغییر می یابد و بصورت دیگر میگردد و آن اصل بحال خود است که در هر کا
بلباسی جلوه گر است و در هر نشاء بصورتی خود را می نماید چنانچه گفته اند
لون الماء لون انائه یعنی رنگ آب تابع رنگ ظرفیست که در وست و رنگ آب
بسبب اختلاف الوان ظروف متعدد و بالوان مختلف در می آید اما حقیقت اصل
مذکور که بعضی تعبیر از آن بشبح میکنند و بعضی بوجهش می نامند و بعضی بجهش می نامند

نی

وبعضی بروحش می گویند امریست که غیر علام الغیوب کسی بآن ره نبرده است پس
در آمدن آنچه درین نشأه در صورت عرض است در نشأه دیگر بصورت
جوهر یا جسم ممکن باشد و در معرض استبعاد نباشد نه مشاهده میشود که آنچه در
اجسام بحس بصر دیده میشود چون در معرض ادراک حس مشترک در می آید از
بعضی لوازم جسمیت که لازم دیدن آن نخست مثل بودن بهیأت خاص و وضع
خاص و نسبتی که بواسطه دوری و نزدیکی با باصره دارد و امثال آن مجرد میشود
و از انجا ریست آنچه در بیداری بصورت علم مشاهده میشود که از مقوله
عرض است گاه هست که در عالم خواب بصورت شیر می نماید و ازین جهت
که ارباب تعبیر شیر را که در خواب دیده میشود بعلم تعبیر میکنند و ظاهرست
که در هر دو نشأه اصل یک چیزست که بواسطه اختلاف موطن و باعتبار تغایر
نشأه بصور مختلفه جلوه گر شده است بلباسهای غیر مکرر در آمده و
نامهای مختلف پیدا کرده است در موطنی بلباس عرضیت اختیار
کرده و بآن اعتبار عرضش میگویند و در موطنی بکسوت جوهریت در آمده است
و بآن نسبت تعبیر از آن بجوهر میکنند و ان شاء الله تعالی درهمین کتاب حقیقت
امر مذکور بیشتر ازین ظهور خواهد یافت والله الموفق انجام می تواند بود
که فی در کلام حضرت در آخر این حدیث که فی سلامة دینی در معنی چیزی که
ظرفیت مشتمل باشد نه حقیقت ظرفیت آن بطریق حقیقت بچند وجه شده است
اول بطریق استعاره تبعیه که تشبیه شده باشد ملابست و ربط شهادت

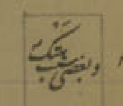
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسالم بودن دین در جمع شدن با هم بملابست
و مقارنت مظروف بظرف و استعمال شده باشد لفظ فی در معنی مجازی
بعلاقه تشبیه مذکور دوم بطریق استعاره تمثیلیه که تشبیه شده باشد
هیأتی که منتزع است از شهادت و سالم بودن دین جمع ایشان با هم بهیأتی
که منتزع است از مظروف و ظرف و مقارنت ایشان با یکدیگر و اکتفا شده
باشد از الفاظی که بازای مشبه به است بذکر لفظ فی که در دلالت بر
هیأت مشبه به عمده آنست و باقی بتبعیت آن در ضمن الفاظ منویه ملاحظه
باشد و برین تقدیر لفظ مذکور در معنی حقیقی مستعمل خواهد بود نه معنی
مجازی سیم بطریق استعاره بالکنایه که سالم بودن دین حال شهادت
تشبیه شده باشد بآنچه ظرف و محل شیء واقع میشود و ذکر لفظ فی تخییل آن باشد
چنانچه بعضی از ارباب تفسیر قوله تعالی أولئک علی هدی من ربهم را در
قرآن برین وجه توجیه کرده اند و معنی اقسام استعاره مذکوره و تخییل مشترک
گذشته است و درین مقام بحثی طویل الذیل هست که مقام را گنجایش
ذکر آن نیست در حواشی که بر مطول نوشته شده است مذکور است کسی که طالب
آن باشد بکتاب مذکور رجوع نماید والله الهادی حدیث دهم روایت شده است
بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره از
شیخ جلیل شیخ مفید علیه الرحمه از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی از محمد بن
حسن بن الولید که علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده اند از محمد بن الحسن الصفار

که اگرچه ابن داود در کتاب رجال ممدوح دانسته نه ثقه اما ظاهر آنست که
همان محمد بن الحسن الصفار بن فروخ است که خود ثقه دانسته است مع مذکور
از روی اشتباه هیئت که در اسم او کرده والله اعلم از موسی بن قاسم
که پیش همه از ثقات رجال حدیث و مصنف سی جلد کتاب از صفوان و ابن
ابی عمیر که از اعیان ثقات رجال اند از معاویة بن عمار که بعضی ثقه اش دانسته
اند و بعضی ممدوح و نقلست که عمر او یکصد و هشتاد و پنج سال رسیده است
و بر سبیل اتفاق عدد مذکور تاریخ سال رحلت اوست از هجرت چه تولد او
در سال اول از هجرت واقع شده و از امام بحق ناطق ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام از آبای بزرگوار عالیمقدار آن حضرت صلوات الله علیهم از
امیر المؤمنین و یعسوب الدین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب ع
که گفت ان رسول الله صلی الله علیه و آله لقیه اعرابی فقال له یا رسول الله انی
خرجت ارید الحج ففاتنی وانا رجل ممیل فمرنی ان اصنع بمالی ما ابلغ به مثل اجر الحاج
فالتفت الیه رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له انظر الی ابی قبیس فلو ان
ابا قبیس ذهبة حمراء انفقته فی سبیل الله ما بلغت ما یبلغ الحاج ثم قال ان الحاج
اذا اخذ فی جهازه لم یرفع شیئا ولم یضعه الا کتب الله له عشر حسنات ومحی
عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات فاذا رکب بعیره لم یرفع خفا ولم یضعه الا
کتب الله له مثل ذلک فاذا طاف بالبیت خرج من ذنوبه فاذا سعی بین الصفا
والمروة خرج من ذنوبه فاذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه فاذا وقف بالمشعر

الحرام خرج من ذنوبه فاذا رمی الجمار خرج من ذنوبه قال فعدد رسول الله صلی الله
علیه و آله کذا وکذا موقفا اذا وقفها الحاج خرج من ذنوبه ثم قال انی لک ان
تبلغ ما یبلغ الحاج **شرح** کلام معجز نظام آن نور دیده آفرینش در ضمن دو
نقش **منش اول** خلاصه کلام حبیب خیر الانام علیه و علیه شرایف التحیة
والسلام آنکه بدرستی که رسول خدا را صلوات الله علیه و آله اعرابی
ملاقات نمود و گفت ای رسول خدا احرام حج بسته بقصد زیارت خانه
خدای برآمدم و نتوانستم بآن سعادت رسید و توفیق آن نیافتم و من مردی
ام مالدار بفرمای که از مال خود در راه خدای چه مقدار بذل نمایم که ثواب
آن برابر ثواب حجی تواند نمود و من از ادراک ثواب آن محروم نمانم پس
رسول خدا صلوات الله علیه و آله بجانب او التفات نمود و فرمودند
ای اعرابی بکوه ابو قبیس نظر کن بدرستی که اگر کوه ابو قبیس تمام طلای احمر شود و همه را
در راه خدا صرف نمایی بارباب استحقاق نفقه کنی نمیتوانی رسید بثوابی
که برابر ثواب حج بیت الله الحرام تواند نمود و بعد از آن حضرت فرمودند
بدرستی که هرگاه حاجی شروع در استعداد و تهیه سفر حج نماید بر ندارد
چیزی از اسباب سفر مذکور و نگذارد آنرا مگر آنکه حضرت عزت عظمت کبریاؤه
بازای هر برداشتنی و گذاشتنی بنویسد در صحایف حسنات او ده حسنه و
محو گرداند از نامه سیئات او ده سیئه یعنی ده گناه از گناهان او را
بیامرزد و بلند گرداند مرتبه قرب او را از ده درجه پس هرگاه

بمرکوب خود سوار شود بر ندارد مرکوب او پای خود را و نگذارد پائی مگر آنکه حضرت
عزت بهر برداشتن و گذاشتنی بنویسد بجهة او مثل انچه اول نوشته بود و چون
بطواف خانه مبارک قیام نماید بیرون آید از گناهان خود و چون میان صفا
مروه سعی نماید از گناهان خود بیرون آید گناهان خود و چون میان صفا
مروه سعی نماید از گناهان خود بیرون آید و چون بعرفات آید و وقوف
عرفات از و بجبل آید از گناهان خود بیرون آید و چون بمشعر آید و وقوف
مشعر بجای آورد از گناهان خود بیرون آید و چون رمی جمره را بعمل آورد از
گناهان بیرون آید فرمودند که حضرت رسالت بر نه وجه موقف موقف از
مواقف حج شمرده‌اند و در هر موقف فرمودند چون حاجی در ان وقوف نماید از
گناهان بیرون می‌آید بعد از ان خطاب باعرابی کرده فرمودند که نجات
ترا بمقدار مالی که بوسیله بذل آن بثواب حج بیت الله الحرام توانی رسید
بیست و دوم قوله اعرابی اعرابی بفتح همزه منسوبست باعراب که عبارت از
سکان بادیه و متوطنان صحرااند و سکنه شهرها را عرب میگویند و عرب
اسم جنس است و اعراب جمع آن نیست بلکه اعراب جمعیت که واحد ندارد
چنانچه صاحب صحاح تصریح بان کرده است انظر الی ابی قبیس ابی قبیس اسم
کوهیست در مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما که چون اول کسی بر آن کوه
خانه بنا کرده است مسمی باین اسم بوده بنام او اشتهار یافته است
پس اگر ملاقات اعرابی مذکور با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در مکه

اتفاق افتاده است یا جایی که نزدیک بمکه بوده ظاهر آنست که نظر در معنی خود
مستعمل باشد و مراد دیدن بچشم باشد و الا مراد دیدن بدل خواهد بود که بمعنی
یاد کردن بخاطر آوردنست اذا اخذت فی جهازه اخذ اینجا بمعنی شروع است
و جهاز بفتح جیم و کسر جیم هر دو آمده است بمعنی اسباب و ما یحتاج سفر
قال فی القاموس جهاز العروس و السفر بالکسر و الفتح ما یحتاجون الیه
لم تنش ذلک ظاهر آنست که مراد از نش ذلک ده حسنه باشد که در نامه حسنات او
نوشته میشود و می‌تواند بود که اعم از آن باشد و از محو سیئات و رفع درجات
نیز والله اعلم خرج من ذنوبه تشبیه کرده شده است مفارقت و از گناهان و خلاصی
یافتن از تبعات آن به بیرون آمدن شخص از خانه یا امثال آن و کلام از قبیل استعاره
مصرحه تبعیه است و می‌تواند بود که تشبیه شده باشد گناهان بخانه و بیت
و امثال آن گناه یا از آنکه چنانچه آنها بدر از احاطه میکنند گناهان نیز احاطه
باین پس میکنند چنانچه کلام مجید بان ناطق است که و احاطت به خطیئته و کلام مشتمل
بالکنایه باشد و ذکر خروج تخییل آن و معنی استعاره مصرحه و بالکنایه و تبعیه
و تخییل پیشتر یاد کرده شد فتذکر فاذا سعی بین الصفا و المروة خرج من ذنوبه تکرار
خرج من ذنوبه یعنی بیرون آمدن از گناهان در جزاء اعمال درین حدیث با آنکه بعد از
بیرون آمدن یکی بحسب ظاهر بیرون آمدنی میسر نیست می‌تواند بود که بواسطه تاکید
باشد یا آنکه مراد بهر خروج و بیرون آمدن مفارقت نوعی از انواع گناه باشد
چه گناه هر چند نوعست بعضی مالیت و بعضی بدنی و بدنی بعضی قولیت و

وبعضی فعلی وفعلی نیز باعتبار اختلاف آلات واعضا بانواع مختلف میگردد
چنانچه از ملاحظه گناهان ظاهر میشود واز بعض احادیث واخبار اختلاف وتعدد
انواع آن از راه دیگر نیز فهم میشود چه در حدیث وارد است که گناهان بعضی
باعث تغییر نعمت است وبعضی منشاء نزول بلا وبعضی موجب تنگی وحبس رزق

ستر وبعضی باعث قرب ونزدیک شدن هلاک وفنا برین قیاس چنانچه
از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که روایت شده الذنوب التی
تغیر النعم البغی والتی تنزل النقم الظلم والتی
تحبس الرزق الزنا والتی تهتک الستور شرب الخمر
والتی تعجل الفنا قطیعة الرحم خلاصه مضمون بصدق مقرون
کلام امام علیه السلام آنکه گناهانی که تغییر دهنده وبرگرداننده نعمت
بغی است که عبارت از ستم وتعدی کردنست وعلو وزیادتی جستن وامثال
آن وگناهی که باعث نزول بلا وحصول نقمت است که بمعنی تصرف در حقوق مالی
وعرضی مردمست از روی قهر وتعدی وبرخلاف مقتضی عدالت سلوک
کردن وآنچه مورث تنگی رزق وعسرت در روزیست زناست که عبارت
از وطی زنانست برخلاف قانون شریعت مطهره وآنچه منشاء هتک ستر
ورسوائی میان مردمست شرب خمرست که ام الخبائثش دانسته اند وقرآن
وحدیث واجماع اهل اسلام ناطق است بر حرمت آن وآنچه مقتضی زودی هلاک
وفنا وقرب اجل است قطع صله رحمست که حقیقت آن سبق ذکر یافت پس

همچنان

همچنانکه هر دوائی اختصاص بازاله مرضی از امراض بدنی دارد وهر دوائی
مخصوص هر ولیست بواسطه بعض مناسبتها وخصوصیات که آن دوا را
بآن مرض وآن دارو را بآن درد هست مثل ضدیت در کیفیت وتأثیر
خاصیت وامثال آن میتواند بود که هر فعلی از افعال حج را نیز اختصاص
بتکفیر نوعی از انواع بعض مناسبات وخصوصیات که غیر علام الغیوب کسی
بآن عالم نیست ومؤید آنست حدیثی که غزالی در احیاء علوم روایت
کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت
از حضرت با رفعت رسالت صلی الله علیه وآله که آن سرور فرموده اند
ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا الوقوف بعرفة یعنی بدرستی که از جمله گناهان
گناهیست که رفع آن نمیکند وکفاره آن نمیشود مگر وقوف بعرفات که در
ضمن افعال حج واقع میشود وامثال این احادیث واخبار در این باب بسیار

حدیث یازدهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار
محمد بن بابویه القمی از حسین بن ادریس از پدر او ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از
محمد بن یحیی الخزاز کوفی که ثقه ومعتمد علیه است واز اصحاب امام جعفر صادق ع
حدیث بسیار روایت کرده است از موسی بن اسمعیل از پدر او اسمعیل
از والد عالی مقدار او امام بحق عالم امام موسی کاظم علیه السلام از آبای عالی مقدار
آنحضرت بترتیب معلوم از امیر المؤمنین ویعسوب الدین امام المشارق والمغارب
علی بن ابی طالب علیه سلام الله الملک الغالب که ان رسول الله صلی الله

عَلَيهِ وَآلِهِ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَباً
بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ
قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ
قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ
الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ ترجمه کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و
نمایش انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول بدرستیکه رسول خدا
صلوات الله علیه و آله فرستادند جمعی را از لشکر بدایت لشکر که برای جهاد
قیام نمایند چون بازگشتند حضرت فرمودند خوش آمد جمعی که برای اسم جهاد
اصغر قیام نمودند و جهاد اکبر بر ذمت همت ایشان باقیست که می باید بآن
نیز قیام نمایند گفتند ای رسول خدا جهاد اکبر کدامست فرمودند جهاد
اکبر جهاد با نفس اماره است بعد از آن فرمودند که بهترین جهادها
آنست که کسی با نفس خود که در میان دو پهلوی او واقعست جهاد نماید بینش
دویم بعث سریه بفتح سین و کسر راء و تشدید یای مفتوحه پاره لشکر را می
گویند از پنج نفر تا سیصد نفر یا چهارصد قال فی القاموس السریة من خمسة
انفس الی ثلثمائة او اربعمائة مرحبا بقوم مرحبا از رحب بضم راء که رحبه کرده
شده که بمعنی توسعه و فراخیست یا از رحب بفتح را که بمعنی واسع و فراخست
و نصب آن بتعلیت که حذف آن در کلام لازم است از روی سماع یعنی
هرگز از عرب شنیده نشده که ذکر آن کنند مانند اهلاً و سهلاً که در اصل

سریة مو

أَتَيْتَ أَهْلاً وَوَطِئْتَ سَهْلاً بوده و کلام درین تقدیرست که اتیت بکم رحباً و سعة
یعنی آورده من بسبب آمدن شما توسعه در حال و فراخی در معاش و منازل
و مأوای بقوم باء سببی است یا باء مصاحبت و مبرد که یکی از اعاظم علمای
نحوست نصب مرحبا بمفعول مطلق بودن میداند که درین تقدیر باشد
که رحبت بلادک مرحبا یعنی وسیع ساخت توسعه و فراخی بخشید بیابر آمدن خود را
با آمدن خود توسعه و فراخی بخشید الجهاد الاکبر جهاد النفس مراد بجهاد نفس مقهور
ساختن و در تحت حکم خود در آوردن نفس است و وادا داشتن او بر عبادات
طاعات و اجتناب منهیات و در معرض حساب در آوردن او که
در سودائی که با پروردگار خود کرده است فایده او چند شده و نقصان
او چند است و تدارک نقصان بچه میتوان کرد یعنی از اعمالی که متضمن فوز
بسعادات اخرویست مثمر ادراک فواید صوری و معنوی چه بعمل آورده
و از اموری که باعث نقصان پذیرفتن مراتب قربت و سبب ناخشنودی
پروردگار را زوجه سر زده و جبران بچه میتوان کرد و بریافت فرمودن
و باز داشتن از نیل مشتهیات و مرغبات در مقام کسر قوای شهوانی
و سبعی او در آمدن و بسلوک در آ با عتدال آوردن و امر مذکور را وسیله
فلاح و فیروزی خود ساختن چنانچه آن ناطق است آیه کریمه قد افلح من زکیها
و قد خاب من دسیها یعنی بدرستیکه فلاح و فیروزی یافت کسی که در مقام تزکیه
و تطهیر نفس در آمده پاک ساخت و دامان عفت او را از آلایش ناشایسته

رذایل و معایب بسبب قایم داشتن او بطاعات و اجتناب فرمودن او از منهیات
و محرمات با پرورش داده و نشو و نما در او آورده نهال نجات و رستگاری او را از زلال
مواعظ و نصایح و کسب انواع کمالات و فضایل علی اختلاف التعبیرین
و بدبختی که خایب و بی بهره ماند کسی که نفس خود را در پرده اختفا و نقص او را
در حضیض جهالت و مباشرت مناهی بر نیاورده و باوج فضایل و طاعات رسانیده نه
و گفته اند که تزکیه نفس موجب تصفیه باطن و صفای خاطر است و هرگاه نفس از لوث
هوا و هوس پاکیزگی شد و از آلایش نقص و عیب برآمد دل نیز از لوث تعلقات
باسوی مصفی میگردد و از کدورت خیالات باطله و توهمات فاسده که
می آید تا آن نشود فوز باین سعادت میسر نیست و عروج باین پایه ممکن نه چنانچه شاعر گوید

شعر تا نفس مبرا ز مناهی نشود — دل آینه نور الهی نشود

افضل الجهاد من جاهد نفسه حمل خبر درین کلام که جمله من جاهد نفسه است بر مبتدا
که افضل الجهاد است بحسب ظاهر میکرد لیکن جهاد را که مصدر است بمعنی اسم فاعل
گرفته باید کرد که کلام تقدیر درین صورت باشد که افضل المجاهدین من جاهد نفسه یا آنکه خبر را
محذوف داشته کلام را بر حذف مضاف محمول باید ساخت تا تقدیر چنین شود
که افضل الجهاد جهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه بعضی استدلال کرده اند باین فقره از
حدیث بر آنکه نفس ناطقه مجرد نیست چه اگر مجرد باشد مستغنی خواهد بود از مکان
و درین کلام اثبات مکان از برای او شده پس مجرد نباشد و حق آنست که
حدیث را دلالتی بر مدعی مذکور نیست بلکه کنایه از نهایت قرب و کمال نسبت بعزت است

چهاردهم

ببدن چه تجرد نفس ظاهرتر از آنست که گنجایش اجرای دلیل بر نفی آن بوده باشد
و براهین قاطعه عقلیه بر آن قایمست و شواهد صادقه نقلیه بآن حاکم و مکاشفات ذوقیه
باطنیه متعاضد چنانچه در محل خود مذکور است **نمایش** باید دانست که جهاد
نفس چنانچه این حدیث بآن ناطق است بهترین جهادهاست و حضرت عزت جل شانه
بر ذمت فضل و کرم خود لازم ساخته است که جمعی که بآن قیام نمایند در معرض
هدایت خود در آورده ایشان را براه حق که جاده نجات و صراط مستقیم عبارت
از آنست برساند چنانچه در کلام مجید میفرماید که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
یعنی جمعی که در راه محبت ما با نفس خود جهاد نموده اند و او را از مشتهیات خود
باز آورده بطاعات و عبادات و اجتناب منهیات و اکتساب فضایل و کمالات
اخروی وا داشته اند هر آینه هدایت میکنیم ما ایشان را و میرسانیم براههای
خود که سلوک در آن ضلالت و گمراهی امری بوده بی شایبه شبهه و شک بمقصد رسند
پس بر کسی واجبست که جهاد نفس را بر خود لازم شناسد و همیشه نفس خود را در معرض
محاسبه و مراقبه داشته از لذات دنیه فانیه باز آورده در همه حال متفحص احوال
او بوده از حرکات و سکنات و خطرهایی که او را در آنها هست غافل نباشد
و بداند که هر نفسی که از عمر می آید دریست بی بها و جوهریست گرانمایه که هیچ شی از
اشیا را قابلیت آن نیست که قایم مقام آن تواند بود و یا عوض آن تواند شد بلکه
نقدیست که باین میتوان خرید گنجی را از کنوز رحمت الهی که ابد الآباد و از رواج
فیض آن بهره مند توان بود و نفع آن از وصمت فنا و زوال ایمن و مصون باشد

وضایع گذاشتن یا صرف کردن آن در امری که متضمن ادراک سعادتی نبوده
نبوده باشد نقصانیست بس عظیم و حسرتیست بس بزرگ که هیچ عاقل باختیار
پیرامون آن نگردد که بضعف عقل منسوب نشود و هیچ زیرک و دانا آنرا روا ندارد
که نزد ارباب زیرکی و تمیز نادانی بی تمیز نماید پس چون مرغ سحری بخروش آید
و صبح نفس برآید و مؤذن صبح ندای حی علی الصلوة در دهد باداء دوگانه واجب
قیام باید نمود و بعد از فراغ از آن نفس را محراب طاعت خود ساخته با خطاب
باید کرد که ای نفس مرا بضاعت و سرمایه که توانم وسیله نجات و رستگاری
خود ساخت سوای این چند روزه عمر فانی نیست و آنچه از آن گذشته است در
معرض فنا و زوال در آمده در حقیقت نقصانیست که بر اصل المال و سرمایه
من راه یافته است و این روزیست که از اجل مهلت حیات آن یافته
و حضرت عزت نعمت زندگانی در آنرا بتو ارزانی داشته است تا بعبادت
او قیام نمائی فایده که وسیله نجات و رستگاری تو باشد در آن بدست
آری اگر احیانا از در اجل مهلت آن نمی یافتی و در اموات منتظم می بودی هر آینه
از خدای خود درخواست میکردی که حیات امروز دیگر را بتو ارزانی
دارد که تدارک ایام گذشته نموده عملی در آن بجای آوری که متضمن سعادت و
رفع خجالت تو بوده باشد همان پندار که امروز آن روزیست که آرزوی
حیات آن کرده و آرزوی ترا بر آورده اند و حیات و عمر آنرا بتو ارزانی
داشته و بعمل آر در آن آنچه در آن روز بعمل خواهی آورد و بر تو باد که حیات

در آنرا بتو ارزانی داشته و بعمل آر در آن آنچه در آن روز بعمل خواهی آورد
و بر تو باد که حیات این روز را غنیمت شماری و ساعات آنرا ضایع و باطل
نگذاری و بدان ای نفس که شبانروزی بر بیست و چهار ساعت تقسیم یافته
و در حدیث وارد است که یُنشَرُ للعبد بساعات الیوم و اللیلة اربع و عشرون
خزانة فیفتح له منها خزانة فیراها مملوّة نوراً من حسناته التی عملها فی تلک الساعة
فیناله من الفرح والسرور ما لو وزّع علی اهل النار لأشغلهم
عن الاحساس بألمها و یفتح له خزانة اخری فیراها مظلمة یفوح منها نتنها و یغشاه
ظلامها و هی الساعة التی عصی الله تعالی فیها فیناله من الهول و الفزع ما لو قسم
علی اهل الجنة لنغّص علیهم نعیمها و یفتح له خزانة اخری فیراها فارغة لیس فیها شیء و هی الساعة
التی نام فیها او اشتغل بشیء من مباحات الدنیا فیتحسّر علی خلوّها و یندم علی
ما فاته من الربح العظیم الذی کان قادراً علی تحصیله فی تلک الساعة و هکذا تعرض علیه
خزائن اوقاته فی طول عمره یعنی از برای بیست و چهار ساعت شبانه روزی از
برای هر بنده بیست و چهار خزانه مخلوق شده که عمل هر ساعت از هر ساعات بیست
و چهارگانه او بامر الهی در یکی از آن خزاین گذاشته میشود و چون روز قیامت
رسد یک یک خزانه را بر او عرض نموده بر روی او میگشایند پس خزانه را که بساعتی
که تعلق بساعتی داشته است که در آن اعمال حسنه کرده از نیک صرف شده است
خزانه بنظر آورد مملو از نور رحمت الهی که اعمال حسنه او را بساعت آن تبدیل یافته
پس او را از مشاهده آن فرح و مسرتی دست دهد که اگر آنرا بر اهل دوزخ

تقسیم نمایند جمیع دوزخیان از کثرت لذت ذوقی که ایشان را از آن حاصل شود داخل
بالم عذاب نمایند و چون خزانه را بگشایند که بساعتی تعلق داشته که در
معصیت و مناهی و اعمال ناشایست شده بمرتبه تاریک و هولناک و متعفن بنظر
آید که اگر هول و فزعی که از مشاهده آن او را روی نماید با اهل بهشت تقسیم شود
جمیع نعمتها و عیشهای بهشت بر ایشان منغص شده از لذات آن محروم مانند
و چون خزانه را در نظر او آورند که تعلق بساعتی داشته است که آن را ببطالت
و بیکاری گذرانیده است یا در خواب بسر برده است یا در افعال مباح
که رجحان اخروی نداشته است صرف نموده آن را خالی یابد از همه چیز حسرت
و ندامت تمام او را دست دهد که چرا با وجود مهلت اجل و قدرت بر پر
کردن آن از حسنات بر آن وجه سلوک داشته است و همچنین یک یک
خزانه از خزاین ساعات عمر او را بر وی عرض میکرده باشند و
او را حالات مختلفه دست میداده باشد تا باتمام رسد پس جهد کن
ای نفس مسکین درین روز که خزاین ساعات آن را مملو از حسنات سازی تا بواسطه
آن از ظلمات قیامت ایمن گردی چنان مکن که بواسطه اندک کاهلی و میل
باستراحت و فراغت خاطر چنان شود که چون بنظر تو آورند همه را خالی
یابی و بر حسرت و ندامت تو غیر آن فایده مترتب نباشد و مثل حال تاجری
باشد که بر سودای از دست رفته تاسف داشته باشد و همیشه رنجوری
که از آن مقصود بوده حسرت می برده باشد و نفعی بر آن مترتب نشود

پس هر

چه جای آنکه بنحوی سلوک داری که چون در آن بر روی تو گشایند از ظلمت
و آزار و تعفن آن نتوانی قرار گرفت و همیشه از اثر آن در عذاب باشی عافانا الله
و ایاکم عن ذلک **انجام** بدان ای عزیز که نفس ناطقه انسانی واقعست در میان
دو قوت شهوانی که بآن ادراک لذات بدنی و حظوظ حیوانی مینماید
مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن و غلبگی جستن بر خصم و امثال آن از
لذات عاجله فانیه دوم قوت عاقله که بآن تمیز میکند نیک را از بد و خیر را از
شر و حریص می شود در کسب کمالات عقلیه و تحصیل علوم حقیقیه و اتصاف بصفات
حمیده و تخلق باخلاق پسندیده که متضمن فوز بسعادات ابدیست و ادراک
فیوضات کامله باقیه و کلام معجز نظام الهی که وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ تعبیر نموده ایم ما انسان را
راه خیر و راه شر اشارتست باین دو قوت و همچنین آیه کریمه اِنَّا هَدَیْنَاهُ
السَّبِیلَ اِمَّا شَاکِرًا وَ اِمَّا کَفُورًا که خلاصه معنی آن بنابر آنچه بعضی مفسرین گرویده
اند والله اعلم آنست که هدایت کرده ایم ما انسان را راه حق و طریق خیر که در
آمدن آن متضمن رستگاری و نجاتست و راه باطل و سبیل شر را که سلوک در
آن باعث گمراهی و هلاکست آنکه براه حق سلوک خواهد نمود و چون آن نخواهد
بود مگر آنکه داند که نعمتست از جانب پروردگار او که باو عنایت شده و بوظایف
شکرگذاری قیام نموده از جمله شاکران خواهد گشت یا راه باطل اختیار
خواهد کرد و مبتلای کفران نعمت گرفتار گردیده در سلک کافر نعمتان
مندرج خواهد شد و بعضی گفته اند که مراد به سبیل در آیه کریمه راه حق و طریق

مستقیم است و راه باطل و طریق شر مقابل آن معلوم میشود یعنی پرستش کسی نموده
ما انسان را از او راست و طریق حق غضب و ضلال را واضحه و از نزال آیات بینات
که قدر نعمت دانسته باین در خواهد آمد و شاکر خواهد بود یا از ضعف دیده
باطل از آن عدول نموده به تیه ضلالت گرفتار خواهد گشت و بکفران نعمت منسوب
خواهد گردید پس اگر بدیده بصیرت در نگری قوت شهوانی را مطیع و منقاد
قوت عاقله سازی سر آینه بسعادات عظیمه و کمالات کریمه فایز خواهی
بود و بصراط المستقیم که راه نجات و سبیل حق است خواهی رسید و اگر
آنرا بر قوت عاقله سلطنت دهی و چنان کنی که قوت عاقله اطاعت و انقیاد
او را وجهت همت خود ساخته همگی اوقات خود را در تحصیل مشتهیات
او صرف نماید و بر مقتضای ضمایر اراده او جاری دارد و از اهل ضلالت
و هلاک گردیده در معرض خطاب فقد خسر خسرانا مبینا در خواهی آمد
ای عزیز وجود تو نسخه مختصریست از عالم الهی و آنچه درین عالم موجود است از
بسایط و مرکبات و مجردات و مادیات همه در تو موجود است و تو وجود
عالم کبیری بلکه عالم اکبر چنانچه بآن ناطق است کلامی که پیشرو خیل ارباب جلال و
سرچشمه جویبار هدایت و کمال امیر المومنین و سید الموحدین صلوات الله
علیه و آله اجمعین شعر دواؤک فیک و ما تبصر   و داؤک منک و ما تشعر
و تزعم انک جرم صغیر   و فیک انطوی العالم الاکبر   و ترجمه آن رعایت
لموافقة الفرع مع اصله و در ضمن این رباعی در معرض بیان می آید

منسوب است

خوشه

رباعی

نظم ازتست دوای تو اگر با خبری   هم از تو بود درد تو گر در نگری
از خردی جسم بشری بد نبری   تو عالم اکبری چه شد گر بشری
و بدانکه هرچه در عالم کون و فساد موجود است ترا بخوبی از انجا شباهتی بآن
حاصل است و از آن یگانه هستی نهایتش آنچه در تو بیشتر ظهور دارد و در بطلان
از اشیای دیگر بتو زیاده است چهار صفت است اول ملکی که ترا بر افعال
ملائکه مقربین و اخلاق فرشتگان خجسته آیین ترغیب نموده بر عبادات و طاعات
پروردگار و تلاش تحصیل قرب صانع خالق لیل و نهار رسیده دارد دوم سبعی
که ترا بر افعال سباع و اطوار حیوانات درنده مثل دشمنی و سرعت انتقام
و غلبه جستن و خشم و دشنام دادن و زدن و کشتن و امثال آن ترغیب میفرماید سوم
بهیمی که باعث بر انگیختن شهوت و شره و تست بخوردن و آشامیدن و جماع
کردن و آنچه مانند آن باشد از افعال بهایم چهارم شیطانی که خصال شیطان
لعین را از مکر و حیله و شعبده و امثال آن در نظر تو جلوه داده استحسان آن
طبع ترا بجانب آن مایل میسازد بلکه اگر نیک در نگری می یابی که هیکل وجود تو
محل اجتماع چهار چیز است که مترجم چون در نگری بدیده بینایی میبینی تن خویش
را عجب جایی که اینجا سگ و خوک و ملک و شیطانی جمع آمده بر بط استیلای
سگ عبارت از قوت غضبی است که بآن آتش را از یگانه تفرقه نکرده بر
مقام انتقام از بنی نوع خود بشتم و ضرب و قتل و امثال آن در می آیی و خوک کنایه از
قوت شهوانی که چون بر تو غالب شد نیک را از بد و خیر را از شر فرق نکرده

زیاده

در مقام انتقام از بنی نوع خود بشتم و ضرب و امثال آن در می آیی و خوک کنایه از
قوت شهوانی که چون بر تو غالب شد نیک را از بد و خیر را از شر فرق
نکرده بمقتضای ارادات و مبادرت می نمایی شیطان حیله و تزویر است
که آن شر را در کسوت خیر می آورد و باطل را در لباس حق جلوه ظهور
میدهد پس اگر بجهاد این سه دشمن خانگی قیام نموده در رفع کید و مکر شیطان
کردی و سگ و خوک را برهم انداخته غلبه خوک را بتسلیط دادن سگ بر
وی رهم شکستی و گیرندگی و بیحیائی سگ را بشیر کی ساختن و حمله دادن خوک
بر وی از خود رفع کردی چنان شد که هر سه در قلاده فرمان برداری
و اطاعت تو در آمده مقهور و محکوم تو شدند هر آئینه از صحبت ملک
بهره مند گشته برتبه ملکی فائز خواهی شده و بمؤدای ... عهده قیام
بافضل الجهاد برآمده ذمت همت خود را از اقدام بآن بری خواهی ساخت
و کار دنیا و آخرت تو نظام یافته عاملان بعدل و انصاف در مملکت بدن
تو که عالم اکبر است و انتشرته را عمل خواهد یافت و چنان خواهد شد که هیچکدام
قدم از جاده استقامت بیرون نتوانند نهاد و اگر و العیاذ بالله در جهاد
با ایشان سستی و کاهلی نموده و تقیه خود را معاف داشتی و ذره از رعایت
جانب ایشان نمودی هر آینه ترا ذلیل و منقاد حکم خود ساخته بزیر لجام اطاعت
و انقیاد در می آورند و بر تو سوار شده بهر جانب که اراده ایشان
تعلق گرفت می رانند و چنان میشود که همگی اوقات تو صرف تحصیل مشتهیات

و حصول مرادات ایشان شود و تو در معنی همیشه بعبادت کلب و خنزیر مشغول
خواهی بود و بپرستش ایشان اقامت خواهی داشت چنانچه حال اکثر ابنای این
زمانست که همگی همت ایشان مصروف اطاعت شکم و فرج است و شب و روز
عداوت و نفاق مردم را شعار و دثار خود ساخته بلوازم آن قیام دارند
و طرفه تر آنکه کفار از بر پرستش اصنام انکار می نمایند و بر عبادت اوثان
بضعف عقل و نادانی منسوب می سازند و حال آنکه اگر بدیده انصاف
در نگرند و پرده غفلت از روی کار خود بر داشته حقیقت امر را بر وجهی
که بر ارباب کشف و ریاضت منکشف میشود بعین الیقین مشاهده نمایند
هر آئینه می یابند که گاهی دست خدمت بر سینه اطاعت نهاده بعبادت خوک
مشغول اند و دامان اعمال خود را در خدمت او پهن کرده گاهی بجهت او و در
و گاهی در سجود و همیشه انتظار دارند که بخدمتی از جانب او مأمور شوند تا بدل
جهد خود نموده نهایت سعی و کوشش در تحصیل مرادات و تقدیم رسانند
و گاهی در ملازمت سگی بدو زانوی ادب در آمده به پرستش او قیام دارند
و شب و روز در فکر آنند که از جانب او چه اشارت صادر شود که در
حال بمقتضای آن عمل آورند و همگی همت ایشان مصروف آنست که در آنچه رضای
شیطان مقرون بآن باشد و اراده او بآن تعلق گیرد و متضمن خوشنودی
و مسرت او باشد ساعی باشند و در سر انجام آن حیلها انگیزند چرا هر یک از
کلب و خنزیر نه کور را در می انگیزند که ایشان را بر خدمات خود بدارند

و مشتهیات خود را از ایشان طلبند پس در حقیقت عبادت و طاعت شیطان
میکرده باشند و قلاده بندگی او را در گردن انداخته داخل باشند در
سلک جمعی که از جانب حضرت عزت در معرض این خطابند که اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ
یا بَنِی آدَمَ اَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ یعنی معهود نبود مرا با شما ای
فرزندان آدم و نگفتم بشما که عبادت شیطان مکنید که او دشمنست مر شما را
و در دشمنی ظاهر پس ای عزیز باید که در همه حال مستحضر احوال خود باشی از
حرکات و سکنات و قیام و قعود و تکلم و سکوت خود و غفلت جایز نداری
که مبادا چنان شود که تمام عمر تو صرف عبادت شیطان و اطاعت کلب
و خنزیر می شده باشد و آن نهایت ظلم باشد که بر خود روا داشته باشی
چرا که نفس خود را که در مملکت بدن تو حاکم آفریده اند در آنوقت محکوم و مملوک
جمعی داشته خواهی بود و با آنکه تو آنی که سید و مولی بود خود را بنده و فرمان
گردانیده بواسطه آنکه عقلی که بتو کرامت شده مرتبه او در اقلیم بدن
امارت و سلطنت است و جمیع قوی و آلات و حواس مقرر داشته اند که در
اطاعت و فرمان او باشند تو او را خادم و مطیع ساخته بحکم جمعی ارذل
ساخته خواهی بود و بعض مفسرین در تفسیر آیه کریمه وَسَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّمواتِ وَما
فِی الْاَرْضِ جَمِیعاً اِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ گفته اند که سبب آنکه ما فی
السموات و ما فی الارض را در قبضه تسخیر تو در آورده اند آنست که تو خود را
مسخر هیچ شیئی از آنها نسازی و چنان نکنی که چیزی از آنها ترا در حیطه تسخیر خود

تو اندر آورد بلکه مسخر کسی باشی که سموات و ارض و ما فیهما همه در حلقه تسخیر او در اند پس
با وجود اینهمه عنایت و فضل الهی که شامل حال تو شده است و ترا در مرتبه داشته
اند که مخلوقات عالم بالا و ادنی از تسخیر تو منزه بند بواسطه آنکه تو پس تسخیر دیگری
فرو نیاری و بعبادت غیری قیام ننمائی هرگاه تو خود را در قبضه تسخیر دیگران
در آورده عبادت و اطاعت ایشان اختیار نمائی و فضل او را بر خود ضایع
و ناچیز گذاشته در مقام کفران نعمت او در آئی و با آنکه ترا بواسطه آنکه
عبادت او کنی آزاد کرده اند از بندگی ما سوای تو خود را بنده و منقاد
دیگران ساخته دست از عبادت او باز داری هیچ شک نیست که از اهل
ظلم و عدوان خواهی بود و از جانب حضرت عزت در معرض این خطاب که اَفَتَتَّخِذُونَهُ
وَذُرِّیَّتَهُ اَوْلِیاءَ مِنْ دُونِی وَهُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّالِمِینَ بَدَلاً یعنی آیا فرا میگیرید
شیطان و ذریت و اتباع او را دوستان و معاونان امور خود از غیر من یعنی مرا
گذاشته ایشان را دوست و ولی امور خود میدانید و اطاعت و
فرمانبرداری ایشان را وجهه همت خود ساخته بدل من انگاشته اید و حال
آنکه ایشان مر شما را دشمنند بد بدلیست که ظالمان و ستمکاران از برای
من قرار داده اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا **حدیث دوازدهم** روایت شده است
بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم از هارون
بن مسلم از مسعده بن صدقه که در ضمن حدیث هشتم ذکر احوال ایشان شده
از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که قال رسول الله

گردن بندگی هم

صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَیُبغِضُ المُؤمِنَ
الضَّعِیفَ الَّذِی لَا دِینَ لَهُ فَقِیلَ لَهُ وَ مَا المُؤمِنُ الَّذِی لَا دِینَ
لَهُ یَا رَسُولَ اللهِ قَالَ الَّذِی لَا یَنهَی عَنِ المُنکَرِ قَالَ مَسعَدَه
وَ سُئِلَ اَبُو عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنِ الاَمرِ بِالمَعرُوفِ وَ النَّهیِ
عَنِ المُنکَرِ اَ وَاجِبٌ هُوَ عَلَی الاُمَّةِ جَمِیعاً فَقَالَ لَا فَقِیلَ
لَهُ وَ لِمَ قَالَ اِنَّمَا هُوَ عَلَی القَوِیِّ المُطَاعِ العَالِمِ بِالمَعرُوفِ مِنَ
المُنکَرِ لَا عَلَی الضَّعَفَةِ الَّذِینَ لَا یَهتَدُونَ سَبِیلاً وَ
الدَّلِیلُ عَلَی ذَلِکَ مِن کِتَابِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ
قَولُهُ تَعَالَی وَ لتَکُن مِنکُم اُمَّةٌ یَدعُونَ اِلَی الخَیرِ
وَ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ فَهَذَا خَاصٌّ غَیرُ عَامٍّ کَمَا قَالَ عز و جل

شرح کلام معجز درضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش
بینش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول
خدای صلوات الله علیه و آله که بدرستی که حضرت عزت جل ذکره دشمن
میدارد مؤمن ضعیف الایمانی را که نبوده باشد مر او را دین کامل گفتند
کدامست مؤمنی که دین کامل ندارد ای رسول خدا ای حضرت فرمود
مؤمنی که مباشر نهی منکر نشود و مردم را از مباشرت منهیات و ارتکاب
محرمات باز ندارد و راوی مذکور گوید از امام علیه السلام سؤال کردند از امر
معروف و نهی منکر که آیا آن واجبست بر جمیع امت امام علیه السلام فرمودند

و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون

بر جمیع امت امام علیه السلام فرمودند بر جمیع امت واجب نیست بلکه مخصوص
ببعض است گفتند بلکه مخصوص است و سبب اختصاص چیست امام علیه السلام
فرمودند بر کسی واجبست بر کسی که قدرت بر آن داشته باشد و چون در انتقام
ستمگر مردم اطاعت او کنند و دانند که معروف کدام است و منکر کدام نه بر جمیع
ضعیفان امت که بر آن قادر نباشند و ایشان را حالت تمیز معروف از منکر
و منکر از معروف نبوده باشد و دلیل بر آنکه وجوب آن ببعض امت اختصاص
دارد کلام الهی است در قرآن مجید وَ لتَکُن مِنکُم اُمَّةٌ یَدعُونَ اِلَی الخَیرِ وَ یَأمُرُونَ
بِالمَعرُوفِ وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ یعنی باید بعضی از شما ای امت محمد امتی باشند
که مردم را بخیر خوانند و مامور سازند ایشان را بمعروف و فعل خیر و باز دارند
از منکر و مباشرت بمنهیات پس وجوب آن خاص باشد ببعض امت و نیست
بجمیع امت عموم نداشته باشد چنانچه اخبار الهی از حال امت موسی پیغمبر
علی نبینا و علیه السلام مشعر بر آنست قال الله عز و جل وَ مِن قَومِ مُوسَی اُمَّةٌ
یَهدُونَ بِالحَقِّ وَ بِهِ یَعدِلُونَ یعنی از قوم موسی گروهی اند که مردم را هدایت
میکنند بسبب حق و راستی که با ایشانست و بحق و راستی عدل میکنند میان
مردم بینش دویم اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَیُبغِضُ المُؤمِنَ الضَّعِیفَ مراد دشمنی
حضرت عزت جل ذکره آنست که با او بر وجهی سلوک نماید که کسی با کسی
دشمن باشد با او بر آن وجه سلوک داشته باشد و عاید سازد با وی آنچه
بر دشمنی و عداوت مترتب است یعنی جزای بد و برین قیاس است اکثر صفاتی

که بحضرت عزت تعالی وحده نسبت میدهند مثل رحمت که در لغت بمعنی رقت
قلب و میل داشتن دلست بجانب مردم و باعتبار رغایت یعنی اثری که بر رقت
قلب مذکور مترتب میشود بحضرت عزت اسناد میکنند و او را تعالی
وحده العزیز رحیم میگویند و آن در گذرانیدن از زلات و تقصیرات
و بخشیدن مظالم و عفو سیئات و بذل احسان و ایصال نعمت بی پایان و الا مرتبه
کبریائی بلندترست از اتصاف باشال این صفات گاهی بمعانی خود مستعمل
باشد الذی لا ینهی عن المنکر مراد بمنکر درینمقام هر امریست که از جانب
شارع حکم بحرمت آن شده باشد و در نظر شرع فعل آن قبیح نماید و مراد
بمعروفی که در مقابل آن مستعمل میشود حسنی است که فعل آن بر ترک بحسب شرع اقدس
رجحان داشته باشد مثل واجب و سنت چنانکه در مقابل حرامست که شامل مباح
و مکروه نیز هست امر او بمعروف در قول راوی که سئل ابو عبد الله علیه السلام
عن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و در کلام امام در جواب و اخص از معنی
مذکورست بمعنی واجبست چه امر سنت بر هیچکس واجب نیست بلکه سنت و مراد
از وجوب بر جمیع امت که راوی سؤال از ان از امام علیه السلام کرد وجوب
آنست بر هر فرد علی التعیین خواه قادر باشد بران و خواه نباشد و خواه
عالم معروف و منکر بوده باشد و خواه جاهل و الدلیل علی ذلک یعنی دلیل
بر وجوب ان بر بعض امت آیه مذکورست پس مشار الیه ذلک امری خواهد
بود که از حصر وجوب بر جمعی که بصفات مذکوره اتصاف داشته باشند

لازم می آید که وجوب بر بعض است نه نفس حصر چنانچه از عبارت ظاهرست چه
دلالت آیه مذکوره بر حصر مذکور در معرض منع است و لتکن منکم آیه کلام امام
صریحست در آنکه من در این آیت من تبعیض است پس آنچه در بعض تفاسیر
مذکورست که من مذکور من بیانیست یعنی باید که باشید شما امتی که بامر
معروف و نهی منکر قیام نموده باشند از صواب دور باشد و بعد از
تصریح حضرت درین حدیث بر خلاف آن از معرض اعتبار ساقط و الله اعلم
فهذا خاص غیر عام یعنی طلب واز بندگان امر معروف و نهی منکر المخصوص
ببعض امتست نه عام نیست که شامل جمیع امت باشد **نمایش اول** بباید دانست
که علماء امامیه رضوان الله علیهم خلاف کرده اند در آنکه وجوب امر معروف
و نهی منکر که تعبیر از ان بحسبه نیز میکنند وجوب عینی است یعنی بر هر فرد از افراد
جمعی که شرط وجوب آن در ایشان متحقق باشد بخصوصه واجبست مانند
نماز و روزه و امثال آن یا وجوب کفائی است که تا کسی مرتکب آن نشده باشد
بر هر فرد از ایشان واجبست و چون بعضی بآن قیام نمود از دیگران ساقط
میشود مثل نماز میت و جواب سلام و امثال ان شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ
ابو القاسم علی و ابن ادریس و جمعی از متاخرین علماء ما از آن جمله شیخ شهید در
شرح ارشاد و شیخ علی اعلی الله شانه در بعض مصنفات خود بر وجوب
عینی رفته اند و بقیام بعضی بآن از دیگران ساقط میدانند و سید مرتضی
علم الهدی و ابو الصلاح و شیخ جمال الدین مطهر علیهم الرحمه و بعضی دیگر از متاخرین

مثل شیخ زین الدین رحمه الله واجب کفائی میدانند و حکم کرده اند بآنکه هرگاه
جمعی بآن قیام نمایند و ظن حاصل شود بآنکه قیام ایشان بآن در حصول مقصود
کافیست از دیگران ساقط میشود و ایشان را بر عدم ارتکاب آن اثمی نخواهد بود
و ما از برای تحقیق محل نزاع و توضیح مقام در مقام ایراد مثالی در آمده
میگوییم هرگاه فرض کنیم که در شهری شخصی ترک نماز و شرب خمر مثلا
اقدام نموده باشد و در آن شهر ده نفر بوده باشند که شروط وجوب
حسبه در ایشان متحقق باشد و از قیام بآن ضرری الی ما ینبغی بایشان
حاصل نشود و چون یکی از ایشان شروع در آن نماید و بر فعل او ترتب اثر
مطلوب که مداومت آن شخص است بنماز و باز آمدن او از شرب خمر
مظنون دیگران باشد بمجرد ظن مذکور قبل از آنکه اثر مذکور بر فعل آن یک کس
مترتب شود و آن شخص ترک فعل کند آیا وجوب حسبه از نه نفر باقی ساقط
میشود یا بر ایشان نیز واجبست که با وجود ظن مذکور با او مشارکت نمایند
و اگر دران سپاه کنند آثم خواهد بود و جمعی که بر وجوب عینی قائل اند شق ثانی
را اختیار کرده اند و تقاعد نه نفر باقی را با وجود ظن مذکور تجویز نکرده اند
و جمعی که واجب کفائی میدانند میگویند مشارکت دیگران با او واجب نیست
و بمجرد شروع آن یک کس آن را از ایشان ساقط میشود و جماعت اول استدلال
کرده اند بر مطلب خود بعضد این حدیث چه ظاهرش دلالت بر وجوب حسبه بر
هر مومن دارد و بعض احادیث دیگر که در بعضی از آن نزدیک میشد مثل حدیثی

که روایت شده است از امیر المومنین علیه السلام که مَن تَرَکَ انکارَ المنکر
بقلبه و یده و لسانه فهو میّتٌ فی الاحیاء یعنی هر کس ترک کند نهی منکر و انکار
آن از دل خود و یا بدست خود و یا بزبان خود چنانچه بعد از این تفصیل مذکور خواهد
شد میتی خواهد بود در میان زندها که آنچه بر حیات مترتبست بر زندگی او مترتب نبوده
و روایتی که منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده
باصحاب خود که انّه قد حقّ لی ان آخذ البریّ منکم بالسقیم و کیف لا یحقّ لی ذلک
و انتم یبلغکم عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرون علیه و لا تهجرونه و لا تؤذونه حتّی
یترک یعنی بدرستی که سزاوارست مرا که بیگناه شما را ای اصحاب بجرم گنا
هکاران در آورده مواخذه نمایم و چون مرا این معنی سزاوار نباشد و حال
آنکه بشما میرسد که مردی از شما در ارتکاب اعمال قبیحه مینماید و انکار فعل او نمیکنید
و از مردوری نمیجویید و او را در معرض ایذا و آزار در نمی‌آورید تا ترک آن
کند و امثال این احادیثی که درین باب وارد است و استدلال مذکور بر وجوب عینی
کرمشاهده میشود بغایت ضعیف است و دلالت احادیث مذکوره بر زیاده
از وجوب مطلق در معرض منع و سند این حدیث نیز بغرض مطلب مذکور نیست
چنانچه بعد از رجوع بمعنی آن ظاهر میشود و جمعی که واجب کفائی میدانند استدلال
کرده اند بآیه کریمه وَلتکن منکم که با ترجمه اش سبق ذکر یافت و بقول حضرت
در آخر این حدیث که و هذا خاصٌّ غیر عامٍّ و بنا بر این میرسد که آیت و حدیث
مذکور هیچکدام زیاده برین دلالت ندارند که امر مذکور بر جمیع افراد امت

نخواهد بود

واجب نیست و قایلین بوجوب عینی نیز آن قایلند چه ایشان نیز بر جمعی که جامع شرایط
آن باشند واجب عینی میدانند و زیاده از این میگویند که بر بعضی که جامع شروط
مذکوره هستند بر هر فرد بخصوصه و بفعل دیگری از او ساقط نیست و هیچ یک از
آیات مذکوره باشند هر گاه از بعضی مبادرت بآن واقع شود و قبل از
ترتب اثر مطلوب بر فعل او از دیگران ساقط میشود و نزاع بین الفریقین
در سرایت سقوط وجوب آن از جمعی که جامع شرایط وجوب باشند اقتضای
آن میکند که واجب کفایی باشد چرا که بسیاری از واجبات از آن قبیل
هستند و باتفاق واجب عینی اند مثل حج و جهاد و زکوة و امثال
آنها تیش بخاطر میرسد که اگر قایل شویم با آنکه هر گاه یکی از ده نفر مذکور در
مثالی که سبق گذشت بدریافت آن قیام نماید اگر دیگران را منظور این باشد
که مشارکت ایشان را اصلاً دخل در ترتب اثر مطلوب نیست و باعث
رسوخ آن شخص در فعل و ترک مذکور نیز نمیشود بلکه اگر باز آمدن او از آن
امر در معرض امکان وقوعی باشد همان فعل یک کس کافی نیست و الا مشارکت
ایشان نیز مفید نیست و وجود و عدم آن علی السویه است مشارکت
ایشان واجب نیست و وجوب آن بر ایشان قبل از شروع آن یک کس در آن
کفایی نیست و الا بر هر یک از ایشان مبادرت بآن واجب است و وجوب
عینی است بخلاف کلام سید مرتضی و جمعی که حکم بر وجوب کفایی مطلق
کرده اند و عبارت ایشان تاب این تفصیل ندارد پس آنچه علامه در کتاب

وجوب ا

و می تواند بود که کلام ابن البراج که ظاهرش وجوب کفایی است برین محمول شود منه

مختلف گفته است که مذهب ابن البراج همان مذهب سید مرتضی است بعینه و در
بحث باشد و استدلال کرده است علامه قدس سره در کتاب تذکرة الفقها
بر کفایی بودن وجوب مذکور بآنکه غرض از امر معروف و نهی منکر که از جانب شارع
امر بآن واقع شده وقوع معروف و ارتفاع منکر پس هر گاه مقصود مذکور
بفعل بعضی حاصل شود تکلیف دیگران بآن عبث خواهد بود و حکم بوجوب آن بر ایشان
وجهی نخواهد داشت و برو وارد می آید که اگر مراد او از حصولی که گفته است
هر گاه و بر بعضی مترتب شود حصول بالفعل است یعنی هر گاه وقوع معروف و
ارتفاع منکر بفعل متحقق شود وجوب آن از دیگران ساقط است این معنی
محل نزاع نیست و کسی درین خلاف نکرده بلکه خلاف در وقت ظن آنست و اگر
مراد او حصول بالقوه است یعنی ظن حصول اگر از عبث بودن امر و نهی دیگران
عبث بودن در بعض اوقات خواسته است یعنی وقتی که وجود و عدم مشارکت
خود را جمعی که قیام بآن دارند مساوی دانند چنانچه گذشت نفع او
نمیکند چه او قایل بوجوب کفائی مطلق است و اگر مراد او اینست که لازم
می آید که مبادرت ایشان بآن بعد از قصد و ... از بعضی در جمیع اوقات
عبث باشد دعوی مذکور در معرض منع است و سند منع تفصیلی است که در
ضمن مثال مذکور گذشت **نمایش دوم** بباید دانست که آنچه از شروط وجوب
حسبه عینیاً یا کفایةً علی اختلاف القولین میان فقهای رضوان الله علیهم اشتهار
یافته چهار شرط است **اول** علم بآنکه معروف کدام است و منکر کدام

فعل
بعضی

وحالت تمیز ایشان از یکدیگر تا از غلط ایمن باشد یعنی منکر را معروف انگاشته
امر بآن نکند و معروف را بتصور منکر گرده در مقام نهی از آن نشود **دویم** اصرار
آن شخص بر ترک معروف و فعل منکر و ظاهر نبودن علامت ارتفاع آن از او **سیم**
تجویز تاثیر فعل او یعنی ترتب اثر مطلوب بر فعل او در معرض احتمال باشد چه اگر
تاثیر مذکور را احتمال نداشته باشد و داند که بر قیام او بامر و نهی مذکور را اثری
مترتب نمی تواند شد تکلیف بآن وجهی نخواهد داشت **چهارم** آنکه ضرر مالی
یا عرضی یا بدنی بر امر و نهی مذکور مترتب نشده باشد نه نسبت بآمر و ناهی
و نه نسبت بدیگران از اهل اسلام و از جمله این چهار شرط آنچه درین حدیث
مذکور است حدیث را بران اشعاری هست دو شرط است که شرط اول
و شرط ثالث باشد و شرط ثانی و رابع از احادیث دیگر فهم شده است و باید
دانست که مراتب انکار چنانچه اشارت بآن سبق ذکر یافت سه است اول
انکار بدل و مراتبش مذکور خواهد شد دوم انکار بزبان که اول مراتبش موعظه
و نصیحت است و آخر مراتبش توبیخ و ملامت و سیم انکار بدست که عبارت
از شکستن آلات فسق و دور کردن فاعل آن از مقام فعل مذکور و زدن او اگر
بانکار لسانی متاثر نشود و امثال آن و آنچه ازین مراتب بشروط اربعه
مذکوره مشروط است مرتبه دوم و سیم است و اما مرتبه اول یعنی انکار
بدل وجوب جمیع انواع آن مشروط بجمیع این شروط نیست بلکه آن بر حسب نوع
هر نوع را حکمیست **اول** اعتقاد وجوب فعلی که ترک شده و حرمت فعلی که

حسبه که تعبیر از آن

بعمل آید و ترتب عقاب آلهی بر فعل و ترک مذکور و رضا نداشتن بآن و وجوب این نوع بهمین
مشروط بشرط اولست که علم بوجوب و حرمت باشد و بعدم تحقق شروط دیگر ساقط نمیشود
دویم دشمن داشتن تارک معروف و فاعل منکر بر ترک و فعل مذکور که بغض فی الله که در
بعض احادیث امر بآن تعلق است عبارت از آنست و وجوب آن مشروط بدو شرط
اولست و بشرط ثالث و رابع تجویز تاثیر و عدم ترتب ضرر مشروط نیست **سیم**
اظهار کراهت خاطر از فاعل و تارک مذکور که بتغیر زبان و دست باشد مثل عدم مکالمه
و ترک اختلاط و امثال آن و این نوع ازین مرتبه بر نسبت مراتب دیگر مشروط بجمیع شروط
اربعه است و بعدم تحقق یکی از آنها وجوب آن ساقط نمیشود تمیش شمردن آن از انواع
انکار قلبی که از قوم وقوع یافته مبنی بر مسامحه است که در آن کرده اند و ازین
تقریر ظاهر شد که آنچه شیخ ابو القاسم و علامه علیه الرحمه و جمعی دیگر از فقها بر آن رفته اند که
انکار قلبی بهیچ یک از شروط اربعه مذکوره مشروط نیست از جاده استقامت
کنار است و مخفی نماند که اطلاق نهی بر هر یک از انواع انکار قلبی بطریق مجاز است
و همچنین اطلاق امر و نهی بر جمیع انواع حسبه سوای بعض افراد امر و نهی لسانی تا آنکه
اطلاق مذکور حقیقت شرعی شده باشد و در معرض اصطلاح اهل شرع در آمده
پس تخصیص تجوز بمرتبه اولی از مراتب انکار قلبی که از کلام بعض علمای ظاهر
میشود محل بحث باشد چه اگر مراد ایشان تجوز لغویست تخصیص را وجهی نخواهد بود
و اگر مجاز شرعی اراده کرده اند مجاز بودن نوع اول نیز در معرض منع است
فتدبر **انجام** بباید دانست که آنچه از شروط حسبه در کتب علمای رضوان الله

علیهم مذکور است و همه بر آن اتفاق دارند این چهار شرط است که بعضی ذکر
یافت و بعضی شرطی دیگر نیز اعتبار کرده اند و آنرا شرط خامس دانسته اند و آن
اجتناب آمر و ناهیست از محرمات و ارتکاب مناهی یعنی کسی که مبادرت
بامر معروف و نهی منکر میکند میباید خود مرتکب مناهی نباشد و عامل
باشد و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بچند دلیل اول آیه کریمه اتامرون
الناس بالبر و تنسون انفسکم یعنی آیا امر میکنید مردم را بنیکوئی یعنی بمبادرت
بطاعات و اجتناب از مناهی و فراموش میکنید نفسهای خود را و با آنکه
اولیست بمامور ساختن آن پس از آن باز میدارید کنایه از آنکه اینچنان
نباید کرد دوم قوله تعالی کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون یعنی
بزرگ گناهیست نزد پروردگار شما آنکه بگوئید و بفرمائید بمردم چیزی
را که خود آنرا بعمل نمی آورده باشید سیم حدیثی که روایت شده است
از حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله که مررت لیلة اسری
بی بقوم تقرض شفاههم بمقاریض من نار فقلت من انتم فقالوا کنا نامر بالخیر
ولا ناتیه و ننهی عن الشر و ناتیه یعنی شبی که مرا بمعراج می بردند گذشتم بر
جمعی که لبهای ایشانرا بمقراضهای آتشین قطع میکردند از ایشان پرسیدم
که شما چه کسانید و بچه گناه مستوجب این عقوبت شده اید گفتند ما جمعی در
دار دنیا که مردم را بخیر و اعمال نیک مامور میساختیم و خود مبادرت
بآن نمی نمودیم و ایشانرا از مناهی منع میکردیم و خود مرتکب آن بودیم

غیر زکوة صلاح اعمال

و دامان کردار ما بآن آلوده بود **چهارم** آنکه هدایت کردن غیر فرع هدایت
یافتن است و برپای داشتن غیر بعد از برپای بودن گفته اند ان الاصلاح
زکوة نصاب الصلاح یعنی بصلاح آوردن اعمال خود است پس چنانچه تا مال بنصاب
نرسد ادای زکوة آن واجب نیست اعمال نیز بنصاب خود که صلاح است نرسد
اصلاح اعمال غیر که زکوة آنست مناسب نخواهد بود و حق آنست که امر مذکور
مشروط نیست و بر کسی که خود مرتکب معاصی است و از دیگری نیز مشاهده آن
نماید دو چیز واجبست ترک فعلی که خود مرتکب آنست و انکار غیر بر فعلی که از او مشاهده
نموده است و بترک یکی از دو واجب مذکور واجب دیگر از و ساقط نمیشود و این
حدیث و بعضی دیگر از احادیث که دلالت بر وجوب حسبه دارد چنانچه دلالت
وجوب آن بر عادل دارد دلالت بر وجوب آن بر غیر عادل نیز دارد و انکاری که
از آیتین مذکورتین فهم شده وجوب ندارد چه انکار مذکور بر عدم مبادرت است
آنچه دانسته است که معروفست و بمردم میگویند و ایشانرا بران میدارند نه بر قول
و فعل مذکور و همچنین آنچه حدیث معراج افاده آن میکند ترتب عقاب مذکور است
بر عدم اتیان ایشان بآنچه بآن امر میکرده اند و اتیان ایشان بآنچه مردم را
از آن باز میداشته اند نه بر امر و نهی ایشان و اما امر رعیت و بعض شبهات
که مذکور شد کلامیست شعری قابلیت آن ندارد که دلیل احکام شرعی تواند
شد و نیز قایل این قول نیاید و بر عدالت شرط نکرده است و هیچ شک نیست که
از عادل نیز گناهی اگرچه بر سبیل ندرت باشد صغیره سر میزند پس اگر استدلال

نکو رتمام باشد عدم جواز آن بر عادل نیز لازم می آید که امر معروف ونهی منکر
جایز نباشد مگر بر کسی که هرگز از و معصیتی بوجود نیامده باشد نه صغیره ونه کبیره
وآنچنان کسی نیست مگر معصوم پس وجوب حسبه درینوقت که معصوم در میان
نیست نسبت بهیچکس واقع نباشد و راه آن بالکلیه مسدود باشد وقبح
انمعنی ظاهر است چه صورت دارد والله العالم **حدیث سیزدهم** روایت
شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از ابو
جعفر محمد بن یحیی العطار قمی که شیخ علماء زمان خود بوده وحدیث بسیار از و
روایت شده وچند کتاب در حدیث تصنیف دارد و ثقه وجلیل القدر است
از احمد بن محمد وجمعی از راویان حدیث که مراد اینجا علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی
عبد الله و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل الکلینی است از سهل بن زیاد رازی که از امام
محمد تقی وامام علی النقی وامام حسن عسکری علیهم السلام هر سه حدیث روایت کرده است
واگرچه بعض علماء رجال مثل نجاشی وغیره ضعیفش دانسته اند ونسبت کذب وفساد مذهب
باو داده اما شیخ طوسی در بعض تصانیف خود ثقه اش دانسته والله اعلم
از حسن بن محبوب کوفی که ثقه وجلیل القدر است واز اصحاب امام رضا علیه السلام
بوده واز شصت کس از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام حدیث نقل کرده است
وبعضی اورا از جماعتی شمرده اند که اجماع اصحاب یعنی علماء شیعه منعقد شده است
بر آنکه آنچه روایت او از ایشان بصحت رسید صحیح است وهمگی بتصدیق
ایشان بفقه وعلم کرده و وفات او در سال دویست وبیست وچهار هجری اتفاق

افتاده

اتفاق افتاده رحمه الله علیه از ابی حمزه ثمالی که از رجال مقبول حدیث است وبعضی
ثقه اش دانسته اند وبعضی ممدوح وگفته اند که امام رضا علیه السلام فرموده اند
که او لقمان عصر خود بوده واز امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلام
هر دو حدیث روایت کرده است از امام الباطن والظاهر امام محمد باقر ع
که آن حضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی
حجة الوداع الا ان الروح الامین نفث فی روعی انه لا تموت
نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب و
لا یحملنکم استبطاء الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة
الله فان الله تعالی قسم الارزاق بین خلقه حلالا
ولم یقسمها حراما فمن اتقی الله وصبر اتاه
رزقه من حله ومن هتک حجاب
ستر الله عز وجل واخذه من غیر
حله قص به من رزقه الحلال
وحوسب علیه یوم القیمة **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و
نمایش وانجام **آغاز** مشتمل بر دو فیض **بخش اول** فرموده است
رسول خدا صلوات الله علیه وآله در اثنای حجة الوداع که حج آخرین او
بوده بدرستیکه جبرئیل امین در دل من دمید وبخاطر من آورد که نمیرد وبعالم
آخرت نقل نکند هیچ نفسی از نفوس انسانی تا روزیی که اجزای او مقدر شده است

تمام و کمال باو عاید نکرد پس بترسید از خدای تعالی و عصیان او مکنید و اجمال
کنید در طلب روزی یعنی بحث بسیار و کوشش زیاده در تحصیل آن منمائید و شب
و روز را از پی آن در تک و پوی مباشید که آنچه مقدر است بشما میرسد و باید
که دیر رسیدن روزی مقدر شما را بر آن ندارد که بواسطه آن مرتکب عصیان
خدا شوید و معصیت را وسیله تحصیل آن سازید که بدرستی که رزاق
بی منت عمت عطیاته روزی بندگان خود را از وجه حلال بر ایشان قسمت
کرده است و نصیب هر کس را فراخور مرتبه و حال او تعیین نموده و از وجه حرام قسمت
آنرا بر ایشان مقرر نداشته است و روا نداشته که از حرام اخذ آن نمایند
پس هر کس از جاده پرهیزکاری قدم بیرون ننهد و بر تاخیر در رسیدن
قسمت او صبر و شکیبائی پیش آورد هر آینه روزی که از وجه حلال قسمت
او شده است باو عاید میشود و کسی که رعایت حرمت اوامر و نواهی
الهی ننمود و پرده حریم شریعت را بناخن معصیت بدرد هر آینه بریده میشود وظیفه
روزی او از وجه حلال و حیران میشود که قسمت مقدر نیز باو نرسیده و روز قیامت
در موقف حساب در آورند و حساب آنرا از او طلب داشته بر ارتکاب آن
عقاب نمایند **نفث دوم** نَفَثَ فی رُوعی نفث بنون و فا و ثای سه نقطه بمعنی نفخ
و دمیدنست و رُوع بضم را و سکون واو بمعنی عقل و دل و حاصل معنی آنست
که در ضمن اول مذکور شد و اجملوا فی الطلب اجمال در طلب و قول حضرت
صلوات الله علیه و آله که اتقوا الله و اجملوا فی الطلب و متمم اراده اول کرده

این باشد که بترسید از خدای تعالی در این کند و کوشش نکنید از آنکه مباشر
آن نمائید چنانچه میگوید اتقوا الله فی فعل کذا باین معنی که مباشر آن فعل
مشوید دوم آنکه مراد این باشد که اگر شما شیوه پرهیزکاری را پیش گیرید
و از خدای خود ترس داشته باشید احتیاج بکد بسیار و تعب زیاده در بدست
آوردن روزی نخواهید داشت و روزی حلال شما بی آن بشما خواهد رسید و
اشارت باشد بمؤدای آیه کریمه و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب
که خلاصه تفسیرش والله اعلم آنست که کسی که شیوه تقوی و پرهیزکاری پیش گرفته
از خدای تعالی بترسد حضرت عزت بیرون شد او را در امور او باو کرامت
کند و رزق او را باو رساند از جهتی که گمان او بآن پی نبرده باشد و لا
یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة الله یعنی لا یحملنکم و
لا یجدکم و ان در ان تطلبوه ان مصدریه است که فعل را تاویل مصدر میبرد
و مصدری که از انضمام ان با معمولش بیرون می آید منسوبست بنزع خافض
و کلام در این تقدیر است که لا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق علی طلبه من
المعصیة یعنی بر نینگیزاند و ندارد شما را دیر رسیدن روزی حلال که بجهت
شما مقدر است بر آنکه طلب نمائید آنرا از معصیت و مبادرت بعصیان الهی
که قسم الارزاق بین خلقه حلالا لا حراما در این کلام بحسب ترکیب حالست از
ارزاق که مفعول قسم است و نصبش بر حالیت است یا مفعول قسم است
بتضمین معنی جعل و نصبش بر مفعولیت و کلام باین تاویل که قسم الارزاق

مِن خَلْقِهِ وَجَعَلَهَا حَلَالًا وَمِنْ هَتْكِ حِجَابِ سِتْرِ اشْتَدَّ هتک ستر بمعنی دریدن و
پاره کردن آنست و اضافهٔ حجاب بستر اضافه بیانیست اگر ستر بکسر سین خوانده
شود چه ستر بکسر سین بمعنی پرده و حجابست و اضافه لامیست اگر بفتح سین
باشد که بمعنی مصدر است و بر هر تقدیر در کلام استعارهٔ مصرحهٔ تبعیه ارتکاب
شده است با ترشیح چه تشبیه شده است شریعت الهی و قانونی که در
سلوک از جانب او گذاشته شده در آنکه حایل میشود میان بندگان و گناه
به پرده که حایل میشود میان انکشاف و غیر و اکتفا شده است از ادات تشبیه
بذکر مشبه به بصیغهٔ فعل چنانچه قاعدهٔ استعارهٔ مصرحهٔ تبعیه است و بیان
از پیش رفت و ذکر هتک که از ملایمات مشبه به است ترشیح آنست
نمایش باید دانست که جمهور اشاعره که اغلب فقهای اهل سنت در
اصول و کلام تابع ایشانند و مذهب ایشان با بو الحسن اشعری است
شاگرد ابو علی جبائی که از اعیان معتزله است و اشعر نام بزرگ قبیله
ایست در یمن و این جماعت باو منسوبند بر آن رفته اند که رزق اعم است از
حلال و حرام و میگویند هر چه ذی حیات از آن انتفاع می یابد خواه انتفاع
~~می یابد خواه انتفاع~~ مذکور باکل و شرب باشد و خواه بنحو دیگر رزقست اعم
از آنکه حرام باشد یا حلال و بعضی از ایشان مخصوص دانسته اند باکول و
مشروب و غیر آن را رزق نمیدانند و معتزله که در اصول و کلام شیعه اغلب
موافق مذهب ایشانست مذهب ایشان مستند است بواصل ابن عطا

اتفاق دارند بر آنکه حرام رزق نیست و رزق چیزیست که صحیح باشد انتفاع
حیوان از آن و کسی از پیش که او را از انتفاع از آن منع نماید یعنی حرام نباشد
اعم از آنکه انتفاع مذکور بر وجه اکل و شرب باشد یا بر وجه دیگر و استدلال کرده
اند بر مطلب خود باین حدیث که صریحست در اختصاص رزق بحلال و عدم صحت اطلاق
آن بر حرام و بکلام الهی که در مقام مدح و تعریف اهل ایمان نازل شده که وَمِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ باین وجه که معنی آیه وَاللهُ أَعْلَمُ آنست که از آنچه ما رزق ایشان
ساخته ایم انفاق میکنند و بذل آن بغیر مینمایند پس اگر رزق اعم باشد از حرام لازم
می آید که انفاق ایشان از حرام نیز مقتضی مدح الهی نیست پس باید رزق مخصوص
باشد بحلال و شامل حرام نباشد و استدلال باین وجه را شیخ ابو جعفر طوسی
در تفسیر خود که بتبیان موسومست ایراد کرده است و بعضی دیگر از آیهٔ مذکور
بر نحوی استنباط دلیل کرده اند که تقدیم ظرف در آن بر متعلق افادهٔ حصر مینماید
و حصر انفاق در رزق تقاضای آن میکند که آنچه قابلیت انفاق دارد دو
نوع باشد یکی رزق که از جانب الهی بایشان کرامت شده و ایشان
چون آن را از خود باز گرفته اند و انفاق نموده اند مستحق مدح الهی شده اند
و یکی غیر رزق که انفاق آن مقتضی مدح نیست و اگر هر چه ایشان از آن منتفع بوده اند
و قابلیت انفاق داشته است رزق باشد حصر مذکور را وجهی نخواهد بود
و وقوع کلام الهی بر این وجه از حلیهٔ بلاغت عاری خواهد بود مگر آنکه بگویند تقدیم
ظرف بواسطهٔ حصر نیست بلکه بنا بر رعایت سجع است در فقرات کلام الله اعظم

واشاعره بر مذهب خود استدلال کرده اند بانکه اگر حرام رزق نباشد لازم می
آید که کسی که در تمام عمر خود بغیر حرام قوتی نخورده باشد هرگز انتفاع از حلال نیافته
مرزوق نباشد و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید فرموده است که وما
من دابة فی الارض الا علی الله رزقها یعنی نیست حیوانی در روی زمین مگر آنکه حضرت
عزت عظمته و علت کبریاؤه برذمت رازقیت و کرم خود فرض کرده است که رزق او را
باو برساند پس حرام رزق باشد والا کذب کلام مذکور لازم آید و کذب بر خدا روا نیست
وجوابش آنست که رزق نزد معتزله چنانچه سبق ذکر یافت اعم است از ماکول و
مشروب و از اشیائی دیگر که حیوان از ان انتفاع می یابد حتی استنشاق هوا و امثال ان
وانتفاع مذکور را اعم میدانند از انتفاع بالفعل و از انتفاع بالقوه یعنی قابلیت
انتفاع داشته باشد و قدرت بران حاصل باشد خواه فعلیت پیدا کرده باشد
وخواه نه پس شخص مذکور که مادهٔ نقص میتواند بود که در طول ایام زندگانی
هیچ نوع انتفاع از حلال نبرده باشد حتی استنشاق هوا و قدرت بران نیز
نیافته باشد و ظاهر است که وجود این قسم ذی حیاتی بر تقدیری که متصور باشد
تحقق آن در خارج در معرض منع خواهد بود و مادهٔ نقص می باید که متحقق باشد و نیز
میرسد اشاعره را که بگویند حیوانی که بعد از ولادت قبل از آنکه کام حیاتش
بچیزی از ماکولات و مشروبات دنیا شیرین کرده باشد بعالم آخرت شتابد
بنابر آنچه شما آن قائل شده اید لازم می آید که مرزوق نبوده باشد و حال آنکه منطوق
آیت مرزوقیت جمیع حیوانات است پس آنچه شما را جواب ازین مادهٔ میتواند بود

توانند شد جواب اشان
ازان مادهٔ هم

و بحدیثی که روایت کرده است صفوان بن امیه و گفته است کنا عند رسول الله صلی الله
علیه و آله اذ جاء عمرو بن قرة فقال یا رسول الله ان الله کتب علی الشقوة فلا اراني
ارزق الا من دفی بکفی فاذن لی فی الغناء من غیر فاحشة فقال صلی الله علیه و آله لا اذن
لک ولا کرامة ولا نعمة کذبت ای عدو الله لقد رزقک الله طیبا فاخترت ما حرم الله علیک من
رزقه مکان ما احل الله لک من حلاله اما انک لو قلت بعد هذه المقالة ضربتک ضربا
وجیعا یعنی بودیم ما نزد رسول الهی صلوات الله علیه و آله که عمرو بن قره که یکی از اصحاب
بود در آمد و گفت ای رسول خدا بدرستی که خدای تعالی بر من نوشته است شقاوت را
که همیشه مفلس و بی چیز باشم و علاجی نمی بینم سوای آنکه روزی خود را از دف زدن
بدست خود بهم رسانم رضا ده مرا که بغنا و قوالی قیام نموده باشم بی آنکه
در ضمن آن فاحشهٔ از من صادر شود حضرت فرمودند که نه اذن ترا باین مقرونست و نه
کرامتی و نعمتی را آن حاصل ای دشمن خدای بدرستی که حضرت عزت عظمته روزی
ترا از وجه حلال طیب مقدر کرده است و تو بواسطه اندک بی صبری که بر حصول
آن داری اختیار کرده چیزی را که بر تو حرام کرده است از رزق خود بجای
آنچه بر تو حلال کرده است از حلالهای خود و هر آینه اگر دیگر این قسم حرفی بر زبان
تو جاری کردد از جانب من تادیب بلیغی خواهی یافت و ضرب شدیدی بتو خواهم
رسید پس چون بمقتضای حدیث اطلاق رزق بر حرام شده است حرام رزق
باشد و جوابش آن که طعن در سند حدیثست یعنی جمعی که حدیث را نقل کرده اند تا بحد
عادل و ثقه نمیشد و اعتمادی بر صدق قول ایشان نیست و بر تقدیر صحت سند

می‌تواند بود که اطلاق رزق بر حرام که در کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شده
بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت و قرینه بر آن آنکه اگر بطریق حقیقت میبود سوق کلام
تقاضای آن میکرد که بجای ما حرم الله علیک من رزقه ما حرم الله علیک من حرامه
گفته شود همچنانچه فقره ثانیه آن ما احل الله لک من حلاله است بر آن وجه واقع است
پس چون آن بر آن نحو واقع نشده و تغیر در اسلوب عبارت شده است میدانیم
که حرام در آن فقره بمشاکله فقره پیشتر است یعنی فقد رزقک الله طیبا چنانچه بعضی
ثنا را مخصوص بوصف لسانی دانسته‌اند اطلاق ثنا را در کلام حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله که لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک بر توصیف
حضرت الهی نفس خود را بر آن حمل کرده‌اند و مشاکله اگرچه نوعیست از مجاز
و حمل کلام بر آن خلاف ظاهر است اما اهل عربیت آن را از محسنات معنوی شمرده
اند و در قرآن و حدیث و عبارات بلغا نظما و نثرا بسیار وارد است پس
حمل بر آن چندان دور نباشد خصوصا که متضمن رفع تنافی و تخالف از
احادیث صحیحه بوده باشد **حدیث چهاردهم** روایت شده است بسندی
که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از صالح بن عیسی بن احمد از محمد بن
محمد بن علی بن عمر بن رباح که [illegible] ثقه بوده از محمد بن الفرج الرخجی که از
اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و ادراک صحبت امام محمد تقی و امام
علی نقی علیهما السلام نیز نموده و ثقه و معتمد علیه است از عبد الله بن محمد العجلی
از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی

و از باب مشاکله گفته‌اند چه

طالب علیه السلام که قبر مبارک او در شهر ری واقعست و احادیث بسیار در شان او
نقل شده از آنجمله روایت شده است بسند معتبر از احمد بن خالد البرقی که معاصر
او بوده و از او بواسطه روایت کرده است که او از سلطان وقت گریزان
شده بشهر ری آمد و در کوچه موالی در زیر زمینی که در خانه یکی از شیعیان آنجا بود
مختفی شد و مدتی مدید در آن موضع بعبادت پروردگار خود قیام نموده روزها روزه
میداشت و شبها بنماز و شب زنده داری میگذرانید و گاهی بر وجه مخفی
بیرون آمده بزیارت قبری که الحال در برابر قبر او واقعست اقدام مینمود و باز
بجای خود میرفت و اظهار میکرد که این قبر یکی از فرزندان امام موسی کاظم است
علیه السلام و همیشه بر این نهج سلوک میداشت تا آنکه بعضی از شیعه را که در آن
شهر بودند معرفت بحال او بهم رسید در این اثنا یکی از شیعیان پیغمبر را صلی الله
علیه و آله بخواب دید که باو میفرماید که یکی از فرزندان من در این شهر در کوچه موالی
مقام دارد و نزدیک درخت سیبی که در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب واقع است
مدفون خواهد شد و اشاره بدان سرزمین فرمود چون این مرد بیدار شد
نزد صاحب آن درخت و آن زمین رفت که شاید آن را بخرد و چنان شود که موضع دفن
آنحضرت در ملک او واقع شود و چون صاحب آن مکان از سبب این اراده استفسار
نمود خواب خود را باو نقل کرد آن مرد قسم یاد کرد که من نیز امشب همین خواب
دیده‌ام و چون بیدار شدم آن درخت را با جمیع باغ وقف کردم که آنحضرت
و شیعیان او در آنجا مدفون شوند و در این اثنا بیماری بر مزاج الشریف آنحضرت

طاری شده بجوار رحمت ایزدی پیوست در وقت غسل چون در مقام کندن لباس
او در آمد رقعه از گریبان جامه او بر آمده که بر آن نوشته بود انا ابو القاسم عبد العظیم
بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب و حقیقت نسب شریف
بر همکنان ظاهر و هویدا گردیده و روایت کرده محمد بن علی بن بابویه قمی در کتاب
من لا یحضره الفقیه از علی بن احمد از حمزه بن قاسم علوی رحمه الله از محمد بن یحیی العطار
از یکی از مردم ری که بخدمت امام علی نقی علیه السلام استسعاد یافته بود که او گفت
که بخدمت امام علی نقی علیه السلام استسعاد یافته بود که او گفت چون بخدمت
آن حضرت رسیدم فرمودند که این گشت کجا بودی گفتم بزیارت امام حسین
رفته بودم امام علیه السلام فرمودند اما انک لو زرت قبر عبد العظیم عندکم
لکنت کمن زار الحسین بن علی علیه السلام یعنی اگر بزیارت قبر عبد العظیم که نزدیک
شماست قیام مینمودی هر آینه میبودی مثل کسی که زیارت امام حسین
کرده باشد و ثواب از آن مثوبت سفر دریافتی زید را و عبد الله بن علی
از ابان غلام زید بن علی از عاصم بن بهدله که گفت قال لی شریح القاضی
اشتریت دارا بثمانین دینارا و کتبت کتابا و اشهدت عدولا فبلغ ذلک امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب فبعث الی مولاه قنبرا فاتیته فلما دخلت علیه قال یا شریح اشتریت
دارا و کتبت کتابا و اشهدت عدولا و وزنت مالا قلت نعم قال یا شریح
اتق الله فانه سیاتیک من لا ینظر فی کتابک و لا یسأل عن بینتک حتی یخرجک من
دارک شاخصا و یسلمک الی قبرک خالصا فانظر ان لا تکون اشتریت هذه الدار

بدرستی که هو

من غیر مالکها و وزنت مالا من غیر حله فاذا انت قد خسرت الدارین جمیعا الدنیا
والآخرة ثم قال علیه السلام یا شریح فلو کنت عندما اشتریت هذه الدار اتیتنی
فکتبت کتابا بهذه النسخة اذن لم تشترها بدرهمین قال قلت ما کنت تکتب یا امیر المؤمنین
قال کنت اکتب لک هذا الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اشتری عبد ذلیل
من میت ازعج بالرحیل اشتری منه دارا فی دار الغرور من جانب الفانین الی عسکر
الهالکین و تجمع هذه الدار حدود اربعة فالحد الاول منها ینتهی الی دواعی الآفات
والحد الثانی منها ینتهی الی دواعی العاهات والحد الثالث منها ینتهی الی دواعی
المصیبات والحد الرابع منها ینتهی الی الهوی المردی والشیطان المغوی وفیه یشرع
باب هذه الدار اشتری هذا المفتون بالامل من هذا المزعج بالاجل جمیع هذه الدار بالخروج
من عز القنوع والدخول فی ذل الطلب فما ادرک هذا المشتری من درک فعلی مبلبل اجسام
الملوک و سالب نفوس الجبابرة و مثل کسری و قیصر و تبع و حمیر و من جمع المال الی المال
فاکثر و بنی فشید و نجد فزخرف و ادخر بزعمه للولد اشخاصهم جمیعا الی موقف العرض
لفصل القضاء و خسر هنالک المبطلون شهد علی ذلک العقل اذا خرج من اسر الهوی
و نظر بعین الزوال لاهل الدنیا و سمع منادی الزهد ینادی فی عرصاتها ما ابین الحق
لذی عینین ان الرحیل احد الیومین تزودوا من صالح الاعمال و قربوا الآمال بالآجال

شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول

خلاصه کلام راوی آنکه گفت ابن شریح القاضی خانه خریدم بهشتاد دینار و قبالۀ
بر طبق آن نوشتم و جمعی از عدول مومنین بر آن گواه گرفتم پس ناگاه این خبر

با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام رسید غلام خود قنبر را بطلب من
فرستاد چون بخدمت آن حضرت رسیدم مرا در معرض خطاب در آورده
فرمود که ای شریح خانه خریده و سندی بر آن نوشته و جمعی از عدول بر آن
گواه گرفته و بهای آن مالی داده گفتم بلی حضرت فرمودند ای شریح از خدای
بترس و بشنو و پرهیزکاری پیش آر که زود باشد که بر تو وارد شود شخصی که
نگاه بسند تو نکند و از گواهان تو چیزی نپرسد تا آنکه بیرون برد ترا از خانه
تو در حالتی که چشمها تو باز باشد و روح از قالب تو مفارقت کرده باشد و
بسپارد ترا بقبر تو بی آنکه چیزی از زخارف دنیا همراه تو باشد پس بپرهیز که
دیگر مباد که این خانه را خریده باشی از کسی که در واقع مالک آنجا نشده بوده
باشی و بها را از مالی که از وجه حلال بدست نیاورده باشی و تو در آن هنگام
بتحقیق متحمل نقصان دنیا و آخرت خواهی بود بعد از آن فرمودند ای شریح
اگر وقتی که اراده خریدن آن داشتی پیش من می آمدی سندی درین باب
برای تو می نوشتم برین نسخه که چون آنرا بخاطر می آوردی اگر بدو درهم بیشتر و چیزی
نمیخریدی شریح گوید گفتم چه چیز می نوشتی یا امیرالمؤمنان فرمودند می نوشتم
از برای تو این سند را و عبارتی دادا فرمودند که ترجمه اش اینست بسم الله
الرحمن الرحیم این سرائیست که خریده است آنرا بنده ذلیل و خوار از میتی
که کنده شده است از مکانهای کوف دنیا و براه آخرت شتافته خریده است
از او سرائی را که واقعست در شهر غرور و فریب مسافت آن از جانب فنا

و زوالست تا لشکرگاه هلاک و ارتحال و احاطه کرده است باین چهار حد حد اول آن منتهی
بدواعی آفات و اموریکه متضمن بلایا و محن اند و حد دوم آن منتهی میشود بدواعی
و اسباب شداید و کربات و حد سیوم آن بنهایت می پذیرد و بدواعی مصیبات
و اموریکه موروث کلفت و مصیبت اند و حد چهارم آن اتصال دارد بهوای
نفس که باعث هلاکت و دیت و شیطان مغوی گمراه کننده سالکان است یقین
و درین حد گشوده میشود در این سرا که محل دخول و خروج آنست خریده است
این گرفتار فتنه امید و امل ازین آواره شده از امید و اجل جمیع این سرا را
بخروج از عز قناعت و ادب و دخول در ذل خواهش و خواری طلب چون این مشتری
را درین معامله درکی بهم رسید یعنی کسی برو دعوی نماید که این حق من بوده است
که او بغیر حق در ان تصرف کرده بر آن هم ریزانند و خاک سازنده اجسام
پادشاهان و زایل سازنده حیات ستمگران و جباران مثل کسری پادشاه عجم
و قیصر سلطان روم و تبع و حمیر والیان یمن و جمعی که مال ابر روی مال گذاشته در
مقام اکثار و بسیاری آن در می آیند و بناهای رفیع نموده روی آنرا بگچ و امثال
آن می اندایند و برفعت اساس و کرسی دادن و گسترانیدن فروش خوب طلاکاری
در و دیوار زیب و زینت میدهند و مال بسیار ذخیره میگذارند بگمان آنکه بفرزندان
فرزندان ایشان خواهد گردید و تعلق خواهد گرفت یعنی موت که اشیا را یعنی بایع
و مشتری صاحب درک را در موقف عرض و پرسش حاضر سازد تا مهم دعوی ایشان
فیصل یابد سرانیه در آن وقت خسران و زیان کاری ارباب بطلان را

تو فروخته است و قوم

خواهد بود که واهست بر معامله مذکور عقل کامل که خود را از قید اسیری هوا و
هوس آزاد سازد و بدیده بصیرت نظر کند بر مآل حال ارباب دنیا و فنا
و زوال ایشان و بگوش استماع نماید که منادی میزند و ترک دنیا ندا میکند
در ساحت این خانه یا در ساحت دنیا که چه ظاهر و هویدا است حق بر کسی که دو چشم
بینا داشته باشد یعنی بصیرت بینائی او در عواقب امور مرتبه کمال یافته
باشد بدرستی که چنانچه آمدن بدنیا را روزی بود انتقال از آن نیز روزی
مقرر شده که از وصول آن گزیری نیست جهد کنید که بواسطه سفر خود توشه
راهی داشته باشید از اعمال صالحه و گرد آرید نیک و نزدیک گردانید
آلمها و امید خود را باجلهای خود یعنی آرزوهای خود را کم کنید و طول امل
از خود بیاد آوردن موت و نوائب آن سازید **بینش دویم** حتی یخرجک
من دارک شاخصا مرکه چشمهای شخصی گشوده ماند چنانچه نتواند برهم کرد
عرب میگوید شخص بصره یعنی فتح فهو شاخص و شاخصا درین فقره حال واقع شده
از مفعول یخرجک یعنی تا بیرون برد آن شخص ترا از خانه تو در حالتی که چشمهای تو از
هم باز باشد و شخص مذکور کنایه از موت است و می تواند بود که از شخص من البلد
که بمعنی ذهب و سار است ماخوذ باشد یا از شخص السهم که باین معنی است
که بلند رفت بالای نشانه را گرفت تیر مراد این باشد که تا بیرون برد ترا بجهت
گرفتهای مردم بار شده باشی یعنی مرده باشی و جمعی تابوت ترا بر داشته
باشند و یسکنک الی قبرک خالصا مرکه شخصی بکسی چیزی عطا کرد او گرفت از و

عرب میگوید اخلصته بتشدید لام یعنی اعطاه فقبله و له منه مراد بخالصا که در ترکیب
حال واقعست از مفعول یسکنک خالصا بیرون از دنیا و زخارف آنست یعنی تا ساکن کند
بقبر تو در حالتی که خالص و فارغ باشی از همه چیز و هیچ چیز از دنیا و متاع آن با تو همراه
نباشد فانظر ان لا تکون اشتریت هذه الدار من غیر مالکها ان در ان لا تکون ان
مصدریت و حرف جر در کلام مقدر است و مصدری که از ان مفهوم میشود
منصوبست بنزع خافض و کلام درین تقدیر است که فانظر لان لا تکون اگر حرف
مقدر لام باشد یا فی ان لا تکون اگر فی باشد و تاویلش اینکه فی عدم کونک شاریا
لها من غیر مالکها او فی اداء الثمن لها من غیر حله یعنی تامل کن و نیک بخاطر آر که نبوده باشد
که خریده باشی از غیر مالک آن یا قائم شده باشد و زر دادن تو در بهای آن از غیر
حلال [illegible] باشد فاذا انت قد خسرت اذا درین کلام اذا فجائیه است
مثل اذا که واقعست در آیت کریمه فاذا هم خامدون و حاصل معنی آنکه مقارن
عمل مذکور بتحقیق که از اهل خسران و زیانکاری خواهی بود ولی آنکه زمانی فاصله
شود و اذن لم تستهابه تحقیق اذن حرفیست که برای جزا و جواب در می آید و در
اکثر استعمالات بعد از ان لو شرطیه واقع میشود و در رسم کتابت آن
خلافست جمهور بر آنند که می باید بالف نوشته شود و بشکل اذا این حرف ظرف
و مازنی که از علمای عربیت میگوید بنون می باید نوشت و فرا میگوید اگر عمل
ما بعد خود میکند بالف باید نوشت و اگر عمل نمیکند بنون ازعج بالرحیل بصیغه
مجهول است بمعنی اقلع قال فی الصحاح ازعجه فانزعج ای اقلعه من مکانه یعنی کنده اورا از

ازعجه

مکان خود تجمع هذه الدار ای تحویها و تحیط بها یعنی فرا میگیرد این خانه را و احاطه
میکند آن را شرع باب هذه الدار یشرع بصیغه مجهول بمعنی بفتح قال فی القاموس
اشرع بابا الی الطریق ای فتحه بالخروج من غیر الشروع بابه و باب الخروج بابه عوض مثل
بار خذ هذا ابتدا و شروع بفتح قاف بمعنی جماعت فما ادرک هذا المشتری
من درک ما ما شرطیت و ادرک بمعنی لحوق است از درک بمعنی لاحق شدن قال
فی القاموس الدرک اللحاق و درکه لحقه و هذا کاسم اشارت مفعول اوست و
درک بفتح را بمعنی تبعه است که عبارت از عقوبت و جزای بدست و سرانجام
ناخوش که بر فعلی مترتب شود و بعد از وقوع آن قال فی الصحاح الدرک التبعة یحرک
و یسکن یقال ما لحقک من درک فعلی خلاصه یعنی درک بمعنی تبعه است و بفتح
را و سکون هم درست خوانده شده و عرب میگویند ما لحقک من درک فعلی خلاصه یعنی که
لاحق شود ترا عقوبتی بر من است خلاص ساختن تو از آن و مراد اینجا آنست که
نقیض اول ستوق کرده است فعلی مبلی اجسام الملوک مبلی بر وزن مکرم ماخوذ از
بلای بکسر باست که بمعنی شوروانه است یعنی از هم پاشیدن و ریزریز
شدن و علی مبلی که جار و مجرور است خبر است از اشخاصهم که مقدم شده است
بر و مثل کسری و قیصر و تبع و حمیر کسری بفتح کاف و کسر کاف لقب پادشاه
فرس است معرب خسرو که در زبان فارسی بمعنی وسیع الملک است و چون عرب
بزبان خود نقل کرده اند بواسطه تلفظ ایشان بالفاظ فارسی تغییر از آن بکسری
کرده اند و امثال این در لغت ایشان بسیار است اهل عربیه این قسم لفظی را

دشوار ج

معرب نامیده اند و قیصر لقب پادشاه روم است و تبع بضم تای دو نقطه و تشدید
بای یکنقطه مفتوح لقب پادشاه یمن است و لفظ او مفرد است و جمعش تبابعه
بدو بای یکنقطه بر وزن فراعنه و حمیر بکسر حا و سکون میم و فتح یا بزرگ قبیله ایست
در یمن که بعضی از ایشان در زمان سابق پادشاه بوده اند و بنی و شید
بکسر شین و سکون یا چیزیست که دیوار خانه را با آن می اندایند مانند گچ و
امثال آن و شید بفتح شین مصدر است بمعنی گچکاری کردن عرب میگویند شاده
یشیده شیدا و هو مشید بفتح میم ای معمول بالشید و نقل بباب تفعیل که در هر دو
ارتکاب شده بواسطه مبالغه در شید است یعنی بنا کند و مبالغه تمام در
گچکاری آن بکار برد و مشید مشدد بدو فتح یا بر وزن مؤید بمعنی مطول نیز آمده
قال فی الصحاح المشید بالتشدید المطول و نجد فزخرف نجد بنون و جیم مشدد بدال
بی نقطه مشتقست از نجد که بمعنی ارتفع من الارض است یعنی آنچه از زمین بلند باشد
و در اینجا مقام کنایه از رفعت بناست و می تواند بود که از نجد که بمعنی تنجید است
ماخوذ باشد یعنی آنچه زینت دهند با آن خانه را از فروش و چوب و پرده ها که بهم
و توشک و امثال این و زخرف بضم زا و را بمعنی طلاست و زخرفه بمعنی زینت با طلا
اشخاصهم لفصل القضاء اشخاص بکسر همزه مصدر باب افعال است بمعنی احضار
و ضمیر هم راجعست ببایع و مشتری و مبیع و درک یعنی مبلی اجسام ملوک که گذشت
از موقت متعهد و متکفل حاضر ساختن ایشانست بوقت قضا و پرسش تا متهم
ایشان فیصل یابد و استعارات و صنایع معنوی و لفظی که درین کلام واقع است

وصاحب ج

شده است بر صاحبان بصیرت و معرفت بضایع عرتبه فهمی نخواهد بود یعنی
عرصاتها عرصات جمع عرصه است و عرصه بمعنی ساحت و فضا است و ضمیر
ها راجعست بدار که بمعنی خانه است یا بدنیا و اول اگرچه بحسب لفظ دورتر است
و رعایت جانب لفظ اقتضای رجوع باقرب مینماید اما بحسب معنی انسب است
ما امن الحق لذی عینین ما ما و تعجب است مثل ما احسن وجهه و امن بمعنی اظهر است
و مراد بذی عینین صاحب بصیرت کامله و کلام در معنی تاویل است که ما اظهر الحق
لصاحب البصیرة و ان الرحیل احد الیومین یعنی چنانچه فرزند آدم را روز
قدوم و در آمدنی هست باین دنیا فانی و آن روز ولادت اوست همچنین
روز رحلت و بیرون رفتنی نیز هست و آن روز موت است پس سزاوار است
که آنرا فراموش نکند و همیشه متذکر آن باشد والله الموفق انجام تواند
بود که وارد در کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که اشتری منه داراً از رفری
باشد برای بدن مراد بمشتری نفس ناطقه انسانی باشد که در زوایای
ظلمانی آن محبوس و بسبب آن از نورانیت عالم تجرد که از عوالم قدس است
محروم مانده و بایع کنایه از پدر و مادر باشد که باعث حصول اجزای اصلیه
منویه آن شده اند و خانه بنا کرده اند و مبدء آن از جانب فناست که
عدم اولی باشد و منتهاش بلشکرهاک که مقدمات موتست و این بدن
اگرچه مرکب نفس ناطقه است و وسیله سیر و سلوک او در تحصیل کمالات
و فضایل اما قوای بهیمیه که در همه حال ملازم اویند و دواعی آفات و آب

عاهات و معیبات اویند و او را باتباع هوای نفس و پیروی شیطان میدارند
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قوای مذکوره را بمنزله حدود خانه بدن انگاشته
اند که از چهار جانب آن در آمده اند و چون خروج از ولایت شریعت الهی
و دخول در مملکت ضلالت و بطلان باتباع هوای نفس و پیروی شیطان واقع
میشود مناسب دانسته اند که در آنجانه را از ان حد قرار دهند و چون خروج
نفس از عز قناعت و استغنای از ما سوی حق در عالم تجرد با آن بوده و دخول در
ذلت خواهش و طلب که از لوازم سکنای این خانه است بسبب آن تعلقیست که با آن
دارد چنانچه گویا این خانه را با آن خریده است تشبیه کرده اند حضرت از اینجا
از لوازم بیع و شرای است و تعلق بیع بسبب آن میشود و چون موت عبارت از خوابی
نخواهی موقف عرصات میکشانند تا معاملاتی که با یکدیگر در این نشأ کرده اند
فیصل یابد لهذا احوال آن را بیع و ذکر کرده و بر وجه عدل فیصل یابد و ظاهر شود که کی
تعدی کرده است و ظالم کیست مظلوم کیست تشبیه کرده اند آنرا حضرت بشخصی
ضامن درک میشود و تعهد مینماید که اگر درکی بهم رسید اصحاب معامله را باید
مذکور بقرار القضاة حاضر ساخته مهم ایشان را فیصل دهد و چنان کند که بعدالت
میان ایشان منضبط شود و حق بمن له الحق عاید گردد و انفت آنچه در تاویل این کلام
بلاغت نظام بخاطر رسیده است می تواند بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
معنی دیگر اراده کرده باشند و فکر علیل پی بآن نبرده باشد و نظر قاصر بآن
نرسیده والله اعلم بحقیقة الحال حدیث پانزدهم روایت شده است

بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن محمد بن بندار
از کتب رجال مشهور بجرح و تعدیل او معلوم نمیشود و از ابراهیم بن اسحق الاحمری
النهاوندی که اگرچه علماء رجال اکثر حکم بضعفش کرده اند و گفته اند نقصی در اعتقادش
بوده اما فاضل و مصنف کتب بوده از عبد الله بن حماد الانصاری که از مشایخ
علماء شیعه و مصنف کتب است و حدیث او را اگرچه در مرتبه حدیث صحیح ندانسته
اند اما گفته اند شاهد و موید حدیث دیگر میتواند بود و از علی بن ابی حمزه البطائنی
قال کان لی صدیق من کتاب بنی امیة فقال استأذن لی علی ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فاستأذنت له فاذن له فلما دخل
وسلم جلس ثم قال جعلت فداك انی کنت فی دیوان هؤلاء القوم
فاصبت من دنیاهم مالاً کثیراً واغمضت فی مطالبه فقال ابو عبد الله
علیه السلام لولا ان بنی امیة وجدوا من یکتب لهم ویجبی لهم
الفیء ویقاتل عنهم ویشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا ولو ترکهم الناس
وما فی ایدیهم ما وجدوا شیئاً الا ما وقع فی ایدیهم فقال الفتی جعلت
فداك فهل لی مخرج منه قال ان قلت لك تفعل قال افعل قال علیه السلام
فاخرج من جمیع ما اکتسبت فی دیوانهم فمن عرفت منهم رددت
علیه ماله ومن لم تعرف تصدقت به وانا اضمن لك علی الله الجنة
فاطرق الفتی طویلاً ثم قال قد فعلت جعلت فداك قال ابن ابی حمزة
فرجع معنا الفتی الی الکوفة فما ترك شیئاً علی وجه الارض الا خرج منه

حتی

حتی ثیابه التی علی بدنه قال فقسمنا له قسمة
واشترینا له ثیاباً وبعثنا الیه بنفقة قال فما اتی
علیه الا اشهر قلائل حتی مرض فکنا نعوده قال
فدخلت علیه یوماً وهو فی السوق قال ففتح عینیه ثم
قال یا علی وفی لی والله صاحبك قال ثم مات وتولینا
امره فخرجت حتی دخلت علی ابی عبد الله علیه
السلام فلما نظر الی قال لی یا علی وفینا
والله لصاحبك قال فقلت صدقت جعلت
فداك هکذا والله قال لی عند موته **شرح** کلام بلاغت نظام در
ضمن آغاز و نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** راوی میگوید
دوستی داشتم از نویسندگان سلاطین بنی امیه پس گفت روزی اراده ملاقات
امام جعفر صادق علیه السلام دارم از خدمت آن حضرت اذن حاصل کن که بمجلس او
حاضر شده و بسعادت صحبتش فایز گردم پس من بخدمت امام علیه السلام رفتم و بجهت
او اذن طلبیدم و امام علیه السلام اذن داد چون بخدمت آن حضرت رسید
زمین خدمت بوسیده و سلام کرده در مجلس آن حضرت نشست بعد از آن
گفت جان من فدای تو باد و بدرستیکه از عمال دیوان این جماعت بوده ام و از
دنیای ایشان بمال بسیار رسیده شده است که در بدست آوردن آن اغماض
بسیاری کرده ام و ملاحظه حلیت و حرمت آن نکرده ام امام علیه السلام

من جو

فرمودند اگر نمی بود این که بنی امیه بواسطه خود نویسندگان و ارباب عمل پیدا کنند
وکسی نمی یافتند که مرتکب عمل دیوان ایشان شود و بواسطه ایشان جمع خراج
نمایند و از جانب ایشان با مردم جدال کنند و در جماعت مجمع ایشان حاضر شوند
هر آینه در مقام اخذ حق که امامت و خلافت پیغمبر است صلوات الله علیه و آله
نمی شدند و اگر مردم ایشان را با آنچه در دست ایشان بود وا می گذاشتند
و در مقام اعانت و امداد ایشان در نمی آمدند مالک چیزی نمی شدند سوای
آنچه در دست ایشان بود و قدرت بر سلب حق ما از ما بهم نمی رسانیدند پس
جوانی که اظهار ندامت کرده بود و این جواب شنیده گفت جان من فدای
تو باد ای فرزند رسول خدای آیا مرا خلاصی و بیرون شدی از این عمل که
ارتکاب کرده ام هست و می تواند بود و گناه من آمرزیده شود امام
علیه السلام فرمودند اگر بتو بگوییم که بواسطه استخلاص از این ورطه ترا چه می باید
کرد بعمل خواهی آورد گفت ای فرزند رسول خدای بعمل خواهم آورد حضرت
فرمودند از جمیع آنچه از دیوان ایشان کسب کرده و در ایام عمل ایشان
بدست آورده جدا شو بعد از آن بنظر آور و آنچه از آنها تعلق بجمعی داشته
باشد که ایشان را شناسی بایشان توانی رد ایشان را باید کرد و مال
ایشان را تسلیم ایشان نمایی آنچه صاحب آن را نشناسی و ندانی که از کجا بهم رسانیده
و که بتو داده است از جانب صاحبش بفقرای مسلمانان تصدق کن
که بعد از آن که چنین کرده باشی من ضامنم که حضرت عزت جل ذکره گناه ترا

در معرض عفو و مغفرت خود در آورده بهشت را بتو ارزانی دارد پس آن
جوان زمانی طویل سر در پیش انداخته تأمل نموده بعد از آن سر بر داشت و گفت
کردم آنچه فرمودی عزم آن را تصمیم دادم جان من فدای تو باد ای فرزند رسول
خدای راوی گوید آن جوان نویسنده بعد از مکالمه مذکور در خدمت امام علیه السلام
چون ما عازم مراجعت کوفه بودیم با ما رفیق شده بکوفه آمد و جمیع آنچه بر روی
زمین داشت حتی لباسی که پوشیده بود از خود جدا کرد و بر وجهی که از جانب امام
بآن مامور شده بود بعضی را بصاحبان حق رسانید و بعضی را که معرفت بصاحبان
آن نداشت بر فقرا و ارباب استحقاق قسمت نمود و چنانچه برای او وجهی نماند
که صرف کسوت و نفقه او شود راوی گوید پس ما جمعی که بر حال او مطلع بودیم
جزوی بجهة او میان خود توجیه کردیم و بعضی را از آن بواسطه پوشش او رختی خرید
کردیم و بعضی را بواسطه صرف نفقه او شود نزد او فرستادیم بعد از آن ماهی چند
اندک بر آن گذشت که بیمار شد و ما عیادت او می نمودیم تا آنکه روزی بعیادت او
رفتیم و دیدیم که بیماری او اشتداد تمام یافته است و در حال نزع است چون
دانست که ما آمدیم چشم باز کرد و چون چشمش بر ما افتاد گفت ای علی بخدا قسم
که آنچه صاحب تو یعنی امام علیه السلام با من وعده کرده بود وفای آن کرد و بعینه بهشتی
که بجهة من ضامن شده بود مرا ارزانی داشت و ذمه او از ضمان مذکور
بری شد بعد از آن جان بشیر تقاضای قابض ارواح تسلیم نمود و ما در مقام تجهیز و تکفین
او شدیم و چون از منزل او بیرون آمده بخدمت امام علیه السلام شتافتیم چون چشم

امام بر بن ابغناد دست بکلام کرده گفت ای علی بخدا قسم که آنچه بصاحب تو که با خود
آورده بودی وعده کرده بودیم وفای آن کردیم و از عهده ضمان خود برآمدیم
راوی گوید گفتم بجان من سوگند ای تو باد بخدا قسم که از نیز از پی نیایی رفت تا شکر این
نعمت بجای نیاوردی گفت آنچه تو فرمودی **بینش دویم** در کتاب بنی امیه
کتاب جمع کاتب است و مراد اینجا نویسندگان و مباشران عمل دیوان اند
همضت فی مطالبه ضمیر مجرور راجع است بمال یعنی مسامحه و بی ملاحظگی کرده ام
تحصیل مالی که از دیوان ایشان بهم رسانیده ام و اجتناب نکردم از آنچه
شائبه حرمتی داشت و شبهه در حلیت آن بود و اصل آن از اغماض عین است بمعنی خواب
که بمعنی بهم گذاشتن چشمست تجنبی الیهم الفئ بجحیم بجبایی بیکنقطه بمعنی مجمع است
بنای آن بایی و واوی هر دو آمده است قال فی الصحاح جبیت الخراج جبایة
و جبوته جباوة ای جمعته و مراد نفی خراج مال است که عبارت از مال و جهات
دیوانیست لا تخرج من بینی بیرون آمدن از مال که این فقره متضمن آنست کنایه
از مفارقت آنست و از تصرف خود برآوردن بنا بر کلام بر استعاره
بالکنایه است یا تخییل چه تشبیه شده است مال بچیزی که محیط میشود به بدن
و بر دور او در می آید مانند جامه و اشتمال اکتفا شده است و در کلام
بذکر مشبه تنها چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است و اثبات خروج
از برای آنکه ملایمات مشبه به است تخییل آنست فقسمناه قسمت الغنی قرار دادیم
میان خود از برای او چیزی قسمت نمودیم آنرا بر یکدیگر که هر کدام چیزی از آن بهم

اشهر قلایل وصف اشهر بقلایل با آنکه چون اشهر از صیغ جمع قلت افاده قلت عدد آن
مینماید بواسطه تاکید و مبالغه در قلت آنست کنایه از آنکه عدد شهور زیاد کم بود
بسبب که اقل مراتب جمع قلت نزدیکتر بود که بده که اکثر مراتب آنست و میتواند
بود که مشترک باشد میان جمع قلت و جمع کثرت تا توصیف مذکور بر تاسیس که افاده
معنی جدید است محمول تواند شد زیرا که جمع کثرت آن شهور آمده است و شرط
صحت استعمال صیغه جمع قلت در جمع کثرت آنست که صیغه دیگر مخصوص بجمع کثرت
آن نباشد مانند ارجل و رجال که چون صیغه دیگر مخصوص بجمع آن نیافته اند مشترک
دانسته اند میان هر دو و در باره هر دو استعمال میباید کرد و تتوق التوق شوق
عبارت از رغبت بغیر آن کند قال فی القاموس تاق الی الرفیق تتوق توقا و تیاقا
شرع فی نزع الروح **نمایش** از کلام امام علیه السلام که لولا ان تجنح
وجده و ان تجتب لهم تا آخر آنچه متضمن شکایت حضرت از صدور آن میت
میشود که اعانت و یاری دادن ارباب ظلم و عدوان جایز نیست و مرتکب آن
معرض سخط الهی است و اگر چه امر کلی اعانت ایشان در ضمن آن فعل می باید فی نفسه
مباح و جایز باشد زیرا که از جمله امور کلی امام علیه السلام در مقام شکایت
از صدور آن مردم مذکور ساختند و شکایت مذکور مشعر است بر حرمت آن و حضور
در جماعت مجالس ایشانست چنانچه و یشهد جماعتهم اشارت با آنست و هیچ شک
نیست که امر مذکور قطع نظر از آنکه متضمن اعانت ایشانست حرام نیست و ارتکاب
آن جایز است پس معلوم شد که مطلق اعانت حرامست خواه در ضمن فعل حرام

کثرت ه

و غضب ه

باشد مثل جمع کردن خراج و امثال آن و خواه در ضمن فعل مباح باشد مانند حفر
و زراعت و آنچه از آن قبیل باشد و مؤید آنست حدیث حسنی که شیخ ابو جعفر
طوسی قدس سره از ابی یعفور روایت کرده است که گفته است کنت
عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه رجل من اصحابنا
فقال له اصلحك الله انه ربما اصاب الرجل منا الضیق و الشدة
فیدعی الی البناء یبنیه او النهر یکریه او المسناة یصلحها فما تقول
فی ذلك فقال ابو عبد الله علیه السلام ما احب انی عقدت
لهم عقدة او وکیت لهم وکاء
و ان لی ما بین لابتیها لا و لا مدة بقلم ان اعوان الظلمة یوم القیمة
فی سرادق من نار حتی یحکم الله بین العباد یعنی بودم من
روزی نزد امام جعفر صادق علیه السلام که ناگاه شخصی از اصحاب آن حضرت
در آمد و لب به ثنا و دعای آن حضرت گشوده گفت اصلحك الله بسا
هست که مردی را از ما که اصحاب توئیم تنگی و شدتی در معاش دست میدهد
و ضرور میشود که بواسطه قوتی مباشر کاری شویم و ما را ارباب حکم میخوانند
که بجهت ایشان بنائی کنیم یا نهری در زمین بکنیم که مجرای آب ایشان باشد
یا سدی که در پیش آب بسته اند و از هم پاشیده است باصلاح آوریم
در این باب چه میفرمائید آیا ما را مباح است یا نه امام علیه السلام
در مقام تنبیه بر منع از آن در آمده فرمودند که دوست نمیدارم که

جانب [illegible] از اعانت ایشان گرهی بر ریسمان زنم یا سر مشکی ببندم اگر چه بوده
باشد مرا ما بین لابتین این شهر یعنی مدینه طیبه کنایه از آنکه اگر تمام مدینه
را بمن بدهند راضی نمیشوم که این قدر کار از من در وجود آید و لابه یعنی زمین
سنگلاخ سیاه است که گیاه در آن نروئیده باشد و چون از دو جانب مدینه
طیبه دو زمین سنگلاخ بر این وجه در آمده است چنانچه شهر در میان هر دو واقع است
تعبیر از آن بما بین لابتین میکنند و آنها را لابتین نیز میگویند حضرت فرمودند
دوست نمیدارم اعانت ایشان را بافعال مذکوره بلکه بسیاهی نوک
قلم ایشان را داده شود تا با آن چیزی نویسند بدرستی که جمعی اعانت ایشان
مینمایند و یاری ایشان را وجهت همت خود ساخته اند روز قیامت در سرا
پرده آتشین مقام خواهند داشت و هر گروه از آتش ایشان را در میان
خواهد گرفت چنانچه سراپرده خیمها را در میان میگیرد که بهر جانب روند عبور
ایشان بر آتش باشد تا وقتی که حاکم علی الاطلاق حکم خود را در میان بندگان
جاری سازد و حدیث صحیحی که از یونس بن یعقوب نقل آن بصحت رسیده است
که گفت قال لی ابو عبد الله علیه السلام لا تعنهم علی بناء مسجد یعنی یاری مده ایشان را
در بنای مسجد که از افعال مستحبه است چه جای فعل مباح و حرام و روایت
کرده است ابن بابویه رحمه الله از حسن بن زید از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام از آبای بزرگوار آن حضرت صلوات الله علیهم که قال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم الا و من علق سوطا

بین یدی سلطان جائر جعل الله ذلک السوط یوم
القیامة ثعباناً من نار طوله سبعون ذراعاً یسلطه الله علیه فی نار جهنم
یعنی فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس تازیانه در برابر
سلطان جائری بر کمر خدمت بندد که چون شود بدست او و بدیا چون اشارت
بزدن کسی کند حاضر داشته باشد بگرداند خدای تعالی روز قیامت آن
تازیانه را ماری از آتش که درازی او هفتاد گز باشد و مسلط سازد آن
مار را در دوزخ بر او که همیشه معذب بوده باشد و بعاقبت این ایشان از امثال
این احادیث بسیار که درین باب وارد است هیچ شک نیست که چنانچه احادیث
مذکوره دلالت بر حرمت اعانت ایشان در ضمن فعل حرام میکنند دلالت
بر حرمت آن در ضمن بعض حلال نیز دارد بلکه در ضمن فعل سنت نیز چنانچه حدیث
یونس بن یعقوب که ولا تعنهم علی بناء مسجد مشعر بر آنست و شاید که از
آیه کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار نیز استنباط تعمیم مذکور توان
کرد زیرا که مدلول آیه مذکوره آنست که میل مکنید بجانب جمعی که دامان کردار
خود را بظلم آلوده اند که در میرسد شما را آتش دوزخ و در ضمن اعانت
ایشان میل بجانب ایشان حاصل است خواه بفعل حرام متحقق شود و خواه
بفعل حلال خصوصا که بعض مفسرین رکون را بمیل ضعیف تفسیر کرده اند و
گفته اند که نهی از میل قوی بقیاس پس بطریق اولی معلوم میشود و الله اعلم
بحقایق احکامه و از کلام بعض فقهای ما رضوان الله علیهم که در مبحث مکاسب

ذکر آن کرده اند ظاهر میشود که حرمت اعانت ارباب ظلم مخصوص است بفعلی که فی
نفسه حرام باشد و اعانت ایشان با مور مباحه مثل خیاطت ثوب و بنای عمارت
و امثال آن حرام نیست اگر برین حکم اجماعی متحقق شده باشد که عبارت از اتفاق
علمای مذهب است در یک عصر از اعصار چون اجماع فی نفسه دلیل احکام شرعی میتواند شد
مضایقه با ایشان در آن نیست و الا جای بحث است چرا که احادیث صحیحه نصوص
قاطعه چنانچه سبق ذکر یافت نص است بر خلاف آن و قطع نظر از آن تقدیر مذکور
تخصیص حرمت را باعانت ارباب ظلم وجهی نخواهد بود چه فعل حرام فی نفسه حرامست
خواه متضمن اعانت ظالم باشد و خواه نه مگر آنکه بگوئیم مراد بحرمت آن شدت حرمت
آنست نه اصل حرمت هر چند این معنی محتاج بذکر نیست چه هرگاه حرمت اصل فعل ثابت
باشد با آنکه متضمن اعانت ظالم باشد شدت حرمت آن کاری که متضمن اعانت ظالم
بقیاس بطریق اولی معلوم خواهد بود و عجبست از علامه قدس سره که در کتاب
تذکرة الفقها حرمت اعانت را مخصوص داشته است باعانتی که در ضمن فعل حرام متحقق
شود و استدلال کرده است بر مطلب خود باحادیث مذکوره حال آنکه چنانچه از
ترجمه آنها بوضوح رسید جمیع آنها صریحست در تعمیم و قابل [illegible] گویا حکم بتأمل
بواسطه آنست که میتواند بود که مقصود علامه استدلال بر اختصاص فعل مذکور
باشد بزیادتی و شدت حرمت از سایر افعال حرام نه بر اختصاص بعض مذکور
باشد بزیادتی و شدت حرمت از سایر افعال حرام نه بر اختصاص آن باصل حرمت
تفصیل مذکور حمل کرده باشد نهی از بعض افعال مباحه و مستحبه را که بعض احادیث

تنزیهی ه

مذکوره متضمن آنست بر نهی زیادتی مبالغه در ترک اعانت والله اعلم وظاهر است
که مراد باعانت ظالمین که از این حدیث و از بعضی دیگر احادیث که مذکور شد حرمت آن
ظاهر میشود هر امری باشد که در عرف اطلاق اعانت بر آن کنند و مرتکب آن از اعوان
ایشان گویند و بعضی امور جزئیه که در عرف اطلاق اعانت بر آن نشود مثل حاضر ساختن
ه کولی یا سقایت آبی و امثال آن داخل در آنها نشده و آنچه از بعضی اکابر نقل آن بثبوت
رسیده که در جواب سؤال خیاطی که بدوختن جامه بسلطان وقت اشتغال داشته
از دور رسیده است که آیا من باین عمل در سلک اعوان ظلمه داخلم و عقابی که بر اعانت
ایشان مترتبست بر عمل من نیز مترتب دارد گفته است الداخل فی اعوان الظلمة
من یبیعک الابرة والخیوط واما انت فمن الظلمة انفسهم یعنی داخل در اعوان ظلمه
کسیست که بتو سوزن و ریسمان میفروشد که بجهت ایشان آن جامه بدوزی
اما تو که خود مباشر آنی از جمله ظالمانی نه از اعوان ایشان ظاهر آنست که
محمول بر نهایت مبالغه در آن باشد والا کار خیاطی چنانچه مخفی نیست باشکال
میکشد نسأل الله العصمة والتوفیق **الختام** مخفی نماند که اخبار آن جوان
نویسنده در حال احتضار بوفای امام علیه السلام بآنچه با او وعده کرده بود
بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه در حالت نزع روح قبل از حصول موت انقطاع
کلام احوال آن نشأه و اینکه در آن مقام از اهل نجاتست یا مستوجب عقاب بر
انسان ظاهر میشود و در این باب بطریق مخالف و موالف احادیث متعدده
وارد است از آن جمله بهره و طریق روایت شده است که پیغمبر صلوات الله

علیه وآله

علیه و آله فرموده اند لن یخرج احدکم من الدنیا حتی یعلم این مصیره وحتی یری مقعده
من الجنة او النار یعنی بیرون نرود یکی از شما ای امت من از دار دنیا تا بداند که
جایگیر محل رفتن او است کجاست و تا نه بیند نشیمن خود را در بهشت اگر بهشتی
باشد یا در آتش دوزخ اگر از اهل دوزخ باشد و روایت کرده است
شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جنایز از کلینی از علی بن عقبه از پدر او عقبه
در ضمن حدیث طولی که قال لی ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یا عقبة
لا یقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا الامر الذی انتم علیه وما بین ان یری ما تقر به عینه
الا ان یبلغ نفسه الی هذه ثم اومی علیه السلام بیده الی الورید الحدیث یعنی
خطاب کرد امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و گفت ای عقبه در معرض
قبول حضرت عزت در نمی آید روز قیامت مگر امری که شما یعنی تو و جمعی که در ولا
با تو شریکید بر آنید یعنی مذهبی دارید و دینی که از میان ادیان اختیار کرده
اید و حایل نیست میان دیده بصیرت هر یک از شما و میان دیدن آنچه متضمن
چشم روشنی اوست یعنی علم بحقیقت مذهب خود و رستگاری در آن دنیا
مگر رسیدن نفس او باینجا و دست مبارک را گذاشتند بر رگ گردن خود
اشارت بآنکه چون روح باینجا برسد پرده خفا از پیش نظر برداشته خواهد
شد و حقیقت احوال آن نشأه بعین الیقین مشاهده خواهد گشت و از بعض اصحاب
قلوب و ارباب باطن نقل کرده اند که در وقت احتضار چشم باز کرده و تبسم کنان
گفت لمثل هذا فلیعمل العاملون یعنی مثل این باید بعمل آورند جمعی که مرتکب عمل میشوند

احدکم یوئن ه

و ارباب حدیث شیعه احادیث بسیار نقل کرده اند که همه صریحست بر آنکه
در حال احتضار حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله و جناب
ولایتمآب مرتضوی علیه السلام بنفس نفیس بالین هر کس حاضر میشوند و بشارت
میدهند او را بآنچه مآل حال اوست اگر از اهل سعادت باشد بسعادت و حسن
احوال و اگر از ارباب شقاوتست بشقاوت و سوء مآل و معاضد این معنیست
بعضی ابیاتست که درین باب منسوبست بامیر المؤمنین و سید الموحدین امام المشارق
و المغارب علی بن ابی طالب علیه السلام که در مخاطبه حارث همدان که از
اخیار اصحاب آن حضرت بوده است و چنانچه در دیباچه اشارت بآن شد
نسب شریف مصنف دام ظله باو میرسد بر زبان گوهر بیان جاری ساخته اند که یک
بیت از آنجمله اینست شعر یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا
یعنی ای حارث همدان هر کس از دنیا رحلت نماید در وقت مردن مرا عیان
می بیند در مقابل خود خواه از اهل ایمان باشد و خواه از ارباب نفاق و
مخذولان جمیع را در آنحال بشارت بسعادت و حسن مآل روزی باد بمحمد خیر العباد
و علی اکرم الاولاد و **حدیث شانزدهم** روایت شده است بسندی که
اتصال یافته است بشیخ جلیل محمد بن بابویه القمی از محمد بن بکران النقاش که از
اهل قمست و در کتب رجال اگر چه اسم او مذکور است اما تصریح بجرح و تعدیل
او نشده است از احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن بن زیاد الشیعی الهمدانی
که اگر چه بمذهب زیدی بوده اما نزد ارباب حدیث ثقه و جلیل القدر است و

و بخوبی حافظه و کثرت حفظ حدیث مشهور و چنانچه از او نقل کرده اند که میگفته است
سیصد هزار حدیث حفظ دارم که از آنجمله صد و پنجاه هزار را باسناد آن از پیغمبر
صلی الله علیه و آله حفظ کرده ام و جمیع رجال سند آنها را میدانم مولدش
در سال دویست و چهل و نه از هجرت بوده و وفاتش در سال سیصد و سی و دو
از سعید بن حمدون الرواسی از حسین بن ناصر از پدر او از عمر بن شمر ابی عبد الله الجعفی
که از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است و علماء رجال تضعیفش دانسته اند
از جابر بن عبد الله الانصاری که از خیار اصحابست و در واقعه بدر با پیغمبر
صلوات الله علیه و آله همراه بوده و در هجده معرکه در رکاب ظفر انتساب
آنسرور در غزای کفار قیام نموده و تا زمان امام محمد باقر علیه السلام در قید
حیات بوده و بسعادت خدمت پنج امام معصوم فایز شده نقل است که
حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله باو خبر داده بود که تا زمان امام محمد باقر
علیه السلام زنده خواهی بود و بسعادت دیدار او فایز خواهی گشت چون بخدمت
او برسی از جانب ما سلام برسان و این بود از امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که او آخرین کسیست از صحابه کرام که از دار فنا براه آخرت شتافته
اند و رحلت او بعد از همه وقوع یافته است در سال هفتاد و هشت هجری و بعضی
در نود و نه گفته اند روح الله روحه العزیز از ابی جعفر محمد بن علی الباقر از
پدر بزرگوار آن خلاصه روزگار امام زین العابدین زبده عالی مقدار
آن عبادت آثار حسین بن علی بن ابی طالب از امیر المؤمنین و یعسوب الدین سلام الله

علیه و علیهم اجمعین که آن حضرت فرمودند شکوت الی رسول الله صلی الله علیه
و آله دیناً کان علیّ فقال یا علی قل اللهم اغننی بحلالک
عن حرامک و بفضلک عمّن سواک فلو کان علیک
مثل صبیر دیناً قضاه الله عنک و صبیر جبل بالیمن لیس بالیمن جبل اعظم منه
یعنی شکایت کردم بسوی رسول خدای صلی الله علیه و آله از بسیاری قرضی که بر
ذمت من بود و قدرت بر ادای آن نداشتم حضرت فرمودند یا علی بخوان
این دعا را اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک اگر قرض تو مثل
صبیر باشد ببرکت خواندن این دعا حضرت عزت عمّت عطیّاته ترا توفیق ادای
آن میدهد و ذمت ترا از شغل آن فارغ می سازد و صبیر کوهیست در زمین
یمن که در زمین کوهی از آن بزرگتر واقع نیست و خلاصه معنی دعا آنکه بار خدایا مرا
بآنچه حلال کرده از ارباب کسب خود از آنچه حرام ساخته تصرف در آن و بی
نیاز ساز مرا بفضل و کرم خود از کسی غیر تو باشد مصنف دام ظله بعد از ذکر این
حدیث عبارتی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست میگوید جامع این احادیث
عفی الله عنه که در بعض سنوات قرض من بسیار شده بود چنانچه مبلغ آن از
دویست مثقال طلا تجاوز نمود و صاحبان آن تشدّد بسیار در طلب آن
مینمودند و تشویش تقاضای ایشان مرا از اکثر کارها باز داشته بود
و نمیتوانستیم بهیچ کاری پرداخت و دست من بعلاجی بواسطه ادای آن نمیرسید
و دو سه پیاده داشتم که از و استمداد آن نمایم پس بمضمون این حدیث عمل کردم و بخواندن

این دعا مداومت نمودم و هر روز بعد از نماز صبح بتکرار آن قیام داشتم و گاه
بود که بعد از نمازهای دیگر نیز بخواندن آن تبرک میجستم تا آنکه ببرکت خواندن دعای
مذکور در اندک زمانی ادای آن قرض شده و اثر آن قرض نماند بسبب بعض امور
که هرگز بخاطر نرسیده بود و فکر من پیرامون آن نگشته والله الموفق **حدیث هفدهم**
روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق ثقة الاسلام
محمد بن بابویه القمی از تمیم بن عبد الله القرشی رضی الله عنه از عبد الله بن تمیم از احمد بن سلیمان
النیشابوری از علی بن الجهم در ضمن حدیث بزرگی که بقدر حاجت از آن اخذ شده قال
قال المأمون لابی الحسن الرضا علیه السلام فما معنی قول الله تعالی و لمّا جاء موسی لمیقاتنا
و کلّمه ربّه قال ربّ ارنی انظر الیک الآیة کیف یجوز ان یکون کلیم الله موسی بن عمران لا یعلم
ان الله تعالی لا یجوز علیه الرؤیة حتی یسأله هذا السؤال فقال الرضا علیه السلام ان کلیم الله علم ان الله
تعالی عن ان یُری بالابصار و لکنه لما کلّمه الله عز و جل و قرّبه نجیّا رجع الی قومه فاخبرهم ان الله
تعالی کلّمه و قرّبه و ناجاه فقالوا لن نؤمن لک حتی نسمع کلامه کما سمعت و کان القوم
سبعمائة الف رجل فاختار منهم سبعین الفاً ثم اختار منهم سبعة آلاف ثم اختار
منهم سبعمائة ثم اختار منهم سبعین رجلاً لمیقات ربه فخرج بهم الی طور سیناء
فاقامهم فی سفح الجبل و صعد موسی الی الطور و سأل الله تعالی ان یکلمه و یسمعهم کلامه
فکلّمه الله تعالی و سمعوا کلامه من فوق و اسفل و یمین و شمال و وراء و امام لان الله
تعالی احدثه فی الشجرة ثم جعله منبعثاً منها حتی سمعوه من جمیع الوجوه فقالوا لن نؤمن
لک بان هذا الکلام الذی سمعناه کلام الله حتی نری الله جهرة فلما قالوا هذا القول العظیم بعث الله علیهم صاعقة

المأمون صح

حتی صح

فاخذتهم بظلمهم فماتوا فقال موسی یا رب ما اقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم وقالوا
انک ذهبت بهم فقتلتهم لانک لم تکن صادقا فیما ادعیت من مناجات الله تعالی
ایاک فاحیاهم الله وبعثهم معه فقالوا انک لو سالت الله تعالی ان یریک تنظر الیه
لاجابک وکنت تخبرنا کیف هو ونعرفه حق معرفته فقال موسی یا قوم ان الله لا یری
بالابصار ولا کیفیة له وانما یعرف بآیاته ویعلم باعلامه فقالوا لن نؤمن لک حتی
تسأله فقال موسی یا رب انک قد سمعت مقالة بنی اسرائیل وانت اعلم بصلاحهم
فاوحی الله تعالی الیه یا موسی سلنی ما سألوک فلن اؤاخذک بجهلهم فعند ذلک قال
موسی رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه
فسوف ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک
تبت الیک یقول رجعت الی معرفتی بک عن جهل قومی وانا اول المؤمنین منهم
بانک لا تری فقال المأمون لله درک فاخبرنی عن قول الله تعالی ولقد همت
به وهم بها لولا ان رای برهان ربه فقال الرضا علیه السلام لقد همت به ولولا ان
رای برهان ربه لهم بها کما همت به لکنه کان معصوما والمعصوم لا یهم بذنب
ولا یأتیه فقال المأمون لله درک یا ابا الحسن فاخبرنی عن قول الله تعالی وذا النون
اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فقال الرضا علیه السلام ذاک یونس
بن متی ذهب مغاضبا لقومه فظن بمعنی استیقن ان لن نقدر ان لن نضیق علیه رزقه
ومنه قوله تعالی واما اذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه ای ضیق وقتر فنادی
فی الظلمات ظلمة اللیل والبحر وبطن الحوت ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

ظلمة بحر

بترکی مثل هذه العبادة التی فرغت لها فی بطن الحوت فاستجاب الله له وقال سبحانه
فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون فقال المأمون لله درک
یا ابا الحسن فاخبرنی عن قول الله عز وجل لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
قال الرضا علیه السلام لم یکن احد عند مشرکی مکة اعظم ذنبا من رسول الله صلی الله علیه
وآله لانهم کانوا یعبدون من دون الله ثلثمائة وستین صنما فلما جاءهم علیه السلام
بالدعوة الی کلمة الاخلاص کبر ذلک علیهم وعظم وقالوا اجعل الالهة الها واحدا
ان هذا لشیء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد ما سمعنا
بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق فلما فتح الله تعالی علی نبیه صلی الله علیه
وآله مکة قال له یا محمد انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
عند مشرکی اهل مکة بدعائک الی توحید الله فیما تقدم من ذنبک وما تاخر فقال المأمون
لقد شفیت صدری یا بن رسول الله واوضحت لی ما کان ملتبسا فجزاک الله عن انبیائه
وعن الاسلام خیرا **شرح** بلاغت انتظام در ضمن آغاز وسه نمایش وانجام **آغاز**
مشتمل بر دو نمایش **نمایش اول** راوی گوید مأمون عباسی از امام رضا علیه السلام
در مقام استفاده بعض مسایل واستکشاف بعض مشکلات خود در آمده گفت
چه معنی دارد کلام خدای تعالی در قرآن مجید که فلما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه
ربه قال رب ارنی انظر الیک که ظاهرش دلالت دارد که موسی علیه السلام چون
بوعده گاه پروردگار رجوع آمده وپروردگار را با او سخن کرد گفت ای پروردگار
من خود را بنمای که بدیده ظاهر تو را نگرم چون روا باشد که موسی بن عمران

یعنی کلیم الله غافل نباشد نداند که عظمت و کبریای الهی زیاده بر آنست که دیده
ظاهر را گنجایش مشاهدهٔ جمال او بوده باشد و تجرد ذات و تقدس او از
مقارنت ماده و جهت و مکان که از شروط رؤیت بجسم است ظاهرتر است
از آنکه توهم رؤیت او توان کرد تا آنکه در مقام طلب آن در آید و از پروردگار
خود آنرا درخواهد امام رضا علیه السلام فرمودند بدرستی که موسی میدانست
و عالم بود با آنکه پایهٔ عظمت و جلال او رفیع تر است از آنکه دست ادراک بصری بآن
تواند رسید و بچشم سر او را توان دید و لیکن چون از جانب عزت بمرتبهٔ کلیمی فایز شد
و سعادت مکالمه و مناجات او دریافت بجانب قوم خود باز گشت و در
مقام اظهار نعمت پروردگار خود با ایشان در آمده خبر داد ایشان را از
قرب الهی که او را کرامت شده بود و سعادت مکالمه و مناجات حق که روزی
او گشته پس قوم در مقام انکار آن در آمده گفتند ایمان نمی آوریم بتو ای موسی
و تصدیق تو نمیکنیم تا خود کلام حق را نشنویم چنانچه تو دعوی شنیدن
آن میکنی و ایشان هفتصد هزار مرد بودند موسی از میان ایشان هفتاد هزار
کس اختیار کرد و از آنجمله هفت هزار برگزید و از میان ایشان هفتصد کس گزین
کرد و هفتاد کس از ایشان را که قید امتیازی زیاده بر باقی داشتند رفیق خود ساخت
که با او بوعده گاه مکالمهٔ پروردگار حاضر شوند و بشنوند آنچه او شنیده بود و
گواهی دهند بر صدق قول او نزد باقی قوم چون برگردند پس با ایشان از میان قوم
برآمده بجانب طور سینا که وعده گاه مکالمه و مناجات او بود با پروردگار

روان شده چون بآنجا رسید آن جماعت را در دامن کوه گذاشته خود بکوه برآمد
و درخواست کرد از حضرت عزت جل و عز که مرتبهٔ دیگر با او بسخن در آید و بشنواند
آنرا بقوم او که همراه او بودند تا بصیقل آن غبار زنگ شک و التباس زداید از آینهٔ
خاطر ایشان زدوده شود و بعین الیقین مشاهدهٔ مرتبهٔ قرب او نموده باقی قوم
او را نیز از آن خبر دهند پس حضرت عزت جل شانه دعای او را در معرض اجابت
در آورده مرتبهٔ دیگر تکلم خود را اظهار ساخت و ایشان همه کلام حق را شنیدند
چنانچه صدای آنرا از جانب فوق و تحت و یمین و یسار و روپیش و عقب گوش ایشان
میرسید بواسطه آنکه حضرت عزت تعالی شانه کلام مذکور را در درختی که در آن مقام
بود خلق کرده بود و چون صدای آن از آن درخت ظاهر شد و نسیم قدرت بهوای
عالم از همه جانب منتشر میساخت و از همه طرف بگوش ایشان میخورد پس
با وجود مشاهدهٔ آنحال بر انکار خود راسخ و مصر بوده گفتند لن نؤمن لک حتی
نری الله جهرة هرگز ایمان نمی آوریم بتو ای موسی و تصدیق نمیکنیم که این کلام
الهی است تا آنکه ما او را بروجه آشکارا نه بینیم و دیدهٔ ظاهر ما از مشاهدهٔ
جمال او روشنی نگیرد پس چون جرأت تکلم باین سخن بزرگ از ایشان بظهور رسید
دریای غضب الهی بجوش در آمده صاعقهٔ قهر او بر ایشان وزید و بسبب ظلم و ستمکاری
که بگفتن این سخن بخود روا داشتند خرمن وجود همه را بباد فنا و هلاک در داد
موسی علیه السلام چون مشاهدهٔ آنحال نمود بمناجات در آمده گفت بار خدایا
چگونه بنی اسرائیل چون بجانب ایشان برگردم و ایشان مرا در معرض خطاب

دعتاب درآورده گویند تو این جماعت را با خود بردی و چون نتوانستی صدق
سخن خود در ایشان ظاهر ساخت همه را در معرض هلاک درآوردی
بواسطه آنکه در سخن خود که میگفتی با خدای تعالی سخن کرده ام و سعادت مناجات
و راز گویی او دریافته صادق نبودی و از آن ترسیدی که چون زنده در
ما آیند تکذیب سخن تو کنند و ترا بر کذب قول خود اعتراف باید نمود و بواسطه
رفع این تهمت از خود به چه حیله تو پس چو بیم کنا یا آنکه از سر عتاب حاجل ایشان
درگذر و مرتبه دیگر خلعت حیات در ایشان پوشان تا من ببلای تهمت گرفتار
نگردم پس حضرت عزت دعای موسی مستجاب کرده ایشان را زنده
ساخت و باتفاق موسی نزد قوم فرستاد ایشان با خطاب بموسی کرده گفتند
بر ربت کی اگر از خدای تعالی درخواست مینمودی که خود را بتو نماید تا بدیده
ظاهر مشاهده جمال او کنی هر آینه دعای تو مرتبه اجابت می یافت و بسعادت
لقای او فایز میشدی خبری دادی ما از کیفیت ذات او و بما میگفتی که او بر چه کیفیت
واقعست و چنانچه حق شناسایی اوست ما را معرفت بجال او حاصل می شد
موسی گفت ای قوم خدای تعالی را بدیده ظاهر نمیتوان دید و ذات
او را کیفیت و چگونگی نیست که علم کسی پی بآن تواند برد و او را تعالی
شانه بآیات و علامات می توان شناخت و بدلیل و برهان پی بشناخت
او می توان برد نه بمشاهده و عیان ایشان با این سخن تسلی نشده گفتند ایمان
بتو نمی آوریم و تصدیق تو نمیکنیم تا آنکه رؤیت او را از و درخواهی موسی

و تو میدانی که خیر

علیه السلام چون از قبول نصیحت ایشان مأیوس شده روی بدرگاه الهی کرده گفت
پروردگارا شنیدی که جماعت بنی اسرائیل چه میگویند و مرا بر چه کار میدارند و تو
بصلاح ایشان داناتری از من همه ایشان در حیرت وحی الهی نازل شد که ای موسی سوال
کن از من آنچه ایشان از تو سوال میکنند و بخواه آنچه از تو میخواهند که ترا از آن نفع
نیست ما بسر ایشان همه مطلعیم و بگناه دیگری کسی را در معرض عتاب درنمی آوریم
و علم کسی را بجهل دیگری ضایع نمیگردانیم پس بعد از صدور امر الهی موسی لب باین
کلام گشود که رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ
انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي
فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا
فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ
الْمُؤْمِنِينَ یعنی ای پروردگار من بنمای بمن خود را تا نظاره جمال تو نمایم
و مراد برؤیت خود متمکن ساز کلام الهی در جواب در برین وجه مخلوق شد که هرگز
نتوانی دید مرا ای موسی بدیده ظاهر ترا قابلیت مشاهده جمال خود نداده ایم
ولیکن نگاه کن بسوی این کوه که بلندترین کوههای این ملک است و قوت و
توانایی او از تو و امثال تو بیشتر پس اگر این کوه در جای خود قرار گیرد و تواند
تحمل تجلی ما نمود زود باشد که تو نیز مرا ببینی در آن وقت طاقت مشاهده جمال من
بجود دکان اگر میبینی که کوه را توانائی تحمل پرتوی از تجلی ما نیست و بمجرد وصول ذره
از خورشید لقای ما بران ریزریز شده از هم می پاشد تو نیز تمنای آن در گذر و

دل بر ظلمات هجران میدارانه پس چون تجلی کرد پروردگار موسی بر آن کوه چنانچه
گفته اند بقدر سوفار سوزنی برابر روی همی از نور خود بر آن افکند بعد از آنکه حیات
و قدرت علم در آن آفریده بود آنرا ریز ریز گردانید و پاره پاره ساخته از
هم فرو ریخت چون موسی آن حال را مشاهده نمود از هول و دهشتی که او را دست داد
بر روی در افتاد و از هوش رفت چون بهوش آمد در مقام تسبیح و تنزیه پروردگار
خود در آمده گفت پاکی یاد میکنم ترا از هر چه لایق حضرت تو نیست و رجوع کردم و باز
گشتم از جهل قوم خود به تنزیه ذات تو از مکان و رؤیت و اموری که متضمن نقص است
بسوی معرفت خود بآنکه تقدس ذات تو از آن برتر است که گنجایش آن بوده باشد
و من اول گروندگانم بآنکه ترا نمیتوان دید و دیده ظاهر محروم مشاهده جمال تو نیست
پس مأمون تشفی خاطر از جواب امام علیه السلام حاصل کرده لب بدعا آن حضرت
بگشاد و گفت لله درک خیر دهاد ترا خدای تعالی خبر ده مرا از معنی قول الهی در باب یوسف
پیغمبر علیه السلام که و لقد همت به و هم بها لولا ان رای برهان ربه و رفع کن از خاطر
من اشکال این که چون توانند بود که یوسف صدیق علیه السلام با وجود مرتبه نبوت
و عظمت قصد مخالطت زلیخا نماید و عزم مباشرت با او از وی علیه السلام وقوع یابد و حال
آنکه فعل مذکور بر او جایز نبود امام علیه السلام در مقام تفسیر آیه بر وجهی که رفع اشکال
او در ضمن آن بشود در آمده فرمودند که معنی آیه آنست که زلیخا قصد کرد مخالطت
و صحبت یوسف را و اگر نه بود این که یوسف مشاهده برهان پروردگار خود کرد که عبارت
از نور عظمت و لمعه عصمت و نبوت کرده بود و دامان عفت را از آلایش معاصی

او گشته قصد میکرد مخالطت او را چنانچه او قصد کرده بود و لیکن یوسف علی نبینا
و علیه السلام بمرتبه عصمت فایز بود و از معصوم قصد معصیت واقع نمیشود و از آن
بجا و بعمل نمی آید مأمون گفت لله درک یا ابا الحسن خبر ده مرا از معنی قول خدای تعالی
که و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه یعنی دفع کن از خاطر من
اشکال را که از ملاحظه ظاهر معنی آن دست داده است چه ظاهر معنیش خبر
میدهد از آنکه ذا النون پیغمبر وقتی که غضب بر وی مستولی شد و از میان قوم بدر
رفت ظن کرد و گمان برد که ما قدرت بر او نخواهیم یافت چون توانند بود که از پیغمبر
خدای این قسم ظنی وقوع یابد و حال آنکه بمذهب حق پیغمبران میباید بمرتبه عصمت فایز
باشند امام رضا علیه السلام فرمودند مراد بذی النون یونس بن متی است
که از قوم خود غضبناک شده از میان ایشان بیرون رفت و ظن در این آیت بمعنی استیقن
است استعمال الله فیه و ان لن نقدر علیه بمعنی ان لن نضیق علیه رزقه چنانچه در آیه کریمه و اما اذا
ما ابتلیه فقدر علیه رزقه فقدر علیه بمعنی فضیق آمده استعمال الله فیه و معنی آیه و الله اعلم
آنست که صاحب ماهی یعنی یونس پیغمبر علیه السلام وقتی که از قوم خود در غضب شد
که چرا با او ایمان نیاوردند و قبل از آنکه وحی الهی با او نازل شود از میان قوم خود
بیرون رفت پس یقین دانست که ما روزی او را بر او تنگ نخواهیم کرد و هر جایی باشد
باو خواهیم رسانید تا آنکه بدریا در آمده و زندان شکم ماهی گرفتار شد فنادی
فی الظلمات پس ندا کرد یونس علیه السلام در میان تاریکیها تاریکی شب و تاریکی دریا
و تاریکی شکم ماهی لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یعنی نیست معبودی

رزقه

بحق که تو پاکی یاد میکنم ترا از جمیع آنچه سزاوار مرتبه توحید تو نیست و ترا از جمیع معایب
و نقایص بری میدانم بدرستیکه من بودم پیش ازین از جمله ظالمان و ستمکاران
بسبب آنکه تارک بودم مثل این عبادتی را که الحال در شکم ماهی بآن قیام دارم
پس حضرت عزت تعالی وحده العزیز دعای او را مستجاب ساخت و تسبیح او را بشرف
قبول داد و گفت فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ اگر نه
آنست که یونس از جمله مسبحان و تسبیح کنندگان بود و گفت لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ
إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ هر آینه درنگ میکرد در شکم ماهی و در آن مقام میداشت
تا روزی که آدمیان برانگیخته شوند ولیکن ببرکت ذکر و تسبیح او را از آن حبس
خلاص ساختیم پس مامون مرتبه دیگر بوظایف دعای حضرت قیام نموده گفت
سیدی دیگر یا ابا الحسن خبر ده مرا از قول خدای تعالی که بعد از فتح مکه بر حضرت
مقدسه رسول صلوات الله علیه و آله نازل شد که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ
ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ نسبت ذنب برسول خدای صلوات الله علیه و آله چون صحیح تواند
بود و حال آنکه عصمت جمیع انبیا بطفیل عصمت اوست امام رضا علیه السلام فرمود
که مراد گناه باعتقاد باطل مشرکین اهل مکه است نه گناه واقعی زیرا که نزد ایشان
گناهی بزرگتر از گناه رسول خدای صلوات الله علیه و آله نبود بواسطه آنکه
ایشان همه بعبادت اصنام و پرستش بت قیام داشتند و سیصد و شصت بت
را غیر از خدای تعالی محراب عبادت خود ساخته بودند پس چون آنحضرت
ایشان را دعوت کرد بگفتن کلمه اخلاص یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله و بتوحید خواند

وفیات قیام شود

بعد از آنکه نهایت رسوخ در شرک داشتند بزرگ نمود آن نزد ایشان و تکلیف بار را
امر عظیمی دانستند پس بزرگان و ارباب شعور ایشان بمنزل ابوطالب جمع شدند و
گفتند أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا
عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ و
ادا کرده اند محمد خدایان متعدد ما را خدای یگانه یکتا بدرستیکه یکتایی و
یگانگی خدا امریست بغایت عجیب چون دیدند که ابوطالب بفریاد ایشان
نمیرسد از خانه او برآمده روان شدند و بیکدیگر میگفتند در حال رفتن که در رفتن
شتاب کنید و صبر و شکیبائی ورزید بر پرستش خدایان خود بدرستیکه مخالفت
محمد با ما و پیش آمد کار او حادثه ایست از حوادث دهر که اراده شده است
برای ما و از وقوع آن چاره نیست یا دعوی که محمد ما را میکند و اراده که
کرده است امری نیست که مقرون بحقیت و صواب باشد بلکه بواسطه طمع او در
ریاست عرب و عجم است یا این امریست که همه کس اراده آن هست و مراد
همه کس است علی اختلاف التفسیرین شنیده ایم ما این که او ما را بران میخواند
در ملت آخری که پدران خود را بران دریافته ایم یا ملت عیسی که آخرین ملل است زیرا
که ایشان را اعتقاد بود که دین عیسی بر تثلیث است نه بر توحید نیست این
توحید که او ما را بران میخواند مگر افترا و دروغی از خود پس چون فتح کرد
حضرت عزت تعالی شانه بر پیغمبر خود صلوات الله علیه مکه را در معرض امتنان خود
در آورده گفت إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ

اورا

بدرستی که ما فتح کردیم از برای تو ای محمد فتحی ظاهر و روشن بهمه کس تا آمرزیده شود
از خدای تعالی آنچه از گناهان تو از پیش رفته است و آنچه بعد از این خواهد بود
نزد مشرکان اهل مکه یعنی آنچه ایشان اعتقاد کنند و آن تو را بدانستند و خواهند دانست
بسبب خواندن تو ایشان را بتوحید پروردگار روز نماز گذشته و آینده پس
مأمون گفت بدرستی که شفا دادی سینه مرا از رنجی که از این امور رو داده بهم رسیده
بود ای فرزند رسول خدای و واضح و روشن ساختی آنچه بر من ملتبس و مشتبه بود و حقیقت
آن را معلوم ساختی پس جزای خیر دهاد ترا حضرت عزت عظمت و علت از جانب انبیای خود
که رفع توهم گناه در ایشان نمودی و ایشان را ما کردی از جانب ملت اسلام که بدین تقریر
حل این اعتقاد در ارکان اسلام بر طرف ساختی **بینش دویم** قربه نجیا نجی فعیل است
بمعنی فاعل از مناجات یعنی مناجات کننده و راز گفتن است و می تواند بود که مصدر
باشد مثل نجوا چنانچه صاحب صحاح تصریح کرده است بدین عبارت قال الله
وقد یکون النجی والنجوا اسما و مصدرا و بر تقدیر حجب ترکیب حالست از فاعل قربنا
که ضمیر مستتر است در و راجع بخدای تعالی یا از مفعول او که ضمیر بارز است
متصل او راجع بموسی علیه السلام الی الطور سینا **مترجم گوید** طور بضم طا بمعنی کوه است
مرادف جبل و مراد اینجا کوهیست واقع در نواحی شام که موسی علی نبینا و علیه السلم
بر آن باستماع کلام الهی فائز شده است و سینا نام درختی است که بر آن کوه واقع است
و بآن نسبت اضافه شده است کوه بآن و بفتح سین و کسر سین خوانده شده است
و فتح را نحویان بهتر دانسته اند قال فی الصحاح طور سینا جبل بالشام و هو طور اضیف

جانب

الی سیناء و هو شجر و قری سینا بالفتح و الکسر و الفتح اجود فی النحو لانه لیس فی ابنیة العرب
فعلاء بالمد و الکسر و بعضی گفته اند سینا نام مکانیست که کوه مذکور آنجا واقع است
و از ابن عباس و عکرمه نقل شده که سینا و سینین بزبان حبشه بمعنی حسن و نیکوست و بعضی گفته اند
بمعنی مبارکست و باین معنی خواهد بود که کوه حسن و مبارک یعنی با خیر و برکت و اضافه
از قبیل اضافه موصوف خواهد بود بصفت مثل یوم الاحد و بقلة الحمقا و بعضی گفته اند
سینا و سینین کوه پر گیاه و پر درخت را میگویند و بر این تقدیر نیز اضافه از آن
قبیل خواهد بود و بعضی گفته اند سینا و سینین کنایه از درخت میوه دار است
که مردم از میوه آن منتفع بوده اند تعبیر از آن بطور سینا کرده اند از قبیل اضافه
بادنی ملابست صاحب تفسیر واحدی گفته است که اولی آنست که سینا و سینین
اسم مکانی باشد که موضع کوه است و سبب تسمیه آن مکان آن بحسن و مبارکی آن
باشد چه اگر سینا و سینین بمعنی حسن و مبارک باشد چنانچه گذشت اضافه طور با و اضافه
موصوف خواهد بود بصفت و آن جایز نیست حتی زید الفاضل و نجیا نصب او
بمفعول مطلق و نعت باین تقدیر که انجیناه نجیا یا بر حالیت از فاعل قربنا که ضمیر متکلم است
یا از مفعول آن که او تعالی است یعنی بنجیم خدا را او آشکارا شود در باب آشکارا را مخفی
یا بضمیر او را در حالتی که ما آشکارا را باشیم نهان یا او بر آشکارا را باشد جعله
دکا و دک بمعنی دق و کوفتن است قال فی الصحاح الدک الدق و اینجا بمعنی اسم مفعول مستعمل
شده است که کلام در این تقدیر باشد که جعله مدکوکا و مراد لازم معنی است یعنی
ریز ریز شده و از هم پاشیده و خر موسی صعقا خر بمعنی سقوط و بروی در افتادن است و لغت

پس طور سینا

وصعقاً مفعول مطلق فعل محذوفست یعنی صعق صعقاً و می تواند بود که حال باشد
از موسی که فاعل خرّ است یعنی بیهوش شد بیهوش شدنی یا بروی در افتاد
در حالتی که بیهوش بود قال فی القاموس صعق کسمع صعقاً و تحرک غشی علیه گفته اند که از
عشاء روز پنجشنبه عرفه تا عشای جمعه عید اضحی بیهوش بود و لقد همّت به وهمّ
بها الهمّ بالشیء قصد و عزم آن شیء است و مراد اینجا والله اعلم آنست که در پیش اول
مذکور شد پس قوله تعالی وهمّ بها بحسب ترکیب جواب لولاست که بر و مقدم
شده یا دال بر جواب آن چنانچه میگوئی قتلتک لولا ان اخاف الله که درین
تقدیر است که لولا ان اخاف الله قتلتک که بعضی حمل بر تقدیم جواب بر لولا
کرده اند و بعضی گفته اند قتلتک خبر محذوف و قتلتک اول دالست بر آن
و زیادتی تحقیق درین باب در نمایش دویم بیاید ان شاء الله تعالی استیقن ان
لن نقدر علیه رزقه یعنی نقدر را از قدرت ماخوذ نیست بلکه مشتق از قدر بمعنی
ضیق و تنگیست چنانچه یقدر در آیه کریمه ان ربک یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر
از آن مشتق است یعنی حضرت عزت پهن میکند و وسیع میگرداند روزی
از برای کسی که مشیت او بتوسعه روزی او تعلق گیرد و تنگ میسازد روزی
را بر کسی که خواهد در معرض امتحان چون در آورده ماده او را قابلیت آن
بر آن باشد و مراد اینجا والله اعلم آنست که یونس علیه السلام یقین میدانست
که ما روزی او را یا آنکه بر وی تنگ سازیم یا و میرسانیم خواه در میان قوم
باشد خواه از ایشان هجرت کند و هیچ شک نیست که حق در تفسیر این

آیت دو توجیه است اول توجیهی که منافات بعصمت انبیا نداشته باشد آنست که بر زبان
امام علیه السلام جاری شده است پس التفات نباید کرد بآنچه بعض مفسرین ذکر
کرده اند که مراد آنست که یونس ع ظن کرد که تقدیر کرده ایم که او را عقوبتی برسانیم
چون قبل از نزول وحی از قوم خود هجرت کرد گویند که نقدر را از قدر بمعنی قضا
و قدر ماخوذ باشد یا آنکه مراد تشبیه حال او باشد بحال کسی که گمان داشته باشد
که ما بر آن قدرت نداریم یا آنکه مراد وسوسه شیطان باشد که در وهم او جا
کرده بوده است بواسطه شدت آن وهم تعبیر از آن بظن شده و واقعه مذکوره
قبل از بعثت او بوده است چه قبل از پیغمبری تجویز شده که انبیا را بعض وسوسه
شیطانی دست دهد و امثال این تاویلات که بعدم التفات سزاوارترند

راجح است

و منه قوله تعالی وَاَمّا اِذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه مترجم گوید ضمیر ابتلیه
بانسانی که در اول آیت گذشته و معنی آیت بنا بر آنچه بعض مفسرین ذکر کرده اند والله
اعلم آنست که اما چون خواهد انسان را بیازماید پروردگار او بدرویشی و تنگی
و تنگ سازد بر او روزی او را فیقول ربی اهانن پس او گوید آفریدگار من خوار ساخت
مرا و دو خوار کرد مرا و هیچ شک نیست که این از نهایت قصور نظر و قلت فهم
اوست چه آسایش درویشی بسیار و آراستن درویشان افزون از عدد شمارست
عبدالله انصاری گوید درویشی چیست خاکی بیخته و آبی بر وی ریخته نه کف پا را
از و گردی و نه کف پا را از و دردی **نظم** ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری
درویشی اختیار کنی بر توانگری سبحانک انی کنت من الظالمین ترک اولی

بزوا العیادة التی فرغت لها فی بطن الحوت سبب نسبت ظلم بخود برین وجه که بر زبان
حضرت جاری شده است در هیچ یک از تفاسیری که تا غایت بنظر رسیده دیده
نشده و مؤید آنست آنچه بعض ارباب کشف و عرفان گفته اند که مرتبه قربی
که یونس علیه السلام را در شکم ماهی حاصل شد قبل از آن او را حاصل نبود و بعد از آن
نیز حاصل نشد تا آنکه فرو بردن ماهی او را معراج او دانسته اند و درین باب
حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و عارف رومی
در مثنوی آن را برین وجه بنظم در آورده است **مثنوی**

گفت پیغمبر که معراج مرا | نیست بر معراج یونس اجتبی
آن من بر چرخ و آن او نشیب | زانکه قرب حق برونست از حسیب
قرب نه بالا و پستی رفتن است | قرب حق از حبس هستی رستن است

نمایش اول جمهور اهل اسلام اتفاق دارند بر آنکه درین نشأه یعنی در دار دنیا
دیدن ذات مقدس الهی بدیده ظاهر ممکن نیست و او را تعالی شانه درین دنیا نتوان
دید و نهایتش خلاف شده است در آنکه آیا در آن نشأه یعنی در آخرت
رؤیت او بر وجه مذکور ممکنست یا نه اشاعره بر آن رفته اند که ممکنست و خواص
مؤمنین در بهشت بسعادت لقای الهی بدیده ظاهر و چشم سر فایز خواهند
شد ولیکن نه بر وجهی که در مقابل ناظر باشد یا در یکی از جهات سته قرار
گیرد و یا مکانی محل او واقع شود چه امور مذکوره از لوازم دیدن درین نشأه است
و در آخرت مشاهده او بر وجهی میسر خواهد بود که باین امور احتیاج نباشد
و معتزله میگویند ممکن نیست زیرا که چنانچه دیدن درین نشأه محتاج بمقابله

و جهت و مکانست در آن نشأه نیز چنین است چه عقل حاکمست بآنکه دیدن بچشم
سر بدون امور مذکوره متصور نیست خواه درین نشأه باشد و خواه در آن
نشأه و لقای مؤمنین در آن نشأه که در قرآن و حدیث وارد است بمعنی انکشاف
تام و ظهور قلبیست چه آنچه از معارف و علوم درین نشأه انسان را بدلیل و برهان
حاصل میشود در آن نشأه بدیهی او خواهد بود بر وجهی که علم او بآن احاطه خواهد
داشت که گویا معاینه می بیند و مشاهده اوست قال امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان ولکن تدرکه القلوب بحقایق الایمان یعنی دیده
ظاهر را بمشاهده عیانی طاقت ادراک او نیست ولیکن بدیده باطن بنور ایمان
دل مشاهده جمال و فایز بلقای او میشود **نظم** بچشم دل جمالی میتوان دید
که چشم سر در آن محرم نباشد وقال ایضا الحمد لله الذی لا تدرکه الشواهد
ولا تحویه المشاهد ولا تراه النواظر ولا تحجبه السواتر یعنی سپاس و ستایش خدای را
که مشاهد بندگان پی بادراک او نمیتواند برد و دیده نظر کنندگان او را نمی
تواند دید و هیچ ستری حاجب او نیست و هیچ پرده برو گرفته نشده است و اشاعره
در اثبات مذهب خود متمسک شده اند بآیتی که در سؤال اول از آن سؤالات این حدیث
ایراد یافته است از دو وجه اول آنکه معلق و مشروط ساخته است خدای تعالی
رؤیت موسی علی نبینا و علیه السلام را در آیه مذکوره بر قرار گرفتن و از هم ریختن
جبل و رؤیت فی نفسه ممکن و هر چه معلق و مشروط بامر ممکن باشد عقلا ممکنست پس رؤیت
الهی ممکن باشد و معتزله در جواب آن میگویند که آنچه رؤیت موسی علیه السلام در آیه

گرفتن استقرار مکانه فوق
ثبات و قرار گرفتن و از هم
ریختن هم

مذکور معلق و مشروط بآن شده قرار گرفتن و از هم نپاشیدن جبل مطلق
نیست زیرا که در وقت تعلق مذکور هیچ شک نیست که جبل آرام داشت
و رویت حاصل نبود و بالفعل نیز جبل مذکور برقرار است و رویت حاصل نیست
بلکه قرار گرفتن و آرامش جبل است در حال ظهور تجلی نور الهی بر آن قرار گرفتن
و آرامش جبل در حال مذکور را نسلم که ممکن باشد بلکه محال است زیرا که خدای تعالی
رویت موسی را معلق و مشروط ساخت بران بعد از آنکه خبر داده بود بآنکه
رویت او وقوع نخواهد یافت که در قال لن ترانی و هیچ شک نیست که وقوع
رویت بعد از اخبار الهی بعدم وقوع آن محال است نه ممکن پس قرار گرفتن
و آرامش جبل که رویت موسی معلق و مشروط شده است بآن محال باشد
و کلام مذکور از قبیل تعلیق امر معلوم الامتناع باشد بر امری تا دلالت کند
بر امتناع وقوع آن امر مثل آنکه گفته شود در جواب کسی که مجادله و نزاع در
امر معلوم الصدق داشته باشد که ان کان کلامک هذا حقا فشریک الباری
موجود که اراده شده است باین کلام امتناع حق بودن کلام او چنانچه
وجود شریک باری ممتنع است با آنکه معلق و مشروط شده درین کلام
وجود شریک باری بر امری که فی نفسه ممکن است از قول مذکور اعتراف بامکان
وجود شریک باری که کفریست لازم نمی‌آید و قایل آن منسوب بکفر نمیشود بواسطه
معلوم بودن کذب کلام او نزد قایل فتدبر وجه دویم آنکه اگر رویت محال
باشد چنانچه معتزله میگویند هرآینه موسی علیه السلام طلب آن از پروردگار

خود نمیکرد زیرا که طلب امر محال از طور عقل دور است و عاقل باختیار در آن
مقام نمیشود و پس طلب موسی علیه السلام آنرا از پروردگار خود دلالت داشته
باشد بر آنکه موسی اعتقاد امکان آن داشته چنانچه ما میگوئیم پس آنچه معتزله بر آن رفته
اند اقتضای آن داشته باشد که مثل موسی پیغمبری که از اعاظم اولوالعزم باشد و
بزیور کلیم اللهی متحلی نداند که بر خدا چه چیز رواست و چه چیز روا نیست و آحاد
معتزله و جمعی از علم کلام باخبر اند و دانند که هیچ شک نیست که این طریقه قبیح
و رایت کج که هیچ عاقل اختیار سلوک آن نمی‌نماید و معتزله نیز در اثبات مدعای
خود که امتناع رویت است متمسک شده اند بهمین وجه که اگر رویت ممکن باشد
و روا باشد که مردم بدیده ظاهر خدا را ببینند چنانچه اشاعره میگویند
پس طلب موسی علیه السلام بوده باشد که از امر ممکن پس بسبب چه در معرض خطاب
و عتاب الهی درآمد و امر مذکور از وی بآن مرتبه بزرگ نمود که اطلاق ظلم بر آن
شده و بسبب آن کوه را از هم ریزانید و صاعقه غضب الهی بر ایشان فرود
چنانچه همه را هلاک ساخت چنانچه از آن خبر میدهد بقول تعالی فقد سألوا موسی
اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم و اشاعره در
جواب ایشان میگویند که سبب زشت داشتن سؤال مذکور این بود که موسی
علیه السلام در دنیا طلب سؤال آن کرده بود و ما قایلیم بآنکه در دنیا رویت
الهی ممکن نیست چرا که رویت در دنیا چنانچه گذشت موقوفست بر مقابله و جهت
و مکان و امثال آن و امور مذکوره بر خدا روا نیست و معتزله را میرسد که

بگویند که این معنی نیز تقاضای آن میکند که موسی علیه السلم جاهل باشد از آنکه بر خدای
تعالی چه چیز رواست و چه چیز روا نیست و آحاد اشاعره و جمعی که بهره از علم کلام دارند
عالم‌اند بآنچه شما در مقام تشنیع بر ما ذکر کردید و نسبت آنها داده‌اید والله الهادی

مقام دویم اکثر نحاة بر آن رفته اند که تقدیم شرط جزا جایز نیست بواسطه آنکه
معنی شرطی مقتضی صدر کلامست بیان این اجمال آنکه چون کلامی ترکیب یابد
از دو کلام ناقص که مضمون یکی از آن سبب تحقق مضمون دیگری باشد جزو سببی
شرط می‌نامند و بواسطه افاده سببیت مذکور یکی از ادات شرط که ان و لو و اذا
بر سر او در می‌آورند و جزو دیگر را که مسبب آنست و مترتب بر آن جزای
آن گاه و فای جزائی بر سر آن در می‌آورند و گاه بی فا ذکر می‌کنند مثل ان تکرمنی
اکرمک و ان تکرمنی فاکرمک یعنی اگر گرامی داری مرا من نیز گرامی داشتن
مخاطب مر متکلم را سبب گرامی داشتن متکلم شده است مر مخاطب را درین
قسم‌ها و اکثر علما نحو بر آن رفته اند که واجبست که شرط بر جزا مقدم باشد
و مقدم داشتن جزا بر شرط جایز نیست و اگر کلام بر وجهی واقع شود که چنان
نماید که جزا تقدم یافته است آن جزا نباید دانست و جزای دیگر بعد از شرط
تقدیر باید کرد که آنچه مذکور است مفسر آن باشد مثلا در مثل این کلام که انا ظالم
ان فعلت کذا که بحسب ظاهر جزا مقدم شده است بر شرط انا ظالم دیگر بعد از
ان فعلت کذا مقدر باید دانست که کلام درین تقدیر باشد که ان فعلت کذا
انا ظالم و انا ظالم اول مفسر آن باشد و دلالت کند بر تقدیر آن در کلام و

بعضی دیگر بر آن رفته اند که تقدم جزا بر شرط جایز است پس در مثال مذکور همان انا ظالم
مذکور جزا خواهد بود و احتیاج بتقدیری در کلام نخواهد شد و هیچ شک نیست که کلام
امام علیه السلم درین حدیث در جواب سؤال دوم که تفسیر کرده اند قوله تعالی و همّ بها لولا
ان رأی برهان ربه را که ازین قبیل است بلولا ان رأی برهان ربه لهمّ بها نفی هیچ یک از
مذهبین نیست چنانچه می‌تواند بود که غرض حضرت این باشد که لهمّ بها در کلام مقدرست
و تقدیر کلام برین جهت می‌تواند بود که مدعا این باشد که و همّ بها مذکور جزا است
و چون مرتبه آن تاخیر است معنی کلام بآن تاویل میشود و تنها پیش چون حضرت جزا را بالام
ابتدا اشی ذکر کرده اند و همّ بها که در کلام مذکور است بی لام است ظاهر از آن
احتمال اولست پس دعوی میتوان کرد که کلام حضرت مؤید مذهب بعض محققین از ارباب
تفسیرست که گفته اند که و همّ بها جواب لولا نیست چرا که لولا اگر چه از ادات شرط
نیست اما در حکم ادات شرط است درین که جواب آن جایز نیست که بر آن مقدم واقع
شود چنانچه جزا بر شرط مقدم نمیشود بلکه جواب لولا محذوف است و آنچه مذکورست
دالست بر آن و مفسر آنست و تقدیر کلام اینست که لولا ان رأی برهان ربه لهمّ بها
آنچه صاحب کشاف و اکثر مفسرین ذکر کرده اند که تقدیر کلام در آیت اینست که
لولا ان رأی برهان ربه لخالطها یعنی اگر یوسف علیه السلم برهان پروردگار را نمی‌دید
و نور عظمت و طلعت نبوت را مشاهده نمی‌نمود بصحبت زلیخا و مخالطت او قیام می‌نمود
از جمله اموریست که سزاوار آنست که بآن التفات ننمایند و از معرض اعتبار و اعتماد
ساقط دانند زیرا که توجیه مذکور بحسب ظاهر اشعار بآن دارد که از یوسف

علیه السلام قصد عزم معصیت واقع شده است بواسطه رفع این احتمال احتیاج می
افتد بارتکاب مجاز و تاویل کلام از ظاهر خود بی آنکه بآن احتیاج باشد چنانچه گفته
شود که مراد آنست که در نفس یوسف علیه السلام بواسطه اقتضای قوت شهوانی
که در طبیعت انسان مرکوز است میل بآن بهم رسیده بود و چون میل مذکور از غایت
شدت شبیه بود بعزم و قصد تعبیر از آن بهم شده است بطریق استعاره یا آنکه
اطلاق هم بر میل مذکور بمشاکله همت فقره دیگر است که فعل زلیخاست یا آنکه
از قبیل تسمیه مشرف بر شئ است باسم آن شئ مثل قتل قتیلا که اطلاق شده است
قتیل که بمعنی کشته شده است بر کسی که مشرف بر قتل است و امثال این تاویلات
که موجب گردانیدن کلام است از حقیقت خود بی آنکه ضرورتی بآن تقاضی باشد اگر
بآن باعث شود بواسطه آنکه میدان وسیع است و هرگاه راه آن واشد هر کسی را
میرسد که آنچه خواهد تقدیر کند **نمایش سیوم** بباید دانست که مراد ببرهان پروردگار
تعالی شانه که یوسف علی نبینا و علیه السلام بسبب دیدن آن پیراهن قصد مذکور
نکرد نه بعضی دلایل عقلیه و شواهد نقلیه است بر وجوب باز آمدن از محرمات
و دوری کردن از معاصی و منهیات که از جانب حضرت عزت تعالی وعده و وعید بر
وقوع یافته است و از کلام امام علیه السلام که المعصوم لا یهم بذنب و لا یاتیه که
دلالت دارد بر آنکه قصد معصیت نیز منافی عصمت است مستفاد میشود
که قصد معصیت نیز از جمله معاصی است و مبادرت بآن مستوجب عقاب و سخط الهی
مگر آنکه بگوییم که از منافی بودن امر مذکور بعصمت و عدم جواز وقوع آن از معصوم لازم

که بمعنی قصد است

که لازم آید که معصیت باشد چه میتواند بود که از قبیل سهو و نسیان بوده باشد
که باتفاق علمای امامیه رضوان الله علیهم وقوع آن نسبت بمعصوم روا نیست و منافی
عصمت است حال آنکه باتفاق معصیت نیست و جمعی که تجویز کرده اند که از انبیا علیهم السلام
ارتکاب معاصی واقع شود و ایشان را معصوم نمیدانند تتمه یوسف علیه السلام
را باین تفسیر کرده اند که یوسف علیه السلام مبادرت بگشودن بند زیر جامه
خود نموده در محلی از زلیخا نشست که ارباب مجامعت هنگام اراده آن کار را انجا
می نشینند و برهان را چنان باآنکه آوازی از عالم غیب بگوش او رسید که ای یوسف تا
نبی بر تو باد ای یوسف که پیراهن مباش بر زلیخا نکرد و بآن متنبه نشد و اجتناب
بر قصد خود اصرار داشت تا آنکه مرتبه دیگر آواز مذکور را شنید و متنبه نشد تا
بعد از آن مرتبه سیوم بدیل باین عبارت یافت که اعرض عنها یعنی دور رو از نفس
خود را از زلیخا پیراهن مباشرت و گردد او همچنان بران سنوح داشت
تا آنکه یعقوب علیه السلام در برابر او آمد و انگشت ملامت بدندان ممانعت
گرفته خود را برو جلوه داده و بعضی گفته اند آوازی شنید که یا یوسف لا تکن
کالطایر کان له ریش فلما زنی قعد لا ریش له یعنی ای یوسف مباش مانند
مرغی که پری داشت که بآن پرواز میکرد تا گاه اراده زنا کرد و چون بآن عمل
اقدام نمود بال و پر او ریخت و از پای در افتاد و از پرواز خود باز ماند
و بعضی گفته اند دستی پیدا شد میان او و زلیخا که بقلم قدرت بر آن نوشته
بود و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعنی بدرستی که بر شما یعنی بر گرد از گفت

شما نگاه و بانانند از ملائکه کرام که نویسندگانند افعال و اقوال شما را و آنچه میکنند
و میگویید میدانند و از روی دانستگی در نامه اعمال شما نویسند با وجود
آنکه این اراده باز ایستاد تا باز در آن نوشته دید که لا تقربوا الزنی
انه کان فاحشة وساء سبیلا یعنی نزدیکی مکنید بزناکاری بدرستی که زنا فاحشه ایست
بزرگ و اقدام بآن سبیلی است بد و فایده نکرد باز در ان ثبت دید که و اتقوا
یوما ترجعون فیه الی الله یعنی شیوه پرهیزکاری پیش آورید و بترسید از روزی
که رجوع و بازگشت شما در آن روز بسوی پروردگار است و اثری بر ان
مترتب نشد و همان بر سر اقدام بآن عمل بود تا آنکه خطاب الهی در رسید
بجبرئیل علیه السلام که ادرک عبدی قبل ان یصیب الخطیئة یعنی دریاب بنده مرا
پیش از آنکه از و خطایی در وجود آید پس جبرئیل با برکت جلیل نازل شد برو
گفت یا یوسف اتعمل عمل السفهاء و انت مکتوب فی دیوان الانبیاء و ارباب
وحی و ما میگوییم حضرت عزت باتش غضب خود بسوزاند جمعی که
اعتقاد و آلایش بمعاصی انبیای خدا دارند باین مرتبه که با وجود ملاحظه این آیة
و مشاهده امثال این تنبیهات جلی خوب واقع شده است تشنیع زمخشری
صاحب کشاف که در تفسیر خود بعد از نقل این اقوال از ایشان بر ایشان
کرده است والحق داد انصاف داده چه بعد از نقل کلام ایشان
و بیان آنچه مقصود ایشان است از ان عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست
این امور و آنچه مثل آنست از اموریست که ارباب حشو و جبر که دین ایشان

٧٠
خود را از آن باز ندارند و بر یوسف
در تهمت شیطان و زنده بآن
اصرار نمایند وجه جو

مشتملست بر بهتان و افترای بر خدای تعالی و پیغمبران او ایراد آن میکنند و تجویز
صدق آن مینمایند و ارباب عدل و توحید یعنی معتزله در روایات و مقالات
ایشان راه این حرف نیافته و هرگز راضی نیستند بنسبت امثال این امور بجمعی که بمرتبه
نبوت و هدایت خلق فایز میشوند و اگر احیانا از یوسف علیه السلام ادنی
زلتی واقع میشد هر آینه در معرض تشنیع و علامت در می آمد و توبه و انابتی
که از و واقع میشد در کلام مجید مذکور می بود چنانچه زلت تقصیر آدم صفی علیه السلام
در کلام مجید مذکور است و همچنین آنچه از داود و نوح و ایوب و یونس علی نبینا
و علیهم السلام واقع شده و توبه که بعد از آن کرده اند و استغفاری که از ایشان
واقع شده ذکر همه در قرآن هست و چون تواند بود که از یوسف علیه السلام
مبادرت بامثال این امور واقع شود و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید او را
ثنا کرده است و مخلص نامیده و قال تعالی و لما بلغ اشده آتیناه حکما و علما و
قال تعالی انه من عبادنا المخلصین پس یقینا باید دانست که پایه عفت او در آنجا
مقام لغزنده نهایت قرار و ثبات داشته است و بر جهتی نفس خود جهاد
کرده است که ارباب قوت و عزم بر آن نوجه جهاد مینمایند و در این حال نظر بتعبیر
بر دلایل حرمت و وجه قبح آن داشته است تا آنکه بسبب آن از حضرت عزت
مستحق آن شده است که ثنا و ستایش او در کتابهای آسمانی که قبل از نزول
قرآن بر انبیای سابق نازل شده واقع شود و بعد از آن در قرآن مجید که حجت
الهی است بر باقی کتابهای او و آنچه در ان مذکور است از آیات و بینات

مصداق نهایت نیز ثنا و ستایش آن حضرت گذارش یافته است و اکتفا
نشده است الّا باستیفای قصهٔ او و بیان تمام واقعهٔ او در ضمن سوره کامله
علیحده تا بزبان صدق و راستی تقریر کنند حکایات او را بر جمعی که بعد از او باشند
تا آخر الزمان چنانچه نسبت بجد بزرگوار او ابراهیم خلیل بعمل آمده و تا اقتدا
کنند باو و پی روی او نمایند در عفت و پرهیزکاری و پاکی آثار و ثبات و ورزیدن
در مواقعی که محل لغزش پای کردارست و مقام در افتادن باعمال دور از کار
پس بی بهره کرداند حضرت عزت ایشانرا از رحمت بی نهایت خود بسبب ایراد
ایشان امری را که منجر شود باینکه نازل ساختن الهی سوره را در کلام مجید که بهی
احسن القصص آمده است در شان آن بواسطه آن باشد که اقتدا کنند مردم به
پیغمبری از پیغمبران خدا در نشستن میان پای زن نامحرم و گشودن بند ازار او
باراده مباشرت بر وجه حرام و در آنکه نهی کند پروردگار او را از آن کار
سه مرتبه و سه دفعه در ضمن آیات قرآنی باواز بلند بگوش او رسانند و سرزنش و
ملامتهای عظیم نمایند او را بواسطه اراده آن کار و در مقام تهدید و وعید او
در آیند بحدی که تشبیه کنند او را بمرغی که پر او ریخته باشد و از پای در افتاده
و پای عزم و اراده او اصلاً تزلزل نیابد و بقبح آن عمل متنبه نشود تا آنکه حضرت
عزت جبرئیل را بفرستند که او را از آن عمل باز دارد در حالی که اکثر بعضی ترین مردم
در زنا کاری دلیرتر و چشم سخت ترین ایشان در آن کار آن ذنی مرات آنچه ایشان
به پیغمبر خدا نسبت دیدن آن داده اند مشاهده نماید هیچ شک نیست که نه در ک

و حرکت می‌آمدند در اعضای او قدرت و قوت التجاجی تعجب ایشانرا از جهات
مذهبی کم افحش از آن متصور نیست و از در افتادن بضلالت و گمراهی که هیچ خبر از آن
روشن‌تر و ظاهرتر نیست تمام شد ترجمه کلام صاحب کشاف جزاه خیرا و حضرت عزت
او را از جانب پیغمبران خود و امام فخر رازی نیز در تفسیر کبیر درین باب کلامی ایراد کرده که
ترجمه اش چون مناسب مقام است بر این وجه سمت گذارش می‌یابد هیچ شک نیست
که جمعی که ایشانرا اطلاعی برین واقعه بوده و در میان این کار ربوده اند زیاده بر هفت
کس نیستند اول یوسف علیه السلام که روی سخن بیجا با اوست دوم زلیخا سیم
عزیز شوهر او چهارم زنانی که زلیخا ایشانرا طلب کرده بود تا بر جمال او اطلاع
یابند پنجم گواهان که یوسف بر صدق دعوی خود آورده بود که و شهد شاهد من اهلها
ششم حضرت عزت تعالی شانه که عالم السر و الخفیات است هفتم ابلیس لعین که محرک سلسله
فساد و افساد است و این هفت کس همه اعتراف کرده اند به پاکدامنی یوسف علیه السلام
درین واقعه از مباردت بگناه و ارتکاب معصیت بی توقف در آن باب پس هیچ
مسلمانی که سزاوار نباشد اما اعتراف یوسف علیه السلام آنجا که گفت هی راودتنی
عن نفسی یعنی زلیخا درخواست مرا از نفس من که کام خود را از من برآرد و من
ترا او در نداده ام و از و کناره میگرفتم و جایی که گفت رب السجن احب الیّ مما یدعوننی
الیه یعنی بار خدایا زندان را دوستتر میدارم از آنچه ایشان مرا بآن میخوانند یعنی
مباردت بزنا و اما اعتراف زلیخا آنجا که گفت و لقد راودته عن نفسه فاستعصم یعنی
بتحقیق که درخواستم یوسف را از نفس او و آرزوی فعل کردم پس نگاه داشت

او خود را و تن آن در ندا و همچنین بعد از آنکه زنانی که طلپیده بود که بحقیقت حال او
که بر حقیقت حال او اطلاع یابند اطلاع یافتند و اعتراف کردند نزد عزیز
بر بیگناهی یوسف گفت اَلْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ یعنی اکنون ظاهر و هویدا
شد آنچه حق و راستی است من جستم یوسف را از نفس او و آرزوی وصل او
نمودم و اما اعتراف شوهر او عزیز آنکه دید که پیراهن یوسف علیه السلام از عقب دریده
شده است رو بزنان خود کرد و گفت اِنَّهُ مِنْ کَیْدِکُنَّ اِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیْمٌ یعنی بدرستی
که این کار از مکر و حیله شماست و بتحقیق که کید و مکر شما بزرگست و زود در نفوس
تاثیر میکند و اما اعتراف زنان جائی که گفتند اِمْرَأَتُ الْعَزِیْزِ تُرَاوِدُ فَتٰیهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ
شَغَفَهَا حُبًّا اِنَّا لَنَرٰیهَا فِیْ ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ در کشاف آورده که پنج زن بودند از ان
پنج نفر از خواص عزیز با هم در شهر مصر نشسته غیبت زلیخا پیش گرفتند و گفتند زن
عزیز یعنی زلیخا طلب کرده است غلام خود را از نفس او یعنی آرزوی آن کرده است
که کام او برآرد بدرستیکه شگافته است غلاف دل او از دوستی یعنی دوستی و
محبت یوسف بدرون دل او در آمده است بدرستیکه ما می‌بینیم زلیخا را در
گمراهی هویدا و خطای ظاهر و پیدا که با وجود شوهری مثل عزیز مصر شیفته
درم خریده گردد و جائی که گفتند حَاشَ لِلّٰهِ مَا عَلِمْنَا عَلَیْهِ مِنْ سُوْءٍ یعنی پاکست
خدای تعالی از آنکه عاجز آید از آفریدن مردی پرهیزکار پاکیزه روزگار چنانکه
یوسف ندانستیم ما بر وی امری که بد و نا سزاوار باشد و اما اعتراف شهود
قوله تعالی وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ اَهْلِهَا اِنْ کَانَ قَمِیْصُهُ قُدَّ مِنْ

قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْکَاذِبِیْنَ وَاِنْ کَانَ قَمِیْصُهُ

دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِیْنَ

فَلَمَّا رَاٰی قَمِیْصَهُ قُدَّ
مِنْ دُبُرٍ قَالَ اِنَّهُ مِنْ کَیْدِکُنَّ

اِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیْمٌ چون یوسف نسبت این اراده بزلیخا داد و دامان عفت
خود را از آلایش تهمت پاک و انمود عزیز گفت چون راستی این حرف بر من ظاهر شود
و هیچکس غیر از شما از این واقعه خبردار نیست یوسف گفت درین خانه کودکی بود چهار
ماهه عزیز گفت کودکی در آن سن چه داند و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام فرمود
که خدای بر حق قدرت بر آنکه او را بسخن در آورد نقلست که عزیز از آن کودک پرسید
که چه میگوئی کودک بقدرت ربانی بسخن در آمده و گفت راست میگوید خدای تعالی
از این قضیه خبر میدهد که وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ اَهْلِهَا یعنی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا
گفته اند که او پسر عم زلیخا بود از روی حکمت گفت اگر گریبان یوسف از پیش پاره شده
باشد زلیخا در دعوی خود صادقست و او کاذب و اگر از عقب پاره شده باشد او
صادقست و زلیخا کاذب چون بنظر آوردند گریبان او از عقب پاره بود و صدق
دعوی او بر عزیز ظاهر شد و اما شهادت حضرت عزت بر عفت و بیگناهی یوسف قوله
تعالی کَذٰلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْٓءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِیْنَ بعد از ان که خبر داد
از آنکه زلیخا قصد مباشرت یوسف کرد و اگر نمی بود آنکه یوسف مشاهده برهان
پروردگار خود می نمود مرانیه قصد زلیخا میکرد یعنی چون مشاهده برهان کرد قصد
او نکرد میفرماید که همچنین او را اثبات دادیم در طاعت حق و برهان خود را باو

نمودیم با گردانیم از نوبدی اعمال ناشایست و اما اقرار ابلیس باین جایی که میگوید
فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین یعنی بعزت و بزرگی تو که پروردگار
عالمیانی قسم که در مقام اغوا و گمراهی جمیع فرزندان آدم درخواهم آمد الا
جمعی از ایشان که بصفت اخلاص متصف باشند یعنی برایشان دست نخواهم داشت
و دانسته شد که یوسف از بندگان مخلص بود پس کوئیم جمعی که نسبت ارتکاب این عمل
بیوسف علیه السلام میدهند اگر از اتباع حقند شهادت حق را بعلو طهارت
دامن او از الایش بآن عمل قبول کنند و اگر از اتباع شیطانند باقرار و اعتراف
او عمل نمایند تا اینجا بود ترجمه کلام امام فخر رازی با ترجمه آیاتی که ایراد کرده
و الحق این کلامیست در رعایت لطافت و بیانیست مقرون بکمال حسن و ظرافت
والله الهادی انجام کلام بعض مفسرین که تجویز نسبت خطا به پیغمبران علیهم السلام
کرده اند ایشان را از گناهان کبیره و صغیره معصوم میدانند در تفسیر آیات
وافی هدایتی که بر سوال چهارم ما مول اشتمال دارد یعنی قوله تعالی لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک و ما تاخر چون بحسب ظاهر مشعر است بر صدور گناه از حضرت
مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله در زمان گذشته و آینده مضطرب
و مختلف و چند وجه در مقام توجیه و تاویل آن در آمده اند و حق درین باب
آنست که بر زبان معجز نظام بیان امام علیه السلام جاری شده است و بعد از
صحت رسیدن نقل این حدیث جای شک و تردد در آن باب نیست و بعضی از
ارباب تواریخ و اصحاب سیر ذکر کرده اند که مشرکان مکه قبل از انکه فتح

را یعنی زناکاری بمرتکب نگردد
او از بندگان خالص ماست
یعنی پاک گردانیده از بهر
ناشایست صح

مکه بشود می گفتند اگر محمد علیه السلام بر خدا متمکن شود و حکم او در حرم الهی جریان یابد
معلوم ما خواهد شد که او علیه السلام پیغمبر بحقست و دعوی که ما را بترک عبادت
اصنام و پرستش آنها منع میکند مقرون بصوابست چون مکه معظمه زادها الله شرفا
و تعظیما بر دست آن حضرت مفتوح شد اقوام مشرکین همه اعتراف بحقیت دین پیغمبر
نمودند و فوج فوج بشرف اسلام که دین الهی عبارت از آنست در آمده اذعان
بنبوت محمد علیه السلام کردند چنانچه سوره کریمه اذا جاء نصر الله و الفتح و رایت
الناس یدخلون فی دین الله افواجا بآن ناطق است و انکاری که بر حضرت داشتند
بر آنکه ایشان را بترک پرستش اصنام دعوت مینموده است زایل گردید و گناهی
که بحضرت نسبت میدادند بسبب دعوت مذکور باعتقاد ایشان مغفور و آمرزیده
گشت چنانچه درین حدیث از امام علیه السلام تصریح بآن واقعست و اگر باین قایل
نشویم و حمل کنیم ذنبی که در آیت واقعست بر ظاهر چنانچه اکثر مفسرین فهمیده اند
تعلیل فتح مکه بامرزش گناهان متقدم و متاخر صحیح نخواهد بود زیرا که مفتوح ساختن
الهی مکه را بجهت حضرت صلاحیت آن ندارد که سبب غفران گناه او شود
مگر آنکه مرتکب بعض تاویلات بعیده باید شد مثل آنکه گفته شود که چون فتح الهی مکه را
بدست آن حضرت متضمن جهاد آن حضرت بود و با کفار رو جهاد با کفار عبادتست
و عبادت بمقتضی آیه ان الحسنات یذهبن السیئات باعث غفران گناه است پس فتح مکه
سبب آمرزش گناه بوده باشد و امثال این توجیهات دور از کار روا
بنا بر آنچه امام علیه السلام فرموده اند سبب بودن فتح مکه مر آمرزش گناه

حضرت را ظاهرتر از آنست که احتیاج به بیان داشته باشد و گنجایش شک و ریبی
در آن نیست و اکثر علمای امامیه و مفسرین ایشان رضوان الله علیهم مثل شیخ الطایفه شیخ
ابو جعفر طوسی و امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان و سید مرتضی
علم الهدی که با وجود تصانیف بسیار که در تفسیر و حدیث و علم کلام دارند در
هیچ یک از کتب خود متوجه ذکر این جواب از سؤال مذکور نشده اند و وجهی چند
در این باب ذکر کرده اند که نهایت ضعف و تکلف با آنها هست با آنکه این
حدیث در بعض مصنفات علی بن بابویه مثل عیون اخبار الرضا و غیر آن مذکور
و زمان ابن بابویه بر زمان ایشان مقدم است اما جمعی که تجویز صدور گناه از انبیا
علیهم السلام نکرده اند و ایشان را معصوم میدانند بعضی که تجویز صدور صغیره
و کبیره هر دو کرده اند گناه را در آیت بر معنی ظاهر حمل کرده اند و گفته اند
که مراد بما تقدم و ما تاخر گناهانیست که پیش از نبوت از حضرت واقع شده
و گناهانی که بعد از نبوت بصدور رسیده یا آنچه پیش از فتح مکه و بعد از آن
بعمل آمده یا آنچه تا حال که زمان نزول آیت است واقع شده و آنچه بعد از این
واقع خواهد شد یا گناهان پدر و مادر او علیه السلام که مشتر بوده اند یعنی
آدم و حوا و گناهان امت او که بعد از او خواهند بود و بعضی که تجویز صغیره تنها
کرده اند و اما عصمت ایشان را از آلایش کبایر پاک میدانند گناه را
در آیت بر گناه صغیره حمل کرده اند و توجیه ما تقدم و ما تاخر بر وجهی کرده اند
که مذکور شد و جمیع این وجوه چنانچه مخفی نیست مشترکست در آنکه مصحح تعلیل فتح مکه

با آمرزش گناهان حضرت نیست مگر بتأویل بعید و باید دانست که بنا بر تفسیر امام علیه السلام
حمل ما تقدم و ما تاخر بر گناهانی که پیش از نبوت و بعد از آن بعمل آمده ممکن نیست زیرا
که دعوت مشرکین بدین حق و ترک پرستش اصنام که باعتقاد ایشان گناه بوده پیش از
نبوت واقع نبوده است و همچنین نمیتوان بر پیش از فتح مکه و بعد از آن حمل کرد زیرا
که بعد از فتح اعتقاد ایشان بر گناه بودن آن باقی نماند و همه مسلمان شدند مگر آنکه
بگوییم ما تاخر نظر بجمعیت که خبر فتح تا مدتی بایشان نرسیده و تا آن وقت بر آن
اعتقاد باقی بودند و اگر حمل شود بر آنکه قبل از هجرت و بعد از هجرت از حضرت واقع
شده چندان دور نخواهد بود و الله اعلم بمقاصد الکلام حدیث هجدهم روایت
شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار امین الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی از اصحاب حدیث ما که عبارتند از علی بن ابراهیم بن هاشم قمی ثقه صحیح المذهب
و علی بن محمد بن عبد الله بن اذینه و احمد بن عبد الله بن امیه و علی بن الحسین باشد از احمد بن
محمد بن خالد البرقی که احوال او در صدر حدیث دویم سمت ذکر یافت از شریف بن
سابق تفلیسی که اصلش کوفی بوده و چون از آنجا بتفلیس نقل کرده بتفلیسی اشتهار یافته و اکثر
علمای رجال ضعیفش دانسته اند اما گفته اند که صاحب فضل بوده و کتابی در حدیث تصنیف
کرده از فضل بن ابی قرة تمیمی سهندی که اصل او از آذربایجانست و از آنجا بارمنیه نقل
کرده و علمای رجال ضعیفش دانسته اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله قالت الحواریون لعیسی یا روح الله
من نجالس قال من یذکرکم الله رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله

کلام بلاغت نظام در ضمن دو بینش **بینش اول** گفت رسول خدای صلی الله علیه
و آله که گفتند حواریان بعیسی علی نبینا و علیه السلام که ای روح الله ما با که
مجالست و همنشینی نماییم عیسی فرمودند با کسی که دیدن او خدا را بیاد شما دهد و سخن
کردن او علم شما را زیاده گرداند و علم او باعث رغبت شما شود بآخرت **بینش**
ثانی قال الحواریون حواریون جمع حواریست و حواری یعنی یاری دهنده
مطلق است یا یاری دهنده پیغمبران مراد اینجا جمعی اند از اصحاب عیسی علیه السلام
که بهمت اختصاص آن حضرت داشتند و انصار او بودند و گفته اند ایشان را
بواسطه آن حواریان میگفتند که حرفت ایشان گازری بود و جامها را از اوساخ
ظاهری پاک ساخته سفید میکردند زیرا که حواری مشتق از حور است
بفتح حا بمعنی سفید خالص قال فی القاموس حوّرته ای غسلته و بیضته و بعضی علما
گفته اند که ایشان در واقع گازر و اهل حرفت نبودند و اطلاق این نام بر ایشان
کنایه از آنست که بزلال مواعظ و نصایح نفوس مردم را از اوساخ اوصاف
ذمیمه و اخلاق ناپسندیده پاک میکردند و بعالم نور که موقف قرب و رضای
حق است رسانیده از ظلمات جهل و نادانی میرهانیدند من یذکرکم الله رؤیته
توصیف کرده است عیسی علی نبینا و علیه السلام درین حدیث کسی را که بخور مجالست
و همنشینی او فرموده است به سه صفت **اول** آنکه دیدن او باعث بیاد آمدن
خدا باشد چنانچه از دیدن ارباب زهد و عبادت و مشاهده اصحاب کشف
و ریاضت این معنی مشاهده میشود **دویم** آنکه کلام او موجب زیادتی

علم همنشینان باشد و باعث خلاصی ایشان از وصمت نادانی و جهل **سیم** آنکه عمل
او باعث رغبت بآخرت شود یعنی دیدن اعمال و عبادات او باعث اقبال و میل خاطر
باشد بقیام باعمال اخروی و بازداشتن نفس از اشغال دنیوی بباید دانست
که مراد بمجالست و همنشینی درین حدیث مرامریست که متضمن الفت و زیادتی
مخالطت و مصاحبت بوده باشد اشعار آن دارد که کسی که متصف باین صفات
نباشد نباید با او مجالست و مخالطت نمود و ترک مصاحبت او باید کرد چنانچه شاعر
گوید **رباعی** با هر که نشستی و نشد جمع دلت — و ز تو نرهید زحمت آب و گلت
زنهار ز صحبتش گریزان میباش — ورنه نکند روح عزیزان بحلت
چه جای کسی که بضد این صفات متصف باشد مثل اکثر ابنای این زمان که دیدن
ایشان باعث دور شدن از یاد خداست و کلام ایشان باعث دلیری در افعال دون
باعمال بد و کردار ناشایست پس خوشا حال کسی که توفیق کناره گرفتن از ایشان
یافته باشد و شیوه عزلت و انزوا از موانست و الفت بخدای تعالی برگزیده
چه بسا باشد که مخالطت و مصاحبت ایشان منجر بآفت قلب و فساد اعتقاد
شود و منتهی بحصول صفات و اخلاقی که متضمن هلاک نفس و زیانکاری
آخرت نعوذ بالله من ذلک و در حدیث وارد است که فرّ من الناس
فرارک من الاسد یعنی بگریز از مردم چنانچه از شیر درنده میگریزی
و از معروف کرخی رضی الله عنه نقل است که بامام جعفر صادق علیه السلام گفت
وصیتی کن مرا که از آن منتفع شوم حضرت فرمودند اقلل معارفک یعنی آشنایان

زیادتی جهل و غوایت کردن
افعال ایشان باعث هو

خود را الم کن از کشم زرد نی یعنی یاد کن ای فرزند رسول خدای حضرت فرمود
اگر من عرفت منهم یعنی منکر شو کسی که با او آشنا شده یعنی ترک آشنائی او کن
و بجدا پر دار و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ احمد بن فهد حلی در
کتاب تحصین از مصنفات اوست از ابن مسعود که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمودند لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَسْلَمُ لِذِي
دِينٍ دِينُهُ إِلَّا مَنْ يَفِرُّ مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ وَمِنْ جُحْرٍ إِلَى جُحْرٍ كَالثَّعْلَبِ
بِأَشْبَالِهِ قَالُوا وَمَتَى ذَلِكَ الزَّمَانُ قَالَ إِذَا لَمْ تُنَلِ الْمَعِيشَةُ إِلَّا بِمَعَاصِي
اللهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ حَلَّتِ الْعُزُوبَةُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ
أَمَرْتَنَا بِالتَّزْوِيجِ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ الزَّمَانُ
فَهَلَاكُ الرَّجُلِ عَلَى يَدَيْ أَبَوَيْهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَبَوَانِ
فَعَلَى يَدَيْ زَوْجَتِهِ وَأَوْلَادِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ
زَوْجَةٌ وَلَا وَلَدٌ فَعَلَى يَدَيْ قَرَابَتِهِ وَجِيرَانِهِ
قَالُوا وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ يُعَيِّرُونَهُ
بِضِيقِ الْمَعِيشَةِ وَيُكَلِّفُونَهُ مَا لَا يُطِيقُ حَتَّى
يُورِدُوهُ مَوَارِدَ الْهَلَكَةِ یعنی هر آینه خواهد آمد بر مردم زمانی که دین
هیچ صاحب دینی بسلامت نماند الا کسی که بگریزد از سر کوهی بسر کوهی و از
سوراخی بسوراخی مانند روباه با بچهای خود جمعی که حاضر بودند گفتند کی
خواهد بود آن زمان ای رسول خدای حضرت فرمودند که چون مردم تحصیل معیشت

نتوانند نمود مگر با رتکاب معاصی خدا و دست زدن با موری که ارتکاب آن
با تیان حرام است پس در آن هنگام عزب بودن حلال خواهد بود و مردم را برترک
کدخدائی حرجی نخواهد بود گفتند ای رسول خدای تو ما را امر کرده به کدخدائی و زن
کردن حضرت فرمودند بلی چنین است و لیکن چون آن زمان برسد هلاک مرد در دست
مادر و پدر او خواهد بود و اگر پدر و مادر نداشته باشد در دست زن و فرزندان
او و اگر زن و فرزند نداشته باشد در دست قرابتان و همسایگان او گفتند چون
خواهد بود آن ای رسول خدای فرمودند سرزنش و ملامت او خواهند کرد بر تنگی
معیشت او و او را تکلیف خواهند نمود با موری که طاقت او نباشد تا آنکه
برسانند او را بمقامی که باعث ارتکاب معاصی و هلاک دین او باشد پس تا ممکن است کناره کن
از صحبت خلق بصحبت حق اشتغال نمائی و فوت دنیا و آخرت خود را در عزلت
دانا ز وای زمانه گوا دانی **مثنوی** رو بعزلت آر ای فرزانه مرد

ز جمیع ما سوی الله باش فرد | هر کرا توفیق ره آمد دلیل
عزلتی بگزید و رست از قال و قیل | عزت اندر عزلت آمد ای فلان
تو چه جوئی ز اختلاط این و آن | گر تو خواهی عزت دنیا و دین
عزلتی از مردم عالم گزین | چون شب قدر از همه مستور شد
لاجرم از پای تا سر نور شد | اسم اعظم چون که کس نشناسدش
سروری بر کل اسما باشدش | گر تو هم از خلق پنهانی همی

لیلة القدری و اسم اعظمی **حدیث نوزدهم** روایت شده است بسندی

متصل است بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن بابویه از حسین بن ادریس از پدر او
ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی خزاز از موسی بن اسمعیل المروزی از اسمعیل پدر
او که در صدر حدیث یازدهم احوال ایشان گذشت از امام موسی کاظم علیه السلام
از آبای بزرگوار آن حضرت از امیر المؤمنین و امام المتقین علیه و علیهم سلام الله الملک
الامین که آن حضرت گفت اِنَّ یَهُودِیّاً کانَ لَهُ عَلی رَسُولِ اللهِ
دَنانِیرُ فَتَقاضاهُ فَقالَ یا یَهُودِی ما عِنْدِی ما اُعْطِیکَ
قالَ فَاِنِّی لا اُفارِقُکَ یا مُحَمَّدُ حَتّی تَقْضِیَنِی فَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ
اِذاً اَجْلِسُ مَعَکَ فَجَلَسَ عَلَیْهِ السَّلامُ مَعَهُ حَتّی صَلّی فِی ذٰلِکَ
الْمَوْضِعِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشاءَ الْآخِرَةَ وَالْغَداةَ
وَکانَ اَصْحابُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَتَهَدَّدُونَهُ
وَیَتَواعَدُونَهُ فَنَظَرَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِلَیْهِمْ فَقالَ
مَا الَّذِی تَصْنَعُونَ بِهِ فَقالُوا یا رَسُولَ اللهِ یَهُودِیٌّ یَحْبِسُکَ فَقالَ
عَلَیْهِ السَّلامُ لَمْ یَبْعَثْنِی رَبِّی عَزَّ وَجَلَّ بِاَنْ اَظْلِمَ مُعاهِداً وَلا غَیْرَهُ
فَلَمّا عَلَا النَّهارُ قالَ الْیَهُودِیُّ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَشَطْرُ مالِی فِی سَبِیلِ اللهِ اَما وَاللهِ
ما فَعَلْتُ بِکَ الَّذِی فَعَلْتُ اِلّا لِاَنْظُرَ اِلی نَعْتِکَ فِی التَّوْرٰیةِ
فَاِنِّی قَرَأْتُ نَعْتَکَ فِی التَّوْرٰیةِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ مَوْلِدُهُ بِمَکَّةَ وَ
مُهاجَرُهُ بِطَیْبَةَ وَلَیْسَ بِفَظٍّ وَلا غَلِیظٍ وَلا سَخّابٍ وَلا مُتَرَنِّنٍ

بالفحش

بِالْفُحْشِ وَلا قَوْلِ الْخَناءِ وَاَنَا اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّکَ
رَسُولُ اللهِ وَهٰذا مالِی فَاحْکُمْ فِیهِ بِما اَنْزَلَ اللهُ
وَکانَ الْیَهُودِیُّ ذا مالٍ ثُمَّ قالَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلامُ کانَ
فِراشُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَباءَةً وَکانَ مِرْفَقَتُهُ
اَدَماً حَشْوُها لِیفٌ فَثُنِیَتْ لَهُ ذاتَ لَیْلَةٍ فَلَمّا اَصْبَحَ قالَ لَقَدْ
مَنَعَنِی الْفِراشُ اللَّیْلَةَ الصَّلٰوةَ فَاَمَرَ عَلَیْهِ السَّلامُ اَنْ یُجْعَلَ بِطاقٍ واحِدٍ

شرح کلام بلاغت نظام آن خلاصه آفرینش در ضمن دو بینش **بینش اول**

خلاصه کلام معجز نظام حضرت امیر علیه السلام آنکه بدرستی که یهودی را
بر رسول خدای صلی الله علیه وآله دیناری چند بود وقتی تقاضای
آنرا از حضرت نمود حضرت فرمود ای یهودی نزد من چیزی نیست
که بتو دهم کنایه از آنکه چند روز صبر کن چیزی بهم رسد یهودی گفت
بدرستی که مفارقت نمیجویم از تو ای محمد تا حق مرا ادا کنی حضرت فرمود
اینک با تو می‌نشینم تا وقتی که تو رضا بآن داشته باشی نزد او نشستند
تا وقتی که در همان موضع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را گزاردند اصحاب
چون آنحال را مشاهده کردند در مقام تهدید و وعید یهودی در آمدند
پس نظر حضرت صلوات الله علیه وآله بر ایشان افتاد فرمود چه
دارید با این یهودی با او میخواهید چه کنید گفتند ای رسول خدای یهودی در
مقام حبس تو شده است چون توانیم اینکه گذرانید حضرت فرمودند که خدا

من که عزیزست و بزرگ مرا از برای این جماعت چون نفرستاده است که
برجمعی که در امان من آمده اند و با ایشان عهد کرده ام که در امان من
باشند ستم نمایم و نه غیر ایشان پس چون آفتاب بلند شد و حضرت
همچنان در مقام ثبات داشت یهودی زبان بکلمهٔ اسلام گشود و
گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و اینک شطر
مال من مبذول راه خدا است بخدا قسم که من مرتکب این عمل نشدم و در
مقام حبس تو در نیامدم مگر بواسطه آنکه بخاطر آرم و ببینم که وصف ترا که
در توریت دیدم اینچنین هست یا نه و یقین من برحقیت تو حاصل
شود چرا که من نعت و ستایش ترا در توریت برین وجه خوانده ام که محمد
پسر عبدالله مولدش مکه معظمه خواهد بود و مکان هجرت او از مکه مدینه
طیبه نه بدخلق خواهد بود و نه سنگین دل و نه درشت گو و نه بلند آواز
و در مقام ایذای کسی بدشنام و بسخنان ناخوش نخواهد بود و اینک
من گواهی میدهم که هیچ خداوند سزاوار پرستش نیست مگر معبود بی
همتا و با آنکه تو رسول خدای بحقی و اینست مال من حکم کن با آن آنچه خدا فرموده است
و یهودی مذکور صاحب مال بود و جمعیت تمام داشت بعد از آن
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که فراش یعنی جامهٔ خواب حضرت مقدسه
نبوی صلوات الله علیه و آله عبای آن حضرت بود و بالشی که بر آن
تکیه میفرمودند از پوست بود و حشو آن از لیف خرما یعنی از شبها بر سبیل

اتفاق عبای مذکور را دو لا کرده فراش حضرت ساخته بودند چون
صباح شد و از خواب بیدار شدند بر زبان مبارک آن حضرت گذشت که آسایش
جامهٔ خواب مانع آمد مرا از قیام نماز شب پس امر کردند که دیگر آنچنان مکنید
و بهمان انداختن یک لا اکتفا نمائید **بخش دویم** بان اظلم معاهداً
اسم مفعول است از عهد بمعنی امان یعنی امان داده شده یا از عهد بمعنی ذمه یعنی کافر
ذمی شطر مالی فی سبیل الله شطر بمعنی نصف است و بمعنی جزو هم آمده
خواه نصف هم باشد و خواه جزو اینجا هر دو معنی محتملست نهایت
قول یهودی بعد ازین کلام که فاحکم فیه بما انزل الله گویا ناظر است باحتمال
دویم چرا که یقین جزوی که چندست بحکم خدا بیشتر احتیاج دارد که نصف چه
امر نیست معین الا لانظر الی نعتک فی التوریة یعنی تا بدانم که نعت و ستایشی
که در توریت هست نعت و ستایش تست یا نه و اختصار شده است در
کلام بواسطه دلالت مقام بر مقصود متکلم مولده بمکة مکه بمعنی نقص و هلاکت
قال فی القاموس مکه اهلکه و نقصه و این که بلد الحرام را مکه نامیده اند بواسطه
آنست که محل نقص و کم شدن گناهانست یا فانی و مرتفع گردیدن آنست یا بواسطه
آنکه هر کس قصد آن شهر کند از روی ظلم و عدوان هلاک میگردد چنانچه نسبت
باصحاب فیل واقع شد و مهاجره بطیبة مهاجر بفتح جیم موضع هجرتست و هجرت
بکسر ها و ضم ها هر دو آمده بمعنی بیرون رفتن از ملکی بملک دیگر و طیبه بفتح طا و سکون
یا مدینه رسول صلوات الله علیه و آله لیس بفظ و لا غلیظ و لا سخاب فظ و

غلیظ در معنی نزدیک بهم اند یعنی بدخلق و سنگین دل و درشت گو و سخاب
بسین بی نقطه و خاء نقطه دار مشدده قبل از الف و بای یک نقطه صیغه مبالغه
سخب است بتحریک خا که بمعنی شدت صوت و فریاد کردن است عرب
میگویند تساخب القوم یعنی تصایحوا و تغایروا یعنی فریاد کردند و
یکدیگر را زدند و لا تترنن بالفحش ولا قول الخنا تترنن براء بی نقطه و دو نون
از رنه بفتح را و تشدید نون ماخوذ است که بمعنی آواز است قال فی القاموس
الرنة الصوت رن یرن رنینا صاح و خنا بفتح خای نقطه دار و بعد از آن
نون مرادف فحش است یعنی هر دو بیک معنی اند و تفنن در عبارت واقع
شده است کان فراش رسول الله صلی الله علیه و آله العباءة یای عباءة
می تواند بود که ضمیر غایب باشد راجع بحضرت رسالت صلی الله علیه و
آله و می تواند بود که تای اصل کلمه باشد که در حالت وقفی ها میشود چه عباء
و عباءة هر دو در لغت آمده قال فی القاموس العباء کساء معروف کالعباءة
و کانت مرفقته ادما مرفقه بمعنی بالش است و ادم بفتح همزه و دال
جمع ادیم که بمعنی پوست است یعنی بالشت حضرت پوستی چند بود که با هم
کرده بودند لقد تنغص الفراش اللیلة الصلوة یعنی چون فراش من
دولا شده بود لینت و نرمی که از آن محسوس من میشد مانع آمد نفس
مرا از قیام نماز و نفس من اقبال آن کرد که از آن مفارقت جویم و نماز شب
برخیزم و گویا حضرت صلوات الله علیه و آله از نماز در این مقام بعض نماز

یعنی بام

شب را خواسته باشد چه علمای ما رضوان الله علیهم بر آنند که برپا خاستن
بعض شب و قیام بنماز وتر از واجبات مختص بآن حضرت بود و ترک
آن بر ایشان جایز نبود والله اعلم حدیث میثم روایت شده است بسندی
که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب
ما که در صدر حدیث بیست و هفتم بیان ایشان شده از احمد بن محمد بن خالد البرقی
که احوالش در صدر حدیث دویم سبق ذکر یافت از منصور بن عباس
ابو الحسن الرازی که از سکنه بغداد است و کتاب بزرگی در نوادر منسوب
باوست از سعید بن جناح که جلیل القدر و ثقه بوده است و خدمت امام
علی نقی علیه السلام کرده از عثمان بن سعید العمری که مکنی بابی عمرو بوده و ثقه و جلیل القدر
و از اصحاب امام علی نقی علیه السلام از عبد الحمید الکوفی از مهاجر بن یزید الاسدی
که هر دو از اصحاب صادق علیه السلام اند از امام بحق ناطق امام جعفر صادق
علیه السلام علی قریة قد مات اهلها و طیرها و دوابها فقال اما انهم لم یموتوا
الا بسخطة ولو ماتوا متفرقین لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله وکلمته
ادع الله ان یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت اعمالهم فنجتنبها فدعا عیسی علیه السلام
ربه فنودی من الجو ان نادهم فقام عیسی علیه السلام باللیل علی شرف من الارض
فقال یا اهل هذه القریة فاجابه منهم مجیب لبیک یا روح الله وکلمته فقال ویحکم
ما کانت اعمالکم قال عبادة الطاغوت وحب الدنیا مع خوف قلیل و امل
بعید و غفلة فی لهو و لعب فقال کیف کان حبکم للدنیا قال کحب الصبی

لانّا اذا اقبلت علینا فرحنا وسررنا واذا ادبرت عنّا بکینا وحزنا
قال کیف کانت عبادتکم للطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصی قال کیف کان
عاقبة امرکم فقال بتنا لیلة فی عافیة واصبحنا فی الهاویة قال سجّین
قال وما سجّین قال جبال من جمر توقد علینا الی یوم القیمة قال فما قلتم وما قیل لکم
قال قلنا ردّنا الی الدنیا فنزهد فیها قیل لنا کذبتم قال ویحک کیف لم یکلّمنی
غیرک من بینهم قال یا روح الله انّهم ملجمون بلجام من نار بایدی ملائکة غلاظ شداد وانّی
کنت فیهم ولم اکن منهم فلمّا نزل العذاب عمّنی معهم فانا معلّق بشعرة علی شفیر
جهنّم لا ادری اکبکب فیها ام انجو منها فالتفت عیسی علیه السلام الی الحواریین
فقال یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح الجریش والنوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیة
الدنیا والآخرة **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام
آغاز مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصهٔ کلام امام علیه السلام آنکه گذر
کرد عیسی بن مریم علیه السلام بدیهی و دید که اهل آن ده همه بر جای خود مرده
اند و کسی بپاس دفن ایشان نشده و از مرغان و سایر حیوانات و دواب
آن نیز اثری نمانده روی باصحاب خود کرده گفت هان بدرستی که این گروه
اند مگر بغضب الهی که بسبب گناهی که از ایشان در وجود آمده ایشان را
فرا گرفته است چه اگر متفرق و جدا جدا فوت می شدند یکدیگر را دفن
میکردند پس حواریان کیفیت ایشان از وی پرسیدند گفتند ای روح الله
وای کلمة الله دعا کن بدرگاه الهی که ایشان را زنده گرداند تا از برای

ما را خبر دهند که اعمال ایشان چه بوده و چه عمل مستوجب این عقوبت شده
اند تا ما پیرامون آن عمل نگردیم و از آن مجتنب باشیم پس عیسی علیه السلام ملتمس
ایشان را در معرض انجاح در آورده دعا کرد بدرگاه احدیت و احیای ایشان را
از خدای خود درخواست پس دعای او را در معرض اجابت در آورده
ندا در داد که طلب کن ای عیسی ایشان را که جواب تو خواهند داد پس
عیسی علیه السلام در اثنای شب و وقت تصفیهٔ هوا از کدورات انفاس
خلایق برخواست و بر جای بلندی از زمین بر آمد و گفت ای اهل این ده
شخصی از ایشان مبادرت بجواب نموده گفت لبیک یا روح الله
و کلمة عیسی گفت جای حسرت بر شما خبر دهید مرا که اعمال چه بوده و چه
سبب موجب این عقوبت شده اید آن شخص گفت عمل ما عبادت طاغوت
بود و دوستی دنیا با ترس اندک و آرزوی بسیار و نهایت غفلت در
گرفتاری لهو و لعب عیسی گفت دوستی شما بدنیا چون بود گفت مانند
دوستی طفل با مادر خود که هرگاه روی بما می آورد خوشحال و فرحناک
می شدیم و هرگاه روی از ما بر می تافت می گریستیم و غمگین می شدیم عیسی
گفت عبادت شما مر طاغوت را چون بود گفت اطاعت میکردیم ارباب
معاصی را و آنچه ما را بر آن می داشتند بعمل می آوردیم عیسی علیه السلام گفت
آخر کار شما چون شد گفت خوابیدیم شبی بعافیت بدن و رفاهیت
حال و صباح خود را در هاویه دیدیم پرسید که هاویه چه چیز است گفت

در سجین سید سجین کدام است گفت کوههای آتشین که بجهت سوختن بر
افروزند و شعله می کشد از برای سوختن ما تا روز قیامت عیسی علیه السلام
گفت در آنوقت شما چه گفتید گفت گفتیم ما را باز فرستید بدنیا تا باز
در پرهیزکاری قیام نمائیم و تلافی تقصیری که از ما در وجود آمده نمائیم
با گفتند دروغ میگوئید چون بدنیا باز گردید بقول خود عمل نخواهید کرد
عیسی گفت چونست که غیر تو کسی از ایشان با من سخن نمی رساند و این امر بتو
اختصاص یافت گفت ای روح الله ایشان را از لجامهای آتشین در
آورده اند و سر آنرا بدست ملائکه عذاب داده و من اگرچه در میان
ایشان بودم اما از ایشان نبودم و عمل ایشان از من واقع نشده بود
پس چون عذاب بر ایشان نازل شد مرا نیز با ایشان فرا گرفت پس مرا امروز
در او بحجه بر کنار دوزخ باز داشته شده مشرف بر افتادن در آن چنانچه
نمیدانم که بروی در خواهم افتاد و در آتش یا رهائی از آن خواهم یافت
پس عیسی علیه السلام روی مبارک بجانب حواریان کرد و گفت ای دوستان
خدا معاش کردن بنان خشک و نمک نیم کوفته و خوابیدن بر مزبلها
حالیست بسیار خوب که با عافیت دنیا و آخرت باشد بخش دوم
اَلا اِنَّهُم الا بتخفیف میم حرف استفتاح است که در اول جمله در می آید
بواسطه تنبیه و آگاه کردن مخاطب بر شنیدن آن گوش انداختن
تا وقتی که تمام گفته شود و گاه هست که الف را حذف میکنند مثل

انّهم اتّبعوا ما اسخط الله که در اصل ما اسخط الله بوده لم یموتوا الا بسخط السخط بفتحتین
و بضم سین و سکون خا هر دو آمده بمعنی غضب و لو ماتوا متفرقین انما
خاطر است که تدافنوا و در این فقره بمعنی ... استعمال یافته باشد
تو آنی که در لغت عرب بمعنی فی نیست مستعمل است و ممکنست که بر همان معنی خود
که مشارکت دو کس است یا زیاده در فعل باقی باشد نهایتش نظر
از تکلف چنانچه مشارکت محمول شود بر مشارکت اقوام و قبایل ایشان
با یکدیگر چه مشارکت اشخاص چنانچه ظاهرست متصور نیست یا روح الله
و کلمته مترجم گوید در اختصاص عیسی علیه السلام باین دو اسم اقوال
بسیارست و درین کتاب بذکر سه قول از انجمله از برای هر یک اقتصار
میرود اما در تسمیه بروح الله سه قول اول آنکه چنانچه روح باعث حیات
عیسی باحیای اموات یا احیای قلوب یا احیای دین قیام می نمود و چون
آن بود و مکرر بامر الله او را روح الله نامیدند دوم آنکه او روحی بود که بد
صنع الهی صورت بسته بود بی واسطه مساس بشری سیم آنکه روح بمعنی
نفخ است یعنی او روحی که آنرا بدهان دمند و عیسی علیه السلام در پیراهن مریم
در وجود آمده بود و وجه اضافه بالله آنکه آن بود و مکرر بامر الله و اما در تسمیه
او بکلمة الله قول اول آنکه بکلمه کن موجود شده بود بی واسطه پدر دوم آنکه
در گهواره بامر خدا تکلم باین کلمه نمود که انی عبد الله آتانی الکتاب سیم
آنکه مردم باو هدایت می یافتند چنانچه بقرآن که کلمة الله است هدایت

می‌باشند فتودی من الجو بفتح جیم و تشدید واو فضای میان آسمان و زمین است
علی شرف مراد بشرف مکان بلندست و گفته اند که از نجابت که شرف
را شریف نامیده و چه تشبیه کرده اند به بلندی و رفعت مرتبه را ببلندی رفعت
مکانی فقال او یحکم ویح اسم فعلست بمعنی ترحم همچنانکه ویل بمعنی عذاب
و بعضی از ارباب لغت هر یک را در مکان دیگری استعمال میکنند یعنی
گاه در مقام ترحم ویل میگویند و در مقام عذاب ویح و گاه بر عکس
عبادة الطاغوت طاغوت بر وزن فلعوت از طغیان که بمعنی
درگذشتن از حد و اندازه است و در اصل طغیوت بوده که
لام الفعل آن را بر خلاف قاعده و قیاس بر عین الفعل مقدم داشته اند
بعد از آن قلب کرده اند یا را بواسطه تخفیف بالف و طاغوت بمعنی
اطلاق میکنند ~~بمعنی اطلاق میکنند~~ بمعنی کاهن و شیطان و اصنام و هر کس
که مانع آید کسی را از عبادت خدای تعالی و هر که عبادت کند کسی را
غیر از خدای تعالی و گاه در کلام مفرد مستعمل میشود چنانچه در آیت
کریمه یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان
یکفروا به یعنی میخواهند منافقان که با وجود دعوی ایمان مرافعه خود را
بسوی طاغی باغی برند که میان ایشان محاکمه نماید و حال آنکه مامور به کفر
آنند و سبب نزول این آیت آن بود که یهودی را با منافقی مخاصمه افتاد
و بجا کمی محتاج شدند که پیش او مرافعه مهم خود کنند یهودی منافق را

بحکم نبوت

بحکم نبوت کشید و بحکم حضرت مقدسه نبوی راضی شده و منافق بحکم
کعب بن الاشرف که از جمله منافقان بود میل نمود و بحکم حضرت رضا
نداد پس حضرت عزت این آیت را فرستاد و گاه جمع استعمال کنند
چنانچه در آیه کریمه والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلمات که صفت جمع واقع شده
یعنی آنانی که کافر شده اند و حق را پوشیده اند دوستان ایشان و متولی
امور ایشان طاغوتند که این معاندان تابع دیوان اند که طاغوت در این مقام
عبارت از ایشانست بیرون می آورند ایشان را از نور که عبارت
از ایمان میثاقست بسوی ظلمات که عبارت از کفر و زندقه است
غفلة فی لهو و لعب استعمال لفظ فی درین مقام از روی مجازست چنانچه
در النجاة فی الصدق گفته اند زیرا که لهو و لعب بحسب حقیقت ظرف
غفلت نیست بلکه تشبیه شده معیتی که با غفلت دارد بمعیتی که مظروف
را با ظرفست بعلاقه تشبیه مذکور لفظ فی استعمال شده و می توانند و می
بود که فی اینجا بمعنی مع باشد چنانچه در کریمه ادخلوا فی امم گفته اند بمعنی
مع امم است یا از برای سببیت باشد مثل قوله تعالی فذلکن الذی لمتننی فیه
که بمعنی لمتننی بسببه است اذا اقبلت علینا فرحنا و سررنا و اذا ادبرت
عنا کمنا و حزنا این هر دو شرطیه در موقع مفسر جمله سابقه واقع اند که
حب الفضلی انه باشد یعنی بیان میکنند که حب صحبتی با در هر وجه است و وجه

مشابهت چیست فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم کنایه از آنست که مشرف
بوده است بر افتادن دران و می تواند بود که از ان معنی صریح اراده
شده باشد و در واقع او را بموئی معلق داشته باشند و شفیر بمعنی
جانب و کنارست الکبکب فینا الکبکب بصیغه متکلم مجهولست یعنی برو در
انداخته میشوم دران بالملح الجریش یعنی نمک نیم کوفته قال فی القاموس
جرش الشیء فهو جریش لم ینعم دقه **نمایش اول** بدان ای عزیز که آنچه آن مرد زنده
شده بعیسی علیه السلام تقریر کرد از احوال اهل آن قریه و صفاتی که وا
کرد که ایشانرا بوده از خوف کم و امل بسیار و گرفتاری
بلهو و لعب و فرح تمام باقبال دنیا و حزن بسیار از ادبار آن بعینه
احوال و اوصاف ابنای این زمانست بلکه اگر نیک در نگری می یابی که اکثر
ایشان بخوف کم نیز متصف نیستند و خود را بکلی از ترس عذاب الهی فارغ
دارند نعوذ بالله من الغفلة و سوء الخاتمة و چه نیکو واقعست آنچه نقل کرده
آنرا شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمة الله علیه در کتاب اکمال الدین از
بعض حکما در تشبیه حال انسان و غره و میل او بدنیا و زخارف آن
و در افتادن او بلذات فانیه اش که بانواع کدورات و کثافات ممزوجست
و غفلت او از مرگ و آنچه بعد از ان در پیش است بحال شخصی که ریسمانی
در کمر او بسته باشند و او را بچاهی آویخته و در ته آن چاه ماری بزرگ دهن
گشاده منتظر آن باشد که چون بیفتد لقمه خود سازد و بر بالای چاه دو موش

یکی سفید و یکی سیاه آن ریسمان را و بیخ آن اندک اندک از ان میبریده باشند
و آنچه لحظه از آن عمل باز نیایند و دیوار آن چاه آلوده باندک عسلی باشد
که بخاک دیوار آن چاه ممزوج شده باشد و زنبور بسیار بر آن هجوم آورده
و آن شخص با آنکه آن بلاها با آن صفت در زیر خود می دیده باشد و مشاهده
آن موشان و عملی که بآن مشغولند میکرده باشد اصلا با ایشان و بآن کار خود بجنبد
و همگی همت خود را مصروف لیسیدن دیوار و التذاذ و کام گرفتن از ان
عسل بخاک مخلوط دارد و همیشه بعداوت و دشمنی آن زنبوران قیام داشته باشد
که گاه گاه از استیفای حظ او مانع می گردیدند و او در آن امر مشارکت دارند پس چاه
دنیاست و ریسمان عمر فانی و مار بزرگ دهان گشوده مرگ و موشان روز و
شب که اندک اندک از ان کم میکنند و لحظه از آن کار خالی نیستند و عسل ممزوج
بخاک لذتهای فانیه دنیاست که بانواع کدورات و الم ممزوجست و زنبوران
ابنای زمانند که بر سر جیفه دنیا ازدحام آورده شب و روز با یکدیگر در مخاصمه و
مجادله اند والحق تمثیلی باین مناسبت و مثالی با ممثل باین مطابقت کم بنظر آمده
نسأل الله النصرة و الهدایة **نمایش دویم** بسا باشد که گمان برده
باشی که اطلاق عبادت بر اطاعت و تبعیت اهل عصیان که درین حدیث
بعمل آمده بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت و حال آنکه نه چنین است بلکه
بحسب حقیقت عبادت در حقیقت امری نیست سوی خضوع
و خوار داشتن نفس در مقام اطاعت و انقیاد و از ینجهت است که حضرت

التفات جو

عزت در کلام مجید تبعیت هوای نفس را عبادت او نامیده است قال تعالی
أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ یعنی آیا دیدی ای محمد کسی را که خدا و معبود خود هوای
نفس خود را دانسته و پیوسته بعبادت او قیام دارد و در جای دیگر اطاعت
شیطان را عبادت او گفته است چنانچه میفرماید أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ
أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ و تفسیر آن با بسط کلام در باب ششم و در شرح حدیث
یازدهم ستون ذکر یافت و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن
یعقوب کلینی در باب نهی تجمل از کتاب خود که بکافی موسوم است و
بکلینی مشهور از امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت
فرمودند مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ
وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ یعنی هر کس گوش اندازد بگوینده
تحقیق که عبادت او کرده است پس اگر گوینده مذکور از خدا گوید بدرستی
که بعبادت خدا قیام نموده خواهد بود و اگر از شیطان گوید بعبادت
شیطان و نیز روایت کرده است در کتاب مذکور در آخر باب شرک
از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت بر زبان مبارک جاری
ساخته اند که مَنْ أَطَاعَ رَجُلًا فِي مَعْصِيَةٍ فَقَدْ عَبَدَهُ یعنی کسی که اطاعت نماید
مردی را در معصیتی بدرستی که بعبادت او قیام نموده است و همچنین در
کتاب علم از کتاب مذکور روایت کرده است از ابی بصیر که گفت
گفتم با امام جعفر صادق علیه السلام و پرسیدم از حقیقت تفسیر قول

الهی در قرآن مجید که اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ
أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی گرفتند آن علما و پیران را
خود را که اطاعت و انقیاد ایشان میکنند خدایان و معبودان خود
بدل الله تعالی حضرت فرمودند وَاللَّهِ مَا دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ دَعَوْهُمْ
مَا أَجَابُوهُمْ وَلَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ
یعنی بخدا قسم که علما و پیران ایشان بعبادت نفس خود نخوانده اند و اگر
بآن میخواندند اجابت دعوت ایشان نمیکردند ولیکن حلال ساختند بر ایشان
حرامی چند را و حرام کردند بر ایشان حلالی چند را ایشان بآن گرویدند
و بعبادت ایشان قیام نمودند یعنی اطاعت ایشان در آنها کردند بر وجهی که بآن شعور
نداشتند یعنی نمیدانستند که آنچه بآن قیام دارند در واقع عبادت
ایشانست و هم در باب مذکور روایت کرده است بطریق دیگر
از امام جعفر صادق علیه السلام که در جواب سوال از آیت مذکوره فرمودند
وَاللَّهِ مَا صَلَّوْا لَهُمْ وَلَا صَامُوا لَهُمْ وَلَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَاتَّبَعُوهُمْ
یعنی بخدا قسم که از برای ایشان نمازی نکردند و روزه نداشتند و لیکن
حلال کردند بجهت ایشان حرامی را و حرام ساختند بر ایشان حلال را و آنها
تبعیت نمودند ایشان را در آن هرگاه چنانچه دانسته شد تبعیت غیر و انقیاد
او امر و نواهی او در حقیقت عبادت او باشد پس اکثر ابنای این زمان در
حقیقت بعبادت هوای نفس و فی و شهوت بهیمی و سبعی که با نواع متعدد

واجناس مختلفه میکرد و اقامت داشته باشد و انهار او در مغنی تابانشان
باشند که همیشه پرستششان نمایند و شریکانی که از غیر خدا بعبادتشان
قیام دارند و ایشان از ایشان شعوری نیست و شرک خفی عبارت از این
حالست نسأل الله سبحانه العصمة والتوفیق چه خوب واقعست کلام بعض
عدویه رضی الله عنها درین مقام لک الف معبود مطاع امره دون الاله و
تدعی التوحید یعنی ترا هزار معبود است که در اطاعت ایشان نهایت اهتمام
داری غیر از خدای تعالی که معبود بر حق است هنوز دم از توحید میزنی **انجام**
بودن اهل آن به در کوههای آتشین که بواسطه ایشان افروخته شده است
تا روز قیامت چنانچه این حدیث بآن ناطق است صریحست در آنکه در مدت
برزخ که عبارت از ما بین موت و قیامتست عاصیان را عذابی خواهد بود
و بر همین اجماع منعقد شده است و احادیث نبوی نیز بآن ناطق است و آیات
قرآنی بران شاهد و علمای اکثر مذاهب اسلام اگرچه در حقیقت و کیفیت آن
خلاف کرده اند اما بر اصل وقوع آن اتفاق دارند و آنچه بر ما واجبست
که بر چه وجه و چه کیفیت خواهد بود و کدام وقت تحقق پیدا خواهد کرد و بدانستن
آن مکلف نیستیم بلکه اکثر آن از آن قبیلست که عقول انسانی بدرک آن نمیتوانند رسید
و فهم کیفیت و چگونگی آن نمیتوانند نمود و پس از بیان تفاصیل آن و بحث از چگونگی
و کیفیتش ساکت باید بود و معظم اوقات خود را صرف باید کرد در امری که اهم
از آنست یعنی در تدبیری که ما را از آن بهر کیفیت و بهر نوع که باشد برهاند

تفصیل این [illegible] بعد از موت و قبل از [illegible] تا کیفیت و تفصیل آن

و استحقاق آنرا از ما دفع کند و آن نیست مگر مواظبت و مداومت بطاعات
الهی و اجتناب و دوری کردن از منهیات او اما آنکه حال ما در اشتغال
ببحث از آن و تفحص از کیفیت و حقیقت آن و فارغ بودن از فکر اموری که ما را
از آن نجات دهد مثل حال شخصی باشد که سلطان وقت ورا بقید در آورده
باشد و مقرر داشته که چون فردا شود دست او را بازای گناهی که ازو
صادر شده قطع نمایند و گوش و بینی او را ببرند و اصلا در تدبیر آن نباشد
که حیله انگیزد و کاری کند که دست او بسلامت ماند و گوش و بینی او از آفت قطع
برهد و همیشه فکر آن داشته باشد که آیا دست و اعضای مذکور را بکارد خواهند برید
یا بشمشیر و قاطع آن زید خواهد بود یا عمرو و بعضی احادیث که درین باب از ائمه اهل بیت
علیهم السلام وارد شده است در آخر کتاب انشاء الله تعالی بتفصیل ایراد خواهد یافت
و درین وقت بذکر یک حدیث از آنجمله اقتصار میرود که روایت کرده است
آنرا شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمه الله بسندی که میرسانند آنرا بامام بحق
ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند ان بین الدنیا
والآخرة الف عقبة اهونها و ایسرها الموت یعنی ما بین دنیا و آخرت که عبارت
از میان موت و قیامت باشد هزار عقبه در پیش است که از همه سهلتر و آسانتر
موتست و نعم ما قیل **بیت**

در ره عشق تو از نفس فنا صد خطرست
تا نگوئی که چو عمرم بسر آمد رستم

و گویا اگر بدیده بصیرت ملاحظه شود درین
مقام همین حدیث کافی باشد والله الهادی **پوشیده** نماند که آنچه

آنمرد تقریر کرد که خود در میان ایشان بوده است و از ایشان نبوده
و چون عذاب الهی نازل شده او را نیز با ایشان فرا گرفته است اشعار
بآن دارد که از اهل معاصی جمعی که مرتکب آن شوند کناره باید کرد و از ایشان
عزلت باید گزید و با آنکه بودن در میان ایشان باعث آنست که بآتش ایشان
باید سوخت و در عذاب با ایشان شریک باید بود و اگرچه در افعال و اعمال
شرکت با ایشان واقع نشده باشد و مؤانست تمام باین معنی دارد
کلام معجز نظام الهی إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي
أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ
قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا
فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝ در اخبار آمده که چون جماعتی
از مسلمانان مثل قیس بن فاکهه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت
از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر می‌آمدند ایشان
نیز همراه کافران بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حضرت
عزت در شأن ایشان این آیت فرستاد یعنی بدرستی که آنانکه ملائکه یعنی
ملک الموت و اعوان او قبض روح ایشان می‌نمودند در حالتی که ایشان ستمکاران
بودند بر نفس خود [بواسطهٔ] ترک هجرت از مکه با وجود قدرت بر آن گفتند ملائکه مذکور
با ایشان از روی سرزنش که در چه کار مشغول بودید از امور دینی با کدام

قوم اختلاط داشتید با مشرکان یا موحدان ایشان گفتند بودیم ما ضعیفان
عاجزان بر روی زمین که کفار بر ما غالب بودند فرشتگان در مقام تکذیب ایشان
در آمده گفتند آیا نبود زمین خدا واسع و فراخ تا شما هجرت کنید از جایی
خود بطرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه طیبه کردند پس آن گروه
تارکان هجرت جای ایشان دوزخ است و بد بازگشتی است دوزخ ایشان را
و حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب
مجالست اهل معاصی از کتاب کافی از امام موسی کاظم علیه السلام که آن حضرت
نهی فرمودند بعضی اصحاب خود را از مجالست و همنشینی مردی از اهل غفلات
و گمراهی آن شخص گفت بر من چه ضرر لازم آید هرگاه آنچه او میگوید نگویم و
را اعتقاد خود ثابت و بر آن راسخ باشم امام علیه السلام فرمودند اما تخاف
أن تنزل نقمة فتعمكم جميعاً یعنی آیا نمی‌ترسی از آنکه از زشتی عقیده و کردار او بلایی
بر او نازل شود و آتش در تر و خشک را در معرض هلاک در آورد و همه را
فرا گیرد و بالجمله اگر برای زهد و عزلت از مردم سوای این فایده ثمرت نباشد
همین فایده کفایت است و حال آنکه فواید و منافع آن از تعداد و حد و شمار بیرون است
همگنان را توفیق آن روزی باد و نبذه‌ای از آن در حدیث پنجم روایت شده است
بسندی که اتصال دارد و شیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او و ابراهیم از حماد بن عیسی که ذکر احوال ایشان
در ترجمه پیش رفت از ابراهیم بن عمر الیمانی که اگرچه اکثر تضعیفش دانسته‌اند اما بنجاشی

حکم تو تفتیش کرده است از ابان بن ابی عیاش که از راویان علی بن الحسین است
از سلیم بن قیس الهلالی که از امیر المومنین و حسنین و علی بن الحسین علیهم السلام
هر چهار حدیث روایت کرده است که گفت قلت لامیر المومنین علی
علیه السلام انی سمعت من سلمان و المقداد و ابی ذر شیئاً فی تفسیر القرآن
و احادیث عن نبی الله صلی الله علیه و آله غیر ما فی ایدی الناس ثم سمعت
منک تصدیق ما سمعت منهم و رأیت فی ایدی الناس اشیاء کثیرة من
تفسیر القرآن و من الاحادیث عن نبی الله صلی الله علیه و آله انتم تخالفونهم فیها و تزعمون
ان ذلک کله باطل افتری الناس یکذبون علی رسول الله صلی الله علیه و آله
متعمدین و یفسرون القرآن بآرائهم قال فاقبل علی علیه السلام فقال قد
سألت فافهم الجواب ان فی ایدی الناس حقاً و باطلاً و صدقاً و کذباً
و ناسخاً و منسوخاً و عاماً و خاصاً و محکماً و متشابهاً و حفظاً و وهماً و قد کذب
علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی عهده حتی قام خطیباً فقال ایها الناس
قد کثرت علی الکذابة فمن کذب علی متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار ثم
کذب علیه من بعده و انما اتاکم الحدیث من اربعة لیس لهم خامس رجل منافق
یظهر الایمان متصنع بالاسلام لا یتأثم و لا یتحرج ان یکذب علی رسول الله
صلی الله علیه و آله متعمداً فلو علم الناس انه منافق کذاب لم یقبلوا منه
و لم یصدقوه و لکنهم قالوا هذا قد صحب رسول الله صلی الله علیه و آله و رآه و سمع
منه فاخذوا عنه و هم لا یعرفون حاله و قد اخبره الله عن المنافقین بما اخبره و وصفهم

بما وصفهم فقال عز و جل و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم
ثم بقوا بعده فتقربوا الی ائمة الضلال و الدعاة الی النار بالزور و الکذب
و البهتان فولوهم الاعمال و حملوهم علی رقاب الناس و اکلوا بهم الدنیا و
انما الناس مع الملوک و الدنیا الا من عصم الله فهذا احد الاربعة
و رجل سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله شیئاً لم یحفظه علی وجهه و وهم فیه
فلم یتعمد کذباً فهو فی یده یقول به و یعمل به و یرویه فیقول انا سمعته من رسول الله صلی الله
علیه و آله فلو علم المسلمون انه وهم لم یقبلوه و لو علم هو انه وهم لرفضه و رجل ثالث
سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله شیئاً امر به ثم نهی عنه و هو لا یعلم
او سمعه ینهی عن شیء ثم امر به و هو لا یعلم فحفظ منسوخه و لم یحفظ الناسخ و لو
علم انه منسوخ لرفضه و لو علم المسلمون اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه و آخر رابع
لم یکذب علی رسول الله صلی الله علیه و آله لم ینسه بل حفظ ما سمع علی وجهه فجاء به

مبغض للکذب خوفاً من الله و تعظیماً لرسول الله صلی الله علیه و آله

من السهو

کما سمع لم یزد فیه و لم ینقص منه و علم الناسخ من المنسوخ فعمل بالناسخ و رفض المنسوخ
فان امر النبی صلی الله علیه و آله مثل القرآن ناسخ و منسوخ و خاص و
عام و محکم و متشابه و قد کان یکون من رسول الله صلی الله علیه و آله الکلام
له وجهان کلام عام و کلام خاص مثل القرآن و قال الله عز و جل فی کتابه ما
آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا فیشتبه علی من لا یعرف و لم یدر ما
عنی الله به و رسوله صلی الله علیه و آله و لیس کل اصحاب رسول الله صلی الله
علیه و آله کان یسأله عن الشیء فیفهم و کان منهم من یسأله و لا یستفهمه حتی ان

كانوا ليحبون أن يجيء الأعرابي والطاري فيسأل رسول الله صلى الله عليه وآله
حتى يسمعوا وقد كنت أدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله كل يوم دخلة
وكل ليلة دخلة فيخليني فيها أدور معه حيث دار وقد علم أصحاب رسول الله
صلى الله عليه وآله أنه لم يصنع ذلك بأحد من الناس غيري وربما
كان يأتيني رسول الله صلى الله عليه وآله أكثر ذلك في بيتي وكنت إذا دخلت
عليه بعض منازله أخلاني وأقام عني نساءه فلا يبقى عنده غيري وإذا أتاني للخلوة
معي في منزلي لم يقم عني فاطمة ولا أحدا من بني وكنت إذا سألته أجابني وإذا
سكت عنه وفنيت مسائلي ابتدأني فما نزلت على رسول الله صلى الله
عليه وآله آية من القرآن إلا أقرأنيها وأملاها علي فكتبتها بخطي وعلمني تأويلها
وتفسيرها وناسخها ومنسوخها ومحكمها ومتشابهها وخاصها وعامها ودعا الله
أن يعطيني فهمها وحفظها فما نسيت آية من كتاب الله عز وجل ولا علما أملاه علي
وكتبته منذ دعا لي بما دعا وما ترك شيئا علمه الله من حلال ولا حرام ولا أمر
ولا نهي وشيء كان أو يكون ولا كتاب منزل على أحد قبله من طاعة أو معصية إلا
علمنيه وحفظته فلم أنس حرفا واحدا ثم وضع يده على صدري ودعا الله
لي أن يملأ قلبي علما وحكما ونورا فقلت يا نبي الله بأبي أنت وأمي منذ دعوت الله
بما دعوت لم أنس شيئا ولم يفتني شيء لم أكتبه أفتتخوف علي النسيان فيما بعد فقال
لا لست أتخوف عليك النسيان والجهل **شرح کلام** باعث نظام
درضمن آغاز و نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** راوی

شیء لم

کو

گوید گفتم با میر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به درستی که من شنیدم
از سلمان فارسی و مقداد و ابی ذر غفاری چیزی از تفسیر قرآن و احادیث
که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله روایت میکردند غیر آنچه در دست مردم است
و شنیده ام از تو تصدیق آنچه از ایشان شنیده ام و دیده ام در دست
مردم چیزهای بسیار از تفسیر قرآن و احادیث مصطفوی صلی الله علیه وآله
که شما مخالفت میکنید ایشان را در آنها و زعم شما آنست که همه آنها باطل
و کذبست آیا می بینید مردم را که بر پیغمبر خدای صلوات الله علیه وآله
دروغ می بسته باشند از روی دانستگی و عمد و تفسیر میکرده باشند کلام
خدای را از پیش خود یا آنکه از کسی شنیده باشند راوی گوید بعد از این
سوال امیر المؤمنین علی علیه السلام روی بمن کرد و فرمود که سوالی
کردی جواب آنرا بفهم به درستی که در دست مردم حق است و باطل است راست
است و دروغ است ناسخ است که رفع حکم از آیه و حدیث دیگر کرده و
منسوخ است که حکم آن آیت دیگر یا حدیث دیگر باطل شده است عام است
که شامل چند چیز است و خاص است که ببعض افراد اختصاص یافته است و
محکم است که معنی مراد از آن واضح است و بر جمعی که عارف بلغت باشند
ظاهر و متشابه است که بر خلاف آنست محفوظ است که آنچنانچه هست
بیاد مانده و موهوم است که توهم آن کرده اند و در واقع نه آنچنانست و
بتحقیق که دروغ بستند مردم بر رسول خدای صلی الله علیه وآله در

عهد آن حضرت تا آنکه برخاست روزی بار او خطبه خواند و گفت در آن
خطبه کلماتی که ای گروه مردم بدرستی که بسیار شده است دروغ گوی بر من
پس هر که سخن من از روی دانستگی و عمد دروغ بندد و بهر آینه قرار یابد منزل
و نشیمنگاه او در آتش و همچنین دروغ بستند مردم بر او صلی الله علیه و آله
بعد از او بدرستی که حدیث از چهار کس بشما میرسد که ایشان را پنجمی نیست
اول مردی که ببلای نفاق مبتلاست تظاهر خود را مومن وامی نماید و اسلام
ساختگی بر خود بسته و در باطن کفر خود باقیست و متوجب گناه نمیداند
و حرجی بران اعتقاد ندارد که از روی عمد و دانستگی بر رسول خدا صلوات الله
علیه و آله دروغ بندد و اگر مردم بدانند که او منافق و دروغ گوست
سخن او را در معرض قبول در نمی آورند و آنچه او نقل نماید درست نمیدانند و لیکن
میگویند این مرد از اصحاب رسول خداست صلی الله علیه و آله و بشرف
رؤیت آن حضرت مستعد شده است و حدیث از آن حضرت استماع
نموده و از صحبت فرا میگیرند و ایشان را بر حقیقت حال و نفاق او معرفتی حاصل
نیست و حال آنکه خبر داده است حضرت عزت از ارباب نفاق با آنچه خبر
داده است و وصف کرده است ایشان را با آنچه وصف ایشان
کرده است پس گفته است در حق ایشان وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ
أَجْسَامُهُمْ وَإِن يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ
مُّسَنَّدَةٌ آورده اند که ابن ابی مردی بغایت جسیم بود و خوش روی

و شیرین سخن و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند چون بمجلس
پیغمبر صلوات الله علیه و آله می آمدند مشاهده ایشان باعث تعجب آنحضرت
میشد حضرت عزت این آیت فرستاد یعنی چون می بینی منافقان را بشگفت می
آورد ترا جسمهای ایشان از فربهی و تری و تازگی و اگر سخن میگویند
گوش میکنی مر سخن ایشان را و حال آنکه در عدم عقل و قلت تفکر گویا ایشان
چوبهای خشک شده اند بدیوارها باز نهاده یعنی شبحی چند اند خالی
از علم و فطرت پس باقی ماندند بعد از آنحضرت صلوات الله علیه و تقرب
و نزدیکی جستند با ائمه ضلال جمعی که مردم را بآتش دوزخ میخوانند بسبب دروغ
و بهتانی که می بندند پس ایشان را متولی امور ساختند و رقاب مردم را
در ربقه اطاعت ایشان نهادند و خوردند بسبب ایشان دنیا را و
بدرستی که مردم بالطبع با پادشاهان دنیااند مگر کسی که حضرت عزت نگاه داشته
باشد او را در پناه خود و امینت یکی از چهار کس که مذکور شدند و دوم مردی
که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شنیده است چیزی را و آنچنانچه شنیده است
حفظ نکرده است و در وهم افتاده است پس اگر چه از روی دانستگی
و عمد بر آن حضرت دروغ نبسته اما آنرا که اعتقاد دارد که از پیغمبر شنیده است
در واقع چنان نیست در دست گرفته بمردم میگوید و عمل بمضمون آن می
نماید و بهر کس روایت آن میکند و میگوید من از رسول خدا صلی الله علیه
و آله اینچنین شنیده ام و اگر مسلمانان بدانند که او در آن وهم کرده

و آنچنانچه هست حفظ نکرده است در معرض قبولش در نمی آورد و عمل
بمضمونش میکند و اگر او خود نیز بداند که وهم کرده است هر آینه ترک
آن مینماید سیوم مردی که از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیده است
چیزی را که آن حضرت امر بآن کرده است و بعد از آن نهی از آن فرموده
و او را علم بآن نیست یا شنیده است از آنحضرت که نهی چیزی کرده است
و بعد از آن امر بآن فرموده و او نمیداند آنرا پس حفظ کرده است منسوخ
حدیث را نه آنکه عالم بناسخ باشد و اگر بداند که آن منسوخ شده است
هر آینه ترک میکنند آنرا و اگر بدانند مسلمانان وقتی که از او میشنوند که آن
منسوخ است هر آینه در مقام ترک آن میشوند چهارم کسی که هرگز بر
رسول خدای صلی الله علیه و آله دروغ نبسته است و دشمن میدارد
دروغ را بسبب ترسی که از خدای دارد و بجهت تعظیمی که در باره رسول
خدای رعایت میکند و فراموش نکرده است بلکه آنچه شنیده است
چنانچه هست حفظ کرده است و چنانچه شنیده نقل آن میکند بی آنکه چیزی
بر آن زیاده کند یا از آن کم نماید و میداند که ناسخ کدام است و منسوخ کدام
و بناسخ عمل میکند و منسوخ را ترک مینماید چرا که امر پیغمبر صلوات الله
علیه و آله مثل قرآن ناسخ می باشد و منسوخ می باشد خاص می باشد و عام
می باشد محکم می باشد و متشابه می باشد و لیکن بود این که از رسول خدای
صلوات الله علیه و آله کلامی صادر میشد که آنرا دو روی بود و کلامی صا

میشد که آنرا دو روی بود و کلامی صادر میشد که عام بود و کلامی صادر میشد
که خاص بود مثل قرآن و حضرت عزت در کلام مجید فرموده است ما آتاکم
الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هر چه امر کند شما را رسول خدای
آنرا فرا گیرید و فرمان برید و هر چه نهی کند شما را از آن ترک آن کنید که هر
مرتکب امر او شود نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید دور از ورطه‌ها گشت
اقدس پس مشتبه میشود بر کسی که معرفت بآن ندارد و نمیداند که خدای تعالی
و رسول او صلی الله علیه و آله از این سخن چه خواسته اند و نیست اینچنین که هر یک
از اصحاب رسول خدای صلوات الله علیه و آله آنچه سؤال میکردند از آن
حضرت جواب آنرا می فهمیدند چه بودند بعضی از ایشان که سؤال میکردند
جواب آنرا خوب نمی فهمیدند چنانچه دوست میداشتند که اعرابی تازه بیاید
و مسئله از رسول خدای صلی الله علیه و آله بپرسد تا ایشان بشنوند آنرا
و بدرستیکه بودم من که داخل میشدم بر رسول خدای صلی الله علیه و آله هر روز
یکمرتبه و هر شب یکمرتبه پس خلوت میکردند با من و در آن داخل شد تنها و من
با آنحضرت می گشتم هر جا که میگردیدند چنانچه اصحاب رسول خدای صلی الله
علیه و آله همه میدانستند که بکسی دیگر غیر از من حضرت بر آن وجه سلوک
نمیداشتند و آن سلوک مخصوص من بود و بسیار بود که رسول خدای
صلی الله علیه و آله بخانه من می آمدند و هر گاه من داخل میشدم بخدمت آنحضرت
در بعض منازل ایشان برای من خلوت میکردند و ازواج طاهره خود را

از پیش خود من بر میخیزانیدند چنانچه کسی غیر از من پیش آن حضرت نمی ماند و چون
آنحضرت از جهت خلوت با من می آمدند در منزل من فاطمه را علیها السلام از
پیش من بر نمیخیزانیدند و نه کسی از فرزندان من بواسطه محرمیت آن حضرت
با ایشان یا محرمیت ایشان با پسر آن حضرت بر خلاف ازواج
طاهره و هرگاه سوال میکردم از آن حضرت جواب من میفرمودند و چون
خاموش میشدم و سوالهای من تمام میشد خود ابتدا بکلام میکردند
و نازل نشد بر رسول خدا آیتی از قرآن مجید مگر آنکه مرا بخواندن آن و ادا [illegible]
و بر من خواندند آنرا پس نوشتم آنرا بخط خود و تعلیم کردند بمن تاویل آنرا و تفسیر
آنرا و بر من ظاهر ساختند که ناسخ است یا منسوخ محکم است یا متشابه خاص است
یا عام و دعا کردند بخدای تعالی که توفیق فهمیدن و یاد گرفتن آنرا بمن
کرامت نماید پس من ببرکت آن دعا فراموش نکردم آیتی را از کتاب
خدای که عزیز است و بزرگ و از یاد نداده ام علمی را که املای آن بمن کرده
آنرا نوشتم از وقتی که دعا کرد بجهة من با آنچه دعا کرد و نگذاشت چیزی را
که حضرت عزت باو تعلیم داده بود نه از حلال و نه از حرام و نه از امر
و نه از نهی که قبل ازین بوده و نه چیزی که بعد ازین خواهد بود و نه
کتابی را که بر یکی از انبیای سابق نازل بود قبل ازو در طاعت یا معصیت
مگر آنکه تعلیم کرد آنرا بمن و یاد گرفتم و حفظ کردم آنرا و فراموش نکردم
حرفی را از آن بعد از آن دست مبارک را بر سینه من گذاشتند

ونه چیزی که

و دعا کردند بخدای تعالی که پر گرداند دل مرا از علم و حکمت و نور معرفت
پس گفتم ای رسول خدای پدر و مادرم فدای باد تا از وقتی که دعا
کرده خدا را با آنچه دعا کرده چیزی را فراموش نکرده ام و چیزی که از من
فوت شد که ننوشته باشم آیا می ترسی بر من که بعد ازین چیزی را فراموش کنم
حضرت فرمودند نمی ترسم بر تو که چیزی را فراموش کنی یا جهل بچیزی
داشته باشی **مبحث دویم** محکما و متشابها محکم در لغت بمعنی مضبوط و
استوار است و در اصطلاح اطلاق میکنند بر کلامی که معنی آن واضح باشد
و مقصود از آن بر کسی که عارف بلغت باشد ظاهر و بر کلامی که از نسخ یا تخصیص یا از
هر دو محفوظ باشد و بر آنچه نظم آن مستقیم و خالی از خلل باشد و برایه
در تاویل آن سوای یک وجه نخجند و بهر یک از معانی مذکوره متشابه در مقابل
آنست یعنی بر معنی اول متشابه آنست که معنی آن وضوح نداشته باشد
و مقصود از آن ظاهر نباشد و بر معنی ثانی آنکه نسخ یا تخصیص یا هر دو در آن
راه یافته باشد و برین قیاس و اینجا از محکم و متشابه هر یک از معانی مذکوره
مراد می تواند بود و الله اعلم قد کثرت علی الکذابة بفتح کاف و تشدید
ذال بر وزن سیاره صیغه مبالغه است و جار و مجرور که علی باشد
می تواند بود که با آن متعلق باشد یعنی بسیار شده است دروغگوی
بر من می تواند بود که متعلق بکثرت باشد بتضمین معنی اجتمعت و مانند آن
یعنی بسیار شده اند در حالتی که مجتمعند بر من ارباب کذب و دروغ

کذابه

فلیتبوأ مقعده من النار یعنی لیتبوأ منزله منها بدرستی که فرود آید در منزل خود
که از آتش مهیا شده کنایة از دوزخ و این حدیث را یعنی من کذب علیّ
متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار را از احادیث متواتره شمرده اند و حکم
بتواتر آن کرده متصنع بالاسلام یعنی بزور خود را باسلام میداد
و از روی تدلیس خود را مسلمان می‌نمایاند با آنکه در نفس الامر متصف باسلام
باشد و لا یتأثم و لا یتحرج عطف لا یتحرج بر ان عطف تفسیریست یعنی
خود را اثم و گناهکار نمیداند بدروغ بستن رسول خدای صلی الله علیه
و آله و قد اخبرک الله عن المنافقین بما اخبرک مراد آنست که منافقان
ظاهری داشتند نیکو و بسیار خوش کلام و شیرین گوی بودند و سخنان
رویاندود داشتند که موجب فریفته شدن مردم بود و آن باعث
تصدیق مردم ایشان را در آنچه نقل میکردند از رسول خدای صلی الله
علیه و آله از احادیث و مرشد با آنست کلامی که حضرت عزت بپیغمبر
خود را صلوات الله علیه و آله در معرض خطاب ایشان در آورده است
و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم یعنی چون ببینی ایشان را یعنی منافقان را بشگفت
می آورد ترا اجسام ایشان از غایت صباحت و حسن منظر که ظاهر
ایشان بآن آراسته است و ان یقولوا تسمع لقولهم و چون بسخن در آیند
گوش می اندازی بر آن بواسطه طلاقت لسان و حسن بیان که کسب آن
کرده اند بالزور و الکذب متعلق است بتقربوا یعنی تقرب و نزدیکی

ایشان بائمة ضلال که مردم را بآتش دوزخ میخوانند بسبب زور و کذب و
عطف کذب بر زور عطف تفسیریست چه زور بمعنی کذبست ناسخ و منسوخ
خبرهای آنست و خبر اوست مثل القرآنست و میتوانند که خبر مبتدای محذوف
باشد یعنی بعضه ناسخ و بعضه منسوخ یا بدل باشد از مثل و ممکن است که مجرور
خوانده شود که بدل از قرآن باشد و کسی بگوید چون تواند که بدل از قرآن
باشد و حال آنکه نمیتواند قایم مقام او شد چه مثل اگر بر سر او در آید معنی فاسد
میشود زیرا که نزد اکثر محققین لازم نیست که بدل قایم مقام مبدل منه واقع تواند شد
چنانچه صاحب کشاف الجن را در آیه کریمه و جعلوا لله شرکاء الجن بدل شرکا
دانسته و حال آنکه در آیه مذکوره قایم مقام شرکا واقع نمیتواند شد چنانچه
ظاهرست و قد کان یکون من رسول الله صلی الله علیه و آله الکلام له وجهان
اسم کان درین فقره ضمیر شانست مستتر در کان و ضمیر شان عبارت
از ضمیریست که قبل از جمله می آورند بی مرجع یا راجع بموضوع جمله مثل هو در کریمه
قل هو الله احد که بمذهب بعضی شان و قصه است و مرجع ندارد و بمذهب
بعضی راجعست بالله و یکون از افعال تامه است که بخبر احتیاج ندارد و با اسمش
که الکلام است خبر کانست و له وجهان صفت الکلام است چه الکلام اگر
چه معرف بالف و لامست صفت آن نمی باید واقع شود مگر معرف بالف
لام که لا یوصف ذو اللام الا بمثله اما اینجا در حکم نکره است بواسطه عمومی
که از آن اراده شده و می تواند که حال باشد از وجه اسم کان بمنزله فاعل است

ومی تواند بود که یکون ناقصه باشد که بخبر محتاجست و برین تقدیر کذ و جهان
خبر او خواهد بود و خشیته فاعل فای تعریف و جمله متفرعست بر ماقبل آیت که کذ و جهان
خاص و عام باشد و لم یدر ما غنی الله به ما موصول مفعول یدر است و محتمل
که فاعل خشیته باشد و مفعول لم یعرف و لم یدر در کلام مقدر باشد که
تقدیر کلام چنین باشد که خشیته ما اغنی الله به علی من لم یعرف و لم یدر ان کذ و جهان
فیخلینی فیها او زمعه یخلینی از خلوت ماخوذ است یا از تخلیه و حاصل معنی
آنکه میگذاشت مرا که با او دوران کنم هر جای که میگشت و ظاهرست که مراد
دوران بجسم نیست بلکه مراد دوران بعقلیت یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله مطلع می ساخت مرا بر اسراری که از دیگران آنرا مخفی میداشت و
میگذاشت مرا که خوض کنم با او در معارف الهی و علوم ملکوتی که مرتبه آنها
بلندتر است از آنکه هر کسی پی آن تواند برد یا زیاده از یک کس بعد از
یک کس پی آن تواند شد و علمنی تأویلها و تفسیرها تأویل عبارتست از برگردانیدن
و منصرف ساختن کلامست از معنی ظاهری بمعنی که از آن مخفی تر باشد و
آنرا از آل یؤول گرفته اند بمعنی رجع یرجع و مقرر شده است که هر آیتی
را ظاهری و باطنی هست مراد اینجا آنست که حضرت صلی الله علیه و آله
مطلع ساخت او را بر باطن هر آیت که بر کسی ظاهر نیست و تعلیم کرد با و
علیه السلم اسراری که بر هیچکس منکشف نبود و تفسیر در لغت بمعنی کشف
و هویدا ساختن معنی لفظات ماخوذ از فسر که قلب سفرست بمعنی کشف

مطلع

عرب میگوید اسفرت المرأة عن وجهها اذا کشفت و اسفر الصبح اذا اظهر
و در اصطلاح علمیست که بحث کنند در آن از کلام خدای تعالی که بقصد اعجاز
نازل شده و از حیثیت دلالت کردن بر معنی که مراد خداست از آن و قید
قصد اعجاز بواسطه بیرون رفتن بحث از حدیث قدسیست که عبارتست از کلام
که از جانب حضرت عزت نازل شده باشد و نه بقصد اعجاز باشد من طاعة
او معصیته یعنی از امری که موجب طاعت خدای باشد یا باعث معصیت او
ان یلاً قلبی علماً و حکماً یعنی حکمت چه حکم بضم حا و سکون کاف بمعنی حکمت نیز
آمده است و دور نیست که حکماً بکسر حا و فتح کاف تواند بود که خوانده شود
که جمع حکمت باشد نمایش هیچ شک نیست در آنکه بنا بر بعض اغراض فاسد
و مطالب باطله مثل قرب ملوک و رواج یافتن آرای ضایعه باطله دروغ
بسیار بر رسول خدای صلوات الله علیه و آله بسته شده است و اینکه
بعضی دعوی کرده اند که صرف قلوب از آن شده است و کسی امکین اراده
آن نداده اند ظاهر البطلانست و نقل راوی در حدیث از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله قد کثرت علی الکذابة دلیل است بر وقوع آن زیرا که کلام مذکور
خالی از آن نیست که کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله هست یا نه و بر هر تقدیر
مطلوب حاصلست دلیل دیگر بر مطلب مذکور وجود بعض احادیث است
که مضامین ایشان منافی یکدیگرست چنانچه جمع میان ایشان بهیچ وجه ممکن
نیست و بیقین معلومست که بعضی از آن ناسخ بعضی نیستند و بالجمله وضع

احادیث بواسطه قرب ملوک که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درین
حدیث اشارت بآن کرده اند که غیاث بن ابراهیم بمجلس مهدی عباسی
داخل شد و چون مهدی را محبت و میل بسیار بلعب کبوتر بوده بطور
خوش آید او گفت پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله فرموده است
لَا سَبَقَ اِلَّا فِی خُفٍّ اَوْ حَافِرٍ اَوْ نَصْلٍ او جناح و حال آنکه چنانچه در
شرح حدیث ثبت مهدی الحاق او خوشش افتاده فرمود که ده هزار
درهم در وجه انعام او برسانند و چون از مجلس مذکور رخصت انصراف یافته
برآمد مهدی بفراست دریافت که حال چیست گفت اَشْهَدُ اَنَّ قَفَاهُ قَفَا كَذَّابٍ
عَلَی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله یعنی گواهی میدهم که قفای او قفای کسیست که
بر رسول خدای صلوات الله علیه و آله دروغ بسته است هرگز پیغمبر صلوات الله
علیه و آله نگفته است که او جناح نه تا فش این مرد خواست که بما نزدیکی
نماید خوش آمدی در کار ما کرده و در حال فرمود که کبوتر از ذبح کردند
و گفت من او را برین عمل واداشتم یعنی سببی که از من بلعب کبوتر ظاهر بود
او را برین الحاق داشت و بعضی از زنادقه حدیث بسیاری وضع کرده
اند و همچنین غلاة و خوارج چنانچه از بعض ایشان روایت کرده اند که
بعد از آنکه از گمراهی نفاق خود برگشته هدایت یافته بودند گفتند بمردم که نظر
کنید باین احادیث و بخاطر آرید که از که فرا میگیرید زیرا که ما که چنین
بودیم که هرگاه رائی می پسندیدیم از برای رواج آن حدیث بسیاری

وضع میکردیم که مطابق واقع نبود و بعض علما مثل حسن بن محمد صغانی که در
علم لغت امام وقت بوده و تصانیف بسیار در هر علم دارد و غیر او
از امثال او چند کتاب در بیان احادیث موضوعه ترتیب داده اند و از
آنجمله این احادیث را شمرده که اَلسَّعِیدُ مَنْ وُعِظَ بِغَیْرِهِ سعادتمند کسیست
که بغیر خود پندیاب شده باشد و از مشاهده اخلاق و احوال او پند خود
حاصل کرده باین معنی که آنچه از افعال و اخلاق او بنظر عقلش خوش آمده باشد
خود را بآن متخلق و متصف ساخته باشد و آنچه خوش نیامده باشد اجتناب
و احتراز از آن را لازم شناخته **مترجم گوید** اگر اندک آگاهی باشد
مشاهده خود نیز درین باب کفافت و احتیاج بغیر خود نیست چنانچه
از آن خبر میدهد حدیثی که منسوبست بامیر المؤمنین علیه السلام که اُنْظُرْ
وَجْهَكَ فِی الْمِرْآةِ فَاِنْ كَانَ حَسَنًا فَافْعَلْ مَا یُنَاسِبُهُ
وَ اِنْ كَانَ قَبِیحًا فَلَا تَجْمَعْ بَیْنَ الْقَبِیحَیْنِ یعنی نظر کن در آئینه
اگر روی نیکوست و اگر زشت باشد میان دو زشتی که روی زشت
و فعل زشت باشد جمع مکن زشتی روی را بنکوئی کردار مجبور سازد اَلشَّقِیُّ مَنْ
شَقِیَ فِی بَطْنِ اُمِّهِ بدبخت و بی سعادت کسیست که در شکم مادر بدبخت
و بی سعادت باشد کنایه از آنکه کسی که بدبخت و بی سعادتست در ازل
خلقت او بر او چنین مقدرست و از ابتداء خلقت آثار آن از و بظهور
میرسد اَلْجَنَّةُ دَارُ الْاَسْخِیَاءِ بهشت خانه ارباب سخاوت

وکرمست کنایه از آنکه سخاوت و کرم و بذل مال بوجوه خیر بیشتر از
اعمال حسنه دیگر باعث دخول بهشت میشود طاعة النساء ندامة
نیکوی بود طاعت زنان در کارها باعث ندامت و پشیمانیست و این
کنایه از آنکه در باب ایشان میباید مصداق حدیث شاوروهن
وخالفوهن بعمل آید تا پشیمانی دست ندهد دفن البنات من المکرمات
دفن کردن و در زیر خاک گذاشتن دختران خود از امور گرامی داشته شده است
نزد عقل اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه طلب کنید و بجوئید خیر و نیکی را
نزد خوبرویان گفته اند روی نیکو دلیل نیکو خوی است لا هم الا هم الدین ولا وجع الا وجع
العین نیست اندوهی مگر اندوه قرض و نیست دردی سوا درد چشم
کنایه از آنکه صعوبت اندوه قرض و شدت درد چشم بمرتبه ایست که
المها و دردهای دیگر در جنب آن هیچ مینماید الموت کفارة لکل مسلم
مرگ کفاره است مر گناه هر مسلمان را یعنی کسی که بزیور اسلام متحلیست
می باید غم گناه نداشته باشد که الم مردن او که او را از آن گریزی نیست
کفاره گناهان او خواهد شد التجار هم الفجار یعنی بدرستی که سوداگران همه فاجراند
وفاجر معنی بدکار و دروغگو هر دو آمده است و هر دو معنی مناسب
مقامست نهایتش شاید معنی ثانی انسب باشد والله اعلم و صنعانی
مذکور که منسوب بصغانیان که دیهی بزرگیست از ولایت ماوراء النهر
در کتاب در الملتقط که از مصنفات اوست ذکر کرده است که از

جمله احادیث موضوعه احادیثیست که بعضی گمان برده اند که پیغمبر صلوات الله
علیه و آله در شان ابی بکر انها را گفته است مثل ان الله یتجلی للخلائق یوم القیمة
عامة و یتجلی لک یا ابا بکر خاصة یعنی بدرستی که حضرت عزت جلوه میدهد خود را
روز قیامت بر جمیع خلائق بعموم و جلوه میکند بر تو ای ابا بکر بخصوص و حدیث
جبرئیل ان الله تعالی لما خلق الارواح اختار روح ابی بکر
من بین الارواح یعنی جبرئیل گفت بمن بدرستی که چون حضرت عزت
خلق ارواح میکرد روح ابی بکر را از میان ارواح برگزید و امثال این
احادیث بسیار که در شان ابا بکر نقل کرده اند بعد از آن صغانی
میگوید که من با آنکه نسبت میدهم بعمر و از نسل اویم میگویم در باب
او آنچه حق است بواسطه آنکه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده
اند قولوا الحق ولو علی انفسکم والوالدین والاقربین یعنی بگوئید راست و حق را
پنهان مکنید و اگر چه ضرر آن بنفسهای شما و پدر و مادر شما و اقارب شما
عاید باشد پس میگویم از جمله موضوعات آنست که روایت کرده اند از عمر که پیغمبر
صلوات الله علیه و آله که آن حضرت فرموده اند اول من یعطی کتابه بیمینه
عمر بن الخطاب وله شعاع کشعاع الشمس قیل فاین ابو بکر قال سرقته الملائکة
یعنی اول کسی که روز قیامت نامه اعمال او را بدست راست او دهند عمر بن خطاب
خواهد بود و او را درخشندگی خواهد بود آن روز مثل درخشندگی آفتاب
گفتند پس ابو بکر کجا خواهد بود فرمودند ملائکه او را دزدیده خواهند بود

از غایت میل خاطر که باو داشته باشند و از جمله موضوعات اینست
که من سبّ ابابکر و عمر قتل و من سبّ عثمان و علیاً جُلِد یعنی کسی که دشنام دهد
و ناسزا گوید ابابکر و عمر را مستوجب قتلست و کسی که دشنام دهد و ناسزا
گوید عثمان و علی را مستوجب قتلست حدّ و امثال این احادیث بسیار
که در باب عمر وضع کرده اند و از جمله موضوعات است زُر غبّاً تزدد حبّاً یعنی
زیارت کنید و ببینید یکدیگر را یکروز در میان که زیارت برین وجه باعث
ازدیاد محبتست کنایه از آنکه هر روز نباید دید النظر الی الخضرة یزید
فی البصر یعنی دیدن سبزه زیاده میکند نور چشم را من قاد اعمی اربعین
خطوة غفر الله له یعنی هر کس چهل قدم کوری را براه ببرد می آمرزد خدای
تعالی او را العلم علمان علم الادیان و علم الابدان یعنی علمی که علمیت او می شاید
منحصرست در دو علم علم ادیان که عبارت از فقه و تفسیر و حدیث و کلام
باشد و علم ابدان که مراد از آن علم طب است علماً و عملاً تا اینجا از جمله کلام
صغانی بود بطریق انتخاب و نقلست که در ولایت هندوستان بعد از
ششصد سال از هجرت پیغمبر صلوات الله علیه و اله مردی پیدا شده
بود نام او بابا رتن و دعوی میکرد که من از اصحاب رسولم صلوات الله
علیه و اله که تا امروز مانده ام و جمعی از اباطیل هند تصدیق دعوی او کرده
بودند و او احادیث بسیاری وضع کرده است و می گفته است
من اینها را از پیغمبر صلوات علیه و اله شنیده ام و صاحب قاموس

که مجد و ابن یعقوب فیروزآبادی باشد میگوید من آن احادیث را از اصحاب
اصحاب او شنیده ام و ذهبی کتابی تصنیف کرده است در اثبات کذب
احادیث مذکوره و آنرا کسر وثن بابا رتن نام کرده است و در اثبات
کذب احادیث مذکوره آنرا کسر وثن بابا رتن نام کرده و بالجمله احادیث
موضوعه زیاده برآنست که زبان بیان از عهده تعداد آن برتواند آمد
انجام باید دانست که آنچه این حدیث متضمن آنست که حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه و اله تعلیم کردند حضرت امیر المؤمنین را علیه السلم آنچه شده است و آنچه
خواهد شد ممکن است که محمول شود بر احکام شرعی و مسائلی که واقع شده است
و مسائلی که واقع خواهد شد و میتواند بود که محمول بر بعض علوم غیب شود
که حضرت عزت جلّ ذکره رسول خود را صلی الله علیه و اله بران اطلاع داده
بود و چه هر رستی که اصحاب سیر و تواریخ از سنی و شیعه نقل کرده اند که امیر المؤمنین
علیه السلام از اکثر مغیبات خبر میداد مثل آنکه وقتی که طلحه و زبیر از آنحضرت
اذن خواستند که بقصد عمره او روند و متوجه حرم الهی شوند فرمودند والله
ما یریدان العمرة ولکن یریدان البصرة وان الله تعالی لیسرّ و کیدهما و نظفرنی
بهما یعنی بخدا قسم که ایشان اراده ندارند که بصره رفته در مقام فتنه انگیزی
و فساد شوند بدرستی که حضرت عزت تعالی عنقریب بر خواهد گردانید
کید و مکر ایشان را بر ایشان و ظفر خواهد داد مرا بر ایشان و مثل اخبار آنحضرت
بر عدم عبور خوارج نهروان از نهر و فرمودن که کیف یعبرون و نه

عمره ندارند بلکه اراده

وقد اخبرنی رسول الله صلی الله علیه وآله ان مصرعهم دونه
یعنی چگونه توانند بود که عبور کرده باشند از نهر و حال آنکه حضرت مقدسه
نبوی صلوات الله علیه و آله خبر داده اند که محل در افتادن ایشان
بر خاک فنا که کنایه از مکان کشته شدن ایشان باشد این جانب نهر خواهد
بود و مثل خبر دادن آن حضرت بکشته شدن خود و قبل از وقوع آن به سه شب
چنانچه در آن سه شب زیاده بر مقداری که سد رمقی توانند کرد غذا تناول
نفرمودند و گفتند القی الله خمیصا یعنی ملاقات میکنیم با خدای خود
در حالتی که گرسنه ام و مثل اخبار حضرت کمیل زیاد را باینکه حجاج بن
یوسف قصد او خواهد کرد و آخر چنان شد و مثل خبر دادن ایشان وقتی
که بجانب صفین متوجه بودند چون بزمین کربلا رسیدند بشهادت حضرت امام
حسین علیه السلام در آن زمین و مثل خبر دادن آن حضرت بزوال دولت
بنی عباس بدست ترکان و غیر اینها از آنچه در کتب سیر و تواریخ
مذکور است و در السنه و افواه مشهور و در کثیری از اخبار وارد است
که پیغمبر صلوات الله علیه و آله املا میکردند و تقریر میفرمودند و حضرت
امیر می نوشتند کتاب جامع را که علم آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد تا روز
قیامت در آن ثبت بود و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب
کافی از امام جعفر صادق علیه السلام احادیث بسیار نقل کرده است
مشعر بر آنکه کتابهای مذکور نزد آن حضرت علیه السلام بود و بعد از

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یک یک از اولاد امجاد ایشان که بمرتبه
امامت و عصمت فائز بودند صلوات الله علیهم انتقال می یافت از یکدیگر
بمیراث می بردند تا بصاحب الامر علیه و علیهم السلام رسید و میر سید شریف
در شرح مواقف در مبحث تعلق علم واحد بدو معلوم کلامی ایراد کرده است
که ترجمه اش اینست جفر و جامع دو کتابند منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام که
بطریق علم حروف جمیع حوادث روزگار را تا انقراض عالم در آنها ثبت نموده
و امامان معروف از اولاد آن حضرت همه علم آنها حاصل بوده و از روی
آنها حکم میکردند و از وقایع آینده خبر میدادند و در کتاب قبول عهدی که
امام رضا علیه السلام بمأمون عباسی نوشته است مذکور است که انک
قد عرفت من حقوقنا ما لم یعرفه آباؤک فقبلت منک عهدک الا ان الجفر والجامع
یدلان علی انه لا یتم یعنی بدرستی که تو ای مأمون دانسته از حقوقی که ما را
بر مردم است که حق امامت و ریاست باشد آنرا که پدران تو ندانسته بودند
پس قبول کردم من عهدی را که با من در میان داری لیکن جفر و جامع دلالت
دارند بر خلاف آن و خبر میدهند از آنکه این عهد باتمام نخواهد رسید و
در معرض نقض در خواهد آمد و بعضی از مشایخ مغرب زمین را بهره از علم حروف
هست که بمدد آن خبر از بعض وقایع عالم کون و فساد میدهند و نسبت آنرا بجفر میدهند
و نسبت جفر خود را با اهل بیت پیغمبر صلوات الله علیه و علیهم
و من نظمی دیده ام در شام که متضمن رمزی چند بود از احوال پادشاهان

مصر و شنیدم که آنرا از جفر و جامعه استخراج کرده اند و الله اعلم تا اینجا
ترجمه کلام میر سید شریف بود در شرح مواقف

حدیث بیست و دویم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی
که او گفت روایت کرده است مرا شیخ محمد بن محمد بن نعمان المفید در اثنای
ماه مبارک رمضان سال چهار صد و نه از هجرت که روایت کرده است
مرا محمد بن علی الصیرفی معروف بابن الزیات که روایت کرده است
مرا ابو علی محمد بن همام الاسکافی که از رجال ثقات و جلیل القدر است و ابو محمد هارون
بن موسی ازو نقل کرده است که پدر من بامام حسن عسکری نوشت که فرزند
من هرگز صحیح نمی ماند و درین وقت اهل مرا حملی بهم رسیده دعا کن در درگاه
احدیت که فرزندی من این حمل پسر باشد و صحیح بماند و امام علیه السلام
بر صدر رقعه هم بخط مبارک نوشتند که دعا کردم و حضرت عزت فرزند
نرینه صحیحی تو کرامت کرد و بعد از ان من بوجود آمدم و کتاب الانوار
فی تاریخ الائمة الاطهار از مصنفات اوست که روایت کرده است
مرا جعفر بن محمد بن مالک که اکثر علماء رجال ضعیفش دانسته اند و بعضی نسبت
وضع حدیث باو داده اما شیخ طوسی در رجال خود ثقه اش دانسته و
حکم بتوثیقش کرده والله اعلم که روایت کرده است مرا احمد بن سلامت
غنوی که روایت کرده است مرا محمد بن حسین عامری که روایت کرده است
مرا ابو معمر از ابو بکر بن عباس از مجیع العقیلی که گفت حدیث کرد مرا

حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام و گفت لَمّا حَضَرَتْ اَبِی الوَفاةُ
اَقْبَلَ یُوصِی فَقالَ هذا ما اَوْصی بِهِ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ اَخُو
مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَابْنُ عَمِّهِ وَصاحِبُهُ اَوَّلُ
وَصِیَّتی اَنّی اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلّا اللّهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُهُ اِخْتارَهُ
بِعِلْمِهِ وَارْتَضاهُ بِخِیَرَتِهِ وَاَنَّ اللّهَ باعِثُ مَنْ فِی القُبُورِ
وَسائِلُ النّاسِ عَنْ اَعْمالِهِمْ عالِمٌ بِما فِی الصُّدُورِ ثُمَّ اِنّی
اُوصِیکَ یا حَسَنُ وَکَفی بِکَ وَصِیّاً بِما اَوْصانی بِهِ
رَسُولُ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاِذا کانَ ذلِکَ یا بُنَیَّ فَالْزَمْ
بَیْتَکَ وَابْکِ عَلی خَطیئَتِکَ وَلا تَکُنِ الدُّنْیا اَکْبَرَ هَمِّکَ
وَاُوصِیکَ یا بُنَیَّ بِالصَّلوةِ عِنْدَ وَقْتِها وَالزَّکوةِ فی اَهْلِها عِنْدَ
مَحَلِّها وَالصَّمْتِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ وَالعَدْلِ فِی الرِّضا وَالغَضَبِ وَحُسْنِ
الجِوارِ وَاِکْرامِ الضَّیْفِ وَرَحْمَةِ المَجْهُودِ وَاَصْحابِ البَلاءِ وَصِلَةِ
الرَّحِمِ وَحُبِّ المَساکینِ وَمُجالَسَتِهِمْ وَالتَّواضُعِ فَاِنَّهُ مِنْ اَفْضَلِ
العِبادَةِ وَقَصْرِ الاَمَلِ وَذِکْرِ المَوْتِ وَالزُّهْدِ فَاِنَّکَ رَهینُ
مَوْتٍ وَغَرَضُ بَلاءٍ وَطَریحُ سُقْمٍ وَاُوصِیکَ بِخَشْیَةِ اللّهِ فی
سِرِّ اَمْرِکَ وَعَلانِیَتِکَ وَاَنْهاکَ عَنِ التَّسَرُّعِ فِی القَوْلِ وَالفِعْلِ
وَاِذا عَرَضَ شَیْءٌ مِنْ اَمْرِ الآخِرَةِ فَابْدَءْ بِهِ وَاِذا عَرَضَ شَیْءٌ مِنْ اَمْرِ
الدُّنْیا فَتَاَنَّهُ حَتّی تُصیبَ رُشْدَکَ فیهِ وَاِیّاکَ وَمَواضِعَ التُّهَمَةِ

وَالمجلس المظنون به السوء فان قرين السوء يغر جليسه
وكن لله يا بني عاملا وعن الخنا زجورا وبالمعروف
آمرا وعن المنكر ناهيا وواخ الاخوان في الله واحب
الصالح ودار الفاسق عن دينك وابغضه بقلبك وزايله
باعمالك لئلا تكون مثله واياك والجلوس في الطرقات
ودع المماراة ومجاراة من لا عقل له ولا علم واقتصد
يا بني في معيشتك واقتصد في عبادتك وعليك فيها
بالامر الدائم الذي تطيقه والزم الصمت تسلم وقدم
لنفسك تغنم وتعلم الخير تعلم وكن لله ذاكرا
على كل حال وارحم من اهلك الصغير ووقر
منهم الكبير ولا تاكلن طعاما حتى
تصدق قبل اكله وعليك بالصوم فانه
زكوة البدن وجنة لاهله وجاهد نفسك
واحذر جليسك واجتنب عدوك وعليك بمجالس الذكر
واكثر من الدعاء فاني لم آلك يا بني نصحا وهذا فراق بيني وبينك

شرح کلام بلاغت نظام در ضمن انجاز و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش
بینش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه چون مر مرا این وفات
نزدیک رسید روی بمن آورده در مقام وصیت شد پس گفت اینست

تعلم صح

آنچه وصیت میکند آن علی ابن ابی طالب برادر رسول خدای صلوات الله
علیه و آله و پسر عم و مصاحب آن سرور او را اول وصیت من آنست بدرستی
که من گواهی میدهم بآنکه نیست خدائی بغیر خدای پرستش و معبودی بحق سوای
یکتای بی همتا و بآنکه محمد رسول فرستاده اوست بر عالمیان که برگزیده است
او را بواسطه علم او و پسندیده است بر عالمیان که برگزیده است او را
او را از میان مردم بسبب دانش و آگاهی او و بآنکه خدای تعالی بر انگیزاننده
جمعیت که در قبرها آسوده اند و سوال کننده مردمست از اعمال
ایشان و داناست بآنچه در سینهها مرکوزست و در خاطرها منقوش پس
بدرستی که وصیت میکنم ترا ای حسن و کفافست مرا بس تو از وصیتی بآنچه وصیت
کرده است مرا آن رسول خدای صلوات الله علیه و آله پس چون آنچه واقع
شد نیست واقع شود و قضای من در رسد ای فرزند من ملازم خانه خود باش
و بر گناهی که از تو در وجود آمده بگری باید که بزرگترین غمهای تو غم دنیا نباشد
و وصیت میکنم ترا ای فرزند به برپای داشتن نماز در رسیدن اوقات
آن و ادا کردن زکوة بجمعی که مستحق آنند چون وقت آن در رسد و باختیار صمت
و خاموشی جائی که شبهه بوده باشد یعنی راست بدروغ و حق بباطل مشتبه
باشد و رعایت کردن بعدل و انصاف در حالت رضا و حال غضب و حسن
سلوک بهمسایگان و گرامی داشتن مهمانان و رحم آوردن بر ارباب تعب
و مشقت و جمعی که ببلا و محنتی گرفتار باشند و رعایت صله رحم و نیکی

ایشان و تواضع بسیار

باخویشان و دوست داشتن فقرا و مساکین و همنشینی با ایشان زیرا که تواضع
و فروتنی کردن با مردم بهترین عبادتهاست و کوتاه کردن امل و امید
و بیاد آوردن مرگ و ترک دادن دنیا که بدرستی که نفس تو مرهون مرگ
و نشانهٔ تیر بلاست و افتاده و خوار شده امراض و بیماریهایی
و همچنین وصیت میکنم ترا بترس الهی در سر و علانیه پنهان و آشکارا
و نهی میکنم ترا از شتاب کردن در قول و فعل و باید که چون امری از امور آخرت
ترا پیش آید زود بآن مبادرت نمائی و بوقت دیگر نیندازی و چون
بکاری از کارهای دنیا مبادرت باید نمود درنگ و در پیرامن آن تروّی
و صبر کنی تا رشد خود را در آن بیابی و دانی که اقدام بآن متضمن
ضرر دنیا و آخرت تو نیست و بر تو باد که از مواطن تهمت و مجالسی که
بدی در آن مظنون تو باشد احتراز نمائی که همنشین بد همیشه در مقام
فریب دادن و از راه بردن جلیس خود است و چنین باش ای فرزند
من که عمل تو خاص از برای خدا باشد و از فحش و سخنان قبیح مجتنب و محترز
باش و مردم را بمعروف و کردار نیک امر کننده باش و از منکر و امور
بد باز دارنده و علایت و نرمی کن با برادران خدای و دوست دار
مردم صالح را و مدارا کن با کسی که از دین تو بیگانه باشد و در دل
با و دشمن باش و در اعمال کردار با او مباین باش تا مثل او نباشی و بر تو باد
که در میان ابهها و محل عبور مردم ننشینی و واگذاری مجادله و ستیزه

کردن با او مکالمه بسیار نمائی با کسی که از حلیهٔ عقل و علم عاری باشد و میانه
گزین باش در معیشت یعنی چنان کن که از امساک و تنگ گیری بگذرد و بحد
اسراف و تبذیر نرسد **نظم**

براندازه کن بر اندازه خویش / که باشد میانه نه اندک نه بیش
نه بذلی که طوفان برآرد زمال / نه صرفی که سختی در آرد بحال

و میانه گزین باش در عبادت خود
یعنی در تقلیل آن آن قدر بکوش که در آن کاهل نمائی و در اکثار آن بیاری
آن قدر را اهتمام نداشته باش که طبع تو از آن کلال گیرد و رغبت تو
بآن بزوال پذیرد و بر تو باد در عبادت بامری که همیشه طاقت آن داشته
باشی و لازم ساز بر خود خاموشی را تا از هر خطری سلامت مانی و از
پیش فرست خیری را از برای نفس خود تا غنیمت یابی و تعلیم کن خیر را تا عالم
باشی و مر خدای را یاد آرنده باش در هر حال و رحم آر از اهل و عشیرت
خود بر کوچکان و حرمت دار بزرگ و گرامی دار پیران ایشان را و طعامی
تناول مکن تا پیش از خوردن آن چیزی تصدق کنی و بر تو باد که بروزه
داشتن مبادرت نمائی که روزه زکوة بدن است و سپریست مباشر
خود را از آتش دوزخ و با نفس خود جهاد کن و از همنشین خود در حذر باش
و از اختلاط دشمن خود احتراز و اجتناب نمایی و بر تو باد که بمجالس
ذکر حاضر شده باشی و بدعای بسیار اقدام نمایی که بدرستی که من باز
نداشتم از تو نصیحت را و اینست جدائی میان من و تو بینش دوم

و از قضاه بخبره خبر و خبره بخای نقطه دار مضموم و بای یکنقطه ساکنه
مرادف علم است و هر دو بیک معنی اند و این جمله بمنزله تاکید جمله ما قبل است
فاذا کان ذلک درینمقام اشارتست بحلول اجل و وقت وصول
رحلت آنحضرت و کان یاتنا ات که بی خبر تمامست عند محلها محل بکسر حا
و ضمیر مجرور راجعست بزکاة یعنی نزد فرا رسیدن وقت زکوه و مراد
بآن انقضای سالست در زر طلا و نقره و حیوانات و سال زکوه در مذهب
امامیه یازده ماهست زیرا که بعد از گذشتن یازده ماه تمام بر مالک
بودن قدر نصاب از اجناس مذکوره و شروع در ماه دوازدهم زکوة
بر آن واجب میشود و حسن الجوار از پیغمبر صلوات الله علیه و آله مرویست
که ما زال جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه یعنی همیشه جبرئیل وصیت
میکرد مرا در باب همسایه و حسن سلوک با او تا آنکه گمان بردم که عنقریب او را
وارث مال نیز خواهد ساخت و درین باب احادیث بسیار واردست
و باید دانست که حسن سلوک با همسایه منحصر در رفع آزار خود از ایشان
نیست بلکه تحمل آزار ایشان نیز می باید بود و از جمله حسن سلوک با همسایه
آنست که در سلام با او پیشی گیرند و در بیماری بعیادت و پرسش او
قیام نمایند و چون او را مصیبتی پیش آید تعزیت دهند و چون فرح
و مسرتی روی نماید تهنیت گویند و اگر زلت و تقصیری در اختلاط
و آشنائیها از جانب او واقع شود درگذرانند و در مقام اطلاع

بر معایب و عورات او نباشند و در بعضی چیزها که او را بآن احتیاج افتد
با او مضایقه ننمایند مثل آنکه خواهد سر چوبی بر دیوار خانه آنکس گذارد
یا ناودانی رو بخانه آنکس نصب نماید که شرعا او را رسید و آنچه مانند
این باشد و اکرام الضیف در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
روایت شده است که من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه
یعنی کسی که ایمان آورده باشد بخدا و روز قیامت باید که گرامی دارد
مهمان خود را و امثال این درین باب احادیث بسیار واردست
و از جمله اموری که گرامی داشتن مهمان در ضمن آن متحقق است زود
حاضر ساختن طعامست که انتظار بسیار نبرد و شگفته رویی و بشاشت
نمودن با او که فهم دلگرانی نیز بان از صحبت خود ننماید و سخنان نیکو گفتن
با او در وقت طعام خوردن و مشایعت و همراهی نمودن با او هنگام
رفتن تا در دروازه خانه و رعایت امثال این امور که مبتنی بر تواضع و تعظیم
باشد و از جمله اموری که درین باب شمرده اند حاضر ساختن میوه است
نزد او قبل از طعام بواسطه آنکه بطب موافقتر است و از پیشتر چنانکه
گفته اند حضرت عزت بواسطه تنبیه باین معنی در کلام مجید فاکهه را بر طعام
مقدم آورده است که و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون و رحمة و الجهد
رحمت یعنی مهربانی کردن و مایل ساختن دلست و جهد بفتح جیم و ضم جیم
بمعنی تعب و مشقت قال فی القاموس الجهد و یضم المشقة یعنی مهربانی

کردن و رحم آوردن بر کسی که بتعب و مشقت گرفتار باشد و حب المساکین
و مجالستهم روایت شده است از امام السبط و العلی امام حسن ع
که روزی در مدینه طیبه براهی سواره عبور میفرمود دید که جماعتی از مساکین
نشسته اند و خشکپاره بجوزدن آن مشغولند پس بر ایشان سلام کرد
ایشان گفتند خوش باشد ای فرزند رسول خدای فرود آی اگر با ما غذای
تناول میکنی پس امام علیه السلام فرود آمد و با ایشان بر روی زمین نشست
و در خوردن آن خشکپاره با ایشان موافقت نمود تا از اکل آن فارغ
شدند پس برخاست و سوار شد و همچنین مرویست که آنحضرت علیه السلام
مرور کردند روزی بر جماعتی که بمرض جذام گرفتار بودند و با هم نشسته
اکلی در میان داشتند و امام علیه السلام آن روز روزه بودند ایشان
گفتند غذائی حاضرست اگر شما را رغبت بآن می افتد حضرت فرمودند
من روزه دارم باز بخاطر مبارک آوردند که مبادا حرف مذکور
باعث شکست خاطر ایشان باشد و برین محمل کنند که حضرت
از ایشان مجتنب است فرمودند که امشب مهمان منید بیائید تا با شما افطار
نمائیم پس ایشان وقت شام استعداد یافتند و حضرت با ایشان بر یک سفره
طعام تناول کردند بنا بر جبر خاطر ایشان و بعضی اینمعنی را از امام زین العابدین
علیه السلام روایت کرده اند و الله اعلم و قصر الامل در حدیث واردست
که اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء و اذا امسیت فلا تحدث

نفسک بالصباح و خذ من حیوتک لموتک و من صحتک لسقمک فانک لا تدری ما اسمک
غدا یعنی چون صباح بر تو بگذرد با نفس خود حکایت شام مکن و چون شام
کنی در فکر صباح مباش و در حال حیوة بواسطه موت خود ذخیره بردار
و در وقت صحت فکر اوان مرض بکن که تو نمیدانی فردا چه نام خواهی
داشت یعنی در سلک مردها انتظام خواهی داشت یا در شمار مردها در
خواهی آمد ترا تندرست خواهند گفت یا بیمار خواهند نامید و می تواند بود که
مراد بفردا فردای قیامت باشد یعنی نمیدانی که فردای قیامت کردار نیک
ترا مرتبه قبول داده ترا سعید خواهند نامید یا بشامت افعال زشت بدکرداری
در جرگه اشقیا در آمده نام ترا شقی خواهند گذاشت و از امیر المومنین علیه السلام
نقلست که آنحضرت فرموده اند انما اخاف علیکم اثنین اتباع الهوی و طول
الامل اما اتباع الهوی فانه یصد عن الحق و اما طول الامل فانه ینسی الاخرة یعنی
بدرستی که بر شما نمیترسم مگر از دو چیز متابعت هوای نفس که فرمان برداری اوست
در اعمال و افعال و طول امل که عبارت از درازی آرزو و امیدست اما از متابعت
هوای نفس بواسطه آنکه مانع می آید شما را از تبعیت و فرمان برداری حق که
ع یک خانه دو مهمان نگنجد و اما از طول امل بجهت آنکه فراموش میسازد
از خاطر شما آخرت را و فکر آنرا از یاد شما می برد و روایت شده است از اسامه
بن زید که کنیزکی خرید بصد دینار زر طلا بموعد یکماه چون این خبر بسمع مقدس
نبوی رسید فرمودند الا تعجبون من اسامة المشتری الی شهر ان اسامة لطویل

یعنی آیا تعجب نمیکنید از فعل اسامه که بموعد یکماه چیزی میخرد و بدرستی که اسامه
بطول امل گرفتارست و باید دانست که سبب طول امل منیت یکی دوستی
دنیا و میل بزخارف و لذات آن زیرا که چون انسان را موانست و الفت
بدنیا و لذات او بهم رسید مفارقت و جدائی و بر و گران می آید و همیشگی
آن در نظر او شیرین میشود و پس خود را از فکر مرگ و خیال مردن که سبب
جدائی وست از دنیا دور میدارد دیگر جهت آنکه چون دوستی چیزی در
دل کسی جا کرد فکر امری را که سبب زوال آنست بخاطر راه نمیدهد پس همیشه
در فکر بقا و دوام دنیاست و همگی اوقات و صرف آرزوی بهم رسیدن
مایحتاج زندگانی میشود مثل اهل و مال و اسباب و ادوات و آنچه از آن
قبیل باشد چنانچه فکر او مستغرق آن میشود و امری که بخاطر او نمیرسد مرگست
و اگر بر سبیل ندرت بخاطر او خطور کند که می باید مرد و توبه و انابت پیش
می باید گرفت و بعض اعمال آخرت نیز مشغول میباید شد چون قرار بقا و دوام
بخود داده است بتاخیر می اندازد آنرا از روزی بروزی و از ماهی
بماهی و از سالی بسالی و میگوید چون اوان جوانی بگذرد و بسن کهولت
برسم در آن مقام خواهم شد و چون توفیق وصول باین سن یافت میگوید
که چون سن شیخوخت و اوان پیری رسم و چون بآن نیز رسید میگوید تا فلان
عمارت باتمام رسد و چون این نیز شد میگوید تا فلان فرزند خود را
داماد کنم و از فلان سفر مراجعت نمایم و همچنین توبه و تدارک مافات

را از ماهی بماهی می اندازد و از سال بسالی حواله مینماید و هرگاه از
شغلی که باعتقاد او مانع آنست فارغ شد شغل دیگر او را پیش می آید
بلکه شغلها تا آنکه یکبار می بیند که رایت اجل در رسید و میباید مرد و
وقت هیچ کار نمانده و او از همه غافل بوده و اصلا استعدادی
از برای آن نکرده که بسهولت ترک آن تواند در او و چیزی که با او می ماند حسرت
و ندامت بسیارست در آخرت که چرا بر آن وجه سلوک داشته است
و ذلک هو الخسران المبین نعوذ بالله منه فانک رهین موت رهین فعیل بمعنی
مفعولست یعنی مرهون کنایه از آنکه چنانچه مرهون مال را امانت که
چند روزی بتصرف مرتهن داده است و چون حلول اجل شد و مدت
امانت بسر رسید باز بتصرف او در می آید انسان نیز مال مرگست که
چند روزی او را مرهون حیات مستعار ساخته است و عنقریب
اجل موعود و مدتی که بر آن مقرر شده منقضی خواهد شد و فک امانت
مذکور شده باز بتصرف او در خواهد آمد و غرض بلا غرض بفتحتین و ضاد نقطه دار
یعنی هدف و نشانه تیرست که غرض بلا یعنی هدف و نشانه سهام بلا باشد
و طریح سقم طریح نیز فعیل بمعنی مفعولست که بمعنی مطروح باشد کنایه از آنکه
چنانچه مطروح و افتاده مثل کسی ذلیل و خوار او می باشد چنانچه تاب
قدرت و تمکن خود را از و می باید انسان نیز خوار و ذلیل سقم و بیمارست
که هر نحو تصرفی که میخواهد در ملک بدن او میکند زیرا که بدن انسان ترکیب

یافته است از اجزائی که منضد یکدیگرند و تلاش جدا شدن از هم و از ندو مستعد
ورود اسقام و امراض است سُقم بفتح سین و قاف و بضم سین و سکون
قاف هر دو آمده است مانند حَزَن و حُزن او خشیتک بخشیة آنکه خواجه
نصیر طوسی قدس سره العزیز در بعضی از مولفات خود کلامی را ذکر کرده
که حاصل ترجمه اش این است که خوف و خشیت اگرچه در لغت هر دو بیک معنی
اند اما صوفیه و ارباب قلوب میان ایشان فرقی کرده اند و ایشان را
غیر هم میدانند و گفته اند خوف عبارت از متالم شدن نفس است از
عقابی که انتظار آن داشته باشد بسبب گناهانی که میداند که از و
در وجود آمده است و تقصیری که در قیام بطاعات و عبادات از وی واقع
شده و آن اکثر خلایق را حاصل است اگرچه نسبت بهر کس مراتب آن متفاوت
و نهایت اختلاف دارد و اعلی مراتب آن میسر نیست مگر جمعی قلیل را
و خشیت عبارت از حالتی است که نزد دریافت عظمت کبریای الهی
و قرار گرفتن هیبت او در خاطر و ترس بسیار از وقوع امری که مانع لقای او
باشد نفس را بهم میرسد و این حالت حاصل نیست مگر کسی را که اطلاع یافته باشد
بر مرتبه جلال عظمت و لذت قرب حضرت او را چشیده باشد و از این جهت
که حضرت عزت در کلام مجید فرماید که اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ پس
خشیت خوف خاصی باشد نه مطلق خوف و گاه هست که اطلاق خوف
نیز بر آن بکنند انتهی ترجمة کلامه و مراد بخشیت بر علانیة که در این حدیث وارد

ظاهر ساختن آثار و علامات آنست در افعال و صفات خود مثل بسیاری
گریه و سوزش و گداز و همیشه و مداومت طاعات و عبادات و
قلع و قمع شهوات از صفحه خاطر بحدی که جمیع آنها مکروه طبیعت گردد و چنانچه
طعم عسل بمذاق کسی که داند زهری در آن ممزوج است مکروه میشود و هرگاه جمیع
شهوات و لذات بآتش خوف الهی سوخته شد بالضروره دل را تذلل
و خشوع و انکساری که مطلوبست بهم میرسد و صفات مذمومه مثل حقد و حسد
و کبر و امثال آن از و زایل میشود و همگی همت او مصروف فکر خطر عاقبت و مآل
میشود و پس پاس و مینهد بخاطر خود غیر خدا و شغل و کار او منحصر میشود در مراقبت
با حق و محاسبه با نفس و مجاهده کردن با او و چنانچه از پیش رفت و احتراز و اجتناب
تمام از ضایع گذاشتن انفاس عمر و اوقات زندگانی و اما خوفی که هیچ یک
از آثار مذکوره بر آن مترتب نباشد و این علامات از آن بظهور نرسد
صلاحیت آن ندارد که اسم خوف بر آن اطلاق کنند بلکه آن نیست مگر حدیث
نفس و حکایت دل و از این جهت است که بعضی از ارباب عرفان گفته اند و اذا قیل
لک هل تخاف الله فاسکت عن الجواب فانک ان قلت لا کفرت و ان قلت
نعم کذبت یعنی چون از تو پرسند که از خدای میترسی ساکت شو اگر گویی نه کافر
میشوی و اگر گویی آری کاذب خواهی بود و انها کف عن التسرع فی القول و الفعل
مراد بتسرع در قول و فعل شتاب کردن بر سر آن رفتن است بی آنکه تامل و تدبیر
در آن واقع شود و هاء ثانیه های ثانیه های سکت است که در وقت انقطاع کلام

چراکه

در آخر کلمه در می آورند و می تواند بود که از باب حذف و ایصال باشد و کلام
درین تقدیر باشد که فقاتن فیه که فی حرف جر را حذف کرده باشند
و متصل ساخته باشند ها را بعض مواطن التهمة تهمت بتحریک هاست و بسکون
قال فی القاموس اتّهمه کافتعله أدخل علیه التهمة کهمزة ای ما یتّهم علیه و در اصل
وُهَمه بوده که واو قلب بتا شده است تا یغرّ جلیسه یغر مشتق از غر یعنی خدعه و فریب
و در انداختن بباطل است قال فی القاموس غرّه غروراً فهو مغرور
خدعه و اطمعه بالباطل و حاصل معنی در ضمن ترجمه اول مذکور شد و کن [illegible]
عاملاً لله تقدیم ظرف درین فقره بواسطه افاده حصر است یعنی می باید عمل تو باشد
مگر از برای خدا تحصیل رضا او بی شایبه غرض دیگر حتی آنکه فایز شدن بثواب
و خلاصی از عقاب نیز در آن منظور نباشد چنانچه حضرت امیر المؤمنین فرموده
اند واللّه ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة
فعبدتک یعنی بخدا قسم که من عبادت نکردم ترا بواسطه ترسی از دوزخ تو
داشتم و نه بواسطه طمعی که در بهشت تو آوردم ولیکن ترا بواسطه سزاوار یعنی
اهل آن یافتم که عبادت تو کنند پس بعبادت تو قیام نمودم و این
مرتبه ایست بس بلند و پایه ایست بس رفیع و اگر این کلام را برین معنی حمل کردیم بواسطه
آنست که باقی مراتب اخلاص ظاهرتر از آنست که احتیاج بوصیت آن باشد
و درین باب بیش ازین شنیده خواهد شد در شرح حدیث سی و ششم ان شاء الله
تعالی و عن الخنا زجور الخنا یعنی فحش و بیهوده گوییست و زجور صیغه فعول است

یعنی فاعل

بمعنی فاعل یعنی باید که زاجر باشی فحش و از گفتن آن مانع آیی خود را و غیر خود را
و راع الاخوان فی الله راع بجای منقوط ماخوذ از مراعات بمعنی برعایت و ملاحظت
گرفتن و در مقابل تشدد و سخت گیری زایله اعمالک مزایله بمعنی مباینت
یعنی باید که اعمال تو مباین و مخالف باشد با اعمال او و دع المماراة و المجاراة
لمن لا عقل له مماراة بمعنی خصومت و ستیزه کردن است و مجاراة با کسی سخن
راندن و اقتصد ایّها النبی فی معیشتک و اقتصد فی عبادتک اقتصاد بمعنی میانه
گزیدن و توسط میان افراط و تفریط است که مراد باقتصاد در معیشت که این
فقره متضمن امر بآنست توسط میان اسراف و تبذیر و تنگ گیری
و تقتیر باشد و بعد درین قال نظم

فراخ و تنگی باندازه کن در آن چندان
که اوقات معاشت بدل شود بسبها / نه نیز ور بی امساک لا ابالی باش
چنانکه دامن همت کنی ز دست رها / چو سرو و قسم نکوهیده خصلتی آمد
بر بصیرت ارباب فضل و صدق صفا / پس اختیار توسط نما میان امور

بدان دلیل که خیر الامور اوسطها و مراد باقتصاد در عبادت اتیان بآنست
بنحو بر وجهی که بدن را مشقت و تعب زیاده از دست ندهد تا باعث نفرت
و عدم رغبت طبع بآن نشود روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرموده
اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله لامیر المؤمنین علیه السلام
یا علی ان هذا الدین متین فأوغل فیه برفق ولا تبغض الی نفسک

عبادة ربک بالبدن المنبت فی السیر یعنی المفرط فی السیر
لا ظهراً ابقی و لا ارضاً قطع فاعمل عمل من یرجو ان یموت هرماً
واحذر حذر من یتخوف ان یموت غداً گفت رسول خدای صلوات الله علیه و آله یا امیر المؤمنین
که ای علی بدرستی که این دینی که من بآن مبعوث شده ام دینیست متین و محکم پس
بآن در آی بنرمی و سهولت و دشمن مساز بر نفس خود عبادت خدای را
بدرستی که کسی که در سیر سرعت مینماید نه مرکبی را میگذارد که فگار نکند و نه
زمینی را قطع مینماید کنایه از آنکه اگر خواهد زمینی قطع شود و مسافتی را طی
نماید می باید بشتاب سیر نکند و بنرمی و آهستگی براه رود و پس باید
که قیام تو بعبادت و اعمال مثل قیام کسی باشد با آنکه امید آن داشته
باشد که بعد از آنکه بمرتبه پیری برسد خواهد مرد یعنی بشتاب و غلوی زیاده
در بسیاری آن مکن چنانچه کسی امیدوار دوام است و بتأنی و آهستگی بآن قیام می نماید
که ترس تو از خدای خود مثل ترس کسی باشد که گمان داشته باشد که فردا
خواهد مرد یعنی بامید آنکه بعد ازین توبه و تدارک خواهی کرد مرتکب مناهی
مشو و تعویق و تسویف در عبادت موظف منمای که بر عمر اعتمادی
نیست و الزم الصمت تسلم یعنی خاموشی را بر خود لازم ساز تا سلامت
مانی از آفات زبان و گناهانی که از زبان ناشی میشود و آن بسیارست
زیرا که نیست هیچ موجودی و معدومی و خالقی و مخلوقی و معلومی و موهومی
که زبان او را در نیابد و متعرض او نشود بنفی یا اثبات و این خاصیت هیچ

عضو

عضو دیگر از اعضای انسان را حاصل نیست بواسطه آنکه ادراک چشم نمیرسد
مگر بالوان و اضواء و گوش درنمی یابد غیر از آوازها و اصوات را و دست نمیرسد
مگر باجسام و زبان را میدان فراخست و او را در هر خیر و شری مدخل هست
چنانچه روایت شده است از معاذ بن جبل که گفت گفتم ای رسول خدای آیا با آنچه
میگوییم روز قیامت مؤاخذ خواهیم بود و ما را بر سخنی که از ما صادر شود عقاب
خواهند کرد حضرت فرمود ثکلتک امک و هل یکب الناس فی النار علی
مناخرهم الا حصائد السنتهم یعنی مادر برای تو گریه کناد آیا مردم را بروی در
اندازد بآتش دوزخ چیزی سوای آنچه از زبان ایشان در وجود می آید و نیز روایت
شده است از آنحضرت صلوات الله علیه و آله که من کان یؤمن بالله و الیوم
الآخر فلیقل خیراً او لیسکت یعنی هر کس ایمان آورده است بخدای تعالی
و روز قیامت باید که بگوید آنچه متضمن خیرست یا ساکت شود کنایه از آنکه
بغیر آنچه متضمن خیر او و دیگران باشد تکلم نماید که در تکلم خطرهاست و دیگر احادیث
درین باب بسیار وارد است که ذکر آن موجب تطویل است فانی لم آلک نصحا یعنی
آلو در اصل بمعنی تقصیرست لیکن بسیار است که تضمین منع در وی میشود و بآن
اعتبار متعدی میشود بدو مفعول چنانچه درینمقام شده زیرا که لم
آلک اینجا باینمعنی است که منعک و بار ا درینمقام بعض علما بحثی هست
که در شرحی که برحاشیه خطائی نوشته ایم ایراد آن شده کسی که اراده آن
داشته باشد بکتاب مذکور رجوع نماید و هذا فراق بینی و بینک می تواند بود

که بطریق اضافه مصدر بظرف خوانده شود چه در ظرف توسعها بسیست و
میتواند بود که فراق بتنوین خوانده شود که ظرف صفت او باشد و برین دو
وجه خوانده شده قوله تعالی هذا فراق بینی و بینک انجام باید دانست
که آنچه صدر این حدیث متضمن آنست یعنی قول حضرت که و اکتب علی خطیئتک
بحسب ظاهر موافقت ندارد بقواعد مذهب امامیه که قایل بعصمت ائمه
اثناعشر صلوات الله علیهم و مثل این عبارات که ظاهرش با آن مخالفت
در بعض ادعیه که از ائمه اطهار صلوات الله علیهم نقل آن بصحت رسیده
بسیار واقعست چنانچه روایت شده است از امام موسی کاظم علیه السلام
که در سجده شکر میفرموده اند رب عصیتک بلسانی و لو شئت و عزتک لاخرستنی
و عصیتک ببصری و لو شئت و عزتک لاکمهتنی و عصیتک بسمعی و لو شئت و
عزتک لاصممتنی یعنی بار خدایا عصیان تو کرده ام بزبان خود و اگر میخواستی
بعزت و بزرگی تو که هر آینه مرا گنگ میکردی عصیان تو نموده ام بچشم خود
و اگر مشیت تو بآن تعلق میگرفت بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا کور
میکردی عصیان تو نموده ام بگوش خود یعنی اموری که نبایست شنید
شنیده ام و اگر میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا کر میکردی که هیچ
چیز نتوانم شنید و در صحیفه کامله که منسوبست بامام الموحدین امام زین العابدین
علیه السلام ازین قبیل فقرات بسیار واقعست که اشعار بر صدور
عصیان صلوات الله علیهم دارد بلکه از حضرت مقدسه نبوی صلی الله
از ایشان دم

علیه و آله نیز حدیثی چند روایت شده است که بحسب ظاهر اشعار بر عدم عصمت
آن حضرت دارد از انجمله روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی در باب استغفار از کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که ان
رسول الله صلی الله علیه و آله کان یتوب الی الله عز و جل
کل یوم سبعین مرة یعنی بدرستیکه رسول خدای صلی الله علیه و آله
رجوع می نموده از معاصی کردار ناشایست بسوی خدای که عزیز است و بزرگ
هر روز هفتاد مرتبه و اهل سنت در کتب حدیث خود ذکر کرده اند که حضرت پیغمبر
صلوات الله علیه و آله فرموده اند که انی لاستغفر الله و اتوب الیه
فی الیوم اکثر من سبعین مرة یعنی بدرستی که من استغفار مینمایم
طلب آمرزش میکنم از خدای خود و رجوع میکنم بسوی او از معاصی در روزی
بیشتر از هفتاد مرتبه و امثال این روایات و عبارات در طرق سنی و
شیعه بسیار وارد است و بهتر جوابی که رفع این شبهه تواند کرد آنست
که بهاء الدین علی بن عیسی اربلی جامع کتاب کشف الغمه در کتاب مذکور
افاده آن کرده و آن آنست که انبیا و ائمه علیهم السلام بر وجهی مسلوک
میداشته اند که جمیع اوقات عمر ایشان مستغرق یاد خدا بوده است
چنانچه لمحه دلهای خود را از آن فارغ نمیداشته اند و خاطرهای ایشان
متعلق بملاء اعلی و مربوط بعالم بالا بوده و ایشان همیشه حق را در نظر
بصیرت خود داشته در مراقبت و مواصلت او بسر می برده اند

روایت

چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند اُعبُدِ الله کانّک تراه فان لم
تکن تراه فانه یراک یعنی بعبادت خدای قیام نمای چنانچه
گویا او را می بینی بدرستی که او ترا می بیند پس چون ازین مرتبهٔ رفیعه فرود
آمده مشغول بکار دیگر میشده اند از اموری که لازمهٔ زندگانیست مثل خوردن
غذا یا آشامیدن آبی یا مباشرت حلالی یا مثل آن امری از امور مباحه
آنرا پیش خود گناه بزرگی می شمرده اند و خطای عظیمی میدانسته و در حال
در مقام استغفار از آن در می آمده آمرزش آنرا از خدای خود میخواسته
اند نمی بینی که بعضی خدم و بندگان ارباب دنیا اگر در جائی که نظر صاحب ایشان
بر ایشان باشد و دانند که صاحب ایشان ایشانرا می بیند لمحهٔ باکل و شرب
یا بجماع مشغول شوند در نظر مردم گناهکار و مستحق ملامت می نمایند پس چه گمان
داری که کمال این در نسبت بصاحب همه صاحبان و مالک جمیع مالکان و توقع
یابد و باین اشارتست کلام حضرت علیه السلام که انّه لیغان علی قلبی وانّی
لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة و قول او علیه السلام که حسنات الابرار سیئات
المقربین این بود خلاصهٔ کلام صاحب کشف الغمه رحمه الله و قاضی بیضاوی
صاحب تفسیر انوار التنزیل در کتاب شرح مصابیح که هم از مصنفات اوست در
جائی که شرح حدیث پیغمبر صلوات الله علیه و آله که انّه لیغان علی قلبی و انّی
لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة مینماید گفته است که غین در لغت بمعنی غیم و استعمال
یافته و غان علی کذا بمعنی غطّا علیه است و ابو عبیده که از ائمه لغتست بر [illegible]

این حدیث را معنی گفته است بدرستی که در پوشید دل من چیزی را که می پوشید او را
و از اصمعی پرسیده است که از معنی این حدیث ازو سؤال کردند در جواب آن
سائل گفت در باب دل کسی روایت شده است این حدیث گفت در باب دل پیغمبر
صلوات الله علیه و آله اصمعی گفت اگر غیر دل پیغمبر صلوات الله علیه و آله می بود
در مقام تفسیر آن از برای تو در می آمدم فاما نمی گویم خدای خیر دهاد اصمعی را که
درین مقام سلوک طریق ادب نموده و در مقام تعظیم و بزرگ داشتن دلی
شده است که حضرت عزت جلّ ذکره آنرا موقع وحی منزل و تنزیل خود ساخته و
بدرستی که دریافت اینمعنی امر مرتبه ایست که راه رسیدن آن بر ارباب بیان و اصحاب
قال مسدود است و طریق وصول آن بجز اهل حقیقت از ارباب حال مفتوح و توضیح این
و بعبارت در آوردن آن نیست مگر چون مشایخ صوفیه که رازداران انجمن
قرب و آشنایان اسرار حق اند و ما نیز بنوری که از مشکاة هدایت ایشان مقتبس است
براه و در آمده میگوئیم که چون دل مبارک آن سرور که مستغرق دریای عرفان
بوده در صفا و ضیا بر جمیع دلها زیادتی داشته است و آن حضرت با آن حال تعیین
شده بود که قرار شرع و حکمت و بنای دین و سنت را تجدید دهد بر وجهی که متضمن
سهولت و آسانی نه عسرت و اشکال ناچار بود او را که از مرتبهٔ قرب و اتصال
بجانب بعضی رخصتهای الهی نزول نموده به بعضی حظوظ نفسانی التفات نماید
بالخیار رخاب خدا و در معرض امتحان آن در آمده بود و مکلف بآن شده از
آن احکامی که لازم بشریت پس هر گاه مرتکب چیزی از آن میشدند غباری از آن

بآینهٔ دل ایشان می‌نشست بواسطهٔ نهایت صفا و نورانیتی که داشت
از آن متأثر می‌شد زیرا که هر چند رقت و صفای اشیا بیشتر است تأثیر کدورات
در آن زودتر ظاهر میشود و آن حضرت صلی الله علیه و آله هرگاه احساس تغییری
از آن میکردند آن را بر نفس خود گناهی بزرگ میشمردند و در مقام استغفار
و طلب آمرزش از آن در می‌آمدند تا اینجا بود خلاصهٔ کلام قاضی بیضاوی
در کتاب مصابیح و زبدة العارفین شیخ جمال الدین عبد الرزاق کاشی را
درین مقام کلامیست بغایت لطیف خوف بطول انجامیدن کلام در معرض
ذکر آن نشد والله الهادی **حدیث بیست و سیم** روایت شده است بسندی
که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه از جعفر بن علی بن الحسن الکوفی از
جد او حسن بن علی بن عبد الله از جد او عبد الله بن المغیره از اسمعیل بن مسلم
امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرگوار آن حضرت که متبرک
معلوم علیهم سلام الله الملک القیوم از امیر المومنین اسد الله الغالب
علی بن ابی طالب علیه السلام که آن حضرت فرموده اند قال رسول الله
صلی الله علیه و آله عجبت لمن یحتمی عن الطعام مخافة الداء
کیف لا یحتمی عن الذنوب مخافة النار یعنی عجب دارم
از کسی که پرهیز میکند از طعام از ترس آنکه مبادا مرضی یا دردی باو عاید شود
چگونه پرهیز نمی‌نماید از گناهان از ترس آتش دوزخ و مخفی نماند که اطلاق حمیت
که بمعنی پرهیز کردن است بر اجتناب از گناهان مجازست از باب مشاکلت بفقرهٔ

سابق که حمیت در آن در معنی خود استعمال یافته است **حدیث بیست و چهارم**
روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن
یعقوب کلینی از بعضی اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد البرقی که در صدر حدیث
بیست و سیم احوال ایشان مذکور شد از عثمان بن عیسی عامری کلابی که مکنی بابی عمرو است
و از وکلای معتمد علیه امام موسی کاظم علیه السلام و اگرچه در مذهب واقفی بوده اما
کشی از علمای رجال است این احتمال را داده که از جملهٔ جماعتی باشد که علما
اتفاق دارند در آنکه آنچه روایت ایشان بصحت رسیده صحیح است
و نقلست که در کوفه منزل داشت شبی در خواب دید که در حایر امام حسین علیه السلام
میمیرد احرام حایر بسته بآنجا مقام داشت تا فوت شد و چند جلد کتاب در
علم فقه و حدیث باو نسبت یافته از عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذینه که شیخ اصحاب
حدیث بصره بوده و ثقه و جلیل القدر است و مصنف چند جلد کتاب و بخدمت امام جعفر صادق و حضرت
امام موسی کاظم علیهما السلام استسعاد یافته و از ایشان حدیث روایت
کرده از ابان بن ابی عیاش تابعی که بخدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهم السلام رسیده و علمای رجال ضعیفش میدانند از
سلیم بن قیس که مکنی بابی صادق است و کتابی در حدیث تصنیف کرده و از اصحاب
امیر المومنین علی علیه السلام بوده و بخدمت امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین
و امام محمد باقر علیهم السلام استسعاد یافته از امیر المومنین علی علیه السلام که گفت
قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله حرم الجنة علی کل

فحّاشٍ بذیٍّ قلیل الحیاء لا یبالی بما قال ولا ما قیل له فانّک
فتّشته لم تجده الّا لغیّة او شرک شیطان قیل یا رسول الله
وفی النّاس شرک شیطان فقال صلّی الله علیه وآله اما تقرء
قول الله عزّ وجلّ وشارکهم فی الاموال والاولاد **شرح**
کلام معجز نظام در ضمن آغاز و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** گفت
رسول خدای صلّی الله علیه وآله بدرستی که عزت حرام ساخته است دخول
بهشت را بر هر فحش گوی کم حیای که هیچ پروا نکند در آنچه میگوید و در آنچه با او
میگویند پس بدرستی که اگر در مقام تفتیش و تفحّص احوال او در آیی نخواهی یافت
او را مگر انداخته شده یعنی متولّد از زنا یا شریک شیطان گفته شد ای رسول
خدای در میان بنی آدم شریک شیطان می باشد حضرت صلوات الله
علیه وآله فرمودند نخوانده در قرآن قول خدای تعالی را که وشارکهم فی
الاموال والاولاد یعنی شریک شو ای شیطان بنی آدم را در اموال
و اولاد که ترا بر بندگان خالص ما دست نخواهد بود **بینش دویم** انّ الله حرّم الجنّة
گویا مراد حضرت بحرام ساختن خدای تعالی بهشت را بر ایشان حرام ساختن
انست مدّتی طویل و زمانی بسیار نه حرام ساختن دایمی زیرا که اگر مراد حرام
دایمی باشد بعض عاصیان امّت اجابت که بزیور ایمان محلّی اند مشکل میشود
چه باتّفاق رجوع ایشان بهشت خواهد بود و اگر چه مکث ایشان در دوزخ
بطول کشد بذیّ بذیّ بابای یک نقطه مفتوحه و ذال منقوطه مکسوره و یای

مشدّده

ن عل م

مشدّده فعیل است بمعنی از بذاء بفتح با و مدّ الف که بمعنی فحش است قال فی القاموس
البذیّ کرضیّ الرجل الفاحش من البذاء وهو الکلام القبیح قلیل الحیاء مراد
بان یعنی ظاهر نیست که کم حیا باشد چنانچه در بینش اول مذکور شد یا مراد
بی حیاست که باین عبارت ادا شده چنانکه میگویند فلان کم خیر است و
از آن بی خیر اراده میکنند لم تجده الّا لغیّة میتواند بود که بضمّ لام و
سکون غین نقطه دار و فتح یای بدو نقطه تحتانی بوده باشد بمعنی ملغی
یعنی انداخته شده که کنایه از آنکه از زنا مخلوق شده باشد چنانچه گذشت و
میتواند بود که بضمّ لام و فتح عین بی نقطه یا ساکنه و نون مفتوحه بوده باشد
از لعن یعنی که عادت او آن باشد که لعن مردم میکرده باشد یا آنکه مردم
لعن او میکرده باشند از رعایت خبث ذات که داشته باشد و در کتاب
ادب الکاتب آورده است که فعله بضمّ فا و سکون عین از صفات مفعول است
و بفتح عین از صفات فاعل مثل هُزْءَة و هُزَءَة که بسکون میم بمعنی مَن یهزؤ به است
و بفتح میم بمعنی مَن یهزؤ بالناس پس همچنین لُعْنَة و لُعَنَة بفتح عین و سکون عین انتهی
ترجمه کلامه **مترجم گوید** اگر چه درین مقام احتمال دیگر نیز باقیست که مصنّف
دام ظلّه ذکر آن نکرده اند و آن کسر لام و فتح یا کسر غین نقطه دار و تشدید
یاست که کلام جارّ و مجروری باشد متعلّق بحاصلاً مقدّر چه غیّة در لغت
بمعنی زنیه آمده است قال فی القاموس ولد غیّة و یکسر ای زنیه و از بعض اذکیا شنیده
شد که شمس الفضلاء و المحدّثین مولانا میرزا محمّد استرابادی مجاور حرم

خلد ظلاله که اجتهاد و تدرب او در فن حدیث و رجال در معرض اذعان فضلای
عصر است این حدیث را در کلینی برین وجه تصحیح کرده است و هیچ شک نیست که
برین تقدیر عطف او شرک شیطان بر ان یعنی ظاهری خواهد بود و صحیح خواهد بود و
بتأویلاتی که مذکور شد احتیاج نخواهد داشت اما در متن حدیث وثوق
و اعتماد بر تصحیح مشایخ سلف و نقل از ایشان است نه معاضدت کلام
صاحب صحاح و قاموس و غیر ایشان از ائمه لغت و از مصنف دام ظله
بالمشافهه شنیده شد که شقوق محتمله این لفظ در حدیث زیاده بر آنچه
در اصل مذکور شده است از مشایخ بسند ما با رسیده است و این
شق بنا بر آنچه از کلام ارباب لغت ظاهر میشود و صحت آن در معرض احتمالست
اما چون منقول نبود مذکور نشد او شرک شیطان مصدر بمعنی اسم فاعل است
یا بمعنی اسم مفعول یعنی شریک باشد پدر او را در او با شیطان یا شیطان
شریک باشد با پدر او در او انجام مفسرین در تفسیر کریمه وشارکهم
فی الاموال والاولاد گفته اند که مشارکت و شریک شدن
شیطان ایشان را در اموال آنست که ایشان را بر تحصیل و جمع آن از
وجوه حرام بدارد و بر صرف آن در جائی که جائز نیست ترغیب نماید و
و وادارد ایشان را از رعایت اعتدال در انفاق آن بنحوی که بسر حد
اسراف و تبذیر رساند که زیاده از آنچه باید خرج کنند یا بخیلی و تنگ
گیری اندازد که آنچه باید کرد نکنند و امثال این امور و مشارکت او ایشان را

در اولاد آنکه ایشان را بر پیدا کردن اولاد با سباب حرام مثل زنا و امثال
آن تحریص نماید یا برین دارد که اولاد خود را نامهای بد گذارند مثل عبد الغزی
و عبد اللات و امثال آن یا گمراه کنند اولاد ایشان را بد راه انداختن ایشان
بمذاهب باطله و ارتکاب افعال قبیحه و امور ناشایست و شیخ ابو جعفر
طوسی قدس سره حدیثی روایت کرده است که از آن معنی دیگر از برای
مشارکت او در اولاد فهم میشود و آن آنست که در کتاب تهذیب حدیث
در باب استخاره کردن از برای نکاح روایت کرده از ابی بصیر که امام
بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام خطاب بمن کرده فرمودند که اذا تزوج
احدکم کیف یصنع یعنی چون یکی از شما کدخدا شود چه باید کرد
گفتم نمیدانم جان من فدای تو باد فرمودند فاذا همّ بذلک فلیصلّ
رکعتین و یحمد الله و یقول اللهم انی ارید ان اتزوج فاقدر لی
من النساء اعفهن فرجا و احفظهن لی فی نفسها و فی مالی و اوسعهن
رزقا و اعظمهن برکة و اقدر لی منها ولدا طیبا تجعله خلفا صالحا
فی حیوتی فاذا دخلت علیه ناصیتها و یقول اللهم علی کتابک
تزوجتها و فی امانتک اخذتها و بکلماتک استحللت
فرجها فان قضیت فی رحمها شیئا فاجعله مسلما سویا
و لا تجعله شرک شیطان یعنی چون قصد کدخدائی نماید باید که
دو رکعت نماز بگذارد و وظایف شکر الهی بجا آورد و این دعا را

فلیضع یده

و بعد موتی

بخواند اللهم انی ارید ان اتزوج تا آخر دعایی که گذشت و خلاصه مضمونش آنست
که بار خدایا بدرستی که اراده دارم که کدخدا شوم پس روزی کن مرا
از زنان کسی که در امر ناموس از همه پرهیزکارتر باشد و در محافظت نفس
خود بواسطه من و نگاهبانی مال من از همه زنان در پیش باشد و از همه فراخ روزی
تر و بزرگ برکت باشد و روزی کنی از برای من از او فرزندی نیکو و بگردان
او را خلف و صالح در حیات من و بعد از موت من پس چون زن بخلوت او درآید
دست خود را بر پیشانی او نهاده بگوید اللهم علی کتابک تزوجتها تا آخر دعا
که در حدیث گذشت یعنی بار خدایا بر موافقت کتاب تو خواستم او را و
بامانت تو گرفتم او را و بکلام تو بر خود حلال ساختم مباشرت او را پس
اگر تقدیر کرده باشی که در رحم او نطفه از من بهم رسد بگردان آنرا مسلمان
مستوی الخلقه و مگردان او را شریک شیطان راوی گوید گفتم چگونه می باشد
شریک شیطان حضرت فرمودند ان الرجل اذا دنی من المرأة و جلس مجلسه
حضره الشیطان فان هو ذکر اسم الله تنحی الشیطان عنه
وان فعل ولم یسم ادخل الشیطان ذکره فکان العمل
منهما جمیعا والنطفة واحدة یعنی بدرستی که چون مرد
نزدیکی کند بزن خود و اراده مباشرت او نشیند حاضر میشود او را
شیطان پس اگر نام خدا بر زبان آورد شیطان از او دور میشود و واپسی
از او با و نمیرسد و اگر بنام خدای تعالی نگوید شیطان با او در آن عمل

مشارکت مینماید و چنان میشود که گویا از هر دو واقع شده باشد و نطفه یکی باشد
گفتم بچه چیز این معنی بر ما ظاهر میشود ای فرزند رسول خدای حضرت فرمودند
بحبنا و ببغضنا یعنی بدوستی ما و بدشمنی با کسانی که از آنکه تا شیطان در
مجامعت پدر او با او در شراکت نموده باشد دشمنی ما را اختیار میکند
و این حدیث معاضد قول جمعیت که شیاطین را اجسام شفافه لطیفه میدانند
که قادر اند بر آنکه در شکم حیوانات داخل شوند و حکمت ایشان را که بهر
شکل که خواهند برآیند و موجب ضعف مذهب جمعیت از حکما و فلاسفه که میگویند
ایشان نفوس پس رضیه اند که تدبیر عالم عناصر میکنند و امور آنرا باصلاح
رسید او می آورند یا نفوس پس ناطقه انسانی اند که بواسطه شرارتی که
داشته اند چون از بدنهای خود جدا شده اند و ایشان را از نوع الفت و
موانستی بنفوس شریره که متعلق ببعض ابدان اند بهم رسیده پس مدد و معاون
مخلوقات آنها میشوند ~~در احداث میشوند~~ در احداث شر و فساد و اما
العلم بحقیقه مخلوقات حدیث ۲۵ روایت شده است بسندی که متصل است
بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم که در حدیث
بنهم احوال ایشان سبق ذکر یافت از ابن ابی عمیر از حماد بن عثمان الناب که از
مشاهیر رجال است و ثقه و جلیل القدر بوده و از جماعتیست که اجماع علما
نقل شده در آنکه آنچه روایت ان از و بصحت رسیده باشد صحیح است و
کتابی در علم دین باو نسبت یافته است از محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی که گفت

بابی جعفر ست و از وجوه اصحاب شیعه است و ثقه و معتمد علیه است
و کتابی در تفسیر قرآن تصنیف کرده از امام بحق ناطق امام جعفر صادق
علیه السلم قال ان بریرة کانت عند زوج لها وهی مملوکة
فاشترتها عایشة فاعتقتها فخیرها رسول الله صلی الله علیه
و آله و قال ان شاءت ان تقر عند زوجها و ان شاءت فارقته
و کان موالیها الذین باعوها اشترطوا علی عایشة ان لهم ولاءها
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الولاء لمن اعتق و تصدق
علی بریرة بلحم فاهدته الی رسول الله صلی الله علیه و آله
فعلقته عایشة و قالت ان رسول الله صلی الله علیه و آله
لا یاکل لحم الصدقة فجاء رسول الله صلی الله علیه و آله
و اللحم معلق فقال ما شان هذا اللحم فقالت یا
رسول الله صدق به علی بریرة و انت لا تاکل الصدقة فقال
صلی الله علیه و آله هو لها صدقة و لنا هدیة ثم امر بطبخه فجاء فیها ثلث سنن

شرح کلام بلاغت نظام و ضمن آغاز و دو تمامیش و انجام آغاز
مشتمل بر دو بنیش **بنیش اول** امام علیه السلم فرمودند بدرستی که
بریرة نزد شوهری که او را بود قرار داشت و او کنیزی بود
در رقبه بندگی پس عایشه او را خرید و آزاد کرد و چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله بر آن مطلع شد او را اختیار داد میان آنکه اگر

خواهد نزد شوهر خود برقرار باشد و اگر خواهد از و مفارقت نماید و جمعی که آن
کنیز را بعایشه فروخته بودند شرط کرده بودند بر عایشه که ولایت
میراث ایشان را باشد یعنی اگر آزاد شود و بمیرد میراث او از ایشان باشد
چون این معنی بسمع مقدس نبوی صلی الله علیه و آله رسید فرمودند که ولایت
میراث مر کسی راست که او را آزاد کرده است کنایه از آنکه ایشان
چون او را فروخته اند ایشان را ولایت میراث نیست و شرط مذکور باطلست
و روزی پاره گوشت به بریره مذکوره بصدقه داده بودند و او گوشت
مذکور را برسم هدیه بجهت حضرت مقدسه مصطفوی صلی الله علیه و آله
آورد عایشه آنرا گرفته در جای آویخت و گفت بدرستی که رسول خدای
گوشت صدقه را نمیخورد پس رسول خدای صلی الله علیه و آله بخانه در آمد
و گوشت آنچنان آویخته بود فرمود که این گوشت را چه واقعست که آویخته است
و آنچنین آویخته عایشه گفت گوشتیست که به بریره صدقه داده اند
چون صدقه بر شما حرامست در مقام طبخ آن بواسطه شما نشد آن حضرت
فرمودند که آن بر او صدقه بود و بر ما هدیه است بعد از آن بطبخ آن
فرمان دادند پس در باب بریره سه حکم از شریعت پیغمبر صلوات الله علیه و آله
منصه ظهور رسید **بنیش دویم** ان بریرة کانت عند زوج لها بریرة
ببای یکنقطه و یای بدو نقطه زیرین که در میان دو رای بی نقطه واقع است
و در آخر آن هاء تصغیر نام کنیزیست و نام شوهرش مغیث بود بضم میم

وکسر غین نقطه دار و سکون یای دو نقطه زیر و ثای سه نقطه و خلاف
شده است در آنکه او بنده بوده است یا آزاد و از این جهت
که فقها خلاف کرده‌اند در آنکه هرگاه کنیزی که شوهر او آزاد باشد
آزاد شود آیا او را اختیار هست در فسخ نکاح یا نه ان شاءت ان تقر عند
زوجها تقر بفتح قاف یعنی بمکث و بکسر قاف نیز جایز است عرب میگویند
قررت بالمکان اقر بکسر در ماضی و فتح قاف در مستقبل و قررت اقر بفتح
و کسر قاف بر عکس آن ان لکم ولاءها ولا بفتح واو است و در اصل بمعنی
دنو و نزدیکیست و در اصطلاح اهل شرع اطلاق میکنند آنرا بر علاقه
میان دو شخص که باعث آن شود که یکی از ایشان از دیگری میراث برد
غیر علاقه نسب و علاقه زناشوهری و مراد اینجا علاقه ایست که
بر آزادی مترتبست لا یاکل لحم الصدقة صدقه آنچیزیست که ببخشند آنرا
بقصد قربت که هدیه نباشد پس بنا برین تعریف داخلست در آن
زکات واجب و نذر و کفاره و امثال آن و بعض فقها بر این وجه تعریف
کرده‌اند که صدقه عطیه‌ایست که از روی تبرع یعنی بخشش بی عوض
بکسی دهند بقصد قربت بی آنکه تقاضایی داشته باشد و برین تعریف
شامل زکات نیست فجاز فیها ثلث من السنن این کلام امام علیه السلام
نه کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله و احکام ثلثه اول مخیر بودن کنیزیست
که آزاد شود در تحت شوهری که آزاد باشد یا بنده علی الخلاف میان

فسخ نکاح خود و باقی گذاشتن آن دوم ثبوت ولایت میراث مر آزاد
کننده را و عدم آن مر فروشنده را که شرط آن کرده باشد سیوم
آنکه صدقه که بر بنی هاشم حرامست هرگاه مستحقی که آنرا بصدقه گرفته
باشد بجهت هاشمی هدیه آورد گرفتن آن هاشمی حرام نیست تنبیهات
اول بباید دانست که در مخیر بودن کنیز شوهر داری که آزاد شود
میان فسخ نکاح و برقرار گذاشتن آن ص که این حدیث متضمن آنست
کسی خلاف نکرده است گاهی که شوهر او بنده باشد اما اگر شوهر او آزاد
باشد اکثر علما حکم بثبوت خیار کرده‌اند و ابو حنیفه نیز با ایشان
موافقت بواسطه آنکه در بعضی روایات وارد است که شوهر بریره
که حکم بثبوت خیار او کرد آزاد بوده است و بواسطه حدیث صحیحی
که ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است و آن
اینست ایما امة اعتقت فامرها بیدها ان شاءت اقامت وان شاءت
فارقت یعنی هر کنیزی که آزاد شود امر او بدست اوست اگر خواهد برقرار
باشد اگر خواهد جدایی کند چه این حدیث بظاهر خود که عمومست شامل هر دو
قسمست و بعضی علما بر عدم ثبوت خیار رفته‌اند و شافعی و مالک
و حنبل با ایشان موافقند بواسطه آنکه از ابن عباس روایت شده است
که ان زوج بریرة کان عبدا اسود کانی انظر الیه یطوف خلفها
فی سکک المدینة یبکی و دموعه تسیل علی لحیته

تسيل علي لحيته يعني بدرستي كه شوهر بريره غلامي بود سياه
وگويا من ميديدم او را وقتي كه بريره از وجدا شده بود كه از عقب
او در كوچهاي مدينه ميگرديد و گريه ميكرد و اشك او بر اطراف محاسن
او سيلان مينمود و بايد دانست كه آنچه اين حديث متضمن آنست كه
عايشه بريره را آزاد كرد و ظاهرش آنست كه تمام او را آزاد كرده باشد
نه بعضي او را و همچنين ظاهر حديث صحيح ابي الصباح كناني كه روايت كرده پس
آنكه متعه بر العيني كنيزي كه پاره از او آزاد شده باشد و پاره بنده
باشد خيار مذكور نباشد و اگر آنچه آزاد شده باشد بيشتر باشد از آنچه
بنده باشد چه هرگاه نص بر خلاف اصل واقع شده باشد بر مورد ظاهر از آن
محمول ميشود و اصل اينجا بقاي نكاح است و عدم ثبوت خيار پس نفي
كه بر خلاف آن وارد است بر مورد ظاهر حمل بايد كرد و نيز ميبايد دانست كه از
بعضي احاديث و اخبار مستفاد ميشود كه آزادي بريره بعد از دخول
بوده است چه روايت شده است كه مغيث شوهر او بواسطه او عجز
بسيار بحضرت رسالت صلي الله عليه وآله ميكرد و حضرت بواسطه خاطر او
به بريره گفتند لو راجعتيه فانه ابو ولدك يعني چه شود اگر بشوهر خود باز
گردي و او را بشوهري خود اختيار نمائي چرا كه او پدر فرزندان تست
بريره گفت اي رسول خدا مرا امر ميكني باين حضرت فرمودند لا انما انا
شافع يعني امر نميكنم و خيار تو باقيست وليكن شفاعت ميكنم بجهت او

بريره گفت مرا باو حاجت نيست و او را نخواستم و بنابراين بيشتر علماء ما رضوان الله
عليهم خيار مذكور را ثابت دانسته اند خواه آزادي مذكوره قبل از دخول
باشد و خواه بعد از دخول بنا بر عمومي كه از صحيح ابي الصباح فهم ميشود و گفته
اند كه اگر قبل از دخول بوده باشد و فسخ كند مهر او ساقط ميشود و اگر بعد از
دخول باشد ساقط نميشود و صاحب او را ميرسد كه طلب مهر نمايد
استثنا كرده اند فقها از صور تخيير امه معتقه يك صورت را و آن صورتيست كه
مهر كنيز مساوي ثلث مال صاحبش باشد و بهاي او مساوي ثلث ديگر مثل آنكه
مهر ده دينار و مال صاحب منحصر در ده دينار كه مجموع سي دينار باشد
صاحب او وصيت كرده باشد كه بعد از فوت او او را از مال او آزاد
كنند و آزادي مذكور پيش از دخول شوهر با او واقع شده باشد زيرا كه
در اين صورت اگر خيار روا داشته باشد و فسخ نكاح كند چون فرض اينست كه
پيش از دخولست مهر او ساقط ميشود و هرگاه مهر او ساقط شد آزادي
در تمام او سرايت نخواهد كرد چرا كه وصيت در ثلث مال معتبر است و بنابر اين
تقدير بهاي او ثلث مال نخواهد بود بلكه آنچه از و بازاي ثلث مال است كه بر فرض
مذكور بيست دينار است آزاد خواهد شد و باقي بر رقيت خواهد ماند و از پيش رفت
كه هرگاه تمام او آزاد نشود او را در فسخ و ابقا اختيار نيست پس خيار او
مستلزم رفع خيار او باشد پس در اين صورت خيار متحقق نباشد
دويم اگرچه ظاهر عبارت مصنف دام ظله در اين مقام كه و استثني الفقهاء

زین صُوَرِ تخییر الأَمَةِ المعتقة صُورَةٌ واحدةٌ الخ موهِم نیست که صورت مستثنی
منحصر درین صورت باشد که مقصور برافیه است و صورت دیگر نداشته باشد
اما بعد از تأمل ظاهر میشود که دیگر صور نیز متصور است که چون درین مسئله نیز ممکند
ظاهر است که همین حکم داشته باشد مثل آنکه در ماده مذکور فرض کنیم که
قیمت کنیز ضعف مهر باشد و باقی مال صاحب او مساوی مجموع قیمت و مهر مثلا
مهر دو دینار باشد و قیمت بیست دینار چنانچه مجموع شصت دینار باشد
چه درین صورت نیز هرگاه مهر ساقط شد آنچه از کنیز بازای ثلث باقی تمام
که برین فرض نخواهد بود آزاد خواهد شد و باقی بر رقیت باقی خواهد ماند
پس خیار که موقوفست بر آزادی کل متحقق نخواهد بود و برین قیاس **نمایش دویم**
بباید دانست که تقریر حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله مر قول عایشه را که
انت تجحل لا نأکل الصدقة و نفی آن نکردن چنانچه این حدیث دلالت دارد بران بحسب
ظاهر اشعار بران دارد که مطلق صدقه بران حضرت حرام بوده خواه صدقه
واجب باشد و خواه صدقه سنت زیرا که الف لام در الصدقه یا الف لام جنس است
یا الف لام استغراق چه بحسب ظاهر عهدی میان نبوده که الف لام عهد تواند
بود و بر هر تقدیر عموم مذکور فهمیده میشود و همچنین دلالت بر عموم مذکور دارد آنچه
روایت شده است که حضرت امام حسن علیه السلام در اوان صغر خرمائی
که از صدقه بود برداشتند که تناول نمایند پیغمبر صلوات الله علیه و آله با او
خطاب کرده گفتند بینداز و فرمودند ما شعرت انا لا ناکل الصدقة یعنی

وباقی مال سی دینار

کخ کخ صح

شعور پیدا نکرده با آنکه ما صدقه نمیخوریم و تناول آن بر ما حرامست و بالجمله خلاف
نشده است میان اهل اسلام در آنکه صدقه واجبی بر آن حضرت حرام بوده است
خلاف در صدقه سنتی است که آیا بر ایشان حرام بوده یا نه علامه در کتاب
تذکرة الفقها به حکم بحرمت آن بر آن حضرت کرده است بواسطه علو شان و
رفعت مرتبه آن حضرت و عدم لیاقت آن مرتبه نبوت و منزلت رسالت او چه
هیچ شک نیست که قبول آن متضمن ذلت و خواریست نسبت باخذ و تسلط و
تفوق صدقه دهنده برو و منصب نبوت و مرتبت رسالت بلندتر است از
تحمل آن و این یکی از دو قول شافعیست درین مسئله و اما ائمه عالیمقام که
در حقیقت پارهای جگر اویند علیه و علیهم السلم ظاهر آنست که درین حکم با آن
سرور شریک باشند و بر ایشان نیز قبول صدقه سنتی حرام باشد چنانچه
واجبی حرامست و علامه نیز در کتاب مذکور رجحان این قول داده است و حکم
بحرمت آن بر ایشان کرده و اما آنچه اهل سنت از امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده اند که آن حضرت از سقاخانهائی که در میان مکه و مدینه واقعند آب
می آشامیدند روزی بآن حضرت گفتند از روی تعجب و انکار که آب صدقه
می آشامید حضرت در جواب فرمودند انما حرم علینا الصدقة المفروضة
یعنی بر ما حرام نشده است مگر صدقات واجبی از ماموریت
که اهل سنت در روایت آن متفردند و در طریق آن ضعف تمام هست اما
باقی بنی هاشم و سادات جمیع علما اتفاق دارند بر آنکه صدقه

سنتی بر ایشان حرام نیست و قبول آن بر ایشان جایز است خواه از مثل خود باشد
و خواه از غیر و شافعی از جواز آن و قولست در بعضی تصنیفات خود جایز
داشته و در بعضی بحکم بحرمت کرده و در حرمت صدقهٔ واجبی بر ایشان
نیز خلاف کرده اند و اگرچه حرمت مذکور مخصوص زکات است یا شامل دیگر صدقات
واجبی نیز هست مثل نذر و کفاره و امثال آن ظاهر اکثر علماء عمومست
و در بعضی روایات و احادیث اشعاری بر تخصیص آن بزکات هست که بعضی
علامه رحمه الله که قایل بتخصیص مذکور شده و جایز داشته که منذور و کفاره
را بایشان دهند آنست و در استثنای مذکور نظر است و هیچکس خلاف
نکرده است در ینکه بنی هاشم را اخذ زکات و دیگر صدقات واجبی
از هاشمی مثل خود جایز است اما آیا حکم مذکور مخصوصست باعدای پیغمبر
و ائمه اطهار علیهم السلم که درین حکم ملحق اند و یا شامل ایشان نیز هست که بر
ایشان نیز جایز است که از بنی هاشم قبول صدقه نمایند از علما تصریحی درین باب
بنظر نرسیده نهایتش مناسب علو شان و رفعت مرتبهٔ ایشان آنست
که مطلق صدقه بر ایشان حرام باشد خواه صدقهٔ واجبی و خواه سنتی و خواه
از هاشمی باشد و خواه از غیر هاشمی والله اعلم انجام بعضی از اصحاب حال و
ارباب کمال که عبارت از مولانا جلال الدین محمد دوانیست در حاشیهٔ
شرح هیاکل در تحقیق آنکه آل پیغمبر که صدقات بر ایشان روا نیست کیانند
کلامی ایراد کرده است که چون درآن مناسب مقامست مبادرت بآن

واقع میشود و حاصل آن آنست که آل پیغمبر آن کسیست که بآن حضرت آیل میشود
و رجوع او بآن حضرت باشد و آن بر دو قسمت اول جمعی که رجوع ایشان
بآن پسر و در رجوع صوری جسمانیست مثل اولاد آن حضرت و جمعی که در مرتبه
اولاد و نداز اقارب و عشایر که در شریعت طاهره زکوت بر ایشان حرام شده
و دوم جمعی که رجوع ایشان بآن حضرت رجوع معنوی روحانیست و ایشان اولاد
روحانی اند از علماء اعلام که در علم رسوخ تمام دارند و اولیای کرام که بمرتبه
کمال رسیده اند و حکمای عالیمقام که در حکمت الهی خوض تمام نموده اند
و از مشکات انوار آن حضرت اقتباس نور تحقیق نموده خواه در زمان
آن حضرت سبقت یافته باشند و خواه بعد از آن حضرت با وعلیه السلم
ملحق شده باشند یا ملحق شوند و هیچ شک نیست که نسبت طبقهٔ دوم
بیشتر و تمام تر است از نسبت طبقهٔ اولی و اگر هر دو نسبت در یکی جمع
شده باشد نور علی نور خواهد بود مثل ائمهٔ معصومین از عشیرت طاهرهٔ آن
سرور صلوات الله علیه و علیهم اجمعین پس همچنانچه بر اولاد صوری
صدقهٔ صوری حرامست چنانچه گذشت بر اولاد معنوی نیز صدقهٔ معنوی
که عبارت از تقلید غیر است در علوم و معارف و کسب کمالات حرامست تا اینجا
بود خلاصه کلام او و الحق آنچه او از آنست که بآب طلا بر مردمک دیده نوشته
شود و نه مداد اوراق نم کشیده حدیث بیست و ششم روایت شده است
بسندی که اتصال یافته است بشیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی از شیخ مفید

علیه الرحمه از عمر بن محمد از علی بن مهرویه القزوینی که کتابی باو نسبت یافته و جرح
و تعدیل او در کتاب رجال مذکور نیست از داود بن سلیمان بن جعفر ابو
محمد القزوینی که کتابی از امام رضا علیه السلام روایت کرده و شیخ مفید
در کتاب ارشاد خود او را از خواص امام موسی کاظم علیه السلام شمرده
از کتاب مذکور ظاهر میشود که ثقه و باورع و از اهل علم و فقه بوده و او
اعلم از امام الوری ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از آبای بزرگوار
آن حضرت بترتیب معلوم علیهم سلام الله الملک القیوم از امیر المؤمنین
علیه السلام که گفت قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ قَالَ اللهُ عَزَّ
وَ جَلَّ یَا بَنِی آدَمَ کُلُّکُمْ ضَالٌّ اِلَّا مَنْ هَدَیْتُ وَ کُلُّکُمْ عَائِلٌ اِلَّا مَنْ اَغْنَیْتُ
وَ کُلُّکُمْ هَالِکٌ اِلَّا مَنْ اَنْجَیْتُ فَاسْئَلُونِی اَکْفِکُمْ وَ اَهْدِکُمْ سَبِیلَ
رُشْدِکُمْ وَ اِنَّ مِنْ عِبَادِی مَنْ لَا یُصْلِحُهُ اِلَّا الْفَقْرُ وَ لَوْ اَغْنَیْتُهُ
لَاَفْسَدَهُ ذٰلِکَ وَ اِنَّ مِنْ عِبَادِی مَنْ لَا یُصْلِحُهُ اِلَّا الْغِنَی وَ لَوْ اَفْقَرْتُهُ
لَاَفْسَدَهُ ذٰلِکَ وَ اِنَّ مِنْ عِبَادِی مَنْ لَا یُصْلِحُهُ اِلَّا الصِّحَّةُ وَ لَوْ
اَمْرَضْتُهُ لَاَفْسَدَهُ ذٰلِکَ وَ اِنَّ مِنْ عِبَادِی مَنْ لَا یُصْلِحُهُ اِلَّا الْمَرَضُ
وَ لَوْ اَصْحَحْتُ جِسْمَهُ لَاَفْسَدَهُ ذٰلِکَ وَ اِنَّ مِنْ عِبَادِی مَنْ یَجْتَهِدُ
فِی عِبَادَتِی وَ قِیَامِ اللَّیْلِ فَاُلْقِی عَلَیْهِ النُّعَاسَ نَظَراً مِنِّی اِلَیْهِ
فَیَرْقُدُ حَتَّی یُصْبِحَ وَ یَقُومُ حِینَ یَقُومُ وَ هُوَ مَاقِتٌ لِنَفْسِهِ زَارٍ عَلَیْهَا
وَ لَوْ خَلَّیْتُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ مَا یُرِیدُ لَدَخَلَهُ الْعُجْبُ بِعَمَلِهِ ثُمَّ کَانَ هَلَاکُهُ

فِی عُجْبِهِ وَ رِضَاهُ عَنْ نَفْسِهِ فَیَظُنُّ اَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِینَ وَ جَازَ بِاجْتِهَادِهِ
حَدَّ الْمُقَصِّرِینَ فَیَتَبَاعَدُ بِذٰلِکَ مِنِّی وَ هُوَ یَظُنُّ اَنَّهُ یَتَقَرَّبُ اِلَیَّ
اَلَا فَلَا یَتَّکِلِ الْعَامِلُونَ عَلَی اَعْمَالِهِمْ وَ اِنْ حَسُنَتْ وَ لَا یَیْئَسِ
الْمُذْنِبُونَ مِنْ مَغْفِرَتِی لِذُنُوبِهِمْ وَ اِنْ کَثُرَتْ لٰکِنْ بِرَحْمَتِی فَلْیَثِقُوا
وَ بِفَضْلِی فَلْیَرْجُوا وَ اِلَی حُسْنِ نَظَرِی فَلْیَطْمَئِنُّوا وَ ذٰلِکَ اَنِّی
اُدَبِّرُ عِبَادِی بِمَا یُصْلِحُهُمْ وَ اَنَا بِهِمْ لَطِیفٌ خَبِیرٌ کلام ان خلاصه فرمیش در ضمن و بینش

شرح

بینش اول گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله که حضرت عزت جل
ذکره العزیز فرموده است که ای فرزندان آدم شما همه گمراهانید و راه بحق نمیبرید
مگر کسی که من هدایت کرده ام او را و بحق رسانیده ام و شما همه فقیر و محتاجید
مگر کسی که من غنی [بی نیاز ساخته ام] او را و شما همه در معرض هلاک و فنائید مگر کسی که من نجات داده ام
او را پس سؤال کنید و بطلبید مرا که باز میدارم شما را از اعمال بد و کردار
ناشایست و هدایت میکنم شما را براهی که رشد شما در سلوک آنست
و بدرستی که از بندگان من کسی هست که بصلاح نمی آرد حال او را مگر فقر و
بی چیزی پس اگر غنی سازم او را هر آینه در فساد می اندازد غنا او را و از
بندگان من کسی هست که حال او را بصلاح نمی آرد مگر غنا و مالداری پس
اگر فقیر و محتاج سازم او را هر آینه بفساد می کشاند فقر و بی چیزی کار
او را ~~و از بندگان من کسی هست که او را بصلاح نمی آرد مگر کی غنا~~
~~فقر و بی چیزی کار او را~~ و از بندگان من کسی هست که او را بصلاح نمی

آرزو کر صحت مزاج و سلامتی از جمیع امراض پس اگر بیمار رسانم او را آنهم
بفساد می انداز د بیماری او را او از بندگان من کسی هست که صلاح حال
او در بیماریست پس اگر صحیح و سالم دارم او را بفساد می آورد صحت
حال او را و بدرستی که از بندگان من کسی هست که بنهایت جد و جهد در عبادت
و بر پای داشتن شبها بکار میبرد و پس بنگی را برو غالب میسازم بواسطه
نظر عنایتی که مرا بسوی او هست پس بخواب آسایش میرود تا صباح شود
و برخیزد از خواب وقتی که از برای برخاستن او مقرر است و دشمنت
در آن حال مر نفس خود را و عتاب میکند با او که چرا آن وقت را بخواب
گذرانیده است و اگر واگذارم او را بسیار خود و آنچه اراده میکند
یعنی نگذارم که عبادتی که اراده کرده است از و بعمل آید هر آینه عمل
مذکور باعث عجب و نخوت او خواهد شد و بعد از آن هلاک او باب آن
عبادت بهم خواهد رسید و گمان خواهد کرد که بسبب آن عمل بر جمیع ارباب
عبادت فایق آمده است و بر همه زیادتی کرده است و آن عمل از حد تقصیر
در گذشته است کاری که او را از حد بیرون کرده است پس دور خواهد
شد بسبب آن از مرتبه قرب من و در اگمان خواهد بود که بمن نزدیک شده است
نمی باید که ارباب عمل بعمل خود اعتماد نمایند و اگرچه در نظر ایشان نیکو
نماید و گناهکاران از رحمت من نا امید نشوند و اگرچه گناهان ایشان بسیار
باشد بلکه باید که برحمت من توقع و اعتماد کنند و بفضل و احسان من امیدوار

دران عُجب خواهد بود و در صاحبی
که از نفس خود او را احج

باشند و با آنکه نظر ایشان بسوی من است بسوی ایشان مطمئن خاطر و بآرام باشند
چه بدرستی که من میدانم بندگان خود را بانچه صلاح حال ایشان در آنست و
من با ایشان بسیار لطیفم و از حال ایشان خبردارم **بینش دویم** کلکم ضال
الا من هدیت لفظ کل هرگاه اضافه شود بضمیر جمع چنانچه درین فقره واقعست
چون لفظا او مفرد است و معنی جمع جایز است که جانب لفظ او رعایت شود
و ضمیری که راجع شود با او یا صفتی که محمول شود برو مفرد آورده شود و ضمیر یا صفت
مذکور بصیغه جمع ادا شود و میگویند کلهم قایم و کلهم قایمون اینجا جانب لفظ
رعایت شده است چنانچه در کریمه و کلهم آتیه یوم القیمة فردا و آنچنان
بعمل آمده و خلاصه معنیش والله اعلم آنست که جمیع افراد انسان در محشر
فردا و تنها بعرصه گاه قیامت در خواهند آمد و هدایت بمعنی دلالت ملطفه است
یعنی دلالتی که متلبس بلطف باشد یعنی نزدیک گرداننده باشد بطاعت و
دور گرداننده باشد از معصیت خواه در ضمن دلالت موصل بمطلوب
متحقق باشد مثل قوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا که در شرح حدیث یازدهم تفسیر آن گذشت و قوله تعالی
والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم و یصلح
بالهم یعنی آنانی که کشته شده اند در راه خدا و ضایع نگذاشته اند
اعمال خود را زود باشد که هدایت کند خدای تعالی ایشان را و
بصلاح آید حال ایشان خواه در ضمن دلالت علی ما یوصل الی المطلوب و اراءت

وجایز است که جانب معنی
رعایت شود صح

آتیه صح

طریق مثل قوله تعالی اِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ اِمَّا شَاکِرًا وَاِمَّا کَفُورًا
که تفسیرش در شرح حدیث یازدهم از پیش رفت و قوله تعالی وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْن
که چنانچه گذشت عبارت از راه خیر و راه شر است و مراد نمودن آنست
نه رسانیدن بآن زیرا که آیت در معرض امتنان نازل است و ظاهر است
که در ضمن رسانیدن براه شر امتنانی نیست و ازین تحقیق ظاهر شد
که تفصیلی که متأخرین علما داده اند و گفته اند اگر هدایت بمفعول ثانی
بنفس متعدی شود مراد از آن دلالت موصله بمطلوبست و اگر بالی یا بلام
متعدی شود دلالت علی ما یوصل الی المطلوب ضعیف است مترجم گوید
بیان این اجمال آنست که بعضی از متقدمین هدایت را تفسیر کرده اند بدلالت
موصله بمطلوب که عبارت از رسانیدن بمطلوبست و بعضی دیگر بدلالت
علی ما یوصل الی المطلوب که بمعنی ارائه طریق و نمودن راه است و بر تفسیر اول
اعتراض کرده اند که منتقض است بآیه کریمه وَاَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا
الْعَمَی عَلَی الْهُدَی زیرا که معنی آیت والله اعلم آنست که اما ثمود
یعنی قوم صالح پیغمبر را پس ما هدایت کردیم ایشانرا پس ایشان اختیار
کردند کوری و ضلالت را بر هدایت یافتن و هدایت نیافتند و اگر
معنی هدایت این باشد معنی چنین خواهد بود که ما ایشانرا بمطلوب
که دین حق است رسانیدیم پس ایشان اختیار ضلالت بر آن کردند
و ظاهر است که بعد از رسیدن بمطلوب و رسیدن بدین حق دیگر اختیار

وَاَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَی عَلَی الْهُدَی و مثل قوله تعالی
صح

عمی و ضلالت بر آن متصور نیست پس معنی هدایت آن نباشد و بر تفسیر ثانی
وارد می آید که منتقض است بآیه کریمه اِنَّكَ لَا تَهْدِی مَنْ اَحْبَبْتَ
وَلٰكِنَّ اللهَ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ یعنی بدرستی که تو ای محمد هدایت
نمیکنی هر کس را که امید داری و میخواهی که هدایت یابند و لیکن حضرت عزت هر کس را
که مشیت او بآن قرار گیرد هدایت میکند زیرا که اگر معنی هدایت ارائت طریق
و نمودن راه باشد نفی آن از پیغمبر صلوات الله علیه و آله مناسب نخواهد
بود زیرا که او علیه السلام بواسطه آن مبعوث بود که راه حق را بهمه کس بنماید
و هیچکس را از آن محروم نگذارد و متأخرین علما بواسطه تفصی از اعتراضات
مذکوره قایل بتفصیل شده اند و گفته اند هدایت دو مفعولیست و تعدیه آن
بمفعول ثانی گاه بنفس است و گاه بالی مثل قوله تعالی اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ
و قوله تعالی وَاللهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ پس
جائی که بمفعول ثانی بنفس متعدی شده باشد مراد از آن دلالت موصله است
و جائی که بالی یا بلام متعدی شده باشد مراد از آن دلالت علی ما یوصل و اگر
مفعول ثانی در کلام مذکور نباشد باید دید که مقام تقاضای کدام معنی دارد
و کدام معنی مناسب مقام است و موافق آن تقدیر باید کرد و مثلاً در آیه ثمود
چون بر تفسیر اول معنی فاسد میشود بلام یا الی تقدیر باید کرد و باید گفت
تقدیر آیت اینست که اما ثمود فهدیناهم للحق او الی الحق و در آیت من احببت
باید گفت تقدیر آنست که انک لا تهدی الحق من احببت یا معنی کلام باستقامت

آید و اعتراض مندفع شود و چون این تفصیل نیز منتقض است بکریمهٔ و هدیناه
النجدین که با آنکه در آیت مذکوره هدایت بمفعول ثانی که نجدین است بنفس
متعدی شده نمیتواند بود که از آن دلالت موصله مراد باشد زیرا که آیت
مذکوره در معرض امتنان نازلست و مراد بنجدین چنانچه از پیش رفت از
خیر و راه شر است و اگر مراد از هدایت دلالت موصله باشد معنی این چنین
خواهد بود که ما رسانیدیم ایشان را براه خیر و راه شر و ظاهرست که
در ضمن رسانیدن براه شر امتنان متحقق نیست پس نتواند بود که هدایت بر آن
معنی محمول شود و همچنین منتقض است بآیت انا هدیناه السبیل
اما شاکرا و اما کفورا زیرا که اگر متعدی بنفس است
اگر بمعنی ایصال بمطلوب محمول شود معنی آن رسد میشود که کفران در آن
صورت متحقق نخواهد بود و لهذا مصنف دام ظله از آن عدول کرده
هدایت را بدلالت بلطف تفسیر کرده است که مشترک معنوی باشد میان
هر دو معنی و مستند از کلام قاضی بیضاوی است در تفسیر خود حیث قال
عند قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم و الهدایة الدلالة
بلطف و مراد بلطف امریست که نزدیک گرداننده بطاعت باشد
و دور سازنده از معصیت و این معنی چنانچه گذشت اعم است از ایصال بمطلوب
و از اراءة طریق موصل بآن و حق پس هر چه مقام اقتضا کند بر آن محمول باید ساخت
خواه متعدی بنفس باشد و خواه بحرف جر و کلکم ضال الا من اغنیته ضال بمعنی

محتاجست قال فی القاموس عال یعیل عیلا و عیلة و عیولا افتقر و اهدکم سبیل الرشاد
مراد بهدایت اینجا دلالت موصله است زیرا که دلالت علی ما یوصل و اراءة
طریق آنکه سؤال کند حاصل است حاصل است پس آن را بر سؤال ایشان مترتب
ساختن چنانچه فاسئلونی اکفکم و اهدکم یعنی سؤال کنید از من تا شما را هدایت
کنم وجهی نداشته باشد و باید دانست که هدایت خدای تعالی مر بندگان را
چنانچه از کلام بعض اعلام فهم میشود بر پنج نوع است اول عطا کردن قوتی
چند که ایشان را بسبب آن استعداد هدایت یافتن بهم رسد مثل قوت
عقلیه که عبارت از قوت دراکه است و حواس پنجگانه ظاهری که عبارت
از باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه است و مدارک پنجگانه
باطنی که عبارت است از حس مشترک و خیال و واهمه و متخیله و حافظه دوم
نصب دلایل عقلیه که جدا میکند در نظر بصیرت ایشان حق را از باطل و
صلاح را از فساد چنانچه قوله تعالی و هدیناه النجدین اشارت بآن است
سیم ارسال پیغمبران و انزال کتب و آیات چنانچه میفرماید ان هذا القرآن
یهدی للتی هی اقوم چهارم آنکه منکشف سازد بر دلهای ایشان
آنچه مخفی و مستورست و بنماید بایشان اشیائی را که باعث هدایت
ایشان شود و مثل خوابهائی است و الهام و وحی و امثال آن چنانچه
میفرماید والذین جاهدوا لنهدینهم سبلنا پنجم
آنکه دور کند از ایشان ظلمت بدنهای ایشان را از گرفتاری بتدبیر

فینا

و تصرف فارغ سازد و پرده تعلق ما سوا را از پیش نظر ایشان بردارد که
تجلیات الهی را بالمعاینه مشاهده توانند نمود و بسبب آن کوههای
انانیت و خودپرستی که سنگ راه ایشان شده از هم پاشیده شود و
وجود را هباء منثورا دیده همه او شوند و آنچه غیر اوست همه را در
معرض هلاک و فنا آورند و پرده تعلق ما سوا را که در پیش نظر دارند
از هم دریده بگویند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ثم کان هلاکه
فی عجبه و رضاه عن نفسه هیچ شک نیست که کسی مبادرت
باعمال صالحه و کردار نیک می‌نماید مثل روزه و نماز و برپای داشتن
شب بعبادت و امثال آن نفس او را ابتهاج و مسرتی دست میدهد
پس اگر از آن حیثیت باشد که توفیق آن عطیه ایست که از جانب حضرت
عزت باو کرامت شده و نعمتیست که از جانب حق یافته است و با آن
خایف و هراسان باشد که مبادا عمل مذکور را از نواقص یا تمام بعمل آمده
باشد و در معرض قبول الهی در نیاید و ترس تمام از زوال آن داشته
باشد که مبادا دیگر توفیق آن نیابد و همیشه از خدای تعالی توفیق زیاد
کردن آن را درخواست میکرده باشد هر آینه ابتهاج و مسرت مذکور
عجب نخواهد بود بلکه باعث نجات و رستگاری او خواهد بود و اگر فی العیاذ
بالله از آن جهت باشد که کاری از او بعمل آمده است و متصف بصفتی شده
که او را در ضمن او نجاتی حاصل شده و مرتبه بزرگی یافته و خود را سبب

آن از ناحیت تقصیر برکنار رواند و چنان پندارد که بسبب آن منتی بر
خدای دارد که بواسطه او کاری کرده است عین عجب خواهد بود و او را
از آن برکت که گناهی نخواهد بود چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله که فرموده اند لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو اکبر من ذلک العجب العجب
یعنی اگر از شما گناهی در وجود نیاید می‌ترسم بر شما از امری که بمراتب از گناه بدتر است
و آن عجب است عجب و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که سیئة تسوءک خیر من
حسنة تعجبک یعنی گناهی که ترا بعذر آورد بهتر است از حسنه که ترا بعجب آورد
الا فان المتکلین العاملون علی اعمالهم و ان حسنت یعنی باید که اعتماد نکنند ارباب
عمل صالح در دخول بهشت بمحض اعمال صالحه که از ایشان در وجود می آید و اگر
بهر وجه نیکو بعمل آمده باشد در رعایت جمیع ارکان و شرایط آن نموده
باشند زیرا که اعمال را مفسدات پنهان بسیار است که ایشان را از آن اطلاعی نیست
و کم عملیست که از آن خالی باشد چنانچه مؤید آنست حدیثی که روایت کرده است
شیخ عارف جمال الدین احمد بن فهد حلی در کتاب عدة الداعی از معاذ بن
جبل از رسول خدای صلی الله علیه و آله که ان الله تعالی خلق سبعة املاک
قبل ان یخلق السموات فجعل فی کل سماء ملکا قد جللها بعظمته و جعل علی کل باب من
ابواب السموات ملکا بوابا فتکتب الحفظة عمل العبد من حین یصبح الی حین
یمسی ثم ترتفع الحفظة بعمله و له نور کنور الشمس حتی اذا بلغ سماء الدنیا فتزکیه و
تکثره فیقول قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملک الغیبة فمن اغتاب لا ادع

عمله يجاوزني الى غيري امرني بذلك ربي قال ثم تصعد الحفظة من العبد ومعهم عمل صالح
فتمر به فتزكيه وتكثره حتى تبلغ السماء الثانية فيقول الملك الذي في السماء الثانية
قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انما اراد بهذا عرض الدنيا انا
صاحب الدنيا لا ادع عمله الى السماء الثالثة فيقول الملك قفوا واضربوا
بهذا العمل وجه صاحبه وظهره انا صاحب الكبر انه عمل وتكبر على الناس في مجالسهم
امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني الى غيري قال وتصعد الحفظة بعمل العبد يزهر
كالكوكب الدري في السماء له دوي بالتسبيح والصوم والحج فتمر به الى السماء الرابعة
فيقول لهم الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وبطنه انا ملك العجب
كان يعجب بنفسه وانه عمل وادخل نفسه العجب امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني الى
غيري قال وتصعد الحفظة بعمل العبد كالعروس المزفوفة الى بعلها فتمر به الى ملك
السماء الخامسة بالجهاد والصدقة ما بين الصلاتين ولذلك العمل ضوء
كضوء الشمس فيقول الملك قفوا انا ملك الحسد اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و
احملوه على عاتقه انه كان يحسد من يتعلم ويعمل بطاعته واذا رأى لاحد
فضلا في العمل والعبادة حسده ووقع فيه فيحمله على عاتقه ويلعنه عمله قال وتصعد
الحفظة بعمل العبد فيجاوز الى السماء السادسة فيقول الملك قفوا انا صاحب الرحمة
اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واطمسوا عينيه ان صاحبه لا يرحم شيئا
اذا اصاب عبد من عباد الله ذنبا للآخرة او ضرا في الدنيا شمت
به امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني قال وتصعد الحفظة بعمل العبد بفقه واجتهاد

دوي ودوي وصوت كالرعد وضوء كضوء البرق ومعه ثلاثة آلاف ملك فتمر بهم
الى ملك السماء السابعة فيقول الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا
ملك الحجاب احجب كل عمل ليس لله انه اراد رفعة عند القواد وذكرا في المجالس
وصيتا في المدائن امرني ربي ان لا ادع عملا يجاوزني الى غيري ما لم يكن لله خالصا
قال وتصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا به من صلوة وزكوة وصيام وحج وعمرة وخلق
حسن وصمت وذكر كثير تشيعه ملائكة السموات والملائكة السبعة بجماعتهم فيطوون
الحجب كلها حتى يقوموا بين يديه سبحانه فيشهدوا له بعمل ودعاء فيقول انتم
حفظة عمل عبدي وانا رقيب على ما في نفسه انه لم يردني بهذا العمل عليه لعنتي فيقول الملائكة
عليه لعنتك ولعنتنا الحديث يعني بدرستي كه حضرت عزت جل برهانه بيد
قدرت وعظمت خود هفت فرشته آفريده است قبل از آنكه آسمانها را
بيافريند وگذاشته است بهر آسماني فرشته را از ملائكه سبعه كه احاطه كرده
وفرا گرفته است آن آسمان را از بزرگي خود وبر در هر آسمان فرشته را دربان
ساخته است پس حفظه كه كاتبان اعمال اند مي نويسند عمل بنده مؤمن را از وقتي
كه صباح ميشود تا وقتي كه شام دست ميدهد بعد از آن بالا مي برند آن عمل را كه
بموقف عرض رسانند در حالتي كه مر آن عمل را از غايت نيكويي نوري باشد
درخشنده مانند نور آفتاب تا آنكه با آسمان دنيا كه آسمان اولست مي رسند و
عمل مذكور را بپاكي وبسياري مي ستايند پس بگويد بايشان فرشته كه
موكل آن آسمان است بايستيد وبزنيد اين عمل را بر روي صاحبش كه من فرشته

و کسی که مرتکب غیبت شد نمیگذارم که عمل او از من در گذرد پروردگار من مرا
باین کار وا داشته است حضرت فرمودند بعد ازان روز دیگر فرشتگان
مذکور بیا نیده با ایشان عمل صالحی باشد که از صاحب آن در ان روز غیبت واقع
نشده باشد پس با آن عمل از آسمان اول بگذرند تا آنکه برسند باسمان دوم
پس فرشته که در آسمان دویم است بگوید با ایشان که بایستید و بزنید این
عمل را بر روی صاحبش که او باین عمل غرض دنیا اراده کرده است و من
صاحب دنیا ام نمیگذارم که عمل او از من بگذرد و بدیگری برسد حضرت
فرمودند بعد ازان فرشتگان مذکور عمل بنده را بدست آورند که از غرض
دنیا پاک باشد و با آن عمل عروج نمایند تا باسمان سیم برسند پس بگویند بایشان
فرشته که دران مقام دارد بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش
و بر پشت او که من فرشته کبرم هر رستی که او این عمل را بجای آورده است از
مردم در مجالس تکبر نموده پروردگار من مرا فرموده است که نگذارم که
عمل او از من در گذرد و بدیگری برسد حضرت فرمودند بعد ازان فرشتگان
بعمل بنده بالا روند که میدرخشیده باشد مانند ستاره درخشنده در آسمان
و مر آنرا آوازی باشد بتسبیح و روزه و حج یعنی میسرانیده باشد که من این
اعمالم و حال آنکه صاحب او در عمل مذکور غرض دنیا نداشته باشد و مرتکب
غیبت و تکبر در مجالس نشده باشد پس صعود کنند تا باسمان چهارم برسند
پس بگوید بایشان فرشته که جای او انجاست بایستید و بزنید این عمل

را بر روی شکم صاحبش که من ملک عجبم هر رستی که او را بسبب این عمل در نفس خود
عجبی بهم رسیده است امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم
عمل او از من در گذرد حضرت فرمودند بعد ازان صعود کنند کاتبان اعمال
بعمل بنده از بندگان که مانند عروس آرایش کرده باشد که بسوی داماد
میبرده باشند پس بسبب پاکی صاحب آن عمل از ذمایم مذکوره عروج نمایند
تا باسمان پنجم برسند و آن عمل متضمن جهاد و صدقه ما بین الصلوتین بوده باشد

و بوده باشد

مر او را روشنی مانند روشنی آفتاب پس بگوید بایشان فرشته آسمان
پنجم که بایستید که من ملک حسدم و بزنید این عمل را بر روی صاحبش و بار
کنید آنرا بر کتف او هر رستی که او حسد برده است بر کسی که علم آموخته است
و بر کسی که عبادت خدای کرده است و هر گاه در کسی زیادتی در عمل و عبادت
دیده برو حسد برده است و باو در افتاده و در مقام بدی او شده است
پس فرشتگان مذکور عمل مذکور را برو تاوان کرده بر کتف او بار کنند و او
عمل لعنت برو خواهد میکرده باشد فرمودند که باز صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده
که ازین ذمیمه نیز بری باشد پس بگذرند تا باسمان ششم برسند پس فرشته
آسمان ششم بایشان بگوید بایستید که من فرشته رحمتم و بزنید این عمل را بر
روی صاحبش و بپوشانید بان بصیرت چشمهای او را هر رستی که صاحب
این عمل اصلا رحم بر کسی نمیکند و چون بنده از بندگان خدا اراده گناهی
نماید که در آخرت باعث عقاب او باشد یا ضرری در دنیا باو عاید شود

شماتت ننماید او را و از آن فرحناک نشود امر کرده است مرا
پروردگار من که نگذارم عمل او از من بگذرد حضرت فرمودند بعد از آن
حفظه بالا روند بعمل بنده که از روی دانائی و اجتهاد و نهایت پرهیزکاری
بفعل آمده باشد و مرور آوازی بوده باشد در شدت و صلابت
مانند آواز رعد و روشنی بوده باشد مثل روشنی برق با آن سه هزار
فرشته همراه باشند تا باسمان ششم رسند پس گوید بایشان فرشته
که موکل آسمان ششم است بایستند و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که من
فرشته حجابم حاجب می‌آیم هر عملی که محض از برای خدای تعالی نباشد بدرستی
که او اراده کرده است باین عمل بلندی مرتبه خود را نزد ارباب
حکم و مذکور شدن خود را در مجالس و محافل و صیت و آوازه خود را
در شهرها و ولایتها امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عملی از
من درگذرد و بدیگری برسد مادام که خالصاً لوجه الله نباشد حضرت
فرمودند بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده از بندگان
و حال آنکه آن عمل مشتمل باشد بر نماز و زکوة و روزه و حج و عمره و حسن خلق
و خاموشی و ذکر بسیار و مشایعت آن نموده باشند ملائکه جمیع آسمانها و
فرشتگان هفتگانه مذکوره باجمعهم پس طی کنند جمیع مرتبها و حجابها را
تا بموقف قرب الهی برسند و در برابر پروردگار ایستاده شهادت
دهند از برای او و نیکوئی عمل مذکوره و دعا کنند که از جانب او مرتبه قبول

یابد پس خطاب الهی در رسید بایشان که شما نگاهبانان عمل بنده من بودید
و من مطلعم بانچه در باطن اوست بدرستی که او باین عمل مرا اراده نکرده است
لعنت من بر او باد پس ایشان در مقابل گویند لعنت تو بر او باد و لعنت
ما هم که ما بر سر او اطلاع نداشتیم و این حدیثی است بزرگ که ما بقدر احتیاج
از آن ذکر کردیم و ترا آگاه ساختیم بر آنکه عملی که از شوائب نقص خالص باشد
نجات کم یابست نسئل الله العصمة و التوفیق لا ییأس المذنبون من مغفرة الله
لذنوبهم و ان کثرت یعنی باید که نا امید نشوند گناهکاران از مغفرت
و آمرزش من و اگرچه گناه ایشان بسیار باشد چنانچه حضرت عزت در کلام
مجید میفرماید ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم یعنی بدرستی
که پروردگار تو ای محمد آمرزنده است مر مردم را بر ظلمی که از ایشان
بر نفس خود وقوع می‌یابد بسبب ارتکاب معاصی و اقدام بمناهی و نیز میفرماید
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم
یعنی بگو ای محمد که ای بندگان که ظلم کرده اید بر نفسهای خود بواسطه
ارتکاب معاصی و مبادرت بمناهی نا امید مشوید از رحمت خدای بدرستی
که خدای تعالی می‌آمرزد گناهان را بتمامه بدرستی که او نیک آمرزنده
و مهربان است بر بندگان خود **ترجمه** در روضة الاحباب وارد است
که در بعض کتب سیر اسلام وحشی که قاتل حمزه بن عبد المطلب است و در زر

حرب احد مسلمانان حرص تمام بقتل او داشتند و در روز فتح مکه زاد
الله شرفا و تکریما بگریخت باین طریق منقول شده و نقل آن از ابن عباس
بصحت پیوسته که گفت وحشی نزد حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله
علیه و آله آمد و گفت آمده ام که مرا امان دهی تا کلام الهی بشنوم شاید
باعث هدایت من شود حضرت فرمودند دوست میداشتم که بچشم
من افتدی بی آنکه طالب امان باشی ولیکن چون طالب امانی امانت دادم
تا کلام حق تعالی بشنوی وحشی گفت من شرک ورزیده ام و خون ناحق
کرده ام و بزنا و دیگر مناهی اشتغال نموده ام آیا با این حالات توانم بود
که حضرت عزت توبه مرا قبول آورد رسول صلوات الله علیه و آله چنانچه عادت
ایشان بود لحظه خاموش شده منتظر وحی الهی شدند که این آیت نازل شد
وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا [آخر] وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ
إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ
لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ
وَآمَنَ وَعَمِلَ [عملا] صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا یعنی عباد الرحمن آنانند که نخوانند
و نپرستند با خدای تعالی خدای دیگر را و نکشند نفسی را که حرام کرده است
خدای تعالی کشتن او را الا بحق یعنی موجبات قتل مثل ردت و زنا و خون
ناحق و امثال آن و زنا نکنند و هر که بکند این سه گناه را که از امهات معاصی است

برسد جزای بدکرداری خود را در دوزخ آماده و دو چندان شود
عذاب مر کسی را که این اعمال را در روز قیامت و جاوید بمانند در عذاب
در حالتی که خوار و بی اعتبار باشند مگر کسی که توبه کند از شرک و ایمان
آورد و مرتکب شود عمل صالح و کردار شایسته را پس آن گروه بدل
میکند خدای تعالی گناهان ایشان را بحسنات یعنی سوابق ایشان را از
معاصی محو میکند و لواحق طاعت بجای آن ثبت میفرماید و هست خدای
تعالی آمرزنده گناهکاران بتوبه و مهربان بایشان بتوفیق توبه حضرت
آیت را بر وحشی خواند وحشی گفت درین آیت شرط کرده است که آمرزش
گناهان مر کسی را حاصل میشود که او بعد از آنکه توبه عمل کند از من در وجود نیاید
توام با کلام حق بشنوم و بهتر ازین مرا امید بهم رسد آنگاه این آیت
نازل شد إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ
لِمَنْ يَشَاءُ یعنی بدرستی که حضرت عزت نمی آمرزد آنرا که شرک آورد
باو یعنی کفر را و می آمرزد آنچه کمتر از شرک و کفر باشد هر کس را که مشیت
الهی بآمرزش او تعلق گیرد حضرت او را طلبید و بر او خواند گفت شاید من از
جمله آنها باشم که مشیت خداوند بغفران من تعلق نگیرد در جوار تو ام
تا آیتی دیگر بشنوم که در آن هیچ قیدی نباشد بعد از آن این آیت نازل
شد که قل یا عبادی الذین اسرفوا الآیه که با ترجمه اش مذکور شد وحشی
گفت این زمان هیچ قیدی و شرطی نمی بینم و مسلمان شد و در حدیث وارد است

از پیغمبر صلوات الله علیه و آله لیغفرن الله تعالی یوم القیمة مغفرة ما خطرت قط
علی قلب احد حتی ان ابلیس لیتطاول لها رجاء ان تصیبه یعنی هر آینه می آمرزد خدای
تعالی گناهان را روز قیامت آمرزیدنی که هرگز بخاطر کسی خطور نکرده باشد
تا آنکه شیطان را امیدواری تمام دست دهد که باو نیز بهره از آن خواهد رسید

بیت اگر در دهد یک صلای کرم — عزازیل گوید نصیبی برم

و روایت شده است در کتاب کافی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
که فرموده اند لولا انکم تذنبون فتستغفرون الله لخلق الله خلقا حتی یذنبوا ثم
یستغفروا الله فیغفر لهم یعنی اگر شما گناه نکنید و طلب آمرزش ننمایید از خدای
تعالی هر آینه خدای تعالی می آفریند جمعی را که مرتکب گناه شوند و طلب آمرزش از او
نمایند تا بیامرزد ایشان را و آثار مغفرت و رحمت خود را ظاهر سازد
و نقل کرده است غزالی در کتاب احیای علوم از امام محمد باقر علیه السلام
که فرموده است شما اهل العراق تقولون ارجی آیة فی کتاب الله
عز و جل قوله تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا
تقنطوا من رحمة الله و نحن اهل البیت نقول ارجی آیة فی کتاب الله
قوله سبحانه و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی شما ای اهل عراق
عرب میگویید امیدمندترین آیتی که در کتاب الهی است این آیت است
که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله و ما که اهل بیت پیغمبریم صلوات الله علیه و آله امیدمندترین

این آیت است که و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی هر آینه ارزانی خواهد داشت
بتو پروردگار تو ای محمد آن قدر که تو راضی شوی زیرا که پیغمبر صلوات الله
علیه و آله تا یکی از امت او در آتش باشد راضی نخواهد بود و در رضای
او وقتی حاصل خواهد شد که جمیع امت او آمرزیده شوند و بالجمله احادیثی که در
باب شمول مغفرت و آمرزش الهی مر بندگان را و وفور رحمت او بر ایشان
وارد است بسیار است و لیکن باید دانست کسی که امید برحمت او دارد
و او را چشم آن است که گناهان او آمرزیده شود از اقدام به بعض اعمال
صالحه که مورث استعداد حصول آن است و فرو رفتن در گناه و معاصی
که باعث زوال استعداد مذکور است از و چنانچه جمیع همت او مصروف آن باشد
و همگی اوقات او صرف آن شود چه بدون آن نفعی بر امید و رجا مترتب نیست و
بجز تأثیر و فنا امیدی ثمره از آن حاصل نه مثلا کسی که تخمی بیفشاند بر زمین و در وقت
خود آب بدهد و از ریگ و خاشاک پاک سازد و گیاههای بیگانه را که باعث
فساد زرعت از آن دور کند و بعد از آن بنشیند و انتظار برد بر کرم
الهی و لطف او در باره خود داشته باشد که وقت درو و حصد قفیز
غله مثلا او را حاصل خواهد شد این امید را ارباب عقل ممدوح میدانند
و خوب میشمرند اما کسی که فراغت را شعار خود سازد و مطلقا متحمل مشقت
زراعت و تعب آن نشود و تمام سال همت بر آسایش و راحت خود گمارد
و همگی اوقات خود را صرف هوا و هوس و لهو و لعب نموده باشد

پس نشنیده و انتظار می برده باشد که خدای تعالی او زرعی خواهد رویانید
و بواسطه او غله حاصل خواهد ساخت و لی انکه سعی و کدی در آن ننموده
باشد طمع آن داشته باشد که مثل آنچه از برای آن یکی که شب و روز در سعی
و تعب و کد تمام گذرانیده است حاصل شده باشد از برای او نیز بی
آنها حاصل شود و هیچ شک نیست که اینمعنی بر حماقت و فریب دادن خود
محمول خواهد شد نه بر رجا و امیدی که ممدوحست پس فی الواقع زراعت کار
آخرتست که الدنیا مزرعة الآخرة و دل مومن زمینست و تخمی که در آن کاشته
میشود ایمانست و طاعات و عبادات بمنزله آبیست که بآن داده میشود
و پاک ساختن نفس از اخلاق بد و صفات ذمیمه و باز داشتن آن از معاصی
و امور ناشایست بمنزله دور کردن سنگ ریزه و خاشاک از آن
زمین و کندن گیاههای بیگانه که باعث فساد زراعتست و روئیدن نبات
وقت درونست پس حذر باش از آنکه شیطان ترا فریب دهد و بمحض
رجا و امیدی که تعریف آنرا شنیده و تسلی نموده از مبادرت باعمال
صالحه و کردار پسندیده باز نیاید و نظر کن برجال انبیا و اولیا و متقی
که در اقدام بطاعات و صرف عمر در عبادات متحمل شده اند و شب و روز
خود را از آن فارغ نمیداشته اند آیا ایشان از رجا و امیدی که
ما را برحمت و مغفرت حق تعالی حاصلست حاصل نبوده و نمیتوانسته
اند که بآن اکتفا نموده متحمل این قدر رنج و تعب و مشقت نشوند بلی بلکه بمراتب

شمول رحمت او مر بندگان عاصی و عموم آمرزش او از تو و امثال تو عالمتر
تر بوده اند نهایتش چون میدانسته اند که امید برحمت و مغفرت او بی
اقدام بعمل صالح محض غرور و سفه است با وجود نهایت امید و رجا
جمیع عمر خود را صرف طاعات و عبادات میکرده اند و شب و روز خود را
از آن فارغ نمیداشته اند و نسئل الله التوفیق و الهدایة و نعوذ به من الزلل
و الغوایة **حدیث بیست و هفتم** روایت شده است بسندی که متصل است
بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی از مفید علیه الرحمه از ابی القاسم جعفر بن
محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه که از ثقات اصحاب حدیث و استاد
شیخ مفید علیه الرحمه است و در فن فقه و حدیث مرتبه بزرگ داشته و
تصانیف بسیار دارد و در سال سیصد و شصت و نه هجری
بجوار رحمت ایزدی پیوسته رحمة الله علیه از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش ابراهیم بن هاشم
از ابن ابی عمیر که احوال ایشان سبق ذکر یافت از منصور بن حازم که از ثقات
راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است علیهما السلم و فقیه و مصنف
کتب بوده از امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلم که قال
رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِه لَا یَمِینَ لِوَلَدٍ مَعَ وَالِدِه
وَ لَا لِلمَملُوکِ مَعَ مَولَاهُ وَ لَا لِلمَرأَةِ مَعَ زَوجِهَا وَ لَا نَذرَ
فِی مَعصِیَةٍ وَ لَا یَمِینَ فِی قَطِیعَةٍ **شرح کلام** معجز نظام در ضمن اغاز

زدودن و نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام
امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله که نیست
سوگندی مر فرزند را با وجود پدر و نه مر بنده را با وجود خداوند
و نه مر زن را با وجود شوهر یعنی سوگند فرزند بی اذن پدر گاهی که پدر
در حیات باشد و سوگند زن شوهردار بی اذن شوهر و سوگند بنده
بی اذن خداوند منعقد نیست و عمل بآن لازم نیست و باذن ایشان موقوفست
علی اختلاف المذهبین و روا نیست نذر کردن بر امری که متضمن عصیان
خدا باشد و سوگند خوردن در قطع صله رحم یعنی اموری که متضمن عصیان
خدا باشد نذر نباید کرد و اگر واقع شود منعقد نیست و بر قطع صله رحم
و رفع رابطه خویشان سوگند یاد نباید کرد و اگر کند عمل بآن لازم نیست
بینش دویم لا یمین یمین اینجا بمعنی سوگندست و در مأخذ اشتقاق
آن سه قولست اول آنکه از یمین بمعنی قوت مأخوذست زیرا که بسوگند قوت
می یابند بر فعل آنچه سوگند میخورند که آنرا بفعل آورند و بر ترک آنچه بر ترک
آن سوگند یاد میکنند دوم آنکه مشتق از یُمن بمعنی یمنست و برکتست
بواسطه حصول برکت و یمنست بذکر نام خدا که در ضمن آن متحقق است
سیم آنکه از یمین بمعنی دست راست مأخوذست بواسطه آنکه در زمان
پیش که سوگند میخورده اند دست راست خود را بدست راست کسی
که بر دعوی او سوگند میخورده اند میداده اند و این قول را شیخ ابو علی

طبرسی در تفسیر خود که موسوم بمجمع البیانست ذکر کرده است وَلا لِلوَلَدِ مَعَ
والِدِه ولد اینجا اعم است از آنکه پسر باشد یا دختر و والد اعم از آنکه
آزاد باشد یا بنده اما اگر کافر باشد آیا حکم او درین باب در حکم مسلمست
یا نه تصریحی از علماء امامیه رضوان الله علیهم درین باب بنظر نرسیده و
عموم حدیث اگرچه شامل کافر نیز هست ولیکن ممکنست که کافر باثبات
رفع سبیل بیرون رفته باشد و آن این آیت است لَن یَجعَلَ اللهُ
لِلکافِرِینَ عَلَی المُؤمِنِینَ سَبِیلًا یعنی نگردانیده است
خدای تعالی مر کافران را بر مؤمنان سبیلی وَلا لِلمَملوکِ مَعَ مَولاهُ مراد
بمملوک بنده است خواه غلام باشد و خواه کنیز و مراد بمولا خداوند
او خواه یکی باشد و خواه متعدد باشند و ظاهر آنست که مملوک نیز
اعم باشد از آنکه کل او بنده باشد یا بعض والله اعلم وَلا لِلمَرأةِ مَعَ زَوجِها
آیا متعه نیز درین حکم با زن شریکست و او را نیز روا نیست که بی اذن
متمتع سوگند یاد کند یا این حکم مخصوص زن دائمیست و آیا شرطست
که تابع نباشد یا نه از اصحاب کلامی درین باب دیده نشده و نهایتش
ظاهر حدیث مشعر بتعمیم است در مسئله دوم و تعمیم مذکور محل بحث است
و باید دانست که مطلقه رجعیه در ایام عده که شوهر او را رجوع بآن
میرسد نیز درین حکم حکم زن دارد وَلا نَذرَ فِی مَعصِیَةٍ نذر در لغت بمعنی
وعده است و در عرف اهل شرع لازم ساختن فعلیست یا ترک فعلی

برخورد گفتن صیغه شد علی متفرقا و فعل ماضی آن مفتوح العین است و در مضارع
ضم عین و کسر عین هر دو جایز است وَلَا یَمِینَ فِی قَطِیعَةٍ قطع صله رحم است
و مراد از نفی آن نفی صحت آن یعنی سوگند بر قطع صله رحم صحیح نیست و منعقد
نمیشود و مثل آنکه کسی سوگند خورد که با پدر خود سخن نگوید یا با برادر خود معاشرت
ننماید و میتواند بود که اراده کرده باشند حضرت صلوات الله
علیه و آله بقطیعه رحم آنچه شامل برادران در دین نیز باشد که در قطع از ایشان
نیز سوگند صحیح نباشد والله اعلم **نمایش اول** بباید دانست که نفی که
حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله درین حدیث فرموده اند سوگند
فرزند را با وجود پدر و مملوک را با وجود خداوند و زن را با وجود شوهر
میتواند بود که بر نفی صحت محمول شود و اراده کرده باشند حضرت
آن این معنی را که سوگند مذکوران ایشان صحیح نیست و در اصل منعقد
نمیشود تا پیشتر از آن اذن پدر و مولی و شوهر ایشان را حاصل شود
و اذنی که از ایشان بعد از سوگند ظاهر شود از معرض اعتبار ساقط است
و میتواند بود که مراد نفی لزوم آن باشد که اصل سوگند منعقد باشد
و هر یک از پدر و مولی و شوهر را رسد که رفع آن کنند یعنی اگر تفویض آن
کنند عمل بمقتضای آن واجب باشد و اگر تفویض نکنند نه و باین احتمال اکثر
علمای امامیه رضوان الله علیهم مثل شیخ ابو القاسم مصنف شرایع الاسلام
و غیر آن فتوی داده اند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز در کتاب

قواعد الاحکام

قواعد الاحکام مایل بآن شده و این قول را رجحان داده استدلال کرده اند
بر بطلان مذکور بعموم آیاتی که دلالت بر وجوب وفای بسوگند دارد مثل قوله
تعالی وَلَا تَنْقُضُوا الْأَیْمَانَ یعنی هرگاه در امری سوگند یاد کنید نقض
آن مکنید و بمقتضای آن عمل نمائید چه ظاهر آیت عموم وجوب عمل بمقتضای
سوگندست مگر جائی که دلیل اخراج آن نماید و دلیلی نیست مگر در ماده که
پدر یا مالک یا شوهر تفویض آن نکنند پس در غیر آن منعقد باشد و نفیی که از این
حدیث فهم میشود چنانچه مذکور شد همچنانچه احتمال نفی صحت دارد احتمال
نفی لزوم نیز دارد و این استدلال بر نفی صحت نتوان کرد و درین استدلال
نظرست و وجه نظر بنا بر آنچه مصنف دام ظله در حاشیه ذکر آن کرده آنکه
یمینی که آیه مذکوره دلالت بر وجوب عمل بمقتضای آن دارد یمین صحیح است
که شارع اعتبار آن کرده باشد و هیچ شک نیست که بمذهب جمعی که اذن
زوج و مولی را شرط میدانند یمین زوجه بی اذن زوج و یمین بنده بی اذن
مولی صحیح و معتبر نیست پس عموم ظاهر آیه بر ایشان حجت نتواند شد و بعض
متاخرین مذهب اول را که عدم انعقاد سوگندست اختیار کرده اند و استدلال
کرده اند باین حدیث زیرا که معنی حقیقی نفی منفی که منطوق این حدیث است نفی
حقیقت یمین است و در اصول مقررست که هرگاه بر معنی حقیقی محمول نتواند
شد بر معنی مجازی حمل باید کرد که اقرب باشد بحقیقت و اقرب بمعنی نفی صحت
آنست پس نفی یمین را که این حدیث دلالت بر آن دارد بر نفی صحت حمل باید

حقیقه یمین نفی م

کردو بر نفی لزوم که از ان منعقدست و اگرچه قول ثانی مشهور ترست امّا این قول
از دلیل ظاهر ترست واللّه اعلم و باید دانست که خلاف مذکور در غیر سوگند
بر فعل واجبست یا ترک حرام امّا در سوگند بر فعل واجب یا ترک حرام هیچکس را
در لزوم آن بحثی نیست و در آنکه هیچ یک از پدر و مولی و شوهر را ولایت
آن نیست که رفع آن کنند شکی نه و مخفی نماند که بعضی که در باب ولایت اولیاء
ثلثه در تفویض و عدم تفویض مذکور شد وارد ست در ماده یمین است و بس
و در ماده نذر بعضی وارد نیست و بعضی از متاخرین علماء امامیه نذر را
بر یمین حمل کرده اند و گفته اند که نذر این جماعت نیز بی اذن ایشان منعقد نیست
یا منعقدست و لازم نه علی اختلاف القولین و دلیل ایشان درین حکم چندان
وضوحی ندارد بلی روایت کرده است شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب تهذیب
حدیثی از حسن بن وشا که گفت گفتم بامام موسی کاظم علیه السلام که اِنَّ لِی
جارِیَةً حَلَفْتُ مِنْها بِیَمِینٍ فَقُلْتُ لِلّهِ عَلَیَّ اَنْ لا اَبِیعَها اَبَداً
فَقالَ فِ لِلّهِ بِنَذْرِکَ یعنی بدرستی که مرا کنیزیست که سوگند یاد کرده
ام و گفتم مر خدای را بر عهده که با و کرده بنذر خود عمل نمای و شیخ شهید
علیه الرحمه در کتاب دروس بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده گفته است
که درین حدیث دقیقه ایست و اراده کرده است بآن این دقیقه را که دلالت
دارد بر آنکه نذر را نیز یمین می نامند پس از ان استنباط توان کرد که نذر فرزند
و بنده و زن نیز موقوفست بر اذن پدر و مولی و شوهر ست بنابر بعضی که

در باب توقف یمین ایشان بر اذن این جماعت وارد شده و این تسمیه اگرچه از
کلام راوی فهم نشد امّا تقریر امام علیه السلام از او در وقت تلفظ امام
بآن یمین تو میدانی که تقریر امام علیه السلام بر تسمیه مذکوره بر تقدیر تسلیم آن دلالت
ندارد بر آنکه تسمیه مذکوره از روی حقیقت باشد چه جایزست که راوی بطریق
مجاز استعمال کرده باشد و تقریر حضرت بر مجازیت آن باشد نه بر حقیقت بودن
بودن بلکه ظاهر از کلام حضرت که فِ لِلّهِ بِنَذْرِکَ و تعبیر از انچه راوی
یمین نامیده است در کلام خود بنذر آنست که تنبیه بر رد آن باشد نه تقریر آن
و بالجمله امثال این دلایل ضعیفه را صلاحیت آن که اثبات احکام شرعی بآن توان
نمود نیست پس اولی آنست که بر آنچه ظاهر نص اقتضای آن دارد اقتصار شود
واللّه اعلم بحقایق الامور **نمایش دویم** باید دانست که نذر که تعرض
بیان آن کرده ایم بر دو قسمست مطلق و معلق نذر مطلق آنست که بشرطی
موقوف نباشد مثل آنکه روزه فردا را نذر کند و بگوید لِلّهِ عَلَیَّ اَنْ اَصُومَ غَداً یعنی
خدای راست بر من که فردا روزه دارم بی آنکه بشفای بیماری یا آمدن مسافر
مشروط سازد و بگوید اِنْ شُفِیَ مَرِیضِی اَوْ اِنْ قَدِمَ فُلانٌ مِنْ سَفَرِهِ فَلِلّهِ عَلَیَّ
کذا و نذر معلق آنکه بامری از امور موقوف باشد مثل اِنْ شُفِیَ مَرِیضِی اَوْ اِنْ
قَدِمَ مُسافِرِی فَلِلّهِ عَلَیَّ اَنْ اَصُومَ یَوْماً یعنی اگر بیمار من شفا یابد یا فلان مسافر
من بیاید پس خدا راست بر من که یکروز روزه دارم و کلام حضرت رسالت
صلوات اللّه علیه و آله درین حدیث که لا نَذْرَ فِی مَعْصِیَةٍ شامل هر دو قسم

هست چه نذر معصیت چنانچه در ضمن نذر مطلق می تواند بود که متحقق شده
باشد مثل لله علیّ ان اتزوّج خامسة یعنی خدا راست بر من که با آنکه چهار
زن دارم زن دیگر که پنجم ایشان باشد بخواهم در ضمن نذر معلّق نیز می تواند
بود که متحقق شود خواه معصیت مذکور شرط باشد و نذر جزا مثل ان شربت
خمراً فلله علیّ ان اصلّی رکعتین یعنی اگر میسر شود مرا که شراب خورم پس خدا راست
بر من که دو رکعت نماز گزارم گاهی که غرض زجر نفس از آن نباشد چرا که
اگر غرض آن باشد نذر منعقد است بلاخلاف و خُلف آن موجب
کفاره است و خواه معصیت جزا باشد و نذر شرط مثل ان شفی مریضی
فلله علیّ ان اصوم یوم العید یعنی اگر بیمار من شفا یابد پس خدا راست
بر من که روز عید که روزه اش حرام است روزه دارم و سید مرتضی
نذر مطلق را مطلقا صحیح نمیداند و حکم ببطلان آن کرده است خواه
معصیت باشد و خواه طاعت و گفته است که عرب از نذر نمی فهمند مگر
چیزی را که معلّق بشرطی باشد چنانچه تغلب که از ائمه لغت است تصریح بآن
کرده است و قرآن و سنت بر زبان ایشان وارد است پس نذری
که از قرآن و حدیث حکم بصحت آن شده می باید برین معنی محمول باشد زیرا که این
که از معنی لغوی بمعنی دیگر نقل شده باشد خلاف اصل است پس تا آنکه
دلیلی دلالت بر آن کند اعتبار آن نباید کرد و اکثر علمای امامیه رضوان الله
علیهم درین مسئله با او خلاف کرده اند و حکم کرده اند بآنکه نذر مطلق

نیز صحیح است بچند دلیل اول اجماع علما بر صحت آن چنانچه شیخ ابو جعفر
طوسی نقل آن کرده دوم آنکه نذر در قرآن مجید مطلق وارد شده و تقیید
بشرط نیافته مثل قوله تعالی انّی نذرت للرحمن صوماً که بعد از آنکه عیسی
از مریم در وجود آمد و او را برداشته در حریر پیچیده و در کنار او گذاشتند
با وی این ندا رسید یعنی اگر ببینی ای مریم از آدمیان یکی را و از تو بپرسد
که این فرزند از کجاست بگوی بدرستی که من نذر کرده ام از برای خدای تعالی
روزه را یعنی خاموشی را چه روزه در شریعت ایشان ترک کلام بوده است
و قوله تعالی انّی نذرت لک ما فی بطنی محرّراً و قوله تعالی یوفون
بالنذر و یخافون و اگر تقیید آن بشرطی لازم می بود در
قرآن مطلق واقع نمیشد سیم آنکه مطلق واقع شده در کلام مقدس نبوی
صلی الله علیه و آله آنجا که فرموده است من نذر ان یطیع الله فلیطعه و من
نذر ان یعصیه فلا یعصیه یعنی کسی که نذر کرده باشد که اطاعت خدای
نماید در امری باید که وفا بنذر خود کرده آن طاعت را بجای آورد و کسی که
نذر کرده باشد که عصیان خدا کند نباید که عصیان از او واقع شود اگر
نذر مخصوص می بود بمشروط چنانچه مذهب سید مرتضی است امر بطاعت مذکور
بمجرد نذر مناسب نمیبود و بلکه می بایست گفته شود که فلیطع اذا حصل الشرط
المعلّق علیه یعنی باید که وفا بآن بکند گاهی که شرطی که نذر را بآن معلّق ساخته
بحصول رسد چهارم ظاهر حدیث صحیح که ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق

علیه السلم روایت کرده است و گفته است که سؤال کردم از آن حضرت
علیه السلم از مردی که گفته باشد عَلَیَّ نذرٌ یعنی بر منست نذری آیا برو باین گفتن
امری واجب میشود حضرت فرمود که لَیسَ النَّذرُ بِشَیءٍ حَتّی یُسَمّی شَیئاً لِلّهِ
صِیاماً اَو صَدَقَةً اَو هَدیاً یعنی نذر چیزی لازم نیست تا نام چیزی را برای خدا
نبرد مثل روزه یا صدقه یا حج چه امام علیه السلم مصحح نذر مجرد نام بردن
روزه یا صدقه یا حج را ساخته اند و اگر شرط نیز از جمله مصححات می بود
آنرا نیز ذکر میکردند و اما فیت خلاصه آنچه در استدلال برین مطلب ذکر
کرده اند و بخاطر میرسد که هیچ یک از دلایل مذکوره امری نیست که بر سید
مرتضی حجت تواند بود در مخالفت بمذهبی که او اختیار کرده داشته باشد
اما اجماعی که شیخ نقل کرده ظاهرست چه او اجماع را قبول نخواهد داشت
و اما آیات ثلثه بواسطه آنکه زیاده برین دلالت ندارد که نذر بر روزه داشتن
و آزاد بودن مَن فی البطن و وفای آن وقوع یافته و هیچ شک نیست که سید مرتضی
علم الهدی حمل خواهد کرد آنرا بر آنکه مشروط بشرطی بوده زیرا که ما عدای
نذر مشروط پیش او نذر نیست و در آیات مذکوره تصریحی نیست بآنکه نذر
مذکور از ایشان بی شرط واقع شده اما آیت اول بواسطه آنکه یا آنکه حکایت
از آنچه در شریعت پیغمبر دیگر بوده زیاده برین دلالت ندارد که مریم علیها السلم
مأمور شد بآنکه خبر دهد مردم را بآنکه نذر کرده است که روزه بدارد یعنی
خاموشی اختیار کند و اینکه درین خبر ذکر شرط نکرده باشد تقاضای

آن نمیکند که در نذر خود نیز ذکر نکرده باشد و ثابت نشده است که صیغه نذر
او همین کلام بوده تا آنکه توان گفت که چون خالی از شرط مذکور شده ظاهراً منفیست
که شرطی در میان نباشد بلکه در بعضی تفاسیر مذکورست که کلام مذکور خبرست
که او از نذر خود داده است که پیشتر از آن واقع شده و اگر گویند نذر مذکور از آن
بر خاموشی و عدم تکلم واقع شده بوده است پس اگر این کلام صیغه نذر نباشد و بیشتر
از آن نذر مذکور واقع شده باشد لازم می آید که مریم علیها السلم باین کلام مخالفت
نذر کرده باشد پس ناچار باید برین حمل کرد که نذر او همین کلام بوده است
تا مخالفت نذر که لایق مرتبه او علیها السلم نیست لازم نیاید جوابش آنست
که می تواند بود که در وقتی که نذر کرده باشد که سخن نکند اخبار بنذر خود را مستثنی
کرده باشد یا آنکه بگوییم که او را التکلم باین کلام ضرور شده بود تا رفع تهمت
از او بشود و قوم او با او گمان بد نبرند که اگر او سخن با ایشان نکرد و جواب ایشان
نداد از روی عناد و یا از نهایت شرمندگی و خجلت بود که از ایشان داشت
بواسطه کار بدی که ایشان با او گمان برده بودند و بعضی مفسرین را اعتقاد
اینست که اخبار مذکور از او بایما و اشارت واقع شده بوده است
و اطلاق قول بر آن که در قرآن واقع شده از روی مجازست و شیخ ابو علی طبرسی
در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است که مریم علیها السلم بعد از نذر مذکور
اذن یافت از جانب حضرت عزت تعالی شانه بآن قدر کلام بواسطه رفع گمان
قوم در حق او و بعد از آن خاموش شد و دیگر سخن نکرد و این صریحست در

اگر کلام مذکور صیغهٔ نذر نبوده بلکه اخبار از نذر سابق بوده چنانچه
گذشت و اما آیت دوم اگر چه احتمال دارد که آن کلام که از زن عمران
صادر شده صیغهٔ نذر باشد نهایتش کلام مفسرین صریحست در آنکه
صدور کلام مذکور از او بعد از نذر بوده چنانچه صاحب کشاف
می گوید روایت شده است که زن عمران عقیم بود یعنی او را فرزند
نمیشد تا آنکه پیر شد و از آن گذشت که دیگر احتمال حمل بفرزند دهد پس
وقتی در سایه درختی نشسته بود مرغی را دید که بچهٔ خود را چینه میخورانید
او را از آن حال خوش آمد نفس او مایل بفرزند شد و در مقام دعا در آمد
و گفت اللهم ان لک علی نذرا شکرا ان رزقتنی ولدا ان اتصدق به علی
بیت المقدس فیکون من سدنته و خدمته یعنی بار خدایا بدرستی که تراست
بر من از روی شکر اگر روزی من کنی فرزندی که تصدق کنم باو بر بیت
المقدس که بجای کعبهٔ ایشان بود تا از جملهٔ مجاوران و خدمتکاران
آن مکان شریف باشد پس دعای او در معرض اجابت در آمده بمریم
حامله شد تا اینجا بود ترجمهٔ کلام صاحب کشاف اگر گویند شیخ ابو علی طبرسی
علیه الرحمه نیز روایت کرده است در کتاب مجمع البیان جائی که تفسیر
این آیت می کند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن
حضرت فرموده اند ان الله عز و جل اوحی الی عمران انی واهب
لک ذکرا یبرئ الاکمه والابرص و یحیی الموتی باذن الله

و جاعله رسولا الی بنی اسرائیل فحدث امرأته بذلک و هی ام مریم
فلما حملت بها قالت رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا یعنی بدرستی که حضرت
عزت جل ذکره وحی فرستاد بعمران پدر مریم که بدرستی که من بخشیده ام
ترا نرینه که پسر بوده باشد بمرتبهٔ نبوت تا نابینای مادرزاد از علت کوری
پاک می ساخته باشد و بدن ابرص از داغ پیسی و زنده میکرده باشد
مردگان را بفرمان خدای تعالی و گردانیده ام او را رسول از جانب
خود بر بنی اسرائیل یعنی فرزندان یعقوب چرا که اسرائیل نام پیغمبرست
علیه السلام پس عمران این سخن را بزن خود که مادر مریم علیها السلام بوده نقل
کرد پس چون حمل گرفت مادر مریم گفت پروردگارا بدرستی که من نذر کردم
برای تو که آنچه در شکم منست آزاد کرده شود از قید تعلقات دنیا
و خالص برای تو بوده باشد و خدمت مسجد تو کند که بیت المقدس است
و در آن زمان خدمت مسجد قدس را بسیار بزرگ میداشتند چنانچه در این
زمان خدمت خانهٔ کعبه را و فرزندان خود را برای آن کار نذر می کردند و
در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در امثال این نذرها واجب بوده
و این حدیث مشعرست بآنکه این قول مادر مریم علیها السلام صیغهٔ نذر بود و
نذر دیگر از پیش رفته بوده است و نبوده است چنانچه صاحب کشاف
میگوید چه بعد از اخبار الهی ببخشیدن فرزند استدعای او آنرا بنذر
که منافات و غایت که باو نسبت داده معنی نذار در جوابش آنست

یعقوب م

که درین آیت اشعاری باین معنی نیست چه حدیث زیاده برین دلالت نکرد که
این قول از زنان در مریم علیها السلم بعد از حمل او بمریم واقع بوده و ازین فهم
نمیشود که قبل حمل از و این نذر واقع نشده بوده است و اخبار خدای
تعالی عمران از انجشیدن فرزند باو منافاتی بنذر مذکور که از زن او واقع
شده باشد ندارد چه اخبار مذکور از رسیدن خلاص خواهد شد و بتقدیر
علم زن او بآنکه فرزند از و در وجود خواهد آمد میتواند بود که نذر مذکور
از و پیش از اخبار مذکور واقع شده باشد و بالجمله درین آیت هیچ جهه
دلالت نیست بر امری که منافات داشته باشد بمذهب سید مرتضی
علم الهدی اما آیت سیم دیگران در مقام استدلال بر مطلب مذکور بغایت
عجیب مینماید زیرا که آیت دلالت ندارد مگر بر مدح وفای نبذر و حال آنکه
نذری که سبب نزول این آیت بوده است مشروط بشرط بوده و آیات
باتفاق جمیع امت و وجه آن مشهورترست از آنکه احتیاج بذکر داشته باشد
ولیکن بواسطهٔ تبرک جستن باسامی جمعی که آیت مذکوره بلکه سوره که آیت
در ان سوره است در شان ایشان نازلست ذکر آن میکنیم قاضی بیضاوی
در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده است که امام حسن و امام حسین علیهما السلم
بیمار شدند و رسول خدای صلوات الله علیه و آله بعیادت ایشان
آمدند و در میان جمعی پس ایشان روی بامیر المؤمنین علیه السلم آوردند و گفتند
یا ابا الحسن چه شود که نذری بواسطهٔ شفای فرزندان خود بکنی پس

بآن بود که فرزند مذکور شود

حضرت امیر و فاطمه علیهما السلم و فضه کنیز ایشان نذر کردند که اگر ایشان
ازین بیماری شفا یابند هر کدام سه روز روزه بدارند و هیچ خیر با ایشان نبود
توانند شد پس امیر المؤمنین علیه السلم از شمعون خیبری سه صاع جو قرض کرد
و فاطمه علیها السلم صاعی را از ان بدست مبارک آرد کرد و پنج قرص نان
پخت پس چون وقت افطار شد نانهای مذکور را پیش خود گذاشتند که
بآن افطار نمایند که مسکینی بر ایشان وارد شد و از ایشان دریوزه قوتی
کرد پس اطعام او را بر خود اختیار کردند و آن پنج قرص نان را باو
دادند و آن شب الی آنکه در ان هوای دمی آب چیزی تناول کرده باشند
روز آوردند و روز دیگر باز بروزه رفتند چون شام شد و طعامی که بدستور
روز گذشته ترتیب داده بودند پیش خود گذاشتند که بآن افطار نمایند
یتیمی آمد و طعامی از ایشان خواست همه را باو داده خود همچنان بدم آبی
اکتفا کردند تا روز دیگر شد و ایشان بر همان نسبت بروزه آن قیام نمودند
وقت افطار را اراده صرف بقیهٔ قوتی که داشتند نمودند که باز اسیری بدر
ایستاد و چیزی طلب کرد و ایشان بهمان منوال روزهای گذشته سلوک
داشتند پس جبرئیل نازل شد و این سوره را بر پیغمبر علیه السلم فرود آورد
تا اینجا ترجمه کلام قاضی بیضاوی بود در تفسیر خود و اما استدلال بحدیث تمکن
نذر آن یطیع الله فلیطعه اگر بیانی که در انطباق آن بر مدعای مذکور شد
تمام شود مرآینه دلالت خواهد کرد بر آنکه نذر مشروط مشروع نباشد

شربت ایشان بود

چنانچه
بعد از تأمل صادق ظاهر میشود و شما با آن قایل نیستید پس آنچه جواب شما
شود از آن جواب ما نیز می تواند بود با آنکه سید مرتضی علیه الرحمه
چنانچه سبق ذکر یافت در فتوی خبر آحاد را حجت نمیداند و معمول
آن عمل میکنند پس امثال این اخبار بر و حجت نتواند شد و حدیثی که ابی الصباح
کنانی روایت کرده سید مرتضی نیز بحکمی که از آن مستفاد میشود و قایلست چنانچه یاد
برین از آن فهم نشد که نام بردن عبادتی که متعلق نذر است از جمله مصححات نذر است
چنانچه حتی کما زبراه تنهای غایت اشعار بآن دارد و از آن معلوم نشد
که خبر دیگر مصحح نذر نیست پس میتواند بود که نام بردن عبادت مصحح آن باشد
و دیگر مصححات نیز داشته باشد مثل تعلیق بشرط و غیر آن بسا باشد که استدلال
کنند بر مطلب مذکور که صحت نذر مطلق است بحدیثی که روایت کرده است
از شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از منصور بن حازم از امام جعفر صادق
علیه السلام که اِذا قالَ الرَّجُلُ عَلَیَّ المَشْیُ اِلی بَیْتِ اللهِ وَهُوَ مُحْرِمٌ بِحَجَّةٍ
اَوْ عَلَیَّ هَدْیٌ کَذا وَکَذا فَلَیْسَ بِشَیْءٍ حَتّی یَقُولَ لِلّهِ عَلَیَّ المَشْیُ اِلی
بَیْتِهِ اَوْ یَقُولَ لِلّهِ عَلَیَّ هَدْیٌ کَذا وَکَذا اِنْ لَمْ اَفْعَلْ کَذا وَکَذا
یعنی اگر بگوید شخصی که بر منست پیاده رفتن بخانه خدای بقصد بجای آوردن حج
یا بر منست که این هدی با خود ببرم بر او از قول مذکور چیزی لازم
نمیشود تا آنکه بگوید خدا را بر منست پیاده رفتن بخانه او یا بگوید خدا را
بر منست این هدی اگر نفعل بیاورم این را و این را و اسطه آنکه حضرت

در حدیث بیان کرده است نذر مطلق را که بگوید لِلّهِ عَلَیَّ المَشْیُ اِلی بَیْتِهِ نذر
معلق را با آنکه بگوید لِلّهِ عَلَیَّ هَدْیٌ کَذا وَکَذا اِنْ لَمْ اَفْعَلْ کَذا وَکَذا پس هر دو قسم
صحیح باشد و مخفی نخواهد بود که همچنانچه این حدیث احتمال معنی دیگر نیز دارد

این معنی دارد که مذکور شد احتمال

و آن آنست که قول حضرت که اِنْ لَمْ اَفْعَلْ کَذا وَکَذا قید مجموع هر دو نذر
باشد با هم و نذر آخر اختصاص نداشته و مَعَ قِیامِ الاِحْتِمالِ بَطَلَ الاِسْتِدْلالُ

انجام

باید دانست که متعلق یمین یعنی امری که سوگند بر آن میخورند خواه
فعل باشد و خواه ترک می باید در وقت سوگند خوردن رجحان و بهتری داشته باشد
بحسب آخرت مثل غسل جمعه و روزه عرفه و ترک خوردن بدست چپ و خوابیدن
بعد از نماز صبح و امثال آن از افعال مستحبه و مکروهه یا بحسب دنیا مثل
پوشیدن ثیاب فاخر و خوردن طعام لذیذ و ترک مباشرت عجایز و مجالست
ادانی و آنچه مانند آن باشد یا آنکه مساوی الطرفین باشد یعنی فعل و ترک آن
در مرتبه مساوی باشد و هیچکدام بر دیگری رجحان نداشته باشد مثل
افعال مباحه که فعل و ترک آن بحسب دنیا مساوی باشد و سوگند بر امر مرجوح یعنی
فعلی که ترکش بر و رجحان داشته باشد مثل افعال مکروهه یا بر ترکی که فعلش
راجح باشد مثل امور مستحبه منعقد نیست و اگر امور مذکوره در وقت
سوگند رجحان اخروی یا دنیوی داشته باشد یا مساوی الطرفین باشد
و بعد از آن مرجوح شود نزد علما رضوان الله علیهم در حین مرجوحیت مخالفت
سوگند جایز است و اگر باز مرجوحیت مذکوره زایل شود بر حکم سوگند رفتن

واجب و برین قیاس چون مرجوحیت عود نماید جایز و چون زایل شود واجب
و اما متعلق نذر آنکه میان حکم دارد یا نه مشهور میان علمای اصحاب ما
اینست که در نذر لازمست که متعلق آن رجحانی بهتری بحسب آخرت داشته
باشد خواه فعل باشد مثل سنت و خواه ترک باشد مثل مکروه پس نذر
مباح صحیح نباشد مگر نزد بعضی که نذر را نیز درین حکم مثل یمین دانسته اند
کسی نگوید که کسی که نذر کند صدقه را بالخصوص بدیناری مثلا واجب میشود بر او
تصدق بخصوص همان دینار و حال آنکه خصوصیت مذکور را رجحانی نیست نه
در دین نه در دنیا پس رجحان در نذر نیز شرط نباشد بواسطه آنکه منذور
درین فرض صدقه بدینار خاص است نه نفس تخصیص هیچ شک نیست که
تصدق بدینار خاص قبل از نذر رجحان داشته است بر ترک آن بی آنکه تبدیل
یابد بدینار دیگر و اگر فرض کنیم که کسی نفس تخصیص را نذر کرده باشد مثل
آنکه دیناری بر او واجب باشد که تصدق کند نذر کند که این واجب مذکور را
در ضمن فلان دینار خاص بعمل آورد باز صحیح خواهد بود و بهمین معنی زیرا
که صادقست بر آنکه فعلش بر ترک فی الجمله رجحانی دارد و آن ترک مطلق است
بی آنکه با بدل باشد فقط بر مترجم گوید مصنف دام ظله وجه تدبر را
در حاشیه برین جواب [illegible] ایراد کرده است که جواب مذکور چنانچه
مخفی نیست ناتمامست و گویا سببش این باشد که جمعی که قایل بلزوم رجحان
متعلق نذر شده اند رجحان آنرا بر ترک مطلق میخواهند و در ماده مذکور

فعل منذور قبل از نذر بر ترک مطلق رجحان ندارد بلکه بر ترک لا الی بدل رجحان
دارد پس نقض مذکور بمذهب ایشان وارد باشد یا این باشد که رجحان
مذکور من حیث الخصوصیة در حیز منع است چه خصوصیت را در رجحان مذکور بر
تقدیر تسلیم هیچ دخلی نیست و بی ملاحظه آن نیز ثابتست و در ماده مذکور
من حیث الخصوصیة متعلق نذر واقع شده است بی نقض وارد باشد والله
اعلم بحقایق الامور حدیث بیست و هشتم روایت شده است بسندی
که متصلست بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد و علی بن
ابراهیم از ابن محبوب که احوال ایشان در صدر حدیث سیزدهم مذکور
شد از عبد الرحمن بن الحجاج که گفت شنیدم از ابن ابی لیلی که با اصحاب خود
حکایت میکرد و میگفت قَضَی اَمیرُ المُؤمنینَ عَلِیٌّ عَلَیهِ السَّلمُ بَینَ
رَجُلَینِ اصطَحَبا فی سَفَرٍ فَلَمّا اَرادا الغَداءَ اَخرَجَ اَحَدُهُما مِن زادِهِ
خَمسَةَ اَرغِفَةٍ وَ اَخرَجَ الآخَرُ ثَلثَةَ اَرغِفَةٍ فَمَرَّ بِهِما عابِرُ
سَبیلٍ فَدَعَواهُ اِلی طَعامِهِما فَاَکَلَ الرَّجُلُ مَعَهُما حَتّی لَم یَبقَ شَیءٌ فَلَمّا
فَرَغوا اَعطاهُمَا العابِرُ بِهِما ثَمانِیَةَ دَراهِمَ ثَوابَ ما اَکَلَ مِن طَعامِهِما
فَقالَ صاحِبُ الثَّلاثَةِ اَرغِفَةٍ لِصاحِبِ خَمسَةِ اَرغِفَةٍ اِقسِمها نِصفَینِ
بَینی وَ بَینَکَ وَ قالَ صاحِبُ الخَمسَةِ لا بَل یَأخُذُ کُلُّ واحِدٍ مِنّا مِنَ
الدَّراهِمِ عَلی عَدَدِ ما اَخرَجَ مِنَ الزّادِ قالَ فَاَتَیا اَمیرَ المُؤمِنینَ عَلَیهِ السَّلمُ
فی ذلِکَ فَلَمّا سَمِعَ مَقالَتَهُما قالَ لَهُمَا اصطَلِحا فَاِنَّ قَضِیَّتَکُما دَنِیَّةٌ

از پدر او ابراهیم

فقالا اقض بيننا بالحق قال فاعطى صاحب الخمسة ارغفة سبعة دراهم واعطى صاحب الثلثة ارغفة درهما وقال لهما اليس اخرج احدكما من زاده خمسة ارغفة واخرج الاخر ثلثة قالا نعم قال اليس اكل معكما ضيفكما مثل ما اكلتما قالا نعم قال اليس اكل كل واحد منكما ثلثة ارغفة غير ثلث قالا نعم قال اليس اكلت انت يا صاحب الثلثة ثلثة ارغفة غير ثلث واكلت انت يا صاحب الخمسة ثلثة ارغفة غير ثلث واكل الضيف ثلثة ارغفة غير ثلث اليس بقى لك يا صاحب الثلثة ثلث رغيف من زادك وبقى لك يا صاحب الخمسة رغيفان وثلث واكلت ثلثة غير ثلث فاعطاكما بكل ثلث رغيف درهما واعطى صاحب الرغيفين وثلث سبعة دراهم واعطى صاحبه درهما

حکم نمود روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلم میان دو مرد که در سفری با هم رفیق بودند و چون اراده خوردن غذائی با هم نمودند یکی از ایشان پنج قرص نان از توشه خود براورد و دیگری سه قرص نان پس ایشان را رهگذری وارد شد و ایشان او را بر سر سفره خود دعوت کردند و دعوت ایشان را اجابت کرد و با ایشان بنان خوردن مشغول شدند تا چیزی از نانهای ایشان باقی نماند پس چون از نان خوردن فارغ شدند آن مرد راهگذری بازای آنچه از نان ایشان خورده بود هشت درهم براورد و بایشان داد پس رفیقی که صاحب سه قرص نان بود گفت برفیقی که پنج قرص نان براورده بود

که این را چه را دو قسم برابر کن میان ما و خود و صاحب پنج قرص نان گفت نه بلکه هر کدام بعدد نانی که از توشه خود براورده ایم از درهم میگیریم یعنی من پنج درهم برمیدارم و تو سه درهم بردار راوی گوید چون میان ایشان سر این تقسیم نزاع شد هر دو مرافعه خود را پیش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم آوردند که میان ایشان براستی حکم نماید پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم چون سخن هر دو را شنید و بر حقیقت قصه ایشان اطلاع یافت بایشان گفت باهم صلح کنید که قضیه شما سهل است و قابلیت نزاع ندارد ایشان قبول نکردند و گفتند حکم کن میان ما براستی که ما بغیر از آن راضی نمیشویم راوی گوید حضرت امیر چون دید که میان ایشان بسازگاری نمیشود در مقام تقسیم آن برایشان درآمده هفت درهم از انجمله بصاحب پنج قرص نان داد و یک درهم بصاحب سه قرص نان چون ایشان را از آن تقسیم متعجب یافت فرمود بایشان که نه یکی از شما پنج قرص نان آورده بود و دیگری سه قرص نان گفتند بلی فرمود که مهمان شما مثل آنچه هر یک از شما خورده است با شما خورده گفتند بلی گفت نه هر یک از شما سه قرص نان خورده است الا ثلثی گفتند بلی گفت نه تو ای صاحب سه قرص نان سه قرص نان خورده الا ثلثی و نه باقی ماند از برای تو ای صاحب سه قرص نان از آنچه از توشه خود براورده بودی ثلث قرص نان و برای تو ای صاحب پنج قرص نان دو قرص و ثلثی پس او داد بشما در عوض آنچه از نان شما خورده بود بازای هر ثلث قرصی یک درهم

و نه تو ای صاحب پنج قرص نان سه قرص نان خورده الا ثلثی و نه مهمان شما سه قرص نان خورده است الا ثلثی صح صح

پس صاحب پنج قرص که دو قرص و ثلثی از نان او خورده است که عبارت
از هفت ثلث باشد هفت درهم داده باشد و بصاحب سه قرص
نان که ثلث قرصی از او خورده بود یک درهم جامع این احادیث گوید
که امثال این قضایای غریب و احکام عجیب که از امیر المومنین علیه السلام
واقع شده بسیارست و کتاب تهذیب الاحکام و کلینی و کتاب
من لا یحضره الفقیه بر پاره از آن اشتمال دارد و بعضی علما کتاب
بزرگی (در این باب) نوشته اند که نهایت بسط دارد و من آن کتاب را در
خراسان دیده ام در تاریخ نهصد و هشتاد و دو از هجرت **حدیث بیست و نهم**
روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد که احوال ایشان
سبق ذکر یافته از عثمان بن عیسی که او ذکر کرده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که گفت جاء رجل موسر الی رسول الله صلی الله علیه وآله
نقی الثوب فجلس الی رسول الله صلی الله علیه وآله فجاء رجل معسر
درن الثوب فجلس الی جنب الموسر فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه
فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله اخفت ان یمسک من فقره
شیء قال لا قال فخفت ان یصیبه من غناک شیء قال لا قال فخفت
ان یوسخ ثیابک قال لا قال فما حملک علی ما صنعت فقال
یا رسول الله ان لی قرینا یزین لی کل قبیح ویقبح لی کل حسن

وقد جعلت له نصف مالی فقال له
رسول الله صلی الله علیه وآله اتقبل قال لا فقال
له الرجل ولم قال اخاف ان یدخلنی ما دخلک

شرح کلام بلاغت روش در ضمن دو بخش **مبحث اول** خلاصه کلام
امام علیه السلام آنکه آمد مردی مالدار پیش رسول خدای صلی الله علیه وآله که رخت
پاکیزه پوشیده بود و نزد حضرت نشست پس مرد مفلسی که رخت او چرکن
بود آمد و در پهلوی او قرار گرفت چون مرد مالدار بر آن طلع شد رخت
خود را جمع کرده در زیر رانهای خود در آورد که بر رخت او نخورد حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله از روی ملامت با و خطاب کرده فرمودند
ترسیدی که چیزی از فقر و بی چیزی او دامن گیر تو شود گفت نه فرمودند
ترسیدی که از غنا و ثروت تو چیزی با و عاید گردد گفت نه فرمودند ترسیدی
که رخت تو چرکن شود گفت نه (گفتند) پس چه چیز ترا برین داشت که خاطر او را
آزرده کردی گفت ای رسول خدای بدرستی که مرا همراهی هست که در
نظر من هر قبیحی را زینت میدهد و خوب وا مینماید و هر خوبی را قبیح می
سازد و بد وا می نماید و من بازاء این قباحتی که باغوای او از من به
زده نصف مال خود را باو دادم پس رسول خدای صلی الله علیه
وآله با آن مرد مفلس گفتند قبول میکنی از و آنچه بازای تسکین خاطری
که از تو بتو رسید بتو میدهد گفت نه آن مرد مالدار گفت چرا گفت میترسم

که آنچه در نفس تو در آمده است که باعث اقدام باین عمل شد در نفس من
در آید **پیش دویم** فجلس الی رسول الله صلی الله علیه و آله الی درین
فقره بمعنی مع است چنانکه در کریمه من انصاری الی الله بنا بر آنچه بعض
مفسرین گفته اند بر این وجه استعمال یافته یا بمعنی عند است چنانچه در
بیت که شعری از فصحای عربست واقعست که **شعر** ام لا سبیل الی الشباب و ذکره
اشهی الی من الرحیق السلسل یعنی آیا راه بجوانی هست که بدست
توانم آورد آنرا همراه یاد آن خوش آینده ترست نزد من از شراب
نیکوی خوشگوار و می تواند بود که همان در معنی خود مستعمل باشد بتضمین
معنی توجه در جلس یعنی فجلس متوجها الی رسول الله صلی الله علیه و آله درن
الثوب درن بفتح دال و کسر رای بی نقطه صفت مشبهه است از
درن بفتح دال و راء بمعنی وسخ و چرک است فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه
ضمیر فخذیه می تواند که راجع بموسر باشد یعنی موسر جمع کرد رخت خود را
و در زیر رانهای خود در آورد تا برخت معسر ملاصق نشود و می تواند
که راجع بمعسر باشد یعنی موسر رخت خود را که وقت نشستن معسر بزیر رانهای
او در آمده بود از زیر رانهای او بر آورد و جمع نمود تا چرکین نشود
و من در من تحت فخذیه بر تقدیر اول بمعنی فی است یا من زایده است
چه معنی خود چنانچه ظاهرست موافقت با آن محل ندارد و بر تقدیر ثانی
از برای ابتدای غایتست و در معنی خود مستعمل ولیکن ظاهر آنست که

ضمیر مذکور راجع باشد بموسر چنانچه مرشد بآنست قول حضرت که
فخفت ان یوسخ ثیابک چراکه غرض ازین کلام ملامت شدیدست مر
مخاطب را و تنبیه او بر آنکه خوف مذکور گنجایش ندارد و ظاهرست که اگر
رخت موسر در زیر رانهای معسر در آمده بوده است گنجایش ترس
مذکور بوده است پس ملامت و تنبیه مذکور مناسب نباشد انّ لی قرینا
یزین لی کل قبیح مراد بقرین شیطانست یعنی بدرستیکه مرا شیطانیست
که اغوای من میکند و بد را در نظر من خوب می نماید تا بعمل آورم و مستوجب
ملامت شوم و خوب را در کسوت بد در می آورد تا از آن اجتناب نمایم و
از اجر آن محروم مانم و این فعل شنیع که از من در خدمت تو سر زد از جمله اغوای
و راه بند بری او بوده و قد جعلت له نصف مالی یعنی در مقابل آنچه از من
نسبت با او صادر شد نصف مال خود را باو دادم تا تدارک خاطر او
بشود و نفس مرا از اجری بوده باشد که دیگر این قسم عملی از و سر نزند قال
اخاف ان یدخلنی ما دخلک یعنی میترسم که آنچه از کبر و غرور و بزرگی جستن
بر مردم و حقیر داشتن فقرا و سایر اخلاق ذمیمه که از لوازم متمول و مالداریست
و در تو بسبب آن جمع است در نفس من در آید و من نیز بآنها متصف شوم
والله الهادی و هو علیه التکلان **حدیث سیوم** روایت شده است بسندی
که متصلست بشیخ صدوق ثقة الاسلام محمد بن بابویه قمی از حمزة بن محمد بن
احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلم

که گفت روایت کرده است مرا ابو عبد الله عبد العزیز بن محمد بن عیسی ابهری
که گفت مرا ابو عبد الله محمد بن زکریا جوهری بصری که گفت مرا شعیب بن
واقد که گفت روایت کرد مرا حسین بن زید از امام بحق ناطق امام جعفر
صادق علیه السلم از آبای بزرگوار خود صلوات الله علیهم اجمعین
امام از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم که قال نهی رسول الله عن
الاکل علی الجنابة فانه یورث الفقر و نهی عن تقلیم الاظفار
بالاسنان وقال لا تجعلوا المساجد طرقا حتی تصلوا فیها رکعتین
و نهی ان یبول احد تحت شجرة مثمرة او علی قارعة الطریق و نهی
ان یبول الرجل و فرجه باد للشمس او للقمر و قال اذا دخلتم الغائط
فتجنبوا القبلة و نهی ان یدخل الرجل فی سوم اخیه المؤمن و نهی
ان یکثر الکلام عند المجامعة و قال یکون منه خرس الولد و نهی
ان تکلم المرأة عند غیر زوجها و غیر ذی محرم منها اکثر من
خمس کلمات مما لا بد لها منه و نهی عن الشرب فی آنیة الذهب
والفضة و نهی عن لبس الحریر والدیباج والقز للرجال واما النساء
فلا باس وقال صلی الله علیه و آله لعن الله الخمر و عاصرها و غارسها
و شاربها و ساقیها و بایعها و مشتریها و آکل ثمنها و حاملها والمحمول الیه
وقال صلی الله علیه و آله من شربها لم تقبل له صلوة اربعین یوما فان
مات و فی بطنه شیء منها کان حقا علی الله ان یسقیه من طینة

خبال و هو صدید اهل النار وما یخرج من فروج الزناة فیجمع ذلک
فی قدور جهنم فیشربه اهل النار فیصهر ما فی بطونهم والجلود
و نهی عن ضرب وجوه البهائم و نهی ان یقول الرجل للرجل لا وحیوتک
و حیوة فلان و نهی عن الکلام یوم الجمعة والامام یخطب و
نهی ان یستعمل اجیر حتی یعلم ما اجرته و نهی ان یختال الرجل فی مشیته
وقال النبی صلی الله علیه و آله من عرضت له فاحشة او شهوة
فاجتنبها من مخافة الله عز و جل حرم الله علیه النار وآمنه من الفزع الاکبر
وانجز له ما وعده فی کتابه فی قوله تعالی ولمن خاف مقام ربه جنتان و من ملأ
عینه من حرام ملأ الله عینه یوم القیمة من النار الا ان یتوب و یرجع و نهی
عن الغیبة وقال صلی الله علیه و آله من اغتاب امرء مسلما بطل صومه
و نقض وضوءه و جاء یوم القیمة تفوح من فیه رائحة انتن من الجیفة
یتاذی به اهل الموقف وقال صلی الله علیه و آله من ذرفت عیناه من خشیة الله
کان له بکل قطرة قطرت من دموعه قصر فی الجنة مکلل بالدر والجواهر فیه
ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وقال صلی الله علیه و آله
لا تحقروا شیئا من الشر وان صغر فی اعینکم ولا تستکثروا الخیر وان کثر فی اعینکم وقال لا کبیرة مع الاستغفار ولا صغیرة مع الاصرار

شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و شش نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو
نمایش نمایش اول خلاصه کلام حضرت امیر علیه السلم آنکه نهی کرده است
رسول خدای صلی الله علیه و آله از خوردن چیزی در حال جنابت

وطرازه

بواسطه آنکه موروث فقر است و در روایتی نهی کرده است از گرفتن ناخنها
بدندان و فرموده است که مکروه است مسجدها را راه کردن مگر آنکه بگزارد
در آن دو رکعت نماز و نهی کرده است از آنکه بول کنند در زیر درختان
میوه دار یا بر میان جادهای که محل عبور مردم است و نهی کرده است
از آنکه بول کند شخصی و عورت او پیدا باشد بجانب قرص آفتاب
یا ماه و فرموده است که هرگاه داخل طهارت شوید باید که از جهت قبله
بیکجانب بگردید و چنان بکنید که روی بقبله باشد یا پشت بقبله
و نهی کرده از آنکه داخل شود شخصی در سوم برادر مؤمن خود بر نوجه که
اراده نماید خریدن چیزی را که دیگری در مقام خریدن آن در آمده است
یا فروختن چیزی بمشتری که قرار خریدن آن چیز از شخص دیگر داده است
نهی کرده است از سخن کردن بسیار هنگام مجامعت و فرموده است
که گنگی فرزندان از آن بهم میرسد و نهی کرده است از آنکه زنی زن شوهر
غیر خود با کسی که محرم او باشد سخن کند زیاده بر پنج کلمه که ناچار باشد
او را تکلم با آن و نهی کرده است از خوردن و آشامیدن در ظروف طلا
و نقره و نهی کرده است مردان را از پوشیدن حریر و دیبا و کج و اما
زنان را حرجی نیست از پوشیدن آنها و فرموده است صلوات الله علیه
و آله که لعنت کرده است و از رحمت خود دور داشته حضرت
عزت شراب را و کسی را که شراب می افشرد و کسی را که درخت انگور

بقصد شراب میکارد و کسی را که مباشر شرب آن میشود و ساقی آنرا و فروشنده
آنرا و کسی را که بجهت او بردارند و فرموده است کسی که مباشر شرب
آن میشود قبول نمیشود نماز او تا چهل روز و اگر بمیرد و در شکم او
چیزی از شراب باشد بر خدای تعالی لازمست که بخوراند او را در روز قیامت
شربت فساد را که عبارت از ریم و زرداب است و آنچه از فرج
زنان زانیه بر می آید و جمع میمانند آنرا در دیگهای دوزخ که چون اهل دوزخ
تشنه شوند آنرا بجای آب بیاشامند و گداخته شود بسبب آن
جمیع آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای بدن ایشان و نهی کرده است
از زدن بروی چهارپایان و نهی کرده است از آنکه بگوید شخصی بشخصی که
لا و حیوتک و حیوة فلان یعنی قسم خورد بنفی چیزی بر نوجه که بگوید چنین نیست
بزندگی تو یا بزندگی فلان و نهی کرده است از سخن کردن در روز آدینه
وقتی که خطیب بخواندن خطبه قیام داشته باشد و نهی کرده است از آنکه
مزدور را کار فرمایند تا بدانند که مزد او چند است یعنی اول
قرار مزد او را باید داد و بعد از آن باید کار فرمود و نهی کرده است
از آنکه تکبر نمایند در رفتار خود و بطریق ارباب تکبر براه روند و فرموده است
پیغمبر صلوات الله علیه و آله که کسی که کار ردی او را پیش آید که از جانب
شرع تجویز آن نشده باشد یا شهوتی دست بهم دهد او را و بواسطه ترس
خدای تعالی از آن اجتناب نماید حرام میکرداند خدای تعالی بر او آتش

دوزخ را و این میسازد او را از فزع اکبر که عبارت از روز عرض
یا وقت انقطاع آجال است وفا میکند با او آنچه با او وعده کرده است
در کتاب خود جائی که فرموده است وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ
یعنی از برای کسی که بترسد از موقف پروردگار خود که بندگان را آنجا
در برابر او وا میدارند یا از ایستادن نزد پروردگار خود تا کردار
خود را بعرض رساند علی اختلاف التفسیرین دو بهشت آماده است
بهشت عدن و بهشت نعیم که یکی را بسبب ایمان و عقاید درست مستحق
میشود و دیگری را بسبب قیام باعمال صالحه و کردار نیک یا یکی را
بسبب اعمال صالحه و دیگری را بسبب اجتناب مناهی و ترک معصیتها
یا یکی را در مقابل عمل باو میدهند و دیگری را بمحض تفضل و موهبت یا یکی
را بجهة التذاذ روح او بمتعة رسیدارند و دیگری را بسبب آسایش
جسم که عبارت از جنت روحانی و جنت جسمانی باشد علی اختلاف
التفاسیر و کسی که پر کند چشمهای خود را از حرام و بر چیزی که دیدن
آن او را روا نیست نظر نگمارد پر میگرداند خدای تعالی روز قیامت
چشم او را از آتش مگر آنکه توبه کند و از آن رجوع نماید و نهی کرده است
از غیبت کردن فرموده است صلوات الله علیه و آله که کسی که غیبت
کند مسلمانی را هر آینه باطل میشود روزه او و وضوی او میشکند و
در می آید بعرصه گاه قیامت با بوی دهانی زشت تر از نتن مرده بوی

آمده که اهل عرصات از آن نهایت ایذا داشته باشند و فرموده است
صلوات الله علیه و آله که کسی که اشک ریزاند چشمهای او از ترس خدای
تعالی هر آینه بوده باشد او را بهر قطره که از اشک او حاصل شود قصری
در بهشت مرصع بدر و جواهر که چشم هیچ بیننده مثل آن ندیده باشد
و گوش هیچ شنونده مانند آن نشنیده و ادراک هیچ بشری پی بآن
نبرده و فرموده است صلوات الله علیه و آله که حقیر مدارید شر را
و اگر چه در چشم شما خرد و کم نماید و بسیار مدانید خیر را و اگر چه در چشم
شما بسیار نماید و فرموده است صلوات الله علیه و آله نیست کبیره
با استغفار و نیست صغیره با اصرار یعنی هر کبیره که بعد از ارتکاب
آن توبه و استغفار نمایند مغفور و آمرزیده است و هر صغیره
که بر آن اصرار نمایند و قصد مکرر بعمل آوردن آن داشته باشند کبیره
میشود **مبحث دویم** حَتّٰی تُصَلُّوا فِیهَا رَکْعَتَیْنِ حتی اینجا از برای انتهای غایت است
یعنی تعیین نهایت فعل بمعنی الی یا از برای استثنا و سوی کردن ما بعد
خود است از ما قبل بمعنی الّا آمدن حتی چنانچه بمعنی الی شایع است بمعنی الّا نیز
در میان عرب مشهور است و بسیار استعمال یافته چنانچه شاعر گوید **نظم**

لَیْسَ العَطَاءُ مِنَ الفُضُولِ سَمَاحَةً ‌ حَتّٰی تَجُودَ وَمَا لَدَیْکَ قَلِیلُ یعنی

بیت نیست بخشش ز قلیل جود کسی ‌ مگر آن کان بوقت ناداریست

و معنی کلام بر تقدیر اول که حتی بمعنی الی باشد آنست که راه ساختن بسا

برشما مکروه است تا وقتی که دو رکعت نماز در آن بجای آورید و بعد از آن
کراهت ازایل میشود و بر تقدیر ثانی آنکه راه ساختن مساجد مکروه است
مگر آنکه دو رکعت نماز کنند در آن و هر دو معنی اگرچه نزدیک بهم است
اما اندک تفرقه میان ایشان هست چنانچه بعد از تأمل بظهور میرسد
مترجم گوید مراد مصنف دام ظله بتفرقه مذکور غالبا اینست که بر
تقدیر دوم اگر کسی قصد گزاردن دو رکعت نماز کند و مسجد را راه سازد
و در اثنای عبور نماز مذکور را بجای آورد راه ساختن مذکور را از
بر وجه مکروه بفعل نمی آید نه پیش از ادای نماز و نه بعد از آن بر تقدیر اول
تا نماز نگزارده از وی بر وجه کراهت بفعل می آید و چون نماز گزارد بر وجه مباح
بی کراهت چنانچه اگر خواهد مکروه از وی بفعل نیاید می باید مقارن دارد
ادای نماز را با ابتدای دخول خود در جزو اول مسجد اما اگر قصد
آن نکند بر هر دو تقدیر اباحت مخصوص بعبور بعد از نماز است چنانچه
بعد از رجوع بمعنی الی والا وضوح می یابد اِذا دَخَلتُم الغائط غایط بکسر
یا در اصل بمعنی زمین هموار گود است که سکان بادیه و صحرا نشینان
اغلب در وقت قضای حاجت بآنجا میروند و مراد اینجا بیت الخلاء است
بهر وضع که باشد فی سَومِ اَخیهِ خلاف شده است میان علما در آنکه
نهی از دخول در سوم برادر مؤمن که درین حدیث واقع شده بمعنی که
در بینش اول مذکور شد از برای تحریم است و دلالت بر حرام بودن

فعل مذکور

آن وارد

آن وارد و یا نهی تنزیهیست و مفاد آن کراهت است و علی ای حال حرمت
یا کراهت دخول مذکور که ماهیت که دخول مذکور را از روی التماس واقع شود
اما اگر کسی که در سوم او داخل میشود التماس نماید که از سر بیع یا شرای
آن بگذرد و یا واگذارد هیچکس خلاف نکرده است در آنکه حرام نیست
و ظاهر اینست که مکروه نیز نباشد والله اعلم اَن یُکثِرَ الکَلامَ عِندَ المُجامَعَةِ نهی اینجا
باتفاق علما محمول بر کراهت است هیچکس بر حرام بودن سخن کردن بسیار
وقت مجامعت قایل نشده و لفظ یکثر می تواند بود که بصیغه مجهول خوانده
شود و معنی چنین باشد که نهی کرده است پیغمبر صلوات الله علیه و آله
از آنکه سخن در آن وقت بسیار شود و اعم از آنکه از فاعل واقع شود یا از مفعول
و امر مذکور بر هر دو مکروه باشد و معاضد اینست کلام امام جعفر صادق
علیه السلام که اِتَّقُوا الکَلامَ عِندَ التِقاءِ الخِتانَینِ یعنی پرهیز کنید از سخن
کردن نزد بهم رسیدن ختانین که عبارت از محل ختنه زن و مرد است و میتواند
بود که بصیغه معلوم خوانده شود و معنی چنین باشد که نهی کرده است از آنکه
وقت مجامعه بسیار سخن کند و برین تقدیر ظاهر آنست که ضمیر فاعل
راجع باشد برجلی که در فقره پیشترست و کراهت کلام مخصوص باشد بمرد
مؤید اینست کلام رسول خدای صلی الله علیه و آله یا علی لا تتکلم عند الجماع
کثیرا و لکن باعث ضعف آنست که مراد برجل در فقره پیشتر که نهی
آن یدخل الرجل فی سوم اخیه است شخص است اعم از آنکه مرد باشد یا زن

چنانچه در فقره پیشتر از آن گذشت و نهی أن یبول الرجل و فرجه بادٍ للشمس نیز خباثت
چه مکروه بودن دخول در سموم و بول کردن بران وجه اختصاص بمرد ندارد
بلکه چنانچه بر مرد مکروه است بر زن نیز مکروه است طینة خبال طینة بمعنی
سرشت است و خبال بفتح خای نقطه دار و بای یک نقطه در اصل لغت
بمعنی فساد و مراد اینجا چنانچه در نمایش اول مذکور شد ریم بدن دوزخیانست
فیُصهر ما فی بطونهم یعنی یصهر بصاد بی نقطه ماخوذ از صهر یعنی گدازانیدن است
قال فی الصحاح صهرت الشیء فانصهر ای اذبته فذاب و مراد اینجا آنست
که ریم مذکور میگدازاند از نهایت حدتی که دارد احشای درون
و پوست بیرون جمعی را که بشکم ایشان در می آید و نهی ان یختال الرجل فی
مشیته مراد باختیال تبختر و متکبرانه راه رفتن است چنانچه عادت متکبران
و ارباب تجبر است و نهی درین فقره و در فقراتی که پیش ازینست باتفاق
علمای محمول بر کراهت است زیرا که عدم حرمت آنها از دلایل دیگر ظاهر است عمده
سوا سخن کردن در وقت خطبه که در حرام بودن آن خلافست و لمن خاف
مقام ربه جنتان مقام اینجا یا اسم مکانست و مراد بآن و الله اعلم موقفیست
که خدای تعالی بندگان خود را آنجا وامیدارد تا از عهده حساب
او برآیند یا مصدر میمیست یعنی قیام بر احوال بندگان و مراقبت ایشان
یا کلام درین تقدیر است که مقام الخائف عند ربه یعنی مقام کسی که نزد
پروردگار خود درین داشته باشد ذرفت عیناه ذرف بفتح ذال نقطه

دار و سکون را یعنی سیلان اشک است قال فی الصحاح ذرف الدمع یذرف ذرفا
ای سال یقال ذرفت عینه اذا سال دمعها **نمایش اول** تفسیر کرده اند
بعضی درخت میوه دار را که این حدیث متضمن نهی از بول کردن در زیر آن
بهر درختی که از شان او باشد که میوه بار آورد و اگرچه در زمان آینده
باشد و بنا نهاده اند کلام خود را بر قاعده که در علم اصول مقرر شده که
بقای معنی مشتق منه در صدق مشتق از روی حقیقت شرط نیست و این
بنا نیست بغایت عجیب زیرا که آنچه در اصول مقرر شده بر تقدیری که
تمام باشد تقاضای زیاده ازین نمیکند که چنانچه بول کردن در زیر درختی
که بالفعل میوه داشته باشد مکروه است در زیر درختی که وقتی
میوه دار بوده نیز مکروه باشد و اگرچه بالفعل میوه نداشته باشد
نه درختی که از شان او باشد که در زمان آینده میوه بار آرد و اگرچه
هرگز میوه بار نیاورده باشد چه اطلاق مشتق بر چیزی که بعد ازین
متصف بمعنی مشتق منه خواهد شد باتفاق مجازست خلاف در اینست
که اطلاق مشتق بر آنچه وقتی بمعنی مشتق منه اتصاف داشته است
و بعد از آن اتصاف مذکور زایل شده حقیقتست یا مجاز **نمایش دویم**
ظاهر آنست که مراد بما لابد منه در نهی از تکلم زیاده بر پنج کلمه که حدیث
متضمن آنست کلامی باشد که تکلم بآن بحسب شرع ضرور باشد
مثل اقرار کردن بر حقی که در ذمه اوست که اگر نکند ذمه او از حق مذکور

بری نشود و یا ادای شهادت گاهی که از جانب حاکم شرع بآن مکلف شده
باشد و امثال آن پس برین تقدیر تحدید آن به پنج کلمه وجهی نخواهد داشت
زیرا که حد جواز کلام بر تقدیر مذکور قدر ضرورتست باجماع علما چنانچه
اگر بکمتر از پنج کلمه رفع ضرورت می شده باشد زیاده جایز نخواهد بود و اگر به
پنج کلمه نیز رفع نشود بیشتر مجاز خواهد بود و بعضی حمل کرده اند ضرورت را
بضرورت عرفی که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج باشد یعنی آنکه
ضرورت شرعی تقاضای آن نماید مثل پرسیدن احوال غایب از اجنبی
که از سفر آمده باشد که اگر نپرسد او را علم باحوال آن بهم نتواند رسانید
و استفسار احوال بیمار از طبیب یا کسی که از عیادت او آمده باشد
و امثال آن و باین حمل اگرچه رفع اشکال مذکور میشود ولیکن در جواز
تکلم به پنج کلمه و کمتر نیز آمده و باین حمل اگرچه رفع اشکال مذکور میشود ولیکن در جواز
در مثل این موضع جای بحث است و دور نیست که توان گفت که بعضی علما
قایل شده اند بآنکه شنیدن آواز زن اجنبی گاهی حرامست که شایبه
شهوتی و بیم در افتادن بفعل حرامی بوده باشد و بدون آن حرام نیست
چنانچه شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقها این مذهب
را اختیار کرده پس بنابرین حدیث محمولست بر آنکه جایی که از آن
قبیل نباشد که شایبه شهوتی یا بیم افتادن بفعل حرامی بوده باشد تکلم
زیاده بر پنج کلمه مکروه است و همچنین کمتر از پنج کلمه گاهی که بحسب عرف و

عادت بآن احتیاج نباشد و ممکنست که عدد پنج کنایه از قلت و کمی باشد چنانچه
عدد هفتاد در آیه کریمه وَإِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً بنابر آنچه در شرح
حدیث نهم سبق ذکر یافت کنایه از کثرت و بسیاریست و خصوص پنج
را در کراهت و عدم آن دخلی نباشد نهایتش بحثی که مذکور شد چنانچه
مخفی نیست برین تقدیر نیز وارد است نمایش سیم گویا مراد بعدم
قبول نماز کسی که شراب خورده باشد تا چهل روز آنست که بر نمازی
او در مدت مذکور ثوابی مترتب نیست نه آنکه نماز او در این مدت مجزی
نیست و او را بعد از آن قضای آنها می باید کرد زیرا که باتفاق علما
نماز او مجزیست و بر او قضای آنها لازم نیست و این معنی موید آنست
که از کلام سید مرتضی علم الهدی مستفاد میشود که قبول عبادت امریست
مغایر مجزی بودن آن زیرا که عبادت مجزی آنست که ادای آن متضمن برآت
ذمه مکلف بآن باشد یعنی مکلف چون آن را بجای آورد ذمه او بری شود
و از عقابی که از جانب شارع بر ترک آن مقرر شده خلاصی یابد و عبادت
مقبول آنکه بر فعل آن ثواب مترتب باشد و ادای آن چنانچه رفع عقاب مذکور
نماید مورث ثواب نیز باشد و میان این دو معنی تلازم نیست و هر دو چنانچه
بعضی گمان برده اند یک معنی نیست به پنج دلیل اول کلام خدای تعالی که
در قرآن مجید جایی که میفرماید إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی خدای تعالی
قبول نمیکند مگر عبادت پرهیزکاران را با آنکه عبادت غیر پرهیزکاران

نیز مجزی نیست باجماع علما دوم کلام او جل و علا جائی که حکایت میکند از
ابراهیم و اسمعیل علی نبینا و علیهما السلام که گفته اند ربنا تقبل منا یعنی بار
خدایا در معرض قبول جود آر عبادت ما را با آنکه ظاهرست که از ایشان
عبادت غیر مجزی بعمل نمی آمده سیوم هم کلام او تعالی شانه جائی که
میفرماید فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الآخر یعنی خدای تعالی
قبول کرد قربانی یکی از ایشان را که قابیل و هابیل فرزندان آدم علیه السلام
باشند و از دیگری قبول نکرد با آنکه هر دو بآنچه مامور بودند عمل کرده
بودند و از عهده تکلیف بر آمده مترجم گوید نقلست که چون آدم
علی نبینا و علیه السلام مامور شد بآنکه دختر هر بطنی از فرزندان خود را بپسر
بطن دیگر دهد توام هابیل را که لیوذا نام داشت و چندان شکلی نداشت
بقابیل داد و توام قابیل را که اقلیما نام داشت و در نهایت
حسن بود بهابیل نامزد کرد ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من بشکل بهترست
و با من در رحم بوده او بمن اولیست آدم علیه السلام گفت بحکم خدای تعالی
برین وجه صدور یافته و مرا درین اختیاری نیست قابیل مسلم نداشت
و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنچه خوب روی
ترست باو میدهی آدم علیه السلام گفت اگر سخن مرا باور نمیکنی هر یک از
شما قربانی کنید بآنچه توانید قربانی هر کدام قبول گردد اقلیما از آن
او باشد هابیل گوسفندار بود گوسفند فربهی که بغایت دوست میداشت بیاورد

و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من قبول گردد ترک اقلیما کنم
و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در
همان موضع نهاد و با خود گفت این قربانی اگر قبول شود و اگر نشود من از
خواهر خود دست باز ندارم فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الآخر پس قربانی
یکی از ایشان که هابیل باشد در معرض قبول در آمد بر نوعی که آتش سفید
بی دودی از آسمان فرود آمده گوسفند او را بسوخت و از دیگری که
قابیل باشد قبول نشد و آتش از قربانی او در گذشت و بسوزانیدن آن ملتفت
نشد قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده و دود حسد دیده بصیرت
او را کور ساخت تا کرد با او آنچه کرد و جزای آن یافت آنچه یافت چنانچه
در محل خود بتفصیل مذکور است چهارم حدیث پیغمبر است صلوات
علیه و آله که ان من الصلوة لما یتقبل نصفها و ثلثها و ربعها و ان
منها لما تلف کما یلف ثوب الخلق فیضرب
بها وجه صاحبها یعنی بدرستی که از جمله نمازها نمازیست
که قبول میشود نصف آن و ثلث آن و ربع آن باقی بواسطه قصوری
که دارد مرتبه قبول نمی یابد و بدرستی که از جمله نمازها نمازیست که در هم
نوردیده میشود چنانچه جامه کهنه در هم نوردیده میشود و زده میشود
بآن روی صاحبش یعنی هیچ جزوش قبول نمیشود بلکه تمام از آن بر روی صاحبش
میزنند که بروجه مرضی بآن قیام ننموده چه ظاهرست که مراد بنماز رد شده

مذکور نماز مجزی نیست زیرا که نماز غیر مجزی در حقیقت نماز نیست پس حاصل
معنی حدیث آنست که بعضی نمازها اگرچه مجزیست اما بمرتبهٔ قبول نمی‌رسند
و ثوابی بر آن مترتب نمیشود بلکه اثری که بران مترتب میشود اسقاط عقابیست
که بر ترک آن مترتب و بعضی نمازها نصف یا ثلث یا ربعش قبول
میشود یعنی گزارنده آن بنصف یا ثلث یا ربع ثوابی که بر فعل ان مقررست
می‌یابد و از باقی محروم میشود و الله اعلم بحکم آنکه مردم همیشه و در هر عصری
و هر شهری که عملی بجای می‌آورند بعد از فراغ از ان قبول آنرا از خدای
خود درخواست میکنند و اگر قبول و اجزا بیک فقط معنی می‌بود دعای
مذکور نیکو نمی‌بود مگر پیش از قیام بآن عمل زیرا که آنچه بر وجه غیر مجزی بعمل
آید بدعا چنانچه مخفی نیست مجزی نمیشود و بعضی که قایل بعدم فرق شده‌اند
و قبول و اجزا را بیک معنی میدانند از دلیل اول برین وجه جواب گفته
اند که تقوی و پرهیزکاری را سه مرتبه است اول بری شدن از شرک
چنانچه درین مرتبه استعمال یافته است قوله تعالی وَاَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ
التَّقْوٰى چه مفسرین گفته‌اند که مراد بکلمهٔ تقوی درین آیت کلمه
طیبه لا اله الا الله است که بگفتن ان از ظلمات کفر نجات می‌یابند و
دویم اجتناب از معاصی و منهیات سیم بری شدن از آنچه این کس را
از یاد حق باز دارد پس شاید که مراد بمتقین در آیت مذکور اصحاب
مرتبه اول باشد یعنی جمعی که خود را از شرک و کفر بری ساخته اند و هیچ

شک

شک نیست که عبادت غیر ایشان مجزی نیست چه اسلام باتفاق در مجزی
بودن عبادت شرط است و عبادت ارباب شرک و نفاق مجزی
نیست و اگر بعد از اسلام قضای عبادت بر ایشان واجب نیست
بواسطه آنست که اسلام باعث اسقاط اعمال ما قبل میشود و از دلیل دوم
برین وجه که گاه هست از انسان طلب امری که حاصل است او را واقع
میشود و مقصود بسط کلام و پهن ساختن سخن است با محبوب و جز در آوردن در
معرض احتیاج و افتقار او در آوردن چنانچه در تفسیر کریمهٔ رَبَّنَا
لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِيْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا یعنی ای پروردگار ما
بر ما مگیر اگر چیزی فراموش کنیم یا خطائی از ما بعمل آمده باشد از وجوهی
که بواسطه درخواست کردن امر واقع که عدم مؤاخذه بر نسیان و گمان
کرده اند یکی این وجه است و از دلیل سیم برین وجه که تعبیر شده است
در آیت مذکوره از عدم اجزا بعدم قبول یعنی مراد بعدم قبول در قول
خدا تعالی وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ عدم اجزاست که معنی آیت چنین باشد
که عمل یکی از ایشان مجزی و صحیح بود و عمل دیگری غیر مجزی و فاسد گویا بواسطه
خللی که در نیت یا یکی از واجبات و شروط آن بود و از دلیل چهارم
آنکه مراد بعدم قبول نماز در حدیث مذکور عدم ترتب ثواب مطلق
نیست بلکه مراد کم شدن ثواب و فوت شدن معظم آنست و از دلیل
پنجم آنکه شاید که دعای که بعد از فراغ عمل بواسطه قبول آن

از مردم واقع میشود بواسطه طلب زیادتی ثواب و عدم تنقیص آن باشد
و درین جوابها بحثی چند بخاطر میرسد که ذکر آن موجب اطناب و درازی
سخن است و آنچه در جواب از دلیل چهارم مذکور شد محمولست عدم
قبول نماز شارب خمر تا چهل روز و غیر سید مرتضی علیه الرحمه که عدم
ترتب معظم ثواب باشد **نمایش چهارم** باید دانست که نهی پیغمبر صلوات الله
علیه و آله از غیبت بیقین محمول بر تحریم است مفاد آن باجماع علما حرام
بودن غیبت است در غیر مواضعی که تجویز شده و حکم حضرت صلوات الله
علیه و آله بباطل شدن روزه و وضو که حدیث متضمن آنست مبنی بر نهایت
مبالغه است در کم شدن ثواب آنها چنانچه گویا باطل شده است و
ازین قبیلست حدیثی که روایت کرده است آنرا شیخ ابوجعفر طوسی
علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلم
که سَمِعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ امْرَأَةً تُسَابُّ جَارِيَةً لَهَا وَهِيَ
صَائِمَةٌ فَدَعَا رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِطَعَامٍ فَقَالَ لَهَا
كُلِي فَقَالَتْ إِنِّي صَائِمَةٌ فَقَالَ كَيْفَ تَكُونِينَ صَائِمَةً وَقَدْ سَبَبْتِ جَارِيَتَكِ
إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ یعنی شنید رسول
خدای صلوات الله علیه و آله که زنی دشنام میداد کنیزی که در تصرف
بندگی او بود و آن زن روزه دار بود و پس پیغمبر صلوات الله علیه و
آله فرمودند طعامی حاضر سازند و چون حاضر ساختند خطاب بآن

زن کرده فرمودند که ازین طعام بخور آن زن گفت من روزه دارم حضرت
فرمودند چون میتواند بود که روزه داشته باشی حال آنکه دشنام
دادی کنیز خود را بدرستی که روزه همین باز داشتن نفس از خوردن
طعام و شراب نیست کنایه از آنکه کسی که روزه میدارد می باید از جمیع
مناهی مجتنب باشد و باید دانست که غیبت را بعضی بین وجه تعریف
کرده اند که آگاه ساختن کسیست در حال غیبت انسان معین یا کسی که
در حکم انسان معین باشد بر امری که در و حاصل باشد و نسبت آن
باو مکروه طبیعت او باشد و در عرف و عادت نسبت امر مذکور
را باو نقص و عیب دانند خواه آگاهانیدن مذکور بطریق گفتن باشد و خواه
بطریق اشارت و ایما خواه بکنایت ادا شود و خواه بتصریح و قید
انسان معین بواسطه آنست که غیبت انسان غیر معین بیرون رود چه آن
جایزست باتفاق مثل آنکه بگویند یکی از مردم فلان شهر یا از مردم فلان
قبیله که عدد ایشان محصور نباشد فلان عیب دارد و مراد از کسی که در حکم
انسان معین است انسان غیر معین است از جماعتی که عدد ایشان
محصور باشد مثل آنکه بگویند یکی از قاضیان شهر فاسق است وقتی که
معلوم باشد که چند قاضی دران شهر است چه ظاهر آنست که این
نیز غیبت است و اگرچه هیچکس از علما متعرض آن نشده اند و تقیید
بامری که در و حاصل باشد بواسطه آنست که بهتان و افترا از تعریف

غیبت بیرون رود زیرا که آن نیز اگر چه حرامست اما غیبت نیست و فایده
فتوی دیگر که نسبت آن با او مکروه طبع او باشد و در عرف و عادت نسبت
آن را با او نقص و عیب دانند ظاهر است و باید دانست که غیبت را
در ده موضع جایز دانسته اند اول گاهی که نزد حاکم شرع گواهی
باید داد که از فلان عمل واقع شده است مثل اینکه کسی شراب خورده باشد
و حاکم خواهد که بر او اقامت حد نماید و از کسی گواهی طلبد یا خونی کرده باشد
بر خلاف حق و وارث مقتول نزد حاکم شرع از کسی که بر آن مطلع باشد
گواهی طلبد تا قصاص خون او تواند کرد که درین دو حال نسبت فعل مذکور
با او جایز است بلکه واجب دوم جایی که خواهد نهی منکر کند و باید جمعی را
با خود معاون سازد که از عهده آن بر آید یا قصد او این باشد که
غیبت او به آن شخص برسد و از فعل خود باز ایستد سیم گاهی که خواهد از
کسی که بر او ظلمی کرده باشد شکایت نماید تا رفع ظلم مذکور از او بشود
چهارم گاهی که کسی با او مشورت کند که با فلان میخواهم همسفر شوم
یا معامله نمایم و آنچه مانند این باشد چه درین حال آگاه ساختن مستشیر
صفات ذمیمه که از او دیده باشد تجویز شده پنجم جرح گواه و نسبت
دادن فسق با او در حضور حاکم شرع چه امر مذکور بر مدعی علیه و وکیل
او باتفاق جایز است و همچنین جرح و تفسیق راوی حدیث که علما
همه تجویز کرده اند ششم تفضیل بعض علما و هنرمندان بر بعضی مثل

اینکه بگویند فلان عالم افضل از فلان عالم است یا فلانی از فلانی بهتر مینویسد
و امثال آن گاهی که متضمن اهانت و تخفیف او نباشد هفتم غیبت کسی که
متظاهر بفسق باشد یعنی بر علانیه فسق میکرده باشد و از نسبت آن
با او استنکاف نداشته باشد بنا بر یک قول هشتم یاد کردن کسی بصفتی
یا لقبی که باو مشهور شده باشد چنانچه او را بآن شناسند مثل
فلان اعور یا فلان لنگ و امثال آن گاهی که قصد احتقار و خفت او
نداشته باشد نهم یاد کردن عیب کسی پیش بعضی که بر آن مطلع باشند
بشرطی که کسی بر آن مطلع نباشد نشنیده باشد بنا بر قولی دهم تنبیه بر خطای
کسی در مسئله از مسائل علمی که حکم بر آن کرده باشد و یا بر کذب او در خبری
که دهد و آنچه مثل آن باشد بقصد آنکه دیگری در آن مسئله تابع او نشود و
بضلالت نیفتد و کسی آن خبر را راست ندانند **نمایش پنجم** از کلام
حضرت صلوات الله علیه و آله در آخر این حدیث که لا صغیرة مع الاصرار
فهم میشود که گناه صغیره گاهی که بر آن مصر باشد کبیره میشود مثل آنکه اگر
مرد جامه ابریشمی پوشیده باشد و بر آن اصرار نماید بهر آینه پوشیدن
مذکور با آنکه در اصل از صغایر شمرده اند کبیره خواهد بود
و مشهور میان علما آنست که نفس اصرار بر صغیره کبیره است نه آنکه
صغیره با اصرار کبیره میشود و پس گویا ایشان این حدیث را که بحسب ظاهر دلالت
بر خلاف مقصود ایشان دارد بر معنی خلاف ظاهر حمل خواهند کرد و

خواهند گفت معنی حدیث آنست که اصل صغیره با اصرار عقابی مترتب نیست
بلکه بر نفس اصرار مترتب است کنایه از آنکه عقابی که بر صغیره مترتب است
در جنب عقابی که بر اصرار آن مترتب میشود بقدر محسوس ندارد و بمنزله
هیچست و اصرار در اصل مأخوذ از صرّست که بمعنی شدّ و بستن است
و از ین جهتست که همیان را صُرّه میگویند چه موضوعست از برای آنکه در آن
زر بندند یا آنرا در کمر بندند بعد از ان اطلاق شده است بر ثبات
ورزیدن بر گناه بی آنکه بعد از صدور آن در مقام استغفار از ان
در آیند چنانچه گویا اصرار او را بر گناه یا بر ثبات بر ان بسته اند و این
وجه تسمیه مأخوذست از کلام بعض مفسرین نزد تفسیر آیت کریمۀ وَلَمْ يُصِرُّوا
عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ و بعض علما تقسیم کرده
اند اصرار بر گناه را بر فعلی و حکمی و گفته اند اصرار فعلی آنست که
بر فعل واحد از معاصی دوام ورزند بی آنکه توبه در میان در آید یا آنکه
در مقام اکثار و بسیاری جنس صغایر در آیند بی توبه و اگر چه صغیره
واحد را اگر بعمل آورد و بعد از ان بخاطر رسد که توبه از ان می باید
کرد و عزم بر اعاده آن نیز نباشد ظاهر آنست که او را مُصر بر ان
نگویند انتهی ترجمۀ کلامه و مخفی نماند که تخصیص اصرار حکمی بعزم بر اعاده آن
صغیره بعد از فراغ از ان که در کلام او واقع شده مُشعر بآنست
که اگر عازم باشد بعد از فراغ از ان بر صغیره دیگر غیر ان صغیره اصرار

و اصرار حکمی آنکه عزم بر اعاده
صغیره داشته باشند
بعد از فراغ از ان اما اگر
یکمرتبه صغیره بعمل آید صحیح

بر صغیره از وبعمل نیامده باشد و ظاهر از قول علما آنست که آن نیز اصرار
بر صغیره است و تقیید بعد از فراغ از ان نیز در کلام او واقعست بحسب
ظاهر تقاضای آن میکند که کسی که طول سال عازم پوشیدن جامۀ ابریشم
باشد مثلاً و بواسطه عدم قدرت بران بعمل نیاورده باشد او را مُصر
نگویند و این حکم نیز محل نظرست **نمایش ششم** در تحقیق عدد کبایر معنی
کبیره میان اکابر علما اختلاف بسیار واقع است جمعی از ایشان گفته
اند کبیره هر گناهیست که خدای تعالی در قرآن مجید عقاب بر آن وعده
کرده است و بعضی گفته اند که هر گناهیست که شارع از برای آن حدّی قرار
داده یا تصریح بوعید در آن کرده و طایفه بر آن رفته اند که هر معصیتی است
که اقدام بر ان دال بر کم باکی و بی پروایی فاعل آن در امور دینی و گروهی
این قول را اختیار کرده اند که هر گناهیست که حرمتش بدلیل قطعی معلوم
شده باشد و برخی این قول را که هر گناهی که در قرآن یا حدیث وعید بعقاب
شدیدی بران شده باشد و از ابن مسعود نقلست که گفته است
از اول سوره نسا تا این آیت بخوانند که إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ
مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ الخ آنچه این سوره متضمن نهی از ان
باشد کبیره است و باقی صغیره و جماعتی گفته اند که جمیع گناهان
کبیره اند زیرا که همه در نیمعنی شریکند که در ضمن آن مخالفت امر الهی بفعل
می آید و آنکه اطلاق کبیره و صغیره بر آن میکنند بطریق اضافه بما فوق و ما تحت است

یعنی گناهی که عقابی که بران مترتب بیشتر از عقاب گناه دیگر است نسبت
بان کبیره است و نسبت بآنچه عقاب آن کمتر است از آن صغیره مثلاً بوسه
نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر و لمس کبیره و شیخ ابو علی طبرسی
در کتاب مجمع البیان بعد از آنکه نقل این قول کرده است کلامی ایراد کرده
که ترجمه اش اینست این قول مذهب علمای ماست رضوان الله علیهم
که ایشان گفته اند گناهان همه کبیره اند نهایتش آنکه بعضی از بعضی اکبرند
و صغیره در میان گناهان نیست و آنکه بعضی را صغیره میگویند قیاس بگناهیست
که از آن بزرگتر است و استحقاق عقاب بفعل آن بیشتر بهم رسد انتهی
ترجمة کلامه و بعضی گفته اند گناهان کبیره هفتند شرک بخدا و قتل نفس
که خدای تعالی حرام کرده است آنرا و قذف محصنه و خوردن مال یتیم
و زنا و گریختن از جنگ کفار و عقوق الدین مترجم گوید بیان
آنکه بعضی از علما بران رفته اند که گناهان کبیره که آیت مذکور متضمن است
منحصر در هفت گناه اول شرک بالله یعنی شریک گرفتن از برای خدای
تعالی در پرستش و عبادت و او را یکتا و بی همتا ندانستن قال تعالی
و من یشرک بالله فقد حرم علیه الجنة و مأواه النار یعنی هر کسی که حضرت عزت
نمی آمرزد گناهی را که متضمن شرک باشد و قال تعالی و من یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا یعنی هر کس شریک
آرد بخدای تعالی و مر او را در پرستش و عبادت شریک قرار دهد و را

ان الله لا یغفر ان یشرک به

یکتای بی همتا ندانند بتحقیق که حرام میشود بر وی بهشت و جا و مقام او همیشه
در دوزخ خواهد بود دوم خون ناحق یعنی مرتکب کشتن کسی شدن بی آنکه از
جانب شرع آمده پس رخصت آن حاصل باشد و من یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی هر کس بکشد از روی
قصد و عمد مومنی که عالم باشد بایمان او و داند که کشتن او حرامست
پاداش عمل او دوزخست که جاوید در مقام کند سیم قذف محصنات
یعنی زنا نسبت دادن زنان شوهردار که الذین یرمون المحصنات
الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا
والآخرة ولهم عذاب
عظیم یعنی آنانی که نسبت زنا میدهند بزنان شوهر
دار که بزیور عقل و ایمان آراسته باشند لعنت کرده شده اند و در معرض
سخط و غضب الهی در آمده در دنیا و در آخرت و مر ایشانرا خواهد بود عذاب
بزرگ عقاب شدید و در حدیث وارد است که من رمی محصنا
او محصنة احبط الله عمله و یسلط علیه یوم القیمة
الف ملک بین یدیه و من خلفه ینهشون
لحمه ثم یؤمر به الی النار یعنی هر کس دشنام
زنا دهد مردی را که زن داشته باشد یا زنی را که شوهردار باشد
~~یا زنی را که شوهردار باشد~~ مرتبه قبول ندهد خدای تعالی عمل او را هرگز

و مسلط سازد بر او روز بازپسین هزار فرشته را که از پس و پیش او در آیند
و گوشت بدن او را می ریزانیده باشند بعد از آن فرمان دهد که
او را بسوی آتش دوزخ بکشند هرگاه تصرف در مال یتیم بر خلاف حق کرد ان
الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ
نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا یعنی بدرستی که آنان که میخورند
مال یتیم را و انتفاع می برند از ان از روی ستم و بیداد این است و جز این
نیست که میخورند در شکمهای خود آتش را و زود باشد که در گرفته
شوند باتش دوزخ و باید دانست که مراد بخوردن مال یتیم در این
آیت مجرد خوردن که عبارت از مضغ و ابتلاع است نیست بلکه مراد
مطلق نفع یافتن از آنست خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بوجه
دیگر و تعبیر از آن بخوردن بواسطه آنست که ظاهرترین منافع آن خوردن است
و تقیید بظلم بواسطه آنست که اگر نفع بردن از آن بر وجه حق باشد
مثل آنکه در عوض اجرت عملی که بجهت ایشان کرده باشد گرفته باشد یا آنکه
بعد از رعایت غبطه یتیم بعنوان قرض یا زیافت آن کرده باشد حرام نخواهد
بود و عقاب مذکور بر آن مترتب نخواهد داشت اگر گویند هرگاه که گرفتن
آن بعنوان اجرت عمل یا بر سبیل قرض باشد هر آینه انتفاع از آن انتفاع
از مال خود خواهد بود نه از مال یتیم پس بعد از اضافه مال یتیم بجهت
اخراج آن احتیاج بتقیید ظلما نباشد جواب آنست که مسلم نمیداریم

بلکه انتفاع م

که انتفاع مذکور را در عرف انتفاع بمال یتیم نگویند بمال یتیم هست نهایت
بر وجه غیر مشروع زیرا که در صدق معنی مشتق چنانچه بسبق ذکر یافت
بقای معنی مشتق منه لازم نیست و بر تقدیر تسلیم آن می توانند بود
که تقیید بظلم بواسطه زیادتی تاکید و مبالغه باشد تنبیه بر آنکه تصرف
در مال یتیم نیست مگر نفس ظلم و ستمکاری در تفسیر کبیر آورده است
که روز قیامت خورندگان مال یتیم بعرصه گاه قیامت در آیند در حالتی
که آتشی که درون ایشان از ان پر باشد زبانه می کشیده باشد و بر دهان
و بینی و گوش و چشم ایشان ظاهر میشده باشد و اهل عرصات ایشان را
باین علامات می شناخته باشند که ایشانند که در دار دنیا مبادرت
بخوردن مال یتیم کرده اند همچنان از توفیق در گذشتن از آن وزنی باد.
پنجم زنا کردن بر خلاف قانون شریعت غرا و پیرامون مباشرت آن
شدن وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا یعنی کسی که بفعل آورد شرک
بخدا و خون ناحق و زنا را بیابد جزای بدکرداری خود را و دو چندان
شود مر او را عذاب روز بازپسین و جاوید بماند در آن عذاب در
حالتی که خوار و بی اعتبار باشد از عبدالله مسعود روایت شده

است م

که گفت از رسول خدای پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است و عقاب آن
از دیگر گناهان بیشتر فرمودند آنکه با خدای خود دیگری را در عبادت

شرک سازی یعنی او را انبازی بهم رسانی گفتم بعد از ان کدام گناه
فرمود آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه زنا کنی با زن همسایه خود
بعد از ان بواسطه تصدیق کلام آن حضرت این ایت نازل شده اول ان
ایت اینست وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ
الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ
وَلَا يَزْنُونَ و در حدیث از امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده است که آن حضرت از پدر بزرگوار خود امام
محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند که لِلزِّنَا سِتُّ خِصَالٍ ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا
وَثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّهُ يَذْهَبُ
بِنُورِ الْوَجْهِ وَيُورِثُ الْفَقْرَ وَيُعَجِّلُ الْفَنَاءَ وَأَمَّا اللَّوَاتِي
فِي الْآخِرَةِ فَسَخَطُ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ وَسُوءُ الْحِسَابِ وَ
الْخُلُودُ فِي النَّارِ یعنی هر که زنا کند او را شش خصلت حاصل است سه در دنیا
سه در اخرت اما آن سه که در دنیاست آنست که نور روی او می برد
و درویشی می آورد و فنا و زوال حیات را نزدیک میکرد اند و اما آن
سه که در آخرتست سخط و غضب پروردگار عز و جل است که روز قیامت
او را فرا خواهد گرفت و ناخوشی و صعوبت حساب که از دادن آن گریزی
نخواهد داشت و جاوید بودن در آتش دوزخ که جزای مشرکان
و کافرانست ششم گریختن از جنگ کافران گاهی که در رکاب معصوم یا نایب

یا نایب او باشد قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ
كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ
دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ
أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ یعنی ای آنکه ایمان آورده اید و گرویده اید به پیغمبر خدای چون
ببینید آنان را که کافر اند انبوه شده و در هم پیوسته برای جنگ
مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید و مگریزید و هر کس بگرداند بر ایشان
در آن روز پشت خود را و بگریزد مگر آنکه برگردیدن او بقصد آن باشد که
دشمن را بر جنگ دلیر سازد و پیچاند و باز گردد و یا پناه جوید بگروهی
از مسلمانان تا مدد او شوند بتحقیق که باز گردد بخشم بزرگی از خدای تعالی
و بازگشت او دوزخ باشد و بد جای بازگشتیست دوزخ هفتم عاق شدن
بر پدر و مادر و عصیان ایشان ورزیدن زیرا که حضرت عزت عاق
مادر خود و پدر را جبار شقی خوانده است آنجا که فرموده است
وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا و فرموده است وَلَا تَقُلْ
لَهُمَا أُفٍّ یعنی بر روی پدر و مادر کلمه خشونت آمیز مگوی و از ایشان تنگ
میا و صحبت ایشان را گران مشمر و بانگ بر ایشان مزن که خشنودی خدای
تعالی از تو بخشنودی و رضای ایشان بازبسته است و در حدیث وارد
که فَلْيَعْمَلِ الْعَاقُّ مَا شَاءَ فَلَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ یعنی هر کس عاق پدر و

باور نشود که هر گناهی که خواهد بعمل آرد که هرگز روی بهشت نخواهد دید و درین
باب گناهان کبیره منحصر اند در هفت گناه که امهات معاصی اند و آیات
قرآنی بر ذم ایشان ناطق است حدیثی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز روایت
شده است و آن اینست که الکبائر سبع اعظمهن الاشراک بالله وقتل النفس
والزنا واکل مال الیتیم وقذف المحصنة وعقوق الوالدین والفرار من الزحف
فمن لقی الله سبحانه وهو بریء منهن کان معی فی بحبوحة جنته مصاریعها من ذهب
یعنی گناهان کبیره هفت اند بترتیبی که مذکور شد پس هر کس در موقف لقای
الهی برآید و از هفت گناه پاک باشد هر آینه با من مقام خواهد داشت
در وسط بهشتی که درهای آن از طلای احمر باشد و بعضی سیزده گناه
دیگر را نیز از کبایر شمرده اند که با آنکه در اصل بطریق اجمال مذکور است
تفصیل ذکر می یابد اول آنکه لواطه که عبارت از نزدیکی کردن پسران
و مردان است و آن گناهیست بزرگ و خطائیست عظیم چنانچه در حدیث
از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که لما عمل
قوم لوط ما عملوا بکت الارض الی ربها حتی بلغت دموعها
الی السماء وبکت السماء حتی بلغت دموعها العرش
فاوحی الله عز وجل ان اضربی علیهم الحجارة واوحی الی الارض
ان اخسفی بهم یعنی چون قوم لوط پیغمبر علی نبینا و علیه السلام بعمل آوردند
آنچه بعمل آوردند گریست زمین از عظمت آن گناه بسوی پروردگار خود چندانکه

الی السماء

اشکهای او باسمان رسید و گریست آسمان چندانکه اشکهای او بعرش
رسید پس وحی فرستاد حضرت عزت باسمان که بر ایشان سنگ بباران
و فرستاد بزمین که ایشانرا بخود در کش و فرو بر و ایشان بفرموده عمل نمودند
تا رسید با ایشان آنچه رسید و نقلست که قبل از قوم لوط علیه السلام از کسی
اقدام باین عمل واقع نشده بود که ما سبقکم بها من احد من العالمین
و در حدیث وارد است از امیر المؤمنین علیه السلام که قال رسول الله
صلی الله علیه وآله ان الله تعالی حین امر ان یهبط آدم
وزوجته وهبط ابلیس ولا زوجة له وهبطت الحیة
ولا زوج لها فکان اول من یلوط بنفسه ابلیس
فکانت ذریته من نفسه وکذلک الحیة یعنی بدرستی که خدای تعالی
وقتی که فرمود آدم علی نبینا و علیه السلام فرود آید بزمین با زن خود و ابلیس فرود
آمد و زن با خود نداشت و مار فرود آمد و جفت او با او نبود پس اول کسی
که اقدام بلواطه نمود با نفس خود ابلیس بود پس ذریه او از وی بوجود آمد
و همچنین مار روا از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که کان قوم لوط افضل قوم
خلقهم الله فطلبهم ابلیس الطلب الشدید وکان من فضلهم وخیرهم انهم اذا خرجوا
الی العمل خرجوا باجمعهم وتبقی النساء خلفهم فلم یزل ابلیس یعتادهم وکانوا
اذا رجعوا خرب ابلیس ما کانوا یعملون فقال بعضهم لبعض تعالوا نرصد هذا
الذی یخرب متاعنا فرصدوه فاذا هو ابلیس کاحسن ما یکون من الغلمان

فاخذوه هو

فقالوا انت الذي تخرّب متاعنا فقال الغنم عفرة بعد قرة واجتمع رأيهم
على ان يقتلوه فبيّتوه عند رجل فلما كان الليل صاح فقال الرجل ما لك
فقال كان ابي ينوّمني على بطنه فقال الرجل فنم على بطني قال فلم يزل
بذلك الرجل حتى علّمه ان يعمل بنفسه فالاول علّمه ابليس والثاني علّمه هو ثم
انسلّ ففرّ منهم فاصبحوا فجعل الرجل يخبرهم بما فعل الغلام ويعجبهم منه شيء
لا يعرفونه فوضعوا ايديهم فيه حتى اكتفى الرجال بعضهم ببعض ثم جعلوا يرصدون
مارّ الطريق فيفعلون بهم حتى تنكّب مدينتهم الناس ثم تركوا نساءهم فاقبلوا
على الغلمان فلما رأى ابليس لعنه الله قد احكم امره في الرجال دار الى النساء
فصيّر نفسه امرأة ثم قال ان رجالكن يفعلون بعضهم ببعض فافعلن انتن
فيما بينكن ففعلن وعلى ذلك يعظهم لوط عليه السلام ويوصيهم فلم يقبلوا منه
ولم يطيعوا حتى استغنت الرجال بالرجال والنساء بالنساء فلما كملت عليهم الحجة
بعث الله عز وجل جبرئيل وميكائيل واسرافيل عليهم السلام في زي غلمان
عليهم اقبية فمرّوا بلوط وهو يحرث فقال اين تريدون فما رأيت اجمل منكم قط
قالوا ارسلنا سيدنا الى رب هذه المدينة انهم يأخذون الرجال فيفعلون بهم
حتى يخرج الدم فقالوا امرنا سيدنا ان نمرّ وسطها قال فلي اليكم حاجة قالوا وما هي
قالوا تصبروا ههنا حتى يأتي اختلاط الظلام قال فجلسوا فبعث ابنته فقال
جيئي لهم بخبز وجيئي لهم بماء وجيئي لهم بعباء يتغطّون بها من البرد فلما ان ذهبت
الى البيت اقبل المطر الى الوادي فقال لوط الساعة يذهب بالصبيان الوادي

البلدة قال او لم يبلغ سيدكم ما يفعل اهل هذه صح

قال

قالوا اقوموا حتى نمضي فجعل لوط يمشي في اصل الحائط وجعل جبرئيل
وميكائيل واسرافيل يمشون وسط القرية فقال يا بنيّ ههنا فقالوا امرنا
ان نمرّ في وسطها وكان لوط يستغنم الظلام ومرّ ابليس لعنه الله واخذ
من حجر امرأة صبيا وطرحه في البئر فتصايح اهل المدينة كلهم على باب
لوط فلما نظروا الى الغلمان في منزل لوط قالوا يا لوط قد دخلت
في عملنا قال هؤلاء ضيفي فلا تفضحون قالوا هم ثلثة خذ انت واحدا واعطنا
اثنين فادخلهم الحجرة وقال لوط لو ان لي بكم قوة اهل بيت يمنعوني
منكم فتدافعوا فكسروا الباب وطرحوا لوطا فقال له جبرئيل
عليه السلام انا رسل ربك لن يصلوا اليك واخذ كفا من بطحاء
وضرب بها وجوههم وقال شاهت الوجوه فعمي اهل المدينة
كلهم فقال لهم لوط يا رسل ربي بما امركم
ربي فيهم قالوا امرنا ان نأخذهم بالسحر قال فلي اليكم
حاجة قالوا وما حاجتك قال تأخذهم الساعة قالوا يا لوط ان
موعدهم الصبح أليس الصبح بقريب لمن تريد ان يأخذ
فخذ انت بناتك وامض ودع امرأتك يعني

قال هو

یعنی قوم پیغمبر علیه السلام فاضل ترین قومها بودند که حضرت عزت آفریده بود
ایشانرا پس طلب کرد بسوی خود خواند شیطان ایشانرا از روی شدت
وجد تمام و از جمله فضل ایشان آن بود که چون بعملی بیرون می آمدند همه یکجا
بر می آمدند و مردان خود را پیش میکردند و زنان در عقب می بودند پس شیطان
نپسندید آنرا بر ایشان خود را بر عبادت ایشان و آن چنان بود که چون بر می
گشتند آنچه پیش از رفتن ساخته و پرداخته بودند همه را خراب و ابتر می یافتند
و نمی دانستند که آن عمل از که صادر میشود پس بهم گفتند باید تا کمین نشینیم و
ببینیم که کیست این متاع ما را خراب میکند پس چون کمین کردند دیدند شیطانرا
بصورت پسری امرد در کمال حسن و ملاحت باو گفتند تویی که متاع ما را همیشه
خراب میکنی گفت بلی منم که چند مرتبه این کار کرده ام و میکنم پس همه اتفاق
کردند و رایهای خود را بآن قرار دادند که او را بکشند و او را یکی
از مردان خود سپردند که شب پیش او بسر برد و چون صباح شود بنزدای
خودش رسانند چون شب شد و آن پسر شروع در فریاد کرد آن
مرد از سبب فریاد پرسید گفت هر شب که پدرم خود میخوابید مرا بر
بر روی سینه خود میخوابانید آن مرد از ساده گی که داشت گفت بیا و
بر روی سینه من بخواب چون آنچنان کرد خود را بر وی مالید و او را آمو
کار بد میکرد تا آنکه او را بر آن داشت تعلیم او کرد که با او آن کار بکند
پس اول کسی که تعلیم آن عمل کرد ابلیس بود و دوم آن مرد بود که از ابلیس

آموخته بود و بعد از آن آموختن این عمل از ایشان بدیگران واقع شد پس چون
آن شب را بصباح آوردند آن مرد باقی قوم را از آنچه شب واقع شده بود خبر
داد و خوش شان افتاد آن عمل که تا آن وقت ندانسته بودند پس دست در آن
عمل نهاده بمردان ایشان آن کار را در آمدند بعد از آن در سر راهها
کمین میکردند تا مردم ترک آمدن بشهر ایشان نمودند و ایشان دست از زنان
باز داشته شد و بمباشرت پسران مشغول شدند چون شیطان دید که
کار او در مردان ایشان استحکام یافت و همه فریفته عمل او شدند متوجه
زنان شد و خود را بصورت زنی برآورد و در برابر ایشان آمد و گفت
مردان شما بعضی با بعضی باین عمل مشغول شده اند شما نیز در مقابل ایشان خود را
بکاری مشغول سازید تا تلافی آن بکنید و ایشانرا بر سحق و طبق زدن ترغیب نمود و
ایشان نیز آن کار در افتادند پس لوط علیه السلام چون آن حال از قوم خود
ملاحظه نمود در مقام وعظ و نصیحت ایشان در آمد ایشانرا وصیت بترک
آن مینمود و ایشان قبول نمیکردند و سر باطاعت او در نمی آوردند تا آنکه
چنان شد که مردان ایشان بمردان از زنان مستغنی شدند و زنان از مردان
بزنی حاصل کردند پس خدای تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بر ایشان
فرستاد و بر صورت پسران صاحب جمال با لباسهای نیکو و ایشان بر لوط
علیه السلام گذشتند در وقتی که او بزراعت اشتغال داشت لوط چون
ایشانرا دید گفت اراده کجا دارید که من بجای شما هرگز کسی ندیدم که شد

با مردان ایشان
و هر کس میگذشت او را میگرفتند
و با او این عمل میکردند

لهذا خواجه ما فرستاده است نزد بزرگ این شهر لوط گفت مگر بخواجه
شما نرسیده است که مردم این شهر در چکارند بد رستکی ایشان مردی
را که بر ایشان وارد میشوند با ایشان مباشرت مینمایند تا آنکه خون ایشان
میگیرند هم
روان میشود ایشان گفتند خواجه ما فرموده است که ما از میان این شهر
بگذریم لوط گفت پس مرا بشما حاجتی است اگر برآرید آنرا گفتند حاجت
تو چه چیز است گفت حاجت من آنست که اینجا صبر کنید تا شب دست دهد
و عالم تاریک گردد پس ایشان نزد او نشستند و او دختر خود را فرستاده
گفت از برای ایشان پاره نان حاضر کن و از برای ایشان آب بیاور و عبائی
بیاور که خود را بآن بپوشند و از سرما ایمن گردند چون دختر بخانه رفت
باران در روزنه خانه سپر کرد لوط با خود گفت همین ساعت روزنه خانه فضیحتی
خواهد کرد و این پسران را خواهد برد و با ایشان گفت برخیزید که با شما
بشهر رویم چون بشهر آمدند لوط در پناه دیوار براه میرفت و ایشان
در میان شهر میخرامیدند لوط گفت ای پسران من اینجا براه روید که من
میروم ایشان گفتند خواجه ما را فرموده است که از میان شهر میگذشته
باشیم و ما تخلف حکم او نمی توانیم کرد لوط تاریکی شب را غنیمت میدانست
و بر ان اعتماد کرده بود که کسی ایشان را نخواهد دید تا ایشان را بخانه
خود در آورد پس شیطان حیله برانگیخت و طفلی را از کنار زنی
برگرفت و در چاهی انداخت شورش در مردم شهر افتاد و هجوم بدر خانه

لوط آوردند و فریاد و آغاز نمودند چون بخانه لوط در آمدند آن پسران را آنجا
دیدند زبان تشنیع برگشودند که ای لوط تو نیز بعمل ما در آمدی آنچه ما را از آن
منع میکردی خود بآن قیام نمودی لوط گفت ای قوم این پسران مهمانان
منند زنهار که مرا فضیحت مکنید و پیرامون ایشان مگردید ایشان گفتند ما از
سر اینها میگذریم دو نفر از ایشان را با ما گذار و خود یکی را تصرف نمای
راوی گوید پس لوط ایشان را داخل حجره ساخت گفت چه میشد
اگر مرا اهل قبیله میبود که قوت آن میداشتند که ایشان را از من منع کنند
راوی گوید ایشان در در خانه لوط مدافعت میکردند و لجاجت مینمودند
تا آنکه در خانه را شکستند و لوط را بر کناری انداختند پس جبرئیل
علیه السلم در مقام اظهار حال خود در آمده گفت ای لوط غم مخور خاطر
راه مده که ما رسولان پروردگار توئیم که بواسطه دفع ایشان آمده ایم
و ایشان را بر تو دستی نیست در حال کفی خاک برگرفت و بر روهای
ایشان بریخت و گفت شاهت الوجوه در حال جمیع اهل آن شهر کور شدند
و چشمهای ایشان از دیدن افتاد لوط علیه السلم دانست که ایشان بکاری
آمده اند گفت ای رسولان پروردگار من از جانب خدای بچه کار مامور شده اید
گفتند ماموریم بآنکه ایشان را بجزای خود برسانیم لوط گفت پس مرا بشما
حاجتیست گفتند چه چیز است حاجت تو گفت حاجت من آنست که در
ساعت بفرموده عمل کنید و ایشان را یک ساعت دیگر مهلت مدهید گفتند

ای لوط موعد امر مذکور صباحست و نه صباح نزدیکست اکنون ای لوط
جمعی که میخواهی هلاک ایشان را پس بگیر دست دختران خود را و خود را
یکبارگی بکش و زن خود را بگذار که او نیز بواسطه کفر خود مستوجب عذابست
تا اینجا بود ترجمه حدیث مذکور و در کلام مجید وارد است که وَمَا هِيَ
مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ یعنی از ظالمان است تو ای محمد بعید نیست که مرتکب
عمل قوم لوط شوند کنایه از آنکه کسی که مرتکب آن میشود از اهل ظلم و
عدوان خواهد بود و پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده است
که مَنْ کانَ مُولَعاً بِلِواطِ الرِّجالِ لَمْ يَمُتْ حَتّى يَدْعُوَ إلى نَفْسِهِ یعنی کسی که حریص باشد
در مباشرت مردان نمیرد تا مردان را بجانب خود نخواند که با او همان
عمل بجای آورند و نیز از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است
که مَنْ نَكَحَ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا أَوْ رَجُلًا أَوْ غُلَامًا حَشَرَهُ
اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْتَنَ مِنَ الْجِيفَةِ تَتَأَذَّى بِهِ النَّاسُ حَتَّى
يَدْخُلَ جَهَنَّمَ وَلَا يَقْبَلُ اللهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا وَأَحْبَطَ اللهُ
عَمَلَهُ وَيُدْخَلُ فِي تَابُوتٍ مَسْدُودٍ بِمَسَامِيرَ مِنْ حَدِيدٍ وَتُضْرَبُ
عَلَيْهِ التَّابُوتُ بِصَفَائِحَ حَتَّى تَنْشَبَ فِي تِلْكَ الْمَسَامِيرِ فَلَوْ وُضِعَ عِرْقٌ مِنْ عُرُوقِهِ عَلَى أَرْبَعِمِائَةِ
أَلْفِ أُمَّةٍ لَمَاتُوا جَمِيعًا وَهُوَ مِنْ أَشَدِّ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا یعنی هرکس مباشرت نماید با زن از راه
دبر یا نزدیکی کند با پسری یا مردی حشر کند خدای تعالی او را روز قیامت
بجائی که بدبوتر باشد بدن او از مرداری چنانچه در آزار باشند

اهل محشر از آن بوی تا داخل دوزخ شود و قبول نکند خدای تعالی از وی صرف
کردن مالی را در راه خدای تعالی و عدالتی که در احکام بکار برد و عمل او را
از مرتبه قبول بیفکند و داخل کنند او را در تابوتی که آنرا مسمارهای
آهنین بهم آورده باشند و بر روی او زده شده باشد صفائح
آن تابوت تا بهم پیوسته شود و ریزریز شود در آن مسامیر پس اگر رگی از رگهای
بدن او را بر بدن چهار صد هزار کس بگذارند همه هلاک شوند و عذاب او
سخت ترین عذابهای اهل دوزخ باشد و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
شده است که اللِّوَاطُ مَا دُونَ الدُّبُرِ وَالدُّبُرُ هُوَ الْكُفْرُ یعنی لواطه که در این
احادیث در باب عقاب آن وارد است ملاعبه با زیر موضع مخصوص است
و اما وطی موضع مخصوص کفر محض است اعاذنا الله و ایاکم معاشر المسلمین
از ارتکاب دوم ربا یعنی سود زر خوردن که الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ
إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ
یعنی آنانکه سود زر میخورند بر نمی خیزند از قبرهای خود مگر چنانچه بر می خیزد کسی که در او
باشد او را جن از مس زعم عرب این بود که چون جن مس بدن آدمی نماید
بدن خود را ابدال در رسانند عقل ضایع میشود و ضبط دماغ بهم میرسد
پس کلام الهی بر طبق زعم ایشان نازلست و حاصل کلام آنست که خورندگان
سود زر روز قیامت بشکل دیوانها و مجانین خواهند محشور شد و اهل
عرصات ایشان را باین علامت خواهند شناخت و در مجمع البیان روایت

کرده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که لما اسری بی الی السماء
رأیت رجالاً بطونهم کالبیوت فیها الحیات والعقارب تری
من خارج بطونهم فقلت یا جبرئیل من هؤلاء فقال هؤلاء اکلة الربوا
یعنی شبی که مرا باسمان سیر دادند گروهی را دیدم که شکمهای ایشان در بزرگی
مانند خانها بود و در آن مارها جا کرده بودند که از بیرون آن جانورها
دیده می شدند گفتم ای جبرئیل اینها کیانند و بچه گناه مستوجب این عقوبت
شده اند جبرئیل گفت اینها جمعی اند که در دنیا سود و زر خورده اند و مراد بخوردن
سود و زر گرفتن آن و نفع بردن از آنست خواه بعنوان خوردن باشد
وخواه بوجه دیگر و تعبیر از آن بخوردن که در آیت و حدیث شده بنا
بر آنست که بیشتر یافت میشود و بباید دانست که ربا بر دو قسمت
ربای در بیع و شری و ربای در قرض ربای در بیع و شری آنست که جنسی
را بفروشند بهمان جنس که بعد از مدتی بگیرند یا ~~نوع آنقدر از آن جنس~~ بگیرند
مثلا بچیزی زیاده بر مقدار آن و ربای در قرض آنکه نقدی یا جنسی
را بقرض بدهند بمدت معین و بازای آن بمدت چیزی زیاده بر نقد یا جنس
مذکور بگیرند و ربای در بیع و شرا باتفاق حرامست مگر در جنسی که
معتاد در بیع و شرای آن وزن و کیل نباشد یعنی بترازو کشیده نمی شده
باشد و بکیل در نمی آمده باشد مثل تخم مرغ و گردکان و امثال آن که در
آنها نزد بعضی جایزست مثل اینکه ده تخم مرغ را بفروشند که بعد از یکماه

دوازده

دوازده بگیرند و ربای در قرض مطلقا حرامست سیوم سحر و جادویی که قد
لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق یعنی بتحقیق
تحقیق که دانسته اند یهود که هر کس بخرد سحر را یعنی بیاموزد و بکار
برد نیست او را در آخرت بهره از نیکوئی چهارم غیبت یعنی که بسیار
ذکر یافت قال تعالی ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یأکل
لحم اخیه میتا فکرهتموه یعنی باید که غیبت نکنند
بعض از شما ای امت محمد بعضی را آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورد
باشد گوشت برادر مؤمن خود را در حالتی که مردار شده باشد یعنی
چنانچه مکروه میدارد خوردن آنرا باید که غیبت را مکروه دارد که
غیبت بمنزله آنست و در حدیث وارد است که پیغمبر صلوات الله
علیه و آله فرموده است که ایاکم والغیبة فان الغیبة
اشد من الزنا ان الرجل قد یزنی و یتوب فیتوب الله علیه
وایاکم والغیبة فان صاحب الغیبة لا یغفر الله له حتی
یغفر له صاحبه یعنی بر شما باد که از غیبت احتراز نمایید که غیبت از زنا بدتر
و عقوبت او از عقوبت زنا سخت تر است چه مرد گاه هست که مرتکب زنا میشود
چون از آن توبه کرد خدای تعالی توبه او را قبول می کند و او را می
آمرزد و بر شما باد که غیبت نکنید که غیبت کننده با وجود توبه آمرزیده
نمیشود تا شخصی که غیبت او کرده است از او درنگذراند و عقوبت

که خدای تعالی وحی کرد بموسی عمران علی نبینا [illegible]

کند و توبه او قبول شود و آخرین کسی که [illegible] داخل [illegible]

[illegible] از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که [illegible]

[illegible] مراد از غیبت و قدح در مراتب آن مومن باشد حضرت عزت [illegible] را از ولایت

خود اخراج نموده در ولایت شیطان داخل سازد و پس شیطان نیز او را

قبول نکند و خال مترجم روح الله روحه در بعض از مصنفات خود آورده است

که حکمت و سببی که موجب این مقدار مبالغه و تشدید در باب غیبت شده است

و او را [illegible] اکثر معاصی بزرگتر داشته اند آنست که غیبت اشتمال

دارد بر مفاسد عظیمه که منافات دارد بحکمت بالغه بخلاف دیگر مناهی

بواسطه آنکه شارع را اهتمام تمام در اجتماع نفوس و مخالطت و معاشرت

مردمان با یکدیگر واقعست زیرا که اجرای اوامر و نواهی شریعت غرا

بدون تعاون و توافق میانه بنی نوع میسر نیست و اتفاق موقوفست

بر حصول الفت و محبت و رفع عداوت و نفاق بر این حالت صورت پذیر

نیست مگر برفع غیبت و اظهار وداد و شفقت والله سبحانه اعلم

پنجم سوگند خوردن بدروغ در حالتی که داند که دروغست إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ

بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ

وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ چه این آیت در شان جمعی

واگر توبه کند اول کسی که داخل دوزخ شود او خواهد بود

نازل شد

[illegible] اندک نفعی که شاید با ایشان عاید شود

[illegible] صفات پیغمبر صلوات الله علیه و آله را که در توریت دیده بودند

[illegible] بخلاف [illegible] ایشان بود نوشتند و سوگند یاد کردند بدروغ

که از پیش خدای تعالی برای ایشان نازل شده تا بنا شد که پیغمبر صلوات الله

علیه و آله بر ایشان غالب آید و بعضی گفته در شان مردی نازلست که

سوگند دروغ یاد کرده بود که متاعی که خریده است و تصرف نموده کم

بر آمده است و خلاصه معنی آن والله اعلم آنست که بدرستی که آنانکه میفروشند

و بدل میکنند عهدی که با خدای تعالی بسته اند و سوگندان دروغ خود را

که در باب صفات مصطفی صلوات الله علیه و آله و تغییر آن بصفات دیگر یاد

کرده اند ببهای اندک و گفته اند که آن متاعی چند جو و گزی چند کرباس

بود که از کعب بن الاشرف گرفته بودند و اقدام باین عمل نموده اند آن

گروه هیچ نصیبی نیست مر ایشان را در آخرت از ثواب خدای تعالی

و سخن نکند خدای تعالی با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند یا مطلقا

سخن نکند با ایشان و محاسبه و پرسش ایشان را بسخن کردن ملائکه با ایشان

مفوض سازد علی اختلاف التفسیرین و بنظر رحمت در ایشان ننگرد در روز

قیامت و پاک نسازد ایشان را از آلایش گناه و مر ایشان راست

عذابی که المست از ایشان انقطاع نیابد و در حدیث از امام جعفر صادق

علیه السلم روایت شده است که مَنْ حَلَفَ يَمِينًا بِاللَّهِ وَهُوَ يَعْلَمُ

اَنَّهُ کَاذِبٌ فَقَدْ بَارَزَ اللّٰه یعنی هر کس سوگند یاد کند بنام خدای تعالی
و او داند که آن سوگند دروغست بتحقیق که بجنگ خدای بیرون آمده است
یعنی مثل آنست که بجنگ خدای تعالی برآمده باشد و ظاهر آنست که مراد
بسوگند اینجا سوگندی باشد که اهل شرع اعتبار آن کرده اند و آن سوگند
بخداست مثل آنکه بگوید وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ سوگند بخداست بکسی که
نفس من در قبضه قدرت اوست وَالَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ یعنی بکسی که شکافنده
دانه است وقت روئیدن گیاه و آفریننده انسانست و امثال
آن یا بنامهای خدای که مخصوص باوست مثل وَاللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَتَاللّٰهِ وَالرَّحْمٰنِ
و امثال آن یا بنامهائی که مخصوص او نیست بنهایتش چون آنرا مطلق ذکر کنند ذهن
منتقل نمیشود مگر باو تعالی وحده مثل وَالرَّبِّ وَالْخَالِقِ وَالرَّازِقِ و آنچه مانند
اینها باشد و امّا سوگند بنامهای او که ازین قبیل نباشد بلکه مشترک باشد
میان او تعالی شأنه و غیر او مثل وَالْمَوْجُودِ وَالْحَیِّ و امثال آن یا سوگند بغیر خدای
تعالی و نامهای مقدسه او مثل سوگند به پیغمبر یا بیکی از ائمه علیهم السلام یا بمصحف
و کعبه و امثال آن یا سوگند بصفات خدای تعالی مثل آنکه بگوید بجلال الله
و بقدرة الله و امثال آن سوگند شرعی نیست و بتخلف از آن کفاره لازم
نمیشود و همچنین بعضی عبارتها که در وقت اراده سوگند بعضی عوام بزبان
می آورند مثل آنکه خدای تعالی از و بری باشد یا از خدای تعالی بری
باشد یا دشمنی غیر او اختیار کرده باشد یا کافر باشد یا مصحف را سوخته باشد

یا از دین بیگانه باشد و آنچه ازین قبیل باشد سوگند شرعی نیست و از معرض
اعتبار ساقطست ششم گواهی ناحق که وَاَقِیمُوا الشَّهَادَةَ لِلّٰهِ یعنی
برپای دارید گواهی را از برای خدای تعالی و از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت
شده که مَنْ شَهِدَ شَهَادَةَ الزُّورِ عَلٰی رَجُلٍ مُسْلِمٍ اَوْ ذِمِّیٍّ اَوْ مَنْ
کَانَ مِنَ النَّاسِ عُلِّقَ بِلِسَانِهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَهُوَ مَعَ الْمُنَافِقِیْنَ
فِی الدَّرْکِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ یعنی کسی که گواهی دهد بدروغ بر مرد مسلمانی
یا کافری که اهل ذمه باشد یعنی بکتابی از کتابهای خدای که بر پیغمبران نازل
شده ایمان داشته باشد و قبول جزیه از اهل اسلام کرده باشد و با امان
ایشان در آمده بر آنیه او بسته خواهد شد روز قیامت زبان خود و او
با منافقان خواهد بود در طبقه پائین تر از طبقات دوزخ که موسوم
بدرک اسفل است و از امام جعفر صادق علیه السلام نقلست که تَوْبَةُ
شَهَادَةِ الزُّورِ اَنْ یُؤَدِّیَ الْمَالَ الَّتِی اَتْلَفَهُ بِشَهَادَتِهِ وَاِنْ
شَهِدَ مَعَهُ اٰخَرُ یَغْرَمُ نِصْفَ الْمَالِ وَاِنْ کَانُوْا ثَلٰثَةً یَغْرَمُ ثُلُثَ
یعنی توبه گواهی ناحق آنست که مالی را که بسبب شهادت او از کسی تلف شده
باشد بآن کس ادا کند و اگر با او دیگری در آن گواهی شریک باشد نصفی
را از آن او بدهد و نصفی را آن دیگر و اگر سه کس یا زیاده باشند همه بشراکت
بهم برابر بدهند هفتم شراب خوردن اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالْاَنْصَابُ
وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوْهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ

لعلکم تفلحون یعنی امید است بجز این نیست که شراب و قمار و
بتانی که نصب کرده اند برای عبادت و تیرهای اقداح که بدان فال میگیرند یا تقسیم
میکنند بآن علی اختلاف التفسیرین پلید است که دست حیله و تزویر شیطان
بعمل آورده است از این پس اجتناب کنید خود را از آن دور دارید تا باشد
که رستگار شوید و فلاح و فیروزی یابید چه درین آیت شرب خمر را در مقابل
پرستش اصنام یاد کرده است کنایت از آنکه هر دو در گناه یک مرتبه دارند
و در حدیث وارد است از امام جعفر صادق علیه السلم مدمن الخمر یلقی
الله کعابد الوثن یعنی شارب خمر در معرض لقای الهی رسد مانند عبادت
کننده صنم و فرقی میان ایشان نخواهد بود و در کتاب عقاب الاعمال که از
مصنفات ابن بابویه است آورده که از امام جعفر صادق علیه السلم
پرسیدند که خوردن شراب بیشتر متضمن شرست یا ترک نماز امام علیه السلم
فرمودند شرب الخمر یعنی خوردن شراب بعد از آن فرمودند میدانی
سبب آن چیست آن شخص گفت نه ای فرزند رسول خدای فرمودند لانه یصیر
فی حال لا یعرف ربه یعنی او را بسبب خوردن آن حالتی دست
میدهد که از شناخت پروردگار خود باز می ماند و هم در کتاب مذکور
روایت کرده است از عبد الله عباس که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله در ضمن وعظی که در خطبه آخرین خود ادا میفرمودند فرمودند و من
شرب الخمر فی الدنیا سقاه الله عز و جل من الاشیاء الردیئة و من سم

العقارب

شربة یتساقط لحم وجهه فی الاناء قبل ان یشربها ثم ینفسخ لحمه و جلده
کالجیفة یتأذی به اهل الجمع حتی یؤمر به الی النار و شاربها و عاصرها
و معتصرها فی النار و بایعها و مبتاعها و حاملها و المحمولة الیه
و آکل ثمنها سواء فی عرضها و اثمها الا و من سقاها کان یهودیا
او نصرانیا او صابیا و من کان یشربها من الناس فعلیه کوزر من شربها
الا و من باعها او اشتراها لغیره لم یقبل الله عز و جل منه صلوة و لا صیاما
و لا حجا و لا اعتمارا حتی یتوب منها و ان مات قبل ان یتوب
کان حقا علی الله ان یسقیه بکل جرعة فی الدنیا شربة من صدید
جهنم الا فی ... یعنی کسی که شراب را بخورد در دنیا میخوراند او را
خدای تعالی در آخرت از چیزهای فاسد شده و زهر عقربها شربتی که بریزد
از عفونت و حدت آن تمام گوشت روی او در ظرف قبل از آنکه بر لب گذارد
پس از هم بپاشد گوشت و پوست او مانند مردار ی و آزار داشته
باشند از ان اهل قیامت تا آنکه فرمان دهند که او را بسوی دوزخ برند و خورنده
شراب و فشارنده آن در آتش دوزخ خواهند بود و فروشنده آن
و خرنده آن و بردارنده آن و کسی که بجهت او بر میدارند و خورنده بهای
آن مساوی اند در احداث مرض و برابرند در گناه آن همه آینه هر کس
بمردم خوراند آنرا یهودی باشد یا نصرانی یا از دین برگشته و هر کس بخوراند
آنرا بمردم بنویسند بر او گناه کسی که خود خورده است و کسی که بخورد آنرا

یا بفروشد آنرا بغیر خود قبول نمیکند خدای تعالی از و نماز وی را و نه روزه
را و نه حج وی را و نه عمره را تا آنکه توبه کند از آن و اگر بمیرد پیش از آنکه توبه کند
بر خدای تعالی لازم خواهد بود که بخوراند او را بهر جرعه که در دنیا از آن
خورده است شربتی در آخرت از صدید جهنم که عبارت از ریم و خبائث بدن دوزخیان است
که در دیگهای دوزخ جمع میکنند تا چون اهل دوزخ تشنه شوند رفع تشنگی خود
بآن نمایند هشتم استحلال کعبه یعنی حلال داشتن اموری که در حرم کعبه اقدام
بآن حرامست مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و امثال آن
که در محل خود بتفصیل مذکور است قال الله تعالی وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ
بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ یعنی هر کس اراده کند
در آن گردیدن از راه راست از روی ظلم و ستمکاری بچشانیم ما
او را عذاب دردناک و الحاد در حرم بقول بعض مفسرین بر خود حلال
ساختن حرامست و در آن گفته اند که الحاد در حرم ارتکاب هر چیز است
که گناه باشد حتی دشنام دادن خادم و خوار داشتن طعام و امثال
آن و اکثر علما بر آنند که اراده گناه در حرم کعبه موجب استحقاق عذابست
و اگر چه اقدام بآن واقع نشود بخلاف مواضع دیگر غیر حرم که چون کسی اندیشه
گناه نماید تا بفعل نیاورد آنرا مستوجب عذاب نمیشود و بر مجرد اراده
آن عقابی مترتب نیست چنانچه در همین کتاب عنقریب مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و ابن مسعود رضی الله عنه نقل کرده است که اگر کسی در

در عدن اندیشه نماید که کسی را در حرم مکه بقتل آورد او را عذاب الیم خواهد چشید و گفته
اند که چنانچه حرم مکه مخصوص است بتضاعف حسنات و زیاده شدن ثواب
عبادات چنانچه نماز در آن مثلاً با چندین نماز در غیر آن برابر است و اتخاذ
بسیار [illegible] شده و جزای مساوی عقابی که بر مناهی مترتب است نیز در آن
بیشتر است از بسیار مواضع نهم دزدی که السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ
فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا یعنی مردی که دزدی کند و زنی که مرتکب دزدی
شود ببرید دستهای ایشانرا بجزای عملی که مرتکب شده اند قال رسول
الله صلی الله علیه و آله اربعة لا يدخل بيتا الا خرب ولا يعمر
بالبركة الخيانة والسرقة وشرب الخمر والزنا یعنی چهار چیز اند که داخل
خانه نشوند مگر آنکه خراب کنند آن خانه را چنانچه بهره که عمارت نیابد امانت
را خیانت کردن و دزدی نمودن و مباشر شرب خمر شدن و زنا کاری
دهم نقض عهد و شکستن پیمان که با خدای تعالی یا پیغمبر صلوات الله علیه و آله
یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بسته شده باشد که أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ
وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ یعنی آنانکه میشکنند عهدی را که با خدای خود بسته اند
بعد از محکم ساختن آن بقبول و اعتراف و میبرند آنچه خدای تعالی فرموده
که بر سر پیوند آن باشید که ایمان به پیغمبران و کتابهای اوست و فساد کردند
بسبب آن در زمین مر ایشانراست سخط و غضب الهی و دوری از
رحمت او و مر ایشانراست بدی عاقبت در دنیا و آخرت یازدهم تعرب

بعد از هجرت یعنی بعد از هجرت کردن از دیار کفر ببلاد اسلام و بشرف
اسلام فایز شدن باز بدیار کفر نقل کردن و قرار اقامت بآنجا دادن و لفظ
تعرّب در این مقام بعین و غین هر دو روایت شده است بمعنی در آمدن
بمیان اعراب بادیه نشین یا ماخوذ از غربت که بمعنی دور افتادن از وطن است
و در نهایه ابن اثیر بعین بی نقطه مذکور است و روایت غین نقطه دار
ذکر نشده و در کلام بعض علما مذکور است که تعرّب بعد از هجرت در این
زمان بعد از اشتغال بتحصیل علم و بهره از آن یافتن ترک آن دادنست
و خود را در آن غریب ساختن والله اعلم دوازدهم یأس از خدای تعالی
و نا امید شدن از رحمت او که وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا
الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ یعنی نا امید
مشوید از رحمت خدای تعالی بدرستی که شان اینست که نا امید نشوند
از رحمت او مگر گروه کافران سیزدهم ایمن بودن از مکر خدای که فَلَا يَأْمَنُ
مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ یعنی ایمن نمیشوند از مکر خدای
مگر گروه زیانکاران که بسبب کفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند
مکر خدای کنایه از ناگاه گرفتن و بی آنکه آگاهی یابند بهمه چیز مؤاخذه
نمودنست و بعضی چهارده گناه دیگر را نیز از کبایر شمرده اند
سوای آنچه مذکور شد و آنها نیز با آنکه در اصل بر وجه اجمال مذکور گشت
بتفصیل و دلیل در معرض بیان می آید اول میته خوردن و مراد بمیته مردهٔ

إنه لا ييأس من روح الله صح

هر صنف از حیوانات و مرغان بر بیست که نفس سایله داشته باشد یعنی در
وقت بریدن عروق خون او بقوت و دفق بیرون آید و روح او بی تزکیه که عبارت
از ذبح بر قانون شریعت غراست از بدن رفته باشد خواه اهلی باشد
مثل گوسفند و مرغ خانگی و امثال آن و خواه وحشی مثل آهو و نخجیر و مرغان
صحرائی دویم خوردن خون و مراد بآن خونیست که روان باشد خواه از
حیوان ماکول اللحم باشد و خواه از حیوان غیر ماکول اللحم است مثل
گوسفند و گاو و امثال آن حلال است و اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است
مثل شیر و پلنگ و مانند آن حرام و همچنین خونی که شبیه بگوشت
شده است مانند جگر مثل آنست یعنی تابع گوشت [illegible]
خلاف شده است میان علما بعضی حرام دانسته اند و بعضی مکروه
و اجماع علمای امامیه بر حرمت آن منعقد است سیم خوردن
گوشت خوک و پوست و استخوان و خون و مطلقا تابع گوشتست چهارم
خوردن گوشت حیوانی که در وقت ذبح آن نام خدای بر زبان آورده
نشود و دلیل بر حرمت این چهار چیز نص قرآنست که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ
الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ و اجماع
علمای اسلام نیز بر حرمت آن منعقد است و احادیث نبوی علیه السلام
بر طبق آن وارد پنجم خوردن سحت که وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ
يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ

اما خونی که روان نباشد و مخلوط باشد بگوشت حکم گوشت دارد اگر از حیوان ماکول اللحم صح

إنما صح

به صح

يعملون

لبئس ما كانوا يصنعون يعنى مى بينى اى محمد بسيارى از منافقان را
كه شتاب ميكنند در اقدام بگناه و در مبادرت بظلم و تعدى بمسلمانان
و خوردن ايشان سحت را بهر آينه بد امريست كه مرتكب شده اند ايشان ازان
و بعمل مى آورند و سحت در اصل لغت بمعنى حرام است قال فى الصحاح السحت
الحرام و مراد باينجا بنا بر آنچه بعض مفسرين گفته اند والله اعلم رشوه است
و آنكه رشوه را سحت گفته اند از قبيل اطلاق عام است بر خاص بنا بر
زيادتى مبالغه در حرمت آن چنانچه گويا حرام منحصر است در آن
و غير آن نسبت بآن حرام نيست يا بواسطه آنست كه سحت بمعنى استيصال
نيز آمده كه عبارت از بيخ كنده شدن و از پاى در آمدنست قال فى الصحاح
سحته و اسحته اى استأصله و رشوه مؤدى باستيصال و از بيخ
كنده شدن حق است يا باعث استيصال كسى كه رشوه را داخل
مال خود ميكند و بالجمله رشوه دادن و رشوه گرفتن خطائيست بزرگ
كه لعنة الله على الراشى والمرتشى نهايتش رشوه دادن گاهى حرامست كه آنرا
وسيله آن سازند كه بجهت شخصى خلاف حق حكم كند واما اگر جانب او
حق باشد و حاكم چيزى خواهد تا حكم كند رشوه دادن تا حق او ضايع
نشود جايزست اما رشوه گرفتن حاكم شرع مطلقا حرامست خواه
بحق حكم كند و خواه بباطل و بعد از آنكه بگيرد رد او واجبست كه بصاحبش
پس دهد و اگر نه هديه باشد و تلف شود ضامنست كه عوض يا بهاى

آنرا باو برساند و بعضى گفته اند كه مراد بسحت درين آيت ربا و سود و
زر است والله اعلم ششم قمار باختن كه انما الخمر والميسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشيطان چه مراد
بميسر قمارست و مراد بقمارى كه از جمله كباير شمرده اند هر لعبيست
كه در آن شرط بر چيزى شده باشد كه هر كدام ببرند آنرا بگيرند و لعب
بدون شرط مثل نرد و شطرنج و امثال آن كه بى شرط باخته شود و اگر
چه اجماع علماى اماميه بر حرمت آن منعقد است اما قمار نيست و
تا اصرار بر آن نشود صغيره است و قمار بجميع اقسامش حرام است
الا مسابقت در تير اندازى و اسب دوانى و آنچه ملحق است
بآن چنانچه در شرح حديث اول سبق گذشت هفتم بخس در كيل و وزن
كه عبارت از كم كشيدن و كم كيل كردنست گاهى كه چيزى فروشند
و همچنين زياده كشيدن و زياده كيل كردن گاهى كه خرند قال الله تعالى
ويل للمطففين الذين اذا اكتالوا على الناس يستوفون
واذا كالوهم او وزنوهم يخسرون يعنى واى مر كاهندگان كيل
و وزن را آنانكه چون ميستانند به پيمانه از مردمان براى خود تمام ميستانند
و چون مى پيمايند براى ايشان يا مى سنجند كمتر از حق ايشان ميكاهند
و زيان بايشان مى رسانند در فصول اربعين آورده اند كه
هر كه در كيل و وزن خيانت كند فرداى روز قيامت او را بقعر دوزخ

در آورند و میان دو کوه از آتش نشانند و گویند كُلْهُمَا وَزِرْهُمَا
یعنی به بهای بسنج این دو کوه آتش را و اینها را می پیموده باشد
و می سوخته باشد **نظم** تو کم دهی و بیش ستانی نگاه و زن
روزی بود که از کم و بیشت خبر کنند **هشتم** اعانت و یاری دادن
ارباب ظلم و کافیست درین باب آنچه در شرح حدیث پانزدهم بتفصیل و
بیان پیوسته گذشت **نهم** تأخیر در ادای حق مردم با وجود قدرت
بر ادای آن زیرا که در حدیث وارد است از امام جعفر صادق علیه السلم
که مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ أَقَامَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ خَمْسَمِائَةِ
عَامٍ عَلٰى رِجْلَيْهِ حَتّٰى تَسِيْلَ مِنْ عَرَقِهِ أَوْدِيَةٌ وَيُنَادِي
مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ هٰذَا الظَّالِمُ الَّذِي حَبَسَ
عَلَى الْمُؤْمِنِ حَقَّهُ فَيُوَبَّخُ أَرْبَعِيْنَ يَوْمًا ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ
یعنی هر کس حبس کند و پیش خود نگاه دارد حق مومن را ایستاده
دارد او را خدای تعالی روز قیامت در عرصه گاه عرصات مقدار
پانصد سال و بپا بر پاهای او تا آنکه از رگهای او رود خانهای عرق
سیلان آید و منادی ندا کند از جانب خدای تعالی که این ظالمیست
که حبس کرده است بر مومن حق او را با وجود قدرت بر ادای
آن در مقام ادای آن پس چهل روز سرزنش او میکرده باشند و
بعد از آن فرمان حق رسد که بدوزخش برند و نیز در حدیث وارد

شده است از امام مذکور علیه السلم اَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَبَسَ مُؤْمِنًا عَنْ
مَالِهِ وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ لَمْ يَذُقْ وَاللهِ مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ
وَلَا يَشْرَبُ مِنَ الرَّحِيْقِ الْمَخْتُوْمِ یعنی هر آن مومنی که در مقام حبس مومن دیگر
از مال خود و او بآن مال احتیاج داشته باشد بخدا قسم که هرگز نچشد
طعام بهشت را و نیاشامد هرگز از رحیق مختوم که عبارت از شراب
اهل بهشت است **دهم** اسراف در مال خود یعنی بر آنچه در کار

زیاده

نباشد صرف کردن که إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ یعنی بدرستی که خدای تعالی
دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و در کتاب نزهة القلوب
آورده است که دو نوبت خوردن در روزی اسرافست و از بعضی
پیشینیان نقل کرده اند که گفته است دنی ترین مردمان آنست که
همت او مصروف اکل و شرب باشد **نظم**

خواجه را بین که از سحر تا شام / دارد اندیشهٔ شراب و طعام
شکم از خوشدلی و خوشحالی / گاه پر میکند گهی خالی
فارغ از خلد و ایمن از دوزخ / جای او مزبله است یا مطبخ

شیخ الاسلام انصاری که از اعیان صوفیه است فرموده است
که اگر دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد
و اسراف آن بود که از برضای خدای تعالی صرف نمائی
و از مجاهد نقلست که فرموده است که اگر برابر کوه احد در وجوه خیر صرف

کند اسپ را فنا شده و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نماید اسراف باشد
مثنوی بجوانی که چیز دایم داشت پند میداد راهبی در دیر
کای پسر خیر نیست در اسراف گفت اسراف نیست اندر خیر
یازدهم تبذیر یعنی ضایع کردن مال و در جایی که نباید صرف کرد صرف
آن کردن إنّ المبذّرین کانوا اخوان الشیاطین یعنی بدرستی که
ضایع کنندگان مال را مثل برادران شیطانند که در عمل بد کور دیگر
سخن او کرده اند و در دوزخ قرین او خواهند بود دوازدهم خیانت
کردن در مال غیر چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله که در ضمن خطبه آخرین خود فرموده اند که مَن خانَ امانةً في
الدّنیا ولم یَرُدَّها علی اربابها مات علی غیر دین الاسلام و یلقی الله
و هو علیه غضبان فیؤمر به الی النار فهوی به
في شفیر جهنّم ابد الآبدین یعنی هر که خیانت
کند امانتی را در دار دنیا و آن را بصاحبانش نرساند تا بمیرد و بمیرد
بر غیر دین اسلام مرده خواهد بود و در معرض لقاء الهی در خواهد آمد
در حالتی که غضبناک باشد خدای تعالی بدو و پس فرمان دهند که او را
بدوزخ برند پس او را برده بر کنار دوزخ بدارند مشرف بر افتادن
در آن ابد الآباد سیزدهم اشتغال بملاهی که عبارت از شنیدن
و نواختن ساز و غنا است که باجماع علمای امامیه جمیع اقسام آن حرامست

سوی دف بی جلاجل که در عروسی یا ختنه سور زنها نوازند بشرطی
که نامحرم آواز ایشان را نمی شنیده باشد و شعر باطل که مبتنی بر کذب
و معایب مردم باشد با آن خوانده نشود چهاردهم اصرار
بر صغیره چنانچه از پیش رفت و این چهارده گناه را ابن بابویه در کتاب
عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السلم نقل کرده است که آن
حضرت از کبایر شمرده اند و این ده مذهب که مذکور شد در عدد
گناهان کبیره بر هر مذهب جمعی از علما رفته اند و تنقیح دلیلی بر هیچکدام
از مذاهب عشره قایم نیست که باعث اطمینان خاطری در آن باب تواند
شد و ممکن که در اخفا و ظاهر نبودن آن بر مردم مصلحتی باشد که تعویل
بر آن نتوانند کرد چنانچه در اخفا و عدم ظهور شب قدر و صلوات
وسطی که در آیه کریمه وحافظوا علی الصّلوات والصّلوة الوسطی
و القنت و اسم اعظم بر این وجه است و از ابن عباس نقل کرده اند که از او
سوال کردند که آیا گناهان کبیره هفتند یا بیشتر گفت عدد آن بهفتصد نزدیک
تر است که بهفت طرز شاید بخاطر رسد که آنچه علمای امامیه رضوان
الله علیهم بر آن رفته اند که گناهان همه کبیره اند چنانچه شیخ ابو علی طبرسی
رحمه الله بتصریح بیان کرده منافات دارد با آنچه مقرر شده است
که اجتناب صغیره باعث آمرزش گناهان کبیره است کما قال تعالی
اِن تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفّر عنکم سیّئاتکم

وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا و ترجمه‌اش پیشتر ذکر یافت زیرا که امر مذکور
تقاضای آن میکند که کبایر گناهی چند باشند مشخص و ممتاز از گناهان
صغیره تا چون ایشان از آن اجتناب نمایند دانند که صغایر ایشان آمرزیده است
و حاصل آنکه آمرزش صغایر با اجتناب از کبایر چنانچه مدلول آیه کریمه است
بر تقدیری که کبایر از صغایر ممتاز نباشند و هر کدام گناهی چند باشند مجمله
صورت معقول ندارد اما هرگاه گناهان همه کبیره باشند و وصف
بصغیره و کبیره اضافی باشد چنانچه از پیش رفت امر مذکور متصور
نیست و مفاد آیت را محصلی پیدا نه پس چون حکم مذکور صحیح نبود
و جوابش آنست که مراد از آمرزش صغایر بسبب اجتناب کبایر
که مدلول آیت بران تقدیر آنست که اگر بر کسی دو امر مثلاً واقع شود
از اموری که ارتکاب آن گناه باشد و نفس او بهر دو رغبت نماید
چنانچه نتواند خود را از هر دو باز آورد و چون از گناه بزرگ تر
باز ایستد و خورد تر را بعمل آورد ثوابی که بر ترک گناه بزرگ تر او را
حاصل میشود مثل آنکه کسی را نسبت بزنی که بر او حرام باشد بوسه از روی
شهوت و نظر بحرام میسر شد و نفس او بهر دو رغبت نمود اگر نظر را اختیار
کند و پیرامون بوسه نگردد نظر کردن مذکور معفو خواهد بود بدین وجه
ذکر کرده اند و درین سخن نظرست و وجه نظر چنانچه مخفی نیست ظاهر
انجام از آنچه در معرض بیان آمد ظاهر میشود که آنچه گفته اند عادل

باعث رفع عقاب ارتکاب
گناه خورد تر است و بسبب
آن ترک این فعل امرزیده
می شود و هو

آن

آنست که از گناهان کبیره مجتنب باشد و بر صغیره اصرار ننماید می باید
مراد از آن این باشد که هرگاه دو امر بر او وارد شود که گناه یکی
بیشتر از گناه دیگری باشد خود را از ارتکاب گناه بزرگ تر باز دارد
و بر گناه خورد تر اصرار ننماید و این معنی اگرچه میان علما مشهور نیست
و در هیچ یک از مصنفات ایشان مذکور نه بلکه مشهور میان ایشان
خلاف آنست نهایتش بر مذهب مشهور مکر صاحب تقاضای غیر این
معنی نمی نماید پس آنکه بعض اعلام گفته اند که هرگاه گناهان همه کبیره باشند
و وصف بصغیره و کبیره باضافه باشد لازم می آید که هر گناهی
باعث رفع عدالت باشد وارد نباشد و مخفی نماند که کلام شیخ
ابو علی طبرسی چنانچه گذشت مشعر است بر آنکه این که گناهان همه کبیره
اند متفق علیه علمای امامیه است رضوان الله علیهم و مرتبه او میان
علما با آن شأن هست که کلام او در صدق این دعوی کافی باشد
چنانچه گفته اند شعر هر کلامی که نکو میگوید راست آنست که او میگوید
اما بعض افاضل متاخرین تصریح کرده اند بآنکه علمای امامیه درین
مسأله مختلفند و بعضی از ایشان ببعض اقوال سابقه قائل شده
اند و قول مذکور را بشیخ مفید و ابن البراج و ابی الصلاح و ابن ادریس
و شیخ ابو علی طبرسی نسبت داده اند و تحقیق آنچه حقست درین باب
احتیاج ببسطی در سخن دارد که مقام را گنجایش آن نیست والله اعلم

حدیث سی و یکم روایت شده است بسندی که متصل است
بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم از پدرش و او ابراهیم بن
هاشم از محمد بن ابی عمیر که احوالش از پیش رفت از هشام بن سالم که از
راویان ثقه امام جعفر صادق علیه السلام است و از امام موسی کاظم
علیه السلام نیز حدیث روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند مَن سَمِعَ شَیئاً
مِنَ الثَّوابِ عَلیٰ شَیءٍ فَصَنَعَهُ کانَ لَهُ اَجرُهُ وَاِن لَم یَکُن عَلیٰ ما بَلَغَهُ
شرح کلام بلاغت نظام آن نوردیده آفرینش در ضمن آغاز و دو
نمایش **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام امام
علیه السلام آنکه هر کس بشنود ترتب چیزی از ثواب عملی وجودا
یا عدما یعنی باو برسد که اقدام بفلان عمل یا ترک فلان عمل فلان
ثواب دارد و بفعل آورد آنرا یا ترک نماید این بوده باشد مر اورا
ثواب آن اگرچه نبوده باشد آن بروجهی که باو رسیده **بینش
دویم** من سمع شیئا من الثواب میتواند بود که مراد بشنیدن ثواب
اینجا مطلق رسیدن باو باشد خواه بعنوان شنیدن از راوی
یا مفتی باشد و خواه بعنوان دیگر مثل آنکه در کتابی از کتب حدیث
یا فقه ببیند که بر آن وجه نوشته اند و موید این تعمیم است آنکه در بعض
احادیث که درین باب بطرق دیگر منقولست بجای من سمع شیئا من

الثواب من بلغه شیئا من الثواب واقع شده میتواند که مراد از شنیدن
از زبان راوی یا مفتی باشد و از بلوغ که در حدیث دیگر واقع است
نیز بلوغ بطریق سماع اراده شده باشد زیرا که در آن زمان چنانچه
در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت بر بیم چه شایع بوده و نوشتن احادیث
و تدوین کتب احکام بعد از آن بهم رسیده و اما آنکه محمول شود سماع
و بلوغ مذکور بر تحمل آن بیکی از وجوه ششگانه که در شرح حدیث مذکور
اشاره بآنها پیش رفت اگرچه ممکنست اما بعید دور است و چون عبارت
مطلق واقع شده ظاهر آنست که ظن است کوئی ناقل در ترتب
ثواب مذکور شرط نباشد بلکه اگر احتمال صدق و کذب هر دو در نظر سامع
یکمرتبه داشته باشد و عمل بقول او کند ثواب مذکور او در می یابد بلی
شرط است که ظن دروغ باو نداشته باشد بواسطه قیام بعض
شواهد و قراین بر آن و ظاهر آنست که تصریح راوی بخصوص ثواب
نیز شرط نباشد بلکه ذکر ثواب نیز در کار نیست و مجرد شنیدن
آنکه فلان عمل سنت یا فلان عمل مکروه است در ترتب ثواب بر فعل
آن و ترک این کافیست کان له اجره ضمیر اجره یا عاید است بشیء یعنی خواه
بوده مراد از ثواب آن شیء که بعمل آورده یا ترک کرده یا راجع است
بمن موصول یعنی خواهد بود مراد از ثواب او یعنی ثوابی که بطمع آن
اقدام بفعل یا ترک مذکور نموده و ان لم یکن علی ما بلغه کان

و درین فقره مضمر شانست که در لم یکن ضمیر مستتر میتواند بود که راجع باشد بشیء
یعنی و اگرچه نبوده باشد این شی که استحباب یا کراهت آنرا شنیده است
وجهی که شنیده است یا بثواب یعنی و اگرچه نبوده باشد ثوابی که ترتب آنرا
بر فعل یا ترک مذکور شنیده بر وجهی که باو رسیده یا بمسموع یعنی و اگرچه نبوده باشد
آنچه شنیده است بر وجهی که شنیده است یعنی بران وجه از پیغمبر صلی الله
علیه و آله صادر نشده باشد و مؤید این احتمال است آنکه در حدیث
دیگر وان لم یکن الحدیث کما بلغه وارد است **نمایش اول** باید دانست
که طریق این حدیث حسنست و علما همه در معرض قبولش آورده اند و ببعض
احادیث دیگر نیز تایید یافته مثل حدیثی که روایت کرده است آنرا شیخ
بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی از محمد بن الحسین از
محمد بن سنان از عمران زعفرانی از محمد بن مروان که گفت شنیدم از امام
الباطن و الظاهر امام محمد باقر علیه السلام که میفرمودند من بلغه ثواب
من الله علی عمل ففعل ذلک العمل التماس ذلک الثواب اوتیه
وان لم یکن الحدیث کما بلغه یعنی هر کس رسد باو ثوابی از جانب خدای
تعالی بر عملی پس بجا آورد آن عمل را بطمع آن ثواب میابد آنرا و اگرچه نبوده
باشد آن حدیث چنانچه باو رسیده است و حدیثی که روایت کرده است
آنرا محمد بن بابویه در کتاب ثواب الاعمال از پدر خود علی بن بابویه از علی بن
موسی از احمد بن محمد از علی بن الحکم از هشام از صفوان از امام جعفر صادق

علیه السلم قال من بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر
فعمله کان له اجر ذلک وان کان رسول الله صلعم لم یقله یعنی هر کس رسیده
باشد باو ترتب چیزی از ثواب چیزی از اعمال خیر پس بعمل آورده باشد
آنرا بوده باشد مر او را اجر آن عمل چنانچه باو رسیده و اگرچه رسول خدای
صلی الله علیه و آله نگفته باشد آنرا و باین سبب که فقهای ما رضوان الله علیهم در
بحث از دلایل سنت بودن بعض اعمال مساهله بسیار نموده اند و باحادیث
ضعیفه بعض اعمال را سنت دانسته اند و حکم کرده اند بر ترتب ثواب بر آن پس
بر ایشان وارد نیاید که با آنکه متفق علیه جمیع علماست که بحدیث ضعیف
حکم شرعی ثابت نمیشود ایشان استحباب را که حکمیست از احکام خمسه بحدیث
ضعیف اثبات کرده اند زیرا که حکم باستحباب آن اعمال باین احادیث ضعیفه
نیست بلکه باین حدیث حسنست که با آنکه مشهور است معتضد ببعض احادیث
دیگر نیز هست چنانچه مذکور شد بلی بمذهب جمعی که اثبات حکم شرعی نزد
ایشان صحیح نیست مگر باحادیث صحیح و بحدیث حسن و موثق حکم شرعی ثابت
نمیشود و اگرچه مشهور و معتضد باحادیث دیگر باشد این بحث وارد است
نهایتش این مذهب نادرست و جمعی که اختیار آن کرده اند بغایت قلیلند و
سبب آنکه در حکم بوجوب بعض اعمال که احادیث ضعیفه دلالت بران دارد دست
باین احادیث نشده اند و این معنی مخصوص اعمال سنتی دانسته اند ظاهر است
زیرا که این احادیث دلالت ندارد مگر بر ترتب ثواب بر قیام ببعض اعمال که حدیث

ضعیف در باب استحباب آن وارد باشد و این معنی تقاضای امر بقیام
بآن عمل میکنند و مستند وجوب امر بقیام علت نمایش دویم ظاهر
شد که وجه آنکه اصحاب ما رضوان الله علیهم در اعمال سنتی عمل باحادیث
ضعیفه را تجویز کرده اند چه چیز است و در حقیقت دلیل ایشان در استحباب
عمل مذکور این حدیث حسن است نه آن حدیث ضعیف نهایتش چون بطریق مخالفین این
حدیث نقل نشده است بعض اعلام از علمای ایشان بعد از نقل این کلام
که قوم تجویز کرده اند بلکه سنت دانسته اند عمل کردن بحدیث ضعیف را در
اعمال سنتی چنانچه نووی که از مشاهیر علمای ایشانست در کتاب اذکار
تصریح بآن کرده است باآنکه همه اتفاق دارند برآنکه احکام شرعی
باحادیث ضعیفه ثابت نمیشود و برین وجه از آن بیرون شد کرده است
که تجویز مذکور که از قوم واقع شده این معنی دارد که هرگاه حدیث ضعیفی
یافت شود که دلالت بر استحباب عملی از اعمال داشته باشد و آن عمل
از آن قبیل باشد که احتمال حرمت یا کراهت در آن نرود جایز است بلکه
سنت است عمل بمدلول این حدیث و اقدام بآن عمل بواسطه رعایت جانب احتیاط
~~چه در احتیاط~~ چه در اقدام بآن عمل امکان حصول نفع و ادراک ثواب
هست و احتمال خطر و در افتادن بگناه نیست زیرا که عمل مذکور بر این تقدیر
دایر خواهد بود میان اباحت و استحباب پس احتیاط تقاضای جواز
بلکه استحباب آن خواهد کرد اما اگر دایر باشد میان حرمت و استحباب

مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد باشد که احتمال حرمت
در آن رود حکم باستحباب آن وجهی ندارد و احتیاط مقتضی ترک آن نیست
اگر دایر باشد میان مکروه و مستحب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب
استحباب عملی وارد باشد که احتمال کراهت در آن گنجد باید دید که اگر
مرتبه استحبابش از مرتبه کراهت رجحان داشته باشد مثل آنکه ثوابی
که بر تقدیر استحباب بر فعلش مترتب باشد زیاده باشد بر ثوابی که بر
تقدیر کراهت بر ترکش مترتب است احتیاط مقتضی بعمل آوردن آن
خواهد بود و اگر مرتبه کراهت راجح باشد و ثوابی که بر تقدیر کراهت
بر ترکش مترتب است زیادتی داشته باشد بر ثوابی که بر تقدیر استحباب
بر فعلش مترتب است احتیاط تقاضای ترکش خواهد کرد و اقدام بآن
سنت نخواهد بود و اگر هر دو در یک مرتبه باشند و مبلغ هر دو ثواب مساوی
باشد یا مرتبه هر یک معلوم نباشد جای توقف است و ممکن است که در آن وقت ترک
عمل اولی باشد زیرا که مباحات بمحض نیت قربت عبادت میشود
و ثواب بر آن مترتب است چه جای مباحی که احتمال استحباب بواسطه ورود
حدیث ضعیف در آن رود پس جواز عمل بحدیث ضعیف در اعمال سنتی
مشروط باشد بآنکه احتمال حرمت در آن نرود و استحباب عمل مشروط بآنکه
احتمال حرمت نباشد و جانب احتمال کراهت رجحان نداشته باشد بعد از این
گفته است در این مقام بحثی هست و آن آنست که هرگاه احتمال حرمت در فعل

نزود جواز آن بواسطهٔ حدیث ضعیف نخواهد بود چه بر تقدیری
که ضعیف نباشد نیز اقدام آن جایز خواهد بود زیرا که مفروض انتفای
احتمال حرمت است کسی نگوید که حدیث ضعیف باعث انتفای احتمال حرمت
زیرا که انتفای حرمت نفس اباحت است و اباحت حکمی است از احکام شرعی
و دانسته شد که حکم شرعی بحدیث ضعیف بسبب انتفای حرمت نمیتواند
شد و بسا باشد که غرض نوعی از ذکر جواز طوطیه استحباب باشد
و حاصل جواب اول آن باشد که در مادهٔ مذکور جواز عمل از خارج معلوم است
بواسطهٔ آنکه مفروض انتفای حرمت است و استحباب آن بقاعدهٔ اصولی
ثابت میشود که مبتنی بر استحباب احتیاط در اعمال دینیست پس هیچکدام
از جواز و استحباب مذکور بحدیث ضعیف ثابت نشده باشد تا خلاف
متفق علیه ایشان لازم آید بلکه حدیث ضعیف باعث تحقق مادهٔ احتیاط
و سبب آنکه عمل باحتیاط که استحبابش بدلیل دیگر ثابت شده باید گردد
مانند دخول وقت از برای وجوب نماز تا اینجا بود خلاصهٔ کلام بعض
اعلام و درین نظر است زیرا که خوف در افتادن بحرام در مادهٔ
عملی که حدیث ضعیف دلالت بر استحباب آن دارد حاصل است
هر وقت بعمل آورد مکلف آنرا بامید آنکه ثواب باو عاید شود چه
حصول ثواب متیسر نیست مادام که بقصد قربت در آن نکنند و فعل
آنرا بر ترک راجح ندانند زیرا که مدار صحت اعمال بر نیت است

ثابت نمی شود پس حدیث ضعیف هم [illegible]

کرانما الاعمال بالنیات پس فعل او بر تقدیر روا نخواهد بود میان آنکه چنانچه
مفاد حدیث ضعیف است سنت باشد و ثواب بر آن مترتب شود و میان
آنکه بدعت و تشریع در امور دین باشد و ارتکاب آن مستوجب عقاب
و هیچ شک نیست که ترک سنت اولی است از در افتادن ببدعت و تشریع
پس فعل مذکور در هیچ وقت نمیتواند بود که دایر باشد میان مباح و سنت و نه
میان مکروه و سنت بلکه همیشه دایرست میان حرام و سنت و تارک آن
بیقین معاف نیست و فاعل آنرا استخلاص از عقاب متیقن نه بلکه اینکه
گفتیم عمل مذکور دایرست میان حرام و سنت از روی مماشات
و همراهی با خصم است و الا میتوان دعوی کرد که احتمال غیر حرمت در آن
نمیگنجد و بر تقدیری که دست باین حدیث حسن بزنیم و نگوییم که استحباب آن
باین حدیث ثابت است البته فعل مذکور حرام بعمل می آید چه صادق است بر آنکه
اقدام بفعلیست بقصد قربت که دلیلی که مثبت احکام شرعی تواند بود
دلالت بر استحباب آن نکرده است و اقدام بفعل کذائی باتفاق بدعت
و تشریع است والله اعلم و بعض فضلا بر یک وجه بیرون شد از اشکال مذکور
کرده اند که مراد قوم از آنکه گفته اند در اعمال سنتی عمل بحدیث ضعیف
میتوان کرد و در اعمال واجبی و افعال حرام نمیتوان کرد آنست که
هرگاه در باب استحباب عملی حدیث صحیحی وارد باشد و استحباب آن
از آن حدیث ثابت شود و حدیث ضعیفی نیز باشد که دلالت بر آن کند

[illegible]

که ثواب آن فعل مستحب فلان چیز است جایز است عمل کردن بآن حدیث ضعیف
و حکم کردن باینکه ثواب مذکور بر آن مترتب است و هیچ شک نیست که حکم مذکور
از احکام شرعیه نیست که بحدیث ضعیف ثابت نمیتواند شد و بعضی بر این وجه که
کلام ایشان باینکه هیچ یک از احکام خمسه بحدیث ضعیف ثابت نمیشود این
معنی دارد که حدیث از اثبات حکم مذکور مستقل نیست و بانفراده
نمی تواند اثبات آن نمود نه آنکه مؤید و مؤکد حدیث دیگر نیز نمیتواند بود
و تجویز ایشان عمل بحدیث ضعیف را در اعمال سنتی این معنی که هرگاه
دو حدیث در باب استحباب عملی وارد باشد یکی صحیح و یکی ضعیف
مکلف را جایز است که در حال اقدام بآن عمل ملاحظه دلالت حدیث ضعیف
نیز بران نموده مؤید و مؤکد حدیث صحیح و خللی که درین هر دو وجه مخفی
نیست امّا در وجه اول بواسطه آنکه تقریر مخالفت دارد با منطوق عبارت
قوم زیرا که کلام ایشان صریحست در جواز اتیان بعمل گاهی که حدیث ضعیفی
دلالت بر استحباب آن کند و اصلاً قابل این تاویل دور از کار نیست
و امّا وجه ثانی بواسطه آنکه با وجود ناخوشی و دوری آن تقاضای آن میکند
که تخصیص حکم مذکور را باعمال سنتی وجهی نباشد چه عمل بحدیث ضعیف
باین معنی که مؤید و مؤکد حدیث صحیح سازند مطلقا جایز است خواه در
اعمال سنتی باشد و خواه در اعمال واجب و حرام والله اعلم بحقایق الامور

حدیث سی و دوم روایت شده است بسندی که اتصال یافته است

بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از پدر او علی بن بابویه که فقیه و عظیم الشان
و مصنف کتب و ثقه بوده است و نقل کرده بهم که بعد از آنکه در بغداد
بملاقات ابو القاسم حسین بن روح رسید و از و استکشاف بعض
مسایل نموده برگشت باو نامه نوشته التماس نمود که رقعه که با آن
نامه همراه بود بصاحب الامر علیه السلام رساند و در آن رقعه از آن
حضرت التماس دعای فرزند کرده بود و حسین بن روح حاجت او را
بر آورده آن رقعه را در عالم باطن بحضرت رسانید پس دیدند که بر
حاشیه آن رقعه نوشته شده است باو که قد دعونا الله لک فرزق ولدین
ذکرین خیرین پس بعد از آن ابو جعفر و ابو عبد الله از و در وجود آمدند و ابو
جعفر رحمه الله بر اقران خود فخر میکرده است باینکه من بدعای
صاحب الامر علیه السلام در وجود آمده ام و نعم الافتخار بود و در سال
سیصد و بیست و نه از هجرت دعوت حق را لبیک اجابت گفته
بجوار رحمت ایزدی پیوست از سعد بن عبد الله بن ابی الخلف قمی که از
از محدثین علمای جلیلست و بعضی گفته اند که بسعادت ملاقات امام حسن
عسکری علیه السلام رسیده و در سنه احدی و ثلثمایه از دار دنیا رحلت
کرده است از احمد بن محمد از حسین بن سعید بن حماد بن مهران که ثقه
و عظیم الشان و صاحب تصنیفات بوده و اصل او از کوفه است
از آنجا باهواز آمده و از اهواز بقم منتقل شده و در قم مدفونست

از ابن ابی عمیر که احوالش سبق ذکر یافت از معویه بن وهب البجلی که از
راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است علیهما السلام و علما
رجال حکم بتوثیقش کرده اند از عمر بن نهیک النخعی الکوفی از سلام المکی که
هر دو از راویان امام جعفر صادق علیه السلم اند از امام محمد باقر
که گفت اَتی رَجُلٌ اِلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ یُقالُ لَهُ شَیْبَةُ
الْهُذَلِیُّ فَقالَ یا رَسُولَ اللهِ اِنّی شَیْخٌ قَدْ کَبُرَتْ سِنّی وَ ضَعُفَتْ
قُوَّتی عَنْ عَمَلٍ کُنْتُ عَوَّدْتُهُ نَفْسی مِنْ صَلوٰةٍ وَ صِیامٍ وَ حَجٍّ وَ جِهادٍ
فَعَلِّمْنی یا رَسُولَ اللهِ کَلاماً یَنْفَعُنِی اللهُ تَعالی بِهِ وَ خَفِّفْ عَلَیَّ یا
رَسُولَ اللهِ فَقالَ اَعِدْها فَاَعادَها ثَلاثَ مَرّاتٍ فَقالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّی اللهُ علیه وَ اٰلِهِ ما حَوْلَکَ شَجَرَةٌ وَ لا مَدَرَةٌ اِلّا وَ قَدْ
بَکَتْ مِنْ رَحْمَتِکَ فَاِذا صَلَّیْتَ الصُّبْحَ فَقُلْ عَشْرَ مَرّاتٍ سُبْحانَ
اللهِ الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِهِ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ فَاِنَّ
اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُعافیکَ بِذلِکَ مِنَ الْعَمیٰ وَ الْجُنُونِ وَ الْجُذامِ وَ الْفَقْرِ
وَ الْهَرَمِ فَقالَ یا رَسُولَ اللهِ هذا لِلدُّنْیا فَما لِلْاٰخِرَةِ قالَ تَقُولُ فی دُبُرِ
کُلِّ صَلوٰةٍ اَللّٰهُمَّ اهْدِنی مِنْ عِنْدِکَ وَ اَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ
وَ انْشُرْ عَلَیَّ مِنْ رَحْمَتِکَ وَ اَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکاتِکَ
قالَ فَقَبَضَ عَلَیْهِنَّ بِیَدِهِ ثُمَّ مَضیٰ فَقالَ رَجُلٌ لِابْنِ
عَبّاسٍ ما اَشَدَّ ما قَبَضَ عَلَیْها خالُکَ فَقالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ

اَما اِنَّهُ اِنْ وافیٰ بِها یَوْمَ الْقِیٰمَةِ لَمْ یَدَعْها مُتَعَمِّداً فُتِحَتْ لَهُ ثَمانِیَةُ
اَبْوابِ الْجَنَّةِ یَدْخُلُ مِنْ اَیِّها شاءَ **شرح** کلام بلاغت نشانش در
ضمن دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام امام علیه السلم آنکه آمد
شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که او را شیبه هذلی میگفتند
و گفت ای رسول خدا من پیر شده ام و سن من بالا رفته است و
مرا توانائی آن نمانده که بعملی که نفس خود را با آن عادت فرموده بودم
از نماز و روزه و حج بیت الله الحرام و جهاد با کفار بسهولت قیام
توانم نمود و تعلیم ده مرا ای رسول خدا کلامی که منتفع سازد مرا خدای
تعالی با آن و سبک ساز عمل را بر من ای رسول خدا حضرت صلوات الله
علیه و آله فرمودند اعاده کن این کلمات را و او سه مرتبه اعاده کرد
پس حضرت رسول صلوات الله علیه و آله فرمودند نیست در گرد و پیش تو
درختی و نه کلوخی مگر آنکه بگریه افتاده است از عجز و رقت قلبی که بکار بردی
پس چون نماز صبح را گذاردی ده مرتبه بگوی سبحان الله العظیم و بحمده
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستی که عز و جل نگاه میدارد ترا
بسبب گفتن آن از کوری و دیوانگی و جذام و ناداری و مشقت پیری
پس گفت ای رسول خدا این از دنیا برای منست از برای آخرت چه باید
کرد فرمودند بگوی در عقب هر نماز که گذاردی اللهم اهدنی من عندک
و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک امام علیه السلام

گفت فراهم آورد یعنی بشبه هذلی این کلمات را بدست خود یعنی بواسطه شمردن
آن انگشتان خود را بهم نهاد و برفت پس گفت شخصی که آنجا حاضر بود با ابن
عباس گفت که چه از روی شدت فراهم آورد این کلمات را بدست خود
خال تو پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بدرستی که اگر وفا بکند
بانچه با او گفتم یعنی بعد از هر نماز گفتن این کلمات قیام نماید و از ا
دانسته واگذارد گشوده شود از برای او هشت در بهشت که از
هر کدام خواهد داخل بهشت شود حدیث دویم یقال له شبیبة الهذلی
شبیبه بحروف نقطه دار است و هذلی بضم ها و فتح ذال نقطه دار منسوب
بهذیل بضم ها که نام طایفه ایست از عرب و قیاس تقاضای آن میکند
که منسوب بهذیل هذیلی باشد باثبات یا بعد از ذال نه هذلی چه حذف یای مذکور
میکنند مگر از فعیل یائی که مضاعف نباشد مانند جهنی که بجهینه منسوبست
و اینجا که با وجود عدم تحقق شرط مذکور حذف یا شده است شاذ است
یعنی مخالف قیاس است نهایتش چون موافق استعمالست وقوع
آن در قرآن و حدیث منافی بلاغت نیست بخلاف شاذی که مخالف قیاس
و استعمال هر دو باشد که آن در قرآن و حدیث واقع نمیشود و قال
اَعِدْها تانیث ضمیر بواسطه آنست که راجع است بکلماتی که هذلی
گفت یعنی آنچه گفتی مرتبه دیگر بگوی یا حکایت ضعف و ناتوانی او یعنی
حکایات مذکوره را باز از سر گیر یا مبالغه یعنی سؤالی که کردی اعاده

نما فاعادها ثلث مرات درین فقره صنعت تقلیب بکار رفته زیرا که در
گفتن اول معنی حقیقی اعاده که ایقاع ثانویست متحقق نیست و اگر بر اعاده
حقیقی حمل شود می باید چهار مرتبه گفته شده باشد والله اعلم تحت الشجرة ورقها
تحت به فتحه مانند شجره بار چه گل خشک شده را میگویند سبحان الله
العظیم و بحمده بیان معنی آن در شرح حدیث هفتم سبق ذکر یافت و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم حول بمعنی قدرتست یعنی نیست قدرت
و توانائی کسی را مگر بامر خدای بلند مرتبه بزرگ و الفقر و الهرم مراد بفقر
بی چیزی و احتیاج بخلق است که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه
از آنست و بهرم بفتح ها و را نهایت مرتبه پیریست و مراد اینجا ضعف و
سستی است که لازم رسیدن بآن مرتبه است از قبیل تسمیه لازم باسم
ملزوم فی دبر کل صلوة دبر بضم دال و با و بضم دال و سکون با هر دو
بمعنی عقب است اللهم اهدنی من عندک معنی هدایت خدای تعالی و بیان انواع
هدایت او بر پنج نوع است در ضمن حدیث پنجم و ششم سبق ذکر یافت و مراد
اینجا ما عدای نوع اول و نوع سیوم است و افض علی من فضلک
فیض در لغت بمعنی کثرت و سیلان آب است قال فی القاموس فاض الماء
یفیض فیضا و فیوضا و فیضوضة ای کثر حتی سال یعنی بسیار کن و سیلان در آر
بر من فضل و کرم خود را و کلام از قبیل استعاره بالکنایه است
بتخییل چه تشبیه شده است فضل الهی در زیاده شدن و سیلان بآب و التفات

شده است بذکر شتربه و ذکر افاضه که از ملایمات مشبّه به است
تخییل است و انزل علیّ من برکاتک یعنی نازل ساز و فرو فرست بر من
از برکتها و نعمتهای خود تشبیه شده است درین فقره رسانیدن
خدای تعالی برکتهای خود را با انزال که عبارت از ایصال چیز است
از بالا به شیب بسبیل استعاره چه تشبیه شده است بلندی
شرفی بحسب رتبه ببلندی شیئی مکانی و استعاره شده لفظی که از
برای آن موضوعست که درین معنی استعمال یابد در آن معنی فقبض علیهنّ
بیده ظاهر آنست که ضمیر علیهنّ راجع بکلمات چهارگانه آخر باشد و ظاهرا
مراد بقبض بر آن مبت شمردن آنها باشد بانگشتان و بهم نهادن انگشتان
بواسطه شمردن آن باشد ما اشدّ ما قبض علیها خالک مراد بخال
اینجا مصاحبت عرب گاهی که او را زیادتی نسبت و اختصاص باهمی
بهم رسید میگوید انا خال هذا الفرس و مثل آن بوده که مراد بخال
معنی خودش باشد و در روایت عبد الله عباس را قرابت نسبیه با وی
بوده باشد از جانب مادر والله اعلم **حدیث سی و سیم** روایت
شده است بسندی که متصلست بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از محمد بن
یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب که در صدر حدیث سیزدهم احوال
ایشان گذشت از سدیر الصیرفی که از ممدوحین رواة امام جعفر
صادقست علیه السلام و نقلست از زید شحام که گفت روزی

در دور خانه کعبه طواف مینمودم و دست من بدست امام جعفر صادق
علیه السلم بود و آن حضرت سرشک بر روی مبارک میریخت و میگفت
یا شحّام ما رأیت ما صنع ربّی الیّ ثمّ بکی و دعا ثمّ قال یا شحّام انّی طلبت
الی الهی فی سدیر و عبد السلم بن عبد الرحمن و کانا فی السجن فوهبهما لی و خلّی
سبیلهما یعنی ای شحام ندیدی که چه کرد با من پروردگار من بعد از آن
گریه کردند و دعا فرمودند و گفتند ای شحام بدرستی که من از پروردگار
خود طلب کردم سدیر را و عبد السلم بن عبد الرحمن را که بمن بخشد
ایشان را و ایشان در زندان بودند پس خدای تعالی دعای مرا
در معرض قبول و اجابت در آورده ایشان را بمن بخشید و از زندان
رهائی یافتند و کافیست همین حدیث در مدح او و از امام جعفر صادق
علیه السلم در ضمن حدیث بزرگی که اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج
معه مثال یتقدّمه امامه کلّما رأی المؤمن هولاً من اهوال یوم القیمة
قال له المثال لا تفزع و لا تحزن و ابشر بالسّرور و الکرامة من الله
تعالی عزّ و جلّ حتّی یقف بین یدی الله عزّ و جلّ
فیحاسبه حسابا یسیرا و یأمر به الی الجنّة
و المثال امامه فیقول له المؤمن یرحمک الله نعم الخارج
خرجت معی من قبری و ما زلت تبشّرنی بالکرامة و السرور
من الله عزّ و جلّ حتّی رأیت ذلک فمن انت فیقول انا السرور

الذی کنت ادخلته علی اخیک المؤمن فی الدنیا خلقنی
الله عز و جل **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن دو بینش
بینش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه هرگاه برانگیزاند
خدای تعالی مومنی را از قبر او و بعرصه گاه محشر در آورد بیرون می آید
با او صورتی که پیش او میرفته باشد و او را دل میداده باشد
و از خوف و هراس از روز رستخیز رهانیده باشد و هرگاه ببیند آن مومن
هولی را از اهوال قیامت با او میگفته باشد فزع مکن و اندوهگین
مباش و بشارت یاب بشاد شدن و نوازش یافتن از جانب خدای
عز و جل تا وقتی که بایستند در برابر خدای عز و جل پس حساب او را با آسانی
بکند و براند و بسوی بهشتش فرمان دهد و همچنان آن مثال پیش پیش او میرفته
باشد پس بگوید آن مومن با او که رحمت خدای تعالی بر تو باد خوش
همراهی بودی که از قبر با من بیرون آمدی و همیشه مرا بشارت میدادی
بشاد شدن و نوازش یافتن از جانب خدای عز و جل تا آنکه دیدم آن را
و آنچه میگفتی تا آن رسیدم بگوی که تو کیستی که متصدی این نیکی شدی
پس بگوید با او آن صورت که من سرور و خوشی ام که تو در دار دنیا
بخاطر برادر مومن خود در آورده خلق کرده است مرا خدای
که عزیز است و بزرگ از آن سرور و خوشحالی **بینش دویم** بیخ
معنی مثال تقدمه امامه مثال بمعنی صورتست و تقدم بضم یا و سکون

قاف ماخوذ است از اقدام در حرب که عبارت از شجاعت و عدم ترس
یعنی میرهانیده باشد از ترس و قوی دل و شجاع می ساخته باشد آن
صورت او را و میتواند بود که بفتح یا بوده باشد بر وزن ینصر
ماضی او قدم بفتح دال باشد همچون نصر بمعنی تقدم یعنی مقدم شود
او را چنانچه برین وجهست قوله تعالی یقدم قومه یوم القیمة و برین تقدیر
لفظ امام تاکید خواهد بود نه تاسیس نعم الخارج خرجت معی من قبری
نعم از افعال مدحست و مخصوص بمدح میخواهد که فاعل آن باشد و مخصوص
بمدح اینجا محذوفست بسبب دلالت ما بعد آن بر آن و کلام درین تقدیرست
که نعم الخارج انت و جمله خرجت معی که بعد از ان واقع شده مفسرست یا بدل
آن میتواند بود که حال بوده باشد از ان تقدیر یعنی چه خوب
بیرون آینده تو در حالتی که بیرون آمده با من از قبر من اما السرور
الذی کنت قد ادخلته درین کلام اشارتست بآنکه اعمال در آن
نشاه مجسم میشود و در بعض احادیث وارد است که اعتقادات
نیز در ان نشاه بصورت جسم در می آیند پس اعمال صالحه و اعتقادات
صحیحه بصورتهای نورانی نیکو در می آیند که دیدن ایشان نیز
مومن را باعث مسرت و لذت دیگر باشد و اعمال سیئه و اعتقادات
باطل بصورتهای ظلمانی کریهه در می آیند که دیدن ایشان نیز باعث
حزن و اندوه تمام بوده باشد صاحبان آنرا چنانچه بعض مفسرین

گفته اند در تفسیر آیهٔ کریمهٔ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ
مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ
بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا
یعنی یاد فرمائی بکنید و بترسید از روزی که بیابد هر کسی آنچه کرده باشد از
نیکوئی حاضر گردانیده شده نزدیک خود و آنچه کرده باشد از بدی دوست
دارد که میان او و میان آن عمل مسافتی دور باشد تا نبیند آنرا که دیدن
آن باعث زیادتی حزن او نباشد و نیز مرشد با منفعت قوله تعالی يَوْمَئِذٍ
يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ
ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ
ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ یعنی آن روز که عبارت از روز
قیامت باشد بازگردند مردمان از موقف حساب پراکنده و گروه گروه
بعضی بجانب راست و بعضی بجانب چپ تا نموده شوند اعمال خود را پس هر که
بعمل آرد هم سنگ ذره نیکی ببیند آنرا و وجه ارشاد این آیت و
مناسبت آیت اول بمقام ظاهرست و کسی که تفسیر کرده است دیدن را
درین آیت بدیدن جزای عمل یا دیدن آن را در صحایف اعمال و ضمیر بعمل
راجع ندانسته حمل کرده است کلام را بر معنی غیر ظاهر و بسیار دور رفته است
و در شرح حدیث نهم درین باب بعض سخنان سبق ذکر یافت و در بعض
احادیث آینده نیز پاره مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وحده العزیز

وهر که بعمل آرد هم سنگ ذره بدی به بیند آنرا صح

حدیث سی و چهارم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ
صدوق محمد بن بابویه از حمزة بن محمد العلوی از عبد العزیز بن محمد الابهری
از محمد بن زکریا الجوهری از شعیب بن واقد از حسین بن زید بن علی بن الحسین
علیهم السلام از آبای بزرگوار آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السلام
مَنْ سَمِعَ فَاحِشَةً فَأَفْشَاهَا فَهُوَ كَالَّذِي أَتَاهَا وَمَنْ تَطَوَّلَ عَلَى أَخِيهِ
فِي غِيبَةٍ سَمِعَهَا فِيهِ فِي مَجْلِسٍ رَدَّ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَ بَابٍ مِنَ السُّوءِ فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ قَادِرٌ عَلَى إِنْفَاذِهِ
أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ شَهِيدٍ وَمَنْ سَعَى لِمَرِيضٍ فِي حَاجَةٍ قَضَاهَا أَوْ لَمْ يَقْضِهَا
خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ
عَنْهُ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ الدُّنْيَا وَمَنْ صَلَّى عَلَى مَيِّتٍ
صَلَّى عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ
فَإِنْ أَقَامَ حَتَّى يُدْفَنَ وَيُحْثَى عَلَيْهِ التُّرَابُ كَانَ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ
نَقَلَهَا قِيرَاطٌ مِنَ الْأَجْرِ وَالْقِيرَاطُ
مِثْلُ جَبَلِ أُحُدٍ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ
مَطَلَ عَلَى ذِي حَقٍّ حَقَّهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَدَاءِ حَقِّهِ فَعَلَيْهِ كُلَّ يَوْمٍ
خَطِيئَةُ عَشَّارٍ شرح کلام آن خلاصه آفرینش در ضمن دو بحث بحث اول
قول امیر المؤمنین علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدای صلی الله
علیه و آله که هر کس عالم شود بر گناه کسی و بشنود که از و فاحشه صادر شده

[illegible]

که از اصحاب صادق علیه السلام است
از امام جعفر صادق علیه السلام صح

الآخرة و اثنتین وسبعین کربة
من کرب صح

و در مقام افشای آن در آمده بر مردم ظاهر سازد مثل آنست که خود
بآن اقدام نموده است و کسی که نیکی کند و منت نهد برادر مؤمن خود
بسبب بازگردانیدن غیبت او و گاهی که غیبت او را در مجلسی شنود
برگرداند از و خدای تعالی هزار باب از بدی او در دنیا و آخرت
و هر کس در مقام کظم غیظ شود و خشم خود را فرو نشاند در حالتی که قدرت
بر آن داشته باشد که مقتضای آن را بعمل آورد بیابد از جانب خدای
تعالی ثواب شهیدی و هر کس سعی کند در بر آوردن حاجت برادری
خواه حاجت مذکور بر آورده شود و خواه نه بیرون آید از گناهان خود
مانند روزی که از مادر متولد شده و هر کس اندوهی از خاطر برادر
مؤمن خود رفع کند خدای تعالی هفتاد و دو اندوه از اندوههای
آخرت و هفتاد و دو اندوه از اندوههای دنیای او را مرتفع
سازد و کسی که نماز گزارد بر میتی نماز گزارد بر او هفتاد هزار فرشته
و بیامرزد خدای تعالی آنچه از گناهان او گذشته است پس اگر
مقام کند در سر قبر او تا او را دفن کنند و پر خاک سازند قبر او را
هر آینه باشد مر او را بهر قدمی که برداشته است قیراطی از ثواب
که آن قیراط هم سنگ کوه احد باشد و فرموده است رسول خدای
صلی الله علیه و آله که هر کس تکاهل کند و بتعویق اندازد حجی را که در
ذمّه او باشد در حالتی که قدرت بر ادای آن داشته باشد بر او می

نویسند بازای هر روز که بر آن بگذرد و گناه کسی که از و زر اسراف کرده باشد
بینش دویم مَن سَمِعَ فاحِشَةً فَرادٌ لِفاحِشَةٍ هر خبریست که خدای تعالی از
اقدام بآن نهی کرده باشد و گاه باشد که اختصاص یافته باشد بمعاصی
که قبح آن در نظر عقل و شرع زیاده باشد و مراد بشنیدن آن اعم از آنست
که از ناقل بشنود و یا از فاعل مثل آنکه از کسی بشنوند که دروغ میگوید یا دشنام
میدهد یا غیبت میکند در غیر مواضعی که مستثنی شده چنانچه در شرح حدیث
سیّم سبق ذکر یافت **مترجم گوید** ظاهر آنست که مراد بشنیدن مطلق
اطلاع بر آن باشد خواه بعنوان شنیدن باشد و خواه بعنوان دیدن یا از نوشته
بر آن مطلع شدن چنانچه در حدیث سی و یکم در مَن سَمِعَ شَیئاً مِنَ الثَّوابِ بر این
معنی محمول شده بود و مَن تَطَوَّلَ عَلی اَخیهِ فی غیبَةٍ یعنی فی رَدِّ غیبَةٍ بحذف مضاف
و فی از برای سببیت است و شاید از اینجا استنباط توان کرد که شنیدن غیبت
کسی بقصد آنکه باز گرداند آن را جایز باشد و در کلام هیچ یک از علما رضوان الله
نشان یافت که تجویز آن کرده باشند و تجویز ننمودن خالی از قوتی نیست و مَن
کَظَمَ غَیظاً کظم غیظ یعنی باز گردانیدن و فرو خوردن خشم اعطاه الله
اجر شهید ظاهر این کلام منافات دارد با آنچه مشهور شده است نقل
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملیست که
تعب و مشقت در اقدام بآن بیشتر باشد زیرا که مشقت جهاد
ظاهر است که بیشتر است از مشقت فرو نشانیدن خشم و بسا باشد که در

جواب آن گفته شود که شهید و فاعل هر حسنه اجر او ده مثل اجر آن
عملست که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس میتوان بود که اجر کظم غیظ
بعد از آنکه ده مرتبه تضعیف یافته باشد مثل اجر شهیدی باشد که تضعیف
نیافته باشد و باید دانست که در کظم غیظ و فرو نشانیدن خشم ثواب
بسیار حاصل است و همیشه شعار صلحا و اولیا بوده است روایت
کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام زین العابدین
علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله من احب السبیل الی الله
عز و جل جرعتان جرعة غیظ تردها بحلم و جرعة مصیبة تردها بصبر یعنی فرموده
رسول خدا صلوات الله علیه و آله که دوسترین راهی بسوی خدای تعالی
دو جرعه است جرعه خشمی که بر گرداند آنرا بحلم و جرعه مصیبتی که باز گرداند
آنرا بصبر و روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که من کظم غیظا
و هو یقدر علی امضائه حشی الله قلبه امنا و ایمانا یعنی کسی که فرو نشاند خشم
خود را در حالتی که قدرت داشته باشد بر عمل کردن بمقتضای آن پر میگرداند
خدای تعالی دل او را از ایمنی و گرویدن بحق و بطریق اهل سنت و
شیعه روایت شده است از امام زین العابدین علیه السلام که روزی
که وضو میساختند و کنیزی ایستاده بود و آب بر دست مبارک
ایشان میریخت که ناگاه ابریق از دست او افتاد و بر روی حضرت آمده
روی مبارک ایشان را مجروح ساخت پس امام علیه السلام سر مبارک خود

کشیدن دوم

بالا کردند

بالا کردند و بجانب آن کنیز از روی خشم نگریستند در ساعت آن کنیز خواند
و الکاظمین الغیظ حضرت فرمودند فرو نشانیدم خشم خود را بعد از آن خواند
و العافین عن الناس پس فرمودند که عفو کردم و از گناه تو در گذشتم
پس تتمه آیت خواند که و الله یحب المحسنین حضرت فرمودند که انت حرة لوجه الله
یعنی تو آزادی از مال من در راه خدای تعالی و نقلست از ابی ذر غفاری
رحمه الله که شخصی در مقام درشتی او شد و دشنام بسیار با او داد
و او شیوه حلم و بردباری پیش گرفته با او گفت ای برادر زاده من براستی
که مرا در پیش عقبه صعبست اگر از آن نجات یابم آنچه تو بمن گفتی نقصان
بمن نخواهد کرد و اگر نجات نیابم و بنوایب آن گرفتار شوم پس من بدتر
باشم از آنچه تو گفتی خرج من ذنوبه ذنوب بضم ذال نقطه دار جمع ذنب
بفتح ذال و سکون نون بمعنی گناه و فعل آن اذنب می آید قال فی الصحاح الذنب
الجرم و قد اذنب الرجل و بیرون آمدن از گناه از قبیل استعاره است
چنانچه در شرح حدیث هم از پیش رفت من مطل علی ذی حق حقه مطل بعوق
و تعلل در ادای حق است و تاخیر آن از وقتی بوقتی و حق اینجا شامل است
حق مالی را و حق غیر مالی را از حقوق الناس و حقوق الله چنانچه داخلست
در آن تاخیر در اخراج زکات و ادای حج بعد از وجوب و تاخیر نماز از وقت
خود و آنچه مانند آن باشد خطیئة عشار عشار بفتح عین بی نقطه و
شین مشدد و نقطه دار بمعنی باجگیر است ماخوذ است از عشر که بمعنی

گرفتن عشرت از مال مردم بحکم ظالم **حدیث پنجاه و پنجم** روایت است با
سندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب
ما که از ان جمله علی بن ابراهیم است که چنانچه سبق ذکر یافت از ثقات
معتمد است از احمد بن محمد بن خالد از اسمعیل بن مهران بن محمد بن ابی نصر السکونی
الکوفی که از اصحاب امام رضا است و اکثر علمای رجال ثقه و
معتمدش میدانند از ابی سعید القماط که از اصحاب امام موسی کاظم
علیه السلام است و در کتب رجال بتصریح بثقه بودن وی شده و اسم
او خالد بن سعید الکوفیست از ابان بن تغلب که بسعادت ملازمت امام زین العابدین
و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلم استسعاد یافته است
و از هر سه ایشان حدیث روایت کرده است و در هر فن خصوصا
فنون عربیه و قرات و فقه مهارت تمام داشته چنانچه قرائة علیحده میان قراء
بنام او اشتهار یافته و چند جلد کتاب تصنیف دارد و علمای
رجال ثقه و جلیل القدرش میدانند و از امام محمد باقر علیه السلم
روایت شده است که با وی گفت اِجْلِسْ فِی مَسْجِدِ الْمَدِینَةِ وَ اَفْتِ النَّاسَ
فَاِنِّی اُحِبُّ اَنْ یُرٰی فِی شِیعَتِی مِثْلُکَ یعنی بنشین در مسجد مدینه و فتوی
ده مردم را که من دوست میدارم که دیده شود در میان شیعه من
مثل تو مردم و چون خبر فوت او با امام جعفر صادق علیه السلم رسید
گفت اَمَا وَ اللّٰهِ لَقَدْ اَوْجَعَ قَلْبِی مَوْتُ اَبَانٍ یعنی بخدا قسم که دل مرا

بدرد آورد مردن ابان روح الله روحه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق
که گفت لَمَّا اُسْرِیَ بِالنَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ قَالَ یَا رَبِّ مَا حَالُ
الْمُؤْمِنِ عِنْدَکَ قَالَ یَا مُحَمَّدُ مَنْ اَهَانَ لِی وَلِیّاً فَقَدْ بَارَزَنِی
بِالْمُحَارَبَةِ وَ اَنَا اَسْرَعُ شَیْءٍ اِلٰی نُصْرَةِ اَوْلِیَائِی وَ مَا تَرَدَّدْتُ فِی شَیْءٍ
اَنَا فَاعِلُهُ کَتَرَدُّدِی فِی وَفَاةِ الْمُؤْمِنِ یَکْرَهُ الْمَوْتَ وَ اَکْرَهُ
مَسَاءَتَهُ وَ اِنَّ مِنْ عِبَادِی مَنْ لَا یُصْلِحُهُ اِلَّا الْغِنٰی وَ لَوْ صَرَفْتُهُ اِلٰی
غَیْرِ ذٰلِکَ لَهَلَکَ وَ اِنَّ مِنْ عِبَادِی مَنْ لَا یُصْلِحُهُ اِلَّا الْفَقْرُ
وَ لَوْ صَرَفْتُهُ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِکَ لَهَلَکَ وَ مَا یَتَقَرَّبُ اِلَیَّ عَبْدٌ بِشَیْءٍ اَحَبَّ
مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ وَ اِنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ اِلَیَّ بِالنَّوَافِلِ حَتّٰی اُحِبَّهُ
فَاِذَا اَحْبَبْتُهُ کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی یُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِی
یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّتِی یَبْطِشُ بِهَا اِنْ دَعَانِی اَجَبْتُهُ وَ اِنْ سَأَلَنِی اَعْطَیْتُهُ **شرح** کلام معجز نظام دو جزء
و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه
کلام امام علیه السلم آنکه شبی که پیغمبر صلوات الله علیه و آله بجانب آسمان
عروج فرمود چون بموقف مکالمه پروردگار جل برهانه رسید گفت
ای پروردگار من چیست حال مؤمن نزد تو و قدر و منزلت او پیش تو
تا چه مرتبه است از جانب حضرت عزت خطاب در رسید که ای محمد
کسی که خوار سازد دوستی از من بر ستی که مثل آنست که بیرون
آمده باشد بر من بقصد جنگ و شتاب من در یاری دادن دوستان

یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّتِی صح

خود از همه کس بیشتر است و تردد نکرده ام هرگز در چیزی که من فاعل آنم
مثل ترددی که در وقت وفات مؤمن مرا دست میدهد زیرا که او را مرگ ناخوش
می آید و مردن او مرا ناخوش می آید ناخوش آمدن او و بدرستی که از بندگان
من بنده ایست که صلاح حال او نیست مگر توانگری اگر بگردانم او را
از آن حال و درویش سازم هر آینه هلاک میشود و بدرستی که از بندگان
من بنده ایست که او [صلاح حال او] نیست مگر درویشی اگر بگردانم از آن [او را] توانگر
سازم او را هر آینه حال او بهلاکت میرسد و نزدیک نمیشود بمن بنده
من بسبب چیزی که دوستتر دارم آنرا از چیزهایی که واجب گردانیده
ام بر او اقدام بآنرا یعنی ادا ام بواجبات از همه چیز دوستتر می
دارم و از همه چیز بیشتر باعث نزدیکی بمن میشود و بدرستی که او باید
نزدیکی جوید بمن باعمال سنتی نیز تا من دوست دارم او را پس چون دوست
داشتم او را هر آینه گوش او خواهم بود که بآن سخن میکند و دست او خواهم بود
که بآن میگیرد چیزها را اگر دعا کند من اجابت میکنم دعای او را و اگر چیزی
طلبد از من او را میدهم **حدیث دویم** لما أُسري بالنبي صلى الله عليه وآله
أُسري بصیغه مجهول مشتق از سُرى بضم سین بر وزن هُدى
بمعنی سیر در شب قال في الصحاح سَرَيتُ سُرىً ومَسرىً وأسريتُ
بمعنىً إذا سرتَ ليلاً ويقال أسراه وأسرى به مثل أخذه وأخذ به
و تعدیه آن بشب که در آیه کریمه سبحان الذي أسرى بعبده ليلاً

می شنود و چشم او خواهم بود
که بآن می بیند و زبان او خواهم
بود که بآن سخن

من المسجد

المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى واقع شده است بواسطه آنست که نکره
ذکر کرده اوردن لیل دلالت کند بر کمی مدت آن شب روی با آنکه مسافتی
که میان مسجد الحرام و مسجد الأقصى بود چهل شبه راه بوده ما حال المؤمن
عندك مراد بحال مؤمن اینجا چنانچه در حدیث اول نیز فهم آن شد قد [illegible]
دوست من أهان لي وليّاً مراد بولی اینجا دوست است و مراد بمبارزت او
بمحاربه ظاهر ساختن محاربه و متصدی جنگ او شدنست ما ترددت
في شيء أنا فاعله ذکر تردد در اینجا بر سبیل استعاره است چنانچه بعد ازین
مذکور خواهد شد و جمله اسمیه أنا فاعله صفت شيء است و اسم فاعل در آن
یعنی لفظ فاعل می تواند بود که بمعنی حال باشد یعنی در شیء که الحال من
بفعل او رسنده ام و می تواند بود که بمعنی استقبال باشد یعنی در چیزی که من
بعد ازین فاعل آن خواهم بود و یکره الموت و أکره مسائته جمله ایست مستانف
که بواسطه بیان امر منبعی گران شده که آن سبب تردد است و می تواند بود
که جمله حالیه باشد که بیان حال مؤمن میکرده باشد یعنی مثل تردد من در وفات
بنده مؤمن در حالتی که آن مؤمن مکروه میدارد مرگ را و من مکروه میدارم
مکروه داشتن او را انها تیش حمل بر استیناف اولیست و مناسبت آن
بمقام چنانچه مخفی نیست بیشتر است و مسائة بر وزن سلامت مصدر میمی
از ساء و یسیء بمعنی فعل ما یکره و إنّ من عبادي من لا يصلحه إلا الغنى قاعده نحوی
تقاضای آن می نماید که من موصول درین فقره اسم إنّ باشد و جار

در انا فاعله

و مجرور خبر ان مقدم بر اسم نهاتیش این است تقدیر معنی کلام اینچنین می شود
که به درستی که صلاح حال او نیست مگر در توانگری از بندگان منست و
ظاهر است که غرض اخبار از بنده بودن او نیست بلکه بنده بودن او معلومست
و مقصود اخبار از حال اوست یعنی آنکه صلاح حال او در غناست پس اولی
آنست که جار و مجرور را اسم ان کبریم و اسم موصول را خبر تا معنی اینچنین
شود که به درستی که از جمله بندگان من بنده ایست که نیست صلاح او
مگر در توانگری و غرض خبر دادن از حالی باشد که صلاح او در آنست
نه خبر دادن از حال کسی که صلاح او در توانگریست یا آنکه از بندگان منست
و این معنی که موصول خبر باشد و ظرف اسم اگرچه مخالفت دارد با آنچه معروف
ارباب نحو است اما مثل این معرض نحو بر بعض مفسرین در آمده چه میر سید
شریف در حاشیه کشاف جائی که تفسیر آیه کریمه وَمِنَ النّاسِ مَن يَقُولُ
آمَنّا بِاللّهِ وَبِاليَومِ الآخِرِ میکند چون بنا بر آنچه متعارف علمای نحو است
که در مثل این ترکیب می باید ظرف خبر باشد و موصول اسم می باید غرض
اخبار از حال گوینده کلام مذکور باشد یا کذا از جمله ناس است گفته است
اگر گویند که فایده نیست در خبر دادن از حال گوینده کلام مذکور یا که
از جمله ناس است پس این کلام چون صحیح تواند بود جوابش آنست
که فایده اخبار مذکور تنبیه بر آنست که صفات مذکوره منافی
انسانیتست چنانچه کسی که متصف بآن باشد سزاوار آنست

که ازان نیت

که از انسانیت و خبر دهند و تعجب نمایند که با وجود انسانیت متصف
بآنست بعد از آن جواب مذکور را ذکر کرده است یا آنکه مثل این ترکیب
در بعض جاها واقعست که گنجایش این توجیه نیست و مقصد نشده است
و در آن مگر خبر دادن از آنکه از این جنس طایفه هستند که با این صفت و این
صفات اتصاف دارند مثل قوله تعالی مِنَ المُؤمِنينَ رِجالٌ صَدَقُوا
ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَيهِ فَمِنهُم مَن قَضىٰ نَحبَهُ وَمِنهُم مَن يَنتَظِرُ
که در باب جمعی نازل است از صحابه کرام که نذر کرده بودند که چون در
حربگاه ملازم رکاب حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله
باشند ثبات قدم ورزیده دست از مقاتله بر ندارند تا بمرتبه شهادت
فایز شوند از پای ننشینند و معنی آیه والله اعلم آنست که از مومنان
مردانی هستند که راست کردند آنچیز را که عهد بسته بودند با خدای
بر آن که ثبات در قتال و کوشش نمودن و تحصیل رضای ایزد متعال
پس از ایشان کسی هست که وفا کرد بنذر خود و کارزار کرد تا شهید
شد مثل حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم و از ایشان کسی که انتظار
آن می برد مثل عثمان و طلحه و بعضی دیگر از ایشان چه ظاهر است که صفات
مذکوره در این آیت منافات با ایمان ندارد تا بر آن معنی حمل توان کرد
پس اولی آنست که مضمون جار و مجرور را مبتدا سازیم و گوییم
معنی کلام آنست که مضمون بعضی از ناس یا بعضی از مومنین متصف

باین صفات‌اند و مناط فایده ذکر صفات مذکوره باشد از برای ایشان
و استبعادی نیست در آنکه ظرف بعد از تأویل معنی آن مبتدا واقع
شود انتهی کلامه و چون این معنی در معرض انکار و تردد نبود مناسب
نبود که آن تأکید یابد اگر گویند مخاطب درین کلام حضرت مقدسه نبوی
بوده صلوات الله علیه و آله و هیچ شک نیست که ایشان را ترددی
نداشتند در آنکه افعال الهی مبتنی بر حکمت و مصلحت حال عباد است
پس چه احتیاج بتأکید بود جواب آنست که در امثال این خطابها که در
قرآن واقعست اگرچه مخاطب حضرت رسولست صلوات الله علیه و
آله اما غرض اخبار امتست آنرا از قبیل اسمعی یا جاره که گاهی که میخواهند
معنی را بکسی شنوانند و خطاب بآن نکنند باین مثل تمثیل زنند یعنی بشنو
ای همسایه که چه میگوییم و غرض شنیدن اهل خانه است و اکثر خطابها
که از جانب حضرت عزت بجانب انبیا صلوات الله علیهم واقع شده است
ازین قبیلست و هیچ شک نیست که اکثر مردم را در مثل این چیزی تردد
خاطر حاصلست بلکه بعضی از ایشان انکار نموده‌اند و قایل باین
نیستند لو صرفته الی غیر ذلک لهلک جدا کرده‌اند حضرت
این جمله شرطیه را از جمله صله که سابق بر آنست و بواو عطف میان
ایشان جمع نکرده‌اند بواسطه آنکه این جمله کاشف و مبین آنست
زیرا که هلاک دین در دور ویشی بود و مبین این معنی است که صلاح

دین در توانگریست پس میان ایشان نهایت اتصال بوده باشد اما
آنچه در حدیث بیست و ششم گذشت که عطف شده بود مثل این جمله شرطیه
بر جمله صله بود او و عبارت بر این وجه بود که ان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر
ولو اغنیته لافسده ذلک الی آخره بنا بر ملاحظه این معنی بود که حصول
امریست مغایر عدم اصلاح و در تحت جنس آن مندرج نیست و علمای
معانی و بیان تصریح کرده‌اند که دو جمله که میان ایشان از جهتی نهایت
اتصال باشد که موجب فصل و جدا کردن ایشان از یکدیگر است گاه
که میان ایشان از جهتی دیگر انقطاع و مغایرت ملاحظه میشود و عطف میکنند
یکی را بر دیگری بحرف عطف در میان در می‌آورند تا میانه باشند نسبت
ایشان میان کمال اتصال و کمال انفصال نمی‌بینی که مفسرین در تفسیر آیه کریمه
یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم گفته‌اند سبب آنکه در سوره بقره
بر این وجه واقعست و در سوره ابراهیم بر این وجه که ویذبحون ابناءکم
بعطف ویذبحون بر یسومونکم آنست که درین سوره ملاحظه آن شده است
که ذبح کردن فرزند مرتبه‌اش فوق مرتبه عذابست و شدت آن
زیاده است بر آن پس گویا جنس او مغایر است با جنس عذاب و در
تحت جنس او مندرج نیست و ما یتقرب الی عبدی بشیء احب الی مما
افترضت علیه این کلام صریحست در آنکه افعال واجب را ثواب زیاده است
بر افعال سنت چنانچه عنقریب بتفصیل بیان خواهد شد و عموم موصول

ملاحظه آن شده است که ذبح
کردن فرزندان بیان عذاب کردن
ایشانست و تفسیر عذاب میکنند
و در سوره ابرهیم صح صح

شاملست واجب بالاصاله را و واجبی را که مکلف خود بنذر یا یمین و امثال
آن بر خود واجب کرده باشد اگر گویند مدلول این کلام اینست که
غیر واجب نزد خدای تعالی دوست‌تر نیست از واجب الا آنکه واجب دوست
داشته‌تر است از غیر واجب تا صریح در آن معنی باشد که مذکور شد چه بسیار باشد
که هر دو مساوی یکدیگر باشند جوابش آنست که آنچه ارباب لسان ازین کلام
می‌فهمند زیادتی مرتبه واجبست بر غیر واجب چنانچه اگر گفته شود که در شهر
کسی بهتر از زید نیست کسی از آن نخواهد فهمید مگر این معنی که زید از جمیع
اهل شهر بهتر است نه آنکه بهتر از وی کسی در شهر نیست و میتواند بود که مساوی
او باشد و اراده کردن این معنی از مثل این کلامی در اکثر زبانها شایع است
وانه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه نوافل جمع نافله است و مراد بنافله
هر عمل غیر واجبی است که خاص از برای خدای تعالی بعمل آید خواه نماز باشد
و خواه غیر نماز و تخصیص آن بنمازهای سنتی که در زبانها دایر است عرف
جدیدست موافق معنی لغوی نیست و اصطلاحی از اهل شرع بر آن
نشده است و معنی دوست داشتن خدای تعالی مر بنده را آنست که
حجاب بیگانگی را از پیش دل او بردارد و تمکین دهد او را که بر بساط
قرب و آشنائی او براه رود زیرا که امثال این صفات را که بخدای تعالی
نسبت میدهند چنانچه از پیش رفت باعتبار اثر و فایده است که بر آن
صفات مترتب شود نه باعتبار مبادی این صفات و علامت دوستی خدای

تعالی مر بنده را آنست که توفیق دهد او را که قطع تعلق از دار غرور نموده
بعالم نور که عبارت از عالم انس بخدا و آشنائی اوست عروج نماید
و از آنچه غیر اوست بالکلیه بریده شود و چنان شود که جمیع فکرها
و خیالات او یکی شود و بعد و دوری از میان او و خدا برداشته شود
و بعضی از ارباب عرفان گفته‌اند که اذا اردت ان تعرف مقامک فانظر
فیما اقامک یعنی چون خواهی که بدانی مقام خود را از درگاه پروردگار خود
در نگر در آنچه ترا بر پای داشته است و در آن فقره فاذا احببته کنت سمعه الذی
یسمع به باید دانست که صوفیه و ارباب قلوب را درین مقام سخنان روح
افزا و اشارتهای غمزدا هست که مشام جان از استشمام روایح
آن معطر است و قالب بی جان از شنیدن محاسن آن روان تر نهالی
دریافتن معنی آن همه کس را میسر نیست و فهمیدن آنچه از آن مراد
هر کسی را مقدور نی بلکه پی بمقصود از آن نمیتوانند برد مگر کسی که احشای
خود را باتش تعب و ریاضت در اندازد و تن خود را در بوته تعب
و محنت گداز داده و از غش تعلقات پاک سازد و خود را بریاضت
و تصفیه باطن بمشرب ایشان آشنائی دهد و بمطلب ایشان مربوط
سازد اما کسی که پی برموز ایشان نتواند برد و بمشرب ایشان آشنا
نتواند شد بواسطه گرفتاری بحظوظ فانیه دنیه و در افتادن بلذات
ضایعه بدنیه او را از شنیدن این کلمات خطر عظیمست از در افتادن

بظلمات زندقه و الحاد و گرفتار شدن بمهالک حلول و اتحاد تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا و ما اینک بیان میکنیم مقصود اشیا را ازین کلمات
و ظاهر میسازیم مطلوب اشیا را ازین فقرات بروجهی که فهم آن بر تو
آسان شود و پی بردن بمعنی آن بر تو مشکل نماید و میگوییم این سخنان
کنایه از نهایت قرب و نزدیکی بنده است بمبدا و بیان غلبهٔ
تسلط محبت الهی بر ظاهر و باطن و پنهان و آشکار او و مراد حضرت
عزت تعالی وحده العزیز و الله اعلم آنست که من چون دوست داشتم
بنده را از بندگان خود میکشانم او را بمقام الفت و مؤانست
خود و میرسانم او را بعالم آشنائی و اتصال با خود و چنان میکنیم
که فکر او همه مستغرق دریای اسرار ملکوتی گردد و حواس او حیران انوار
جبروتی شود و بر ثبات ورزد بمقام قرب من اقدام حرارت او
و ممزوج شود محبت و دوستی من برگ و پی و گوشت و خون او تا آنکه خود را
از خود غایب بیند و هوا و هوس و قوای خود را در میان نبیند پس بالکل
دوستی من پردهٔ مغایرت را از هم بدرد و با آتش محبت من
خرمن دوئی را از هم سوزد و بگوید نظم پیش نظر و فکر دل و در زبانم
یار است و همین یار و همین یار دگر نیست نظم جنونی فیک لا یخفی و ناری
منک لا تخبو فانت السمع و الابصار و الارکان و القلب و یده
التی یبطش بها بطش بکسر طا و ضم طا هر دو آمده بمعنی گرفتن و در اصل

تا آنکه چنان شود که گوش او
سوای ذکر من نشنود و چشم او
غیر مرا نه بیند بلکه گوش
و چشم خود را من شنید ار چنانکه
شاعر گوید

از بطش بمعنی اخذ بعنف و تعدی ماخوذ است باید دانست که این حدیث
از احادیث صحیحه است و چنانچه بطریق شیعه نقل آن بصحت رسیده
در میان اهل سنت نیز اشتهار تمام دارد و ایشان نیز باندک
تغیری در صحاح خود آورده اند و بر وجه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
روایت کرده اند که ان الله تعالی قال من عادی لی ولیا فقد آذنته
بالحرب و ما یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع
به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها ان
سالنی لاعطینه و ان استعاذنی لاعیذنه و ما ترددت فی شیء
انا فاعله کترددی فی قبض نفس المؤمن یکره الموت و اکره مسائته
و لا بد له منه یعنی کسی که دشمنی کند بدوست من پس تحقیق که اذن
میدهم بحرب او یعنی او را در معرض حرب خود در می آورم و نزدیک نمیشود
بندهٔ من بچیزی که نزد من دوست تر باشد از آنچه واجب
ساخته ام آنرا بر او و همیشه نزدیکی میکند بندهٔ من بسوی من باعمال
سنتی تا آنکه دوست دارم او را پس چون دوست داشتم
او را گوش او میشوم که بآن میشنود و چشم او میشوم که بآن می بیند
و دست او میشوم که بآن میگیرد و پای او میشوم که بآن براه میرود
و هر گاه از من چیزی طلبد با و عطا میکنم آنرا و هر گاه او پناه
برد بمن پناه میدهم او را بخود و ترددی نکرده ام هرگز در چیزی که

عبدی بشیء احب الی مما افترضت
علیه و ما یزال عبدی یتقرب
الی

کرمن فاعل آن باشم مثل تردد وی که مرا دست میدهد در وقت گرفتن
نفس مؤمن که ناخوش می آید مرگ او را و مرا ناخوش می آید از ناخوش
آمدن او از مرگ و او را اگزیری از آن نیست **نمایش اول** نسبت تردد
خاطر بخدای تعالی که این حدیث متضمن آنست چنانچه مخفی نیست محتاج
بتوجیه و تأویلست و بر چند وجه تأویل آن کرده اند اول آنکه در کلام
چیزی تقدیر کرده شده باشد و تقدیر کلام این باشد که لو جاز علی التردد
ما ترددت فی شیء کغیبی اگر بر من تردد و آمد شد خاطر روا می بود
تردد و آمد شد خاطر نمیداشتم هرگز در چیزی مثل تردد و آمد شد
خاطری که در وفات مؤمن پیدا داشتم **دویم** آنکه چون عادت برین جاری
شده است که در مساءه کسی که احترام و عزت او را لازم داند
و خاطر تعلق باو باشد مثل دوست نزدیک و یار موافق ترددی بهم رسد
و در مساءه کسی که او را نزد اینکس قدر و منزلتی نباشد مثل دشمن
و مار و عقرب و امثال آن تردد و خاطر بهم نرسد بلکه چون بخاطر
بگذرد که بدی باو رسیده در خاطر جای می یابد بی آنکه تردد و آمد
شد خاطری دست دهد میتواند که تعبیر کند از توقیر و احترام او
بحصول تردد در حال مساءه او و از خواری و مذلت او بعدم
حصول تردد در آن حال پس بنا برین میتواند بود که مراد حضرت عزت
تعالی شانه ازین کلام والله اعلم آن باشد که هیچکس از مخلوقات را

نزد من قدر و منزلت و حرمتی نیست مثل قدر و منزلت بنده مؤمن و
حرمت او و کلام از قبیل استعاره تمثیلیه بوده باشد که معنی آن در
ضمن شرح بعض احادیث سابقه سبق ذکر یافته است **سیوم** در بعض احادیث
وارد است از طرق خاصه و عامه که خدای تعالی در وقت احتضار بنده
مؤمن ظاهر میسازد بر او از لطف و نوازش و بشارت بدخول بهشت
و امثال آن آنقدر که کراهت مرگ از طبیعت او زایل میشود و او را
رغبت تمام بانتقال ازین عالم فانی بعالم باقی بهم میرسد پس کم میشود
(بسبب آن ایذا و تشویش او از الم مرگ و مصاعب آن و چنان می شود)
که او را انجاسیت صابر دن بهم میرسد و رغبت تمام بآن حاصل
میشود پس تشبیه کرده است خدای تعالی این معامله را بمعامله کسی که
اراده کرده باشد که المی برساند بدوست خود بقصد آنکه در
عقب آن نفع عظیمی باو عاید شود پس تردد داشته باشد در آنکه
بچه نحو این الم را باو برساند که باو آزار بسیاری نرسد و همیشه [illegible]
و محسنات مسکنه باشد و نفعی که آن الم در عقب دارد ذکر میکرده باشد
تا آنکه او را بآن رغبت تمام بهم رسد و الم مذکور را بر خود روا
انگارد و درین صورت نیز کلام از قبیل استعاره تمثیلیه خواهد
بود **نمایش دویم** شاید که توهم منافات و تخالف شود
میان این حدیث و امثال این احادیثی که دلالت دارند بر آنکه مؤمن
خالص را مردن ناخوش می آید و رغبت تمام بحیات دارد و در میان

و میان آنچه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که من احب
لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه یعنی کسی که دوست
دارد لقای خدا را که بعد از مفارقت روح از بدن متیسر خواهد بود
دوست میدارد خدای تعالی نیز لقای او را و کسی که ناخوش آید
او را لقای خدای تعالی و بمرگ رغبت ننماید خوش ندارد خدای تعالی
لقای او را و بیزار می شود از وی چه حدیث مذکور بحسب ظاهر دلالت دارد
بر آنکه مومن خالص کراهت از مردن نمیدارد بلکه همیشه نهایت رغبت و میل
بآن میدارد بواسطه رغبت و دوستی که بلقای الهی دارد و میدانند
که آن بدون مردن حاصل نمیشود چنانچه از امیر المومنین علیه السلام روایت
شده است که فرموده اند ان ابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی
امه یعنی بدرستی که پسر ابو طالب را انس و الفت بمرگ بیشتر است
از انس و الفت طفل به پستان مادر خود و نیز فرموده اند در وقتی
که ضربت ابن ملجم ملعون را متحمل شدند که فزت و رب الکعبة یعنی فوز یافتم
و بنعیم ابدی رسیدم به پروردگار کعبه قسم و شیخ شهید علیه الرحمه
در کتاب ذکری ازین اشکال برین وجه جواب گفته است که دوستی
لقای الهی مقید بوقتی دون وقتی نیست پس میتواند بود که دوستی
مذکور در حال احتضار و هنگام مشاهده آنچه مطلوب او است باشد
چنانچه روایت شده است در طریق ما از امام جعفر صادق ع

ابن صح

و روایت کرده اند ایشان در صحاح خود از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
که آن حضرت فرموده اند من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره
لقاء الله کره الله لقاءه قیل یا رسول الله انا لنکره الموت فقال لیس ذلک
و لکن المومن اذا حضره الموت بشر برضوان الله و کرامته فلیس شیء احب الیه
مما امامه فاحب لقاء الله و احب الله لقاءه و ان الکافر اذا حضر بشر
بعذاب الله فلیس شیء اکره الیه مما امامه کره لقاء الله فکره الله
لقاءه یعنی کسی که دوست دارد لقای الهی را حضرت عزت نیز دوست میدارد
لقای او را و کسی که ناخوش آید او را لقای خدا تعالی خدا تعالی نیز
ناخوش میدارد لقای او را گفت شخصی که ای رسول خدا بدرستی
که ما همه ناخوش میداریم مرگ را و بآن رغبت نمیداریم پس حال ما چون
خواهد بود حضرت فرمودند مراد مرگ نیست و لیکن مومن را چون وقت
احتضار و حال نزع روح در رسد بشارت میدهند او را برضای
الهی و نوازش خدای تعالی و بدخول بهشت و آمرزش گناهان
پس او را در آنحال هیچ چیز دوست تر از آنچه در پیش او است نخواهد
بود پس دوست خواهد داشت خدای تعالی لقای او را و کافر را
چون وقت احتضار در رسد خبر میدهند او را بعذاب الهی که از
برای او مهیا و آماده شده است پس هیچ چیز نزد او دشمن تر نخواهد
بود از آنچه در پیش او است پس مکروه خواهد بود بر و لقای خدای

الموت صح

را و دوست خواهد داشت
خدای تعالی صح صح

تعالی و مکروه خواهد داشت خدای تعالی نیز لقای او را و بعضی
گفته اند که مرگ نفس لقای الهی نیست پس مکروه بودن آن بواسطه
زیادتی آن خیر که لازم آنست مستلزم کراهت لقای خدای تعالی نیست
و این ظاهرست و نیز دوستی خدای تعالی موجب تحصیل استعداد
میشود مر لقای او را مثل قیام باعمال صالحه و مبادرت بکردار
نیک کقوله تعالی فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و این معنی لازم دارد
کراهت مرگ را چه باعث انقطاع عمل صالح میشود و انجام این حدیث
چنانچه از ترجمه اش ظاهر شد صریحست در آنکه واجب افضلست از
سنت و در اقدام این ثواب بیشترست و شیخ شهید علیه الرحمه و بعضی
دیگر از علما چند موضع را ازان استثنا کرده اند که در آن مواضع
سنت افضلست از واجب اول ابرای ذمه مفلس از قرضی که در ذمه او باشد
چه آن سنت است باتفاق و مهلت دادن او تا گاهی که افلاس او ثابت باشد
واجب و حال آنکه ابرا افضلست از امهال و ثوابش بیشتر دوم پیشی
گرفتن در سلام چه آن افضلست از جواب دادن سلام و حال آنکه جواب
سلام واجبست و پیش سلام سنت سیوم اعاده کردن نمازی که تنها گزارده
شود گاهی که جماعت منعقد شود چه ثواب آن چنانچه حدیث باین مضمون وارد شده
بیست و هفت درجه از ثواب نماز تنها و بیش است و حال آنکه اعاده
سنت است و اداء واجب چهارم نماز کردن در اماکن شریفه مثل

مساجد و حرم مدینه و روضات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
ثواب آن با آنکه نماز گزاردن در ان اماکن سنت است بیشترست
از نمازی که در غیر آن گذارند بحیثیت خشوع و تأنی در نماز سنت است
با آنکه تجویز کرده اند که بجهت آن ترک کنند پس ترغیب مبادرت بنماز
جمعه را که واجبست و اگرچه چنان شود که بعض از نماز جمعه از و فوت شود
و نتواند آنرا با تمام اجزائه دریافت و در استثنای بعض ازین مواضع
از حکم مذکور جای مناقشه هست و وجه مناقشه در حاشیه برین
وجه بیان شده که در موضع اول میتوان گفت که واجب ترک مطالبه
معسرست خواه در ضمن ابرا متحقق شود و خواه در ضمن امهال پس
ابرا او فرد واجب باشد مثل امهال نه سنت و همچنین در موضع چهارم
گزاردن نماز واجبست خواه در مواضع مذکوره واقع باشد و خواه
در غیر آنها پس گزاردن در آن مواضع فرد واجب باشد که بر فرد
دیگر رجحان دارد نه سنت نهایتش تخصیص آن مکان بنماز سنت باشد
و آن لازم نیست که از واجبی افضل باشد و در وجه سیم گفته اند جایز است
که نماز را اعاده را بنیت وجوب کنند پس میتواند بود که زیادتی
ثواب مذکور گاهی باشد که بنیت وجوب گزارده شود و هیچ شک
نیست که بعد از نیت وجوب واجب خواهد بود نه سنت نهایتش
قصد کردن وجوب امریرا که استحباب آن معلوم باشد خالی از اشکال

نیست والله اعلم حدیث سی و ششم روایت شده است بسندی
که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه از پدر او علی بن
بابویه از محمد بن ابی القاسم ماجیلویه از محمد بن علی الصیرفی از نصر بن
مزاحم منقری که از معدودین رجال است از عمر بن سعد از فضیل بن از کمیل بن زیاد
النخعی الیمنی که گفت کنت مع امیر المؤمنین علیه السلم فی مسجد الکوفة
وقد صلینا عشاء الآخرة فاخذ بیدی حتی خرجنا من المسجد فمشی حتی
خرج الی ظهر الکوفة لا یکلمنی بکلمة فلما اصحر تنفس الصعداء ثم
قال یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها احفظ عنی
ما اقول لک ان الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة
وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم
الی رکن وثیق یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک وانت تحرس المال
والمال تنقصه النفقة والعلم یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان
الله به یکسب الانسان الطاعة فی حیوته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل
مات خزان الاموال والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم
فی القلوب موجودة آه آه ان ههنا واشار علیه السلم بیده الی صدره
لعلما جما لو اصبت له حملة بلی اصیب له لقنا غیر مامون یستعمل آلة الدین
فی الدنیا ویستظهر بحجج الله علی خلقه وبنعمه علی عباده او منقادا للحق لا بصیرة
له فی احنائه ینقدح الشک فی قلبه باول عارض شبهة الا لا ذا ولا ذاک

جریح م

ولم ح

او منهوما باللذات سلس القیاد للشهوات او مغری بالجمع
والادخار لیسا من رعاة الدین فی شیء اقرب شبها بهما الانعام
السائمة کذلک یموت العلم بموت حاملیه اللهم بلی لا تخلو الارض
من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور او مستتر مغمور لئلا تبطل حجج الله
وبیناته واین اولئک والله الاقلون عددا الاعظمون
خطرا بهم یحفظ الله حججه وبیناته حتی یودعوها نظراءهم ویزرعوها
فی قلوب اشباههم هجم بهم العلم علی حقایق الامور وباشروا
روح الیقین واستلانوا ما استوعره المترفون وانسوا
بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة
بالمحل الاعلی اولئک خلفاء الله فی ارضه والدعاة الی دینه
آه آه شوقا الی رؤیتهم ثم نزع یده من یدی وقال انصرف اذا شئت

شرح کلام بلاغت نظام در ضمن اغاز و دو نمایش و انجام
اغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه کلام کمیل بن زیاد رضی الله
عنه انکه در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بودم در مسجد کوفه
در حالتی که گزارده بودیم با هم نماز خفتن را پس حضرت امیر علیه السلم
همچنان میرفتند تا انکه به پشت کوفه بر امدند و درین مدت یک
کلمه با من سخن نکردند پس چون بصحرا در امدند نفسی از روی حزن بر
آورده مرا در معرض خطاب در آوردند و فرمودند ای کمیل بدرستی

که این دلها ظرف چندیست مر علوم و معارف را پس بهترین آنها
دلیست که فرا گیرنده‌تر و نگاه دارنده‌تر باشد یا کمیل از من آنچه میگویم
تنبه بر پستی که مردم بر سه قسمند دانشمند خدائی و آموزنده علوم
بقصد حصول نجات و رستگاری در آخرت و مکسی چند عوام که
پیروند از ضعف عقیده خود آواز هر شبان را که بواسطه آن رانند
گوسفندان میکشند کنایه از آنکه هر کس ایشان را براهی بخواند تابع او
میشوند و حالت این چنان است که محقق را از مبطل تمیز کنند مایل میشوند
از سمت استقامت بهر بادی که بر ایشان میوزد و روشنی نمیگیرند
بنور علم و دانش و پناه نمی‌برند برکن استواری که علم و دانش است
ای کمیل علم بهتر از مال است زیرا که علم نگاهبانی تو میکند و ترا نگاه بانی
مال می باید کرد و مال بنفقه کردن کم میشود و علم بنفقه کردن زیاده
میشود ای کمیل علم طاعتیست که اطاعت کرده میشود و بآن خدای تعالی
و حاصل میکند مر انسان را طاعت در ایام حیات او یعنی باعث این
میشود که او اطاعت خدای تعالی کند تا مردم اطاعت او نمایند
و نیک نامی و مدح و ستایش را بعد از وفات او ای کمیل ذخیره کنندگان
مال مرده‌اند و علما بمآثر فضل خود همچنان باقیند و باقی خواهند بود مادام
که دنیا باقیست بدنهای ایشان در میان نخواهد بود اما مثالهای ایشان
در دلها جا خواهد داشت آه آه بدرستی که اینجا واشارت کرد

حضرت امیر علیه السلام بدست مبارک بسینه خود بهر آینه علم بسیار است
اگر می یافتم جمعی را که حالت داشت آن داشته باشند یعنی اگر می
یافتم هر آینه بذل میکردم بایشان و لیکن نمی یابیم آنچنان کسی که بواسطه آن
میخواهم بلی یافت میشود بواسطه تحمل آن فهیم زیرکی که محل اعتماد
نیست بکار می برد در دنیا آنچه در دین بکار می باید برد و تفوق
و برتری میجوید بسبب دلایلی که در معرفت خدا حاصل کرده است و
بسبب نعمتی که از جانب خدای او رسیده بر بندگان او یا کسی که
مطیع و منقاد حقست و فریفته دنیا نیست لیکن بصیرت آن ندارد
که باطراف و جوانب سخن تواند رسید و غور و تعمق بسیار در دقایق
علوم تواند نمود و باول شبهه که او را عارض شود شک بخاطر او
می آید بهر آینه نه این و نه آن یا کسی که حریص بلذتهای فانی است و
بی‌ملاحظه است در امور شهوانی یا کسی که فریفته جمع کردن و ذخیره
گذاشتن مالست نیستند ایشان یعنی حریص بلذات و فریفته جمع
و ادخار را از متکفلان امر دین و صحیح یعنی ایشان را لیاقت
والی بودن امری از امور دین نیست و نزدیکتر کسی بشباهت ایشان
حیوانات چرنده‌اند و همچنین میمیرد علم بمردن بردارندگان آن
یعنی همچنانچه معدوم میشوند جمعی که بمرتبه دانشمندی می رسیده‌اند
و کسب علوم و معارف الهی نموده علم نیز معدوم میشود چه هر کس

راهبره ایست از آن که دیگری را امنیت آری ولیکن خالی نمی ماند روی
زمین از کسی که اقامت دلایل و حجج الهی تواند نمود و عالم با و امر و نواهی
او تواند بود یا ظاهر میباشد و مشهور یا مخفی و مستور تا حجتهای
خدایتعالی بهردو مرتفع نشود و بنیاد آن منهدم نباشد اما کجا اند
آن گروه ایشان بخدا قسم که کمترین مردمند از روی عدد و بزرگترین
ایشانند از روی قدر و منزلت یعنی قدر و منزلت ایشان از همه
کس بیشتر است و عدد ایشان از هر صنفی کمتر با ایشان نگاه میدارد
خدای تعالی حجتها و شواهد خود را در امر دین تا آنکه بسپارند آنرا
بجمعی که مانند ایشان باشند و بکارند تخم آنرا در دلهای امثال
خود که اطلاع داده است ایشانرا علم لدنی بر حقایق اشیا چنانچه
هر چیزی را میدانند که در نفس امر چه چیز است و دریافته اند راحت
یقین در امور دین را چنانچه ایشانرا شک در امری نمانده و آسان
کرده اند بر خود آنچه ارباب تنعم و اهل دنیا مشکل دانسته اند آنرا از
ترک لذات دنیه و قطع تعلق از دنیا و زخارف آن و ملازمت خاموشی
و بیداری و امثال آن و انس گرفته اند بآنچه وحشت دارند از آن
جاهلان و صحبت میدارند با دنیا ببدنهایی که روحهای ایشان متعلق
بعالم بالا است ایشان خلیفهای خدا اند در زمین او و خوانندگان مردمند
بدین او آه آه بسی شوقی که مرا بدیدن ایشان است بعد از آن دست

مبارک از دست

مبارک از دست من جدا کرد و فرمود برو اگر اراده رفتن
داشته باشی **منبش دویم** فلما اصحر اصحار در لغت رفتن بصحرا است
قال فی الصحاح اصحر الرجل ای خرج الی الصحراء اخفش الصعداء بضم
صاد و فتح عین بی نقطه و مد الف نوعی از تنفس است که از روی حزن
بر آید و نصبش بحسب ترکیب مفعول مطلق بود و حیثیت که از برای نوع می
باشد مثل جلست القرفصاء و قرفصا بضم قاف و فا نوعی از نشستن است
یا کمیل بن زیاد کمیل بر وزن زبیر از اعاظم اصحاب امیر المؤمنین علیه السلم و محرم راز او
بود و در زمان حجاج بن یوسف در دست او کشته شد بعد از آنکه
امیر المؤمنین علیه السلم خبر از آن داده بود ان هذه القلوب اوعیة
وعا بکسر واو بمعنی ظرف است و وعی الشیء یعیه بمعنی حفظه و جمعه که او عاها
و غیرها اوعاها بمعنی احفظها و اجمعها باشد عالم ربانی یای ربانی
یای نسبت است که ربانی بمعنی منسوب برب باشد و زیاده شدن
الف و نون پیش از یا بر خلاف قیاس است مثل رقبانی و مراد
بربانی کسیست که در شناخت پروردگار خود معرفت بسیاری
حاصل کرده باشد قال فی الصحاح الربانی المتاله العارف بالله
تعالی و صاحب قاموس نیز موافق او گفته و صاحب کشاف جای
که تفسیر این آیت میکند که و لکن کونوا ربانیین ذکر کرده است
که الربانی هو شدید التمسک بدین الله تعالی و طاعته یعنی ربانی کسیست

که نهایت غلو در طاعت خدای تعالی داشته باشند و مستند قول خود
ساخته است کلام محمد بن الحنفیه را بعد از فوت عبد الله عباس که
گفت الیوم مات ربانی هذه الامة یعنی امروز مرد ربانی این امت
و شیخ ابو علی طبرسی در مجمع البیان آورده که الربانی کسیست که
نظام دهد امور مردم تدبیر او و صلاح پذیرد حال ایشان باصلاح
او و متعلم علی سبیل نجاة یعنی آموزنده علم بقصد حصول نجات یعنی
او آن را آموختن علم نجات یافتن در آخرت باشد از مهالک و آفات
آن نشائه نه تحصیل حظوظ دنیا و لذات آن همچنانچه شیوه اکثر
ابنای این زمانست و همج رعاع همج جمع همجه است و همجه مگس کوچک را
می گویند که بر روی و چشم حیوانات می نشیند استعاره کرده
اند حضرت آن را بواسطه جهال عوام از روی حقیر داشتن و خواری
ایشان و مراد برعاع بفتح را و عین بی نقطه عوام الناس یعنی مردم
ادانی و زبونست اتباع کل ناعق یعنی آواز چوپانست که در وقت
راندن گوسفندان بکار می برد و آواز کلاغ را نیز میگویند و
مراد اینست که ایشان بواسطه عدم ثبات خود بر عقیده و از
عقاید و تزلزلی که در امر دین خود دارند تابع میشوند هر کس ایشان را
براهی بخواند و اعتقاد میدارند که هر کس دعوئی میکند حق است
و پیرو او می باید شد و گول هر کس را میخورند و نمیدانند که حق

هو الذی یحسن تدبیره ... و اصلاحه ایاه یعنی ربانی ...

کدام

کدامست و باطل کدام و محق کیست و مبطل کیست و شاید این قسم از مردم را
بصیغه جمع آوردن و دو قسم اول را بصیغه مفرد ایمائی باشد
بآنکه این صنف از مردم بسیارند و آن دو صنف کم والله اعلم
و العلم یزکو علی الانفاق زکات اینجا بمعنی نمو کردن و زیاده شدنست و
علی اینجا بمعنی مع استعمال یافته باشد چنانچه در کریمه و ان ربک
لذو مغفرة للناس علی ظلمهم گفته اند بمعنی مع ظلمهم است و می تواند بود
که از برای سببیه و تعلیل باشد چنانچه در کریمه و لتکبروا الله علی ما هدیکم
گفته اند که بآن معنی استعمال یافته است و معنی آیت آنست که و لتکبروا الله
بسبب هدایة ایاکم یعنی به بزرگی یاد آورید خدای را بسبب هدایتی
که شما را کرده است العلم دین یدان الله به دین اینجا بمعنی طاعتست
و تنوین از برای تعظیم است یعنی علم طاعت بزرگیست که اطاعت
خدای تعالی در ضمن آن حاصلست یکسب الانسان الطاعة یکسب بضم
یاست از باب افعال و مراد آنست که در پیش اول مذکور شد و
جمیل الاحدوثة یعنی سخنان نیکو و مدح و ستایش و احدوثه مفرد احادیث
همچو اراجیفه و اراجیف و امثالهم فی القلوب موجودة امثال جمع مثلث
بفتح میم و ثا و مثل در اصل بمعنی نظیر و شبیه است بعد از آن شایع
شده است استعمال آن در کلامی که بر زبانها دایر باشد
اشارت بامر مشهوری که مورد خاصی داشته باشد بعد از آن

استعمال کرده اند در کلامی که شانی و غرابتی داشته باشد و اینجا
بهمین معنی مستعملست یعنی حکم و مواعظ ایشان در دلهای مردم باقی
و محفوظ خواهد بود که بآن عمل میکرده باشند و بر اثر آن میرفته
باشند تا روز قیامت لو اصبت له حملة بسه فتحه جمع حامل یعنی کسانی
که اهلیت و قابلیت تحمل آن داشته باشند و جواب لو در کلام محذوفست
و کلام درین تقدیر است که لو اصبت ذلک لبذلته لهم یعنی اگر می یافتم
آنچنان کسانی را هر آینه بذل میکردم این علم بسیار را با ایشان
بلی اصبت لقنا لقن بفتح لام و کسره قاف یعنی زیرک و فهیم است
مشتق است از لقانه که بمعنی نیکوئی فهمست یستعمل آلة الدین فی الدنیا
یعنی میگرداند علم را که آلت و سبب فوز بسعادات ابدیه دینیه است
وسیله حصول لذات بدنی و حظوظ نفسانی دنیوی مثل زیاده کردن
مال و حصول جاه و جلال و اقبال خلایق و میل خاطرها بسوی او لا بصیرة
له فی احنائه احنا بفتح همزه و حای بی نقطه و بعد از ان نون جمع حنو است بمعنی
جانب قال فی الصحاح الحنو واحد الاحناء وهی الجوانب یعنی نیست
او را بصیرت آنکه باطراف و جوانب سخن تواند رسید و غور رس و تعمق
در آن تواند کرد و در بعض نسخها فی احیائه واقع شده بکسر همزه و
سکون حای بی نقطه و بعد از ان یای دو نقطه زیرین یعنی او را بصیرت
آن نیست که آن را زنده [illegible] در مقام تقویت و تایید آن در آید

الا لا ذا و لا ذاک یعنی منقاد بی بصیرت را اهلیت آن هست که علم
خود را باو بیاموزم و نه زیرک و فهیم را که محل اعتماد نیست و این کلام
جمله معترضه ایست میان معطوف و معطوف علیه او منهوما باللذات
یا حریص بلذتهای فانیه و کوشش کننده در تحصیل آنست قال
فی الصحاح نهم بکذا فهو منهوم ای مولع به و منهوم در اصل لغت بمعنی
کسیست که از طعام سیر نشود و مناسبت بین المعنیین ظاهرست
سلس القیاد للشهوات یعنی سهل الانقیادی که بی توقف و تامل
در عاقبت امور مباشر مشتهیات نفس میشود و بلذات بدنی میگراید
او مغری بالجمع و الادخار اغرا بمعنی حریص ساختن و بر انگیختن است چنانچه
میگویند اغریت الکلب بالصید یعنی بر انگیختم سگ را بجانب شکار
و حاصل معنی آنکه یا فریفته جمع کردن مالست و مایل بذخیره و نگاه داشتن آن
چنانچه گویا شخصی او را بر انگیخته و حریص بآن ساخته لیسا من رعاة الدین
فی شیء رعاة بضم را جمع راعیست بمعنی والی و حاکم یعنی هیچکدام از منهوم
بلذات و مغری بجمع و ادخار از والیان دین نیستند یعنی ایشان را
قابلیت و اهلیت آن نیست که متولی امور دین باشند و درین کلام
اشعاری بآن هست که دانشمند حقیقی والی دین است یعنی امور دین
منوط برای و رویّه اوست که آنچه گوید بآن عمل باید کرد و از آنچه
نهی کند از آن احتراز باید جست مخفی نماند که حضرت امیر علیه السلم

در این حدیث منقسم ساخته اند جمعی را که احتمال تعلم و آموختن علم در
ایشان میرود بر چهار قسم اول جمعی از ارباب فسوق و فجور که با آنکه استعداد
فهم آن دارند و درک آن بسهولت می توانند کرد اراده نمی نمایند بآن
رضای خدای تعالی را و بقصد قربت متوجه تحصیل علم نمیشوند بلکه
عمل ایشان مبتنی بر ریا و نیل شهرت میان خلق است و علم خود را دامی
ساخته اند که بآن صید نمایند و وصول بلذات بدنی و شهوات
نفسانی را دوم جماعتی که از اهل صلاح و سداد اند و پیرامون
فسوق و فجور نمیگردند نهایتش ایشان را بصیرت آن نیست که بتعمق سخن
وا توانند رسید و بر رموز و اسرار کلام اطلاع توانند
یافت بلکه بهمین ظاهر آن می رسند و باول شبهتی که بر ایشان وارد شود
تشکک و تزلزل بخاطر ایشان راه می یابد و در حال از راه بیرون میگردند
سیوم گروهی که علم را وسیله رسیدن بمطالب دنیوی و اعتبار
میان خلق و شهرت خود می سازند و ایشان نیست که بصیرت فهم
سخن داشته باشند و باطراف و جوانب کلام نتوانند رسید و
لیکن گرفتار شهوات نفس اند و در دست قوای بهیمی و سبعی اسیر
و ذلیل و در سیل بلذات موهومه و واهیه فرو رفته اند چنانچه همگی
اوقات ایشان صرف آن میشود و بکار دیگر نمیتوانند پرداخت
چهارم جمعی که از صفات ذمیمه مذکوره خلاصی یافته اند و سلوک

براه راست و طریق حق را شعار خود دارند لیکن بصفت ناخوش
دیگر گرفتارند که آن حب مال و میل بدنیاست و ذوق ذخیره گذاشتن
و بسیار کردن مال را وجهت همت ساخته علم را وسیله آن میسازند
پس ناچار است کسی را که طالب علم حقیقی است که اول نفس خود را
از لوث اخلاق ذمیمه و اوصاف ناپسندیده بشوید و شستشو دهد زیرا که دانش
و علم عبادت دل است و بجای نماز روحست چنانچه نماز که وظیفه جوارح
ظاهر است درست نیست مگر بپاک ساختن اعضای ظاهری از آلایش
خبث و نکاثت حدث عبادت دل و نماز روح نیز درست نیست مگر
بپاک ساختن آن از آلایش اخلاق ذمیمه و خباثت اوصاف ناشایسته
کذلک یموت العلم بموت حامله یعنی چنانچه که اهلیت تحمل علوم حقیقی و
فرا گرفتن معارف الهی دارند معدوم میشوند و زوال می پذیرند
علوم و معارف مذکور نیز در معرض فنا و زوالست و بمردن علما و
ارباب عرفان علم و معرفت نیست میشود زیرا که نمی یابند چنان کسی را که در وقت
برطرف
رفتن توانند علم خود را با ایشان سپرد و چنان کرد که بعد از ایشان
آثار دانش ایشان باقی ماند و چون نمی باید که سلسله علم و معارف
بالکلیه انقطاع یابد و مادام که نوع انسان باقیست می باید آثار آن
در میان خلق باشد بلکه ناچار است زمان را از امامی که نگاه
دارنده دین و حافظ علوم و معارف آن باشد چنانچه مقتضی قواعد

ارباب عدل و توحید است رضوان الله علیهم باز یافت کردند حضرت این
کلام را اما بنکه اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور
و خائف مغمور یعنی ارض خالی نماند روی زمین از امامی که بر پای دارنده دلایل
دین حق و ناشر علوم حقیقی و معارف الهی اما بعنوان ظاهر و پیدا
مثل امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در ایام خلافت ظاهری
ایشان که جمیع اهل اسلام از مخالف و موالف بر آن اتفاق دارند
یا بعنوان اختفا و بر وجه پنهان بی آنکه متظاهر بدعوت امامت و رعایت
مراسم آن باشد مثل امامت آن حضرت صلوات الله علیه و آله و
سلم در زمان خلفای دیگر که پیش از امام مذکور بوده اند و مثل حالت
امامانی که از ذریت آن حضرت بر وجه مخفی بامر امامت قیام داشته اند
و نمی توانستند اظهار نمود و چنانچه در این زمانست از حال صاحب الامر
علیه السلام و اختفای آن حضرت از نظر خلایق تا وقتی که اراده الهی
تعلق بظهور او بگیرد هجم بهم العلم علی حقایق الامور و باشروا
روح الیقین بعد از آن شروع کردند حضرت در ذکر اوصاف
امامان مذکور و فرمودند که ایشان جمعی اند که اطلاع یافته اند
بعلم لدنی که محتاج بتعلیم و تعلم نیست بر حقایق اشیا آنچنانچه هست
از محسوسات و معقولات و منکشف شده است بر ایشان آنچنانچه
در پرده اختفا محجوب و مخفی بوده پس جمیع آن را دانسته اند

و چنانچه هست و رفع الامر بحین الیقین مشاهده کرده و ایشان را
شک و تردد در آن باقی نمانده و دلهای ایشان از اطمینان تمامی
بهم رسیده و ارواح ایشان از رهگذر آن استراحت یافته و عبارت
از این حالت حکمت حقیقی که در قرآن وارد است که من یؤت الحکمة
فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر کرا حکمت داده اند بدرستی که داده شده است
باو خیر بسیار و روح بفتح را چنانچه گذشت بمعنی راحت و استلانوا ما
استوعره المترفون و عر بفتح واو و سکون همین در اصل لغت بمعنی
زمین سخت و ناهموار است در مقابل سهل و از آنجا اخذ کرده بمعنی
مشکل استعمال میکنند قال فی الصحاح فقال جبل وعر و مطلب وعر و مترف
بمعنی متنعم است ماخوذ از ترفه بضم تا که بمعنی نعمت یعنی آسان ساختند
بر خود آنچه ارباب تنعم بر خود مشکل ساخته اند از مثل ترک شهوتهای
بدنی و قطع تعلقات دنیوی و مداومت خاموشی و بیداری و
تحمل گرسنگی و احتراز از آنکه ساعتی عمر عزیز ایشان صرف شود
در چیزی که موجب نزدیکی قرب الهی و افزونی مرتبه ایشان در آن نباشد
و امثال آن از آنچه شعار و دثار ارباب ریاضت و اصحاب عرفانست
و صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی یعنی نگانده اند از
و اما آن دلهای خود را بتعلق باین خرابه وحشت انگیز را و روی
آورده است ارواح ایشان بمشاهده جمال الهی پس بدن ایشان

اگر چه در صحبت ارباب دنیا و ابنای زمانست ارواح ایشان معلق است
در عالم بالا با ملاء اعلی که ملائکه مقربین و ارواح قدسی اند و حسن اولئک
رفیقا اولئک خلفاء الله فی ارضه معرفه ساختن پسندیده الیه و درین فقره
باسم اشارت بواسطه آنست که دلالت کند برانکه ایشان پیشوا و رهنمایند
بانکه این صفات با ایشان پیشوا باید بواسطه اتصاف بصفاتی
که مشتمل گذشت چنانچه در تفسیر کریمه اولئک علی هدی من ربهم و اولئک
هم المفلحون تعریف مذکور را مفسرین برین وجه گفته اند [illegible] اه شوقا
الی لقائهم هیچ شک نیست در انکه شوق بدیدار ایشان در اعلی مرتبه

آنحضرت ع

بوده است زیرا که جنسیت علت ضمیمت و حضرت امیر المومنین علیه السلم
بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله استاد ارباب عرفان و مقتدای
اصحاب هدایت و اهل ایقان بوده است چنانچه جمعی از مشکات
انوار معرفت او مقتبس گشته و از انوار ارشاد و هدایت او مستنیر
بوده اند پس بالضروره نفس شریفش همیشه مشتاق مشاهده جمال
ابنای جنس خود بوده و خاطر مبارکش دایم متعلق دریافت لقای
اصحاب طریقه خود سلام الله علیهم اجمعین **نمایش اول** استفاضات
آنچه این حدیث اشعار بآن دارد که روی زمین هرگز خالی نباشد از
امامی که موصوف بصفات مذکوره باشد و همچنین آنچه مفاد حدیث
مشهور من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة است

که متفق

که متفق علیه سنی و شیعه است یعنی کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان
خود را بمیرد مردن ارباب جهالت جمعی که از دین بیگانه اند بنا
بر مذهب امامیه که قایلند بانکه امام زمان ایشان امام محمد مهدی است
علیه السلم ظاهر است و مخالفان ایشان از اهل سنت و جماعت
درین امر تشنیع بسیار بر ایشان میکنند و میگویند امامی که وصول
باو کسی را ممکن نباشد و فرا گرفتن مسایل و احکام دین از و هیچ کس را
میسر نه بمجرد شناختن او چه فایده مترتب خواهد بود که کسی که بمیرد
و شناخت او را حاصل نکرده باشد از دین بیگانه میرد و امامیه
رضوان الله علیهم در جواب ایشان میگویند که فایده شناختن امام
زمان خود همین بدین و فرا گرفتن مسایل و احکام نیست بلکه نفس تصدیق
بوجود او و اعتقاد بانکه او خلیفه خدا است درین امر نیست که فی ذاته
مطلوبست و رکنیست از ارکان اسلام همچنانکه جمعی که در عصر پیغمبر صلوات الله
علیه و آله بودند تصدیق بوجود آن حضرت و اعتقاد بنبوت او ضروری
دین ایشان بود قطع نظر از دیدن او و فرا گرفتن مسایل و احکام دین
از و روایت شده است از جابر بن عبد الله انصاری که پیغمبر صلی الله
علیه و آله ذکر احوال امام محمد مهدی علیه السلم کردند و فرمودند که ذلک الذی
یفتح الله عز و جل علی یدیه مشارق الارض و مغاربها یغیب عن اولیائه
غیبة لا یثبت فیها الا من امتحن الله قلبه للایمان یعنی اوست آنکه فتح خواهد کرد

خدای عز و جل بر دست او تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب فتح میشود
از دوستان خود غایب شدنی که بر تصدیق آن ثابت نمی‌مانند مگر کسی که
خدای تعالی امتحان کرده باشد دل او را از جهت ایمان جابر انصاری
گوید گفتم ای رسول خدا آیا شیعه و دوستان او را انتفاعی خواهد بود
از و در ایام غیبت او حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که ای والذی
بعثنی بالحق نبیا انهم لیستضیئون بنوره و ینتفعون بولایته فی غیبته کانتفاع
الناس بالشمس و ان علاها السحاب یعنی آری بآن خدائی قسم که مرا
فرستاده است بحق که ایشان یعنی شیعه و اولیای او روشنی
میگیرند نور او و منتفع میشوند بدوستی او در ایام غیبت او همچنانچه
منتفع میشوند مردم از آفتاب و اگرچه در زیر ابر پنهان باشد و امامیه
میگویند بایشان تشنیعی که شما درین باب بر ما میکنید بعینه بر شما وارد است
زیرا که شما بران رفته اید که مراد با امام زمان در حدیث مذکور صاحبان
شوکتند از پادشاهان و سلاطین دنیا هر کس باشد خواه عالم باشد
و خواه جاهل خواه عادل باشد و خواه فاسق پس میگوییم چه فایده
مترتب تواند بود بر شناختن جاهل فاسقی تا آنکه کسی که بمیرد و او را
نشناخته باشد کافر و بیگانه از دین مرده باشد و بعضی از مخالفان
برین معنی متفطن شده اند و بران رفته اند که مراد با امام زمان درین
حدیث کتاب الهیست که قرآن مجید باشد و امامیه میگویند بنا برین

تخصیص امام بزمان آن شخص که از حدیث مذکور فهم میشود وجهی نداشته
خواهد بود چه تخصیص مذکور اشعار بآن دارد که امام هر عصری غیر
امام عصر دیگر باشد و قرآن مجید در همه عصری یکیست و تغیر و تبدیل
در آن راه نمی یابد تا انقراض عالم و نیز چه معنی اراده شده است
از معرفت قرآن که کسی که آن را حاصل نکرده باشد کافر بمیرد و اگر
مراد بآن معرفت الفاظ و عبارات و دانستن معانی آنست چنانچه
مخفی نیست بر بسیاری از مردم مشکل میشود و اگر مراد مجرد تصدیق
بوجود آنست همان تشنیعی که بر ما میکردند بر شما بر میگردد چه خواهیم
گفت هرگاه معرفت بالفاظ آن کسی را حاصل نباشد و علم بمعنی آن نداشته
باشد و نتواند که استنباط مسایل و احکام از آن نمود چه فایده
مترتب خواهد بود بر تصدیق بوجود آن که کسی حاصل نکرده باشد
از آن چون بمیرد کافر مرده باشد پس تشنیع شما بر ما درین باب وجهی نداشته
باشد و الله الهادی و علیه التکلان **نمایش دویم** حکایت کرده است
سید بزرگوار رضی الدین علی بن طاوس علیه الرحمه در بعضی از کتب
خود که روزی اجتماع دست داد مرا در بغداد با بعضی از فضلای
آنجا و کشانیدم سخن را با ایشان بامر امام محمد مهدی علیه السلم که امامیه
در باب او تا وقتی که امر الهی بظهور او تعلق گیرد فاضلی از ایشان
که طرف بحث بود در مقام تشنیع و اعتراض شد بر کسی که تصدیق

بوجود او کرده است و اعتقاد دارد که او درین مدت مدید زنده است
و انکار تمام می‌نمود او را ازین‌ها و گفتم میدانی که اگر امروز مردی
حاضر شود و دعوی کند که من بر روی آب براه میروم جمیع مردم
این شهر در مقام تعجب شده بدیدن او می‌آیند پس چون بر طبق
دعوی خود بعمل آورد و رفتن او را بر روی آب همه مشاهده کرده
تعجبات نمودند بعد ازان اگر باز روز دیگر شخصی آید و همان دعوی
کند و جمعی بتماشای او برآیند و رفتن او را بر روی آب مشاهده
نمایند تعجب ایشان از روز اول کمتر خواهد بود و بعد ازان اگر
مرتبه سیم باز کسی آید و همین دعوی نماید بسیار باشد که کسی بتماشای
او برنیاید و در مقام دیدن آن نشوند مگر جمعی قلیل از مردم پس
چون بعمل آورد و قیام نماید و مرتبه دیگر رفتن او را بر روی آب
ببینند بالکلیه رفع تعجب همه خواهد شد بعد ازان اگر باز کسی آید و این
دعوی نماید و جمعی بر و جمع شوند از رفتن او بر روی آب تعجب بسیار
می‌نموده باشند بیشتر از تعجبی که مرتبه اول و دوم و سیوم نموده‌اند
جمیع عقلای آن شهر از تعجب ایشان خواهند گفت پس بعینه حال مهدی
علیه السلم و تعجب شما از درازی عمر او و باقی ماندن او تا امروز ازین
قبیل است چه شما روایت کرده اید که ادریس ع موجود است در
آسمان و او زنده است از زمان خود تا حال و روایت کرده اید

آنچه گفته شد

متعجب خواهند شد و بر ایشان تسخر خواهند کرد و سخنان سخیف بر روی ایشان خواهند

که خضر علیه السلم نیز موجود است در زمین و زنده است تا حال و روایت
کرده اید که عیسی علیه السلم زنده است و موجود است در آسمان
چهارم و چون مهدی علیه السلم ظاهر شود بزمین خواهد آمد و در نماز
باو اقتدا خواهد کرد پس این نفر زندان از آدمی زاد که عمر ایشان دراز
شده است از عمری که ما از برای مهدی ثابت میکنیم و شما باین اذعان
کرده اید و ازان تعجب نمیکنید چرا تعجب میکنید ازانکه شخصی از ذریه پیغمبر
آخر الزمان صلوات الله علیه و آله مثل یکی از ایشان باشد و انکار دارید
این که این معجزی باشد از جمله معجزات پیغمبر صلوات الله علیه و آله که یکی از
ذریه و عترت او زیاده بر آنچه متعارف عمرهای زمانست عمر یابد
در زیستن که خوش آمده است مرا درین مقام ذکر کلامی که شیخ العارفین
شیخ محیی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی در باب سیصد و شصت و
ششم ازان ایراد کرده است و ان اینست ان لله خلیفة تخرج من
عترة رسول الله صلی الله علیه و آله من ولد فاطمة علیها السلم یواطی اسمه
اسم رسول الله صلی الله علیه و آله جده الحسین بن علی علیهما السلام
یبایع بین الرکن والمقام یشبه رسول الله صلی الله علیه و آله فی الخلق
بفتح الخاء و ینزل عنه فی الخلق بضم الخاء اسعد الناس به اهل الکوفة یعیش
خمسا او سبعا یضع الجزیة و یدعو الی الله بالسیف و یرفع المذاهب
عن الارض فلا یبقی الا الدین الخالص اعداؤه مقلدة العلماء اهل الاجتهاد

انجام

او تسعا

لما یرونه یحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم فیدخلون کرها تحت حکمه خوفا من
سیفه یفرح به عامة المسلمین اکثر من خواصهم یبایعه العارفون من اهل
الحقایق عن شهود و کشف بتعریف الهی له رجال الهیون یقیمون دعوته و
ینصرونه و لولا ان السیف بیده لافتی الفقهاء بقتله و لکن الله یظهره
بالسیف و الکرم فیطمعون و یخافون فیقبلون حکمه من غیر ایمان و یضمرون
خلافه و یعتقدون فیه اذا حکم فیهم بغیر مذاهب ائمتهم انه علی ضلال
فی ذلک لانهم یعتقدون ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع و ما بقی
مجتهد فی العالم و ان الله لا یوجد بعد ائمتهم احدا له درجة الاجتهاد و
اما من یدعی التعریف الالهی بالاحکام الشرعیة فهو عندهم مجنون
فاسد الخیال یعنی مردیست که مر خدای را خلیفه ایست از عترت رسول
خدای صلی الله علیه و آله از فرزندان فاطمه علیها السلام که نام او موافقت
با نام رسول خدای صلوات الله علیه و آله و جد او حسین بن علی است علیهما
السلام بیعت خواهند کرد با او مردم در حرم خدای تعالی
میان رکن یمانی و مقام ابراهیم شباهت دارد در خلق بفتح خا
یعنی در نیکویی خلقت و صورت برسول خدای صلی الله علیه و آله و فرو
تر است از و صلی الله علیه و آله در خلق بضم خا یعنی در حسن اخلاق و
نیکویی سلوک سعادت یافته ترین مردم بصحبت او اهل کوفه خواهد بود
زندگانی خواهد کرد میان مردم پنج سال یا هفت سال یا نه سال

و جزیه خواهد نهاد بر کافران کتابی از یهود و نصاری و امثال ایشان
و خواهد خواند مردم را بدین خدای تعالی بشمشیر و برطرف خواهد
ساخت مذاهب مختلفه را از روی زمین و باقی نخواهد گذاشت مگر
دین حق را و دشمنان او که مقلدان علما و ارباب اجتهاد باشند چون ببینند
او را که برخلاف آنچه امامان ایشان بران رفته اند حکم میکند در تحت
حکم او در خواهند آمد از روی اکراه و اطاعت خواهند کرد اوامر
و نواهی او را بجهت ترسی که از شمشیر او داشته باشند و شادان و فرحناک
باشند بوجود او عامه مسلمانان بیشتر از خاصان ایشان و بیعت
کنند با او عارفان و دانایان از اهل حقایق و ارباب عرفان از روی
شهود و کشف بتعریف الهی یعنی بشناختی که از جانب خدای تعالی
هدایت بآن می یافته باشند و او را مردمی باشند از جانب خدای تعالی که برپا دارند
دعوت او را و یاری دهنده او باشند او را در دعوت مردم
بدین حق و اگر نباشد که شمشیر در دست او باشد هر آینه فتوی دهند
فقها بقتل او و لیکن ظاهر سازد خدای تعالی او را بشمشیر و کرم
که نفع یابند و فایده گیرند فقهاء مجتهدین بکرم و اطعام او و بترسند
باشند از شمشیر او و قبول کنند احکام او را بی آنکه ایمان باو آورده
باشند و در باطن برخلاف او باشند و اعتقاد داشته باشند در
باره او گاهی که در میان ایشان حکمی کند غیر حکمی که امامان ایشان کرده باشند

که او بر ضلالتست و حکم او بر حق نیست بواسطهٔ آنکه ایشان را اعتقاد آنست
که مجتهدین در زمان اجتهاد انقطاع یافته است و مجتهدی در عالم باقی
نیست و خدای تعالی بعد از امامان ایشان کسی را موجود نخواهد ساخت
که بدرجهٔ اجتهاد برسد و اما کسی که دعوی تعریف الهی و شناخت
خدای نماید مر احکام شرعی را نزد ایشان بی‌باکی و فساد خیال و رای
منسوبست تا اینجا بود ترجمهٔ کلام مذکور پس تأمل کن در آن بحث و بدیدهٔ
بصیرت در نگر و بدستی که کوتاه نباشد از رسیدن شاخسار
فهم از چیدن میوهٔ مقصود او از آن اقدام نمای خصوصا در قول
او که اِنَّ لِلّهِ خلیفةً فی الارض مر خدا را خلیفه ایست در روی زمین
و قول او که اَسعَدُ الناسِ بِه اَهلُ الکوفة سعادتمندترین مردم بصحبت او
اهل کوفه خواهند بود و قول او که اعداؤه مُقلِّدة العلماء اهل الاجتهاد
دشمنان او که مقلد علماء و ارباب اجتهادند و قول او که لانهم یعتقدون
اَنَّ اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع ایشان را اعتقاد آنست که
اهل اجتهاد و زمان مجتهد شدن انقطاع یافته و مجتهد دیگر در عالم نخواهد
بود با باشد که بیابی که مقصود او درین عبارات چیست و ازین
کلام چه اراده دارد یعنی می‌یابی که باعتقاد او صاحب الامر علیه السلام
الآن بر روی زمین موجود است و سعادت یافتگان با او شیعهٔ اویند
و زمان اجتهاد انقطاع نیافته است و چنانچه در صدر سلف مردم

بسعی و بذل جهد بسعادت اجتهاد و استنباط احکام و مسایل دینی از
قرآن و حدیث فایز میشده اند الحال نیز مانعی از آن نیست و در تفسیر آیه
که الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و هر کس سعی نماید ممکنست که بآن مرتبه
برسد و این معنی نیست مگر نفس تشیع والله ولی التوفیق حدیث سی
و هفتم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن هاشم از
قاسم بن محمد از منقری از سفیان بن عیینه از امام جعفر صادق علیه السلام
فی قول الله عز و جل لیبلوکم ایکم احسن عملا قال لیس یعنی اکثرکم عملا
و لکن اصوبکم عملا و انما الاصابة خشیة الله و النیة الصادقة ثم قال
العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله عز و جل
و النیة افضل من العمل شرح کلام امام علیه السلام در ضمن آغاز و
نه نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول خلاصهٔ کلام
امام علیه السلام در تفسیر آیت کریمهٔ الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم
ایکم احسن عملا یعنی اوست آن خدایی که مرگ را و زندگانی را بجهت آنکه
امتحان کند شما را ای بنی آدم و بنگرد که کدام یک از شما نیکوعمل ترید
آنکه مراد نیکویی عمل درین آیت بسیاری عمل نیست و از ایکم احسن عملا
این معنی خواسته نشده است که کدام یک از شما در بسیاری عمل
بیشتر کوشیده اند بلکه مراد آنست که عمل کدام از شما صواب ترست

آفریده است م

و مراد از صواب بودن عمل آنست که مقرون باشد بر رضای خدای و نیت
صادق بعد از آن فرمود که عمل خالص آنست که در عمل آوردن آن
اراده نکرده باشی مدح و ستایش کسی را بر آن غیر از خدای که عزیزست
و بزرگ و نیت بهترست از عمل **بیست و دویم** لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا
این جمله بجهت بیان علت خلق موت و حیاتست که در جمله سابق بر آن
مذکورست و معنی آیت والله اعلم آنست که حضرت عزت تعالی شانه
تقدیر کرد مردن که خواننده مردم است بحسن عمل و نیکوئی کردار
و موجب آنست که مردم وثوق بسیار و اعتماد تمام بر دنیا و زندگانی
آن نداشته باشند و بلذات و نعمتهای آن که در معرض فنا و زوالست
فریفته نشوند و عطا کرد حیات را که بسبب آن قدرت می یابند بر
قیام باعمال صالحه و کردار نیکو تا بعمل آرد با ایشان در دار دنیا
معامله کسی که در مقام امتحان و خبر گرفتن آن باشد که کدام یک از شما
نیکو عمل ترید و مقدم داشت درین آیت موت را بر حیات بواسطه
آنکه موت بیشتر داعیست بر حسن عمل و مردم را بیشتر بر نیکوئی کردار
میدارد و بباید دانست که این تفسیر مذکور شد گاهیست که
محمول شود موت که در آیت مذکور است بر موتی که بعد از حیاتست
اما اگر حمل کنیم موت را بر عدم اصلی که پیش از ایام حیات و قبل از دخول
بدنیاست نه بر آنکه از آن نیز موت میگویند چنانچه حضرت عزت در کلام مجید

میفرماید

میفرماید که وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ یعنی شما مردگان بودید پس زنده کرد
شما را خدای تعالی معنی آیت والله اعلم این خواهد بود که تقدیر کرد خدای
تعالی عدم اصلی شما را پس نقل کرد شما را بمعنی که گذشت و تقدیم موت
برین تقدیر بواسطه آنست که عدم اصلی مقدم است بر حیات لَيْسَ یعنی
لَيْسَ از افعال ناقصه است که اسم و خبر میخواهد و اسم او اینجا ضمیر است
مستتر درو راجع بخدای تعالی یا ضمیر شانست که راجع است
اِلَیْهِ جمله آینده یا الی مرجعت علی اختلاف المذهبین فیه و جمله یعنی خبر آنست
خَشْيَةُ اللهِ وَالنِّيَّةُ الصَّادِقَةُ و در معنی خشیت و بیان فرق میان آن و
خوف کلامی که از خواجه نصیر طوسی رحمه الله منقولست در شرح بیست و دویم
ازین کتاب سبق ذکر یافت بآنجا رجوع باید کرد و مراد به نیت صادق
مایل ساختن دلست بجانب طاعت خدای آنکه ملاحظه شود در آن چیزی
سوی قرب و حصول رضای او نه مثل کسی که آزاد کند بنده خود را مثلا
و ملاحظه کند در آن با قصد قربت خلاصی خود را از مشقت نفقه و
کسوه او و یا از زشتی خلق و زبونی اعمال او و یا آنکه تصدق کند در حضور
مردم مالی را بواسطه غرض ثواب الهی و ستایش مردم او را و در آن
بر وجهی که اگر ستایش مذکور ملحوظ او نباشد تصدق مذکور ازو
بعمل نیاید و اگر چه داند که اگر رغبت بثواب الهی نمیداشت مجرد رغبت
بستایش مردم او را بر آن نمیداشت که تصدق مذکور ازو بعمل آید

از احوال خلقت حیات
در پوشانید بجهت آنکه
امتحان کنند شما را

حدیث ۳

و نه مثل آنکسی که او را وردی در نمازهای سنتی مثلاً و عادتی در بعض
تعقیبات بوده باشد که همیشه این قیام داشته است و اتفاق افتد
که در وقتی که با آن قیام داشته باشد جمعی حاضر شوند و او در آن وقت
عمل مذکور را بر خود سبکتر یابد از اوقات دیگر و بسبب حضور آن
جماعت در آن وقت در خود زیادتی مسرت و نشاطی احساس نماید بسبب
آنکه ایشان بر عبادت او اطلاع یافتند و اگرچه داند که اگر ایشان
حاضر نمیشدند نیز عمل مذکور را ترک نمیشد و فتوری در آن هم
نمیرسید زیرا که امثال این امور از اموریست که خلل دارد در صدق
نیت و اخلاص کامل و بالجمله هر عملی که قصد کنی در آن بقصد قربت و حصول
رضای الهی او ضم کنی با آن خللی از حظوظ دنیا را بحیثیتی که ترکیب یابد
باعث بر قیام با آن عمل از غرض دینی و غرض دنیوی بنیت تو در آن صادق
نخواهد بود خواه باعث دینی قویتر باشد از غرض دنیوی و خواه ضعیف
تر و خواه هر دو مساوی باشند العمل الخالص الذی لا ترید ان
یمدحک علیه احد الا الله عز و جل خالص در لغت هر چیزیست که صاف
و بیغش باشد و بچیز دیگر غیر جنس خود ممزوج نشده باشد خواه آن
غیر از او در مرتبه فروتر باشد و خواه نه پس کسی که تصدق کند
بمحض ریا بی آنکه نیت او ممزوج بقصد قربت باشد صدقه او بحسب
لغت خالص خواهد بود و همچنان صدقه که بمحض ثواب باشد و

بریا مخلوط نباشد امّا در عرف تخصیص یافته است عمل خالص بعملی که قصد قربت
در آن مجرد باشد از جمیع آمیزشها و اینمعنی را اخلاص می نامند و اصحاب
قلوب را باب حقیقت عمل خالص را بعض تعریفات دیگر نیز کرده اند بعضی
گفته اند تنزیه العمل عن ان یکون لغیر الله فیه نصیب یعنی بری ساختن
عمل است از آنکه غیر خدای را در او نصیبی بوده باشد و بعضی گفته اند
ستر العمل عن الخلائق و تصفیته عن العلائق پوشیده داشتن عمل است از
نظر خلائق و صافی و پاک ساختن آن از جمیع تعلقات و گروهی گفته اند
ان لا ترید عامله علیه عوضا فی الدارین یعنی عمل خالص آنست که اراده نکرده
باشد و نخواسته باشد بعمل آرنده آن عمل عوضی را از خدای نه در دنیا
و نه در آخرت و این درجه ایست بلند و پایه ایست عالی که کمتر بآن میتوان
رسید و اشارت بآنست کلام امیر المؤمنین و سید الموحدین
صلوات الله علیه و آله در حال مناجات با پروردگار خود که ما عبدتک
خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی
عبادت نکردم ترا از ترس عذاب تو و نه بواسطه که در بهشت تو داشتیم
و لیکن یافتم ترا لائق آنکه عبادت تو کنم پس بعبادت تو قیام نمودم
اوّل باید دانست که بسیاری از علمای خاصه و عامه یعنی علمای شیعه و
سنی بر آن رفته اند که هرگاه در عبادت حصول ثواب اخروی یا خلاصی
از عذاب الهی مقصود شود آن عبادت صحیح نیست

بازاء آن هم

طمع هم

وگفته‌اند که این قصد منافات دارد با اخلاصی که عبارت از اراده محض
حصول رضای الهی و اطاعت امر اوست و کسی که قصد حصول ثواب یا خلاصی
از عذاب نماید هرآینه قصد کرده خواهد بود جلب نفع و دفع ضرر را
از خود نه محض رضا و اطاعت امر خدا را چنانچه کسی که تعظیم شخصی نماید
و ثنا و ستایش او کند بواسطه طمعی که در مال او داشته باشد
یا بجهت ترسی که او را از اهانت و آزار او باشد هرآینه او را در آن
فعل مخلص نخواهند گفت و از جمعی که درین باب مبالغه و غلوی بسیار کرده
رضی الدین علی بن طاوس است قدس الله روحه و از کلام شیخ شهید رحمه الله
در قواعد شهیدی نیز مستفاد میشود که مذهب اکثر علمای امامیه
رضوان الله علیهم نیست و امام فخر رازی در تفسیر کبیر اتفاق متکلمین را
بران نقل کرده است و گفته است که جمیع ایشان متفقند برانکه کسی
که عبادت خدای کند از جهة ترس عذاب او یا بواسطه طمع ثواب او عبادت
او صحیح نیست و نقل مذکور را او نیز در تفسیر قوله تعالی اُدْعُوا رَبَّكُمْ
تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً واقعست و جزم کرده است در اوایل سوره فاتحة
الکتاب بانکه اگر کسی نیت نماز برین وجه کند که نماز میکنم بواسطه
حصول ثواب خدای تعالی یا بجهت گریز از عقاب او نماز او باطل است
و کسی که گفته است این قصد باعث فساد و بطلان عبادت نیست منقول
ندارد که قصد مذکور منافی اخلاص باشد و میگوید اراده فوز بثواب

الهی سالم ماندن از غضب و عذاب او امری نیست که مخالفت داشته باشد
بقربت و حصول رضای او و چون چنین باشد و حال آنکه حق تعالی در کلام مجید مدح
اصفیای خود باین کرده است که کَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ
يَدْعُونَنَا رَهَبًا وَرَغَبًا یعنی بودند ایشان که مسارعت
میکردند در امور خیر و میخواندند ما را بواسطه رغبتی که در ثواب
ما داشتند و بجهت ترسی که از عذاب ما ایشان را بود و نیز در کلام مجید فرموده است
که وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا یعنی بخوانید خدا را و عبادت او کنید بنابر ترسی
از عذاب او شما را هست و بواسطه طمعی که در ثواب او دارید و جای دیگر
میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا
رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی ای آنانکه ایمان
آورده و گرویده اید بخدا و بدینی که رسول او شما را بآن دعوت کرده است
رکوع کنید و سجده نمائید یعنی نماز کنید و عبادت نمائید پروردگار
خود را و بکوشید در بفعل آوردن امور خیر در حالتی که بوده باشید
شما امیدوار بفلاح از جانب او یا آنکه فلاح یابید از جانب او
علی الاحتمالین و فلاح عبارت از دریافتن ثواب است چنانچه
شیخ ابو علی طبرسی نص بر آن کرده است تا آنغایت بود آنچه از کلام
جمعی که قصد مذکور را منافی اخلاص میدانند بنظر رسیده و
بحث و مناقشه را درین دلایل مجال نیست و سیع و میدانیست فراخ

اما در آنکه گفتند که اراده مذکور مخالفت بقصد قربت دارد
ندارد و منافی اخلاص نیست آنکه این کلامیست بی مغز و سخیف
که بحسب ظاهر صورتی یافته زیرا که فرق میان اطاعت محبوب حقیقی و
پیروی اوامر و نواهی او بنابر محض دوستی و محبت حصول رضای او و
میان اطاعت و پیروی او بواسطه غرضهای دیگر از اقسام ظاهر است
و هیچ شک نیست که شق دوم نزد ارباب بصیرت و عرفان
از معرض اعتبار ساقط است و از درجه اعتماد نازل و اما در
استدلال بدو آیت قرآنی که اول مذکور شد آنکه بسیاری از
مفسرین ذکر کرده اند که معنی رغبا و رهبا آنچه مذکور شد نیست بلکه
بمعنی رغبت در اجابت و قبول طاعت و ترس از رد و عدم قبول
آن و اما در آیت سیم آنکه شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان
ذکر کرده است که معنی لعلکم تفلحون آنست که باشد که سعادتمند شوید
و فیروزی یابید و هیچ شک نیست که حصول رضای او تعالی و خود از
اعاظم سعادات است و فوز بسعادت و قبول طاعت بهترین فیروزیها
و تفسیر کرده است شیخ مذکور فلاح را در قول خدای تعالی
که و اولئک هم المفلحون بنجاح و فوز که عبارت از فیروزی یافتن و
سعادتمند شدنست و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله نیز در تفسیر خود که
موسوم بتبیانست گفته است که مراد بمفلحون ارباب نجاح و فیروزمندند

درک کرده اند و یافته اند آنچه خواسته اند از خدای تعالی
بسبب اعمال خیری که از ایشان در وجود آمده است و بازای ایمانی که به پیغمبر
دین او آورده اند و آن نیست مگر فیروزی و سعادتمندی و در تفسیر قاضی
بیضاوی واقع است که المفلح هو الفائز بالمطلوب و همین معنی در کشاف نیز
واقع است آری تفسیر کرده است شیخ ابو علی طبرسی در کریمه قد افلح المؤمنون
بفوز بثواب بقا پیش آمدن فلاح در آیت مذکوره باین معنی لازم ندارد که بهر جا
واقع شود بر آن معنی حمل باید کرد و بر تقدیری که بر آن معنی محمول شود استدلال
بان بر مطلب مذکور رکاهی تمامست که جمله لعلکم تفلحون جمله حالیه باشد اما اگر تعلیلیه
محمول شود چنانچه شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه نقل کرده است آیت مذکوره بر مطلب اصلا
دلالت بر مدعی نخواهد بود چه بر آن تقدیر معنی چنین خواهد بود که بر آن وجه بعمل آرید تا بعمل
آوردن مذکور سبب آن شود که شما بثواب فائز شوید و از عذاب برهید و این معنی
لازم ندارد که اگر باین قصد کنند عمل صحیح باشد نمی بینی که وضو سبب سرد شدن
و نظافت اعضا میشود و اگر در وضو آنرا قصد کنند باتفاق وضو باطلست
و اگر ضم کنند قصد آنرا با قصد قربت در صحت اختلاف کرده اند چنانچه خواهد
آمد پس هرچه عمل سبب آن شود لازم نیست که قصد آن صحیح باشد و
اولی آنست که استدلال کنند بر مطلب مذکور بحدیثی که روایت کرده است
آنرا شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بطریقی که حسنست از
هارون بن خارجه از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت العباد ثلثة قوم

فلاح را چه

عبدوا الله عزّ و جلّ خوفاً فتلک عبادة العبید و قوم عبدوا الله تبارک و تعالی
طلباً للثواب فتلک عبادة الاجراء و قوم عبدوا الله عزّ و جلّ حبّاً له فتلک
عبادة الاحرار و هی افضل العبادة یعنی عبادت کنندگان سه صنفند گروهی
عبادت خدا میکنند و قصد ایشان ترس از عذاب اوست و این عبادت
بندگانست که بواسطهٔ ادب خداوندان با وامر و نواهی ایشان قیام مینمایند
و برخی بعبادت او قیام مینمایند بواسطهٔ خواهش ثواب او و این عبادت
مزدورانست که بواسطهٔ بدست آوردن اجرهٔ آن بعمل قیام مینمایند و جمعی
عبادت او را برپای میدارند بواسطهٔ محبتی که باو دارند و این عبادت
خردمندان و آزادگان و مقربانست و این عبادت بهترین عبادتهاست
برین جهة که بگویند قول حضرت درین حدیث که و هی افضل العبادة یعنی این عبادت
بهترین عبادتهاست اشعار بر آن دارد که آن دو قسم اول نیز اتصاف
بهی دارد پس صحیح باشد چه عبادت باطل بهیچ نحو بهی متصف نیست پس
معلوم گشت صحت عبادتست گاهی که بقصد حصول ثواب و خلاصی از عذاب
بعمل آمده باشد ثابت باشد **نمایش دویم** جمعی که مانع اند از آنکه در نیت
قصد تحصیل ثواب و خلاص از عذاب واقع شود و قصد مذکور را چنانچه از کلام
ایشان فهم میشود باعث فساد عبادت میدانند و اگرچه با قصد قربت
جمع شود و اما باقی ضمایمی که عبادت سبب حصول آن میشود خواه قصد شود
و خواه نه مثل خلاص شدن از نفقه دادن بنده بسبب آزاد کردن او در

کفاره

کفاره و پرهیز از طعام در روزه داشتن و تبرّد و خشک شدن اعضا در
وضو و تعلیم غلام مأمومین بدخول و نماز بتکبیر احرام و دفع الوقت کردن غریم
باشتغال نماز و ملازمت طواف خانهٔ کعبه و امثال آن از عبادات و
محافظت متاع خود در برخاستن بنماز شب و امثال آن ظاهر نیست که قصد
آنها نیز پیش ایشان بطریق اولی باعث فساد عبادت باشد و اما آنکه قصد تحصیل ثواب را
باعث فساد عبادت میدانند خلاف کرده اند در آنکه این قصدها
مبطل هست یا نه اکثر ایشان بر آن رفته اند که مبطل نیست چنانچه شیخ ابو
طوسی قدّس سرّه در کتاب مبسوط و شیخ ابو القاسم در معتبر شرح مختصر
نافع و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تحریر الاحکام و منتهی جزم
باین کرده اند و گفته اند که امور مذکوره چون البته حاصلست قصد آن
بعد از آنکه قصد قربت متحقق باشد نقصانی ندارد بر ایشان وارد
می آید که لزوم حصول آن چنانچه سبق ذکر یافت ملازم ندارد صحت قصد
آنرا و متأخرین علمای ما رضوان الله علیهم حکم کرده اند ببطلان عبادت
گاهی که با قصد قربت یکی از قصدهای مذکور جمع شود و شیخ جمال الدین
مطهر در کتاب نهایة و قواعد الاحکام اختیار این قول کرده و شیخ
فخر الدین ولد او و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب بیان نیز تابع او شده اند
و این قول را رجحان داده بنابر آنکه اخلاص که در عبادت مطلوبست با انضمام
قصد امور مذکوره فوت میشود و این مذهب اصحست و شیخ شهید

باعث فساد هم

جعفر

در قواعد خود احتمال تفصیل نیز راه داده است برین وجه که اگر مقصود
بالذات قصد قربت باشد و قصدهای دیگر بتبعیت آن واقع شود عبادت
صحیح است و اگر امر بر عکس باشد یا هر دو مقصود بالذات باشند باطل
و باید دانست که آنچه قصد آن با نیت قربت ضم میشود اگر فی نفسه رجحان
شرعی داشته باشد یعنی واجب باشد یا سنت و قصد آن از روی وجوب
یا سنت کنند مثل امساک از طعام در روزه و داشتن کاهی که بواسطهٔ حفظ
بدن امساک مذکور واجب شده باشد و اعلام مأمومین بدخول در نماز
بقصد راهنمونی بر خیر مناسب نیست که ضرر در صحت عبادت کند چه قصد
آن منافی قصد قربت نیست بلکه مؤکد آنست بحث در امور یست که
در ضم آن با نیت قربت ملاحظهٔ رجحان آن نتوان نمود پس روزه کسی که با نیت
قربت در آن بقصد امساک از طعام کرده باشد بواسطهٔ حفظ بدن صحیح
خواهد بود خواه روزهٔ مذکور واجب باشد و خواه سنت و خواه
واجب مذکور متعین باشد مثل روزهٔ رمضان و نذر معین و خواه غیر
معین باشد مثل روزه قضا و نذر غیر معین بنابر تفتیش در خاطر از صحت
روزهٔ غیر معین شکی هست و عدم صحت نیز احتمال دارد و الله اعلم
نمایش سیم تعریف کرده اند بعض فقهای نیت را بارادة ایجاد الفعل
علی الوجه المأمور به شرعا یعنی اراده موجود ساختن فعل بر وجهی که از
جانب شارع امر بآن شده و مراد او باراده ارادهٔ فاعلست

و بفعل آنچه اعم باشد از فعل و از داشتن نفس بر ترک فعل تا بیرون رود از تعریف
مذکور ارادهٔ خدای تعالی مر افعال بندگان را زیرا که آن اراده فاعل نیست
و داخل شود نیت روزه و نیت احرام حج و امثال آن با آنکه بحسب ظاهر
ارادهٔ فعل نیست بلکه ارادهٔ ترک فعلست و علی الوجه المأمور به شرعا متعلقست
باراده نه بایجاد و مراد اینست که اراده بر آن وجه باشد تا عزم از تعریف
بیرون رود چه در عزم لازم نیست که اراده بر آن وجه باشد بلکه عزم بر فعل
ارادهٔ ایجاد دانست و سبیل بحث خواه بر وجه مأمور به باشد و خواه نه و این
تعریف را علامه در کتاب قواعد الاحکام ذکر کرده و شیخ علی رحمه الله بر آن اعتراض
کرده است که اگر از مأمور به واجب اراده کرده بنا بر آنکه امر در حقیقت
از برای وجوبست و در غیر وجوب بطریق مجاز استعمال میشود لازم می
آید که شامل نیت سنت نباشد پس تعریف جامع نخواهد بود و اگر اراده
کرده است از آن مطلق آنچه فعل آن مطلوب باشد و از جانب شارع رخصت
آن حاصل و اگر چه بر وجه اباحت بوده باشد مثل آنچه مطلوبست در قول خدای
تعالی که و اذا حللتم فاصطادوا و الغی هر گاه محل شدید و احرام خود را
باتمام رسانید پس رخصتست شما را که صید کنید با آنکه حمل کلام است
بر معنی مجازی صادق خواهد بود بر ارادهٔ بوجود آوردن افعال مباحه
و حکم بر نیت بودن آن نزد فقها بغایت دور است تمام شد ترجمهٔ کلام
شیخ علی رحمه الله در شرح قواعد و در کلام او نظرست زیرا که

مأمور به عبارت از امریست که بفعل آوردن آن بحسب شرع رجحان داشته
باشد بر ترک آن پس سنت داخل باشد و مباح خارج نزد غیر کعبی قایلست باینکه
آنچه رخصت آن نیز از جانب شارع واقع شده باشد فعلش بر ترک رجحان
دارد و اینکه ملاحظه میشود که دخول سنت در مأمور به منافات دارد
بآنچه مختار محققین است که استعمال امر در وجوب بحسب حقیقت است و در
غیر وجوب بحسب مجاز و هر لفظی که در تعریف استعمال می یابد ظاهر آنست
که بر معنی حقیقی مستعمل باشد اصلی ندارد بواسطه اینکه مراد ایشان از امری
که گفته اند بحسب حقیقت از برای وجوبست صیغه افعلست و آنچه در معنی آن باشد
نه لفظ امر که مرکب از الف و میم و راست چه امر مذکور نزد ایشان از برای
معنیست که مشترکست میان واجب و سنت یعنی مطلق ترجیح و بهتری زیرا که
حکم کرده اند باینکه سنت نیز حقیقة مأمور به است چنانچه قاضی عضد در
شرح مختصر اصول نقل آن کرده است و حکم مذکور چنانچه مخفی نیست
تقاضای اشتراک میکند و نهایت آنچه توان گفت درین باب آنست که
اعتراض شیخ علی رحمه الله مبنی بر اغماض عین باشد از آنکه مأمور به شامل
سنت نیز هست و ایشان حکم بشمول مذکور کرده اند و غرض او منع
ساختن تعریف در اصل نباشد بلکه بحث او با علامه قدس سره بحث
الزامی باشد زیرا که علامه اگرچه در کتاب نهایه تردد کرده است در اینکه
سنت مأمور به است بحسب حقیقت یا نه امّا در تهذیب.

امّا در تهذیب اصول جزم کرده است باینکه سنت مأمور به نیست و بحث مذکور
با او بنا بر مذهب اوست نهایتش بنا برین چندان نفعی بر بحث مذکور مترتب
نخواهد بود و با آنکه ظاهر از کلام او آنست که مراد او اعتراض بر تعریف است
و اثبات آنکه تعریف برین وجه خوب نیست نه بحث الزامی و الله اعلم تمام شد حاشیه
اشتهار یافته است میان علما رضوان الله علیهم که از جمله دلایل آنکه
در عبادات طهارت از نیت و تا نیت نکند عبادت صحیح نیست قول حق
تعالی است در کلام مجید که وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و
در دلالت این آیت بر مطلب مذکور نظرست زیرا که درین آیت بحسب
ترکیب مفعول مخلصین واقعست و ضمیر امروا راجعست باهل تورات و
انجیل و مراد امیست و الله اعلم که مأمور نشده اند یهود و نصاری مگر آنکه
بندگی کنند خدا را در حالتی که مخلصین باشند در بندگی خود و کسی را مثل عزیر
و عیسی شریک نسازند در بندگی او چنانچه شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود که
موسوم بجوامع الجامع است جائی که تفسیر این آیت میکند گفته است که معنی
آیت آنست که مأمور نشده اند ایشان در تورات و انجیل مگر برگزیده
ولیکن تحریف کرده اند کتاب خود را معنی این آیت برین وجه کرده و نیز شیخ
مذکور در تفسیر مجمع البیان یاد کرده است که مخلصین له الدین درین آیت
کنایه از آنست که میباید مخلوط نسازند عبادت او را بعبادت غیر او

و قاضی بیضاوی در تفسیر خود گفته است که مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ یا این معنیست که در بندگی
او کسی را شریک و انباز نسازند و ملا نظام الدین نیشابوری نیز در تفسیر خود میگوید
استدلال کرده اند باین آیت بر آنکه ایمان عبارتست از مجموع اعتقاد بجنان
و عمل بارکانست زیرا که خدای تعالی یاد کرده است عبادت خود را به
وجهی که باخلاص باشد و اخلاص عبارتست از توحید و یگانه دانستن خدا است
و شریک نساختن کسی را با او در عبادت و بعد از ان عطف کرده است بر آن
قیام نماز و ادای زکات پس اشارت کرده است بمجموع و گفته است
وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ و رد کرده اند بعضی این استدلال را بآنکه لانسلم که
اشارت بمجموع توحید و قیام نماز و ادای زکات باشد چرا نتواند بود
که اشارت بتوحید تنها باشد و اعمال مذکور جزو دین قیّم نباشد و بالجمله از
سخنان این جماعت بظهور رسید که آیت مذکور بر غیر این دلالت ندارد که
اهل کتاب مأمورند بآنکه عبادت ایشان مر خدا را در حالتی از ایشان واقع
شود که قایل باشند بوحدانیت و یکتایی او و کسی را در عبادت خود شریک
او نسازند و اصلاً دلالت ندارد بر آنکه ناچارست در عبادت
از نیت بهیچ یک از دلالات مشهوره بلکه نهایت آنچه از آیت استنباط
آن توان کرد آنست که عبادت مشرکین صحیح نیست و کجاست این مطلب تا آنچه
مدّعای ایشانست فتدبّر مترجم گوید وجه تدبّر در حاشیه بر این وجه
مذکورست که می تواند بود که مراد شریک نساختن کسی در عبادت

این باشد

این باشد که عابد قصد کند در عبادت خود محض تقرّب بخدای را و نیت عبارت
از آنست و ممکنست که سخنان مفسّرین مذکور نیز بر همین معنی محمول شود و بخاطر
میرسد که این احتمال رفع بحث مذکور را از دلیل نکند زیرا که با وجود این
احتمال اول هم نیز قایمست و اِذَا قَامَ الاِحْتِمَالُ بَطَلَ الاِسْتِدْلَالُ خصوصاً
که اصل عدم وجوب نیّت است فتدبّر و باید دانست که آیت مذکور اگر چه در
باب یهود و نصاری نازلست و حکایت از تکلیف ایشان میکند با آن از
تکلیف ایشان بامری تکلیف ما بآن امر لازم نمی آید امّا قول خدای تعالی
در آخر آن که وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ یعنی و آن عبادت مقرون باخلاص طریقه
ملّت مستقیم است اشعار بر آن دارد که امر مذکور در شریعت ما نیز ثابت
باشد و از ین جهت است که علمای ما بر مطلب مذکور باین آیت استدلال کرده
اند و الله اعلم نمایش پنجم باید دانست که ناچارست در نیت از قصد
بوجود آوردن فعل پس کسی که تصوّر فعلی کند بی آنکه قصد کند بوجود آوردن
آن او در حقیقت نیت نکرده خواهد بود و گاه هست که اطلاق میکنند نیت را
بر نفس تصوّر مذکور هر چند مقرون بقصد ایجاد نباشد همچنانکه در عبارت
فقها واقعست که اگر متوضّی نیت کند رفع حدثی را و در واقع آن حدث
از او واقع نشده باشد اگر نیت مذکور را از روی غلط باشد و او را از آن
اشتباه شده باشد وضوی او صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد
باطل زیرا که در صورت غلط هیچ شک نیست که قاصد رفع حدث فی الجمله

هیچ شک نیست که
احتمال هم

هست اما در صورت عمد قصد مذکور نمیتواند بود که از و واقع شده بمجرد
تصور و حکایت نفس است و از ین جهت است که حکم ببطلان عبادت او کرده
اند چه عبادت او در آن صورت در حقیقت مقرون به نیت نیست و انچه او
صورت نیت داده آنرا از قبیل ملاعبه و بازی کردن بعبادت است قال
العلامة فی بحث نیة الوضوء من نهایة الاحکام لا یجب التعرض لنفی حدث
معین فان نواه و کان هو الثابت صح اجماعا و لو کان غیره فان کان
غالطا فالاقرب الصحة لعدم اشتراط التعرض لها فلا یضر الغلط فیها و
ان کان عامدا فالاقرب البطلان لتلاعبه بالطهارة یعنی واجب نیست در
وضو قصد رفع حدث معین پس اگر نیت کند آنرا او و در واقع محدث
بان حدث باشد وضوی او باجماع صحیح است و اگر حدث دیگر موجب وضوی
او شده باشد اگر قصد او از روی غلط و اشتباه باشد اقرب برقول
آنست که وضوی او صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد اقرب
بطلان آنست بواسطه تلاعب و بازی کردن او بطهارت پس قول او که
لتلاعبه بالطهارة و فعل او را بازی و ملاعبه او بطهارت حمل کردن
اشارتست بانکه در آن صورت نیت در واقع حاصل نیست و الا از قبیل
ملاعبت و بازی نمی بود و رافعی که از علمای اهل سنت است در کتاب عزیز
که از مصنفات اوست میگوید اذا نوی رفع حدث النوم و لم ینم و انما
بال نظر فان کان غالطا صح وضوئه و ان کان عامدا لم یصح لانه متلاعب

بطهارة یعنی اگر نیت کند متوضی رفع حدث خواب را مثلا و در واقع خواب نکرده
باشد بلکه موجب وضوی او بول باشد بنا بر آن اگر نیت مذکور پس غلط
از و واقع شده باشد وضوی او صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد
روا نداند که از و چون واقع نشده است وضوی او صحیح نیست زیرا که او در آن صورت
ملاعب و بازی کننده خواهد بود با طهارت پس دانسته شد که فقها غلط کننده را
ناوی گفته اند و عامد را ملاعب و بازی کننده بواسطه انکه در صورت غلط قصد
رفع حدث فی الجمله از و واقعست و در صورت عمد نیت گفتن انکه در عبارات
مذکور از ایشان واقع شده از روی مجازست بعلاقه تشبیه چه بسیارست
که فقها آنچه بصورت چیزی باشد اسم آن چیز اطلاق میکنند چنانچه گفته اند هر گاه کشتگان
کفار بهم مخلوط شوند چنانچه تمیز ایشان از یکدیگر نتوان کرد واجبست که بر همه نماز
گزارند و قصد کنند در نیت نماز بر مسلمانان اما انکه بعد از انکه نیت مخصوص
مسلمانان شد در حقیقت بر کافران نماز نخواهد بود که انما الاعمال بالنیات
و همچنین گفته اند واجبست غسل حیض بر زن ذمیه که شوهر او مسلمان باشد
گاهی که از حیض پاک شود بمذهب جمعی که قایل اند بانکه جواز وطی او موقوف بر غسلست
پس با انکه انچه از و بصورت غسل واقع شود در واقع غسل نیست بواسطه انکه
شرط غسل نیتست و نیت چون قصد قربت جزو اوست از کافر متصور نیست چه
او خود را هیچ یک از اوامر شرعی مامور نمیداند اطلاق غسل بر آن کرده اند
بنا بر انکه صورت غسل دارد با لجمله ایشان آنچه بصورت نیت است اطلاق

مسلمانان و کشتگان ح

نمی تواند واقع شد زیرا که قصد
قربت که مراد از آن اینجا امر
شارع است از کافر ح

نیت کرده اند از روی مجاز و اراده نکرده اند بآن آنرا که در صورت عدم
در واقع ناوی امر غیر واقعست وارد آید بر ایشان آنچه ملا جلال دوانی در رساله
انموذج بر ایشان وارد دانسته است و گفته است که نیت عبارتست از قصد است
وقصد رفع آنچه اعتقاد حصول آن نداشته باشد محالست که از حیوان واقع
شود چه جای انسان پس قصد رفع حدثی که میداند که از و واقع نشده است
متصور نباشد مگر آنکه از روی غلط و اشتباه باشد پس تقیید آن بغلط
که در کلام ایشان واقع شده غلط باشد مترجم گوید اگرچه دفع ایراد فاضل
دوانی که درین مقام کرده از مصنف دام ظله وقوع یافته است در نهایت دقت
ولطفست و تحقیق مذکور بحث و مندفع نهایتش مسئله که عنوان بحث ساخته
اند بخاطر قاصر میرسد که عباراتی که از فقها نقل کرده اند و ظاهر آنست
که بر سبیل استشهاد باشد نه بر سبیل تنظیر استشهاد آن نتوانند شد با آنکه دعوی
مذکور که اطلاق فقهاست نیت را بر مجرد تصور فعل بی آنکه مقرون بقصد ایقاع
باشد چنانچه مخفی نیست محتاج باستشهاد هست پس اگر عباراتی از فقها نقل میشد
که متضمن این اطلاق میبود ذکر آن بی تکلف بسبیل استشهاد و وقوع آن انسب می بود
و بر ان ایراد نمی آمد که چون غرض چنانچه ظاهرست رفع بحث فاضل دوانیست از
عبارت فقها عین عباراتی را که بحث وارد ایشان بآن عبارات است نزد حجت
ساختن بقدر از طور مناظره دور است فتدبر انجام ازین حدیث ظاهر
شد که نیت از اصل عمل بهترست و فضل عمل بیشتر و نیز در طرق عامه روایت

شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که نیة المؤمن خیر من عمله و در توجیه
این معنی چند وجه ذکر کرده اند اول آنکه مراد به نیت مؤمن اعتقاد حق اوست
که عبارت از ایمان او باشد و هیچ شک نیست که ایمان او بهترین اعمال اوست
زیرا که اثری که بران مترتب میشود جاوید بودن در بهشتست و عدم آن باعث
بودن در دوزخ بخلاف سایر اعمال چنانکه پنهان نیست و باین توجیه رفع
اشکال دیگر از آنچه در تتمه این حدیث روایت شده است نیز میشود چه تتمه این
حدیث بر یک وجه منقولست که نیة الکافر شر من عمله یعنی نیت کافر بدترست
از عمل او و این معنی بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه در حدیث وارد است که
ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة لم تکتب علیه حتی یعملها یعنی بدرستی که فرزند آدم
هرگاه قصد کند اقدام بگناهی را نمی نویسند آنرا و عقابی بر آن مترتب
نمی سازند تا بعمل نیاورد آنرا چه هرگاه مقتضای مضمون این حدیث بر نیت
معصیت فی نفسها عقابی مترتب نباشد و عقاب بر مجرد عمل مترتب باشد
چون تواند بود که نیت کافر بدتر از عمل او باشد پس چون بنا بر توجیه مذکور
اینکه اعتقاد باطل و کفر کافر از عمل او بدترست و ظاهرست که این معنی
منافات ندارد با آنچه مفاد حدیث مذکورست اشکال مذکور مندفع
باشد فتدبر دویم آنکه مراد اینست که نیت بی عمل بهترست از عمل بی نیت
و این توجیه را از ذکر کرده اند باز که بهتری از شیء تقاضای آن میکند که در آن
شیء تیری فی الجمله خوبی باشد و در عمل بی نیت مطلقا خوبی نیست سیوم

نیت کافر عبارت از اعتقاد
باطل و کفر او خواهد بود و معنی
تتمه حدیث مذکور حو

انکه مؤمن نیت بسیاری میکند که زمانه یاری او نمی نماید که منوی ازو بعمل اید
پس ثوابی که او را از هر یک ز نیت بهم میرسد بیشتر باشد از ثوابی که از
ممر عمل حاصل میشود و این توجیه را ابن درید لغوی نسبت میدهند چهارم
انکه طبیعت نیت بهترست از طبیعت عمل زیرا که بر نیت تنها عقابی مترتب
نمیشود بلکه اگر نیت خیرست بران ثواب مترتبست و اگر نیت شراست
وجودش مثل عدمست و عقابی بران مترتب نیست بخلاف عمل که فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره پس باین اعتبار نیت
بهتر از عمل باشد و این توجیه از سوانح طبع والد بزرگوارست قدس سره
العزیز پنجم انکه نیت کار دلست و عمل کار اعضا و دل اشرف اعضاست
پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا ثانی که خدای تعالی در کلام مجید نماز را
که عمل اعضاست وسیله یاد خود ساخته است که عمل دلست جائی که میفرماید
اقم الصلوة لذکری یعنی برپای دار ای محمد نماز را بواسطه انکه وسیله
یاد منست باشد و ظاهرست که مقصود اشرفست از وسیله و نیز اعمال دل
از نظر مردم مستورست و احتمال ریا در آن نمیگنجد بخلاف عمل اعضا که
اغلب مقرون بریاست پس ازین جهت عمل دل بهتر باشد از عمل اعضا ششم
انکه مراد انست که نیت بعض اعمال مشکله مثل حج و جهاد و امثال آن بهترست
از نفس بعض اعمال خفیفه مثل تلاوت آیتی از قران و تصدق بیک درهم و آنچه
ازین قبیل باشد هفتم انکه لفظ خیر درین حدیث اسم تفضیل نیست بلکه اعنی

انـ

آنست که نیت مؤمن عمل خیریست از جمله اعمال و نه عمل شر و من تبعیضیست
و این توجیه از سید مرتضی علم الهدی منقولست و باین رفع میشود تنافی که
میان حدیث مذکورست و میان حدیثی که از پیغمبر صلوات الله علیه مرویست
که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملیست که مشقت در آن بیشتر باشد
چه مدلول حدیث مذکور تقاضای آن میکند که عمل بهتر باشد از نیت زیرا که
مشقت دران بیشترست و اشکال مشهوری که چنانچه سبق ذکر یافت در آخر
آن حدیث کرده اند که نیة الکافر شر من عمله چه بنابرین توجیه لفظ شر
نیز دران فقره اسم تفضیل نخواهد بود و حاصل معنی این خواهد بود که نیت کافر
شریست از جمله اعمال او و نهایتش این توجیه چنانچه مخفی نیست درین حدیث که
ما در صدد بیان آنیم جاری نمیتواند شد مترجم گوید در رفع اشکال
مذکور را از آخر آن حدیث باین توجیه نظرست چه اشکال مذکور زیرا که
تنافی است میان مفاد ان فقره و میان حدیث ان آدم اذا هم بالمعصیة
الخ و هیچ شک نیست که چنانچه حدیث مذکور بحسب ظاهر تقاضای ان میکند
که نیت او شر نیز باشد زیرا که شر درین مقام سوی ایمعنی ندارد که موجب
عقاب باشد و مفاد حدیث آنست که قبل از اقدام بعمل عقابی بر نیت مترتب
نیست پس منافات مذکور بحال خود باشد اگر گویند مفاد حدیث ان
ابن آدم الخ زیاده ازین نیست که قبل از اقدام بعمل شر بر نیت ان
عقابی مترتب نیست و این معنی منافات ندارد با آنکه بعد از اقدام

کافر بدتر از عمل او باشد
تقاضای آن میکند که
نیت

بعمل ترتب یابد برین وجه که بر نیت جدا عقاب کنند و بر عمل جدا و شر بود نیت
کافر میتواند بود که ازین جهت باشد میگوییم اگر این تقریر تمام شود بدون این توجیه
نیز تنافی میان حدیثین نخواهد بود زیرا که چنانچه میتواند بود که بعد از قصد ام
بعمل بر نیت کافر جدا عقاب مترتب باشد و بر عمل جدا میتواند بود که عقابی بر
نیت و بعد از اتیان بعمل مترتب می یابد زیاده باشد از عقابی که بر عمل
مترتب است پس نسبت رفع این اشکال بتوجیه مذکور بلکه بتوجیه اول نیز وجهی نداشته
باشد فقد تقرر رفع این تنافی و اشکال بوجهی دیگر نیز کرده اند و آن آنست
که مراد بقول حضرت که افضل الاعمال احمزها آن باشد که هر عملی را که ممکن باشد
که بانحای مختلف بجای آورند بهترین انحا نحوی است که تحمل مشقت و تعب در آن
بیشتر باشد مثل آنکه روزه که در ایام تابستان در بلاد گرمسیر داشته شود
ثوابش بیشتر است از روزه که در ایام زمستان در بلاد سردسیر بدارند
و زکوتی که در وقت گرانی غله یا در حال ناداری داده شود بهتر است
از زکوتی که در وقت ارزانی و در حال توانگری بدهند پس منافات
نباشد میان آن و میان حدیث نیة المؤمن خیر من عمله بلکه نیت نیز را انحای
مختلف میتواند بود که واقع شود و هیچ شک نیست که نیتی که مقرون باخلاص
صرف باشد نهایت مشقت خواهد داشت و ثواب آن بیشتر خواهد بود
از بعض عملها که بر آن وجه نباشد ششم آنکه مراد به نیت متاثر شدن دل است
نزد عمل و انقیاد او بجانب طاعت پروردگار و روی آوردن او باخرت

و برگشتن او از دنیا و لذات آن و هیچ شک نیست که این معنی شدت پیدا میکند و
زیاده میشود گاهی که جوارح و اعضا نیز مشغول طاعات و عبادات باشد و از مباشرت
معاصی و منهیات باز آید زیرا که میان دل و اعضا علاقه ایست تام که متأثر
ایشان از یکدیگر میشود بلکه اگر بدل المی راه یافت مثل ترس و دهشت و امثال آن
اعضا در لرزه و رعشه می افتند و بر قرار نمی مانند و دل در حقیقت حاکم و متبوع است
و جوارح و اعضا بمنزله رعایا و اتباع او و مقصود اصلی از عمل جوارح تأثیر دل است
پس گمان مبر که نهادن پیشانی بر زمین که در نماز واجب شده است غرض
رسیدن پیشانی بر زمین است بلکه غرض آنست که بحکم عادت باعث زیادتی
تواضع دل شود زیرا که کسی که نفس خود را در مقام تواضع و انقیاد و بی وقعتی
اگر اهانت از اعضا بجوید و اعضای خود را نیز در صورت تواضع
در آورد تواضع قلبی او شدت می یابد اما کسی که سجده کند و از
معنی تواضع غافل باشد و دل خود را باشغال دنیوی و لذات آن مشغول
دارد هیچ شک نیست که اثری از سجده او بدل نخواهد رسید بلکه وجود سجود
او با عدمش مساوی خواهد بود بنظر بغرضی که از آن مطلوبست پس نیت در
حقیقت روح عمل است و میوه دل و ماده حیات او پس افضل از و باشد
و این وجه نزدیکست بوجه پنجم که پیشتر ذکر یافت هفتم آنکه نیت عبارت از عزم
از قول نیتی که در وقت نماز و روزه و در پیش گفتن مثلاً بگوئی نماز
میکنم یا روزه میدارم باید در پیش گفتن قیام میایستم تقرب بخدا و معانی

نمی بینی که اگر بیکی از اعضا آفتی
راه یابد سرایت میکند اثر آن
بدل و دل نیز متأثر می شود دهم

این الفاظ را بخاطر گذرانی هیهات کجاست این معنی با آنچه ارباب تحقیق نیت
میدانند زیرا که این مجرد حرکت دادن زبانی و حکایت نفسیست و نیت در
حقیقت برانگیزانیدن نفس است و مایل ساختن او بآنچه غرض و مطلوب او ست
که عبارتست از حصول رضا و قرب حق است و این برانگیختن و میل هرگاه او را
حاصل نباشد بمجرد تکلم باین کلمات و تصور معانی آن بهم نمیتواند رسید
و تکلم او باین کلمات در آن حال از قبیل گفتن سیر خواهد بود که اشتهای
طعام بهم میرسانم و مایل بآن میشوم بقصد آنکه او را باین کلام اشتها و
میل مذکور بهم رسد و مثل گفتن کسی که دل او از محبت شخصی فارغ باشد
عاشق میشوم فلان را و قدم در بادیه دوستی و اطاعت او می نهم بلکه راهی
از برای بدست آوردن میلان خاطر بخیری و اقبال دل بسوی آن نیست مگر
تحصیل اسبابی که باعث میلان و اقبال مذکور باشد و اجتناب از اموری
که منافی آنست و نفس برانگیخته نمیشود بجانب فعلی و میل بآن نمی نماید مگر
بسبب بدست آوردن اموری که مناسبتی بآن داشته باشد و مربوط
بآن باشد بحسب صفاتی که غالبست بر او و احتراز جستن از اموری که ضد
آنست پس هرگاه غالب شود بر دل مدرس مثلا دوستی و میل شهوت
نفس و اظهار فضیلت و روی آوردن طلبه علم باو و انقیاد ایشان سخنان
او را هر آینه او را ممکن نخواهد بود درس گفتن بقصد قربت و غرض
انتشار علم و ارشاد جاهلان و هدایت گمراهان بلکه درس گفتن

او نخواهد بود مگر بواسطه تحصیل مقاصد باطله و اغراض فاسده و اگر چه بر زبان
آورد که درس میگویم قربة الی الله و بخاطر گذراند معنی آنرا و مادام که نقش صفات
مذکوره را از لوح خاطر مرتفع نسازد و اصلا اعتباری بر نیت او نخواهد بود و همچنین
هرگاه دل تو نزد وقت نماز فرو رفته باشد بفکر لذات دنیا و همگی همت خود را
مصروف تحصیل آن داشته باشی متیسر نخواهد بود که همگی میل خود را متوجه اقبال
نماز سازی و بدست آوری میلان خاطر خود را بسوی آن بلکه دخول تو در نماز از روی
تکلف و خود را بر آن داشتن خواهد بود و گفتن تو که نماز میکنم از قبیل گفتن
سیر خواهد بود که اشتها بهم میرسانم و گفتن فارغ دل که عاشق میشوم حاصل
آنکه نیت کاملی که در عبادات بکار تواند آمد بر وجهی که مخلوط بمیل خاطر و اقبال
بدنیا نباشد و قلع و قمع آنچه منافی اخلاص و تقرب باشد از خاطر بیرون کردن
میسر نیست تا دل خود را بالکلیه از امور دنیا و فکر آن باز نگردانی و دامان
خاطر خود را از آلایش بصفات ذمیمه و نیت پاک نسازی و قطع نظر از حظوظ عاجله
دنیویه نکنی پس نیت بمراتب اشق و احمز باشد از سایر اعمال و منافات
نباشد میان حدیث نیة المؤمن خیر من عمله و آنچه این حدیث متضمن آنست
و میان حدیث افضل الاعمال احمزها بلکه مؤکد و مقرر یکدیگر باشد و الله
ولی التوفیق **حدیث سی و هشتم** روایت شده است بسندی که
اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب ما از احمد بن
محمد از ابن فضال از کسی که از او نقل کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام

گرگفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله من تاب قبل موته بسنة قبل
توبته ثم قال ان السنة لکثیر من تاب قبل موته بشهر قبل الله
توبته ثم قال ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بجمعة قبل الله توبته
ثم قال ان الجمعة لکثیر من تاب قبل موته بیوم قبل الله توبته ثم قال
ان یوما لکثیر من تاب قبل ان یعاین قبل
الله توبته

شرح کلام بلاغت نظام در ضمن انجاز و چهار نمایش و انجام آغاز مشتمل
بر دو نمایش نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است
رسول خدای صلوات الله علیه وآله که هر کس توبه کند از گناهان خود پیش از
رسیدن اجل موعود به یک سال هر آینه قبول میکند حضرت عزت توبه او را
بعد از ان فرمودند بدرستی که سال هر آینه بسیار است هر کس توبه کند
پیش از مردن خود به یکماه قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از ان
فرمودند بدرستی که ماه هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود
به یک جمعه یعنی یک هفته قبول می کند حضرت عزت توبه او را بعد از ان فرمودند
بدرستی که هفته هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود به یک
روز قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از ان فرمودند بدرستی
که روز هر آینه بسیار است هر کس در مقام توبه شود قبل از آنکه معاینه
بیند قبول می کند خدای تعالی توبه او را نمایش دویم من تاب قبل موته

بسنة

بسنة توبه در لغت بمعنی رجوع و برگشتن است از امری که او را به بنده نسبت
میدهند و گاه بخدای چون به بنده نسبت دهند معنی آن برگشتن از معصیت
و گناهکاریست بسوی طاعت و فرمان برداری چون بخدای نسبت دهند
برگشتن از عقوبت و غضب است بجانب لطف و آمرزگاری و در اصطلاح پشیمانی
از شرارت خود است مثلا بواسطه آنکه مضرتست به دین و بعضی زیاده کرده اند
بر آن عزم بر ترک معاودت بگناه را ابدا الآباد و یعنی دل نهادن بر آنکه دیگر
هرگز بر سر آن نرود و ظاهر آنست که عزم مذکور لازم آن پشیمانیست و هرگز
از آن منفک نمیشود و کلام تمام درین مقام آنست که توبه دست نمیدهد مگر
بحصول سه امر اول آنست که بداند که گناه حجابیست میان بنده و خداوند که
مانع می آید از سعادت لقای او و زهریست قاتل نسبت بکسی که مباشر
آن میشود و پس چون این معنی او را ثابت یقین گردد هر آینه او را حالتی بهم
میرسد که آن امر دوم است از امور ثلثه مذکوره و آن اندوه و غمگین شدن
نفس است بواسطه از دست رفتن سعادت لقای محبوب حقیقی و تأسف
داشتن او بر ارتکاب اموری که باعث آن شده و این تألم و تأسف زیادی
کرد و بسیار شد حالت دیگر دست میدهد که امر سیم است از امور مذکوره
و آن قصد سه چیز است که یکی تعلق بزمان حال دارد و ~~یکی بزمان آینده~~ و یکی بزمان
آینده و یکی بزمان گذشته اما آنکه تعلق بحال دارد ترک گناهیست که
مباشر آن بوده و آنکه بزمان آینده متعلق است دل نهادن بعدم ارتکاب

از گناه است بواسطه آنکه گناه است و قید اخیر بواسطه آنست که بیرون از تعریف توبه پشیمانی ...

[illegible]

آنست و قرار دادن با خود که دیگر بر سر آن نرود تا آخر عمر و آنچه بزبان گذشته
نسبت دارد و تدارک و تلافی طاعات و عبادات که از وی فوت شده مثل قضا
کردن نمازهایی که ادای آن نکرده و بیرون آمدن از مظالم و حقوق مردم که در ذمه
او قرار گرفته و امثال آن و این سه حالت یعنی دانستن ضرر گناه و پشیمانی
از ارتکاب آن و قصد امور مذکوره که تعلق بازمنه ثلثه دارند امری چند اند
بر یکدیگر مترتب که حصول هر یک از آنها لازم دارد حاصل بودن قبلی دیگر را و گاه
هست که بر مجموع این سه حالت اسم توبه اطلاق میکنند و هر سه را باهم توبه میگویند
و بسیار است که توبه را بر حالت دوم که پشیمانی مذکور است اطلاق میکنند
و حالت اول را مقدمه آن می نامند و حالت سیم را ثمره و نتیجه آن و گاه هست که
مجموع پشیمانی و عزم مذکور را توبه میگویند و برخی از اصحاب قلوب و
ارباب عرفان توبه را بر وجوه دیگر نیز تعریف کرده اند بعضی گفته اند التوبة
رجوع الآبق عن الجرم السابق توبه بازگشتن غلام گریخته است از گناهی که پیشتر
مرتکب آن شده و بعضی گفته اند اذابة الاحشاء لما سلف من الفحشاء یعنی گداختن
دل و اعضای درونیست باتش ندامت آنچه از پیش رفته است از گناهان و بعضی
گفته اند خلع لباس الجفاء و نشر بساط الوفاء یعنی کندن لباس جفا و بدکرداری
و گسترانیدن بساط وفا و نیکوکاری قبل الله توبته مراد بقبول خدای
تعالی توبه بنده کار از اساقط ساختن عقابیست که مترتبست بر گناهی که
از آن توبه میکنند و اینکه توبه باعث سقوط عذابست مجمع علیه اهل

اسلام است

اسلام است و هیچکس از علمای خاصه و عامه درین معنی خلاف نکرده است خلاف
درین است که قبول توبه و اسقاط عقاب مذکور از تایب آیا بر خدای تعالی
واجبست که اگر نکند ظلم او لازم می آید تعالی عن ذلک یا بر سبیل تفضل و موهبتست
که از روی کرم و احسان بر بندگان خود بعمل می آورد معتزله بر قول اول
رفته اند و قبول توبه را بر خدای تعالی واجب میدانند و اشاعره قول
ثانی را اختیار کرده اند و میگویند از روی محض تفضل و احسانست
و برو واجب نیست و از علمای شیعه شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نیز با ایشان
درین مسئله موافقت نموده است و در کتاب اقتصاد حکم بعدم وجوب
آن بر خدا کرده و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز در بعض کتب کلامی خود
این قول را اختیار کرده و خواجه نصیر علیه الرحمه در متن تجرید درین مسئله توقف
نموده است و هیچ یک از مذهبین را رجحان نداده و ظاهر درین مسئله با شیخ
و علامه است و دلایل وجوب مدخولست من تاب قبل ان یعاین مراد
بمعاینه اینجا دیدن ملک الموتست چنانچه از ابن عباس رضی الله عنه اینچنان
روایت شده است و میتواند بود که مراد بمعاینه یقین کردن بموت
و نا امید شدن از حیات باشد چنانچه گویا مرگ را بالمعاینه می بینند
و میتواند بود که مراد دیدن پیغمبر صلوات الله علیه و آله یا امیر المؤمنین
علیه السلام باشد زیرا که روایت شده است در کتاب کافی
از ابی بصیر که گفت قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلم

اذا حیل بینه وبین الکلام اتاه رسول الله ومن شاء الله فجلس
رسول الله صلی الله علیه وآله عن یمینه والآخر عن شماله فیقول
له رسول الله صلی الله علیه وآله اما ما کنت ترجو فهو ذا امامک
واما ما کنت تخاف فقد امنت منه ثم یفتح له بابا الی الجنة
فان شئت رددناک الی الدنیا
ولک فیها ذهب وفضة فیقول
لا حاجة لی فی الدنیا

الحدیث. یعنی فرموده است امام جعفر صادق علیه السلام که
هرگاه حایل شود مرگ میان مؤمن وسخن کردن او یعنی چنان شود که از سخن کردن بماند
بیفتد می آید نزد او رسول خدای صلوات الله علیه وآله وکسی که خدای تعالی
خواسته باشد یعنی امیر المومنین علیه السلام ومی نشیند رسول خدای
صلی الله علیه وآله از جانب راست او و دیگری یعنی حضرت امیر المومنین
علیه السلام از جانب چپ وپس میگوید با او رسول خدای صلی الله علیه وآله
که اما آنچه از روی آن امید داشتی اینک در پیش تست وآنچه از آن میترسیدی
هر آینه که از آن ایمن شدی پس میگشایند از برای او دری بسوی بهشت ومیگویند
با او که اینست جا ومقام تو از بهشت اگر میخواهی ترا باز گردانیم بدنیا وترا در آن
طلا ونقره بسیار بوده باشد پس آن شخص چون مشاهده آن حال واستماع
آن بشارت نماید گوید مرا بدنیا حاجتی نیست وبازگشت بدنیا نمیخواهم

ومراد

ومراد از من شاء الله درین حدیث چنانچه در ضمن ترجمه آن ظاهر شد امیر المومنین است
بنابر آنکه در بسیاری احادیث که درین باب وارد است تصریح باسم مبارک
آن حضرت شده وگویا مبهم آوردن اسم آن حضرت درین حدیث والله اعلم از
روی تقیه وخوف از مخالفین است **نمایش اول** هیچ شک نیست که وجوب
توبه بر عاصیان از امور فوریست تاخیر وتعویق در آن جایز نی زیرا که گناه بمنزله
زهر قاتل است ودین بمنزله بدن پس چنانچه هرگاه زهر در بدن وارد شود
در حال مبادرت باستفراغ آن می باید نمود تا بدن باشراف بهلاک نیفتد
ماند و اندک تعویق وتاخیری گاهی چنان میشود که از قبول دوا باز ماند وهمچنین
صاحب گناه که در حال مبادرت بتوبه نماید ودین خود را که مشرف است
بهلاک از هم پاشیدن نگاه دارد وکسی که در توبه اهمال جایز دارد واز وقتی
بوقت دیگر اندازد دو خطر عظیم او را در پیش است که اگر از یکی سالم ماند گمان
نیست که از دیگری بخت سلامت توان بر کنار کشید یکی در رسیدن
اجل موعود که وقتی خبردار میشود که می باید مرد وفرصت هیچ کار نمانده است
وتدارک تلافی ممکن نیست ووقت آن رسیده است که حضرت عزت در
کلام مجید در ضمن این آیت اشارت بآن کرده است وحیل بینهم وبین ما یشتهون
یعنی جدائی افتاد میان ایشان ومیان آنچه میل دارند بآن وهر چند الحاح نماید که مرا
یکساعت مهلت دهید جواب شنود که وقت فرصت گذشته است دیگر ترا
مهلت آن نیست چنانچه حضرت عزت در کلام مجید میفرماید که من قبل ان

یأتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب و بعض مفسرین گفته اند معنی این
آیت والله اعلم آنست که در وقت جان کندن بعد از آنکه پرده از روی کار بر
داشته شود و اینکس بر زشتی کردار خود اطلاع یابد گوید ای ملک الموت چه شود
اگر یک روز دیگر مرا مهلت دهی که در آن عذر گناهان خود را از نو کرده
خود بخواهم و در مقام توبه و انابت در آمده بواسطه خود توشه از عمل
صالح بردارم و جواب میشنود که قد فنیت الایام ایام تو منقضی شده است
و روزی بواسطه تو نمانده است که ترا فرصت آن توانیم داد پس
بگوید یک ساعت مهلت بدهید مرا و جواب میشنود که فنیت الساعات
و ساعتهای تو نیز در معرض فنا و زوال در آمده است و مهلت آن نیز نیست
پس در توبه بر روی او بسته شود و روح او را بدو زخ کشانند و ساقی
یأس و ناامیدی شراب حسرت و ندامت بر تضییع عمر و تلف کردن اوقات
بر وی پیموده باشد و بسا باشد که از صدمات آن حال تزلزل در بنیان
ایمان او راه یابد و اصل دین او نیز برجای نماند نعوذ بالله من ذلک
و خطر دویم آنکه از تراکم ظلمت معاصی بر هم نشستن غبار مناهی آینه دل
او زنگ گیرد بشانه که بصیقل توبه و انابت نتوان در مقام جلای آن
شد چرا که هر معصیتی که انسان مرتکب آن میشود در دل او تاریکی از آن بهم
میرسد چنانچه از نفس آدمی بر روی آینه و چون گناهان او بسیار شد
آن تاریکی مرتبه مرتبه زیاده میشود تا آنکه تمام دل را فرا میگیرد و سیاه

میسازد و چون آن ثبات ورزید و در مقام رفع آن بتوبه و انابت نشد
آن سیاهی مرتبه مرتبه در سرشت او جا میکند و طبیعی او میشود چنانچه بخار نفسی
که بر روی آینه نشست و بسیار شد آینه زنگ میگیرد و چون در مقام رفع
آن نشدند و بسیار ماند آن زنگ در جرم آن جا میکند و جوهر آن را بالکلیه فاسد
میسازد و چنان میکند که دیگر هرگز صیقل نگیرد چنانچه شاعر گوید نظم

آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد از و بصیقل زنگ

و این دل گاه منقلب منکوس تعبیر میکند و گاه بقلب اسود و روایت کرده است
شیخ بزرگوار محمد یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلم
که گفت کان ابی یقول ما من شیء افسد للقلب من خطیئته ان القلب لیواقع الخطیئة فلا
تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله یعنی بود پدر من که میگفت هیچ چیز
بیشتر از گناه باعث فساد دل نمیشود بدرستی که دل هر آینه بگناه در می افتد
و همیشه با گناه زند و خو کرده میباید تا مغلوب او شود پس چون مغلوب او شده گناه
برو غالب آمد بالای او زیر میگردد یعنی سر او زیر میشود و بزیر در می افتد
چنانچه هرگز نتواند برخاست و روایت شده است در کتاب مذکور از
امام محمد باقر علیه السلم که و ما من عبد الا و فی قلبه نکتة
بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء
فان تاب ذهب ذلک السواد و ان تمادی فی الذنوب
زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض

فَاِذَا اَغطَی البَیَاضُ لَم یَرجِع صَاحِبُهُ اِلَی خَیرٍ
اَبَداً وَهُوَ قَولُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ کَلَّا بَل رَانَ عَلَی قُلُوبِهِم مَا کَانُوا یَکسِبُونَ
یعنی نیست بنده از بندگان مگر آنکه در دل او نقطه ایست سفید پس چون مرتکب
گناهی شد در آن نقطه سفید نقطه سیاهی بهم میرسد پس اگر در مقام استغفار
شد و از آن گناه توبه کرد آن سیاهی برطرف میگردد و اگر در گناه
باقی ماند و بار گناه دیگر کرد آن سیاهی زیاده میشود و همچنین تا آنکه جمیع سفیدی
تمام پوشیده شد دیگر هرگز صاحب آن دل روی خیر نمی بیند و اشارت
باین معنی است قول خدای تعالی در کلام مجید که کَلَّا بَل رَانَ عَلَی قُلُوبِهِم مَا کَانُوا
یَکسِبُونَ یعنی آنچنانست که کافران میگویند بلکه غشاوه و غرور و غفلت بر دلهای
ایشان پوشانیده یا زنگار رانگار بر دلهای ایشان نهاده آنچه بودند
ایشان که کسب آن میکردند از آثام و معاصی یعنی شامت سیئات و معاصی
دلهای ایشان زنگ خورده و سیاه شده است پس قول امام علیه السلام
در این حدیث که لَم یَرجِع صَاحِبُهُ الخ یعنی هرگز دیگر بازگشتی نیست صاحب آن دل
را بسوی خیر دلالت دارد بر آنکه هر کس دل او آنچنان شد دیگر هرگز از
گناه بازگشت نمیتواند کرد و در مقام توبه از آن نمیتواند شد و اگر بزبان
گوید تُبتُ اِلَی اللهِ رجوع کردم و بازگشت نمودم بسوی خدای تعالی قول
مذکور را بزبان زیاده از حرکت دادن زبانی نخواهد بود و دل او از آن آگاهی
نخواهد داشت پس هیچ اثری بران مترتب نخواهد بود و قول مذکور را از قبل

را موشد پس سفیدی چون

قول

قول گازر خواهد بود که شستم و پاک ساختم جامه را که اگر هزار بار این سخن را
بر زبان آورد جامه از چرک پاک نمیشود و سفید نمیگردد و بسیار باشد که این حال شود
حال صاحب این دل بسا باشد بعدم پروا از اوامر و نواهی شرعی چنان شود
که ضروریات دین در نظر او سهل نماید و وقع و اعتبار احکام الهی از خاطر او
زایل گردد و طبع او نعوذ بالله از قبول آن نفرت گیرد تا آنکه منجر شود حال
او بضعف عقیده و زوال ایمان و بی ایمان از دنیا برود و این حالت که
تعبیر از آن بسوء خاتمه میکنند اَجَارَنَا اللهُ وَاِیَّاکُم عَن ذَلِکَ نمایش دویم خلاف مشهور است
میان علما در آنکه آیا جایز است در توبه از عزم بر عدم عود بگناه یعنی دل نهادن
بر آنکه دیگر بر سر گناه نرود اما آیا امکان صدور گناه از تایب شرط است
چنانچه کسی مباشر زنا شده باشد اگر بعد از آنکه عنین شود توبه کند
بعزم آنکه اگر قدرت بر زنا بیابد پیرامون آن نگردد توبه او صحیح است
یا شرط نیست و توبه عنین از زنا صحیحست اکثر علما قول دوم را اختیار
کرده اند و توبه را مطلقا صحیح میدانند خواه در حال قدرت بر گناه باشد
و خواه بعد از زوال قدرت بلکه بعضی متکلمین اجماع علمای سلف را بر این
قول دعوی کرده اند و از این اولی است تصحیح بودن توبه که در مرضی واقع
شود که غالب ظن در آن مردن باشد اما توبه که بعد از حضور مردن
و یقین شدن مرگ بفعل آید که حال معاینه عبارت از آنست همه اتفاق
دارند بر آنکه مقبول نیست و اجماع بر عدم صحت آن منعقد است و کلام

آلهی نیز بان ناطق که وَلَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئَاتِ حَتّیٰ
إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِینَ
یَمُوتُونَ وَهُمْ کُفَّارٌ أُولٰئِکَ أَعْتَدْنَا
لَهُمْ عَذَابًا أَلِیمًا یعنی قبول نیست توبه مر آنها را که بعمل می
آورند گناهها را و از آن باز نمی ایستند تا آنکه چون حاضر میشود یکی از
ایشان را مرگ میگوید بدرستی که اکنون توبه میکنم و توبه همچنین قبول نیست
مر آنها را که میمیرند و ایشان کافرانند یعنی کافرانی را که بعد از یقین
شدن موت در مقام توبه از کفر در می آیند آن گروه که بر گناهکاری
ثبات ورزیدند تا رسیدن وقت رحلت آن گروه که بر کفر میمیرند آماده
ساخته ایم ما بجهت ایشان عذاب دردناک را و در حدیث از پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت شده است که إِنَّ اللهَ یَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ یُغَرْغِرْ
یعنی بدرستی که خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغر
بهم نرسید و غرغر عبارت از تردد و حرکت آب و امثال آنست از
اجسام مایعه در حلق و مراد اینجا تردد روحست در وقت جان کندن
و محدثین امامیه رضوان الله علیهم حدیث بسیاری روایت کرده اند
از ائمه اهل بیت علیهم السلام در باب آنکه وقت حضور موت و ظهور علامات
مردن و مشاهده احوال آن توبه قبول نیست و بعضی استدلال کرده اند
بر آن متوجه که ایمان بر ما منت یعنی انسان مکلف است با آنکه بدلیل و

او را هم

لبان

برهان تحصیل آن نماید و مشاهده و علامات موت حقیقت امر را عیان میکنید
و عاقبت کار را بالمعاینه با ینکس مینمایند پس در آن حال تکلیف ساقط باشد
چنانچه در آخرت که جمیع معارف و اعتقادیات بدیهی میشود و جمیع تکالیف
ساقط است و بعض مفسرین گفته اند که از جمله الطاف الهی آنست که امر کرده
قابض ارواح را که روح را از جانب انگشتان پا بیرون آورد و مرتبه مرتبه
بالا میبرده باشد تا بسینه برسد و بعد از ان بحلق آورد تا او را مهلتی
باشد از برای ایمان آوردن بخدای و مبادرت بوصیت و توبه و امثال آن
پیش از آنکه مرگ بر و معاینه شود و وقت توبه بگذرد چه تا روح از سینه
نگذرد و بحلق نرسد امر مردن بر و متیقن نمیشود چنانچه گفته اند نظم
نه بینی آنکه میرد تا نمیرد امید زندگانی بر نگیرد پس چنان میشود که
در وقتی که روح از بدن بیرون میرود ذکر خدای بر زبان باشد و او را
امید بلطف و غفران خدا حاصل همگنان را دریافت آن حال روزی باد بمنه
و کرمه نمایش سیم پوشیده نماند که در قرآن مجید امر بتوبه نصوح واقع شده است
قال تعالی فِی سُورَةِ التَّحْرِیمِ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللهِ تَوْبَةً نَصُوحًا
و مفسرین در معنی توبه نصوح چند وجه ذکر کرده اند اول آنکه مراد توبه
نصوح توبه ایست که نصیحت میکرده باشد مردم را که آن کرا نیند یعنی خواهنده
باشد ایشان را بسوی خود و بر آن میداشته باشد که مثل آن توبه
قیام نمایند از غایت حسن آثار و نیکویی کردار که در صاحب آن ظاهر

باشد یا توبه که صاحب خود را نصیحت میکرده باشد که دیگر تا آخر عمر بر آن
گناه نگردد و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
در کتاب کافی از ابی الصباح کنانی که سؤال کرد از امام جعفر صادق ع
از تفسیر قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا حضرت فرمودند
یتوب العبد عن الذنب ثم لا یعود فیه یعنی توبه میکند بنده از گناه و دیگر
هرگز بر آن نمیرود و گناه را از آنکه توبه نصوح اینچنین توبه ایست
دوم آنکه نصوح در لغت بمعنی خالص است چنانچه عسل هرگاه از موم خوب
پاک شده باشد آنرا عسل نصوح میگویند پس مراد بتوبه نصوح توبه
ایست که خالصا لوجه الله باشد یعنی پشیمانی و ندامت او از گناه محض
این باشد که ارتکاب آن قبیح و متضمن ناخوشنودی خداست نه بواسطه
ترس آتش دوزخ و بیم گرفتاری بعذاب چنانچه خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله علیه
در کتاب تجرید تحکیم کرده است که پشیمانی از گناه بواسطه ترس دوزخ
توبه نیست و در شرح حدیث سی و هفتم نیز درین باب بعضی سخنان گذشت
که تذکر آن بمقام نفع تمام دارد سیوم آنکه نصوح ماخوذ از نصاحت است
بمعنی خیاطت و دوختن جامه و مراد بتوبه نصوح توبه ایست که پارهائی که بسبب
معصیت در جامه دین و شریعت بهم رسیده است بدوزد و باصلاح
آورد یا آنکه جمع کند میان تائبان اولیاء الله چنانچه بهم می آورد پارچهای
جامه را چهارم آنکه نصوح در واقع صفت تایب باشد نه صفت توبه

و اسناد آن بتوبه از روی مجاز باشد و حاصل معنی آیت والله اعلم آنکه
ای گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید از گناهان خود بسوی خدای
تعالی توبه که بسبب آن ناصح باشید مر نفسهای خود را تا آنکه اتیان
کنید بآن به بهترین وجهی چنانچه بسبب آن بنیان گناه شما از بیخ برکنده شود
و اثر آن بالکلیه از نامه اعمال شما مرتفع گردد و آن نمیشود مگر بگداختن
نفس خود باتش حسرت ندامت و دور کردن ظلمت مناهی و سیئات از
آینه خاطر خود بنور اعمال صالحه و حسنات چنانچه روایت کرده است
شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر آیت مذکوره از امیر المؤمنین علیه السلام که
ان التوبة یجمعها ستة اشیاء علی الماضی من الذنوب
الندامة و للفرایض الاعادة و رد المظالم و استحلال
الخصوم و ان تعزم علی ان لا تعود و ان تذیب
نفسك فی طاعة الله کما ربیتها فی المعاصی و ان تذیقها
مرارة الطاعات کما اذقتها حلاوة المعاصی یعنی بدرستی که توبه می باید
فراهم آمده باشد از شش چیز پشیمانی از گناهان گذشته و اعاده
فرایض و واجباتی که از تایب فوت شده باشد و رد مظالم و حلالی
خواستن از دشمنان و دل نهادن بر آنکه دیگر بر سر گناه نروی و آنکه
بگدازانی نفس خود را در طاعت خدای تعالی همچنانچه تربیت داده او را
در معصیت و بچشانی او را تلخی عبادات همچنانچه چشانیده او را شیرینی

کناهان و سید رضی الدین علیه الرحمه در کتاب نهج البلاغه ذکر کرده است
که شخصی در خدمت امیر المومنین علیه السلام گفت استغفر الله حضرت فرمودند
ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار ان الاستغفار درجة
العلیین وهو اسم واقع علی ستة معان اولها الندم
علی ما مضی الثانی العزم علی ترک العود الیه ابدا الثالث
ان تؤدی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله سبحانه املس لیس
علیک تبعة الرابع ان تعمد الی کل فریضة علیک ضیعتها فتودی
حقها الخامس ان تعمد الی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه
بالاحزان حتی یلصق الجلد بالعظم وینشأ بینهما لحم جدید
السادس ان تذیق الجسم الم الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة
یعنی مادر برای تو گریه کناد آیا میدانی که استغفار چه معنی دارد که بان
قیام مینمائی مرتبه ایست که استغفار درجه علما اعلی و مرتبه بزرگان عالم بالاست
و آن اسمیست واقع بر شش معنی اول پشیمانی بر گناهان گذشته دوم عزم بر آنکه
دیگر بر آن برنگردی سیم اداکردن حقوق مردم بایشان تا آنکه چون در معرض
لقای الهی در آئی لوح کردار تو از نقش گناه ساده باشد و دامان اعمال
تو از لوث مناهی پاک چنانچه بسبب آن عقوبتی نبوده باشد ترا چهارم
آنکه توجه نمائی بهر فریضه که از تو فوت شده باشد و چنانچه باید از
عهده حق آن برآئی پنجم آنکه توجه نمائی بسوی گوشت بدن خود که از حرام

روئیده باشد پس بگدازی آنرا باتش حزن و اندوه تا اتصال یابد
پوست بدن تو باستخوان و بعد از آن گوشت تازه بروید ششم آنکه بچشانی
جسم خود را الم طاعت و فرمان برداری همچنانچه چشانیده بودی آنرا حلاوت
معصیت و گناه کاری و در کلام بعض اکابر وارد است که چنانچه کافی نیست
در جلای آینه که از بسیاری نفس کم بر آن دمیده شده باشد و از کثرت
بخارهای سیاهی بر و نشسته زنگ گرفته باشد مجرد باز داشتن نفس از آن
و مانع آمدن از آنکه دیگر بخاری بر آن نشیند بلکه با آنچه اول نشسته است
و باعث زنگ آن شده و از آن بصیقل سعی زایل نسازی و جرم آنرا از رب
پاک نکنی جلا نمی یابد همچنین کافی نیست در جلا دادن آینه دل از ظلمتهای
معاصی و کدورات مناهی مجرد ترک مناهی باز داشتن نفس از اقدام
بمعاصی بلکه ناچار است که تاریکی آنرا بنور طاعت مرتفع سازی و زنگی
که از گناه بر آن نشسته است بصیقل اعمال صالحه و کردار نیک زایل کنی
زیرا که چنانچه از هر گناه ظلمتی در دل مینشیند و بهر تقصیری که در واجبات
واقع شود کدورتی در آن بهم میرسد از هر طاعتی نوری در آن حادث
میشود و بهر عمل صالحی روشنی در آن بهم میرسد و اولی آنست که هر
ظلمتی را که از گناهی در آن بهم رسیده باشد بنور عملی زایل سازی که
در مقابل آن گناه باشد برین وجه که گناهان خود در نظر آوری و همه را تفصیل
ملاحظه نمائی و طلب کنی حسنه را که در مقابل آنست و بر نهجی که بان گناه

قیام نموده بان حسنه که
در مقابل آنست

قیام نمائی مثلاً رفع کنی گناه شنیدن ساز و غنا را بشنیدن قرآن و حدیث
و مسایل دینی و برطرف سازی گناه مس کردن مصحف را که بی طهارت از تو واقع
شده باشد بتعظیم مصحف و بوسیدن و بر چشم نهادن آن و کثرت تلاوت
آن و گناه جنب رفتن مساجد را باعتکاف در آن مساجد و زیادی نماز
و عبادت در کنجهای آن و مباشر جاروب کردن آن شدن و آنچه ازین
قبیل باشد و امّا در حقوق الناس و آنچه تعلق بحق مردم داشته باشد
باید که اوّلا در مقام ادای آن با ایشان در آئی و حلالی طلبی از ایشان بعد از آن
رفع کنی گناه آزاری که از تو با ایشان رسیده است باحسان و تواضع
بسیار با ایشان و گناه غصب مال ایشان را بتصدّق بسیار از مال خود
بواسطهٔ ایشان و گناه غیبت ایشان را که از تو واقع شده باشد بثنا
و مدح ایشان در مجالس و محافل و منتشر ساختن اوصاف نیکوی ایشان و
برین قیاس رفع کنی هر گناه از گناهان خود را از حقوق الله و حقوق الناس
بحسنه از جنس او که در مقابل آن باشد همچنانچه طبیب علاج هر مرض بالضد آن
مرض مینماید حضرت عزّت همگنان را توفیق آن روزی کناد بمنّه و جوده
نمایش چهارم مشهور است میان علمای ما رضوان الله علیهم که سنّت است
بعد از فراغ از توبه غسل کردن خواه توبه از کفر باشد که عبارت از
اسلام آوردن کافر است و خواه از فسوق و مناهی و مستند ایشان
در توبه از کفر آنست که روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه

و آله که امر کرد آن حضرت ثمامهٔ حنفی و قیس بن عاصم را بعد از آنکه اسلام
آوردند بغسل و در توبه از فسوق حدیثیست که روایت کرده است
آنرا شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام
جعفر صادق علیه السلام که مردی نزد آن حضرت آمد و گفت بدرستی که مرا همسایه
ایست و مر او را کنیزی چند هستند خنیاگر که از برای او گویندگی میکنند و عود
مینوازند گاه هست که چون داخل طهارت خانه میشوم بواسطهٔ شنیدن
آن نشستن خود را طول میدهم و زیاده از قدر احتیاج در آن می نشینم
امام علیه السلام فرمودند که لا تفعل یعنی چنین مکن آن مرد گفت بخدا قسم که
این کاری نیست که من بپای خود بر سر آن رفته باشم بلکه بقصد کار دیگر
میروم و گوش من آنرا می شنود حضرت فرمودند تالله انت اما سمعت الله
یقول یعنی وای بر تو مگر نشنیده قول خدای تعالی را در کلام مجید که ان
السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی بدرستی که گوش
و چشم و دل هر یک از ایشان روز قیامت در معرض پرسش خواهد آمد و از گناهی
که از ایشان بعمل آمده پرسش خواهند نمود آن مرد گفت گویا من هرگز این
آیه را از کتاب خدای نشنیده ام نه از عربی و نه از عجمی لاجرم ترک کردم
این عمل را و از آنچه بعمل آمده توبه و استغفار میکنیم بخدا پس امام علیه السلام
فرمودند قم فاغتسل و صلّ ما بدا لک فلقد کنت مقیما علی
امر عظیم ما کان اسوء حالک لو متّ علی ذلک استغفر الله

فَإِنَّ لِكُلٍّ أَهْلًا

وَسَلْهُ التَّوْبَةَ مِنْ كُلِّ مَا يَكْرَهُ فَإِنَّهُ لَا يَكْرَهُ إِلَّا الْقَبِيحَ وَالْقَبِيحَ دَعْهُ إِلَى أَهْلِهِ
یعنی برخیز و غسل کن و نماز گذار آنچه توانی گذارد بدرستی که مقیم بوده بر
کار بزرگی چه بد میبود حال تو اگر بر آن حال میمردی استغفار کن و طلب
آمرزش نمای از خدای تعالی و سؤال کن ازو توفیق توبه را از آنچه نزد
او ناخوش باشد زیرا که نزد او ناخوش نیست مگر آنچه نزد عقل قبیح باشد
و قبیح را با اهل آن گذار که هر کاری بجمعی نسبت دارد و این حدیث را
شیخ اگرچه در کتاب مذکور مرسل نقل کرده است و سند آن را در
ذکر نکرده و در هیچ یک از کتب حدیث که بنظر رسیده و دیده نشده است
که آن را مسند نقل کرده باشند یعنی رجال سند آن را تا معصوم همه ذکر کرده
باشند سوی کلینی نهایتش مرسل بودن ضرر در مقصود نمینماید زیرا که بنا بر آنچه
در حدیث سی و یکم گذشت در این ابواب حدیث ضعیف نیز کافیست ای عزیز
نیکو در نگر که هرگاه زیاده نشستن در طهارتخانه را بواسطه شنیدن آواز
عودی که در خانه همسایه نواختند باین شایبه بد دانند و آن را گناه عظیم شمرده
مرتکب آن را باین غایت تخویف نمایند و در باب او گویند مَا أَسْوَأَ حَالَكَ
لَوْ مِتَّ عَلَى ذَلِكَ و بتأکید تمام از آن توبه و استغفار فرمایند آیا چون
خواهد بود حال ابنای این زمان با آنچه مشاهده میشود از ایشان هرگاه بی توبه
و انابت از دنیا بروند نَسْأَلُ اللَّهَ الْعِصْمَةَ وَالتَّوْفِيقَ و مخفی نماند که همچنین
این حدیث دلالت بر استحباب غسل بعد از توبه دارد متضمن امر بنماز

نیز هست پس چنانچه غسل در توبه سنت میباید نماز نیز در توبه سنت باشد و اکثر
فقهای ما رضوان الله علیهم همین باستحباب غسل اکتفا نموده اند و سنت بودن
نماز را ذکر نکرده اند و باید دانست که اکثر علمای ما غسل توبه را مطلقا
سنت دانسته اند خواه توبه از صغایر باشد و خواه از کبایر و از کلام
شیخ مفید علیه الرحمه فهم میشود که استحباب غسل مذکور مخصوص است
بتوبه که از کبایر باشد و توبه از صغایر را غسل در کار نیست و شیخ
علی اعلی الله شأنه متمسک باین حدیث شده بر او اعتراض کرده است زیرا
که این حدیث صریحست در آنکه توبه آن مرد از شنیدن سازی بوده که کنیزان
همسایه او می نواختند و شنیدن ساز را کسی از کبایر نشمرده و
بخاطر میرسد که بحث مذکور بر شیخ مفید علیه الرحمه وارد نیست چه
حدیث مذکور دلالت دارد بر آنکه از آن مرد اصرار بر آن فعل واقع
شده بوده است چنانچه از قول او که گاه هست که چون داخل طهارتخانه
میشوم بواسطه شنیدن آن نشستن خود را طول میدهم ظاهر میشود
چه تعبیر ازین معنی باین عبارت کرده است که رُبَّمَا دَخَلْتُ الْمَخْرَجَ
فَأُطِيلُ الْجُلُوسَ اسْتِمَاعاً لَهُنَّ و رُبَّ در اغلب از برای تکثیر و بسیار روی دادن
امری استعمال می یابد چنانچه در کتاب مغنی اللبیب تصریح باین معنی کرده
بلکه شیخ رضی رحمه الله ذکر کرده است که شیوع استعمال رُبَّ در تکثیر بحدیست
که در تکثیر معنی حقیقی او شده است و گاهی در تقلیل استعمال مینمایند از

قبیل مجاز است که تا قرینه بر آن نباشد فهم آن نمیتوان کرد و شیخ شهید قدس
سره تصریح کرده است بانکه اصرار بر صغیره مجرد بسیاری ان حاصل میشود
و هیچ شک نیست که اصرار بر صغیره کبیره است و قول امام علیه السلام که
لقد کنت مقیما علی امر عظیم یعنی هر آینه بتحقیق که قیام داشته بر امر بزرگی
وما اسوء حالک لو مت علی ذلک یعنی چه بد میبود حال تو که اگر بر ان
حال میمردی نیز اشعار بر همین دارد خصوصا که از شیخ مفید علیه الرحمه
نقل شده است که او مطلق گناه را کبیره میداند بواسطه مشارکتی
که در مخالفت امر الهی و خروج از طاعت او دارند چنانچه در حدیث وارد
که لا تنظر الی ما فعلت وانظر الی من عصیت یعنی منگر در آنچه کرده بنگر بسوی
کسی که بعصیان و فرمان نابرداری او قیام نموده و گفته است که جهت
که اطلاق صغیره و کبیره بر گناه میکنند باعتبار نسبت به ما تحت و ما فوق مثل گویند
زن بیگانه که نسبت به بدن او کبیره است و بنسبت بوطی صغیره چنانچه
بتفصیل و بیان در حدیث سیم سبق ذکر یافت و هیچ شک نیست که
آنچه از ان مرد صادر شده بود متضمن سه نوع از گناه بود شنیدن
آواز زن نامحرم که مطلقا حرام است خواه غنا باشد و خواه غیر غنا
و شنیدن غنا و گویندگی ایشان و شنیدن ساز عود پس مجموع امور
ثلثه باهم بنسبت بهر یک تنها کبیره باشد بلکه میتوان گفت که شنیدن
غنای تنها نیز بنظر شنیدن آواز کبیره است و نیز بانچه ذکر کردیم منع

میشود و آنچه وارد دانسته است شیخ شهید علیه الرحمه بر کسی که استحباب غسل
توبه را مخصوص میداند بتوبه از کفر و توبه از فسق و گفته است که از قول او لازم
می آید که در توبه از صغایر که بی اصرار باشد غسل سنت نباشد بواسطه آنکه
صغایر مذکوره نه کفر است و نه فسق زیرا که هر چه ارتکاب آن خلل در عدالت
میکند فسق نیست و حال آنکه حدیث وارد شده که در توبه از آن نیز غسل سنت است

ارتکاب آن خلل در عدالت نمی کند و هو

انجام باید دانست که اگر گناه تابع نداشته باشد امر دیگر را که تبعات
قیام بآن لازم باشد مثل پوشیدن حریر و شنیدن غنا و امثال آن همین پشیمانی
از آن و جهتی که لازم داشته باشد عزم بر ترک آن نزد القصد قربت کافیست
چیزی دیگر سوای آن واجب نیست و اگر امر دیگر را تابع داشته باشد از حقوق الله
یا حقوق الناس خواه مالی باشد و خواه غیر مالی واجب است با پشیمانی مذکور اتیان
بآن امر و گاه باشد که مکلف مخیر باشد میان اکتفا بتوبه تنها و میان توبه
و اتیان بآن امر اما حقوق الله مالی مثل آزاد کردن بنده در کفارات و صوم مثلا
واجب است با توبه اتیان بآن نیز گاهی که قدرت بر آن داشته باشد و اما
حقوق الله غیر مالی اگر غیر حدی باشد که از جانب شارع از برای بعض گناهان
تعیین شده مثل قضای نماز و روزه کفاره و امثال آن نیز واجب بجای
آوردن آن با توبه گاهی که قدرت بر آن داشته باشد و اگر محل حد شرعی باشد
مکلف مخیر است میان آنکه اعتراف کند بآن نزد حاکم شرع تا حاکم اقامت
حد نماید یا آنکه پنهان دارد آنرا و توبه و انابتی که میان او و خدای تعالی واقع

شود واکتفا نماید و درین وقت حد از و ساقط خواهد بود و گاهی که توبه بکند
قبل از ادای شهادت جمعی باشد بران نزد حاکم شرع و اما حقوق الناس
مالی هیچ شک نیست که واجبست بری ساختن ذمت خود از آن و در مقام
ادای بصاحبان حق در آمدن تا ممکن باشد و اگر صاحب حق مرده باشد
وارثان او و وارثان وارثان او در هر طبقه قایم مقام او خواهند بود و چون
با ایشان برساند در ایام حیات خود یا بعد از فوت او و وارثان او از
ترکه او برسانند یا بیگانه در ایام حیات یا بعد از موت او از روی تبرع از
جانب او با ایشان برساند ذمت او بری خواهد شد و اگر کسی در مقام ادای
آن نشود و نه بصاحب اصلی و نه بوارث او و در ذمت او بماند تا روز قیامت
فقهای را در مستحق آن روز قیامت چند قول است اول آنکه مستحق آن صاحب
اولست که در دنیا حق او غصب شده دوم آنکه حق وارث آخرست و اگر
چه امام باشد سیم آنکه منتقل بخدا میشود و بحقوق الله باز میگردد و ایشان را
در آن حقی نمی ماند و قول اول اصح است چنانچه از حدیث صحیح که درین باب
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است استنباط آن میشود
و اما حقوق الناس غیر مالی باید دید اگر اضلالی از راه بردن جمعی باشد
واجب خواهد بود هدایت و براه در آوردن ایشان و اگر قصاص باشد
مثل آنکه کسی را کشته باشد و او را بازای آن باید کشت واجبست که مستحق
آن قصاص اعلام نماید و تمکین بدهد او را از قصاص آن مثل آنکه [illegible]

مذکور بگوید به پسر او مثلا منم که پدر ترا کشته ام اگر میخواهی بکش مرا و اگر
میخواهی ببخش مرا و اگر حد باشد مثل آنکه دشنام بزنا داده باشد بمؤمنی
را اگر آن شخص عالم باشد باز واجب است تمکین او در اقامت حد و کذا
که او را حد بزند و اگر عالم نباشد آیا واجبست اعلام او یا نه هر دو وجه
محتملست اما وجوب اعلام بواسطه آنکه حق آدمیست و ساقط نمیشود تا او ساقط
نسازد و اما عدم وجوب بواسطه آنکه اعلام امر مذکور ربما باعث تجدید ایذا
و آزار او ست و تعزیه او ست بر امری که باعث دشمنی و عداوت میشود و این
تفصیل در غیبت نیز میرود و کلام خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه و عبارت
مولانا قطب الدین محمد شاگرد او اشعاری بر عدم وجوب اعلام دارد بنا
بر وجهی که مذکور شد و باید دانست که اتیان بآنچه اقدام بگناه لازم
داشته باشد آن را مثل قضای عبادتی که ادا نشده باشد و ادای حقوق
و تمکین وارث از قصاص و اقامت حد و امثال آن که مذکور شد در صحت توبه
شرط نیست بلکه آنها واجبست بسر خود و توبه بدون آن صحیح است
نهایتش با کمال تر و تمام تر میشود و باید دانست که توبه بر چند قسمست
توبه از جمیع گناهان که متضمن عزم بر عدم آن باشد تا آخر عمر و توبه مبعضه و آن
توبه از بعض گناهانست دون بعضی و توبه موقته و آن توبه تا وقت معینست
مثل آنکه توبه کند از گناهان تا آخر سال یا تا آمدن شخصی از سفر و توبه و امثال آن
مجمل و آن توبه از گناه است بی آنکه ملاحظه کل یا بعض یا تا آخر عمر یا تا وقت معین

بمنزله صحیح است و الا لازم می آید
که توبه از کفر صحیح نباشد هرگاه
اصرار بر صغیره داشته باشد
و اما توبه صه

در آن شده باشد و علما را در صحت سه قسم توبه خلاف است اصح آنست که توبه
موقته یعنی که گذشت چون شرط کرده اند در توبه عزم بر ترک گناه را تا آخر
عمر ظاهر آنست که صحیح نباشد و اما توبه مجمل خواجه نصیر علیه الرحمه در آن توقف کرده است
و حکم بصحت و عدم صحت آن نکرده و اگر قایل بصحت شویم چندان دور نخواهد
بود و چه دلیلی نیست بر آنکه ملاحظه تفصیل در توبه شرط باشد و الله اعلم بالصواب

حدیث سی نهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش و ابراهیم از عمرو بن عثمان و بعض از
اصحاب ما از سهل بن زیاد و از احمد بن محمد بن ابی نصر و حسن بن علی از ابی جمیله مفضل
بن صالح از جابر از عبد الاعلی و علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابراهیم بن
عبد الاعلی از سوید بن غفله که گفت فرموده است امیر المومنین علی علیه السلام
که گفت ان ابن آدم اذا کان فی آخر یوم من ایام الدنیا و اول یوم من
ایام الآخرة مثل له ماله و ولده و عمله فیلتفت الی ماله فیقول و الله انی
کنت علیک حریصا شحیحا فما لی عندک فیقول خذ منی کفنک قال
فیلتفت الی ولده فیقول و الله انی کنت لکم محبا و انی کنت علیکم محامیا
فما لی عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک نواریک فیها قال فیلتفت الی
عمله فیقول و الله انی کنت فیک لزاهدا و ان کنت علی لثقیلا فما عندک
فیقول انا قرینک فی قبرک و یوم نشرک حتی اعرض انا و انت علی ربک
قال فان کان لله ولیا اتاه اطیب الناس ریحا و احسنهم منظرا و احسنهم ریاشا

فقال

فقال ابشر بروح و ریحان و جنة نعیم و مقدمک خیر مقدم فیقول له
من انت فیقول انا عملک الصالح ارتحل من الدنیا الی الجنة و انه
لیعرف غاسله و یناشد حامله ان یعجله فاذا ادخل قبره اتاه ملکا
القبر یجران اشعارهما و یخدان الارض باقدامهما اصواتهما کالرعد القاصف
و ابصارهما کالبرق الخاطف فیقولان له من ربک و ما دینک و من نبیک
فیقول الله ربی و دینی الاسلام و نبیی محمد صلی الله علیه فیقولان له ثبتک
الله فیما تحب و ترضی و هو قول الله عز و جل یثبت الله الذین آمنوا
بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة ثم یفسحان له فی قبره
مد بصره ثم یفتحان له بابا الی الجنة ثم یقولان له نم قریر العین نوم الشاب
الناعم فان الله عز و جل یقول اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا
و احسن مقیلا قال و اذا کان لربه عدوا فانه یاتیه اقبح خلق الله
زیا و انتنه ریحا فیقول ابشر بنزل من حمیم و تصلیة جحیم و انه لیعرف
غاسله و یناشد حملته ان یحبسوه فاذا ادخل القبر اتاه ممتحنا القبر
فالقیا اکفانه ثم یقولان له من ربک
و ما دینک و من نبیک فیقول لا ادری
فیقولان لا دریت و لا هدیت فیضربان
یافوخه بمرزبة معهما ضربة ما خلق الله
عز و جل من دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلین

ثم یفتحان له بابا الی النار ثم یقولان له
نم بشر حال و یسلط الله علیه حیات الارض و عقاربها
و هوامها فتنهشه حتی یبعثه الله من قبره

شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش
بینش اول خلاصه کلام حضرت امیر علیه السلام آنکه بدرستی که فرزند آدم را چون
برسد روزی که آخر ایام دنیاست و اول ایام آخرت ممثل میشود یعنی بصورت
مثالی در آورده میشود در نظر او مال او و فرزندان او و عملی که در ایام
زندگانی ازو واقع شده ام بآن واقع شده تا آخر پس می نگرد بسوی مال خود و میگوید
بخدای قسم که بتو رغبت تمام داشتم و بواسطه حصول تو حرص و بخل بسیار
می ورزیدم اکنون مرا بر تو چیست و چه مدد بمن میتوانی رسانید پس او بگوید
بگیر از من کفن خود را که ترا زیاده ازین بر من چیزی نیست حضرت امیر فرمودند
بعد از آن باز نگرد بجانب فرزندان خود و بگوید بخدای قسم که من شما را
دوست میداشتم و همیشه حامی شما بودم و دفع ایذا و آزار از شما می نمودم
درین وقت مرا بر شما چه چیز است و چه مدد از شما بمن میتواند رسید ایشان
بگویند در جواب او که میرسانیم ترا بقبر تو و پنهان میکنیم ترا در آن که آنچه از ما
می آید در باره تو همینست حضرت امیر فرمودند پس باز نگرد بجانب عمل خود
و بگوید بخدای قسم که من بتو بی رغبت بودم و با آنکه بر من گران بودی
بتو قیام مینمودم اکنون مرا بر تو چیست و از تو بمن چه میتواند رسید

عمل بگوید در جواب که من قرین و مصاحب توام در قبر تو و در روز بر آمدن تو از قبر و
با تو خواهم بود تا من و تو بموقف عرض پروردگار تو در آییم حضرت امیر فرمودند
پس اگر مرده خدا را دوست باشد در برابر او می آید آن صورت بروجهی که
بهترین مردم باشد بحسب بوی خوش و خوش آینده ترین ایشان باشد بحسب
صورت و حسن منظر و نیکوترین ایشان بحسب لباس فاخر و رخت خوب و میگوید
بشارت باد ترا براحت ابدی و روزی نیکو و بهشت نعمت که آینده مقدم تو بهترین
مقدمهاست و آمدن تو نیکوترین آمدنهاست پس بگوید بآن صورت که تو کیستی
که این بشارت میدهی و باین غایت در مقام خبر تا حیرت زدگان در می آیی
در مقابل گوید من عمل صالح توام که باین صورت در آمده ام هان رحلت کن از
دنیا بسوی بهشت عنبر سرشت پس او از دنیا رحلت نماید و قبض روح او
بشود و حال آنکه او می شناخته باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد
حاملان خود را که او را بشتاب بسپرده باشند چون بقبر در آید در آیند
نزد او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر در حالتی که میکشیده باشند از دنبال خود
موهای خود را از نهایت درازی و میشکافته باشند زمین را از شدت زدن
پاهای خود بر آن و آواز ایشان مثل رعد غرنده باشد و چشمهای ایشان مانند برق
درخشنده پس بگویند باو که کیست پروردگار تو و چیست دینی که اختیار
کرده و کیست پیغمبری که باو ایمان آورده و او بگوید در جواب که خدای سزای
پرستش پروردگار منست و دین من اسلامست و پیغمبر من محمد صلوات الله

خاطرم

پس هم

علیه و آله پس دعا کنند فرشتگان مر او را و بگویند ثبتک الله فیما تحب و ترضی
یعنی برقرار دارد خدای تعالی ترا در آنچه دوست میدارد آنرا و رضای او
بان مقرونست و این قول ایشان مأخوذست از قول الهی در کلام مجید که یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة
یعنی ثابت و برقرار میدارد حضرت عزت آنانی را که ایمان آورده اند بقول
ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت بعد از آن پس میسازند از برای
او قبر او را آنقدر که نظر او کار کند پس میگشایند بواسطه راحت او دری
از قبر او بسوی بهشت و میگویند بخواب بآسایش و آرامیده و خنک و
خواب جوانان بنعمت پرورده شده که حضرت عزت فرموده است که
ان اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا حضرت
امیر فرموده اند اگر بوده باشد مر خدا را دشمن پس بدرستی که خواهد آمد عمل
او بصورتی که بدترین صورتها باشد که خدای تعالی آفریده است از
بحسب هیئت و زشت ترین ایشان باشد بحسب گند و بوی ناخوش پس
بگوید با او از روی سخریت و استهزا که بشارت باد ترا الطعام و شرابی
که از حمیم است و بسوزندگی که عبارت از نار جحیمست و او می شناخته باشد
غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را نگاه دارند
در شتابانی برده باشند و چون بقبر درآید بیایند نزد او آزمایش کنندگان
قبر یعنی منکر و نکیر و بیفکنند از و کفن او را و بگویند با او که کیست پروردگار

تو و چیست دین تو و چه کس است پیغمبر تو پس اعتراف بجهل خود نموده در جواب ایشان
بگوید نمیدانم پس ایشان در مقام نفرین او در آمده بگویند لا دریت و لا هدیت
یعنی هرگز ندانی و هرگز راه داشتن نیابی بعد از آن بزنند بر سر او
بعصای آهنی که با ایشان باشد ضربتی که نیافریده باشد حضرت عزت حیوانی را
مگر آنکه بفزع و اضطراب آید از شنیدن و از آن بسوی جن و انس که حکمت الهی
مقتضی شنیدن ایشان نیست بعد از آن بگشایند از برای او دری عذاب
او دری قبر او بسوی دوزخ و بگویند بخواب بزشت ترین حالی و مسلط فرماید
خدای تعالی بر او مارها و عقربها و سایر گزندگان زمین را که میگزیده باشند
او را تا وقتی که برانگیزاند خدای تعالی او را جنبش و بیم شثل له ماله و ولده
و کلمه شثل بصیغه مجهول و تشدید ثای سه نقطه است بمعنی مصور میشوند و بصورت
مثالی در می آیند هر یک از اشیای سه گانه و سخن میکنند با او و او سخن میکند
با ایشان میتوان بود که مراد از تمثیل و بصورت مثالی در آمدن آنها نزد
او حضور ایشان باشد در خاطر و حضور صورت ایشان باشد در خیال
و بر این تقدیر سخن کردن ایشان با یکدیگر چنانچه مخفی نیست بزبان حال خواهد بود
که بمراتب فصیح تر و خوش بیان تر از زبان قالست حریصا شحیحا شحیح فعیل
بمعنی فاعل از شح که بفتح شین و کسر و ضم شین هر سه آمده بمعنی بخل با حرص
قال فی القاموس الشح مثلثة البخل و الحرص نوذیک الی حفرتک نوذیک
بهمزه است بمعنی نوصلک مراد از حفره قبر است یعنی میرسانیم ترا البته

از قبر او هـ

صورت یعنی هـ

کنت فیک لزاهدا زهد در شی یعنی بی رغبتی و عدم میل آن شی است قال
فی الصحاح الزهد ضد الرغبة تقول زهد فی الشیء و عن الشیء ضد الترغیب فیه
و ماضی آن بفتح و کسر و ضم آن هر سه آمده و اخشنهم ریاشا ریاش
بکسر رای بی نقطه و بعد از آن یای دو نقطه زیرین الف و شین نقطه دار بمعنی
لباس فاخر است ابشر بروح و ریحان و جنة نعیم روح بفتح را چنانچه از پیش
رفت بمعنی راحت است و بضم را بمعنی رحمت یا حیات ابدی و بهر دو وجه خوانده
شده است در آیه کریمه فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان
و جنة نعیم چنانچه در کشاف قراءة بضم را در آیت مذکور
از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت کرده است و در مجمع البیان
از امام محمد باقر علیه السلم و تفسیر کرده اند ریحان را در آیت مذکور برزق
طیب و روزی نیکو و شیخ علی طبرسی از بعض مفسرین نقل کرده است که
مراد بریحان همین گیاه خوشبو است که باین اسم موسوم است و در وقت مردن
مؤمن از بهشت بواسطه او می آورند تا ببوی کردن آن راحت یابد فیقول انا عملک
الصالح در کتاب کافی در ضمن حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم
برین وجه روایت شده که فیقول انا رایک الحسن الذی کنت علیه و عملک الصالح
الذی کنت تعمله یعنی من رای نیکو و اعتقاد حقم که در دنیا بر آن بودی و عمل
صالح توام که عمل می آوردی آنرا و این کلام صریحست در آنکه چنانچه عمل در ان
نشاه بصورت جسم در می آید اعتقاد در آن نشاه مجسم میشود ارتحل من الدنیا

ارتحل بصیغه امر حاضر است نه فعل ماضی و انه لیعرف غاسله درین کلام فعل مقدر است
بقرینه دلالت سوق کلام بر آن و واو و انه واو حالیست و تقدیر کلام آنست
که فیرتحل و الحال انه لیعرف غاسله یعنی پس رحلت میکند بسوی آخرت و حال
آنکه می شناسد شوینده خود را و هوش آن دارد که بداند که غاسل
او کیست و میتواند بود که واو و انه واو عطف باشد و جمله و انه لیعرف
غاسله معطوف باشد بر اتاه اطیب الناس و برین تقدیر احتیاج بتقدیر
در کلام نخواهد بود و نباشد حاجة قال فی الصحاح نشدت فلانا انشده
نشدا اذا قلت له نشدتک الله ای سالتک بالله یعنی عرب گاهی که گوید
نشدت فلانا انشده باین معنی است که گفتم باو انشدک الله یعنی از تو
درخواست مینمایم بخدای یخدان الارض یخدان بضم خا نقطه دار و تشدید
دال بی نقطه یعنی میشکافند است قال فی الصحاح خد الارض یخدها شقها و الرعد
القاصف رعد آواز کردن ابر مذکور است قاصف ماخوذ است از
قصف بفتح قاف بمعنی شدت و صلابت و از رعد قال فی الصحاح و الرعد
القاصف ای شدید الصوت من قصف و در بسیاری از احادیث وارد است
که از امام او نیز سوال میکنند و اینکه حضرت امیر ذکر نکردند بنا بر شهرت
آنست اشارت بآنکه شهرت آن بمرتبه ایست که احتیاج بذکر نیست و بواسطه
رعایت کسر نفس اقدس خود سلام الله علیه و روایت کرده اند اصحاب
ما رضوان الله علیهم که در وقت دفن فاطمه بنت اسد والده حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام رسول خدای صلوات الله علیه و آله بنفس اقدس پس مباشر تلقین او
بودند بعد از آن فرمودند ابنک ابنک چون اصحاب از علم آن پرسیدند
فرمودند که از امام او سوال میکردند و او میدانست که در جواب آن
چگوید من یاد او دادم و گفتم پسر تو پسر تو یعنی بگوی که امام من پسر من
علی بن ابی طالب است علیه السلام فیما یحب و یرضی میتواند بود که هر دو
بیا خوانده شود بصیغهٔ غایب یعنی ثابت دارد خدای تعالی ترا بر چیزی
که دوست میدارد آنرا و رضای او با و مقرون است میتواند بود که
بتا بوده باشد بصیغهٔ مخاطب یعنی بر چیزی که دوست داری تو آن
چیز را و از آن راضی باشی و هو قول الله عز و جل احتمال دارد که ضمیر هو
راجع باشد بقول ملکین کیف ثبتک الله فیما یحب و یرضی بحذف مضاف و
تقدیر کلام این باشد که هو مدلول قول الله عز و جل و بهتر آنست که عاید باشد
بتثبیت و برجای داشتن خدای تعالی مومن را بر آنچه جواب ملکین بان
داده است و گفته است الله ربی الخ یعنی تثبیت و برجای داشتن مومن
بر آن جواب مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید چنانچه
دلالت بر آن دارد آنچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله که آن حضرت ذکر قبض روح بنده مومن میکردند پس فرمودند
ثم تعاد روحه فی جسده و یاتیه ملکان فیجلسانه فی قبره و یقولان له
من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد

فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی فذلک قول الله تعالی یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت یعنی بعد از آنکه قبض روح بنده مومن شد
باز عود میکند روح او بجسد او و می آیند نزد او دو فرشته پس می نشانند
او را در قبر او و میگویند مر او را که کیست پروردگار تو که بپرستش
او قیام نموده و چیست دین تو که بر آن از دنیا رفته و کیست پیغمبر تو که ایمان باو
آورده پس میگوید در جواب که پروردگار من حضرت عزت است تعالی
و جل و عز و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است صلوات الله علیه و آله
پس ندا میکند منادی از آسمان که راست گفت بنده من و این مصداق
قول خدای تعالی است که یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت یعنی ثابت
و برجای میدارد خدای تعالی آنها را که ایمان آورده اند بقول ثابت و سخن
پا بر جا و آنچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که
ان المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فذلک
قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا الخ یعنی بدرستی که مسلم چون سوال کرده میشود
در قبر گواهی میدهد بآنکه نیست خدائی سزاوار پرستش سوای معبودی که همتا
ندارد و بآنکه محمد رسول الله فرستاده اوست پس این تثبیت و برقرار داشتن
مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید که یثبت الله الذین آمنوا الا
ثم یفسحان له فی قبره مد بصره و فسح له یفسح بفتح سین فی بهر دو معنی وسعت داده است
از فسحت بضم فا بمعنی وسعت و فراخی است و مراد بمد بصر او نهایت دید است

کز نظر بان تواند رسید یعنی وسیع و فراخ میسازند قبر او را آنقدر که
چشم او کار تواند کرد و گمان نشود که منافات و مخالفت میان
مضمون این حدیث و میان آنچه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله در ضمن
حدیث دیگر روایت شده است که یفسح له فی قبره سبعون ذراعا
فی سبعین یعنی فراخ میسازند برو قبر او را هفتاد گز در هفتاد گز و آنچه
در کتاب کافی روایت شده است از امام جعفر صادق علیه السلم که
یفسح له فی قبره سبعة اذرع یعنی وسیع میسازند برو قبر او را هفت گز
زیرا که وسعت و فراخی قبر باختلاف درجات و مراتب هر کسی مختلف میشود
پس میتواند بود که مرتبه ادنی وسعت هفت گز باشد و مرتبه وسط
هفتاد در هفتاد و مرتبه اعلی مد البصر والله اعلم ثم یفسح له بابا الی الجنة
در بعض روایات بعد ازین فقره این عبارت واقع است که فلا یزال
یاتیه من روحها و طیبها الی یوم القیمة یعنی بعد ازان میگشایند بواسطه
آسایش او دری از قبر او بهشت که همیشه میرسیده باشد باو راحت
و نکهت بهشت تا روز قیامت ثم یقول له نم قریر العین قرة عین خنک
شدن و بر طرف شدن گریه اوست و دیدن او آنچه اشتیاق
دیدن آن میداشته باشد و قر بضم قاف ضد گرمیست چون عرب گمان
برده است که اشک گرینده از بسیاری فرح و خوشحالی سرد است
و اشک گرینده از بسیاری حزن و اندوه گرم تعبیر میکنند از فرح

و خوشحالی بسیار یا فی ظفر بر دشمن بقر عین یعنی خنک شدن چشم و میگویند قرت عینه
بقر بکسر و فتح قاف و قره بفتح و ضم قاف نوم الشاب الناعم ناعم از نعمت بکسر
نون یا خود ذات است بمعنی یا تنعم به یعنی آنچه متنعم باو می باشد از مال و امثال آن
یا از نعمت بفتح نون که بمعنی نفس تنعم است و گویا احتمال دوم درین مقام
اقرب است چه گفته اند کم ذی نعمة لا نعمة له یعنی بسیار صاحب نعمتی هست که
مراو را تنعمی نیست فان الله عز و جل یقول می تواند بود که این کلام
از جمله کلام امام علیه السلام بوده باشد مؤید آنچه از کلام سابق
بر آن فهم شد یعنی وسعت قبر و گشوده شدن دری از بهشت در آن و خوابیدن
با خنکی چشم و میتواند بود که تتمه کلام ملکین باشد اصحاب الجنة یومئذ
خیر مستقرا و احسن مقیلا یعنی مجاوران بهشت آن روز بهتر اند از روی جاه
و مکان و نیکوتر اند بحسب جای استراحت که مستقر و مقیل هر دو اسم مکان
باشند و میتواند بود که یکی اسم مکان باشد و دیگری اسم زمان کنایه
از آنکه زمان و مکان ایشان بهترین زمانها و مکانهاست که در خیال
تواند آمد و میتواند بود که هر دو یا یکی از ایشان مصدر میمی باشند و
معنی مصدری از آن اراده شده باشد یعنی بهتر اند از روی قرار
گرفتن و نیکوتر اند بحسب استراحت و مقیل بر هر تقدیر یا خود ذات
از محل خواب قیلوله که چون در بهشت خواب نمی باشد بر معنی لازم
محمول شده و مراد باین روز که در آیت واقعست روزیست که در آیت

سابق آن مذکور است یعنی قوله تعالی یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلَائِکَةَ لَا بُشْرَی
یَوْمَئِذٍ وَیَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا اگر بعد از آنکه کفار مکه اقتراح دیدن
ملائکه و لقای خدا کردند و گفتند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَیْنَا أَوْ نَرَی
رَبَّنَا یعنی چرا فرستاده نمیشود بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار صدق
محمد یا چرا نمی‌بینیم پادشاه را پروردگار خود را تا با ما سخن گوید و تصدیق نبوت
محمد فرماید و به علی اختلاف التفسیر نازل شده و حاصل معنی آن والله اعلم
آنست که روزی که به بینند کافران فرشتگان را هیچ مژده نیست از روز
مرگ کافران را یعنی از دو چیز که طلب کرده اند ملائکه را نه بینند و از دیدن خدای
تعالی حدیث لا بشری شوند و بگویند فرشتگان مر ایشان را که لقای الهی
بر شما حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کافرانست که
چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای تعالی از لقای
ایشان چه شایع بوده است میان آن جماعت که چون در شهر کسی را دیدند
و از او ترسیدندی گفتندی حجرا محجورا و از شر او امین شدندی اینجا نیز
خیال بستند که مگر گفتن این کلمه از شدت مرگ و صدمات آن خلاصی خواهند
یافت و این حدیث دلالت میکند بر آنکه آن روز روز مرگ و وقت رحلت
از دار دنیاست مراد بملائکه ملائکه موتند و این معنی موافقت بقول اکثر
مفسرین و بعض مفسرین آن روز را به روز قیامت تفسیر کرده اند و ملائکه را
بملائکه که موکل دوزخند و انکار لا ربه عدو و ظاهر آنست که مراد بعدو

للمجرمین ح
الملائکة ح
والله اعلم ح

اینجا

اینجا اعم باشد از کافر و از فاسق که در فسق دوام ورزد و روایت شده
در کافی بطرق متعدده که بعضی از آن خالی از قوتی و اعتباری نیست از امام
جعفر صادق علیه السلام که لَا یُسْأَلُ فِی الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِیمَانَ مَحْضًا أَوْ مَحَضَ
الْکُفْرَ مَحْضًا یعنی سؤال نمیکنند در قبر مگر از کسی که خالص کرده باشد ایمان را
یا خالص کرده باشد کفر را یعنی دین خود را خواه ایمان باشد
و خواه کفر درست اخذ کرده باشد و تزلزل در آن راه نداشته باشد و
کسی که ایمان او مشوب بکفر باشد یا کفر او مخلوط با ایمان قابل آن نخواهند دانست
که در قبر محشور خواهد شد مصنف گوید یا عامی عام باشد یا عارف خاص
یعنی پسندیده‌ی فلک خود را و این مذهب اگر چه غیر مشهور است اما بعضی
باین حدیث متمسک شده بآن قایل شده اند و الله اعلم افتتح من خلق الله
در کلینی در ضمن حدیث دیگر که از امام جعفر صادق روایت شده این کلام
بر این وجه واقع است که فیقول که یا عبد الله من انت فما رأیت شیئا اقبح منک فیقول
انا عملک السیء الذی کنت تعمله و رأیک الخبیث یعنی میگوید بآن صورت که ای بنده
خدا تو کیستی که من ناخوشتر از تو کسی ندیده‌ام و او در جواب میگوید من عمل
بد توام که بآن اقدام نموده و عقیده زشت توام که بر آن بوده
و زیرا بکسر زای نقطه دار و تشدید یا یعنی هیئت و صورتست البشر زیل
من خیم استعمال بشارت اینجا بر سبیل تهکم است و اشتهار است چنانچه در
کریمه فبشرهم بعذاب الیم بر آن واقع است فرّل الضم بونی زای نقطه دار

از و سؤال کننده و بی سؤال قبر

چیزیست که بواسطه مهمان مهیا میکنند از طعام و شراب و امثال آن
و این نیز چنانچه مخفی نیست سبیل تهکم و استهزاست و حمیم آب بسیار گرمست
که اهل دوزخ وقتی که تشنه می شوند باشیان میدهند که دفع تشنگی خود بآن
نمایند یا آبی که دوزخیان بدن خود را بدان میشویند نهایتش نزل بیاری معنی
که بتنگی کرایت معنی اول انسب است تقلیبیه یعنی در اند اختن در آتش
چنانچه گویا قصد سوزانیدن قال فی الصحاح صلیت الرجل نارا اذا ادخلته
النار و اذا القیته فیها القاء کانه ترید الاحراق قلت اصلیه و صلیته
اتاه ممتحنا القبر اضافه شده و درین فقره اسم فاعل مفعول خود
بحذف مضاف و کلام درین تقدیرست که اتاه ممتحن صاحب القبر و میتوان
بود که اضافه مذکور از قبیل اضافه صفت باشد بغیر معمول مثل مصارع
مصر و کریم البلد و چون این توجیه متضمن تقدیری در کلام نیست اولی
از توجیه اول باید دانست که احادیث بسیار وارد است درباب
آنکه منکر عبارت از چیزیست که در قبر از کافر صادر میشود مثل لرزیدن
زبان در وقت سوال ملکین و طپش دل و امثال آن و نکیر عبارت از چیزی
که از ملکین بعمل می آید مثل زدن گرز آتشین و توبیخ و ملامت میت و امثال
آن پس مومنان را باعتقاد ایشان منکر و نکیری نخواهد بود نهایتش احادیث
بسیار درین باب وارد است که صریحست برخلاف آن والله اعلم فالقیا القاء
وجه تخصیص القاء دو را افکندن کفن بعد و الله ظاهرست زیرا که درین

دارد م

ملکین بکور سمّی منکر و نکیر و بعضی از اهل اسلام انکار این معنی کرده اند و گفته اند صح

شناعت ناخوشی هست که مناسبت بحال و قیفر با بن یا فوخه مرزبة معها
ضربة ما خلق الله عز و جل من دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلین یا فوخ بیا
بد و نقطه تحتانی و بعد از ان الف و فا و آخرش خای نقطه دار موضع
منفعیست از سر که اطفال را وقتی که نزد یکند بوقت ولادت آن موضع حرکت
میکند جمع آن یا فیخ می آید بروزن مصابیح و مرزبة بکسر میم و بسکون رای
بی نقطه و فتح زای نقطه دار و بای یکنقطه است بمعنی عصای آهنی و مشهور
تخفیف باست قال فی الصحاح الارزبة التی یکسر بها المدر فان قلتها بالمیم
خففت فقلت المرزبة یعنی ارزبه بتشدید با آن چیزیست که کلوخ را با آن
می شکنند و هرگاه قلب کنی همزه را بمیم تخفیف با خواهی خواند و قاضی
بیضاوی در کتاب شرح مصابیح که از مصنفات اوست میگوید ارباب
حدیث مرزبه را بتشدید با خوانده اند و صواب تخفیف باست و با را
گاهی بتشدید باید خواند که بدل کنی میم را بهمزه و لیکن صاحب قاموس
تصریح کرده است بآنکه مرزبه بتشدید با نیز آمده است و آنچه صاحب
صحاح نقل کرده است اصلا متعرض نشده و تذعر بدال نقطه دار و
عین بی نقطه دار و عین بی نقطه از ذعر بضم ذال ماخوذست که مراد
فزع است و مراد بثقلین جن و انس است و سبب آنکه جن و انس را ثقلین
گفته اند زیادتی شان ایشان است بنسبت بسیاری آنچه بر روی زمینست از
حیوانات زیرا که عرب گاهی که میخواهد نفاست و شان چیزی را اظهار نماید

ثقیل بر آن اطلاق میکنید چنانچه در حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و
عترتی بنابر آنچه صاحب قاموس میگوید بر این وجه بعمل آمده و معنی حدیث این است
که بدرستی که گذاشته ام در میان شما بعد از خود دو ثقلین را که کتاب خدا و ذریه
منند بعد از من با ایشان اقتدا کنید و ایشان را وسیله نجات و هدایت خود
سازید و بعضی گفته اند ثقلین نامیده اند جن و انس بواسطه رزانت و گرانی
رای ایشان نسبت بسایر حیوانات و بعضی گفته اند بواسطه ثقیل بودن ایشان است به
تکالیف شرعی و گویا حکمت در آنکه ایشان آواز عذاب قبر را نشنوند
آن است که اگر بشنوند احوال آن نشأه مر ایشان را بدیهی خواهد شد و فایده
تکلیف و امتحان و آزمایش ایشان نست در بندگی بر تکلیف ایشان مترتب
نخواهد بود و احادیث بسیار بطریق شیعه و اهل سنت وارد است که اشعار
بر آن دارد که حیوانات عجم آواز عذاب قبر را میشنوند و احساس آن
مینمایند از آنجمله روایت شده است از امام محمد باقر علیه السلم که آن حضرت
فرموده اند که قال النبی صلی الله علیه و آله انی کنت لا انظر الی
الابل و الغنم و انا ارعیها و لیس من نبی الا و قد رعی الغنم فکنت
انظر الیها و هی متمکنة فی المکینة ما حولها شیء یهیجها حتی تذعر
فتطیر فاقول ما هذا و اعجب حتی جاءنی جبرئیل علیه السلام فقال
ان الکافر یضرب ضربة ما خلق الله شیئا الا سمعها و یذعر یعنی پیغمبر صلوات الله علیه و آله
فرموده اند بدرستی که بودم من که میدیدم بسوی بعضی شتران و گوسفندان

بیان الثقلین

و حال آنکه من شبانی ایشان میکردم و نبوده است هیچ پیغمبری که شبانی
گوسفند نکرده باشد پس بودم من که نظر میکردم بسوی ایشان و ایشان ممتلی
و مجتمع بودند در مکانی که داشتند و در حوالی ایشان چیزی نبود که باعث
تفرقه و رم کردن ایشان شود پس میدیدم که ناگاه رم کردند و متفرق شدند
بجو و گفتم آیا چه چیز است این و تعجب میکردم تا آنکه جبرئیل امین علیه السلم بر من نازل
شد و گفت بدرستی که کافری را در قبر ضربتی زده اند که نیافریده است خدای
تعالی چیزی را مگر آنکه آواز آنرا میشنود سوی ثقلین یعنی جن و انس که حکمت الهی
مقتضی شنیدن ایشان نیست و روایت شده است در کتاب کافی از زید بن
ثابت که گفت بینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی حایط لبنی نجار
علی بغلة له و نحن معه اذ حادت به فکادت تلقیه و اذا اقبر
ستة او خمسة فقال صلی الله علیه و آله من یعرف اصحاب هذه
الاقبر فقال رجل انا اعرف قال فمتی مات هؤلاء قال فی الشرک فقال ان هذه الامة
تبتلی فی قبورها فلولا ان لا تدافنوا لدعوت الله یعنی وقتی رسول خدا صلوات الله
علیه و آله در محوطه بنی نجار بر استر خود سوار بود و ما با آن حضرت بودیم
که ناگاه استر مذکور رم کرده و سهم کردید چنانچه نزدیک بود که حضرت را
بیندازد که در بین این نظر ما بر قبری چند افتاد که عدد آن شش بود یا پنج
پس حضرت صلوات الله علیه و آله از صاحبان قبور مذکور استفسار
کردند و فرمودند که می شناسید ایشان را مردی گفت من میشناسم حضرت

ان سمعت عذاب القبر

از او پرسیدند که در چه زمان مرده اند آنجماعت گفت در زمان شرک و کفر
حضرت فرمودند بدرستی که این گروه مبتلی اند در قبرهای خود بعذاب اگر
نمی بود خوف اینکه شما از دفن یکدیگر باز ایستاده و در مقام سوختن و بدریا
انداختن یا بسباع و هوام دادن موتی خود در آیید از ترس آنکه شما
توبیخ و سرزنش هم کرده شماتت یکدیگر می نموده باشید که پدر فلان
بعذاب گرفتار است یا خویش فلانرا در دنیا عمل این بوده که در قبر بدین وجه
عذاب میکنند و امثال این امور هر آینه دعا میکردم بدرگاه احدیت که
بشنواند شما را از عذاب قبری که من می شنوم از آن و یسلط الله علیه
حیات الارض و عقاربها روایت شده است در کتاب کافی از امام جعفر
صادق علیه السلام که ان الله یسلط علیه تسعة و تسعین تنینا لو ان تنینا
واحدا منها نفخ علی الارض ما انبتت شجرا ابدا یعنی بدرستی که خدای تعالی
مسلط میسازد بر کافر نود و نه مار بزرگ که اگر یکی از آن مارها نفس بر
زمین دمد دیگر هرگز گیاه از و نروید و اهل سنت نیز روایت کرده اند همین
عدد خاص را از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و بعضی از اصحاب حال گفته اند که
می باید تعجب نکنید در تخصیص ماران باین عدد خاص چه بسا باشد که عدد
ماران مذکور بقدر عدد صفات ذمیمه او باشد مثل کبر و حسد و ریا و حقد و سایر اخلاق
زشت و صفات ناپسندیده زیرا که آنها بانواع بسیار میگردد و پس میتواند بود
که عدد انواع آن در واقع نود و نه باشد از آن بعینه در آن نشاة متمثل

بماری شود و بعضی از ارباب حدیث در تخصیص عدد ماران مذکور به نود و نه
وجه ظاهری اقناعی ایراد کرده اند که حاصل آن آنست که در حدیث وارد شده
که ان لله تعالی تسعة و تسعین اسما من احصاها دخل الجنة یعنی مر حضرت عزت را
تعالی و جده العزیز نود و نه نامست که هر کس احصا کند و ضبط نماید آنرا داخل
بهشت شود و معنی احصا و ضبط آن آنست که تصدیق نماید و اذعان کند
باتصاف خدای تعالی بجمیع آنها و نیز روایت شده است از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله که ان لله مائة رحمة انزل منها رحمة واحدة بین الجن و الانس و البهائم
و اخر تسعة و تسعین رحمة یرحم بها عباده یعنی حضرت عزت را صد رحمتست که یکی از آن
را نازل ساخته است در میان جن و انس و بهایم و نود و نه رحمت دیگر را
گذاشته است که در آخرت شامل بندگان خود سازد و ایشانرا بآنها
بیامرزد پس از حدیث اول معلوم شد که حضرت عزت بیان کرده است از
برای بندگان خود مراتب معرفت خود را به نود و نه نام مبارک خود و از
حدیث دوم ظاهر شد که مر بندگان از نزد خدای تعالی نود و نه رحمت یافتنی است
پس هر که او از هیچ یک از اسمای نود و نه گانه معرفت حاصل ننموده باشد
هر اینه در مقابل هر رحمتی که بمقتضای حدیث دویم از برای مؤمن در آن
نشاه خواهد بود بجهت کافر ماری مخلوق شده است که از آزار و ایذای
او میکرده باشد اینست حاصل وجه مذکور و هو کما تری نمایش اول بسا
باشد که بخاطر خطور کند که بسیار دیدیم که بر سر قبرها نشستیم بعد از دفن

وگوش می‌اندازیم اصلا خبری از سؤال و جواب منکر و نکیر و خطاب و عتاب ایشان
نمی‌شنویم و بسیار است که قبر را می‌شکافیم و می‌بینیم میت را در قبر همچنان که
گذاشته‌ایم بی آنکه ظاهر شود که او را نشانیده‌اند و از آن حال تغیر داده
و اصلا ماری و عقربی نمی‌بینیم که در گرد و پیش او جمع باشند پس باید دانست که
نشنیدن ما سؤال و جواب قبر را و ندیدن ما حیات و عقارب گور را در عالم
ملک یعنی عالم مشاهده و عیان مانع نمی‌آید از تصدیق ما بآنچه تحقق امور گور در
عالم ملکوت یعنی عالم غیب و این گوش و چشم را قابلیت آن نیست که استماع
و مشاهده امور ملکوتی نماید بلکه ادراک آنها بکند گویا حس دیگریست غیر این حواس
که صحابه رضوان الله علیهم بسعادت خدمت پیغمبر صلوات الله علیه و آله استسعاد
داشتند ایمان آورده بودند بآنکه جبرئیل بر آن حضرت نازل میشود و وحی
کرده بودند بآنکه حضرت مشاهده او میکند و باهم تکالم مینمایند و حال آنکه
ایشان با آنکه حاضر بودند او را نمی‌دیدند و از تکالم ایشان آوازی نمی‌شنیدند
پس اگر ایمان باین معنی بیاورده بتصحیح اصل ایمان و تصدیق ملائکه و وحی و نزول
جبرئیل اهم و انجب است از تصحیح ایمان بعذاب قبر کوشش کن که آن را بدیت
آری اگر ایمان آورده و تجویز آن کرده که انبیا علیهم السلام مشاهده چیزی
نمایند که دیده امت را قابلیت مشاهده آن نباشد و چیزی را بشنوند
که امت آن را نتوانند شنید ایمان بعذاب قبر نیز بیار و تجویز این بکن
که میت چیزی را می‌بیند و میشنود که ما نمی‌بینیم و نمی‌شنویم و از جمله اموری که متصور

چون تصدیق توانیم کرد امری را
که مشاهده و عیان ما دلالت
بر خلاف آن داشته باشد
صح

استبعاد ترا در آن میشکند آنست که فکر کنی مجال کسی که در عالم خواب در
مجلسی که جماعتی نشسته‌اند می‌بیند که مار و عقرب بسیار بگرد و پیش او در آمده
او را می‌گزند یا جمعی از اهل عذاب او را بعذاب و عقاب بسیار مبتلی داشته
می‌آزارند و فریادهای مهیب روی او میکنند و او از آنها نهایت الم و آزار
می‌یابد چنانچه گاه هست که در اثنای خواب از شدت آن الم و اندوه فریادهای
مهیب از و بظهور میرسد و بدن او بلرزش در آمده عرق برو می‌نشیند
و حال آنکه مردمی که نزد او حاضرند آوازی نمی‌شنوند و نه چیزی را از مار و عقرب
مذکور که پیدایی که او را می‌آزارند می‌بینند پس قیاس کن برین حالت عذاب
قبر و مار و عقرب آن را و با آن ایمان بیار و غرض ازین تمثیل مجرد تشبیه این
حالت با آن حال و تنبیه بر امکان آنست نه آنکه مار و عقرب قبر مانند مار و عقرب
خواب وجود آن در عالم خیالست و در خارج تحقق ندارد هیهات هیهات
چه جای آنست زیرا که تحقق وجود آن در خارج بمراتب اشد و اتم از وجود
مار و عقرب بیداریست بلکه نسبت حیات و عقارب بیداری با آن از
قبیل نسبت حیات و عقارب عالم خوابست بحیات و عقارب بیداری
فَاِنَّ النّاسَ نِیامٌ فَاِذا ماتوا انْتَبَهوا **نظم** مردمان غافلند از عقبی
همه گویی بخفتگان مانند ضرر و غفلتی که می‌ورزند چون بمیرند آگهی دانند
نمایش دویم باید دانست که عذاب قبر که عبارت از عذابیست در برزخ
تا مدت موت و قیامت متفق علیه جمهور امتست و اکثر ملتها با آن قائلند

واز اهل اسلام کسی انکار آن نکرده مگر گروهی اندک که در معرض اعتنا و اعتبار
نیستند و اجماع امت بر خلاف ایشان منعقد است و احادیث نبوی بطرق
مخالف و موالف درین باب متواتر المعنی چنانچه از حد ضبط و شمار متجاوز است
و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بسیاری از آن را از طرق اهل
بیت علیهم السلم روایت کرده است و همچنین شیخ صدوق محمد بن بابویه در کتاب
امالی و غیر آن از مصنفات خود و کتاب مشکوة و مصابیح از طرق اهل سنت نیز بسیاری
از آن اشتمال دارد و آیات قرآنی نیز معاضد انست مثل قوله تعالی کیف
تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم
ثم الیه ترجعون یعنی چگونه کافر میشوید بخدای تعالی و ایمان نمی آورید
بوحدانیت او و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که آثار حیات نبود
پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در بدنهای شما و پس از ین بمیراند شما را
چون اجلهای شما در رسید بعد از آن باز زنده گرداند شما را پس بسوی او
باز گردانیده شوید برای مجازات زیرا که خدای تعالی درین آیت رجوع و باز
گشت بسوی او را که عبارت از برانگیخته شدن در قیامت است عطف کرده بر
ثم بر دو زنده گردانیدن پس یکی البته در قبر خواهد بود چنانچه جمعی از
مفسرین بآن رفته اند که از آنجمله فخر رازیست در تفسیر کبیر و هر کس قایل
شده است بزنده شدن در قبر قایلست بعذاب قبر پس مدلول
آیت تحقق عذاب قبر باشد و قوله تعالی حکایت عن ال فرعون

النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعة
ادخلوا ال فرعون اشد العذاب
یعنی فرو گرفت آل فرعون را آتش عرض کرده میشوند بر آن بامداد و شبانگاه
و روزی که قیامت قایم شود گویند فرشتگان ایشان را که در آرید ای
کسان فرعون در سختترین عذابی که عذاب جهنم است زیرا که عطف در آمدن
ایشان باشد عذاب در روز قیامت بر عرض ایشان بر آتش هر بامداد و
شبانگاه تقاضای آن میکند که عرض بر آتش مذکور غیر عذابی باشد که در قیامت
و آن نخواهد بود مگر در قبر و از امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده است
که فرمود این در برزخ قبل القیمة اذ لا غدو و لا عشی فی القیمة یعنی این عرض بامداد
و شبانگاه بر آتش در برزخ خواهد بود پیش از قیامت زیرا که بامداد
و شبانگاهی در قیامت نیست بعد از آن امام علیه السلام فرمودند که
مگر نشنیده قول خدای عز و جل را که یوم تقوم الساعة ادخلوا
ال فرعون اشد العذاب کنایه از آنکه عطف نیز تقاضای آن
میکند که عرض مذکور در برزخ باشد نه در قیامت و قوله تعالی و من
اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی یعنی کسی
که اعراض کند و روی بگرداند از یاد من پس بدرستی که مر او راست
زیستن تنگ و زندگانی ناخوش و حشر میکنیم او را روز قیامت نابینا
که هیچ چیز را نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن را چه اکثر مفسرین گفته اند

ست

که مراد بزیستن تنگ و زندگانی ناخوش عذاب قبرست بقرینهٔ ذکر قیامت
بعد از آن و میتواند بود که مراد بان زندگانی دنیا باشد بواسطه
آنکه بسیاری از کفار را زندگانی دنیا خوشگوارست و ناخوشی و تنگی
ندارد و مؤمنان را بر خلاف آن زندگانی است در کمال ناخوشی و تنگی
چنانچه حدیث مشهور الدُّنیا سِجْنُ المؤمنِ وجَنَّةُ الکافرِ ناظر بر آنست و قوله
تعالی در حق قوم نوح أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا یعنی غرق شدند پس داخل شدند آتش
را زیرا که فا چنانچه گذشت از برای تعقیب بی تراخیست و ظاهرست که
درآمدن ایشان بآتش قیامت متصل نیست بغرق شدن ایشان پس مراد
از آن آتش برزخ باشد ~~و اگر مراد حضرت عزت تعالی شانه درآمدن~~
~~ایشان پس مراد از آن آتش برزخ باشد~~ و اگر مراد حضرت عزت تعالی
شانه درآمدن ایشان بآتش روز قیامت می بود مناسب این بود که
عطف آن بر غرق شدن بثم واقع شود نه بفا چنانچه مخفی نیست تنبیه سیم
اشتهار یافته در کتب کلامی استدلال بر وقوع عذاب قبر بآیهٔ کریمهٔ رَبَّنَا
أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ
إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ یعنی میگویند کافران در قیامت که ای پروردگار
ما میرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار پس اعتراف کردیم
بگناهان خود که انکار بعث بود و تکذیب پیغمبر بود در آن آیا هست بسوی
بیرون شدن از آن بسوی بیرون آمدن از آتش دوزخ که بسبب آن استحقاق

آن کفر

آن نمانده ایم هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ رهائی یابیم و تقریر
استدلال مذکور برین وجه است که حضرت عزت حکایت کرده است درین
آیت از کلام ایشان بر وجهی که مشعرست بتصدیق و اعتراف ایشان بدو میرانیدن
و دو زنده گردانیدن پس یکی میرانیدن در دنیا خواهد بود بعد از
حیات و یکی در قبر بعد از سؤال منکر و نکیر و یکی زنده گردانیدن در قبر
خواهد بود بواسطه سؤال مذکور و یکی در قیامت بواسطه جزا دادن اعمال
سکوت از زندگی دنیا که از ایشان واقع شده و نام آن نبرده اند بجهت
آنست که غرض ایشان ذکر زنده گردانیدن نیست که ایشان را بسبب آن
زیادتی قدرت الهی معلوم شد بر بعث و برانگیختن ایشان و ازین جهت که
بعد از آن گفته اند فاعترفنا بذنوبنا اعتراف کردیم بگناهانی که بسبب انکار
بعث ما را حاصل شده و زنده گردانیدن در دنیا ظاهرست که بر وجهی نیست
که ایشان را بسبب معرفت مذکور بوده باشد تا اعتراف بگناهان ایشان
از سببیت مذکور بر آن متفرع تواند شد و میر سید شریف در شرح مواقف
گفته است که تفسیر این آیت برین وجه میان مفسرین شیوع تمام دارد و این چنین
از ایشان اشتهار یافته است بعد از آن گفته است و اما حمل میرانیدن
اول بر مخلوق شدن ایشان اجسام بی حیات در وقت نطفه و علقه بودن
و میرانیدن دوم بر میرانیدنی که بعد از حیات دنیاست و حمل زنده گردانیدن
اول بر حیات دنیا که بعد از آن مماتست و زنده گردانیدن دوم بر حیات

قیامت مردود است با آنکه میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از حیات و پیش از حیات
نطفه و علقه حیاتی نبوده است و با آنکه باین حمل قایل نشده اند مگر گروهی اندک
از مفسرین و اعتماد بر قول اکثر است تا اینجا بود ترجمه کلام او در شرح مواقف
و از آن معلوم شد که تفسیر بوجه اول را مشهور و قول اکثر دانسته و تفسیر
بوجه دوم را شاذ و قول اقل و بخاطر میرسد که قضیه برعکس است چه بعد از
تتبع کلام اعاظم مفسرین ظاهر میشود که آنچه او شاذ و قول اقل دانسته میان
ایشان مشهورتر است و شیوع آن بیشتر و آنچه او شایع و مشهور گفته شاذ
و قول اقل و گویا این حکم از وی سهویست که بر قلم او رفته است زیرا که از
تفاسیر مشهوره که در میان است و مدار علمای عصر بر آنست کشاف علامه
زمخشریست و مفاتیح الغیب امام فخر رازی که بتفسیر کبیر اشتهار دارد و
معالم التنزیل بغوی که در میان اهل عربیت بغوی مشهور است و مجمع البیان
و جوامع الجامع شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه و تفسیر نیشابوری و تفسیر
انوار التنزیل قاضی بیضاوی و هیچ یک از مفسرین مذکور تفسیر این آیات
بوجه اول مرضی ندانسته اند بلکه اکثر ایشان وجه دوم را اختیار کرده
اند و تفسیر بوجه اول را بعض نقل کرده اند و تزییف کرده و بعض بر
مجرد نقل آن اقتصار نموده اند بی آنکه ترجیح داده باشند و اگر آن
شایع و مشهور می بود میان ایشان چنانچه میر سید شریف دعوی
کرده برین وجه مسلوک نمیشدند و ما بواسطه توضیح مقام در صدد ایراد

کلام

کلام بعضی از ایشان بر آمده میگوییم صاحب کشاف نزد تفسیر آیت مذکوره گفته است
اراد بالاماتتین خلقهم امواتا اولا و اماتتهم عند انقضاء آجالهم و بالاحیائتین الاحیاءة
الاولی و احیاءة البعث یعنی اراده کرده است خدای تعالی بدو میرانیدن
آفریدن ایشان را اجسام بی روح در اول فطرت و میرانیدن ایشان را هنگام
رسیدن اجلهای ایشان و بدو زنده گردانیدن زنده گردانیدن در
دنیا را بافیضان روح بر اجسام مذکور و زنده گردانیدن در قیامت
بنفخ اسرافیل و بعد از کلام مذکور عبارتی ایراد کرده که ترجمه آن اینست اگر گویند
چگونه صحیح باشد که آفریدن ایشان را اجسام بی روح در حال نطفه و علقه
اماتت و میرانیدن گویند و حال آنکه اماتت و میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از
حیات جوابش آنست که چنانچه صحیح است که بگویی سبحان من صغر جسم البعوضة
و کبر جسم الفیل یعنی پاکی یاد میکنیم کسی را که خورد گردانید جسم پشه را و بزرگ
گردانید جسم فیل را و چنانچه میگویی بکسی که مباشر چاه کندن میشود تنگ ساز
دهن چاه را و فراخ گردان پایانش را و حال آنکه در مثال اول نقل از بزرگی بخوردی
بزرگی نیست و در مثال ثانی نقل از تنگی بفراخی به فراخی بعد از تنگی نه بلکه مراد تو آفریدن
و ساختن بر این وجه است و وجه صحت این قول آنست که خوردی و بزرگی جایز است
که هر دو بر یک چیز وارد شوند یعنی جایز است که یک چیز خورد ساخته شود جایز
که بزرگ بعمل آید بی آنکه یکی را رجحان و اولویتی باشد بر دیگری و برین قیاس
تنگی و فراخی پس هرگاه صانع در وقت ایجاد آن یکی را از آن دو امر

و از خوردی م

جایز اختیار کند با آنکه قدرت بر ایجاد بر وجه دیگر نیز داشته باشد صادق
بر وی که گردانیده است آنرا از وجهی که روا بود که بر آن وجه ساخته شود با وجهی
که اختیار کرده است پس بر گردانیدن آنرا از آن وجه که جایز بود که بر آن وجه
باشد و اختیار این وجه را بمنزلهٔ نقل آن از آن حال باین حال ساخته باین عبارت
ادا میکند و کسی که دو میرانیدن را بر میرانیدن بعد از حیات دنیا و میرانیدن
بعد از حیات قبر حمل کرده بر او لازمست که قایل شود بسه حیات حیات دنیا
و حیات قبر و حیات آخرت و این خلاف منطوق قرآنست که ربنا امتنا
اثنتین واحییتنا اثنتین مگر آنکه متحمل تکلف شود و بگوید چون حیات
قبر مستقلی نیست و جمیع آثاری که بر حیات مترتبست بر آن ترتب ندارد از معرض
اعتبار ساقط است یا آنکه گمان برده باشد که بعد از زنده شدن
در قبر دیگر مردنی نخواهد بود و همان زندگی باقی خواهد بود تا روز قیامت
و شمرده باشد ایشانرا در سلک جمعی که استثنا شده اند از صعقه
یعنی از هوش رفتگان در قول الهی که الا من شاء الله و آن جاییست
که میفرماید فاذا نفخ فی الصور فصعق من فی السموات
والارض الا من شاء الله یعنی پس چون دردمند در صور یعنی
در بوق اسرافیل یا صور اموات علی اختلاف المفسرین پس بیهوش
میشود و میمیرد هر کسی که در آسمانها و زمینهاست مگر کسی که مشیت
الهی تعلق بزنده بودن او گرفته باشد پس اگر گویند بنا برین چگونه این

معنی بسبب آن میشود که ایشان بگناهان خود اعتراف مینمایند و گویند فاعترفنا
بذنوبنا میگوییم در بت پرستی که ایشان منکر بودند بعث و زنده شدن قیامت را
و بآن ایمان نداشتند و بسبب آن گناه بسیاری ایشانرا حاصل شده
زیرا که هر که عاقبت اندیش نباشد و ملاحظهٔ آخر کار خود نداشته باشد لاجرم
در فراخی میدان معاصی خواهد کوشید پس چون دیدند که مردن و زنده شدن
بر ایشان تکرار یافته است و دانستند که خدای تعالی قادرست بر اعادهٔ
حیات در ایشان روز قیامت مثل قدرتی که بر آفریدن ایشان از اول
فطرت داشت و اعتراف کردند بگناهان خود که کسب آن کرده بودند
از انکار قیامت و معاد جسمانی و گناهانی که بسبب انکار [illegible] از ایشان
بعمل آمده بود تا اینجا بود ترجمهٔ کلام صاحب کشاف و امین الاسلام شیخ ابو علی
طبرسی رحمه الله در تفسیر جوامع الجامع میگوید اراد بالاماتتین خلقهم امواتا اولا و
اماتتهم عند انقضاء آجالهم وبالاحیاءتین الاحیاءة الاولی واحیاء البعث وقیل
الاماتتان التی فی الدنیا بعد الحیوة والتی فی القبر قبل البعث والاحیاءتان
هما التی فی القبر للمسائلة والتی فی البعث یعنی اراده کرده است خدای
بدو میرانیدن آفریدن ایشانرا در اول فطرت اجسام بی حیات و
میرانیدن ایشانرا بعد از منقضی شدن اجلهای ایشان و بدو زنده گردانیدن
زنده گردانیدن اول را در دنیا و زنده گردانیدن قیامت را
و بعضی گفته اند که دو میرانیدن عبارتست از میرانیدن در دنیا بعد از حیات

و میرانیدنی که در قبر می باشد پیش از قیام قیامت و بعث اموات و دو زنده
کردانیدن عبارت از زنده کردانیدن در قبرست بواسطه منکر و نکیر و زنده
کردانیدن در وقت بعث بواسطه مجازات و کفافت و در افاده مقصود
کلام این دو فاضل بزرگوار ادام الله الهادی طراز بسیار باشد که بخاطر خطور کند
که تفسیر آیت مذکوره بر وجهی که شایع و مشهور است چنانچه مذکور شد تقاضای
سکوت از زنده کردانیدن و میرانیدن در قبر میکند با آنکه آن باتفاق و احادیث
اما سبب سکوت از آن و عدم ذکر آن چه باشد و چرا آیت بر وجهی نازل
نشد که ربنا احییتنا ثلثا و امتنا ثلثا تا شامل آن نیز باشد پس باید
دانست که حیاتی که در قبرست حیات برزخی یعنی امریست میانه موت و حیات
و حیات کامل نیست زیرا که چیزی از آثار حیات ترتب ندارد سوای احساس
بالم و لذت چنانچه بعض ازیشان توقف کرده اند در آنکه حکم کنند بآنکه در قبر
اعاده روح ببدن میت متحققست و گفته اند که میت را در قبر حالتی بهم میرسد
که ادراک الم عذاب و لذت رحمت مینماید بی آنکه روح ببدن او عود کند پس
ازین جهت حیات مذکور را در معرض اعتبار نیاورده اند و در جنب آن
دو حیات دیگر حیات ندانسته چنانچه شارح مقاصد در کتاب خود
میگوید اتفاق کرده اند اهل حق بر آنکه خدای تعالی بازمیکرداند در میت
نوعی حیاتی که تواند بآن ادراک الم و لذت نمود و لیکن توقف کرده اند
در آنکه آیا روح در آن حال ببدن میت تعلق میگیرد یا نه و آنچه توهم در می آید

که نمیتواند

که نمیتواند بود که حیات بهم رسد بی آنکه روح ببدن تعلق گیرد در معرض منع است
زیرا که آن در حیات کامل مسلمست که با قدرت بر جمیع افعال اختیاری بهم رسد
نه در مطلق حیات انتهی ترجمه کلامه و حق آنست که روح نیز ببدن میت تعلق
میگیرد والا او را قدرت بر جواب منکر و نکیر نمیشود و نهایتش تعلق مذکور
تعلقیست ضعیف چنانچه اشعاری بآن دارد آنچه روایت شده است در
کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلم در ضمن حدیث بزرگی که فیدخل علیه فی
قبره ملکا القبر منکر و نکیر فیلقیان فیه الروح الی حقویه یعنی در می آیند بر او در قبر
او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر پس میافکنند در بدن او روح را تا تهی گاه او
و چون این حکم بنسبت بجمیع اموات عموم دارد بعضی استبعاد کرده اند
و دور دانسته اند تعلق روح را ببدنی که طعمه حیوانات درنده شده
باشد یا سوخته باشد و خاکستر او بر باد رفته و حق آنست که هیچ استبعادی
در آن نیست نظر بقدرت الهی بر آنکه نگاه دارد که اجزای اصلیه منویه بدن
از هم نپاشد و متفرق نشود یا آنکه بعد از از هم پاشیدن و متفرق
شدن تقدیر کند که فراهم آیند و روح بآن تعلق گیرد و از امامان ما
علیهم السلم احادیث بسیار روایت شده است که دلالت دارد بر
آنکه اجزای اصلیه منویه برقرار می مانند از آنجمله حدیثی است که روایت کرده است
آن محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جنایز از کافی از امام جعفر صادق علیه السلم
که از آن حضرت سوال کردند از حال میت در قبر که آیا جسد او بعد از دفن

از هم می‌پاشد حضرت فرمودند نَعَمْ حتی لا یبقی لحمٌ ولا عظمٌ الا طینته التی
خلق منها فانها لا تبلی بل تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها
کما خلق اوّل مرّة یعنی بلی از هم می‌پاشد و چنان میشود که نه گوشتی
باقی میماند و نه استخوانی مگر طینت و سرشت او یعنی اجزای اصلیه که از آن
مخلوق شده که آن از هم پاشیده نمیشود بلکه باقی میماند در قبر او گرد شده
تا وقتی که خدای تعالی آن جسد را باز از آن بیافریند چنانچه اول بقدرت او
آفریده شده بود **انجام** بباید دانست که آنچه این حدیث دلالت بر آن
دارد که عملها در آن نشأه بصورت جسم در می‌آیند و در قبر و حشر قرین
و جلیس صاحبان خود می‌باشند در بسیاری از احادیث وارد است
از طرق مخالف و موالف از آنجمله حدیثی است که اصحاب ما رضوان الله
علیهم روایت کرده اند آنرا از قیس بن عاصم که گفته است وارد شدم با جماعتی
از طایفه بنی تمیم بر پیغمبر خدای صلوات الله علیه و آله پس در آمدیم بخدمت
آنحضرت و صلصال بن دلهمس در خدمت آنحضرت بود پس گفتم ای پیغمبر
خدای وعظی کن ما را و پندی ده که از آن نفع یابیم چه ما جماعتیم بادیه نشین که در
بیابانها سیر میکنیم و همیشه نمیتوانیم بخدمت تو استسعاد یافت
پس رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمودند که یا قیس انّ مع العزّة ذلّاً
وانّ مع الحیوة موتاً وانّ مع الدّنیا آخرةً وانّ لکلّ شیءٍ
رقیباً وعلی کلّ شیءٍ حسیباً وانّ لکلّ اجلٍ کتاباً وانّه لا بدّ لک یا قیس

من قرینٍ یدفن معک وهو حیّ وتدفن معه وانت میّت فان
کان کریماً اکرمک وان کان لئیماً اسلمک ثمّ لا یحشر الا معک
ولا تحشر الا معه ولا تسأل الا عنه فلا تجعله الا صالحاً فانّه ان
صلح آنست به وان فسد لا تستوحش الا منه
وهو فعلک یعنی ای قیس بدرستیکه با هر عزتی خواری هست
و با هر زیستنی مردنی و بدرستیکه دنیا را آخرتی در پی است و بدرستیکه
مر هر چیزی را که خدای تعالی آفریده است نگاهبانی مقرر است بر هر چیزی
بزرگواری موکل و بدرستیکه مر هر اجلی را که از برای امری مقرر شده
نوشته‌ای هست بر طبق آن در لوح محفوظ که تغییری آنرا راه نمی‌یابد و بدرستی
که ناچار است مر ترا ای قیس از مصاحبی که با تو بزیر خاک در آید و حال
آنکه او زنده باشد و تو با او بزیر خاک در آیی و حال آنکه تو مرده باشی
پس اگر آن مصاحب بزرگوار باشد بزرگوار می‌کند ترا و اگر ناکس
باشد ناکس میسازد ترا و او محشور نمیشود در روز قیامت مگر با تو و تو نیز محشور
نمیشوی مگر با او و از تو سؤال نمی‌کنند مگر از نیکی و زشتی او پس مگردان
او را مگر صالح و پسندیده زیرا که اگر پسندیده باشد با او مؤانست
خواهی گرفت و از صحبت او محظوظ خواهی بود و اگر فاسد و ناپسند باشد
وحشت و رمندگی تو نخواهد بود مگر از او و او کردار تو است در دنیا
راوی گوید پس گفتم ای پیغمبر خدای دوست میدارم که این کلام در

ضمن بعضی ابیات بنظم در آید که فخر میکرده باشیم بخواندن آن بر جمعی از عرب
که نزدیک ما می باشد و ذخیره گذاریم آنرا در خاطرهای خود پس حضرت
باحضار حسان بن ثابت که از شعرای آن زمان بود فرمان داد و بنده
هنوز نیامده بود که مرا توفیق این نظم روزی شد و مضمون کلام حضرت را
در ضمن بعض ابیات بنظم در آوردم پس گفتم ای رسول خدا بتحقیق که مرا
بیتی چند درین معنی روی داده است که گمان من آنست که موافق باشد با آنچه
اراده شماست و این ابیات را که گفته بودم بر آن حضرت خواندم **نظم**

تخیر خلیطا من فعالک انما ... قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل
ولا بد بعد الموت من ان تعده ... لیوم ینادی المرء فیه فیقبل
فان تک مشغولا بشیء فلا تکن ... بغیر الذی یرضی به الله تشغل
فلن یصحب الانسان من بعد موته ... ومن قبله الا الذی کان یعمل

و چون ترجمه ابیات مذکور در لباس نظم خوشتر نمود در ضمن این ابیات ایراد یافت **شعر**

ز فعل خویشتن بگزین انیسی ... که باشد قبر را نیکو جلیسی
جلیس قبر شود چون فعالت ... کز آن ظاهر شود حال تا آلت
بود ناچار بعد از مرگ یاری ... که باشد روز حشرت غمگساری
پس اکنون کاری کنی باید چنان کرد ... که راضی باشد از تو ایزد فرد
مکن خود را بشغلی در جهان بند ... بجز آن کش رضا داده خداوند
که بعد از مرگ و پیش از مرگ یارش ... نباشد مرد را جز فعل و کارش

و در ضمن شرح بعض احادیث سابقه نیز در باب مجسم شدن اعمال در آن نشأه
سخنان مذکور شد که تذکر آن درین مقام نافعست و بعضی از اصحاب قلوب

و ارباب حال گفته اند که مار و عقرب و آتشی که در قبر و قیامت ظاهر میشود
بعینه اعمال قبیحه و اخلاق ناشایسته و اعتقادات باطله و آرای فاسده است
که در آن نشأه بآن صورت در می آید و بآن لباس متلبس میشود همچنانچه
روح و ریحان و حور عین و میوهای بهشتی که مر نیکوکاران را خواهد بود نفس
اعمال صالحه و اخلاق حسنه و اعتقادات حقه و آرای پسندیده
ایشانست که در آن نشأه بآن هیئت بر می آیند و مسمّا بآن اسامی
میگردند زیرا که حقیقت واحد گاه هست که بسبب اختلاف مواطن و تغیر
مکان بصور مختلفه و هیئات متغایره میگردد چنانچه در حدیث تمثیل
و بیان سبق ذکر یافت و گفته اند که اسم فاعل در کریمه و ان جهنم لمحیطة بالکافرین
نعنی مستقبل نیست که مراد این باشد که بدرستی که جهنم محیط خواهد شد در
نشأه اخروی مر کافران را چنانچه ارباب ظاهر از مفسرین ذکر کرده اند
بلکه بر حقیقت خود واقعست بمعنی حال زیرا که قبایح اعمال و ذمایم اخلاق و
اعتقادات باطله که درین نشأه بایشان محیط شده اند و بدور
ایشان در آمده جهنم است که ظاهر خواهد شد بر ایشان در آن نشأه
بصورت آتش و حیات و عقارب و برین قیاس کن کلام حضرت عزت
را جائی که میفرماید الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی
بطونهم نارا که ترجمه اش در حدیث سیم سبق ذکر یافت جائی که میفرماید
یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا یعنی روزی که می یابد هر نفسی آنچه بعمل آورده است

از خیر حاضر کرده شده چه مراد نه اینست که جزای عمل خود [illegible]
می یابد بلکه مراد اینست که بعینه عمل خود را نزد خود حاضر می یابد و در لباس
دیگر و همچنین که آیهٔ فالیوم لا تظلم نفس شیئا و لا تجزون الا ما کنتم تعملون نیز
صریحست درین معنی چه معنی آن والله اعلم اینست که پس امروز یعنی روز بعث
ستم یافته نمیشود هیچ نفس چیزی یعنی در هیچ چیز برو ستم نمیکنند و جزا
داده نمیشوید مگر آن چیزی که بعمل می آورید یعنی جزای عمل شما همان عمل شما
خواهد بود در لباس دیگر و صورتی غیر آن صورت و مانند این آیات
کریمه در کلام مجید بسیار واقع است و در احادیث نبوی نیز این معنی بسیار
وارد شده است مثل قول پیغمبر صلوات الله علیه و آله که الذی یشرب
فی آنیة الذهب و الفضة انما یجرجر فی جوفه نار یعنی کسی که بیاشامد چیزی را در
ظرف طلا و نقره اینست و جز این نیست که حرکت میکند و جنبش در می آید
در درون او آتش دوزخ و قول او صلوات الله علیه و آله که الظلم ظلمات
یوم القیمة یعنی ظلمات و تاریکی روز قیامت همان ظلمیست که در دار دنیا
بر کسی واقع میشود و قول او صلی الله علیه و آله الجنة قیعان و ان غراسها
سبحان الله و بحمده یعنی بهشت زمینیست هموار و درختان آن سبحان الله
و بحمده است کنایه از آنکه گفتن این کلمه در آن نشانده درخت بهشت
خواهد شد و امثال آن احادیث بسیار است والله الهادی

حدیث چهلم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار

ابی جعفر طوسی قدس الله روحه از شیخ قدسی اطوار شیخ مفید علیه الرحمه
از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از
علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از حماد از ابی بصیر
که گفت سالت اباعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلم عن ارواح المؤمنین
فقال فی الجنة علی صور ابدانهم لو رایته لقلت فلان **شرح** کلام
راوی امام علیه السلم در ضمن آغاز و سه نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش
بینش اول خلاصه کلام راوی آنکه سوال کردم از امام بحق ناطق امام جعفر
صادق علیه السلم از ارواح مومنان حضرت فرمودند ارواح مومنان
در بهشت بصورت بدنهای ایشان که اگر ببینی آنرا هر آینه خواهی شناخت
و خواهی گفت این فلانست یا بنامی که داشته است خواهی خواند و خواهی
گفت ای فلان علی الاحتمالین **بینش دویم** عن ارواح المؤمنین یعنی از آنچه
حال ارواح ایشان با آن آیل میشود بعد از گذاشتن بدنها و بسیارست
که اطلاق میکنند روح را بر جسم بخاری که بوجود می آید از خون لطیف بخار
آمده و کشیده میشود بسوی تجویفی که در جانب چپ دل واقع است
و مراد اینجا آن چیزیست که انسان که میگوید من اشارت بآن می کند
یعنی نفس ناطقه و این معنی از روح اراده شده است هر جا در قرآن
و حدیث وارد است و عقلا را در حقیقت آن حیرت تمام واقع است
چنانچه بسیاری از ایشان اعتراف کرده اند بعجز از معرفت آن تا آنکه

بعضی گفته اند قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که مَن عَرَفَ نَفسَهُ فَقَد عَرَفَ
رَبَّهُ بامتنعیت که آنچنانچه ممکن نیست راه بردن بشناخت نفس ناطقه ممکن نیست
پی بردن بمعرفت کنه پروردگار و قول الهی در قرآن مجید که وَیَسئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ
قُلِ الرُّوحُ مِن اَمرِ رَبّی وَمَا اُوتِیتُم مِنَ العِلمِ اِلّا قَلِیلاً نیز معاضد این معنیست چه
معنی آیت واللّه اعلم آنست که سؤال میکنند از تو ای محمد از روح و حقیقت آن
بگوی بایشان که روح از اَمر پروردگار من مخلوق شده است و بشما داده
نشده است از علم مگر اندک یعنی علمی که بشما عنایت شده وفا بدانستن حقیقت
روح و امثال آن نمیکند نظم

ترا از بهر دانش چون بزادند / از آنت ظرف دانش تنگ دادند
نسازد تا غرورت زنده پیلی / خداوندت علم الا قلیلی
باین علم قلیل این پر دلی چیست / ولی از لاف دانش ممتلی چیست
خداوندا بعجزم رهبری کن / غرور دانشم را پی سپر کن
دلی ده محرم راز الهی / زبان شکر پاش بی گناهی
کزان جز ترک خود بینی نیاید / وزین جز عجز و مسکینی نیاید

و بالجمله اقوال علما در حقیقت روح بسیارست
و آنچه از آن جمله مشهور شده است چهارده قولست که ما در مجلد چهارم
از مجموعه که مسمی بکشکولست ذکر آن کرده ایم و آنچه از آنجمله رای ارباب
تحقیق بر آن قرار گرفته است آنست که روح در داخل بدن نیست بنوعی
که جزء بدن باشد یا در بدن حلول کرده باشد بلکه او جوهریست مجرد

از صفاتی

و از صفاتی که لازم حقیقت وی اند از عوارض مادیه عاریست تعلقی که ببدن دارد
همین تعلق تدبیر و تصرفست و بس و این قول مختار اعاظم حکمای الهی و پسندیده
اکابر صوفیه و اشراقیینست و رای اکثر متکلمین امامیه نیز بر آن رفته اند
مثل شیخ مفید و بنی نوبخت و خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ جمال الدین مطهر
حلی و از اشاعره نیز جمعی از ایشان در اختیار این قول موافقت کرده اند
مثل راغب اصفهانی و محمد غزالی و امام فخر رازی و این مذهب ایست پسندیده و
رائیست شایسته که کتب آسمانی بان نازلست و احادیث مصطفوی بر آن
ناظر و بدلایل عقلیه و علامات حدسیه و مکاشفات ذوقیه معاضد فقال
فی الجنة ظرفیت اینجا بطریق مجازست باعتبار نسبتی که روح با آن تعلق گرفته
و الاخبار چنانچه مذکور شد روح مجردست و احتیاج بمکان ندارد و علی صور
ابدانهم خبر ثانی مبتدای محذوفست که خبر اولش فی الجنة است و کلام در تن
تقدیرست که اَرواحُ المؤمنینَ فی الجَنَّةِ عَلی صُوَرِ اَبدانِهِم یا حالست از
ضمیر مستتر در ظرف که فاعل ظرفست و کلام باین تاویل که هم فی الجنة حال
کونهم علی صور ابدانهم و مراد آنست که قرار گرفته اند و قیام دارند بر آن
صور و محتملست که علی بمعنی فی استعمال یافته باشد چنانچه در کریمه و دَخَلَ
المَدینَةَ عَلی حِینِ غَفلَةٍ مِن اَهلِها و مفسده و قوله وَاتَّبَعُوا ما تَتلُوا الشَّیاطِینُ
عَلی مُلکِ سُلَیمانَ بر آن وجه واقعست بنا بر آنچه مفسرین ذکر کرده اند و گفته اند
که تشبیه شده است درین آیت ملابست تعلقی که میان ایشان هست

بملابست ظرفی واستعمال شده است علی که از برای ملابست تعلق موضوع است
در ملابست ظرفی بطریق استعاره تبعیه لَوْ رَأَیْتَهُ لَقُلْتَ فُلَانٌ ضمیر مذکر
غایب در رأیته راجعست بصورتی که در ضمن صور مذکورست وچون صورت
اینجا بمعنی شبح ومثالست صحیح است که ضمیری که راجعست بآن مذکر واقع شود والا
لفظ صورت مؤنث است وضمیری که راجع باو باشد می باید ضمیر مؤنث باشد
یعنی اگر ببینی آن شبح ومثال را هر آینه میگوئی این فلانست یا او را ندا میکنی
ومیگوئی ای فلان چنانچه در بیتش اول مذکور شد وبرتقدیر اول ها جارست
از تقدیر مبتدا او برتقدیر ثانی از تقدیر حرف ندا که کلام درین تقدیر
باشد که لَقُلْتَ هٰذَا فُلَانٌ یا لَقُلْتَ یَا فُلَانُ زیرا که اگر تقدیر نکنیم لفظ فلان
مفرد خواهد ماند ونزد اهل عربیه صلاحیت آن ندارد که محکی قول واقع
شود **نمایش اول** ظاهر قول امام علیه السلم درین حدیث که فِی الْجَنَّةِ نَعْلَیْ صُدُورِ
أَبْدَانِهِمْ دلالت دارد برآن که بهشت الآن مخلوق وموجود است وهر کس
بموجود نبودن بهشت الآن قایل شده است بموجود بودن دوزخ نیز
قایلست پس بظاهر این حدیث بر موجود بودن آن نیز استدلال میتوان
کرد واین معنی یعنی موجود بودن بهشت ودوزخ الآن مذهب اکثر اهل اسلامست
وخواجه نصیر الدین طوسی قدس سره در تجرید این مذهب را اختیار کرده
وبعض آیات قرآنی را شاهد آن ساخته مثل قوله تعالی أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ
که درباب بهشت نازلست وقوله تعالی أُعِدَّتْ لِلْکَافِرِینَ در ماده دوزخ یعنی

یعنی بهشت آماده ومهیا شده است از برای پرهیزکاران وخداترسان
ودوزخ مهیا وآماده شده است از برای کافران ومشرکان پس خبر
داده است حضرت عزت از آماده شدن هر دو بصیغه ماضی واین دلالت
میکند برآنکه پیشتر از آن مخلوق وآماده بوده اند والا لازم آید که کلام
بر دروغ وکذب محمول شود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا وحمل کردن آن برآنکه
تعبیر شده است از معنی مستقبل بصیغه ماضی بواسطه اشعار بر تحقق ووقوع
آن گردانیدن کلامست از ظاهر خود بی آنکه ضرورتی باعث ماضی باشد واین
وجه استدلال کرده اند جمهور اشاعره بر مطلوب مذکور ووالد بزرگوار
راقم قدس سره درین مقام کلامیست که حاصل آن آنست که انطباق این دلیل
مدعی بمذهب معتزله که قایل شده اند بآنکه قرآن حادثست یعنی نبود وپیدا
شد بحسب ظاهر صورتی دارد اما بر مذهب اشاعره که کلام نفسی را قدیم میدانند
ومیگویند کلام نفسی مدلول کلام لفظی است مشکل است زیرا که بهشت ودوزخ
باعتقاد ایشان حادثست پس ناچارست ایشان را که هر صیغه ماضی که
در باب بهشت ودوزخ در قرآن واقعست بر معنی مستقبل حمل کنند تا بر خدای تعالی
دروغ لازم نیاید پس استدلال مذکور بمذهب ایشان تمام نباشد و
بخاطر میرسد که کلام اشاعره را برین وجه توجیه توان کرد که مراد ایشان ازین
کلام بحث الزامیست با اکثر معتزله مثل ابو علی جبائی وابی هاشم وقاضی عبد الجبار
وامثال ایشان که بهشت ودوزخ را الآن مخلوق نمیدانند ومیگویند روز قیامت

مخلوق خواهند شد با آنکه قرآن از ایشان حادث است و بسا باشد که استدلال
کرده باشند بر مطلب مذکور باخبار الهی از قصهٔ آدم و حوا علی نبینا و
علیهما السلام با آنکه ایشان ساکن بهشت بودند باغوای شیطان ایشان را در
خوردن گندم مستحق خروج از آن شدند و بامر الهی بیرون آمدند برین وجه
که اگر بهشت مخلوق نباشد لازم می آید که اخبار مذکور از جانب خدای تعالی
مقرون بصدق نباشد تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً و این استدلال ضعیفست زیرا
آنچه بعض مفسرین ذکر کرده اند که جنتی که خدای تعالی از خروج آدم و حوا از آن
خبر داده است باغیست از باغهای دنیا که ایشان از آن زمانی داشته بودند
و ایشان قدر نعمت ندانستند و خود را مستحق خروج آن ساختند و مؤید حرف
ایشانست حدیثی که روایت کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از حسین
بن بشیر که گفت سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از حقیقت بهشت
آدم علی نبینا و علیه السلام حضرت فرمودند که جَنَّةٌ مِن جِنانِ الدُّنیا تَطلُعُ فیها
الشَّمسُ وَ القَمَرُ وَ لَو کانَت مِن جِنانِ الآخِرَةِ ما خَرَجَ مِنها اَبَداً
یعنی بهشت آدم باغی بود از باغهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع میکرد
و اگر بهشت آخرت می بود هرگز از آن بیرون نمی آمد و اما آنچه در شرح مقاصد
و شرح جدید تجرید مذکورست که قایل شدن بآنکه بهشت مذکور باغی بود
از باغهای دنیا متضمن تلاعب و بازی کردن در امور دینیست و مخالفت
اجماع مسلمین از جملهٔ استقامت عاریست زیرا که تلاعب و بازی بامور

دینی گاهی لازم آید که اعاظم مفسرین نقل آن نکرده باشند و احادیث نبوی
بر طبق آن وارد نباشد اما بعد از آنکه اکثر مفسرین نقل کرده باشند
و از ائمهٔ اطهار روایت آن بصحت رسیده باشد ظاهرست که از قبیل تلاعب
و بازی نخواهد بود و اما اجماع مسلمین که ایشان دعوی آن کرده اند بر ثابت
بودن آن در معرض منعست و قول الهی که قُلنَا اهبِطُوا مِنها جَمیعاً یعنی گفتیم
ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که فرود روید از بهشت همه شما اصلا
دلالتی بر آن نیست که بهشت مذکور در روی زمین نبوده است زیرا که نقل
کردن از زمینی بزمینی دیگر را نیز هبوط می نامند چنانچه بعد از آنکه قوم موسی
علی نبینا و علیه السلام او را تکلیف کردند که از پروردگار خود برای ما در
خواه که بدل منّ و سلوی که از عطایای آسمانی بود سیر و پیاز و عدس
و خیار را از زمین برویاند بایشان خطاب رسید که أتَستَبدِلُونَ الَّذی
هُوَ ~~خیر اهبطوا~~ أدنی بِالَّذی هُوَ خَیرٌ اهبِطُوا مِصراً فَاِنَّ لَکُم ما
سَأَلتُم یعنی آیا بدل میکنید آن چیز را که بحسب واقع زبون تر و خوار
ترست بآن چیزی که در نفس الامر بهتر و نیکوترست پس فرود آیید بشهری
از شهرهای ارض مقدسه که بدرستی که مر شما راست در آن شهر آنچه خواستید
از اینجا ظاهرست که مراد بهبوط درین آیت انتقال از آن نیست بشهری
از شهرها نه فرود آمدن از غیر زمین بزمین بنا برین ظاهر قول خدای تعالی
که میفرماید قُلنَا اهبِطُوا بَعضُکُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ وَ لَکُم فِی الاَرضِ مُستَقَرٌّ

وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ بسا باشد که دلالت کند برآنکه هبوط
ایشان از غیر زمین باشد بزمین زیرا که معنی آیت والله اعلم آنست که گفتیم
ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که فرود روید از بهشت بدنیا بعضی
از شما مر بعضی را دشمن مر شمار است در زمین قرارگاه و متاع زندگانی
و برخورداری تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار رفقنا قل مترجم گوید
وجه تامل در حاشیه بر نحوی چند مذکور است که می تواند بود که الف لام
الارض الف لام عهد باشد نه الف لام جنس و مراد بهبوط همانچه
در ترجمه آیات سابق مذکور یافت و معنی آیت والله اعلم این باشد
که انتقال نمایید ازین باغ بزمین دیگر که شما راست و در آن زمین قرارگاه
و متاع زندگانی تا وقت رسیدن اجلهای شما پس این آیه را نیز دلالت
بر مدعی مذکور نباشد والله اعلم نمایش دویم بباید دانست که ازین
حدیث دو امر مستفاد میشود اول باقی ماندن نفس ناطقه انسانی بعد از
خرابی و از هم پاشیدن بدن و این امریست که اکثر عقلای ملل و حکمای
فلاسفه بر آن رفته اند و انکار آن نکرده اند مگر گروهی اندک مثل جمعی از
اطبا که قایل شده اند بآنکه نفس مزاج انسانیت و امثال ایشان از
جماعتی که چندان اعتباری بایشان و سخنان ایشان نیست و شواهد عقلی
و نقلی بر بقای نفس بعد از مفارقت بدن بسیار است و کتاب مطالب العالیه
که از مصنفات امام فخر رازیست بر بسیاری از آن اشتمال دارد و

کافیست درین باب مدلول آیت کریمه وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ
فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ
خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ یعنی مپندار ای محمد آنان را که بصدق نیت کشته
شده اند در راه خدای که ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگانند نزد
پروردگار خود روزی داده میشوند از میوه های بهشت در حالتی که
شادمان و فرحناکند بآنچه عطا کرده است خدای ایشان را از فضل
خویش و شادمان می شوند به بشارت بآنکه هنوز در نرسیده اند
بایشان و امید دارند که بایشان رسند و در کرامت با ایشان شریک
شوند یا شادمان میشوند بآنکه بر احوال اخروی اخلاف اطلاع یافته یقین
میدانند که هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه از پیش ایشان خواهد آمد و
نخواهند بود که اندوهناک شوند بر مفارقت دنیا و آنچه در آن گذارند
نقلست از ابن عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صحابه را گفت
چون برادران شما روز احد شهید شدند حضرت عزت جانهای ایشان
را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طیران کنند
و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند
و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایه

از پس ایشان صح

بر حاشیه صح

عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا کاش خبر دهد برادران ما یاران
ما را ازین سعادت که ما یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد
زیادت گردد و حق سبحانه برای تعریض حال ایشان تشریف این آیت
ارزانی فرمود و بعضی گفته اند پدر جابر انصاری که از شهدا بود از حق
سبحانه درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت
بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته است که آمدگان از رجوع ممنوع
باشند گفت بار خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده
یاران مرا خبر کن این آیت نازل شد و الله اعلم اثر دوم آنکه بعد از مفارقت
بدن تعلق میگیرند به شبحهای مثالی که در هیئت و صورت مشابه بدنهای
اصلی باشند چنانچه صوفیه و حکمای اشراق برآن رفته اند و در حدیث
سابق اشعاری برآن بود و آنچه از احادیثی که از ائمه اهل البیت علیهم السلام
منقولست استفاده میشود آنست که تعلق نفوس باشباح مذکوره در
عالم برزخ که مابین موت و قیامت خواهد بود و در صورت اشباح
مذکوره تنعم خواهند داشت و احساس الم و لذت خواهند نمود و تا قیام
قیامت بعد ازان از اشباح مذکوره ببدنهای اصلی عود خواهند کرد
و همچنانچه در دنیا بودند جلوه گر خواهند شد و روایت کرده است
شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در آخر کتاب کافی از امام جعفر صادق
علیه السلام که ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجر فی الجنة تتعارف

جنایز از کتاب ج

وتتسائل فاذا قدمت الروح على تلك الارواح تقول دعوها
فانها قد اقبلت من هول عظيم ثم يسئلونها ما فعل فلان وما فعل
فلان فان قالت لهم تركته حيا ارتجوه وان قالت لهم قد هلك یعنی بدرستی که روحهای
انسانی بصفت جسدهای ایشان در درختی اند در بهشت یکدیگر را می شناسند
و از یکدیگر خبرها می پرسند پس چون روحی از بدن مفارقت کرده بر ایشان
وارد شد میگوید یکی از ایشان که بگذارید لمحه او را که دل با خود آرد چرا
که از هول عظیمی خلاص شده روی بما آورده است بعد ازان ازو
پرسند که فلانی چه کرد و فلانی بچه عمل اقدام نمود پس اگر در جواب
ایشان گوید او را زنده گذاشتم امید بآمدن او می بندند و اگر گوید
هلاک شد میگویند هوی هوی یعنی فرو رفت فرو رفت کنایه از آنکه
بجهنم واصل شد چه اگر از اهل بهشت میبود بما ملحق می شد و در کتاب
کافی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ان ارواح
المؤمنين في حجرات في الجنة يأكلون من طعامها ويشربون من شرابها
ويقولون ربنا اقم لنا الساعة وانجز لنا ما وعدتنا والحق آخرنا باولنا
یعنی بدرستی که روحهای مؤمنان در حجرهای بهشت می آشامند و میگویند
پروردگارا قائم کن قیامت را و وفا کن بوعده که بما کرده و ملحق ساز آخر
ما را باول ما و در باب ارواح کافران بخلاف این روایت شده است
که آنها در حجرهای دوزخ خواهند بود و خورش ایشان طعام و شراب

اند و از طعامهای بهشت

دوزخ خواهد بود و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابوجعفر طوسی
علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام
که آن حضرت فرمودند یونس بن ظبیان که ما یقول الناس فی
روح المؤمنین یعنی مردم چه میگویند در باب روح مؤمنان و حقیقت حال
آن بعد از مفارقت بدن یونس گفت میگویند در حواصل مرغان
سبز خواهند بود در میان قندیلهای که از زیر عرش آویخته است پس
حضرت علیه السلام فرمودند سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من
ذلک ان یجعل روحه فی حوصلة طائر اخضر یا یونس المؤمن اذا
قبضه الله صیّر روحه فی قالب کقالبه فی الدنیا فیأکلون ویشربون
فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک الصورة التی کانت فی الدنیا
یعنی یاد میکنم بپاکی از جمیع نقایص خدا را بدرستی که مؤمن بزرگوارتر است
نزد خدای تعالی از آنکه روح او را در چینه دان مرغ سبزی جای دهد ای یونس
مؤمن را چون قبض روح شود میگرداند حضرت عزت روح او را در قالبی
مانند قالبی که در دار دنیا در آن جای داشته پس در آن قالبها میخورند
و می آشامند و چون روحی از بدنی مفارقت کرده بر ایشان وارد شود او را
می شناسند بهمان صورتی که در دنیا بر آن صورت بوده و امثال
این احادیث در طرق شیعه اهل بیت بسیار وارد است و در طرق اهل
سنت نیز بعض احادیث که در معنی این احادیث نزدیکست نقل شده

والله اعلم بحقیقة الامر **نمایش سیم** بعضی را توهم شده است که قایل شدن باینکه
ارواح انسانی بعد از مفارقت بدنهای اصلی به شبحهای مثالی تعلق میگیرند
چنانچه از احادیث مذکوره فهم آن شد قایل شدن بتناسخ است و این
توهمیست بی جا و خیالیست باطل چه تناسخی که جمیع فرق اسلام بر باطل بودن
آن اتفاق دارند تعلق ارواحست بعد از مفارقت بدنهای اصلی باجسام
دیگر در همین عالم کون و فساد یا با اجسام عنصری که ترکیب یافته باشد از عناصر
اربعه که عبارت از خاک و آب و هوا و آتش است چنانچه بعض حکما گمان برده
اند و قسمت کرده اند آنرا بر نسخ و مسخ و فسخ و رسخ برین وجه که اگر انتقال
مذکور باز ببدن انسانیست نسخست و اگر ببدن حیوان دیگریست از بهایم و
سباع مسخ و اگر بقالب نباتاتست مثل ریاحین و اشجار فسخ و اگر بصورت
جمادیست مثل زخارف و احجار رسخ بتفصیل و بیانی که در شرح تجرید و بعض
دیگر کتب کلامی مذکورست یا با اجرام فلکی که عبارت از افلاک است با انجم
درو ست از کواکب و امثال آن ابتداء یا بعد از آنکه ببعض اجسام عنصری
تعلق گرفته باشد بر اختلاف مذاهب و آرای باطله ایشان که در محل خود
تفصیل یافته اما قایل شدن باینکه در عالم دیگر و در غیر آن نشاه تعلق ببدنهای
مثالی میگیرند و در مدت برزخ که از وقت مردنست تا قیام قیامت و در آن
بدنها بعبادت پروردگار قیام مینمایند و بعد از قایم شدن قیامت
باز ببدنهای اول بقدرت الهی عود میکنند برین وجه که اجزای بدن اصلی

را که متفرق شده اند و از هم پاشیده جمع مینمایند و بهم ترکیب میدهند
یا برین وجه که از کتم عدم باز مثل بدن اول بدنی خلق می کند علی اختلاف المذهبین
نزد هیچکس قول بتناسخ نیست و اگر اصطلاح تازه وضع کنند و این تعلق
را نیز تناسخ نامند فلا مشاحة معهم فی الاصطلاح و بباید دانست که اینکه
ارباب تناسخ در معرض انکار اصحاب حق اند و محققین ملت همه حکم بکفر ایشان
قایل شده اند باینکه روح از بدن اصلی ببدن دیگر انتقال می یابد و الا لازم
آید که معاد جسمانی که متفق علیه اهل اسلام است تناسخ باشد چه آن نزد بسیاری
از اهل اسلام بران وجه است بلکه بواسطه آنست که ایشان نفوس
ناطقه انسانی را قدیم میدانند و میگویند روح در همین عالم کون و فساد
از بدن اول ببدنهای عنصری یا فلکی انتقال می یابد و معاد جسمانی آخرت
که از ضروریات دین است مخبر صادق بان خبر داده قایل نیستند چنانچه امام
فخر رازی در کتاب نهایة العقول تصریح باین معنی کرده است و هذه
عبارته ان المسلمین یقولون بحدوث الارواح و ردها الی الابدان لا فی
هذا العالم و التناسخیة یقولون بقدمها و ردها الیها فی هذا العالم و
ینکرون الآخرة و الجنة و النار و انما کفروا من اجل هذا الانکار یعنی اهل
اسلام میگویند ارواح همه حادث اند و بعد از مفارقت بدنها
باز تعلق ببدنی خواهند گرفت اما نه درین عالم و ارباب تناسخ ارواح
را قدیم میدانند و میگویند باز در همین عالم نقل ببدنهای دیگر خواهند

نه بواسطه آنست که ایشان

بشوند و منکر اند آخرت را و بهشت و دوزخ را و اینکه اهل اسلام
حکم بکفر ایشان کرده اند بواسطه اینست پس ظاهر شد که فرق
بسیارست میان تناسخی که سبب کفر ایشانست و میان آنچه
اهل اسلام بان قایل شده اند والله الهادی انجام بباید دانست
که آنچه در بعضی احادیث اصحاب ما رضوان الله علیهم وارد شده است
که شبحهایی که نفوس ناطقه بعد از مفارقت ابدان مادام که در عالم
برزخ اند بآنها تعلق می گیرند اجسام نیستند و بر صورت بدنهای
عنصری که گذشته اند حلقه حلقه می نشینند و با یکدیگر سخن میکنند و از اکل
و شرب لذت می یابند و بسیارست که در هوا می باشند میان
آسمان و زمین و در روی هوا با یکدیگر ملاقات مینمایند و یکدیگر را می
شناسند و امثال این امور که دلالت دارد بر نفی جسمیت از ایشان
و اثبات لوازم جسمیت از برای ایشان بنابر آنچه در کلینی و غیر آن
از امیر المومنین علیه السلام و اولاد اطهار آن حضرت که
بمرتبه عصمت و امامت فایزند روایت آن بثبوت پیوسته
اعطاء آن می کنند که اشباح مذکوره از کثافت جسمانیات در
گذشته اند و بلطافت مجردات نرسیده بلکه ایشان ذو جهتین اند
و واسطه اند میان جسمانیات و مجردات و موید این معنی است
آنچه طایفه از اکابر حکما گفته اند که در وجود عالم مقداری هست

غیر عالم حسی که واسطه است میان عالم مجرد ...
نه بآن لطافتست و نه باین کثافت در آن عالم ... اجسام ...
اعراض را از حرکات و سکنات و آوازها و طعمها و بوها و
غیر آن شبحهای مثالی هستند که بذات خود قایمند و تعلقی دارند
اما نه بماده و آن عالمیست وسیع و جهانیست فراخ که ساکنان
آن بر طبقات مختلف و مراتب متفاوتند در لطافت و کثافت
خوش روئی و زشت صورتی و مر ایشان را در آن بدنهای مثالی
جمیع حواس ظاهری و حواس باطنی موجودست که بآنها ادراک
لذت و الم مینمایند و از نعیم جسمانی و روحانی انتفاع می یابند و مولانا
قطب الدین محمد علامه در شرح حکمت اشراق قول بوجود این عالم
را بانبیا و اولیا و بزرگان حکما نسبت داده است و بالجمله
اگرچه برهانی از براهین عقلی بر وجود آن قایم نیست ولیکن بعضی
ظواهر نقلی تایید یافته است و ارباب عرفان و اصحاب حال
دعوی یافت آن بمجاهدات ذوقیه نموده اند و بمشاهدات
کشفیه اثبات آن کرده و ظاهرست که ارباب ارصاد روحانی
در درک مطالب و دریافت حقیقت اشیا بلند پایه ترند از اصحاب
ارصاد جسمانی پس چنانچه بتصدیق منجمان اجتماعات را در آنچه
دعوی یافت آن مینمایند از مخفیات عالم فلکی سزاوارست

... آن جماعت را نیز در آنچه خبر میدهند از آن از اسرار
عالم ... قدسی بکذبی و الله ... على ما نقول عالم بحقائق الامور من المنقول
و المعقول انه ولی الخیر و ملهم الصواب و بیده مفاتیح
الابواب و انا اختم الکلام حامدا لله على التوفیق و الاتمام
و مصلیا على رسوله سید الانام و آله البررة
الکرام و مسلما و مستغفرا
کتبه العبد المذنب محمد سعید
بن محمد تقی البخاری تونابادی
تحریرا فی یوم الجمعه
شهر رجب المرجب
سنه خمس و ستین
بعد الالف

